بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فاتحه فاتحه کتاب کتاب فصاحت مآب وخطبه واضحه خطاب خطاب بلاغت انتساب حمد وثنای متکلمیست عز شانه که افهام فهام علمای اعلام در شرح آیات احکام واحکام آیاتش مضطرب ومتحیرست وبنان بیان فصحای عظیم الشان از اتیان بمقدار اقصر سوره از آن عاجز وقاصر که قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون و شکر بی منتهای منعمیست جل برهانه که بهریک از آیات بینات قرآنی را در مجمع بیان معانی مفتاح کنوز عرفان وکشاف رموز ایمان کردانیده وکلمات طیبات فرقانی را در در کشف حقایق اشیا وجمع جوامع دین ودنیا مرتبه علیا ودرجه قصوی بخشیده که ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شی وهدی ورحمة لقوم یومنون وصلوات صلوات وسلام بر سید انام وسند ایام مبین قواعد حلال وحرام ومتعین قوانین شرایع اسلام که کلام معجز نظامش در دفع حجت معاندان وقطع معارضه ایشان نص قاطع است وبیان بین المرامش در اثبات احکام اسلام برهان ساطع و لامع که وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وبر عترت طیبین وطاهرین آن حضرت که اطاعت ایشان مبادی منتهی المطلب ومبادی نهایة المرام است ومتابعت ایشان اصول وصول بأعلی علیین ودخول در دار السلام علیه وعلیهم الصلوة والسلام خصوصا امیر المومنین وامام المتقین وقدوة الاولین والآخرین که ید موید مش مفتاح ابواب دین مبین است ودل عادلش مرآت حقایق اصول وفروع یقین حلال المشکلات بالبیان المکشوف المنطوق کلامه دون کلام الخالق وفوق کلام المخلوق صلی الله علیه وآله اجمعین ما دامت الارضون تحت الافلاک والافلاک فوق الارضین

اما بعد مخفی نیست بر عقلاء عالم وفضلاء بنی آدم که اشرف علوم ومعارف دینی بعد از معرفت اصول یعنی معرفت معانی الفاظ قرآنی وتحقیق تفاسیر آیات بینات قرآنیست که مشتمل بر نصوص است از امکان تحریف وتبدیل ومحفوظست از احتمال نسخ وتحویل وآیات قرآنی بر چهار قسم است قسمی در اعلام پیغمبر وائمه معصومین وسایر مومنین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وقسمی در قباحت کفار ومنافقین وسایر مخالفین وقسمی در مسایل احکام شرعیه وقسمی در قصص وامثال شرح لطوو ومشهور آنست که آیات احکام پانصد است وبعضی محققان گفته اند که سیصد وپنجاه وسه آیه است

که دلالت میکند بر یا لقصد حکم از احکام فقهیه وبر هر تقدیر این قسم اقوی واهم ادله شرعیه است که مستنبط شود از آنجا احکام شرعیه وآن کتاب است یعنی آیات احکام قرآنی وسنت یعنی احادیث پیغمبر وائمه معصومین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین واجماع یعنی اتفاق حل وعقد بر حکمی از احکام شرعیه بر وجهی که امام علیه السلام داخل باشد در ایشان وقیاس منصوص العلة ودلیل عقلی مثل استصحاب وبرائت اصلیه از این جهت جمع از فقها متصدی جمیع آیات مذکوره شده اند وتحقیق وتفسیر الفاظ ومعانی آنها نموده باحکامی که از ایشان مستنبط کردد اشاره فرموده اند وچون تألیف آن مولفات بلغت عربی بوده همه کس از آن فهم مقصود نمی توانست نمود لنواب کامیاب همایون اشرف اعلی ... عالیجاه دستگاه شهنشاه فلک بارگاه انجم سپاه شهسوار معرکه یجاهدون فی سبیل الله شاه بیت القصیده اللهم وال من والاه مروج حدیث ترکت فیکم الثقلین موید احکام کتاب الله وعترت سید الکونین مظهر آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مظهر آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا افتخار خاندان مصطفوی سلاله دودمان مرتضوی نور حدقه دولت واقبال نور حدیقه عظمت واجلال آفتاب آسمان سلطنت وکامرانی همای سمای خلافت وجهانبانی مهر سپهر معدلت وعالم آرایی بدر عالی قدر فلک کشورگشایی در صدف سیادت وسعادت دری فلک سخاوت وشجاعت اختری اولاد سید المرسلین اعتضاد ائمه معصومین المؤید بتایید الله الملک القوی المنان ابو المظفر شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ظلال اقباله علی مفارق العالمین وابد جلال افضاله الی یوم الدین بحق النبی وعترته الطیبین الطاهرین تا بود فور عواطف عامه شامله وظهور مراحم تامه کامله بنده حقیقی ودعاگوی صمیمی ابو الفتح الحسینی را مامور کردانیدند که آیات احکام را بلغت فارسی تفسیر نماید ودر تحقیق وتدقیق الفاظ آن ومعانی آیات مذکوره وتوضیح وتنقیح وجه استنباط از آن سعی بلیغ بتقدیم رساند تا همه کس از تفسیر این آیات نفع یابد وچون آفتاب جهانتاب نور فیض او در همه کشور تابید بس بموجب فرمان لازم الاذعان شروع در تفسیر مذکور نمود وحسب المقدور در این خدمت قیام نمود ودر ایجاز واطناب حد وسط مرعی داشت رجا واثق است که منظور نظر عنایت وملحوظ

عین عاطفت کردد واشعهٔ لمعات التفات خورشید صفات برو تابد و بیمن این عنایت بغایت
استشهار تمام یابد و نفع او بخواص و عوام واصل شود و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب
کامیاب همایون اعلی عاید گردد انه بالاجابة جدیر و علی ما یشاء قدیر و هو نعم المولی و نعم
النصیر بدانکه مفسران ایات احکام ایات متعلقه باعتقادات اصلیه را که اصول خمسه عبارت از آنست
ایراد ننموده اند و متصدی تفسیر آن نشده اند و تخصیص فرموده اند کلام را در تمام بایات متعلقه
باحکام فرعیه و ظاهر او جه تخصیص آنست که مطلوب در اصول خمسه یقین است و خلاف است میان علمای
در انکه دلیل نقلی افاده یقین میکند کاهی یا اصلا افاده یقین نمیکند معلوم نیست که ایات مذکوره
افاده تعین میکند یا نی با انکه معظم اعتقادات اصلیه موقوف علیه ادله سمعیه است پس اگر
مستفاد شود ازان دور لازم آید بنابرین مقدمات بنده داعی نیز متابعت ایشان نموده متعرض
ایات اصول نشد و بایات فروع اکتفا کرده ترتیب کتب فقهیه ایراد نمود و این کتاب را بتفسیر
شاهی مسمی گردانید والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

کتاب الطهاره

طهارت در لغت بمعنی نظافت و نزاهت است و در شرع عبارت است از استعمال طهور مشروط به نیت
که مرتب شود بران استباحت صلوة و او منقسم است به قسم وضو و غسل و تیمم و باکه مستعمل شود در ازاله
نجاست حقیقیه بر سبیل مجاز و اینجا مراد از طهارت عام است از معنی حقیقی و معنی مجازی و در کتاب دوازده آیه است
وارد شده فی سورة المائده یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق و
امسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضی او علی سفر او
جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم
وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون
یعنی ای گروه مومنان هرگاه که اراده کنید که برخیزید بسوی نماز در حالتی که بی وضو باشید پس
بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را از و آرنجها و مسح کنید سرهای خود را و پایهای خود را
تا بلندی پشتهای پای و اگر باشید جنب پس غسل کنید و اگر باشید بیمار یا در سفر یا بیاید یکی از
شما از چیزی که غایط است یعنی حدث غایط از شما واقع شود یا مباشرت کنید با زنان و
پس نیابید در این صورت آبی که صلاحیت وضو یا غسل داشته باشد پس قصد کنید روی زمین پاک
باشد

الایة الاولی

صح

نمیخواهد

نمیخواهد خدای تعالی در امر شما بطهارت دشواری نابکرد اند بر شما مشقتی و تنگی بلکه میخواهد
طهارت شما را یا پاک کرد اند شما را از نجاست حکمیه که حدث عبارت از انست تا تمام کرد اند نعمت
خود را بر شما بطهارت و عبادت باسانی در تیمم تا انکه شکر کنید منعم حقیقی را که خدای تعالی است بدانکه
کلمه یا از حرف ندا است و خلافیست میان علماء عربیت در موضوع له او بعضی گفته که عام است از ندای
قریب و بعید و بعضی گفته اند موضوع است از برای ندای بعید و استعمال او در ندای قریب بر سبیل
مجاز است و برین تقدیر استعمال او در ندای عباد مر خدای تعالی را و خدای تعالی مر عباد را از جهت
بعد مرتبه خالقیت است از مرتبه مخلوقیت اگرچه خدای تعالی اقربست به بنده از رگ جان او باعتبار
احاطه قدرت او باو چنانکه فرموده و نحن اقرب الیه من حبل الورید یا از جهت تعظیم مدعو است یا بجهت تحقیر
نفس داعی و کلمه ای اسمیست مبهم که مذکور میشود جهت فصل میان حرف ندا و میان معرف بلام و
موصول تا اجتماع آلتین تعریف حقیقة یا حکما لازم نیاید اکثر نحات بر انند که موصوفست بمنادای
مذکور و بعضی بر انند که موصولست و منادای بحذف مبتدا صله اوست حکم مذکور بعد از
ندای آمنوا صله الذین است که موضوع است از برای غایب پس اختیار غیبت در صله
مقتضای اصل باشد و التفات نباشد اگرچه او را خطاب با تکلم عارض شده باشد چنانکه محققان
علمای عربیت تحقیق نموده اند بلکه اگر با تکلم عارضی موصول را اعتبار کنند صله را موافق ان ایراد
نمایند التفات باشد چنانکه مرویست از امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه که در بعضی رجزها
فرموده انا الذی سمتنی امی حیدره و قول او اذا قمتم جمله شرطیه است و قول او و ان کنتم عطف
است بر این شرطیه یا بر شرطیه که جزای این شرطیه است چنانکه عنقریب معلوم خواهد شد و بدیهی
قیاس است قول او و ان کنتم مرضی او علی سفر و قول او ما یرید الله استینافیست از برای بیان غرض
از احکام مذکوره ازین جهت معطوف شد بر انها و همچنین قول او لعلکم تشکرون بمنزله استینافست
از برای بیان حکمت در غرضهای مذکوره و تحقیق باقی اجزای آیت بترتیب مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و مخفی نماند که این آیت دلالت میکند بر وجوب اقسام طهارت حقیقة که وضو و غسل
و تیمم است اما وجه دلالت او بر وجوب وضو که اغسلوا و امسحوا صیغه امر ند یعنی لفظی که
موضوع اند از برای طلب فعل بطریق استعلا مثل اجلس و اعلم و انصر و صیغه امر مستعمل شود

حرا وسط ظاهرتر زیراکه برین تقدیر متعین است عطف ارجلکم بر وسکم که مدخول مسح است و اما
قرات نصب از جهت انکه برین تقدیر ظاهر انست که ارجلکم معطوف باشد بر محل بروسکم که
نصب است بر مفعولیت بواسطه حرف جر مثل مررت بزید و عمرو آبعید است عطف او بر وجوهکم
بنابر انکه عطف شی بر اقرب ظاهرترست از عطف او بر ابعد بالکه برین تقدیر موافق میشود
قراوت نصب با قراوت جر در معنی و شک نیست که توافق قراوتین مهما امکن اولیست و احسن
از دو وجه ظاهر آنست که ارجلکم بنصب معطوف باشد بر بروسکم باعتبار محل نه بر وجوهکم باعتبار
لفظ و موید این معنی است روایات مشهوره مثل انکه روایت کرده اند از رسول خدا و امیر
المومنین صلی الله علیهما که وضو کردند و مسح کشیدند بر پایهای خود مثل انکه روایت کرده اند از
امام جعفر صادق علیه الصلوه والسلام تاتی علی الرجل الستون او السبعون ما قبل الله منه صلوة
قیل له وکیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مرد شصت سال یا هفتاد
سال حال انکه قبول نکرده است خدای تعالی از و هیچ نمازی در آن مدت گفتند مر امام را علیه
السلام که چگونه است اینکه میفرمایی گفت از جهة انکه میشوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی
بمسح آن و مثل این دو آیات بسیار است بلکه اجماع اهل بیت علیهم السلام واقع است بران و جمهور
مخالفین مخالفت اهل بیت نموده وجوب غسل پایها را اختیار کرده اند و استدلال نموده اند بقراوت
نصب ارجلکم زیراکه برین تقدیر معطوف باشد بر وجوهکم که منصوبست باغسلوا و نیز در تحت اغسلوا
داخل شود تا مفعول فعل مقدر باشد یعنی و اغسلوا ارجلکم مثل علفتها تبنا و ماء باردا او سقیتها
ماء باردا و قراوت رفع ارجلکم بطریق شاذ واقع شده موید قراوت نصب شمرده اند و قراوت جر را
توجیه نموده اند برین وجه که جر بجوار است مثل قول خدای تعالی عذاب یوم الیم و مثل قول عرب جحر ضب خرب
و نیز استدلال کرده اند بانکه غسل رجلین قول اکثر امت است پس او حق باشد و پوشیده نیست
نزد عقلا که این مقدمات بغایت ضعیف است اما اول از جهت انکه قطع معطوف از اقرب با بعد بی ضرورت
قبیح است و اینجا هیچ ضرورت نیست زیراکه جایز است که معطوف باشد بر محل بروسکم بلکه این ظاهر
تر است چنانکه ظاهر شد با که فصل اجزاء جمله بجمله اجنبیه مستهجن است و منافی کلام بلیغ نیست
های کلام معجز نظام ملک علام اما ثانی از جهت انکه ارتکاب حذف بی قرینه قبیح است و مناسب بکلام

بالکه
بدل

صح

جر جوار است
بدل

در کلام عرب در سوره معنی مثل وجوب و ندب و اباحت و تخییر و تهدید و غیر آن و علما و اصول خلاف
کرده اند که استعمال در کدام معنی حقیقت است و در کدام معنی بر سبیل مجاز اکثر اصولیین مثل
شیخ الطایفه جمال الله والدین مطهر رحمه الله و غیر او از محققین بر انند که در وجوب حقیقت است
و در باقی مجاز پس آیه مذکوره دلالت کند بر انکه شستن روی و دستها از وارنجها و مسح کردن
سر و پایها تا بلندی پشتهای پا واجب باشد و وضو عبارت است از این غسلتین و مسحتین پس
ثابت شد که وضو واجب است اینست مجمل انچه متعلق است بآیت وضو و تفصیل کلام درین مقام
محتاج است بایراد چند بحث یکی انکه نیت واجبست در وضو باتفاق علما امامیه رضوان الله علیهم
اجمعین و آیت مذکوره دلالت نمیکند بر وجوب نیت و برین قیاس است کلام در ترتیب و موالات
و غیر آن و جواب آنست که نیت و نظایر او شرایط صحت وضو اند نه اجزای او و مراد از آیت بیان
وجوب اجزای وضو است نه شرایط او و وجوب شرایط ثابت شود بادله دیگر مثل وضوی بیانی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله که وضو ساخت و فرمود هذا وضوئی لایقبل الله الصلوة الا به یعنی
این وضو که کردم وضوئیست که قبول نکند خدای تعالی نماز را مگر بمثل او با انکه وجوب وضو مستلزم
وجوب نیت است بنابر حدیث مشهور انما الاعمال بالنیات و غیر آن دوم انکه آیت مذکوره دلالت میکند بر
تخصیص وجوب طهارت بمومنان زیراکه یا ایها الذین آمنوا خطابست بمومنان و امر مطلق است
بعد از ان مخصوص است بایشان پس چنان مستفاد میشود که طهارت واجب باشد بر مومنان نه بر غیر
ایشان با انکه کفار نیز مامورند بشرایع و مکلفند بفعل واجبات و ترک محرمات چنانکه در علم اصول
تحقیق یافته و ممکن است که جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه دلالت تخصیص خطاب بمومنان
بر تخصیص وجوب طهارت بایشان بحسب مفهوم مخالفت و اعتبار مفهوم مطلقا مشروط است
بانکه قید مذکور اغلبی نباشد و ذکر او را بجهت ظاهر فایده نباشد غیر از مفهوم مخالف چنانکه در بعضی
کتب اصول تحقیق یافته و اینجا هر دو شرط مفقود است زیراکه اکثر و اغلب آنست که صلوة و طهارت
از مومنان واقع میشود و نیز تخصیص مومنان بذکر وجه ظاهری دارد غیر از مفهوم مخالف
و آن اهتمام بشان ایشان از جهت شرف ایشان بشرف ایمان و اقبال ایشان باامتثال
اوامر و نواهی قران دویم آنکه مفهوم مخالف وقتی معتبر تواند بود که معارضی و معارفی بدان

باشد

بلغا نیست و ظاهر است که اینجا قرینه نیست که دلالت کند بر تقدیر اغسلوا الجلال قول ایشان علفتها تبنا
دلالت کند
بدل
وماء باردا اگر قرینه تقدیر سقیتها واضح است و اما ثالث از جهت آنکه تقدیر رفع جایز نیست که تقدیر کلام
ارجلکم ممسوحة باشد نه مغسولة بلکه تقدیر اول اظهر است زیرا که انسب است بفعل اقرب و اما رابع
از جهت آنکه جر جوار بعید است جدا و نادر الوقوع در کلام فصحا و بلغا بلکه محققان علماء عربیت نفی
کرده اند وقوع او را در کلام عرب مطلقا و توجیه کرده اند مثل قول خدای تعالی عذاب یوم الیم
بانکه مراد یوم الیم عذابه است بحذف مضاف و میگویند که اسناد الیم بضمیر یوم مجاز عقلی باشد
از قبیل اسناد فعل بزمان مثل صام نهاره و بدین قیاس است توجیه قول ایشان جحر ضب خرب
از زجاج نقل کرده اند که گفت جر جوار در قرآن واقع نشود زیرا که مناسب بیان قرآن نیست و نیز
گفته اند که جر جوار مشروط بانکه موجب التباس نشود چنانکه در مثالین مذکورین واقع است بخلاف این
آیت زیرا که جر جوار اینجا موجب التباس است چه احتمال دارد که معطوف باشد بر محل رؤسکم و اما آنکه
صاحب کشاف گفته است اینجا نیز التباس از جهت آنکه تحدید بکعبین دالست که ارجل در تحت حکم اجوا
داخل نیست زیرا که مسح را حدی نیست در شرع پس ارجلکم معطوف بر رؤسکم نتواند بود کلامیست در
غایت ضعف و زیرا که دعوی عدم تحدید مسح در شرع با آنکه ظاهر آیت مستدعی تحدید مسح ارجل است
ظاهر البطلان است و از اینجا معلوم شد که آنکه صاحب کشاف در توجیه قرائت جر گفته که ارجلکم
بجر عطف است بر رؤسکم لکن مراد از مسح ارجل غسل ارجل است لهاورا بقرینه تحدید زیرا که تحدید
مسح در شرع واقع نشده و درین توجیه تغییر است بر منع اسراف در غسل ارجل که مظنه اسراف است غالبا
زیرا که دعوی عدم تحدید مسح در شرع ظاهر البطلان است با آنکه درین تقدیر جمع میان حقیقت و مجاز لازم
می آید در لفظ مسح با آنچه در حکم مسح است و بالجمله شناعت و رکاکت این توجیه مخفی نیست نزد عقل
سلیم و طبع مستقیم و اما خامس از جهت آنکه صحت قول اکثر ما فی لغت اهل بیت طیبین و طاهرین
علیهم السلام ظاهر المنع است با آنکه کثیری از علما مخالفین مسح ارجل را از رسول خدای صلی الله علیه
وآله روایت کرده اند و حسن بصری و طبری و جبائی قایل شده اند بانکه مکلف مخیر است میان مسح
و غسل و داود و ظاهر الحق از مدینه قایل شده اند بوجوب میان مسح و غسل و از عبدالله ابن
عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که از وجوب خمسه وضو بر سد گفت غسلتان و مسحتان

یعنی

باشد و شک نیست که ادله ماثور بودن که او بشرایع چنانکه در اصول مقررست معارضست آیت را
از دلالة مفهوم مخالف درین سیم آنکه مفهوم مخالف درین آیت اختصاص وجوب طهارت
مومنان است بقصد قیام ایشان بسوی نماز و در صحت این مفهوم شکی نیست و منافات ندارد
بر وجوب طهارت مطلقه بر کافران چنانکه مخفی نیست نزد عقل سلیم و طبع مستقیم اما آنکه بعضی در جواب
مفهوم
صح
سوال مذکور فرموده اند که مفهوم مخالف نزد ما حجت نیست محل بحث است زیرا که مفهوم مخالف
در آیت مذکوره مفهوم مخالف شرطست یعنی قول او اذا قمتم الی الصلوة و مفهوم مخالف
شرط حجت است نزد محققین علما و امامیه مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر و شیخ محمد
ظ
دالست
ایشان رحمهم الله اگرچه مفهوم مخالف لقب در یا ایها الذین آمنوا حجت نیست نزد محققین
بحث سیم آنکه قول او و قمتم الی الصلوة دلالت بحسب ظاهر بر آنکه قیام بسوی نماز شرط وجوب
وضو باشد و این خلاف واقع است زیرا که وضو واجبست پیش از قیام بسوی نماز نه
بعد از او و اجماعا و نیز هر کسی که قادر نباشد بر قیام و نشسته نماز گزارد وضو واجبست بانکه او را
قیام بسوی نماز نیست پس لابد است از حمل قیام بسوی نماز بر قصد توجه بسوی نماز از قبیل
فی سورة النحل
اطلاق اسم سبب بسوی مسبب یا اسم ملزوم بر لازم و ممکن است حمل قیام بسوی نماز بر قصد
قیام بسوی نماز مثل قول خدای تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله یکی از علاقتین مذکورتین
میکند
صح
که آن اطلاق اسم سبب است بر مسبب یا اسم ملزوم بر لازم یا بر قیام تهیوء از برای نماز نه قیام
در نماز و لیکن مخلص از این دو توجیه دفع اشکال ثانی که آن دلالت آیتست بر تخصیص وجوب
طهارت بمومنان و اما حمل قیام بسوی نماز بر قصد طهارت چنانکه بعضی گمان برده اند بعید است
جدا و بهر تقدیر مفهوم مخالف شرط مقتضی آنست که وضو واجب نباشد بدون قیام بسوی
حال آنکه واجب شود بعد از دخول وقت عبادت مشروطه بطهارت خواه نماز و خواه غیر نماز و
خواه با قصد و خواه بی قصد لیکن مفهوم مخالف شرط اینجا معتبر نیست بنا بر وجوب معارض چنانکه
مذکور شد چهارم آنکه ظاهر آیت دالست بحسب عرف شرع بر وجوب وضو بر هر کس که قصد نماز
کند خواه محدث باشد و خواه متطهر و این خلاف اجماع است بلکه وجوب وضو مختص است بمحدث
اصغر که قادر باشد بر وضو پس اکثر مفسران توجیه نموده اند آیت را بر توجیه که مراد آنست که اذا
قمتم الی الصلوة محدثین یعنی هرگاه برخیزید بسوی نماز در حالتی که بی وضو باشید و پوشیده نماند که

لابدست از اعتبار دو قید دیگر یکی آنکه محدث بحدث اصغر باشد نه بحدث اکبر که جنابت است
دیگر آنکه قادر باشد بر وضو بقرینه مقابل قول او و ان کنتم جنبا فاطهروا و قول او فلم تجدوا ماء فتیمموا
پس تقدیر آیت چنین باشد که اذا قمتم الی الصلوة محدثین بغیر الجنابة و قادرین علی الوضوء و بعضی
گفته اند که آیت بر ظاهر خود است لیکن منسوخ است باحادیث داله بر عدم وجوب وضو بر متطهر
مثل آنکه روایت کرده سلیمان بن بریده از پدر خود که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یتوضأ لکل صلوة فلما کان عام الفتح صلی الصلوات کلها بوضوء واحد فقال عمر بن الخطاب
یا رسول الله صنعت شیئا ما کنت تصنعه قال عمدا فعلته یا عمر یعنی بود رسول خدای در صدر
اسلام که وضو میساخت از برای هر نمازی پس چون فتح مکه واقع شد در آن روز بجای آورد
پنج نماز را بیک وضو پس عمر گفت که رسول خدای امروز کاری کردی که هرگز نکرده بودی گفت رسول
خدای صلی الله علیه و آله که عمدا کردم ای عمر از برای بیان جواز و مخفی نماند که این قول ضعیف است
از جهت اتفاق مفسرین بر آنکه در سوره مائده آیت منسوخ نیست مگر قول خدای تعالی یا ایها الذین
آمنوا لا تحلوا شعائر الله که نزد بعضی منسوخ است و موید اینست آنکه روایت کرده اند از
رسول خدای صلی الله علیه و آله که گفت المائدة آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها یعنی
سوره مائده آخر قرآنست از روی نزول پس حلال دانید حلال این سوره را و حرام دانید حرام او را و شیخ
ابو علی طبرسی رحمه الله علیه در مجمع البیان دو قول دیگر در آیت مذکوره نقل کرده یکی آنکه آیت
بر ظاهر خود است و منسوخ نیست و این قول بعضی ظاهریین است مثل داود و پوشیده نیست که این قول
مخالف اجماع است و منافی روایت سلیمان بن بریده که مذکور شد دویم مراد از آیه عموم و تکرار نیست
بلکه مراد همین است که وضو واجبست از برای نماز فی الجمله و واجب نیست از برای هر نماز مطلقا نیز آنکه
روایت کرده از رسول خدای صلی الله علیه و آله که هرگاه نقض وضو میکرد تیمم مینمود از جمیع عبادات
حتی که جواب سلام نمیداد با آنکه وضو میساخت پس جواب سلام میداد تا آنکه این آیت نازل شد
بعضی گفته اند که صیغه امر اینجا از برای ندبست نه وجوب بنابر آنکه در بعضی روایات واقع شده که الوضوء علی
الوضوء نور علی نور یعنی وضو بالای وضو نور است بر بالای نور و این قول بغایت ضعیف است زیرا که
تحقیق آنست که صیغه امر موضوعست از برای وجوب و استعمال او در ندب بطریق مجاز است و خلاف
اصل با آنکه بر این تقدیر لابدست از تقیید حکم اخیر بغیر محدثین و این بعید است جدا و اولی آنست که حمل

کرده

کرده شود صیغه امر بر قدر مشترک میان وجوب و ندب و آن رجحان مطلق است عام تر از آنکه
با منع ترک باشد که واجبست یا بی منع ترک که سنت است چنانکه مختار بعض اصولیین است
در موضوع له صیغه امر و درین تقدیر احتیاج نیست بتکلفات مذکوره و اما آنکه صاحب کشاف
در رد این احتمال گفته که تناول کلمه در دو معنی مختلف از قبیل الغاز و تعمیه است و مناسب
مقام بیان احکام نیست مردود است با آنکه الغاز و تعمیه تناول کلمه واحده است معانی مختلفه
را بخصوصها بر سبیل توزیع چنانکه مقتضای اشتراک لفظیست نه تناول معانی مختلفه بر سبیل اجمال بر تقدیر
اشتراک معنوی چنانکه در استعمال الفاظ در معانی حقیقیه مطلقه متعارفست مثل رایت حیوانا و ما لکن
فیه ازین قبیلست غایت ما فی الباب آنست که آیت دلالت کند بر مطلق و تقیید و تفصیل مستفاد
گردد از حدیث پنجم آنکه غسل عبارتست از جاری گردانیدن آب بر محل و مسح عبارت است از کشیدن
دست بر محل بی جریان چنانکه از کلام شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان مفهوم میگردد دویم وجه آن
که مواجه باو واقع شود در حال تخاطب و تحدید کرده اند او را فقها بانچه میان رستنگاه موی سر
و منتهای ذقن است نسبت بکسی که مستوی الخلقه باشد حقیقتا یا تقدیرا از حیث طول و آنچه انگشت ابهام
و وسطی احاطه کند او را نسبت بمستوی الخلقه حقیقتا یا تقدیرا از حیث عرض پس غسل ماورای این
محدود واجب نیست در وضو مگر جزوی که در دور اوست از باب مقدمه و مخفی نماند که صریح آیت دلالت
میکند بر آنکه واجبست در وضو آنکه خود مباشر شود و تولیه یعنی آنکه دیگری او را وضو دهد جایز نیست
مگر در حال ضرورت که بنصوص صریح مستثنی است ششم آنکه مرافق جمع مرفق است بکسر میم و فتح فا و مثل
منابر که جمع منبر است و بعکس مثل مجالس که جمع مجلس است و بهر تقدیر مرفق عبارتست از مفصل
ساعد و بازو یعنی سرهای این دو استخوان که بهم پیوسته است و کلمه الی موضوعست از برای انتهای غایت
و غایت گاهی داخل باشد در معنی مثل سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
و گاهی خارج باشد در معنی مثل أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ از جهت فقها خلاف کرده اند که وجوب غسل
مرفقین باصالتست یا به تبعیت بعضی بر آنند که غایت داخلست در معنی پس وجوب غسل مرفقین باصالتست
بنابر رعایت احوط و بر این تقدیر واجب باشد غسل جزوی از بالای مرفقین از باب مقدمه و بعضی
بر آنند که داخل نیست پس شستن از زیر مرفقین واجب باصالتست و شستن مرفق به تبعیت از باب

مقدمه و بعضی بر اصالت براءة ذمه و بعضی محققان گفته اند که اگر ما بعد الی منفصل است از ما قبل او
در جنس داخل نیست در معنی مثل آیت صیام و اگر منفصل نیست داخلست مثل آیت سبحان الذی اسری و
آیت مذکوره ازین قبیل است پس مرفقین داخل باشد در حکم غسل و مؤید اینست انکه روایت کرده اند
از امام موسی کاظم علیه السلام در حق کسی که دست او را بریده باشد از میان مرفق که فرمود بغسل
ما بقی یعنی میشوید انچه مانده است از مرفق که پر استخوان بازو باشد بمعنی انکه کلمه با در قول او برؤسکم
صله نیست زیرا که مسح متعدی بنفس است بلکه بمعنی الصاق است مثل مررت بزید یعنی الصاق
کنید مسح را بسرهای خود یا زاید است مثل القی بیده چنانکه منقول است از ابن جنی نحوی و اما انکه
نقل کرده اند از ابو علی فارسی و فخر الدین رازی که هر گاه کلمه با متعلق باشد بفعل متعدی
بنفس بمعنی تبعیض باشد تا فرق شود میان مسحت المندیل و مسحت بالمندیل ضعیف است زیرا که سیبویه
که استاد فن عربیت است انکار کرده است و فرع با تبعیض را در کلام عرب در بیست و پنج جای از کتاب
خود و ابن جنی گفته اند که با بمعنی تبعیض میباشد سخنی است که هیچکس از اهل عربیت قایل نشده بان
و فرق میان مثالین مذکورین منحصر نیست در تبعیض و عدم تبعیض بلکه ممکن است فرق بوجوه دیگر
چنانکه مخفی نیست لکن روایت صحیحه زراره از امام باقر صلوة الله علیه فرمود در معنی حین قال برؤسکم
ای المسح علی بعض الرأس لمکان الباء چنانکه بطوله در کلینی مذکور است یعنی پس دانستیم در حینی که گفت
خدای تعالی برؤسکم آنکه مسح واجب بر بعض سرست از جهة کلمه باء دالست برانکه کلمه با در مثل این
مقام بمعنی بعض است و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب انچه اسم مسح بران اطلاق
توان کرد چنانکه مختار محققین علماء امامیه است رضی الله علیهم و مسح مقدار سه انگشت بهم ضم
کرده مستحب است نه واجب خلاف مرسید مرتضی را رضی الله عنه در مسایل خلاف و شیخ را رحمه الله تعالی
در نهایة الاحکام و مؤید قول محققین است انکه روایت کرده اند از امام باقر صلوات الله و سلامه علیه که
اذا مسحت بشیء من رأسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک یعنی
هر گاه مسح کنی چیزی را از سر خود یا چیزی را از پایهای خود از انچه میان کعبین است و سرهای انگشتان
پس تحقیق کافیست ترا اما نشستم انکه قول او وارجلکم را بارفع و ابن عامر و کسائی و حفص بنصب خوانده
اند و باقی قراء بجر و هر دو قراءت دلالت میکند آیت بر وجوب مسح پایها چنانکه مذهب فقهای امامیه است اما

مراد س

یعنی دو عمل است دو مسح و دو غسل نیست که گفته شود که اگر مجرد قول اکثر امت بغسل رجلین
با وجود اجماع اهل البیت علیهم السلام بر بطلان غسل دلالت کند بر حقیقت غسل لازم آید که قول کفار
که اکثر اند از مسلمین بکفر دال باشد بر حقیقت کفر نعوذ بالله من ذلک ثم انکه کعب در لغت
استخوان بلندیست که در دو جانب مفصل ساق است و جمهور مفسرین درین مقام معنی ثانی
را اختیار نموده اند و فقهای امامیه رضی الله عنهم اول را چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله
در مجمع البیان تصریح کرده بان و اما شیخ جمال الدین مطهر و شیخ مقداد رحمهما الله معنی ثانی را
اختیار نموده اند از جهت متابعت مفسران با انکه جوهری در صحاح اللغة نقل کرده از اصمعی
که او انکار کرده معنی اول را پس قول علماء بحسب لغت خالی از قوتی نیست آری بر اختیار
قول ثانی درین مقام وارد میشود که برین تقدیر اولی ان بود الی الکعاب گفته شود زیرا که در هر پای
دو کعب است باین معنی و ممکنست توجیه آیت برین وجه که مراد از ارجلکم هر یک از رجلین
است نه مجموع رجلین و شک نیست که هر یک از رجلین را کعبین است نه کعاب بخلاف ایدی
و مرافق از جهت رعایت تفنن در کلام و در نیست که گفته شود که ذکر کعاب درین مقام مناسب نیست
زیرا که تقابل جمع بجمع ظاهر مقتضی آحاد با آحاد است چنانکه گویی رکب القوم دوابهم و این معنی
در ارجل و کعاب مستقیم نیست بخلاف ایدی و مرافق و تواند بود که در اختیار کعبین بر کعاب
تنبیه باشد برای انکه مراد کعب ثانی نیست معنی اول والا مناسب ذکر کعاب بود در تقابل ارجل
بر تقدیر قیاس تقابل ایدی و مرافق زیرا که برین تقدیر مقتضای تقابل جمع بجمع در ارجل و کعاب
نیز رعی میتواند بود و پوشیده نماند که حکم کلمه الی اینجا بران قیاس است که در الی المرافق
مذکور شد و اما وجه دلالت آیت مذکوره بر وجوب غسل آنست که قول خدای تعالی فاطهروا
امر است مر جنب را بتطهیر تمام بدن که غسل عبارت از انست که سابق مذکور شد که صیغه
امر نزد محققین علماء اصول موضوع است از برای وجوب پس واجب شد باین ایت که غسل جنابت
واجبست و درین مقام نیز چند فایده است یکی انکه جنب اسمیست جاری مجری مصدر
که جنابت است و مصادر را اسما و اجناس گویند که مساویست در و واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث
مثل عدل چنانکه گویند رجل جنب و عدل و رجلان جنب و عدل و رجال جنب و عدل و امرأة جنب

آیه مسح

مسح معنی

انقسام مسح

ثابت بدل

ما بقی بدل

حینی بدل

مره

وعدل پس بنا برین جنبا خبر کنتم واقع تواند شد واو لجب کیفیت یعنی جنابت وبعد است یعنی دور شدن

یعنی اقتراب العباد تویعنی دور کرده ایند ن جنابکه از کلام بعضی مفسران مستفاد میکردد و در شرع

عبارتست از کسی که دور شده باشد از طهارت بسبب جماع یا خروج منی در خواب یا بیداری دویم

انکه قراوت مشهوره فاطهروا بتشدید طاو او طارا در طا پس همزه وصل زیاده کرده اند تا ساکن

بعد از ابتدا پساکن وبعد از دخول فا پس قط شده است در درج و تطهر در لغت پاکیزه شدن عام

است چنانکه از کتب لغت معلوم میشود وبعضی محققان تصریح نموده اند بان وبعضی قرا فاطهروا

خوانده اند بصیغه امر از اطهار یعنی پاکی کردانیدن وبرین تقدیر نیز مراد تطهیر تمام بدن نیست تا موافق

شود بقراوت مشهور پس معلوم شد که مراد از امر بغسل است ومویدا اینست انکه در روایت دیگر

واقع شد که ولاجنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا سیم انکه واجب داشته اند در رفع جنابت تقدیم وضو را

بر غسل واین قول باطلست باجماع فرقه ناجیه چنانکه در مجلس مذکور شده پس مراد از حدث موجب وضو

ان حدث اصغر باشد نه عام که شامل شود جنابت او اما انکه بعضی محققان استدلال کرده اند بر بطلان

قول مذکور بانکه غسل جنابت قسیم وضو واقع شده پس جمع نشود با او محل بحث است زیرا که قسیم شی جمع

با او در صدق لیکن جایز است که جمع شود با او در وجود و وجوب اکر کوید که مخصص غسل بذکر در مقام

بیان رافع جنابت دلالت میکند بحسب ظاهر بر انکه وجوب او جمع نشود با وجوب وضو که قسیم اوست

کوییم مراد بیان رافع جنابت است من حیث هی جنابة وان منحصرست در غسل و وجوب وضو تواند بود

که من حیث هی حدث باشد واز ان حیثیت داخلست در حدث مطلق که موجب وضوست و در آیت وضو

مندرجست چهارم انکه خلاف کرده اند فقها در انکه غسل جنابت واجبست لنفسه یا لغیره یعنی وجوب او بعد

از جنابت مشروط نیست بوجوب عبادت دیکر بلکه هر کاه جنابت طاری شود مکلف را غسل جنابت واجب

شود خواه واجب باشد بر و عبادت دیکر و خواه واجب نباشد یا انکه وجوب او مشروطست بعبادت دیکر

که مشروطست بطهارت مثل نماز وطواف بیت الله وغیر ان اکثر فقها مثل ابن ادریس بر انند که وجوب

غسل جنابت مشروطست بوجوب عبادت دیکر وبعضی مثل شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله علیه بر انند که مشروط

نیست اما در وضو و باقی غسلها و تیمم اتفاق دارند فقهای امامیه رضی الله عنهم بانکه وجوب او مشروطست

مشروط بطهارت واکثر فقها استدلال کرده اند بایت مذکوره برین وجه که جمله غسل معطوفست بر جمله وضو

ادغام کردند

جله

وجمله تیمم معطوفست بر ایشان پس ظاهر آنست که همه یک حکم داشته باشند و چون وضو و تیمم مشروطند

بعبادت مشروط بطهارت باتفاق پس غسل نیز چنین باشد وبعضی از متاخران استدلال ایت را بایت

مذکوره بر وجه نقل کرده اند که چون جمله غسل معطوفست بر جمله وضو پس ظاهر انست که همچنانکه وجوب وضو

معلق است بر قصد صلوة وجوب غسل نیز متعلق باشد بران پس تقدیر آیت چنین باشد که اذا قمتم

الی الصلوة فان کنتم محدثین فتوضاوا وان کنتم جنبا فاغتسلوا و برین تقدیر وجوب غسل نیز مشروط

باشد بنماز واستدلال کرده اند ببعض روایات صحیحه که دالست بر اشتراط مذکور و مخفی نماند که بعضی کتب

واصالت براءة ذمه موید قول ایشانند لیکن تقریر استدلال بایت محل تامل است و روایات نیز صریح نیستند در

مدعی بخلاف روایات صحیحه داله بر قول ثانی که باوجود کثرت صریحند در دلالت بر انکه وجوب غسل

مشروط نیست بعبادت دیکر و هیچیک از ادله قول اول معارضه نمیتواند کرد و بانها چنانکه تفصیل ان در کتب

فقهیه مبسوط میکردد و مناسب این کتاب نیست پس قول ثانی اقوی باشد والله اعلم واما وجه

دلالة آیت بر وجوب تیمم آنست که قول او فتیمموا صعیدا طیبا امرست بتیمم بصیغه دالة بر وجوب چنانکه

معلوم شد پس تیمم واجب باشد و درین مقام نیز فواید است یکی انکه کلمه علی در علی سفر یعنی حال است

یعنی در حال مثل قول عرب زرت فلانا علی شربه یعنی زیارت کردم فلانکس را در حال آشامیدن

او و تواند بود که صله اشتمال باشد یعنی مشتمل بر سفر چنانکه کوییم تحت علی شیء وغایط در اصل

لغت زمین مغاک را کویند و در شرع عبارتست از فضله مخصوصه زیرا که عادت چنانست که

ان فضله در زمین مغاک واقع میشود پس او را فضله غایط کفتند از قبیل تسمیه حال باسم محل و مفعول جاء

مقدرست از برای بیان اوست یعنی جاء احد منکم موضعا من الغایط یعنی بیاید جایی را که زمین

مغاک است و جایز است که من زایده باشد بنا بر قول اخفش که تجویز نموده زیادتی من را در کلام موجب

مثبت خلاف مر جمهور نحات را و برین تقدیر من الغایط مفعول جاء باشد و بر همه تقدیر اسناد اول

بدین است که را احداث آن فضله مخصوصه و آنچه در حکم اوست از بول و ریح و حکم باقی احداث از

نصوص دیکر مستفاد شود دویم انکه اکثر قرا اولامستم خوانده اند از ملامسه وبعضی لمستم خوانده اند

از لمس و ملامسه و لمس هر دو بمعنی پساییدن است و اینجا مراد جماع است نزد فرقه ناجیه و بنا بر این

از امیر المومنین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما که مراد از ملامسه درین آیت مواقعت است و در جمع

ط

چنانکه جمع بدل

مغاک

وآیت

وبنابر این ابن عباس و عامه مفسرین خلاف مر جمهور فقها و مخالفین را و حکم باقی اسباب غسل از نصوص دیگر
معلوم کرد پس حاصل المعنی آنست که اگر واقع شود از شما حدث موجب وضو یا حدث موجب غسل
و قادر نباشید بر آب پس واجب باشد بر شما تیمم و پوشیده نماند که برین تقدیر احتیاج بذکر مرض و سفر نیز
مدار وجوب تیمم بر وقوع یکی از احداث است یا عدم وجدان آب از این جهت بعض از فقها و مفسرین
درین مقام فرموده اند که کلمه او در قول او و علی سفر او در قول او جاء احد منکم بمعنی واو است مر قول او فلم
تجدوا ماء متعلق است بمعطوف یا معطوف علیه پس معنی چنان شود که اگر مریض باشید یا مسافر
و با وجود مرض یا سفر واقع شود از شما حدث موجب وضو یا غسل باشد و نیز قادر نباشید بر آب
واجب باشد بر شما تیمم و تخصیص مرض و سفر بذکر از جهت آنست که غالب عدم قدرت بر آب در مرض
یا سفر است نه از جهت آنکه وجوب تیمم مختص است بمرض و سفر و وجه وجیه این توجیه که مفهوم مخالف شرط
اگرچه حجت است نزد محققان علما و اصول لیکن اینجا معتبر نیست زیرا که معارض است بنصوص دیگر و انکه
مفهوم مخالف حجت نیست چنانکه بعضی گفته اند لیکن حمل او بر معنی واو بعید است خصوصا وقتی
که قبل از او و بعد از او کلمه او مذکور شده باشد بمعنی حقیقی خود و اوجه آنست که گفته شود که قید
محل شک معتبر نیست در مریض و مسافر باجماع و ذکر ایشان مخصص است قبل از تعمیم از جهت تنبیه بر آنکه
عدم قدرت بر آب و احتیاج تیمم بحسب غالب درین دو حالت است و مراد از عدم وجدان آب عدم قدرت
بر استعمال آب خواه آب موجود باشد و خواه نه چنانکه ثعلب از ارباب لغت تصریح نموده بان و از زجاج
منقول است که گفته خلافی نمیدانم میان اهل لغت در آنکه صعید بمعنی روی زمین است و برین تقدیر تیمم بر سنگ
خالص که بر و خاک نباشد صحیح است چنانکه مختار فقهای امامیه است و کلمه من در قول او منه بمعنی ابتدا است
نه تبعیض چنانکه بعضی توهم کرده اند و دور نیست که من بمعنی تعلیل باشد و ضمیر مجرور راجع باشد
بتیمم یعنی از جهت تیمم و قصد صعید و مؤید اینست روایت صحیحه زراره از امام باقر علیه السلام در تحقیق
وضو و تیمم چنانکه سابقا بان اشارت واقع شد یا آنکه ضمیر مجرور راجع باشد بعدم وجدان آب یا حدث
یعنی در جهت عدم وجدان آب یا از جهت حدث و مراد از طیب پاک است یعنی نجس نباشد و بعضی گفته
اند که مراد حلال است یعنی مغصوب نباشد و بعضی گفته اند مراد صاحبان ... اعلست سور صاحبه و مراد ... بعضی
... از وجه در مقام بمعنی وجه است و آن جبهه است یعنی ما بین رستنگاه موی سر یا طرف بالای بینی و
از نصوص دیگر مستفاد میگردد و سیم آنکه صعید در لغت روی زمین را
گویند خواه خاک باشد و خواه نه چنانکه ... صح

مراد

و مراد از ید پشت دست است تا سرهای انگشتان مانند دست که منفصل ساعد است و کف بنابر نصوص
وارده از اهل بیت علیهم السلام درین باب و مؤید این معنی است کلمه با وقتی که بمعنی تبعیض
باشد چنانکه از روایت صحیحه زراره مستفاد میگردد و نیز در اصحاب ما یک ضربت واجب است از برای هر دو روی
و دستها یا مر دو و دیگری از برای هر دو دستها بنابر نصوص اهل بیت و اما قول او ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج تا آخر آیت تنبیه بر آنکه حکمت در ایجاب وضو و غسل در حالت قدرت و تیمم در حال عجز
تحقیق است بر عباد چنانکه شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبنی است بر آن و پیغمبر ما مبعوث
است از برای آن و کلمه من در من حرج از برای بیان مفعول لیجعل است یعنی لیجعل شما را
علیکم من حرج نمیکند خدا چیزی را واجب بر شما که آن حرج سکی است و دور نیست که من زایده باشد
بعد از نفی و برین تقدیر حرج مفعول لیجعل باشد یعنی نمیکند خدا حرجی را برای شما و ظاهر
آنست که لام از برای بیان غرض است و مفعول یرید مقدر است یعنی ما یرید الله ایجاب
الطهارات لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید ذلک لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم یعنی غرض خدای
تعالی از ایجاب وضو و غسل و تیمم وضع حرج نیست بر شما بلکه تحقیق است و توسعه بر شما و تطهیر
شما است از نجاست حکمیه که حدثها است چنانکه متبادر است از تطهیر شرعا و نیز غرض خدای
تعالی از ایجاب طهارات مذکوره بتخصیص تیمم اتمام نعمت است بر شما بتطهیر ابدان و قلوب شما
بر وجه سهولت و اما کلمه لعل موضوع است از برای ترجی یعنی امید داشتن و شک نیست که خدای تعالی
منزه است از آن یعنی پس واجب است حمل لعل در کلام الله تعالی بر معنی مجازی مثل اراده و محبت
یعنی حکمت الهی در تکالیف شرعیه مشتمل بر الطاف جلیه اراده و محبت آنست که شکر نعمتها
او را بجای آورید و کفران نعمت ننمائید تا مستحق مزید نعمت گردید قوله تعالی فی سورة
النساء یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد
منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله عفوا غفورا یعنی ای
گروه مؤمنان نزدیک مشوید و بجای میاورید نماز را در حالتی که مستان باشید و ندانید که چه میگوئید

بسهولت بدل

الآية الثانية
صح

تا آنزمان که غسل جنابت بجای آورید مگر در حالتی که عبور کنند کا نماز شدید تا آنزمان که غسل جنابت بجای آورید
و اگر باشید مریض یا بر سفر یا بیاید یکی از احداث یا باشید محدث بحدث اصغر مثل غائط و بول و ریح و غیر آن یا بی حدث
اکبر که جنابتست پس قادر نباشید بر آب درین صورتها پس قصد کنید روی زمین پاک را برین وجه که رخ
کنید بعضی از رویها خود را که پیشانیست بالای بینی و بعضی از دستهای خود را که از سر انگشتان است تا بند
دست بدرستی که خدای علیست عفو کننده و آمرزنده گناهان و در سکاری دو قراوت بضم سین است و فتح سین
قراوت دیگر است مثل صحاری و سکری بضم سین و فتح سین نیز قراوت کرده اند مثل حبالی و بلای و هم
جمع سکران غیر از سکری بضم سین که مونث اوست و قول او حتی تعلموا استعدید حتی ان تعلموا این جار و مجرور و بیت
متعلق بسکاری و قول او و لا جنباً عطف است بر انتم سکاری و لا زائده است جهت تاکید نفی و قول
او الا عابری سبیل استثنا است از مقدری یعنی و لا جنباً متصفین بصفة الا عابری سبیل و قول او حتی تغتسلوا
جار و مجرور بیت متعلق بجنباً و تقدیم الشنابر و از جهت زیادتی اهتمام است بدانکه قول او و انتم سکاری
حالست از فاعل لا تقربوا و قول او و ان کنتم مرضی تا آخر عطفست بر مقدری حتی تغتسلوا ان کنتم
صحیحاً و قادرین علی الاغتسال و ان کنتم مرضی و قول او ان الله کان عفواً غفوراً استینا فست از برای بیان
حکم تیمم و اشارتست بوجه ایجاب پوشیده نماند که این آیت دلالت میکند بر وجوب غسل جنابت و تیمم از اقسام
جهت نماز یا دخول مساجد و بر عدم صحت نماز در حال مستی اما وجه دلالت آیت بر عدم صحت نماز مستی و نهی در
عبادات مقتضی فساد و عدم صحت است چنانچه در علم اصول تحقیق یافته لیکن مراد از سکر مستی اینجا نه
و طربیست که در اول مستی عارض میشود نه مستی حقیقی که زوال عقلست یا متوجه نشود که مستی حقیقی عقلست
و تکلیف غافل قبیحست چنانکه در اصول مقرر است و بعضی گفته اند که مراد از سکر فتوریست که بسبب خواب
پیدا شود و آنرا اعرابی نعاس گویند و عجم پلنکی و ضعف این قول ظاهر است و بعضی گفته اند مراد نهی است از
در حال نماز گذاردن یعنی مست مشوید در حال نماز گذاردن و حق آنست که مراد از صلوة اینجا مکان صلوة
بحذف مضاف یعنی مواضع الصلوة یا از قبیل ذکر حال و اراده محل یعنی مساجد زیرا که این تفسیر مرویست
از امام محمد باقر علیه السلام و مؤید اینست قول او و الا عابری سبیل زیرا که مراد از عبور سبیل گذشتن است از
درون مساجد چنانکه متبادر است بخلاف توجیه اول که مراد از عبور سبیل بران تقدیر مسافر بتیمم است و این
معنی بعید است از فهم جدا و اما وجه دلالت آیت بر وجوب غسل جنابت که آیت بنابر توجیه اول انست

معنی

که نزدیک مشوید نماز را در حالتی که جنب باشید تا آنزمان که غسل بکنید مگر وقتی که بر سفر باشید و قادر نباشید
بر آب یا در حکم سفر چنانکه لا اصح آیت دالست بر اینکه در صورت تیمم جنابت باقیست و تیمم رفع جنابت نمیکند
بخلاف محققین است و معنی آیت بنابر توجیه ثانی آنست که نزدیک مشوید بمساجد در حالتی که جنب باشید تا آنزمان
که غسل کنید مگر وقتی که بگذرید از مساجد و مکث نکنید ابی و اینجا لازم آید که غسل جنابت واجب بر جنب جهت
مکث در مساجد و این مختار فقهاء امامیه است مخفی نماند که استثنا از نفی عام دلالت میکند بر عموم نفی حکم در
ما عدای استثنی و بر ثبوت حکم در مستثنی فی الجمله نه بر سبیل عموم پس لازم نمی آید که جایز نباشد دخول جنب در بعض
مساجد بطریق عبور چنانکه گویی لا تجئ الملوک الا راکبین و برین تقدیر ثبوت حکم در مستثنی عام نیست با اتفاق
باشد تخصیص این عام بما عدای مسجد الحرام و مسجد النبی علیه السلام چنانکه بعضی محققان فرموده اند در مقام
بیان آنکه دخول جنب درین دو مسجد بطریق عبور نیز جایز نیست نزد اصحاب و باید دانست که نکره در انکم سکارا
بجمله حالیه ادا نموده و جنابت را بحال مفرد و عطف کرده مفرد را بر جمله تواند که اشارت باشد باستمرار از
سکر میان مردم در زمان نزول این آیت بخلاف جنابت یا آنکه متعلق نهی بحسب معنی سکر است پس مناسب
جمله باشد بخلاف جنابت بنابر بعضی توجیهات و اما وجه دلالت آیت بر وجوب تیمم آنست که در آیت سابقه
بعینه و قول او ان الله کان عفواً غفوراً اشارتست بانکه ایجاب تیمم مبنی بر آنست که خدای تعالی در احکام
شرعیه اراده تخفیف و تیسیر میکند نه تشدید و تضییق بمنزله قول او در آیت سابقه که ما یرید الله لیجعل علیکم من
حرج تا آخر زیرا که در و اوم عفو و غفور و مبالغه دران چنانکه از لفظ کان زاید و صیغه مبالغه عفو و غفور
مفهوم میشود مستلزم اراده تخفیف و تیسیر است در تکالیف شرعیه و نیز باید دانست که اکثر اصولیین از محققین
و مطلبین بر آنند که خطاب مصدر بیا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا مختص است حکم او بمکلفین موجود
در زمان پیغمبر علیه السلام و شامل نیست باقی مکلفین را ما قیامت خلاف مرجع قلیل را از اصولیین و برین تقدیر
استدلال از این دو آیت دلالت میکنند بر وجوب طهارت بر جمیع مکلفین مگر آنکه گوییم که وجوب طهارت
بر جمیع مکلفین از اجماع مستفاد میشود و الله اعلم الآیة الثالث قوله تعالی فی سورة البینة وَمَا أُمِرُوا
إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی مامور نشده اند اهل کتاب که یهود و نصاری اند مگر از برای
آنکه عبادت کنند خدای تعالی را در حالتی که بجای آورده باشند عبادات را خالص از برای خدای تعالی بدانکه
ضمیر امروا راجع است باهل کتاب که مذکور شدند در سابق آیت و قول او الا لیعبدوا الله استثنا است از مقدری

يعني ما اُمروا الشي الا ليعبدوا الله ودين در لغت بمعني جزاست وانجا بمعني عبادتست كه جزا و ثواب مترتب است
بر او بتغيير قول او ليعبدوا الله ومخفي نماند كه اين آيت دلالت ميكند بر وجوب نيت در عبادات يعني قصد آن
باخلاص اعتبار ان در نيت متفق عليه است واز جمله عبادات اين مسئله طهارتست وبهمين مناسبت
اين جا مذكور شده است ووجه دلالت او بر وجوب نيت در عبادات آنست كه حصر كرده است خداي تعالى
راه اهل كتاب را بعبادت در انكه غرض ايشان بود كه بجاي آورند عبادت را بروجه اخلاص پس آيت مذكوره دلالت
ميكند بوجوب قصد اخلاص در مطلق عبادات در شريعتهاي سابق وچون نسخ خلاف اصل است لازم آيد كه در اين
شريعت واجب باشد واخلاص عبارت از آنست كه خالص گرداند او را بخداي تعالى وغير را دخل ندهند در او
اينست مراد از قربت كه در نيت مذكور ميشود در ميان فقها در حقيقت اخلاص وقربت بعضي گفته اند آنست كه
بجاي آورده شود از جهت بيم عذاب خداي تعالى واميد ثواب او وبعضي گفته اند آنست كه بجاي آورده شود از جهت
شرمساري او وبعضي گفته اند آنست كه موافق شود عمل باراده خداي تعالى وبعضي گفته اند آنست كه بجاي
آورده شود از جهت تعظيم او ومهابت او بروجهي كه غير از وچيزي بخاطر خطور نكند واين معني ظاهرتر است زيرا كه
انسب است بمعني اخلاص از براي خداي تعالى كه تخليص است از غير او وتخصيص است باو واقرب است بانكه
روايت كرده اند از امير المؤمنين صلوات الله عليه كه فرمود در مناجات ما عبدتك خوفا من نارك ولا شوقا
الى جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك يعني بار خدايا عبادت نكردم ترا از جهت ترس دوزخ تو و
از جهت اشتياق بهشت تو بلكه يافتم ترا مستحق عبادت پس از جهت عبادت كردم ترا ونيز خلافست در انكه در
چه چيز معتبر است محققان بر آنند كه واجبست در نيت كه قصد كنند جنس آن عبادت را كه شروع ميكنند در او مثل
وضو وغسل وتيمم ونماز وروزه وغير آن ونوع آن را مثل استباحت صلوة در وضو وغسل وتيمم وظهر در نماز ورمضان
در روزه وخصوص صنف آن را مثل وجوب در واجب وندب در مندوب واداء يا قضا در انچه اداء وقضا در او
جاري ميشود در او واشتراط قصد اين امور در نيت از جهت تميز عبادت مخصوصه است از غير تا اخلاص آن
عبادت از براي خداي تعالى حاصل شود واما قصد اخلاص وقربت ركن اعظم نيت است واجماع است
در وجوب او در نيت وبنا بر اين جايز نيست قصد ريا وقصد خنكي در نيت يا گرمي يا دور كردن چرك در وضو
وغسل ومانند اينها ليكن وجوب قصد اخلاص وقربت در نيت از آيت مذكوره مستفاد نشود زيرا كه آيت
مذكوره دلالت ميكند بر وجوب اخلاص ومستلزم قصد اخلاص نيست بلكه قصد اخلاص از اجماع مستفاد شود

وجوب حج

الرابع

الآية الرابعة قوله تعالى في سورة الواقعة إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
يعني بدرستي كه هر آينه خوانده شده است بكرامي يعني انبكرده شده در كتابي محفوظ ومستور از نظر
خلق كه مس نمي نمايند او را مگر آنكه پاك گردانيده شده اند از حدث بدانكه ضمير انه راجع است بقرآن وقرآن
مصدريست بمعني مقروء وكريم فعيلست از كرامت بمعني ارجمندي يا از كرم بمعني سخاوت زيرا كه قرآن كثير
النفع است از جهت اشتمال او بر فوايد علميه وعمليه معاش ومعاد پس گويا بخشنده است وقول او في
كتاب مكنون صفتست بعد از صفت قرآن يا خبر بعد از خبر ومراد از كتاب مصحف است كه در دست مردم است
ومراد از مكنون محفوظ وقول او لا يمسه الا المطهرون بيان محفوظيت اوست يعني محفوظيت از مس غير
طاهر چنانچه مرويست از امام جعفر صادق عليه السلام وكثيري از مفسران در تفسير اين آيه وبر اين تقدير آيت
مذكوره دلالت ميكند بر وجوب طهارت بر محدث وجنب از براي مس مصحف وبدين مناسبت اينجا مذكور شده است
ووجه دلالت او بر آن آنست كه ضمير لا يمسه راجعست بكتاب از جهت قرب ومناسبت معنوي ونفي
بمعني نهيست والا كذب لازم آيد ومراد از مطهرون طهارت شرعيه است چنانكه حقيقت در اوست پس معني چنان شود
كه بايد كه مس نكنند آن كتاب را كه مصحف است مگر آنانكه پاك باشند از حدث مطلقا ومؤيد اين معني
است آنكه روايت كرده اند از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت فرزند اسمعيل را اقرأ المصحف فقال اني لست
على وضوء فقال لا تمس الكتابة ومس الورق يعني بخوان مصحف را او گفت من بر وضو نيستم گفت مس نوشته مصحف
مكن وورق را مس كن وثابت شد كه جايز نيست مس كتابت مصحف محدث وجنب را جايز نيست وهمچنين ايشان را قراءت آيتي از
آيات سوره عزايم اصلا بقصد آنكه از سوره عزايم است وجايزست قراءت باقي آيات قرآني مگر سوره
عزايم كه باجماع حرامست ايشان را ليكن مكروهست ايشان را قراءت بيشتر از هفت آيت از سورهاي
ديگر وهر چند قراءت بيشتر كراهت بيشتر ومخفي نماند كه دلالت آيت مذكوره بر مدعاي مذكور محل تامل است
بحسب قواعد اصول مگر آنكه مؤيد شود بأصالت عدم تحريم وآنكه روايت كرده اند كه رسول خداي عليه السلام
كتابت نوشت بهرقل پادشاه روم ودر آن كتابت اين آيت نوشت كه يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة
سواء بيننا وبينكم ان لا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئا تا آخر آيت يعني اي اهل كتاب بيائيد بسوي
كلمه كه برابر ومشتركست حكم آن كلمه ميان ما وشما وآن كلمه اينست كه عبادت نكنيم مگر خداي تعالى
وشريك نگردانيم با او چيزي را در معبوديت وشك نيست كه مقصود از فرستادن كتاب آن بود كه بخوا

نند

از جهت قول خداي تعالى فاقرؤوا ما تيسر من القرآن يعني بخوانيد آنچه ميسر شود ... از قرآن

خدای تعالی صح

و عمل کنند بان یا انکه اکثر ایشان کافر و جنب بوده‌اند پس بحسب ظاهر تجویز نموده باشد رسول علیه السلام آنرا که جنب قرائت کند آیت قرآن را الایة الثانیة قوله تعالی فی سورة التوبة فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی در مسجد قبا مردانند که دوست میدارند آنرا که پاک کردانند خود را باب از نجاست غایط بعد از ازاله عین آن باحجار و خدای تعالی دوست میدارد پاکان را روایت کرده اند از امام صادق و امام باقر علیهما السلام که فرمودند که این آیت نازل شده در حق اهل مسجد قبا که دوست میداشتند آنرا که استنجا کنند باب از غایط و روایتست از رسول خدا علیه السلام که چون این آیت نازل شد مر اهل قبا را پرسید که شما چکار میکنید در طهارت خود که خدای تعالی به نیکوئی ثنا گفته است بر شما گفتند که میشوئیم اثر غایط را باب و در روایت دیگر آمده است که گفتند بعد از دفع غایط استنجا میکنیم باحجار بعد از ان میشوئیم باب و این طریق افضل طرق استنجاست چنانکه در شرع مقررست مدانکه محبت بنده مر خدای تعالی را عبارتست از اراده طاعت او و در چیز دیگر اعبارست از میل طبیعی او باز چیز و محبت خدای تعالی مر بنده را عبارتست از اراده ثواب او چنانکه بعض محققان تحقیق نموده اند و مخفی نماند که سبب نزول این آیت بنابر روایت مذکوره دالست بر انکه مراد از تطهیر و اطهار اینجا طریق افضل استنجاست که ازاله خبث است و برین تقدیر آیه دلالت میکند بر آنکه استنجا برین وجه مستحب است و وجه دلالت دو وجه میتواند بود یکی انکه آیت از برای اهل مسجد قبا و اهل او ست و شک نیست که مدح خدای تعالی قومی را بتطهیر دالست بر استحباب او زیرا که اقل مراتب مدح خدای تعالی فعلی را آنست که مستحب باشد و اصل عدم وجوبست با انکه اجماع نیز دالست بر عدم وجوب تطهیر بوجه مذکور دویم انکه قول او و الله یحب المتطهرین دالست بران زیرا که مراد از محبت خدای تعالی پاکان را اراده ثواب این است و خشنودی از ایشان بسبب تطهیر چنانکه مذکور شد و اقل مراتب ثواب و خشنودی خدای تعالی بسبب فعلی استحباب آن فعل است و برین تقدیر آیت مذکوره مفید حکم قسمی از اقسام مجازیه باشد که ازاله خبث است و ایراد او درین مقام بدین سبب است و بعضی محققان گفته اند که ظاهر آنست که مراد از تطهر طهارت حقیقیه باشد که وضو و غسل و تیمم است و بودن بران حالت بقرینه صیغه و اطهار که دال است بر مبالغه طهر و مکرر و دوام و برین تقدیر آیت دلالت کند بر استحباب بودن بر طهارت که از قبیل مستحباتست زیرا که مدح و محبت که تاکید اراده است دالند بر استحباب مذکور و پوشیده نیست که این احتمال مناسب شان نزول

از قبیل صح

آیت

آیت مذکوره نیست با انکه حمل تطهر و اطهار بر معنی مذکور موافق عرف شرع نیست و درین دو لفظ محتاج است به بیان الایة الثالثة قوله تعالی فی سورة الفرقان وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا یعنی فرو فرستادیم از جانب آسمان آب پاک کننده را که باران است بدانکه طهور بچند معنی مستعمل میشود یکی مبالغه طاهر مثل صبور که مبالغه صابر است و ضروب که مبالغه ضاربست دیگر چیزی که طهارت کرده شود باو مثل سحور یعنی چیزی که سحر کرده شود باو و وقود یعنی چیزی که آتش برافروزانند شود باو دیگر طهارت بعضی بر انند که مراد از طهور در آیت مذکوره معنی اولست و حق آنست که مراد معنی دویم است که متضمن مطهریت است چنانکه مختار علمای امامیه است علیهم الرحمة والرضوان و دلیل بران نقل است و استعمال اما نقل از جهت انکه منقول است از بعض محققان علما و لغت که گفته اند که طهور بفتح اول از اسماء متعدیه است یعنی مطهر و اما استعمال از جهت انکه شایع تر است استعمال او درین معنی چنانکه واقع شده در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که جعلت لی الارض مسجدا و طهورا یعنی گردانیده است از برای من روی زمین محل نماز و مطهر بخلاف ادیان سابقه که در همه جا نماز صحیح نبود و زمین مطهر نبوده و نشوانند که مراد از طهور اینجا معنی طاهر باشد زیرا که در ادیان سابقه نیز زمین طاهر بوده پس اراده ان در مقام بیان خواص مناسب نباشد و چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که چون پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که وضو کردن باب دریا صحیح است یا نی فرمود که هو الطهور ماؤه والحل میتته یعنی دریا مطهرست آب او و حلال است مرده او زیرا که اگر مراد طاهر باشد جواب مطابق سوال نباشد و از جهت انکه در عرف اکثر الطهور وصف میکنند و ماء طهور میگویند و غیر آب طهور وصف میکنند و ثوب طهور نمیگویند و ظاهر آنست که وجه این تخصیص آنست که معنی طهور مطهریت معتبر است پس معلوم شد که استعمال طهور درین معنی حقیقت است و در معانی دیگر مجاز و الا اشتراک لازم آید و آن خلاف اصلست بسبب تخصیص و مجاز پس حمل طهور بر معنی دویم اولی باشد و برین تقدیر آیت مذکوره دلالت کند بران که آب باران مفید طهارت شرعیه است و طاهریت بحسب خلقت الایة الرابعة فی سورة الانفال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ یعنی فرو میفرستد خدای تعالی بر شما از طرف آسمان آبی را تا پاک گرداند شما را بدان آب و ببرد از شما نجاست شیطان را روایت کرده اند که سبب نزول این آیت ان بوده که در غزوه بدر مشرکین مکه بجهت حمایت قافله شام از مکه بیرون آمده بر اهل اسلام

سشود صح

بود صح

سبقت نمودند و در بدر که آبیست در میان مدینه و مکه که عادت عرب چنان بود که هر سال یکروز بر سر ان آب جمع میشدند مبارزت
نزول کردند و لشکر اسلام بر بر ریگ خشک فرود آمدند که دران نواحی آب نبود و قدمها در ریگ فرو
میرفت و راه رفتن مشکل بود چون در خواب شدند اکثر ایشان را احتلام واقع شد شیطان بصورت مردی نزد ایشان آمد پس بد
امد و گفت ای اصحاب محمد گمان شما آنست که شما بر حقید و حال نماز میکنید با جنابت و تشنگی میکشید و اگر شما
بر حق میبودید اهل مکه پیشتر از شما بآب نمیرسیدند پس آگاه باشید که عنقریب بر شما می آیند و اکثر شما را بقتل
می آورند و باقی را اسیر میکنند پس اهل اسلام ازین وسوسه بغایت غمگین شدند پس خدای تعالی در آن شب
باران عظیم فرستاد بر ایشان چنانکه آب در رود خانه روان شد و همه سیراب شدند و وضو ساختند و غسل کردند
و ریگها محکم شد چنانکه رفتن ایشان بر سر کفار آسان شد پس آیت مذکوره تا آخر نازل شد جهت اشارت
بوقوع این صورت و برین تقدیر ظاهر آنست که مراد از تطهیر تطهیر از جنابت یا از مطلق حدث چنانکه خاصه سبب
نزول است و متبادر است از لفظ تطهیر شرعا از مطلق حدث و خبث چنانکه محتمل است بحسب لغت و مراد
از رجز شیطان جنابت چنانکه بعضی مفسرون گفته اند لیکن بنابر انکه جنابت بسبب تخییل شیطان بود یا مراد وسوسه
شیطان چنانکه بعضی دیگر از مفسران گفته اند لیکن معنی اول مناسب تر است بمعنی رجز که نجاست است و مؤید نسبت بدل
اینست قراءت رجس الشیطان زیرا که رجس مرادف نجاست است وجه حجیت دران ظاهر شد از مقدمات که آیت
مذکوره دالست بر انکه آب مطلق مطهر است بخلاف آب مضاف که مطهر نیست نه از حدث و نه از خبث و چنانکه
متبادر است از آیت مذکوره و اکثر اصحاب ما بر آنند الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة البقرة وَيَسْأَلُونَكَ
عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی پرسند از تو ای محمد از حکم حیض بگو که خون حیض پلید است که ایذا میرساند
کسی را که نزدیک میشود با او بجهت نفرت او پس اجتناب کنید از مجامعت زنان در زمان حیض ایشان و نزدیکی
نکنید با ایشان بجماع تا آنکه پاک شوند پس هرگاه پاک شوند پس بیایید ایشان را بجماع از انجیث که خدای تعالی
امر کرده است شما را که جماع کنید ایشان را بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از گناهها و
دوست میدارد طهارت کنندگان را از نجاستها روایت کرده اند که عادت اهل جاهلیت چنان بود که با زنان
خود در حال حیض ایشان همنشینی نمیکردند و در یکجا ساکن نمیشدند و یکجا چیز نمیخوردند و نمی آشامیدند
بطریق یهودان و آتش پرستان و این قاعده مستمر بود میان ایشان تا آنکه پرسیدند ابو الدحداح با جمعی از اصحاب

از

از رسول صلی الله علیه و آله از حکم حیض پس این آیت نازل شد و چون نازل شد اکثر مسلمانان او را بر ظاهر حمل کردند
و بقاعده اهل جاهلیت و یهودان و آتش پرستان عمل میکردند تا آنکه جمعی از اعراب آمدند نزد رسول خدای
تعالی صلی الله علیه و آله و گفتند که ای رسول سرمای سخت است و جامههای ما کم است پس اگر جامهها را
بزنان حایض میدهیم سایر اهل بیت ما هلاک میشوند از سرما و اگر از برای خود نگاه میداریم زنان
حایض هلاک میشوند پس گفت رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی امر کرده است شما را باجتناب از
مجامعت زنان در حال حیض نه امر کرده است شما را باخراج ایشان از جایهای خود بطریق که بعضی گبران
میکنند و بعضی گفته اند که نصاری اجتناب نمیکرده اند از مجامعت زنان در حال حیض و اصلا پاک
نمیدانستند از حیض و یهود احتیاط مینموده اند از ملاقات و مشارکت با ایشان مطلقا پس امر فرمود
خدای تعالی بشرع ما را بحد وسط میان افراط یهود و تفریط نصاری و برین قیاس سایر اوامر و
نواهی شریعت مصطفویه واقع است بر حد اعتدال میان افراط و تفریط و لهذا موصوف شده است این
شریعت باعدل الادیان بدانکه یسألونک عن المحیض جمله خبریه است و قل انشائیه و ترک عطف بجهت
کمال انقطاع است میان ایشان و اذی بمعنی ایذا و ضرر است و اینجا مراد چیزیست که موجب ایذا و ضرر بشود
و آن نجاست حیض است و قول او فاعتزلوا النساء فی المحیض تفریع است بر قول او هو اذی و اعتزال در لغت
بمعنی کناره گرفتن است و قرب بمعنی نزدیک شدن و مراد از اعتزال مامور به و قرب منهی عنه درین آیت
اجتناب از جماع زنانست در حال حیض و نزدیکی نمودن است با ایشان بجماع چنانکه معنی عرفی قرب و مقاربت
چنانکه روایت مذکوره در سبب نزول دال است بران و مؤید این معنی است قول خدای تعالی فاذا تطهرن فأتوهن
من حیث امرکم الله و محیض احتمال دارد که مصدر میمی باشد مثل مبیت و مجی و احتمال دارد که اسم زمان
یا مکان باشد لیکن ظاهر آنست که مراد از محیض اول حیض باشد یعنی خون مخصوص که اقل او سه
شبانروز است و اکثر او ده شبانروز چنانکه در شرع مقرر است بقرینه آنکه وصف کرده شده است
باذی بنابر مبالغه و از محیض دوم معنی اسم زمان که ظاهر است یا معنی اسم مکانی یعنی فرج بقرینه لفظ فی
و لهذا بجای محیض دوم ضمیر نیاورده که راجع باشد بمحیض اول و در قول او حتی یطهرن دو قراءت است
بتشدید طا و تخفیف طا و بعضی یتطهرن نیز خوانده اند و چون ظاهر از اطهار و تطهر اغتسال است چنانکه خوانده اند
گذشت و ظاهر از طهر در مقابل حیض انقطاع دم است و عمل بجمیع قراءات واجب است فقها خلاف کرده اند

دانکه غایت وجوب اعتزال مردان از مجامعت زنان در حیض و تحریم مجامعت ایشان اغتسال است یا انقطاع دم
واکثر اصحاب بر آنند که غایت وجوب اعتزال و تحریم مجامعت انقطاع دم است و غایت استحباب اعتزال و کراهت
مجامعت اغتسال و بعضی از اصحاب بر آنند که غایت وجوب اعتزال و کراهت مجامعت اغتسال است و گمان برده
اند که این قول انسب است بجمع میان قراءت زیرا که اغتسال ابعد الاجلین است و این غایت مشتمل است
بر غایت انقطاع دم و قول او فاذا تطهرن فاتوهن موید اینست زیرا که تطهر بمعنی اغتسال است و مفهوم
شرط معتبر است و مخفی نماند که دلیلی که اصحاب در آیت غسل جنابت و حمل قراءت اول بر اغتسال گفته اند
چنانکه سابقا مذکور شد اینجا جاری نیست پس ظاهر آنست که اینجا نیز مراد اغتسال باشد چنانکه مختار بعض
اصحابست با آنکه احوط است و استصحاب نیز موید آنست و ممکن است تایید قول مشهور اصحاب با آنکه قول
او فاعتزلوا النساء فی المحیض دال است بر آنکه غایت وجوب اعتزال انقطاع دم است نه اغتسال از دو وجه
یکی آنکه تعیید نموده اعتزال را بزمان حیض یا بمکان حیض و این تقیید ظاهر در آنست که وجوب اعتزال
و تحریم جماع بازمان انقطاع دم باشد دویم آنکه تفریع کرده امر باعتزال را بر آنکه حیض اذی و پلید است
و ازین معلوم شود که علت وجوب اعتزال و تحریم جماع شدت ایذا و نفرت دم حیض است و انتفاء علت
مستلزم انتفاء معلول است چنانکه ظاهر است پس بعد از انقطاع دم وجوب اعتزال و تحریم جماع نباشد
و هر یک ازین دو وجه قرینه واضحه است بر آنکه مراد از تطهر و اطهار نیز در مقام انقطاع دم است اگرچه
متبادر از ایشان در حد ذات اغتسال است و چون احتمال اراده انقطاع دم رجحان یافت ظاهر است
که غایت وجوب اعتزال و تحریم جماع انقطاع دم باشد و چون ظاهر از تطهر و اطهار اغتسال است و نیز نوشته
شاید خیض یافت تا زمان اغتسال رعایت احتیاط حسب الامکان مقتضی آنست که اعتزال از جماع تا زمان
اغتسال مستحب باشد و جماع پیش از آن مکروه یا آنکه گوییم بعد از ترجیح اراده انقطاع دم چنانکه مذکور
شد جمع میان قراءتین مقتضی آنست که قراءت تخفیف محمول شود بر تحریم جماع تا زمان انقطاع دم و قراءت تشدید
محمول شود بر کراهت و مرجوحیت جماع تا زمان اغتسال پس انقطاع دم غایت وجوب اعتزال و تحریم جماع
باشد و اغتسال غایت استحباب اعتزال و کراهت جماع و مخفی نماند که مراد از صیغه امر در فاتوهن وجوب نیست حیض
زیرا که واجب نیست جماع زوج زوجه را بعد از غسل نیز مطلقا بلکه سنت است و در چهار ماه یکبار واجب
شود پس مراد از صیغه امر مذکور رخصت باشد از سنت و واجب و خلافست در آنکه مراد از قول او من حیث

امرکم

امرکم الله چیست از محمد حنفیه روایت کرده اند که گفت از طریق نکاح نه از طریق زنا و از ابن عباس رضی الله
عنهما مرویست که گفت یعنی از آنجا که امر کرده است شما را خدای تعالی باعتزال از آن در زمان حیض و آن
فرجست و مراد از توابین از اهل کتند گان نجاسات باطنه است یعنی گناهان و از متطهرین از اهل کنندگان نجاسات ت
طاهره و آن ظاهر است یا آنکه مراد از تواس توبه کنندگانست از جمیع گناهان و از متطهرین اجتناب کنندگان
از جماع در حال حیض از قبیل تخصیص بعد از تعمیم جهة زیادتی اهتمام قوله تعالی فی سورة التوبة انما الآیة التاسعة
المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا یعنی اینست و جز این نیست که کافران
نجس العین اند پس باید که نزدیک نشوند مسجد الحرام را بعد ازین سال بدانکه کلمه انما از برای ادوات قصر
و بمعنی ما و الا است و مقصود علیه در جزو آخر کلام مدخول اوست چنانکه در محلش محقق یافته پس معنی انما
المشركون نجس آنست که نیستند کافران مگر نجس العین بدانکه نیست نجس العین را افراد ایشان مگر کافران
چنانکه بعضی مغرران در مقام تقریر نموده اند خلافست در آنکه معنی شرعی مشرک مطلق کافرست یا کافر کتابی
که قایل نیست بتوحید و نجس بفتح جیم مصدرست و بمعنی صفت مشبهه نیز آمده است و بکسر جیم صفت مشبهه
است چنانکه گویند نجس نجسا بفتح جیم فهو نجس و نجس بفتح و کسر و چون نجس بفتح مصدر بود در مصدر
افراد و تثنیه و جمع برابر نجس خبر از مشرکین واقع شده اینجا پس یا نجسون و قول او فلا يقربوا المسجد الحرام
تفریع است بر نجاست ایشان و چون ظاهر آنست که نجس اینجا بمعنی مصدری باشد نه بمعنی صفتی و چون
دلالت میکند بر آنکه مشرکان نجس العین اند و نیز چون نجاست خبر مشرکین واقع شده و مشرک مشتق است
از اشراک و تعلیق حکم بمشتق دالست بر علیت مبدء اشتقاق چنانکه گویی اکرمت العلماء و اهنت
الجهال یعنی اکرام کردم عالمان را از جهة علم ایشان و اهانت کردم جاهلان را از جهت جهل ایشان پس
اینجا نیز معنی چنان باشد که مشرکان نجس اند از اشراک پس مادام که اشراک و کفر باقی باشد در ایشان
نجاست ایشان باقی باشد و همین است مراد از نجس العین بودن ایشان پس معنی مشرک مطلق کافر
باشد ثابت شود بتصریح آیت مذکوره نجاست عینیه جمیع کافران و اگر معنی مشرک کافر غیر کتابی باشد صریح
آیت و نجاست عینیه کافران کتابی با جماع و در روایات اهل بیت و اجماع ایشان علیهم السلام و آنکه مرویست
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت ان اعیانهم نجسة کالکلاب و الخنازیر یعنی بدرستی که ذوات کفار
نجس است مثل سگان و خوکان و هرگاه نجاست عینیه ایشان ثابت شد پس سور ایشان و هر چه مرطوبست

در روایت

بمباشرت کنند نجس باشد بلا شبهه و مراد از قول او فلا یقربوا المسجد الحرام نهی ایشانست از دخول مسجد الحرام
بنا بر انکه کفار مطلقا ممنوع نیز و خطاب در این حکم مومنان از جهة اجتهاد ایشانست در این حکم تا الزام
حجت بر کفار نزد محاکمه بر ایشان میسر کردد تا از جهة انکه مومنان احکام الهی را بکافران میرسانند
و بعضی کفته اند که مراد نهی مومنانست از تمکین کفار در دخول مسجد الحرام تقریر خطاب مذکور و لحی نماند
که نزد اصحاب ما باقی مساجد حکم مسجد الحرام دارد در عدم جواز دخول کفار در ایشان از جهة نصوص
اهل بیت علیه السلام و در معنی قول او بعد عامهم هذا اختلافست بعضی کفته اند که ان سال سال
حجة الوداع بود و اصح آنست که سال نهم بود از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را
با سوره برات باهل مکه فرستاد و جبرئیل علیه السلام نازل شد بر آنحضرت و کفت که خدای تعالی
امر فرموده بر انکه ابوبکر را باز کردانی و انکه بخواند سوره برات را بر اهل مکه مکر تو یا کسی از اهل
بیت تو پس فرستاد رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را صلوات الله و سلامه علیه که
سوره برات را از ابوبکر کرفته بر اهل مکه خواند و بعد از انکه آنحضرت سوره را بر اهل مکه خواند
فرمود که لا یحجن بعد العام مشرک یعنی باید که حج نکنند البته بعد از امسال هیچ کافری الآیة العاشرة
قوله تعالی فی سورة المایده یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ یعنی ای کروه مومنان اینست و جز این
نیست که شراب و قمار و بتان و جمل غنودن تیرها که عادت اهل جاهلیت بود جهة قمار یا استخاره
پلیدیست ناشی از عمل شیطان پس اجتناب کنید از غرش باید که رستکار شوید بدانکه علما
متفق اند بر انکه این آیت آخر آیتیست که نازل شده است در بیان خمر لکن اصحاب ما رضی الله عنهم برانند که
هیچ آیت نازل نشده است که دلالت کند بر تحلیل خمر بلکه هر آیت که نازل شده است دالست بر حرمت او
و حرمت او متفق علیه جمیع شرایع و ادیانست بنا بر انکه مدار تکالیف شرعیه بر عقل است و او مزیل عقل است
و جمهور مخالفین برانند که خمر در اول اسلام حلال بود و در آخر حرام شده باین آیت و کویند چهار آیت نازل
نازل شده است در بیان خمر یکی قول خدای تعالی وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرًا
وَرِزْقًا حَسَنًا یعنی و از جمله میوه های درختهای خرما و انکور فرا میکیرید از هر یک ازین میوه ها مر آن
که مزیل عقلست و روزی نیکو و این آیت نازل شد در مکه و مردم بشرب خمر مشغول بودند و بجا می آوردند

نیز

بعد از ان عمر و معاذ و جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کفتند ای رسول خدا فتوی ده ما را
در باب خمر از جهة انکه او زایل کننده عقل است و برانداز مالست پس نازل شد قول خدای تعالی یسألونک
عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس یعنی می پرسند از تو ای محمد از حکم خمر و قمار بکو
در ایشان کناه بسیارست و فایده هاست از برای مردم پس بعد از نزول این آیت بعضی میخوردند
و بعضی نمیخوردند بعد از ان عبد الرحمن بن عوف روزی ضیافت کرد جمعی را از اصحاب پس خمر
خوردند و چون مست شدند و پیش نماز کرد یکی از ایشان و در نماز سوره قل یا ایها الکافرون خواند
و خواند که اعبد ما تعبدون پس نازل شد قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری چنانکه کذشت بعد از نزول این آیه مردم بشرب خمر کم اقدام مینمودند تا انکه روزی
ضیافت کرد عتبان بن مالک سعد بن ابی وقاص را با جمعی از اصحاب پس خمر خوردند و مست شدند
و شعرها میخواندند و با یکدیکر تفاخر میکردند سعد شعری خواند که در و هجو انصار بود پس شخصی از انصار که
انجا حاضر بود زد سعد را با استخوان دهان و سر او را شکست چنانکه سفیدی استخوان سر او نمایان
شد پس سعد شکایت کرد نزد رسول خدا پس نازل شد این آیت که انما الخمر والمیسر الی آخره پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اکر قطره شراب در چاهی افتد پس بجای آن چاه مناره بنا کنند و اذان
بران مناره و اکر قطره از شراب در دریا افتد پس خشک شود ان دریا و از زمین او کیاه بروید و چرانیم
از ان کیاه هیچ حیوانی را و بعضی محققان کفته اند که آیات مذکوره دلالت میکنند بر تحریم خمر چنانکه
باندک تاملی ظاهر میکردد و ازین مقدمات معلوم شد که مقصود از آیت مذکوره بیان حکم خمر است
و ایراد باقی امور به تبعیت اوست پس ظاهر آنست که رجس که بمعنی نجاست است خبر خمر باشد و خبر
معطوفات مرو محذوف باشد و ان قبایح است از جهة تنبیه بر انکه مقصود بالذات بیان حکم او
با لحس بودن معطوف مذکوره لازم نیاید و انکه رجس بمعنی قبیح خبر کل واحد باشد یعنی هر یک از شراب
خمر و قمار و عبادت انصاب و استعمال ازلام قبیح است بقرینه انکه امور مذکوره همه نجس نیستند بلکه
قبیح اند خلاف ظاهرست از انکه بر این تقدیر هم حذف لازم می آید و هم تحویز بلفظ رجس و تنبیه مذکور
نیز فوت میشود و همچنین انکه رجس بمعنی قبیح خبر باشد از مضاف محذوف بر سر امور اربعه مذکوره
یعنی استعمال این امور یا پاشیدن این امور قبیح است چنانکه مخفی نیست پس معلوم شد که احتمال اول
بغایت بعید است

اظهر احتمالاتست و برین تقدیر ضمیر فاجتنبوه راجع باشد بخمر که مقصود بالافاده است یا بر جس که محمول است
بر و چنانکه مقتضیات ظاهر تنویع است و ارجاع او بعمل شیطان خلاف ظاهرست و باین تحقیق تمام میشود
آنکه اصحاب استدلال کرده اند باین آیت بر نجاست خمر از دو وجه یکی آنکه موقوف شده است خمر بر جس
و او بمعنی نجاست است دیگر آنکه امر واقع شده است باجتناب از او و اجتناب ممکن حاصل نشدن آنست
از چیزی و این امر مستلزم نهی است از مباشرت او بطریق اولی و این بمعنی مستلزم نجاست است و نجاست
مستلزم حرمت است باجماع و مراد از خمر که حکم نجاست و تحریم او کرده اند مطلق مسکر مایع بالاصالة
و مندرجست در و عصیر و فقاع و غیر آن چنانکه نصوص اهل بیت علیهم السلام شاهدست بان و غرض
از ایراد آیت مذکوره درین مقام بیان نجاست خمرست که مقابل طهارتست و مباشرت او موجب
تطهیرست و اما باقی اشیاء مذکوره حرامست و نجس نیست و تحقیق کلام در بیان و تعریف باقی آیت مذکوره
در کتاب مکاسب خواهد آمد ان شاء الله تعالی الایة الحادیة عشرة قوله تعالی فی سورة المدثر
وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ یعنی جامهای خود را پاک کردن و از پلیدی اجتناب کن
اکثر مفسران بران اند که مراد از تطهیر ثیاب از نجاست است از جامها و بعضی گفته اند که مراد کوتاه
کردن جامهاست زیرا که جامه کوتاه ابعدست از نجاست و رجز را بضم راء و کسر راء خوانده اند و مراد
از و بقول اکثر مفسران عذابست و بمعنی نجاست نیز آمده است و هجران بمعنی جدا شدنست و ظاهر
آنست که فاهای مذکوره فای جزای امای شرط مقدرند بتقدیر چنانچه که اما ربک فکبر و اما ثیابک
فطهر و اما الرجز فاهجر و اما فاهای مذکوره بمعنی تاکید اند چنانکه در اوایل خطبها متعارفست بمعنی
تفصیل چنانکه ظاهرست و مخفی نماند که اگر مراد از تطهیر ثیاب ازاله نجاست باشد از جامها چنانکه
ظاهرست صیغه امر دلالت کند بر وجوب آن چنانکه حقیقت صیغه امرست و برین تقدیر ازین کلام
وجوب ازاله نجاست از جامها مطلق مستفاد گردد و امر باجتناب از رجز تاکید کند این معنی را اما
بر تقدیری که مراد از رجز نجاست باشد ظاهرست و اما بر تقدیری که مراد عذاب باشد از جهة آنکه معنی
چنان شود که اجتناب کن از موجبات عذاب و سوق این کلام بعد از امر بتطهیر ثیاب دال است بر آنکه
ترک تطهیر ثیاب موجب عذابست و هرچه ترک او موجب عذابست واجب است پس تطهیر ثیاب واجب
باشد و مراد از وجوب تطهیر ثیاب وجوب اوست جهة نماز باشد خصوصا بر تقدیری که مراد از قول
خدای تعالی پیش ازین کلام و ربک فکبر احتیاج نماز چنانکه بعضی مفسران گفته اند یعنی پروردگار

آنکه بدل

خود را

خود را بتکبیر گوی در نماز و اما اگر مراد از تطهیر ثیاب معنی دیگر باشد صیغه امر بمعنی ندب خواهد بود نه
بمعنی وجوب الایة الاثنی عشرة قوله تعالی فی سورة البقرة وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ
بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ یعنی یاد کن ای محمد حادثه که واقع شد در ان زمان که امتحان کرد ابراهیم را
پروردگار او بکلمه چند یعنی چند عبادت تمام فرمود او را با امتثال نماید و بتقضی آن ثواب یابد
پس قیام نمود ابراهیم علیه السلام بان عبادتها بر وجه کمال مخفی نماند که معنی ابتلا امتحان است
یعنی آزمودن و حقیقت او آنست که کسی را بکاری بدارد تا حال مجهول او نزد تو معلوم گردد
و شک نیست که خدای تعالی منزه است ازان پس مراد از ابتلای خدای تعالی ابراهیم را معنی
مجازی باشد یعنی عمل کرد با ابراهیم مثل امتحان و مراد از کلمات که خدای تعالی امتحان نمود
بان کلمات ابراهیم را علیه السلام و او بر وجه کمال بجای آورد آنها را بقول مفسران اوامر و نواهی
شرعیه است و بعضی مفسران گفته اند که مراد ازان کلمات ده سنت است که آنها را کیش حنیفه
گویند و متعلقند بتمام بدن پنج ازان متعلق است بسر و آن فرق است و مضمضه و استنشاق و
گرفتن موی شارب و مسواک کردن و پنج ازان متعلق است بباقی بدن و آن ناخن گرفتن است
و زایل کردن موی زیر بغل و استنجا به آب و ختنه کردن و زایل کردن موی زهار و بنابرین قول
آیت دلالت میکند بر استحباب سنن مذکوره که بعضی از آنها از جمله سنتهای طاهرست و آن مضمضه
و استنشاق و استنجا به آب زیرا که دلالت میکند تصریح بر استحباب این سنتها در شریعت ابراهیم
ثابت و هرچه در شریعت ابراهیم ثابت است در شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ثابت است
مگر آنچه مستثنی شود بدلیل زیرا که نسخ خلاف اصل و دلیلست و موید اینست قول او و اتبع ملة
ابراهیم حنیفا یعنی متابعت کن ای محمد شریعت ابراهیم را در حالتی که ابراهیم عدول کننده
است از راه کج براه راست پس استحباب سنن مذکوره در شریعت پیغمبر ما نیز ثابت باشد اما فرق یعنی
جدا کردن موی سرست موکده است کسی را که موی سر داشته باشد چنانکه در روایت آمده است از امام
صادق علیه السلام که من اتخذ شعرا فلم یفرقه فرقه الله بمنشار من النار یعنی کسی که موی سر نگذارد
و جدا نکند موی سر خود را جدا گرداند خدای تعالی موی سر او را باره از آتش و این محمولست
بر تاکید استحباب و اما مضمضه و استنشاق سنن مذکوره است در وضو و غسل چنانکه در شرع مقررست

بکلمه چو

یعنی ... حنیفیه

و استنجا باب

موی

رد

واما گرفتن موی شارب هرگاه دراز شود سنت موکده است در روز جمعه واما مسواک کردن سنت
موکده است نسبت بامت و واجبست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه احادیث صحیحه دالست بران واستحباب
او ثابت است در همه اوقات غیر وقت خلا که مکروه است و در وقت وضو و نماز و تلاوت قران و مثل
آن اکد است واما گرفتن ناخن سنت موکده است هرگاه دراز گردد خصوصا روز جمعه یا پنجشنبه واما زایل
کردن موی زیر بغل سنت است لیکن ازاله آن بنوره افضل است از تراشیدن و تراشیدن آن افضل
است از کندن واما استنجا باب سنت موکده است در طهارت چنانکه سابقا تحقیق یافت واما زایل
کردن موی زهار سنت است تراشیدن یا نوره کردن بلکه نوره گرفتن تمام بدن سنت است در هر پانزده
روز یا هر چهل روز والله اعلم **کتاب الصلوة** بعد از کتاب طهارت شروع کرده میشود
در کتاب صلوة و صلوة در لغت بمعنی دعاست چنانکه در قران واقع است که وصل علیهم یعنی دعا
کن برایشان یا بمعنی حنا نیدن استخوان سرین وان دو استخوانست که انها را صلوین گویند یا
بمعنی پیروی کردن است و لهذا اسپی را که پیرو است اولست در میدان اسب را مصلی خوانند
و در شرع عبارتست از افعال شرعیه متعاقبه مفتتحه بتکبیر تحریم و مختتم بتسلیم تحلیل در حال اختیار و مناسبت
میان معنی شرعی و هر یک از معانی لغویه ظاهرست و آیاتی که متعلق است بنماز هشت نوعست یکی
آنکه متعلق است بمطلق نماز وان چهار آیتست **الآیة الاولی** قوله تعالی فی سورة النساء
اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا یعنی بدرستی که نماز هست بر همه مومنان
واجب محدود بوقت معین نوشته شده یا نماز که کلمه کانت زایده است یا بمعنی ماضی و در و ابان سابق یا در علم الله و
اصل عدم نسخ است و کتابا مصدر است در اصل لغة بمعنی نوشتن و گاهی بمعنی واجب گردانیدن چنانکه
در آیت دیگر واقع شده که کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی واجب گردانیده شده است بر شما
روزه همچنانکه واجب گرده شده است بر مردمی که پیش از شما بوده اند و اینجا بمعنی مکتوبست یعنی واجب گردا
نیده شده پس وجوب مطلق نماز بر مومنان باین آیت ثابت میشود لیکن بشرط آنکه عاقل و بالغ باشند زیرا که بر دیوانه
و بیهوش و کودک نماز واجب نیست چنانکه نصوص و احادیث دالست بر ان و تخصیص مومنان بذکر دلالت نمیکند بر آنکه
نماز بر کافران واجب نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که تخصیص چیزی بذکر جهت تشریف و اهتمام است بشان ایشان و دلالت
کافران نیز مکلفند بوجوب نماز و سایر احکام شرعیه چنانکه در جای خود مذکور شده **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة
البقرة حٰفِظُوْا عَلَى الصَّلَوٰتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قٰنِتِيْنَ فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا

فاذا

فَاِذَآ اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ یعنی محافظت
کنید ای مومنان بر نمازها و بر نماز میانه و بایستید نماز را از برای خدای تعالی در حالتی که دعا کننده باشید
پس اگر بترسید از آنکه بقاعده معهوده نماز کنید پس نماز کنید در حالتی که پیاده راه میرفته باشید یا سواره
میرانده باشید پس هرگاه در امن شوید و خوف شما زایل گردد پس یاد کنید خدای تعالی را بنماز کردن
یا شکر کردن چنانکه تعلیم کرده است شما را چیزی را که شما خود نمیدانستید از احکام نماز خفی
نماند که مراد از محافظت بر نمازها اهتمام است بشان نمازها و ادای آنها در اوقات معینه آنها و فوت
ناکردن آنها و وسطی مونث اوسط است بمعنی درمیان شدن یعنی نمازی که درمیانه واقع است و احتمال
دارد که مونث اوسط باشد بمعنی اعدل و افضل و گویا این معنی ماخوذ است از معنی اول بنا بر آنکه مقررست که خیر
الامور اوسطها یعنی بهترین چیزها میانه آنهاست و بهر تقدیر ذکر صلوة وسطی بعد از صلوات تخصیص است
بعد از تعمیم از جهت تعمیم بر افضلیت او و خلافست میان مفسرین در آنکه صلوة وسطی کدام نمازست بعضی
برانند که نماز پیشین است و این قول مرویست از اهل بیت علیهم السلام و مختار شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله
و وجه وسطی بودن او آنست که درمیان روز واقعست پس وسطی باشد بمعنی اول و چون درمیان روز بود
گرمتر است پس مشقت در این نماز بیشترست و ازین جهت ثواب او بیشتر است بنا بر حدیث مشهور که افضل العبادة
احمزها یعنی فاضلترین عبادتها دشوارترین آنهاست پس وسطی باشد بمعنی ثانی نیز و وجه تخصیص
او بعد از تعمیم همین است یا آنکه او اول نمازیست که خدای تعالی فرض گردانیده یا آنکه درین وقت درهای
آسمان را میگشایند و نمی بندند تا نماز پیشین کرده شود و دعا مستجابست درین وقت و همه اینها دالست بر افضلیت
نماز پیشین و بعضی برانند که نماز عصرست بنا بر آنکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت در روز
غزوه احزاب شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر یعنی مشغول گردانیدند ما را کافران از نماز وسطی و موید
اینست آنکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت من فاتته صلوة العصر فكأنما وتر اهله وماله
و فی روایة حبط عمله یعنی هر کسی که فوت شود از و نماز عصر پس گویا هلاک گردانیده شده است اهل بیت او
و مال او و در روایت دیگر آمده است که گویا ضایع شده است عملها جز او و تمام و این قول مختار سید مرتضی
است رضی الله عنه و وجه وسطی بودن آنست که درمیان دو نماز روز و دو نماز شب است پس وسطی باشد بمعنی
اول و چون این وقت وقت اشتغال مردمست بکسب معیشت پس مشغول بودن بنماز درین وقت دشوارتر خواهد بود

اشتغال مردمست

پس ثواب او بیشتر خواهد بود پس وسطی باشد یعنی میانه و بعضی گفته اند که نماز شام است از جهة آنکه در عدد رکعات
میان دو رکعت و چهار رکعت و بعضی گفته اند که نماز خفتن است از جهة آنکه میان اول نمازهای شب و اول نمازهای
روز است یعنی نماز شام و نماز بامداد و بعضی گفته اند که نماز بامداد است از جهة آنکه میان دو نماز شب و
دو نماز روز است و میان غایت ظلمت شب و غایت روشنایی روز است و از جهة آنکه در وقت ملائکه شب و ملائکه روز
جمع میشوند نزد نماز بامداد و هر دو فریق او را در دیوان خود می نویسند و وجه آنکه صلوة وسطی مجمل مذکور شده و تصریح
تعیین نشد آنست که مردم بر همه نمازها محافظت تمام نمایند احتیاطا تا بجزم بر نماز وسطی محافظت تمام نموده باشند
چنانکه شب قدر و اسم اعظم خدای تعالی و ساعت اجابت دعا و اصل در شرع مجمل مذکور شده اند و تعیین نیافته اند
تا مردم در همه شبها بعبادت مشغول باشند و بهمه اسماء و ساعات مداومت نمایند و همه وقت از موت خوف داشته باشند
و تحقیق کلام در قول او و قوموا لله قانتین عنقریب در محل مناسب مذکور خواهد شد و رجال جمع راجل است مثل قیام که
جمع قائم است و رکبان جمع راکب است و منصوب است معمول فعل مقدر است یعنی فان خفتم من الصلوة مع وجه الاستقرار فرجالا و
رکبانا حالیند از فاعل فعل محذوف یعنی فصلوا رجالا او رکبانا یعنی اگر بترسید از نماز کردن بر وجه قرار و ثبوت
پس نماز کنید در حالتی که ساده رونده باشید یا سواره راننده باشید و مراد از قول او فاذکروا الله امر است بصلوة نوع علم
که مقرر است در حالت امنیت یعنی پس شکر خدای تعالی بجهت تعلیم نماز و احکام او و بر تقدیر یا کاف از برای تشبیه است و ما
اول ما مصدری و ما دوم ما موصوله یعنی شکر کنید خدای تعالی را مثل تعلیم او شما را چیزهایی که شما نبودید که دانسته باشید آنرا
و آن احکام نماز است و عمران یعنی شکر عظیم بجای آورید بسبب این نعمت عظمی و بر تقدیر اول کاف زایده است و ما اول هم
موصوله و عاید او ضمیر محذوف و ما دوم مصدری یا موصوله بدل از ما اول یعنی نماز کنید بعد از امن نمازی که تعلیم کرده
خدای تعالی شما آن نماز را در حال امنیت یعنی نماز نسی شما نبودید آن نماز را تا آن نماز چیزی است که نمیدانستید شما آنرا
و احتمال دارد که کاف بمعنی قرآن باشد و ما اول مصدریه و دوم موصوله یا موصوله مخزن ... که آیه مذکوره دلالت
میکند بر وجوب همه نمازها مگر نمازهای نافله که بنصوص قطعیه مستثنا اند و بر وجوب نماز خوف در حال رفتن سواره و پیاده
الآیة الثالثة و در قوله تعالی فی سورة طه وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ
الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ یعنی و امر کن ای محمد اهل بیت خود را بنماز گذاردن و صبر کن بر مشقت نماز یعنی تو نیز نماز گذار و صبر کن بر مشقت
آن و با وجود آنکه احتیاج بروزی و وجه معیشت خود و اهل بیت خود داری خاطر متوجه آن مدار و طلب روزی مکن
زیرا که ما نمیطلبیم از تو روزی بلکه عبادت و بندگی میطلبیم ما ترا روزی میدهیم و متکفل وجه معاش تو و اهل بیت

تویم و عاقبت نیکو مر اهل پرهیزکاری راست نه مر طالبان دنیا را بدانکه مراد از اهل فرزندان و مخصوصان است و
اصطبار یعنی صبر کردن است و مراد از رزق طلب رزق است بحذف مضاف و قول او نحن نرزقک استینافیست
از برای بیان وجه عدم طلب از پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب رزق را و مراد از عاقبت عاقبت محموده است و از تقوی
اهل تقوی بحذف مضاف و پوشیده نیست که این آیه دلالت میکند بر وجوب مطلق نماز از دو وجه یکی آنکه
صیغه امر بار و الست بر وجوب امر رسول صلی الله علیه و آله اهل بیت را بنماز و مقرر است که امر بواجب
واجب باشد و امر بسنت سنت و امر بحرام حرام پس نماز واجب باشد بر اهل بیت رسول صلی الله
علیه و آله و معلوم است که فرقی نیست میان اهل بیت و باقی مکلفین در وجوب نماز بنابر حدیث نبوی که فرمود
حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة یعنی حکم من بر یکی بمنزله حکم منست بر جماعه پس نماز بر همه واجب باشد
دویم آنکه امر رسول صلی الله علیه و آله بصبر بر نماز متضمن امر آنحضرت است بنفس نماز یعنی مثلی و اصطبر علیها و صیغه
امر دالست بر وجوب پس نماز واجب باشد بر رسول علیه السلام و هرچه بر رسول علیه السلام واجب باشد بر امت
نیز واجب باشد بنابر آیات داله بر وجوب تاسی و اقتدا بآنحضرت مگر آنکه ثابت شود که از خصایص آنحضرت است
و نیز آیه مذکوره دالست بر وجوب امر اهل بیت بنماز بر رسول و از ین لازم آید که بر امت نیز واجب باشد بنا
بر آیت داله بر وجوب تاسی و اقتدا بآنحضرت مگر آنکه ثابت شود که از خصایص آنحضرت و نیز آیت مذکوره دالست
بر وجوب امر اهل بیت بنماز بر رسول علیه السلام و از ین لازم آید که بر امت نیز واجب باشد امر اهل بیت خود بنماز
بنابر وجوب تاسی بلکه واجبست بر رسول صلی الله علیه و آله و بر امت امر همه کس بنابر امر بمعروف و تخصیص این امر
با اهل بیت بنابر زیادتی لطف الهیست نسبت با اهل بیت رسول علیه السلام و اختصاص ایشان بمزید قرب و منزلت
نزد خدای تبارک و تعالی بر مردم و از جهة تنبیه بر غایت اختصاص و اعتبار چنانکه مرویست از امام باقر علیه السلام که
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام در وقت نماز صبح میرفت بدر خانه امیر المؤمنین و سیدة النساء علیهما السلام
و میگفت الصلوة رحمکم الله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی وقت نمازست نماز
کنید رحمت کناد خدای تعالی بر شما اهل بیت و جز این نیست که میخواهد خدای تعالی عصمت شما را تا ببرد از شما ای اهل
بیت گناه را و پاک گرداند شما را پاکی گردانیدنی و مخفی نیست که مدلول او و لا نسألک رزقا نحن نرزقک دلالت
میکند بر آنکه طلب روزی نه واجبست بر رسول و نه سنت لکن این حکم در امت جاری نیست و قاعده تاسی اینجا
مرعی نیست زیرا که نص و اجماع شاهدند بر آنکه امت را طلب روزی سنت است و گاهی واجب شود بر ایشان پس

حکم مذکور از خصایص رسول باشد و وجه اختصاص آن حکم بآنحضرت آن تواند بود که طاعت آنحضرت اصل طاعات است
و ذکر نتایج و حالات فواید مرتبه بآن بمثابه ایست که لیق بمنت آنحضرت را که بجز ذکر سبب آن درود و مطلوب دیگر بطریق انداز
بخلاف امت **الآیة الرابعة** قوله تعالی فی سورة المؤمنین قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَاشِعُونَ یعنی بتحقیق رستگاری یافتند آن مومنان که ایشان در نماز خود خضوع کنند کانند بدانکه
رسیدنست بمراد و اصل فلاح شکافتن است و ازین جهت که زراعت را فلاح گویند زیرا که زراعت متضمن شکافتن
زمین است و ظاهر آنست که فلاح مذکور در روز قیامت خواهد بود و بعضی از و منعل ماضی تعبیر است و تحقق
او بکلمه قد که در فعل ماضی بمعنی تحقیق است تاکید و قوع تحقیق او وارد شده نیست در آنکه آیه مذکوره بشارت
مومنان نماز گزار و حسن نماز و ترتیب ثواب جزیل بر ادای او بر وجه لایق بعضی محققان این آیه را دلیل وجوب
نماز شمرده اند و وجه آن دلالت آن باشد که متبادر از فلاح رسیدنست بمراد و معلومست که مراد مومنان
عامتر است از حصول ثواب و انتفاء عقاب و تعلیق فلاح بخشوع در نماز دلالت میکند بر آنکه اگر نماز ترک
کنند بمراد نخواهند رسید پس ثواب نخواهد بود و عقاب خواهد بود و بنا بر آنکه تعلیق حکم بمشتق مشعر است بعلیت ماخذ
اشتقاق چنانکه مقرر است که هرگاه ترک نماز موجب عدم ثواب و ترتیب عقاب باشد نماز واجب باشد لیکن بعضی
مقدمات محل تامل است و اضافه آن بمومنان از جهة آنست که ایشان فاعل صلوة تنند و ایشان منتفعند بآن و غیر
ایشان و مراد از خشوع در نماز رستگاری و آلت در نماز و آن موجب آرام و فروتنی اعضاست بر وجهی که
در شرع مقرر است و موید اینست آنکه روایت کرده اند که رسول علیه السلام دید مردی را که نماز میکرد و در نماز
بریش خود بازی میکرد پس فرمود که اگر در دل او خشوع بود در اعضای ظاهر او نیز خشوع میشد والله
اعلم **النوع الثالث** آیاتیست که دلالت میکند بر وجوب نمازهای پنجگانه و تعیین اوقات ایشان و آن پنج
آیتست **الآیة الاولی** قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ
غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً
لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی بپای دار ای محمد در وقت زوال آفتاب
تا تاریکی شب و نماز بامداد را بدرستی که نماز بامداد او وست حاضر کرده اند شده ملایکه و در بعض نماز شب تهجد
تهجد کن در حالتی که آن نماز فرض زائدی باشد و ترا بر پنج نماز مذکوره نزدیک باشد که برانگیزاند ترا
پروردگار تو در جایی ستوده خلایق بدانکه مراد از اقامت نماز میتواند بود که راست کردن نماز باشد و حفظ

او

وحفظ او از آنکه خلل واقع شود از قول ایشان اقام العود یعنی راست کردانید چوب را و تواند بود که مراد
و تواند بود که مداومت باشد بنا بر قول ایشان قامت السوق یعنی رایج گردانیدم بازار را بجهت آنکه مداومت
بر چیزی سبب رایج گردانیدن بازار است و تواند بود که یعنی جد و اهتمام باشد در ادای نماز از قول ایشان قام بالامر
و اقامه یعنی جد و اهتمام نمود در دلوک شمس یعنی زوال آفتابست از آنکه یعنی مالیدن زیرا که مردم در وقت زوال چشم
خود را میمالند پس گویا شعاع آفتاب و بعضی از ارباب لغة دلوک شمس را غروب آفتاب داشته اند لیکن معنی زوال ظاهرتر است زیرا که مشهور است
و متفق علیه است میان علما بعکس خلاف معنی ثانی و نیز معنی اول بروایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این آیه بیان این معنی است
آنکه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گفت آمد مرا جبرئیل علیه السلام لدلوک الشمس یعنی الزوال فصلی الظهر یعنی آمد مرا جبرئیل علیه السلام در وقت
دلوک شمس یعنی زوال آفتاب پس گزاردم نماز پیشین را و لام لدلوک یعنی وقت چنانکه مشهور است یعنی در وقت دلوک و دور نیست
که بمعنی تعلیل باشد چنانکه ظاهر است زیرا که وقت نماز سبب وجوب نماز است چنانکه بروایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام
اگر چه بعضی علماء غسق را بمعنی تاریکی اول شب تا نزدیک غایب شدن شفق داشته اند و ازین مقدمات معلوم شد که قوله اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل دلالت میکند باستقلال بر وجوب مطلق نماز درین وقت و بانضمام احادیث مبینه او بر وجوب چهار نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام و خفتن و اول وقت نماز پیشین زوال آفتابست و آخر وقت نماز خفتن نصف شب است پوشیده نماند که از زوال تا نصف
شب گنجایش زیاده از چهار نماز مذکوره دارد پس پیدا شد که واجب چنانکه بعضی گفته اند و آن واجبیست در وقت او مطلقا
برای ادای زیاده و کم مثل روزه ماه رمضان موسع میباشد و آن واجبیست که وقت او زیاده آید از ادای او مثل صلوة بومیه خلاف بر کسی که ایجاب
را که واجب موسع را تجویز نکرده اند و حصر کرده اند واجب را در مضیق و در صلوة یومیه بعضی از ایشان گویند که وقت ادای اینها اول وقتست
و بعد از آن قضا شود و بعضی از ایشان گویند که وقت ادای آنها آخر وقتست و قبل از آن سر بر جست بر قیاس آنکه ادای زکوة پیش از وقت
وجوب باشد و این قول ظاهر است که تحقیق این مسئله وظیفه علم اصولست و قرآن مصدر است بمعنی قراءت یعنی خواندن و از جهت کلام را قرآن
خوانده اند که خوانده میشود و واجبست خواندن او در نماز فجر و در لغة شکافتن صبح است و صبح صادق را نیز فجر گویند زیرا که تاریکی شب شکافته
میشود و درینجا مراد معنی ثانیست و مراد از قرآن الفجر نماز بامداد است از جهت اشتمال او بر قراءت و قرآن و اضافه او بفجر اشارتست باینکه اول وقت
او فجر است و قرآن الفجر عطف بر صلوة یعنی بپای دار نماز بامداد را و این آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب نمازهای پنجگانه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و بنا بر امت نیز بر قاعده و جوب تاسی و قول ان قرآن الفجر کان مشهودا شهادت است بر زیادتی فضیلت نماز بامداد یعنی ملائکه شب و ملائکه روز در نماز بامداد
جمع میشوند و هر دو فریق او را در دیوان اعمال ثبت مینمایند جهة تعظیم و تفضیل او و تهجد در لغت یعنی خواب کردن در شب آمده و بمعنی بیخواب بودن در شب نیز
آمده و نماز شب را نیز تهجد گویند و اینجا مراد همان معنی است و ضمیر به راجع است بمن اللیل یعنی بعض اللیل و بعضیت یعنی در بعضی از شب نماز تهجد

بگذارد و ارجاع ضمیر قرآن بعید است از فهم و مراد از بعض شب نصف آخر بقرینه الی غسق اللیل حاکم عقل سلیم
وطبع مستقیم و این کلام دالست بر وجوب نماز تهجد نصف آخر شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قوله نافلة لک یعنی فریضة نافلة لک
خاصه که ظاهر صیغه امرست یعنی در حالتی که نماز تهجد فرض زایدیست بر نمازهای پنجگانه مر ترا نه امت ترا دالست بر آنکه وجوب نماز
تهجد از خصایص پیغمبرست صلی الله علیه و آله و نسبت بامت سنت موکدست و عسی از افعال مقاربه است و مراد از مقام محمود
مرتبه شفاعت کامله است که روز قیامت آنحضرت خواهند داد و باین منزلت اختصاص و امتیاز خواهد یافت از جمیع انبیا و
خلایق اولین و آخرین یعنی در دنیا وجوب نماز شب را مخصوص تو گردانیدیم یا در آخرت مقام محمود را مخصوص تو گردانیم
دیم الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة هود واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک
ذکری للذاکرین یعنی و بپای دار ای محمد نماز را در دو جانب روز و در ساعات نزدیک بروز از شب یعنی اول شب بدرستی
که این طاعتها که نمازهاست میبرد گناهان را آنچه مذکور شد از اوامر و نواهی و عظ و پندیست مر آنکسانرا که پند قبول میکنند و الزلف جمع
زلفة است چنانکه قرب جمع قربه است یعنی ساعات قریبه با آخر روز بعضی مفسران گفته اند که مراد از طرفی روز وقت نماز بامداد و
وقت نماز شام است و مراد از زلف وقت نماز خفتن است و نماز پیشین و پسین در این آیت مذکور نشده و بعضی از مفسران گفته اند
که مراد از طرفین روز وقت نماز بامداد و وقت نماز عصرست و بعضی گفته اند وقت نماز بامداد و وقت نماز ظهر و عصرست از جهة آنکه
مابعد زوال را شبانگاه میخوانند چنانکه اول روز را بامداد میخوانند و بر همه قول مراد از زلف وقت نماز شام و خفتن است و مخفی نیست
که قول اخیر ظاهر است از ثانی و ثانی از اول و بعضی گفته اند که مراد از نهار مابین صبح صادق و غایب شدن شفق مغربیه و مراد از طرفین او
نصف آخر اوست و نماز بامداد در نصف اولست و چهار نماز دیگر در نصف آخر پس نمازهای پنجگانه تمام داخلند در قول واقم الصلوة
طرفی النهار و قوله و زلفا من اللیل یعنی طاعاتی که تقرب جسته میشود بآنها بسوی خدا در بعضی شب اشارت است بنماز شب و عطف بر
الصلوة نه بر طرفی النهار و بر این تقدیر این آیت مطابق آیت گذشته است در شمول نمازهای یومیه واجبه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله لیکن
این وجه بسیار بعیدست و بهتر آنست که نهار محمول شود بر نهار شرعی و آن از صبح صادق است تا غروب آفتاب و مراد از طرفین او
اول و نصف آخر او باشد پس شامل شود همه نمازها و مراد از زلفا من اللیل نیز یعنی ساعات قریبه بنهار از شب نصف اول شب و نصف آخر
شب باشد زیرا که نصف اول شب نزدیکست بروز و نصف آخر آن بروز آینده و بر این تقدیر نماز دیگر در زلفا من اللیل داخل گردد پس
آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب شش نماز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله با وجوب بعضی از آن بر آنحضرت بانضمام احادیث بیند و ذکر دارکه
طرفی اللیل بگوید و زلفا من اللیل گفت با رعایت تفنن تواند بود و گرفته باشد با آنکه افضل در نمازها نصف اول آنست که اقرب باشد بنهار
سابق یا در وقت فضیلت واقع شود و افضل در نمازها آخر شب آنست که اقرب باشد بنهار لاحق چنانکه مقررست در وقت فضیلت نوافل
آنست

بستانید دوم قول ان الحسنات یذهبن السیئات دو قول است یکی آنکه واجب کردانیدن نمازها بلطف پروردگار حق سبحانه
و تعالی سبب میشود که نزدیک میکرداند ایشانرا بطاعتها و دور میکرداند از معصیتها و موید اینست قول خدای تعالی
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعنی بدرستی که نماز باز میدارد مردم را از ارتکاب زنا و مطلق
حرام و ظلم دویم آنکه نمازها کفارت گناهان میشود و باین معنی که حق سبحانه و تعالی ثم گفت نمازی که بنده میکند تفضل
مینماید و گناهان او را می بخشد و موید این معنی است احادیث بسیار از انجمله آنکه روایت کرده ابو حمزه ثمالی
از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام که روایت فرمود از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از دوست
خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت امید دارکننده ترین آیتی در قرآن آیت واقم الصلوة است و سوگند
بآنکسی که فرستاده است مرا به پیغمبری براستی مژده دهنده و بیم دهنده خلق را که یکی از شما هر آینه برخیزد
از امت برای وضو پس حق میریزد از اعضای او گناهان او پس وقتی که روی خود را و دل خود را
بسوی خدای تعالی کند در نماز نماز نمیبرد و از گناهان او چیزی بلکه همه بخشیده میشود ان گناه در نماز دیم تا آنکه شمرد
نمازهای پنجگانه را بطریق مذکور بعد از آن گفت ای علی نیست و جز این نیست که منزلت نمازهای پنجگانه مر امت
مرا مثل جوی آبیست بر در خانه یکی از شما پس چه گمان میبرد آنکس اگر باشد در بدن او چرکی پس غسل
کند در آن جوی آب پنج نوبت آیا باقی ماند در بدن او چرک ظاهرست که نمی ماند سوگند بخدای که مثل این پنج غسل است
نمازهای پنجگانه مر امت مرا در محو کردن گناهان الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة الروم فسبحان الله حین
ون تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون
یعنی بپاکی یاد کنید خدا را پاک یاد کردنی در وقتی که شب میکنید و در وقتی که بامداد میکنید و ستایش کنید خدا
حمد را ستایش کردنی و خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است و در آخر روز و وقتی که در آیید بزوال آفتاب
در میاید مخفی نماند که مراد از تسبیح و حمد می تواند بود که معنی ظاهر ایشان باشد و میتواند که مراد نمازهای پنجگانه
باشد و موید اینست آنکه نقل کرده اند که پرسیده اند از ابن عباس رضی الله عنه که آیا بیان نمازهای پنجگانه
باشد <s>و صفیه</s> در قرآن گفت آری و این آیه را خواند و گفت که تمسون اشارتست بنماز شام و نماز خفتن
و تصبحون اشارتست بنماز بامداد و عشیا اشارتست بنماز پسین و تظهرون بنماز پیشین و بر این تقدیر آیت مذکوره
دالست بر وجوب نمازهای پنجگانه در اوقات معینه لیکن مشهور میان مفسران آنست که سبحان الله و له الحمد جمله خبریه
بمعنی امر یعنی سبحوا الله و احمدوه و این توجیه مستلزم ارتکاب دو خلاف اصل است یکی مسدق و دیگری کوره

شود چو

و بهتر آنست که گفته شود که سبحان و الحمد دو مصدرند پس باید عامل مقدر چنانکه محققان علماء عربیت قرار داده اند
و عامل ایشان در مقام فعل متکلم نیست چنانکه مشهور است یعنی اسبح الله سبحانا و احمده حمدا بلکه فعل مخاطبست بقرینه
تمسون و تصبحون و تظهرون و مناسب نیست که آن فعل مخاطب فعلی باشد که موضوع باشد از برای اخبار مثل تسبحون
و تحمدون زیرا که اگر محمول شود بر معنی اخبار کذب لازم آید چه بسیار از مردم نماز پنجگانه بجای نمی آورند و اگر محمول
شود بر معنی امر تجوز لازم آید و آن خلاف اصل است پس ظاهر آنست که عامل مقدر صیغه امر باشد یعنی سبحوا الله
سبحانا و احمدوه حمدا و صیغه امر دالست بر وجوب چنانکه مقرر است و وجه تعبیر از نماز بتسبیح و حمد آنست که مقصود از نماز
منزه گردانیدن خدای تعالی است از صفات نقصان که عدم استحقاق معبودیت لازم آنست و ستایش او بصفات
کمال که استحقاق معبودیت مترتبست بران و برین تقدیر قول او و فی السموات و الارض اشارتست بحسب ظاهر
بانکه ملائکه و جن و انس همه درین خطاب داخلند و نکته در آنکه تعبیر از نماز عصر و نماز ظهر بحمد کرده و از باقی نماز ها بتسبیح
آنست که در وقت این دو نماز آثار صفات کمال خدای تعالی بیشتر ظاهر میشود بسبب کمال نور آفتاب و مشاهده
مصنوعات که موقوفست بران و حمد و ثنا مناسب آنست و در وقت باقی نماز ها صفات نقصان خلایق و
احتیاجات ایشان بسبب ظلمت بیشتر ظاهر میگردد و تسبیح و تنزیه خدای تعالی از آن صفات مناسب آنست و احتمال
دارد که قول او عشیا عطف باشد بر حین تمسون و حین تصبحون و قول او و له الحمد فی السموات و الارض
جمله معترضه باشد از برای بیان استحقاق حق سبحانه و تعالی حمد و ثنا را بجمیع صفات کمال بعد از بیان استحقاق
او تسبیح و تنزیه را از صفات نقصان و برین تقدیر حمد بمعنی ظاهر خود باشد نه بمعنی نماز و وجه آنکه در ذکر وقت
عشی بغیر اسلوب نموده لفظ فعل نموده اختیار نکرده چنانکه در ذکر باقی اوقات کرده آنست که فقره ثانیه بسیار
دراز تر نشود از فقره اولی که آن مستحسن نیست در رعایت فاصله و سجع با آنکه فعل از اسم مذکور بمعنی این
وقت متعارف نیست در لغت چنانکه از کتب لغت مستفاد میگردد الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة طه فَاصْبِرْ
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ یعنی پس صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران در حق تو که ساحر است یا شاعر و بپاکی یاد کن پروردگار خود را
با ستایش پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و در بعض ساعتهای شب پس بپاکی یاد کن
پروردگار خود را و در جانبهای روز شاید که خوشنود شوی از کمال رحمت پروردگار خود که نسبت بتو واقع شود
بسبب این عبادت تا ابد آنکه با تو بجا آرد یکی باید ملاحظه است و آناء جمع اناست بکسر همزه و فتح الف بمعنی ساعات و جمع

شب هم

اناء بفتح همزه و مد الف نیز هست یعنی و من در بعض آناء اللیل ظاهر آنست که اپی باشد بمعنی بعض یعنی در بعض ساعات
و تقدیم این ظرف بر فعل از جهت تنبیه است بر زیادتی فضیلت نماز شب بنابر آنکه از او زیاده تر است یا بنابر آنکه جمعیت خواطر
در و بیشتر است و تفرقه خاطر بسبب معاش کمتر یا بنابر آنکه مشقت در و بیشتر است زیرا که محل استراحت است از تردد های
روز و مؤید این است آنکه در این است آنکه در جای دیگر فرموده که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا یعنی بدرستی که
عبادت شب بیشتر است از روی کلفت و قائم تر و در روشن تر است از روی قرائت و در ترضی دو قرائت است فتح تاء و بصیغه
معلوم از رضا بمعنی خشنود گردیدن و ضم تاء بصیغه مجهول از ارضا بمعنی خشنود گردانیدن و بیشتر مفسران برانند
که مراد از تسبیح در اوقات مذکوره نمازهای پنجگانه است پس تسبیح پیش از طلوع آفتاب اشارتست بنماز صبح و پیش
از غروب و تسبیح در ساعات شب اشارتست بنماز شام و خفتن و ابن عباس رضی الله عنه گفته است که نماز تهجد نیز داخل است در آناء
اللیل و در تعبیر بقول اطراف النهار بعضی گفته اند که اشارتست بنماز صبح بر سبیل تکرار از جهت تنبیه بر زیادتی فضیلت
او چنانکه در آیة حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی واقع شده و وجه بودن او در اطراف روز آنست که وقت او
اول نصف آخر روز است و متصل باخر نصف اول او و مراد از جمع ما فوق واحد است مثل قوله فقد صغت قلوبکما و معانی دیگر نیز گفته اند لیکن هیچ یکی
خالی نیست از تکلفی و بهتر آنست که گفته شود که اشارت است بنماز ظهر او و نماز عصر بر سبیل تکرار از جهت تنبیه بر
زیادتی فضیلت ایشان از بعض حیثیات است و برین تقدیر آیه مذکور نیز دلالت کند بر وجوب صلوة یومیه
الآیة الخامسة قوله تعالی در سوره ق وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ
وَأَدْبَارَ السُّجُودِ یعنی و بپاکی یاد کن ای محمد پروردگار خود را با ستایش پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب
آفتاب و در بعضی شب نماز شام و خفتن و تهجد چنانکه مفسران گفته اند بطریق سابق و ادبار بفتح همزه جمع دبر است
بمعنی عقب و آخر و بعضی قرائت بکسر همزه خوانده اند بمعنی مصدری یعنی تمام شدن و مراد از سجود نماز است زیرا که
تعبیر میکنند در عرف شرع از و برکوع و سجود بطریق تعبیر از کل باسم جزو و مراد از تسبیح در عقبهای نماز یا وقت
تمام شدن نماز بحذف مضاف بعضی گفته اند که تعقیب و اوراد نماز است چنانکه مرویست از ابن عباس و
روایت کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که دو رکعت نافله است بعد از نماز شام و شیخ ابو علی
طبرسی رحمه الله گفته که نافلهای نماز شام است مطلقا و روایت کرده اند از امام صادق علیه الصلوة و السلام
که نماز وتر است در آخر شب و مخفی نیست که این احتمال ظاهر تر است زیرا که برین تقدیر صیغه امر بمعنی حقیقی که
وجوبست محمول تواند بود زیرا که وتر از جمله نمازهایی است که بر رسول صلی الله علیه و آله واجبست و ذکر او

و ل
انجدهم

تکرار
مدل

بعد ازانکه نماز شب که شامل است نماز تهجد را بتمام کنیفیی است بعد از تهجد از جهة تنبیه بر زیادتی فضیلت چنانکه در روایات
وارد شده و بعضی گفته اند نماز های نافله است بعد از نماز های فریضه و برین تقدیر نیز صیغه امر محمول بر
ظاهر نتواند شد و بهر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب بعض صلوات یومیه و قرب است بآیت مذکوره ن
قول خدای تعالی در آخر سوره طور وسبح بحمد ربک حین تقوم ومن اللیل فسبحه وادبار النجوم یعنی و پاکی یاد کن ای محمد
پروردگار خود را دور عقبهای ستارها مراد از تسبیح در ادبار نجوم بفتح همزه و کسر او نیز آمدی یعنی عقبهای غایب
شدن ستارها یا در وقت تمام شدن ظهور ستارها بسبب نور آفتاب بعضی گفته که دو رکعت فریضه بامداد است
و روایت کرده اند از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که دو رکعت نماز نافله اوست و اسن قول
ابن عباس رض و مراد از تسبیح در بعض شب نماز شب است یعنی نماز شام و خفتن و تهجد و مراد از تسبیح در وقت
برخاستن بعضی گفته اند که تسبیحی است که سنت است در وقت برخاستن از هر مجلس و آن سبحانک
اللهم و بحمدک لا اله الا انت اغفرلی و تب علی است چنانکه در روایت آمده که گفتن این تسبیح در وقت برخاستن
از مجلس کفارهٔ گناهان آن مجلس است و روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام که هر که
دوست دارد که پیمانه کرده شود به پیمانه پر ترپس باید که آخر کلام او در مجلس این است که سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و بعضی گفته اند که مراد تسبیحی است که در وقت
برخواستن از خواب در شب سنت است چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که بود رسول
خدا صلعم که بر میخواست در شب سه نوبت پس نظر میکرد در کنارهای آسمان و میخواند پنج آیه را از سوره آل عمران و آن
ان فی خلق السموات و الارض است تا قول او انک لا تخلف المیعاد و بعد از ان شروع میکرد در نماز شب و بعضی گفته
که مراد ذکر یاست که در وقت برخاستن برای نماز فریضه پیش از شروع در نماز سنت است و برین تقدیر صیغه امر
اول بر حقیقت خود نباشد و بعض نمازهای پنجگانه درین آیه مذکور نباشد و دور نیست که گفته شود که مراد
حین تقوم روز است زیرا که محل قیام و حرکت بخلاف شب و مراد از تسبیح روز نمازهای روز است یعنی نماز
بامداد و پسین و پیشین و برین تقدیر نمازهای پنجگانه تمام مذکور باشند و صیغه امر اول مستعمل باشد در معنی
حقیقی خود که وجوب است پس آیه مذکوره دالیست بر وجوب بعض نمازهای بر استحباب یا وجوب بعض نمازها
دیگر یا بعض تسبیحات و پوشیده نماند که آیات پنجگانه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر اشتراک وقت
میان نماز پیشین و نماز پسین از اول تا آخر و اشتراک وقت میان نماز شام و نماز خفتن از اول تا آخر

واسمعینی مختار ابن بابویه است رحمه الله و مشهور میان اصحاب آنست که مقدار چهار رکعت نماز با شرایط عرض حاصله
از اول وقت مخصوص نماز پیشین است و مقدار چهار رکعت نماز با شرایط عرض حاصله از آخر وقت الی و باقی وقت مشترک است
میان ایشان و همچنین مقدار سه رکعت نماز با شرایط عرض حاصله از اول نماز شام مخصوص نماز شام است و مقدار
چهار رکعت با شرایط عرض حاصله از آخر وقت مخصوص نماز خفتن است و باقی مشترک است میان ایشان و این قول
خلاف ظاهر آیات مذکوره است مگر آنکه گویند آیات مذکوره مطلق مجملند و مقید و مبین شده اند ببعض روایات مثل
روایت داود بن فرقد از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام که گفت اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا
مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقی من الشمس قدر اربع فیخرج وقت الظهر و بقی وقت العصر
و العصر حتی تغرب الشمس یعنی هرگاه که آفتاب بگردد در آید وقت نماز پیشین پس هرگاه که بگذرد مقدار چهار رکعت
نماز با شرایط در آید وقت مشترک نماز پیشین و پسین تا آنکه بماند از آفتاب مقدار چهار رکعت نماز با شرایط
پس بیرون رود وقت نماز پیشین و بماند وقت مخصوص نماز پسین تا آنکه فرو رود آفتاب و معلوم است که فرق نیست
درین حکم میان نماز پیشین و پسین و نماز شام و نماز خفتن نوع سیوم از آیاتی است که متعلق بقبله است و آن هفت آیت است
آیت **الآیة الاولی** قوله تعالی فی سورة البقرة سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی
کانوا علیها قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی زود باشد که بگویند آنانکه نادان و سبک
عقلند که از مردم چه چیز بر گردانید محمد و اصحاب او را از قبله ایشان که بودند بران قبله یعنی بیت المقدس بگوای
محمد در جواب ایشان که مر خدای راست هر جانبی که در جانب مشرق است و در جانب مغرب دلالت میکند خدای
تعالی آنکسی را که میخواهد بسوی راه راست بدانکه سفها جمع سفیه است از سفه بمعنی خفت عقل و قبله در اصل مصدر است
از برای نوع یعنی نوعی از رو کردن و توجه نمودن بچیزی مثل جلسه بمعنی نوعی از نشستن پس نقل کرده اند او را بمعنی
اسم مفعول یعنی چیزی که روی باو کنند چنانکه گویند بمعنی قبله و اماله قبله یعنی او امر کرده شده است و متوجه او را
رو کرده شده اسم بعد از آن وضع کرده اند او را از برای چیزی که رو باو کنند در نماز و مشرق محل طلوع آفتاب
و مغرب محل غروب آفتاب و اینجا مراد مکانهاییست که در جانب مشرق است و مکانهایی که در جانب مغرب است
بر سبیل مجاز بعلاقه مجاورت و ترک عطف در قول او قل از جهت کمال انقطاع است میان او و جمله سابقه
که سیقول السفهاء است و در قول او یهدی من یشاء از جهت آنست که استینافیست جهت بیان کیفیت معامل
خدای تعالی با خلق در باب هدایت بقبله و روایت از امام صادق که گفت گردانید خدای تعالی قبله را از بیت

المقدس پس سوی کعبه بعد از آنکه نماز کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه پانزده سال بسوی بیت المقدس و بعد از هجرت
بمدینه نماز کرد بسوی بیت المقدس هفت ماه بعد از ان متوجه گردانید آنحضرت را خدای تعالی بسوی کعبه و این تغیر
قبله سبب آن بود که جهودان سرزنش کردند رسول خدا را بآنکه او تابع ایشان شده است و بقبله ایشان نماز
میکند پس بغایت غمگین شد رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سخن و بیرون رفت در میان شب و نگاه میکرد بسوی
آسمان و انتظار میکشید از خدای تعالی درین باب وحی را پس چون روز دیگر شد و وقت نماز پیشین در آمد پیغمبر
صلی الله علیه و آله در مسجد بنی سلمه بود با گروهی بسیار از انصار و نماز پیشین میکرد از دو رکعت از نماز فریضه
پیشین گزارده بود که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گرفت بازوهای آنحضرت را و بگردانید روی آنحضرت بسوی
کعبه و خواند بر آن حضرت این آیت را که قد نری تقلب وجهک فی السماء تا آخر چنانکه عن قریب معنی این مذکور خواهد
شد و آنحضرت دو رکعت را از آن نماز پیشین بسوی بیت المقدس گذارد و دو رکعت را بسوی کعبه پس گفتند
جهودان که چه چیز گردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او را از قبله ایشان که داشتند بر آنکه طایفه جهودان منکر
بودند از آنکه مستوانند بود که خدای تعالی حکمی فرستد و حکم پیشتر را منسوخ کرده اند و بعضی از مفسران گفته اند
که گوینده این سخن منافقان مدینه بودند یعنی عبد الله ابی سلول و تابعان او بجهت آنکه حریص بودند بر طعن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی از مفسران گفته اند که مشرکان مکه بودند که گفتند آنحضرت مشتاق شده است بوطن
خود و بقبله پدران خود و زود باشد که بر گردد و بدین قوم خود پس این آیت نازل شد جهت اعلام و اتیعه
مذکوره و تلقین جواب السؤال مذکور یعنی بگو در جواب سؤال ایشان که مر خدای راست و مملوک و مخلوق است
مواضعی که در جانب مشرق و مغرب است هر جا که میخواهد مشرف میگرداند بقبله بودن هر وقت که میخواهد
بحسب حکمت و مصلحت که او میداند زیرا که حکیم مطلق است پس کسی را مجال اعتراض بر او نیست و راه
راست می نماید هر کس را که میخواهد بمقتضای حکمت و مصلحت پس گاهی حکمت و مصلحت اقتضای آن میکند
که قبله بیت المقدس باشد در آن وقت بنده های خود را بتوجه بجانب بیت المقدس راه می نماید و گاهی مصلحت
و حکمت تقاضای آن میکند که قبله کعبه باشد درین وقت بنده ها خود را بتوجه بجانب کعبه راه می نماید و پس
آیت مذکوره دالست بر تغییر و تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه و آنکه قبله کعبه است الآیة الثانیة
قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ
يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ

بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ یعنی نگردانیدیم قبله که بودی ای محمد بر آن قبله مگر از برای آنکه جدا گردانیم
آنکسانرا که پیروی میکنند رسول خدا را از آنکه بر میگردند بر پاشنهای پای خود یعنی مرتد میشوند و
بدرستی که هست این قبله بزرگ و گران بر همه کس مگر بر آنان که راه راست نموده است خدای تعالی ایشانرا یعنی
مؤمنان و نبوده است خدای تعالی ضایع کننده ایمان شما و نماز شما بسوی قبله پیشتر بدرستی که خدای تعالی بمردم
هر آینه مهربان و رحم کننده است بدانکه مفسران خلاف کرده اند در آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه نماز بقبله
بیت المقدس میکرد یا بکعبه اکثر اصحاب ما برآنند که قبله آنحضرت در مکه بیت المقدس بود و بعد از هجرت بمدتی
تحویل از بیت المقدس بکعبه واقع شد چنانکه روایتی که از امام صادق علیه السلام سابقا مذکور شد دلالت میکند
بر آن و مؤید اینست آنکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت هر گاه که نماز میکرد رسول خدای صلی الله علیه و آله
در مکه کعبه را میان خود و بیت المقدس واسطه میگردانید و بعضی بر آنند که قبله آنحضرت در مکه کعبه و بعد از هجرت
بمدینه تحویل یافت بر بیت المقدس بجهت الفت یهود و بعد از آن تحویل یافت باز بقبله اول که کعبه بود پس بنا بر قول
اول که مختار است می تواند بود که مراد از جعل مذکور تحویل بیت المقدس باشد بکعبه یعنی تغییر ندادیم ما قبله که تو بر آن
بودی یعنی بیت المقدس بکعبه مگر از برای امتحان اهل مدینه یا مخلصان تو از غیر مخلصان ممتاز کرده و میتواند بود که
مراد معنی جعل باشد و التی صفت موصوف مقدر باشد نه صفت قبله و القبلة مفعول اول جعل باشد و التی مفعول
ثانی نگردانیدیم ما در اول قبله را جهتی که بودی تو بر آن جهت یعنی بیت المقدس مگر از برای امتحان اهل مکه یا غیر
و الا پس او از آن بود قبله که اول کعبه باشد و می تواند بود که مراد از قبله بر توجیه ثانی کعبه باشد یعنی نگردانیدیم ما در آخر
قبله را جهتی که تو بر آن بودی که آن جهت قبله شود ما تو روی بآن نماز میکردی بحسب ظاهر چنانکه از روایت ابن عباس
رضی الله عنه معلوم میشود مگر از برای امتحان اهل مدینه و تمام این احتمالات مکیست و بنا بر قول ثانی می تواند بود
که مراد از جعل مذکور تحویل اول باشد از برای امتحان اهل مدینه و میتواند بود که مراد معنی حقیقی جعل باشد بتوجیهی
که مذکور شد و مراد از جعل جعل اول باشد از برای امتحان یهود و ما جعل ثانی باشد از برای امتحان اهل مکه یا جعل ثالث
باشد از برای امتحان اهل مدینه لیکن مفسران بعضی از این احتمالات را ایراد نموده اند و بعضی را ایراد ننموده اند و مراد
از لنعلم من یتبع الرسول میتواند بود که علم رسول و مؤمنان باشد یعنی تا بدانند رسول خدا و مؤمنان امتیاز مخلصان
را از غیر مخلصان و الا علم خدای تعالی بهمه اشیا حاصل است از ازل تا ابد و وجه آنکه علم پیغمبر و مؤمنان را بخود اسناد کرد
آنست که او سبب علم ایشانست و ایشان خواص اویند و میتواند بود که مراد از علم تمیز باشد یعنی تا تمیز گردانیم نزد
عالمان مخلصان را از غیر مخلصان و وجه تعبیر از تمییز بعلم آنست که علم سبب تمییز است و مؤید این دو توجیه است قراءت

ثواب
بدل

لیعلم بصیغه مجهول یعنی تا معلوم شود و مستوا اند بوده که مراد علم خدای تعالی باشد باعتبار موجود بالفعل میان مخلصان و غیر
مخلصان که جزا و ثواب و عقاب مترتب بران علم است و معلوم است که تعلق علم خدای تعالی بحوادث بر نهجی که
موجودند بالفعل بعد از وجود حوادث است اگرچه تعلق علم او بحوادث فی الجمله پیش از وجود ایشان است
و ازلیست و قول او من یتبع الرسول التفات است از خطاب بغیبت از جهت تنبیه بر انکه متابعت رسول صلی الله علیه
و آله از انجهت که رسول خداست واجب است و مراد از من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه امتیاز تابعان رسول
از غیر تابعان و انقلاب علی العقبین یعنی برگشتن بر پاشنه‌های پا کنایه است از مرتد شدن و برگشتن از دین پیغمبر صلی
الله علیه و آله و کلمه ان در ان کانت لکبیره ان مخففه از مثقله است و لام از برای تاکید است و از برای فرق میان ان
مخففه و ان نافیه و تقدیر چنانست که انها کانت لکبیره و ضمیر راجع است بتبدیل یا بجعل که ما جعلنا متضمن آنست و کبیره
صفت صورة یا خصلت است یعنی بدرستی که این قبله یا این گردانیدن صعب و گران با مشقت است بر همه
کس مگر بر آنکسان که راه راست نموده است ایشانرا خدای تعالی بسوی معرفت حکمتهای خود و آنکسان امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه و خواص آنحضرتند و لام در قول او لیضیع لام جحود است و او لام تاکید نفی ماضی است که پیش از و [illegible] باید
و فعل مضارع بعد از و منصوب شود بان مقدر یعنی لان یضیع و آن فعل مضارع با ان بتاویل مصدر یعنی اسم فاعل باشد
یعنی نبوده است خدای تعالی ضایع کننده ایمان شما و مراد از ایمان ثبات ایمانست با ایمان بتحویل قبله از نزد خدای
تعالی و حکمت ان یعنی ضایع نکرده اند خدای تعالی باقی ماندن ایمان شما را و تغیر یافتن ایمان شما را بسبب تحویل قبله
همچنانکه ایمان مرتدان تغیر یافت و مرتد شدند یا ایمان شما بتحویل قبله و حکمت ان بلکه ثواب عظیم می بخشد شما را در [illegible]
ایمان بتحویل قبله و بعضی روایت کرده اند از ابن عباس رضی که گفت چون تحویل قبله واقع شد مردم گفتند که آیا چگونه
باشد حال انانکه مرده اند پیش از تحویل قبله از برادران ما یعنی مومنان پس آیت نازل شد و برین تقدیر معنی چنان باشد
که ضایع نمیکرده اند خدای تعالی نمازهای برادران مومنان پیش از تحویل قبله بسوی قبله سابق گذارده اند و بر آن نمازها ثواب
می بخشند زیرا که آن قبله نیز بحکم خدای تعالی بود و بنا بر حکمتی که اقتضای آن میکرد همچنانکه این قبله بحکم خدای تعالی است بمقتضای
حکمت و مصلحت و مخفی نماند که قول او ایمانکم خطابست بانکسان که هدایت کرده است خدای تعالی ایشانرا پس در و التفات
باشد از غیبت بخطاب از برای تعظیم ایشان و از جهت تنبیه بر استحقاق ایشان شرف خطاب را و لام الناس برای
عهد است یعنی بدرستی که خدای تعالی بان مردم که هدایت کرده است ایشانرا مهربانست یا از برای استغراق [illegible]
بهمه مردم مهربانست فراخور استعداد ایشان و رافت در لغت مبالغه رحمت است پس مناسب آن بود که رحیم تقدیم یابد
بر رئوف تا ترقی باشد از ادنی باعلی لیکن تاخیر یافت جهت رعایت فواصل آیتها که حرف میم است و از شرح معنی

آیه

آیه مذکور ظاهر شد که آیت مذکوره دالیست بر انکه قبله کعبه است **الآیة الثالثة** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا
قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ
مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ یعنی گاه گاهی می بینیم گردیدن روی ترا ای محمد در آسمان جهة انتظار وحی در
تحویل قبله پس هر آینه میگردانیم روی ترا بسوی قبله که بپسندی انرا پس بگردان روی خود را در نماز بجانب مسجد
الحرام و بدرستی که آنانکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری هر آینه میدانند که تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
ثابتست از نزد پروردگار ایشان و نیست خدای تعالی غافل از انچه میکنند اهل کتاب بدانکه قد بحسب اصل وضع
در فعل ماضی بمعنی تحقیق است و در فعل مضارع بمعنی تقلیل و گاهی مستعمل شود در فعل مضارع بمعنی تکثیر مثل
رب که در اصل بمعنی تقلیل است و گاهی بمعنی تکثیر مستعمل شود چنانکه درین شعر واقع شده که قد اترک القرن
مصفرا انامله کان اثوابه مجت بفرصاد یعنی بسیار رها میکنم هم خصم برابر خود را در جنگ در حالتی که زرد
شده است انگشتان او یعنی مرده است بر وجهی که گویا که جامه های او انداخته شده است در آب توت
یعنی غرق خونست و مشهور میان مفسران آنست که قد درین آیه نیز بمعنی تکثیر است همچنانکه در شعر مذکور بمعنی تکثیر است
زیرا که بصحت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار توجه مینمود بسوی آسمان و انتظار نزول جبرئیل و انزال
وحی میکشید در تحویل قبله بکعبه از فرط محبت بانکه قبله کعبه باشد بسبب انکه قبله جد آنحضرت ابراهیم بود علیه السلام
و محل افتخار عزت و طواف ایشان بود و داخل بود و مسلمان شدن ایشان بود و داخل بود در مسلمان شدن ایشان
یا بسبب انکه یهود بر سبیل طعن میگفتند که محمد مخالفت میکند با ما در دین ما و بقبله ما نماز میکند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بجبرئیل علیه السلام که میخواهم که خدای تعالی بگرداند قبله را از بیت المقدس بکعبه پس جبرئیل گفت من نیز بنده
مثل تو و تو از من گرامی تری نزد خدای تعالی پس تو دعا کن تا خدای تعالی تحویل قبله کند بجهت قرب و منزلت تو نزد خدا
یا بسبب انکه خدای تعالی وعده فرموده بود پیغمبر را صلی الله علیه و آله که تحویل قبله خواهد کرد از بیت المقدس بکعبه و از انجهت
آنحضرت توجه تمام داشت بانکه قبله کعبه شود اگرچه بقبله بیت المقدس نیز محبت داشت بنا بر امتثال امر الهی پس ظاهر گشت
که قد بمعنی تکثیر باشد تا موافق و مناسب شود بواقع و ازین تقریر ظاهر شد که آنچه بعضی محققان گفته که حق آنست که قد در آیه
مذکوره از برای تقلیل است چنانکه در اصل است زیرا که اگرچه مطلق رویت خدای تعالی کثیر الوقوع است اما رویت خدای تعالی
گردیدن روی پیغمبر را هم بسوی آسمان قلیل الوقوعست بجهت قلت وقوع متعلق رویت که گردیدن روی پیغمبر است
علیه السلام بسوی آسمان و از قلت متعلق قلت مطلق لازم نمی آید و محققین قد درین شعر مذکور نیز بمعنی تقلیل است

زیراکه اگرچه ترک مطلق کثیرالوقوع است ترک مطلق بقرآن بروجه مذکور قلیل الوقوع است تمام نشد مگر انکه گویند
تقلب وجه پیغمبر صلی الله بسوی آسمان جهة تحویل قبله اگرچه در حد ذات خود بسیار بود اما نسبت بعموم بنی آدم بود واعتبار
بکثیر ان تقلب اگرچه ادخل است در تحصیل مقصود انحضرت که تحویل قبله است لیکن اعتبار تقلیل ان ادخل است
در اظهار تعظیم انحضرت باانکه اصل در قد تقلیل است پس حمل قد در ایت بر تقلیل اولی باشد واما دربسواولی
حمل اوست بر تکثیر زیراکه اعتبار تقلیل مناسب مقام مدح نیست وظاهر آنست که مقصود مدح ونفی خودست باتکه
ترک مذکور از وبسیار واقع نشود پس حمل قد اینجا بر تکثیر ابلغ باشد وظاهر آنست که فی در قوله فی السماء بمعنی الی است
زیراکه حروف جاره بعضی بجای یکدیگر می آیند ومعنی الی اینجا مناسب است ودرین تقدیر احتیاج نیست بتقدیرات
کثیره که بعضی محققان ارتکاب نموده اند ولام در قوله فلنولینک لام جواب قسم مقدر است ومعنی تولیه
والی گردانیدنست یا روی بچیزی گردانیدن کسی را یعنی پس سوگند بخدا که هرآینه والی وفادار گردانیم ترا
برقبله که بپسندی آنرا یا آنکه هرآینه بگردانیم ترا البته روی بقبله که مرضی وپسندیده تو باشد وتوانه بود که مراد از تولیه
گردانیدن باشد بهمین جانب در قوله او وجهک شطر المسجد الحرام یا بهمعنی تفسیر کرده اند یعنی هرآینه بگردانید روی ترا
بسوی کعبه پس بگردان روی خودرا بجانب مسجد الحرام یعنی کعبه وشطر بمعنی جانب است چنانکه مفسران وارباب لغت تصریح
نموده اند [illegible] ودر وصف مسجد بحرام بنا بر انست که قتال [illegible] در وحرام است باانکه ممنوعست از نوعی ظالمان
وتوانه بود که بنا بر احترام او باشد وپوشیده نماند که این آیت دلالت میکند بر نسخ قبلیة بیت المقدس وتعیین
قبله مسجد الحرام وروایت کرده اند از ابن عباس رضی که گفت این اول نسخی است که در قرآن واقع شده وگفته اند
که این نسخ سنت است بکتاب زیراکه قبله بودن بیت المقدس پیش از کعبه بسنت ثابت شده نه بکتاب ودر روایت
آمده که تحویل قبله واقع شد بعد از انکه در ماه رجب پیش از جنگ بدر بدو ماه وپیغمبر صلی الله نماز ظهر میگذارد دو رکعت
از فرض ظهر گذارده بود که جبرئیل عم نازل شد واین آیه را بر انحضرت خواند وان حضرت روی بجانب کعبه
گردانید واصحاب متابعت نموده مردان بجای زنان رفتند وزنان بجای مردان ودو رکعت باقی را رو بکعبه
گذاردند از انجهة آن مسجد را مسجد القبلتین نام کردند ومراد از مسجد الحرام درین مقام کعبه است بقرینه انکه
مطلوب ومحبوب پیغمبر صلی الله کعبه بود وتقلب وجه انحضرت بسوی آسمان جهة تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
واقع شد وپیغمبر صلی الله دو رکعت اخیر نماز پیشین را بجانب کعبه گذارد ودرین معنی روایات بسیار است ووجه
انکه شطر الکعبه نگفت وشطر المسجد الحرام گفت شبه است بانکه قبله کسی که دور است از کعبه جهت کعبه است نه عین
کعبه زیراکه پیغمبر صلی الله در مدینه بود ودر الزام عین کعبه بعید را حرج تمام است واز جهت محققان فقها تحقیق

نموده اند

ودوری (بدل)

نموده اند که قبله کسی که نزدیک باشد بکعبه بر سمت که در رؤیت مانع مشاهده او نباشد اگرچه مانع دیگر باشد مثل کوری وحایل
وغیر ان عین کعبه است باجماع علما وقبله کسی که دورست از کعبه وحاضر نیست بر مشاهده او بسبب دوری جهت کعبه است وبعضی
فقها بر انند که قبله کسی که در مسجد الحرام است عین کعبه است وقبله کسی که در حرم است مسجد الحرام است وحرم قبله اهل
دنیاست وتحقیق نیست که ظاهر ایه وروایات مذکوره دالست بر ضعف این قول وقوله وحیث ما کنتم فولوا
وجوهکم شطره تعمیم تحویل قبله است جمیع مکلفان را بعد از تخصیص ان پیغمبر صلی علیه وآله جهت تعظیم انحضرت
واجابت مسئول او واز جهت تصریح بعموم حکم وجوب متابعت انحضرت رعایت وتاکید حکم قبله واهتمام بشان
او یعنی هرجا که باشید پس بگردانید رویهای خودرا بجانب مسجد الحرام مکه وقتی که نزدیک باشید بکعبه ودر
انصورت باید گردانید روی خودرا بسوی عین کعبه وضمیر انه الحق راجع است بتحویل قبله یا بتوجه بسوی کعبه
ودر قوله یعملون دو قراءت است بیشتر قرا بیا خوانده اند وبعضی بتا خوانده اند وبرین تقدیر اول ضمیر راجع
باهل کتاب ومضمون ایة تهدید ووعید است ایشانرا بعذاب الیم یعنی خدای تعالی غافل نیست از انچه میکنند کافران
پس ایشانرا بر وفق کردار ایشان معذب خواهد گردانید وبر تقدیر ثانی ضمیر جمع خطاب است بمومنان ومضمون آیت
بشارة ووعده ایشانرا بثواب عظیم یعنی خدای تعالی غافل نیست از انچه میکنید ای مومنان پس شمارا از ثواب عمل (عمل بدل)
شما ثواب خواهد بخشید **الایة الرابعة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا** ولئن اتیت الذین اوتوا
الکتاب بکل ایة ما تبعوا قبلتک وما انت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض
ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین یعنی
واگر بیاوری تو ای محمد اهل کتاب را که یهود ونصاری اند هر برهان قاطع که دلالت کند بر حقیقت قبله تو که کعبه است
وبطلان قبله ایشان که صخره است ومطلع افتاب متابعت نکنند قبله ترا بسبب عناد ومکابره وانیز متابعت نمیکنی
هرگز قبله ایشانرا بسبب حقانیت ومحکم دام از یهود ونصاری تابع قبله دیگر نیست ونه واگر متابعت کنی
طریقهای باطل ایشانرا بعد از انکه آمده است ترا علم ببطلان طریقهای ایشان بدرستی که تو از انهنگام
از جمله ستمکاران باشی بدانکه لام در لئن اتیت لام جواب قسم مقدرست یعنی والله این آیت یعنی سوگند
بخدا که هر ایة اگر بیاوری وقوله ما تبعوا قبلتک جواب قسم است بحسب لفظ واز جهت فاو جزا بود واخل
وبحسب معنی جزا وشرط تنزلست چنانکه در علم نحو مقررست وبا در بکل آیة احتمال دارد که بمعنی مصاحبت باشد یعنی
اگر بیاوری اهل کتاب را با هر ایتی واحتمال دارد که از برای تعدیه باشد چنانکه در ترجمه مذکور شد وقبله یهود ونصاری

اگرچه مختلف است واما چون همه باطلند حکم یک قبله دارند از جهت بصیغه مفرد مذکور شد نه بصیغه تثنیه با آنکه قبله ایشان جنس است
که صحیح است اطلاق او بر قلیل و کثیر و قول او ولئن اتبعت اهواءهم تا آخر جمله شرطیه است مرکب از دو جمله بر سبیل فرض و تقدیر
و مراد ازین آیت مبالغه و تاکیدیست در حقیت و بطلان قبله اهل کتاب و قطع طمع پیغمبر علیه السلام از آنکه اهل کتاب مسلمان
شوند و قبله آنحضرت را قبول کنند و قطع طمع ایشان از آنکه پیغمبر علیه السلام تابع ایشان شود در قبله زیرا که ایشان امید داشتند
که آنحضرت تابع قبله ایشان باشد و میگفتند که اگر باقی می بود محمد بر قبله ما هر آینه ما امید داشتیم که او پیغمبر ما باشد و حاصل
معنی آیه آنست که اهل کتاب اصرار دارند بر قبله خود بسبب مکابره و عناد و این موجب شقاوة ایشانست و تو
کمال اصرار داری بر قبله خود بسبب حقیت قبله تو و این علامت سعادة تست زیرا که قبله تو حق است نه منسوخ و قبله ایشان باطل
و منسوخ پس آیت مذکوره دلالت کند بر حقیت قبله بودن کعبه و مبالغه در آن و نزدیکست بمعنی این آیه قول
خدای تعالی بعد ازین آیت ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات یعنی هر قومی را از اهل ملتها جهتی است که او باو
عبادت میکنند پس مسابقت کنید و اختیار نمایید جهاتی را که بهتر باشد و آن جهات کعبه است و احتمال دارد که مراد آن باشد
که هر قومی را از مسلمانان اهل بلاد جهتی است از جهات کعبه که بآن توجه میکنند در عبادة از شرقی و غربی و جنوبی و شمالی و مراد از
ارکان چنانکه رکن حجر الاسود قبله اهل عراق راست و رکن مقابل او اهل مغرب راست و رکن یمانی اهل یمن راست
و رکن مقابل آن اهل شام راست پس اختیار کنید شما جهاتی را که فاضلتر باشد مثل جهات محاذی رکن حجر الاسود و باب
و بهر تقدیر آیه مذکوره دلالت بر آنکه قبله کعبه است بانضمام قراین و بر اختلاف جهات توجه بکعبه از دور و نزدیک
و ترجیح بعضی بر بعضی و در مولیها دو قراءت است یکی فتح لام بصیغه اسم مفعول از تولیه و این قراءت ابن عامر است و دیگری
کسر لام بصیغه اسم فاعل از تولیه و این قراءت باقی قراء است و معنی آیه بر قراءة اول آنست که هر کسی را جهتی است که کس
رو گردانیده شده است بسوی آن جهت و معنی آیه بر قراءت ثانی آنکه هر کسی را جهتی است که او کس گردانیده است
بسوی آن جهت روی خود را یا خدای تعالی گردانیده است بسوی آن جهت او کس را پس ضمیر هو بر قراءت اول راجع است
بکل و بر قراءت دوم راجعست بکل یا خدای تعالی [illegible] ومن حیث خرجت فول
وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجة
الا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونی ولاتم نعمتی علیکم ولعلکم تهتدون و بنو از
هر جا که بیرون روی ای محمد پس بگردان روی خود را در نماز بجانب کعبه و بدرستی که تحویل قبله بکعبه هر آینه ثابت است از
پروردگار تو و نیست خدای تعالی غافل از آنچه میکنید ای مومنان و از هر جانب که بیرون روی پس بگردان روی خود را بجانب

والله بغافل عما تعملون ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام

ازانجم
بدل

کعبه

کعبه در نماز و هرجا که باشید مومنان پس بگردانید رویهای خود را در نماز بجانب کعبه تا نباشد مر مردمان را از بر شما حجتی مگر ستمکاران
و معاندان را از جمله منکران پس مترسید از معاندان در مخالفت قبله ایشان زیرا که من حامی شما ام و بترسید از مخالفت
امر من و تا تمام کنیم نعمت خود را بر شما و تا باختیار خود راه راست پیش گیرید بدانکه ضمیر انه للحق راجع است بامر
یا بتحویل قبله و جهت تاکید این حکم و رد انکار منکران جمله اسمیه آوردن و لام احتمال نموده و تواند بود که راجع باشد بمامور به
که توجه بسوی کعبه است و مقصود رفع احتمال نسخ این قبله باشد یعنی بدرستی که توجه بسوی کعبه هر آینه ثابت است و مقرر
از نزد خدای تعالی و هرگز منسوخ نخواهد شد و در قول او یعملون دو قراءت است بتاء و بیاء بر قیاس آیه گذشته و معنی
این آیه بر قراءت تا وعده است مومنان او بقراءة یا وعیدست کافرانرا و قول لئلا یکون متعلق است بقوله فولوا
وجوهکم یعنی بگردانید رویها خود را بجانب کعبه تا آنکه نباشد منکران مکه و مدینه را بر شما اعتراضی مثل آنکه کفار مکه
گویند که محمد دعوی میکند که بر دین ابراهیم است علیه السلام و حال آنکه قبله ابراهیم کعبه بود و قبله او بیت المقدس است
و یهود مدینه گویند که در توریه مذکور است که محمد بجانب کعبه نماز خواهد کرد و بعد از آن که بجانب بیت المقدس نماز کند
پس موافق کلام خدای عمل نمیکند و قول او ولاتم نعمتی علیکم عطف است بر لئلا یکون یعنی فایده توجه شما بجانب
کعبه و امر شما بآن سه چیزست یکی دفع حجت منکران مکه و مدینه و دیگر اتمام نعمت بر شما بتعیین قبله که پسندیده شماست
دیگر اراده راه راست یافتن شما در باب قبله و عبادة شما بسوی کعبه که مقتضای حکمت و موافق مصلحت است
و تواند بود که معطوف باشد بر تقدیری یعنی واخشونی لاحفظکم عنهم ولاتم نعمتی علیکم یعنی بترسید از من تا نگاه
دارم شما را از شر کافران و تا تمام گردانم نعمت خود را بر شما بآنکه غالب گردانم شما را بر ایشان و تا راه راست
یابید بعبادة مشتمل بر خشوع قلب و خضوع و تواند بود که متعلق باشد بعامل مقدر یعنی وامرتکم
بالتوجه الی الکعبة لاتم نعمتی علیکم و این جمله معطوف باشد بر جمله سابق یعنی و اینست وجه این نسبت که امر کردم شما را
بتوجه بسوی کعبه تا تمام گردانم نعمت خود را بر شما و تا راه راست یابید و در بعضی احادیث نبویه صلی الله علیه
وارد شده که تمام نعمت در آمدنست در بهشت و بعضی روایت کرده اند از امیر المومنین صلوات الله علیه که فرمود تمام نعمت
مردنست بر ایمان و باید دانست که در سبب تکرار امر بتولیه در مقام چند وجه گفته اند یکی آنکه چون احکام
شرعیه احتمال نسخ دارند تاکید نمود و مبالغه فرمود در تعیین کعبه تا یقین کنند بر آنکه وجوب توجه بکعبه دایم خواهد بود
و منسوخ نخواهد شد دیگر آنکه علت تحویل قبله چنانکه در ضمن این آیات مذکور سه چیزست تعظیم پیغمبر صلی الله علیه
و آله و جاری شدن عادة الهی بر آنکه تعیین کند جهت هر پیغمبر صاحب شریعت جدیده و ملت شرعیه قبله که بآن ممتاز

نشود از غیر دیگر دفع حجت و اعتراض منکران از جهت تخصیص کعبه را مقارن هر یک از علل مذکوره مذکور کرده اند چنانکه
را مقارن هر یک از ادله ذکر میکند اول مقارن تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر نمود بقول خود قد نری تقلب وجهک فی
السماء تا آخر آیه بعد از آن مقارن ذکر عادة آلهی ایراد فرمود بقول خود ولکل وجهة هو مولیها تا وما الله بغافل
عما تعملون بعد از آن مقارن دفع حجت منکران ذکر کرد بقول خود ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام تا آخر
آیه و این توجیه مبنی است بر آنکه تعمیم بعد از تخصیص را بان تخصیص در مرتبه اول و مرتبه سیوم یکی شمرده تا پس ذکر
شود موافق سه علت و تواند بود که علل مذکوره در آیه آخر اشاره بان سه علت باشد دیگر آنکه نسخ احکام شرعیه
محل فتنه و اشتباه منکران است تخصیص نسخ قبله که از ارکان اسلام است بتخصیص نظر بهود که منکر نسخند چنانکه در علم
اصول مبین شده بتخصیص نسخ اول که در قرآن واقع شده چنانکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده شد از جهت
تحویل قبله را مکرر و موکد ایراد نمود جهت رد انکار منکران و دفع اشتباه و التباس و بیان قصان وجوه دیگر نیز گفته اند
خالی از ضعیفی نیست **الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا** وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا
تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی مر خدای راست مواضعی که در جانب شرق و مغرب است پس هر جا که
میکردانید روی های خود را بسوی کعبه پس آنجاست جهت و قبله پسندیده خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی
شامل است رحمة او عام و کامل است علم او بدانکه مراد از تولیه اینجا گردانیدن روست و مفعول او مقدر است یعنی
اینما تولوا وجوهکم بقرینه قول او فول وجهک شطر المسجد الحرام و مراد از وجه خدای تعالی جهت خدای تعالی است یعنی قبله
که مرضی و مقبول اوست روایت است از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که این آیه نازل شده است در حجت نماز
نافله سفر او بهر جانب که مرکب متوجه باشد و قول او فول وجهک شطر المسجد الحرام نازل شده است در نماز فریضه که جایز نیست
در غیر از توجه بجانب کعبه پس این آیه مخصوص است بنماز نافله در سفر و برین تقدیر چند قید در آیه مذکور مقدر باشد
یعنی در نماز نافله سفر بر پشت مرکب بهر جانب که رو میکردانید که مقصد شما باشد در آن سفر پس آنجانب قبله پسندیده
خدای تعالی است و صحیح است آن نماز نافله بدرستی که خدای شامل است رحمة او بحیثیتی که پس رخصت ایشان میکرداند
بر بندهای خود نماز نافله را در سفر و کامل است علم او بمصلحتهای ایشان و بعضی گفته اند که این آیه نازل شده است
رد اعتراض یهود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در توجه آنحضرت بسوی کعبه و بعضی گفته اند که نازل شده جهت محیر کرده اند
پیغمبر علیه السلام در توجه بجانب صخره بیت المقدس و کعبه از آن پس منسوخ شده بقول او فول وجهک شطر المسجد الحرام و بعضی
گفته اند که نازل شد در دعا و سایر اذکار غیر نماز که توجه بقبله در آن شرط نیست در آن لیکن حق و مختار علماء امامیه رحمهم الله

قول

بقیه

قول اول است و برین تقدیر دلالت میکند بر آنکه توجه بقبله در نماز سفر شرط نیست **الآیة السابعة قوله فی سورة
المائدة** جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
یعنی گردانید خدای تعالی کعبه را که خانه محترم است سبب قیام مردم از برای تحصیل مهمات دین و دنیای ایشان و گردانید
ماه محترم را که ادای حج در و میکنند یعنی ماه ذی الحجه و چارپایانی که جهت کشتن در حج تعیین میکنند و قلادهای آن چارپایان را
نیز اسباب قیام مردم مهمات دینیه و دنیویه این گردانیدن اشیاء مذکوره اسباب قیام مردم از برای غرضهای دین
و دنیا از جهت آنست که بدانید که خدای تعالی میداند هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است و آنکه خدای تعالی بهمه چیز
از موجودات و معدومات دانا است بدانکه در تسمیه بیت الحرام بکعبه آنست که او مربع است و کعبه خود است از کعب یعنی
استخوان بلند که در پشت پاست از جهت آنکه کنجهای مربع بلند است و در بیت الحرام از جهت احترام اوست یا بسبب آنکه قتال در و
حرام است بر مانند مسجد الحرام و بهمین است وصف مسجد بالحرام و مراد از شهر حرام ماه ذی الحجه است یا جنس شهر حرام که رجب
و ذو القعده است و هدی جمع هدیه است و او چارپایی است که در حج تعیین کنند جهت ذبح و قلائد جمع قلاده است و او چیزیست
که در گردن هدی آویزند مثل کفش کهنه و نمازکرده باشند و قول او البیت الحرام عطف بیان کعبه است و قیاما للناس
بحذف مضاف یعنی سبب قیام مردم مفعول دوم جعل و قول او الشهر الحرام و الهدی و القلائد معطوفاتند بر کعبه که مفعول اول
جعلست یعنی گردانید خدای تعالی کعبه را و ماه ذی الحجه را و چارپایانی که میرانند تا در حج بکشند و قلادهای آنها را
اسباب قیام مردم با مور دین و دنیا اما امور دین از جهت آنکه بنای امور مشتمل میگردد در مناسک حج و بعضی اینها که
کعبه است انتظام می یابد کثیری از عبادات مثل نماز و ذبح و طواف و عمره و غیر آن و اما امور دنیا از جهت آنکه بسبب اشیاء
مذکوره حاصل میشود جمع خلائق و خرید و فروخت و سایر انواع تجارت ایشان و این صورت سبب حصول منافع ایشان
و وجه معاش و رزق ایشان میگردد و بعضی اینها که کعبه است الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف یعنی باید که عبادت
کنند پروردگار این خانه را که طعام خلاص گردانیده است ایشان را از گرسنگی و امن گردانیده ایشان را از ترس ظالمان
و قول او لتعلموا خطاب بناس و التفاتست از غیبت بخطاب و مراد از آنکه خدای تعالی بهمه چیز داناست آنست که میداند مصالح دین
و دنیا و اسباب معاد و معاش همه کس را بر حیاتی میکند که صلاح در آنست و حکمت مقتضی آنست و قول او و ان الله بکل شیء علیم بعد از قول او
یعلم ما فی السموات و ما فی الارض تعمیم است بعد از تخصیص و مخفی نماند که این آیه دلالت بر آنکه توجه بکعبه موقوف علیه نماز و غیر آن از عبادات است
نوع چهارم آیاتی است که متعلق است بمقدمات نماز مثل ستر عورة و مکان و اذان و آن دوازده آیت است **الآیة الاولی قوله عز**

فی سورة الاعراف یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوآتکم وریشاً ولباس التقوی ذلک
خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون یعنی ای فرزندان آدم بتحقیق فرو فرستادیم ما بر شما پوششی که پوشاند
عورتهای شما را و جامه که بان اظهار زیب کنید و جامه پرهیزکاری آن بهتر است این فرستادن جامها بر شما علامتی است
از علامتهای حکمت خدای تعالی در حق شما که شاید پند گیرید بدانکه بنی در اصل بنین بوده که جمع ابن است یعنی
و نون جمع بسبب اضافه بآدم ساقط شده و ظاهر آنست که مراد از بنی مطلق فرزندیست که بسبیل تغلیب و مراد از فرو فرستادن
جامها فرو فرستادن بسبب حصول آنست مثل باران بحذف مضاف یا ترتیب و تحصیل جامهاست باعتبار مدخلیت
علویات و احوال و انظار فلکیات پس گویا فرو فرستاده شده از جانب علویات یا باعتبار تشبیه علوی معنوی
خالق بعلوی حسی مخلوق بطریق استعاره و ایراد کلمه علی نیز بنا برین وجوه است و لباس اسم چیزیست که
پوشیده شود و مواراة پوشیدن و پنهان کردنست و سوآة جمع سوأة است بمعنی بدی و عورة را سوأة گویند
بسب آنکه مقتضای طبع انسانی آنست که بد می شمرد برهنه شدن عورة را تا مختار شود از باقی حیوانات
و ریش در اصل اسمی است بمعنی پر مرغ بعد از آن مستعمل میشود بمعنی لباس فاخر که بان اظهار تجمل کنند و اینجا
مراد این معنی است و ریش بفتح را مصدر است بمعنی پر کردن تیر یا اصلاح کردن حال کسی چنانکه از کتب لغت
مستفاد میگردد و تقوی در شرع عبارتست از امتثال اوامر الهی و اجتناب از مناهی پس لباس تقوی
جامه باشد که پوشیدن آن قصد طاعت و عبادت کنند و بعضی گفته اند که مراد از تقوی معنی لغوی اوست
یعنی پرهیزکاری از مضرتها پس لباس تقوی عبارتست از مثل زره و جوشن که در حرب بدان دفع ضرر دشمن
کنند و آنچه بدان دفع سرما و گرما کنند و نظایر آن لیکن این معنی خلاف ظاهر است بحسب عرف شرع و خیر مخفف
اخیر است که افعل تفضیل باشد یعنی بهتر یا مخفف خیر مشدد که صفت مشبهه باشد بمعنی نیکو و در لباس التقوی دو
قراءت است یکی نصب و این قراءة ابن عامر و کسایی است و توجیه آن بتقدیر عطف باشد بر لباساً و دیگری رفع این
قراءة باقی قراست و درین تقدیر مبتدا است و ذلک مبتدا دوم است اشارت باو و خیر خبر مبتدا اول یعنی
لباس تقوی بهتر است از لباس دیگر یا چیز نیکوست و اگر تنوین از برای تعظیم باشد بر هم تقدیر زیادتی مبالغه
حاصل شود و در اشاره بلباس تقوی بلفظ ذلک نیز تعظیم لباس تقوی مستفاد گردد و یا ذلک اشاره است بلباس
ساتر عورة و صفت لباس التقوی است و تواند بود که ذلک اشارت بلباس ساتر عورت باشد و خیر لباس
التقوی و خیر خبر بعد از خبر یعنی لباس تقوی آن لباس ساتر عورت است بهتر است از لباس تجمل و بعضی

گفته اند

گفته اند که لباس التقوی خبر مبتدا محذوفست یعنی و هو لباس التقوی یعنی و لباس تجمل لباس تقوی است و تجمل
منافات ندارد با تقوی نظر با آنکه لباس ساتر عورت لباس تقوی است چنانکه ظاهر است لکن توجیه اول ظاهر است
زیرا که عطف دلالت میکند بحسب ظاهر بر مغایرت معطوف با معطوف علیه بالذات پس عطف ریشاً بر لباساً بر لباس
دلالت میکند بر مغایرت بالذات میان ایشان و همچنین عطف لباس التقوی در دو قراءة نصب الیست بر مغایرت
بالذات میان لباس تقوی و معطوف علیه او و تو همین میان قراءتها ما امکن واجب است و توجیه اول بر تقدیر ست
بقراءة نصب از توجیهات دیگر پس تنبیه باشد و مغایرت بالذات میان لباسها ادخل است و بر اظهار نعمت بر اظهار
دو منع منت و ابلغ و انسب است بمقام تعدد و نعمتها و اراده بنده گرفتن و شکر گفتن بنده ما اگر مغایرة اعتباری بدل
میان ایشان ابلغ است در اظهار قدرة و تخفیف مؤونة و در قول او لعلهم یتذکرون التفات است از خطاب بغیبت و یذکرون
در اصل یتذکرون بود چنانکه در علم صرف مقرر است و پوشیده نماند که این آیة دلالت میکند بر اینجا ان و رجحان
ستر عورة مطلقا عامه از آنکه واجب باشد یا مستحب زیرا که سه فایده از برای لباس مذکور شده یکی ستر عورة
دیگر تجمل و زینت دیگر تقوی و زیادة پس هر یک از ین سه فایده مستحسن باشد شرعا و اما وجوب و استحباب
اینها از نصوص دیگر مستفاد گردد چنانکه در کتب فقهیه مسطور است اما ستر عورت واجب است مطلقا در غیر نماز حتی از غیر
حتی از خود نیز و در غیر نماز از غیر ناظر محترم مستحب است در نماز در خلوت حتی در آب و ستر عورة نیز مستحب است
در نماز لیکن عورت مرد پیش و پس اوست و عورة زن تمام بدن تمام جسد او غیر از روی و پس دو دستها از بند های
زیر ساعد و پایها از زیر ساق و خنثی مشکل درین مسئله حکم زن دارد و اما تجمل بلباس میان مردم مستحب است از برای آنکه
خدای تعالی دوست میدارد آنکه آثار نعمتهای او بر بندهای او ظاهر باشد و در روایت آمده که امام زین العابدین
علیه السلام در تابستان دو جامه پوشیدی پانصد درهم و امام حسین علیه الصلوة والسلام در روزی که شهید شد
لباس خز پوشیده بود و امام صادق علیه السلام لباس خز پوشید و همچنین امام رضا علیه السلام و اما تقوی
و قصد تواضع و فروتنی در لباس سنت است چنانکه صوف و پشمینه پوشید باین قصد و در روایت آمده که
امام رضا علیه السلام خز در روی جامه میپوشید و صوف و پشمینه در زیر الایة الثامنة فی سورة الاعراف
ایضا یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انه
لا یحب المسرفین یعنی ای فرزندان آدم فرا گیرید جامه خود را نزد هر مسجد یعنی نماز و بخورید و بیاشامید و اسراف
مکنید در خوردن و آشامیدن بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را روایت کرده است سعد بن حجر

ازان عباس رضه که عادت عرب چنان بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند که طواف نمیکنیم در جامهای که نافرمانی کرده
ایم خدای تعالی را دران جامها پس طواف کرد زنی و عورة خود را بکهنه پاره‌ای پوشیده بود و آن زن میگفت که امروز نمایان
خواهد شد بعضی او یا همه او پس این آیت نازل شد و اتفاق کرده اند مفسران بر آنکه مراد از زینت نزد هر مسجد ستر عورت است
در نماز و مراد از مسجد نماز است از قبیل ذکر محل و اراده حال و برین تقدیر صیغه امر دلالت کند بر وجوب ستر عورت که ممکن باشد بدست
آوردن و اگر بهیچ وجه میسر نشود واجب باشد که برهنه نماز کند پس اگر ایمن باشد از آنکه کسی ببیند ایستاده نماز کند باشارت و اگر ایمن
نباشد از آنکه کسی او را ببیند نشسته نماز کند باشاره و شرط است در ساتر که جلد حیوان مردار شده نباشد و جلد حیوانی که گوشت
او حلال نباشد و موی او نباشد اگرچه ذبح شرعی و دباغت نیز یافته باشد مگر موی خز باجماع و جلد او بقول اصح و موی و جلد
سنجاب لیکن با کراهیه بقول اصح و نیز شرط است در ساتر مرد آنکه ابریشم خالص نباشد مگر در حال ضرورت و حرب و آنکه در وی
تنها نماز نتوان کرد و طلا و مطلی نباشد مطلقا و خنثی حکم مرد دارد و از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود
از آیه مذکوره استحباب پوشیدن بهترین جامه است در روز جمعه و عید و برین تقدیر مراد از صیغه امر استحباب باشد
و از مسجد روز جمعه و عید که بسبب اجتماع مردم است در مسجد و لفظ زینت نیز مؤید این معنی است و در روایات اهل بیت علیهم السلام
استحباب تجمل جامه بسیار است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و در سبب نزول قول او کلوا واشربوا تا آخر گفته اند که عادت
بنی عامر از اهل مکه چنان بود که در ایام حج خود طعام نمیخوردند مگر قوت لایموت و طعام چرب اصلا نمیخوردند و این
را سبب تعظیم حج میشمردند پس گفتند مسلمانان که ما سزاوارتریم بانی فعل پس این آیه نازل شد و برین تقدیر ظاهر آنست که
مراد از اکل و شرب اکل و شرب بی باشد که بمرتبه مفرط نرسد و از اسراف آنکه بمرتبه مفرط رسد و مراد از صیغه امر قدر
مشترک باشد میان وجوب و ندب و اباحه چنانکه مختار بعض علماء اصول است در حقیقت امر و مراد از صیغه نهی
تحریم باشد و این معنی مؤید وجه دوم است در قول او خذوا زینتکم زیرا که بنا برین وجه ظاهر آنست که مراد
این امر نیز عام تر باشد از وجوب و ندب و اباحه پوشیدن لباس زینت گاه باشد که واجب شود
و گاهی مباح باشد و مخفی نیست که خدای تعالی جمع فرموده درین آیت خلاصه علم طب را چنانکه جمع
نموده رسول صلی الله علیه و آله خلاصه آنرا در قول خود که گفته المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط
کل بدن ما عودته یعنی معده آدمی خانه درد است و پرهیز سر همه داروهاست و بده هر بدنی را آنچه عادت
داده او را بآن و مشهور است که بختیشوع نصرانی که طبیب هرون الرشید علیه اللعنه بود گفت علی بن حسین بن واقد را که
در کتاب شما یعنی قرآن از علم طب چیزی مذکور نیست و حال آنکه علم دو است علم ابدان که طب است و علم ادیان که علم

ابجنت

شریف است علی ابن حسین گفت که خدای تعالی طب را در نصف یک آیه جمع کرده است و آن قول او است کلوا واشربوا
ولا تسرفوا بعد ازان بختیشوع گفت که از پیغمبر شما در علم طب مروی نیست علی بن حسین گفت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله جمع کرده علم طب را در سه کلمه و آن قول او است المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل بدن ما عودته
پس بختیشوع گفت که کتاب شما و پیغمبر شما از برای جالینوس طبی نگذاشته اند **الایة الثالثة قوله تعالی فی سورة
المائدة** حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ یعنی حرام گردانیده شده است
بر شما حیوان مردار شده و گوشت هر حیوانی که آواز بلند کرده باشند از برای نام غیر خدای عز و جل در کشتن آن حیوان
بدانکه حرمت و وجوب و سایر احکام خمسه از قبیل افعال مکلفین اند پس اسناد تحریم بذوات مذکوره مجاز باشد
از فعل متعلق بآن ذوات بطریق مجاز حذف بحذف مضاف چنانکه مشهور است یا بطریق مجاز عقلی چنانکه محتمل است
و مبهم تقدیر افعالی که تجوز باعتبار آن تواند بود بسیار است مثل بیع و شری و اکل و غیر آن ازین جهت علمای اصول
خلاف کرده اند در مثل این صورت که کلام محمول است بر جمیع افعالی که صلاحیت آن دارد که مقصود باشد یا بر یکی از آن
افعال بعضی برآنند که کلام مجمل است بر یکی از آن افعال زیرا که تجوز خلاف اصل است و خلاف اصل بقدر ممکن است
در کلام بهتر است و اینست مراد از قول ایشان که مقتضی عموم ندارد و بعضی گفته اند که حمل کلام بر بعضی از آن افعال
ترجیح بلا مرجح است پس باید که محمول شود بر جمیع آن افعال و حق آنست که اگر از آن افعال شامل جمیع معانی افعال
صالحه باشد اولی آنست که کلام محمول شود بر آن مثل انتفاع درین مقام و برین تقدیر آیه دلالت میکند بر آنکه جمیع انتفاعات
بمیته حرام است مگر آنچه دلیل اخراج آن کرده باشد ازین حال لازم آید که میته نجس العین باشد و نماز در جلد او صحیح نباشد
برین قیاس است حکم چیزهای دیگر که معطوفست بر میته و دور نیست که گفته شود که هرگاه یکی از آن افعال متبادر بسبب
واقع باشد بآن ذوات حمل کلام بر آن فعل معین بهتر باشد مثل اکل در آیه مذکوره و نکاح در آیه حرمت علیکم
امهاتکم و مؤید قصد اکل است در آیه مذکوره آنکه در سبب نزول آن گفته اند از عادت اهل جاهلیت آن بود که گوشت حیوانات
مذکوره میخوردند و خون از بهیمه آیه مذکوره نازل شد و مراد از میته حیوانی است که حیات او زایل شده باشد بی ذبح
شرعی و از نجاست استثنا کرده اند میته چیزهای را که حیات حلول نمیکند در ایشان مثل پشم و موی و وبر و پر و
ناخن و دندان و شاخ و استخوان و تخم مرغ که پوست بالایی پیدا کرده باشد و پنیر مایه بره زیرا که اینها جنس
نیستند چه در میته داخل نیستند بحسب حقیقت اگرچه بحسب ظاهر توهم میشود که داخل باشند و ازین جهت استثنا کرده
اند و همچنین میته حیوانی که خون روان نداشته باشد نجس نیست مثل مگس و ملخ و غیر آن و مراد از خون که در آیه مذکور است

یخرج

از نجاست بول

خونیست که بقدر بیرون آید از حیوانی که چون روان داشته باشد زیرا که خونی که در گوشت می ماند و خون مثل جگر و سپرز
اشتباه نجس نباشد و تخصیص تحریم در آیه بگوشت خوک با آنکه همه چیز خوک حرام و نجس است از جهت آنست که عادت اهل ان صح
جاهلیت خوردن گوشت او بوده است و اهلال در لغت آواز بلند کردن است و ظاهر آنست که لام لغیر الله لام عوض باشد
و باو بمعنی ظرفیت یا باء سببیت یعنی حیوانی که آواز بلند کرده شده باشد از بردن نام غیر خدای تعالی در کشتن او یا بسبب
کشتن او یعنی در ذبح او تسمیه باسم خدای تعالی واقع نشده باشد بلکه تسمیه باسم غیر خدای تعالی شده باشد چنانکه عادت اهل
جاهلیت بوده در کشتن حیوانات باسم اللات و باسم العزی میکشته اند و ذکر خوک و حیوان مذکور بعد از میته تخصیص بعد از
زیادتی اهتمام است بتحریم ایشان **الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة النحل** والانعام خلقها لکم
فیها دفء ومنافع ومنها تأکلون یعنی و خلق کرده است خدای تعالی چارپایان را از برای شما که در ایشان
رسیدنهاست در چارپایان چیزها که بآن گرم شوید و فایدهای دیگر و از این چارپایان میخورید بدانکه دفء در اصل مصدر است
بمعنی گرم شدن بعد از آن موضوع شده است از برای ما یدفأ به یعنی جامه که بآن گرم شوند و از اینجا مراد از این معنی است
جامها که از پشم و موی چارپایان بافته شده باشد که گرمی آن بیشتر است و عطف منافع بر دفء تعمیم است بعد از تخصیص یعنی صح
تا شامل شود سایر فواید چارپایان را نیز مثل سوار شدن و بار کردن و شیر و غیر آن و ذکر اکل بعد از منافع
تخصیص است بعد از تعمیم بعد از تخصیص جهت تنبیه بر زیادتی فایده ملبوس و ماکول و اهمیت ایشان و قول او لکم
می تواند بود که متعلق باشد بخلقها و قول او فیها دفء جمله استینافیه باشد مرکب از مبتدا و خبر مقدم بر او از جهت
بیان فایده خلق چارپایان برای افراد انسان و قول او و منها تأکلون جمله دیگر باشد معطوف بر آن و می تواند
بود که لکم خبر دفء باشد و فیها خبر بعد از خبر یا یک ظرف خبر و دیگری متعلق باو یا حال از عامل او و مجموع جمله استینافیه
باشد از برای بیان فایده مذکوره و قول او و منها تأکلون معطوف بر آن و احتمال دوم در لکم اقوی است
بجمله معطوف و تقدیم منها بر تأکلون یا از جهت رعایت فواصل آیه است یا از جهت قصد تخصیص یا بجهت اهتمام
زیرا که ماکول عرب بحسب عادت منحصر نیست در چارپایان اما چون اهم ماکولات ایشان از چارپایان است
و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه گوشت چارپایان مذکور حلال است و جامه ساختن از پوست
و موی ایشان جایز است بلکه نماز نیز در آن جامها صحیح است بحسب ظاهر و بمعونت نصوص داله بر آنکه صحیح است نماز در پوست
و موی حیوان ماکول اللحم بشرط آنکه میته نباشد **الآیة الخامسة قوله تعالی** فی سورة النحل ایضا والله جعل لکم
من بیوتکم سکنا وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها

۸۱

واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین یعنی و خدای تعالی گردانیده است از برای شما
از خانهای شما محل آرام و قرار شما و گردانیده از برای شما از پوستهای چارپایان خانها که سبک می شمرید آن خانها را
در روز اسفار خود از جایی بجایی و در روز توقف خود در یکجا و گردانیده است از برای شما از پشمهای چارپایان
و موهای آنها متاع خانه و متاع تجارت تا هنگام معین یعنی وقت کهنه شدن آن خانها و متاعها یا وقت مردن
شما بدانکه سکن بتحریک چنانکه در آیه واقع شده در اصل بمعنی آتش است و بمعنی چیزی که باو سکون و الفت حاصل
شود از خانه و غیر آن و اینجا مراد این معنی است و سکن بسکون کاف بمعنی اهل خانه است و در ظعن دو لغت
است سکون عین و تحریک آن و بمعنی سیر و انتقال است مثل نهر و نهر بسکون و تحریک آن بمعنی جوی و مراد
از خانها که از پوست چارپایان ساخته میشود خانهای عرب است که از چرم می سازند و اثاث متاع خانه است
و متاع چیزی فروختنی است و آنچه باو تمتع یابند پس میان اثاث و متاع عموم خصوص است و جعل می تواند بود
که بمعنی ایجاد باشد بمعنی اوجد و سکنا مفعول او باشد و هر دو ظرف متعلق بجعل یا حال از سکنا یا اول متعلق
صح بجعل و دوم حال از سکنا و می تواند بود که دو مفعول باشد بمعنی صیّر و من بیوتکم بمعنی بعض بیوتکم مفعول ثانی
و برین قیاس است جعل ثانی یا آنچه مدخول اوست و آنچه معطوفست بر مدخول او و وجه تکرار یوم در یوم
اقامتکم تنبیه است بر استقلال هر یک از سفر و اقامت در استحقاق بیوت همچنانکه تکرار جعل لکم از جهت
تنبیه است بر آنکه خلق هر یک از این نعمتها انعام نامیست از خدای تعالی در حق بندها و مستقل است در
استحقاق شکر و آیه مذکوره دال است بر آنکه جایز است جامه ساختن از پوست حیوانات مذکوره و جامه و
متاع خانه و غیر آن ساختن از پشم و موی آن حیوانات و نماز کردن در آن بحسب ظاهر و بمعونت قرائن
خارج **الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النحل ایضا** والله جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم
من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل تقیکم الحر وسرابیل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته
علیکم لعلکم تسلمون یعنی خدای تعالی گردانیده است از برای شما از آنچه خلق کرده است سایها
مثل درختها و خانها و سایها جهت دفع گرما و گردانیده است از برای شما از کوهها پناهها مثل غارها و
خانهای سنگین و گردانیده است از برای شما پوششها که نگاه میدارد شما را از گرما و پوششها که نگاه میدارد
شما را از زخم شما در جنگ همچنین تمام میگرداند خدای تعالی نعمت خود را بر شما که شاید مسلمان شوید بدانکه اکنان
جمع کن است بکسر کاف بمعنی ستر یعنی پناه و سرابیل جمع سربال است و ظرفها متعلق اند بجعل یا بحال

از مفعولها یاد کرده و فعل اول و ظرف اول متعلق بجعل و ظرف اخیر حال از مفعولین و اعاده بر لیل تعلیم در بنا سکم
از جهة عبرت است با آنکه خلق هر یک از نعمتهای مذکوره انعامیست از خدای تعالی نسبت به بندهای خود تمام و مشتمل در استحقاق
شکر و وجه عدم تعرض بدفع سرمایا آنست که سرما در عرب بستان کمتر است یا آنکه از دفع گرما دفع سرما معلوم میشود
بمقایسه و مراد از قول او کذلک یتم نعمته علیکم آنست که غیر نعمتهای مذکوره اتمام نعمت است بر بندها و در قول او
تسلمون قراءت مشهور ضم تاست و کسر لام از اسلام و ابن عباس فتح تا و لام نیز خوانده از سلامت یعنی سالم شوید یعنی
از عذاب آخرت سامان کردن در این نعمتها و مسلمان شدن یا از مضرت گرما و سرما و آفتهای جنگ بسبب جامهای مذکور
و پوشیدنها که این آیه دلالت میکند بر آنکه جایز است پوشیدن جامهها دافع گرما و جامههای جنگ و صحیح است نماز در آن
بعمومت و ابن خارجه و ظاهر آنست که مراد از این جامهها غیر جامههای مذکوره در آیه سابق باشد زیرا که افاده بهتر است از اعاده
و تاسیس بهتر است از تاکید آیه مذکوره دلالت کند بر آنکه جایز است پوشیدن جامهها دیگر مثل کتان و پنبه و غیر آن و صحیح
نماز در آن الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة البقرة وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ
فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ
یعنی و کیست ستمکارتر از آنکسان که باز داشتند مسجدهای خدای تعالی را از آنکه برده شود در آن مسجدها نام خدای تعالی
و سعی کردن در خرابی آنها آن جماعت که مذکور شدند نبوده است ایشان را توانایی آنکه در آیند در آن مسجدها مگر ترسندگان
بدانکه من اول استفهامیست و من ثانی موصوله یا موصوفه و مراد از استفهام انکار است یعنی نیست هیچکس ظالمتر از
آنکسان که منع کردند مساجد خدای تعالی و منع در لغت بدو معنی مستعمل شود یکی باز داشتن از کاری و دیگر نا دادن
چیزی که ضد اعطاست یعنی دادن چیزی و بهر دو معنی متعدی شود بدو مفعول لیکن بمعنی ثانی متعدی شود بهر دو مفعول
بنفس چنانکه گویی منعت زیداً درهماً مثل اعطیت زیداً درهماً و بمعنی اول متعدی شود بمفعول اول بنفس و بمفعول ثانی
بحرف چنانکه گویی منعت زیداً عن السیر و ظاهر آنست که اینجا مراد معنی اول باشد و برین تقدیر ان یذکر بتقدیر عن
ان یذکر باشد بنا بر آنکه حذف حرف جر از ان و أن قیاسی است لیکن متعارف آنست که منع با این معنی شود بفاعل و تعلیق
او بمفعول حاجت نیست و تواند بود که نکته در این مقام تنبیه باشد بر مبالغه آن جماعت در منع مسلمانان از ذکر خدای تعالی
در مساجد بمرتبه که گویا که مساجد را منع کرده اند از آنکه ذکر خدای تعالی در ایشان واقع شود و میتواند بود که برین تقدیر
بمعنی ثانی ان یذکر بتقدیر مضاف مفعول له باشد یعنی کراهة ان یذکر و مفعول ثانی منع مقدر باشد مثل عن ان ذکر فیها یا که
بتقدیر مفعول له مذکور باشد از عن ان نعمته بتقدیر قول او و سعی فی خرابها یا عطف بتقدیر قول او ان یدخلوها یعنی
باز داشتند مساجد خدای تعالی از آنکه برده شود نام خدا در آنها یا از آنکه عمارت کرده شوند یا از آنکه در آمده شوند از جهت

تسلمون بدل

مکروه

مکروه داشتن آنکه برده شود نام خدای تعالی در آن مساجد و دور نیست که مراد از منع معنی اول باشد و مساجد الله مفعول ثانی
او و ان یذکر بتقدیر مضاف مفعول له چنانکه مذکور شد و مفعول اول او نیز مقدر باشد یعنی منع المسلمین مساجد الله یعنی
نداد مسلمانان را مساجد خدای تعالی را یا منع منزل باشد باعتبار مفعول اول در منزل لازم یعنی واقع شد از ایشان نا دادن
مساجد خدای تعالی را مثل آنکه گویند فلان یعطی الدنانیر و یمنع الدراهم چنانکه در مجلس مبین شده و مفسران در قول او
ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین چند وجه گفته اند یکی آنکه قدرت خراب کردن مساجد داشته باشند دوم آنکه نبوده ایشان را
قدرت در آمدن در مساجد مگر ترسناک از مومنان و تعرض ایشان چه جای آنکه منع توانند کرد مومنان را از در آمدن مساجد چنانکه
در سال فتح مکه واقع شد سیوم آنکه نبود در علم خدای تعالی آنکه آن جماعت در آیند در مساجد مگر ترسناک و برین تقدیر وعده باشد
مومنان را بنصرت و غالبیت بر کافران و استخلاص مساجد ایشان چهارم آنکه مراد نهی مومنان است از آنکه بگذارند کافران که
در آیند در مساجد و برین تقادیر قول الا خائفین بر ظاهر خود باشد و محتاج تاویل باشد مثل آنکه محمول شود بر معنی الا مسلمین
یعنی باید که در نیایند در مساجد مگر بعد از آنکه مسلمان شوند و مخفی نماند که آیه مذکور دلالت میکند بر آنکه حرامست منع مساجد
از عبادت خدای در آن و حرامست خراب کردن مساجد و سعی کردن در خرابی آن بهر وجه که باشد و بدانکه سنت است عبادت
خدای تعالی در مساجد و سنت است بنای مساجد و عمارت آنها و موید اینست آنکه روایت کرده اند از رسول خدای صلی الله علیه
و آله که فرمود من بنی مسجداً و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة یعنی هر که بنا کند مسجدی و اگر چه مثل خانه قطا
باشد که آن مرغیست در غایت حقارت بنا کند از برای او خدای خانه در بهشت و روایت کرده اند از زین علی بن
العابدین علیه السلام که او روایت کرد از پدران بزرگوار خود علیهم السلام که مراد از مساجد الله در آیه مذکوره تمام
روی زمین است بنا بر آنکه پیغمبر فرموده است که جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً یعنی گردانیده است
خدای تعالی از برای من همه زمین را مسجد یعنی جایی که صحیح است نماز در آن و خاک زمین را پاک کننده یا من نیز جاریست
بخلاف پیغمبران سابق که صحیح نبود ایشان را نماز مگر در موضع معین و خاک مطهر ایشان نبود و قول او و سعی فی خرابها اگر چه
بحسب ظاهر ابا میکند این تفسیر زیرا که خراب مستعمل نشود در عرف مگر در بنا و همچنین او لن یدخلوها بظاهر ملایم این تفسیر نیست
زیرا که متبادر از دخول در آمدن در بناست لیکن روایت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن نص قاطع است بر مراد و مساجد الله
و عدم ملایمت ظاهر کلام قدح نمیکند در آن بلکه واجبست تاویل آن موافق شود بروایت مگر آنکه در آن روایت
ضعفی باشد متناً یا اسناداً که مقاومت نکند بظاهر قرآن و بر هر تقدیر حکم آیت عام است و خصوصیت ندارد بمسجدی
دون مسجدی زیرا که مساجد الله تعالی جمع مضاف است و جمع مضاف مفید عموم است چنانکه در علم اصول
تحقیق یافته اگر چه سبب نزول آیت مخصوص بمسجد الحرام یا بیت المقدس چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام

که سبب نزول این آیه قریش بودند که منع کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله از مسجد در سال حدیبیه الآیة الثامنة قوله تعالی
فی سورة التوبة إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ یعنی نیست وجه اینست که عمارت میکنند مسجدهای
خدای تعالی را آنکسان که ایمان آورده اند بخدای تعالی و بروز قیامت و بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را
و نمی ترسند مگر از خدای تعالی پس نزدیکند آن جماعت که باشند از جمله راه راست یافتگان بدانکه مراد از حصر عمارت
در جماعت مذکورین حصر عمارة معتد بها است که مشتمل باشد بر کمال اخلاص و مترتب شود بران ثواب کامل یعنی عمارة
کامله مساجد از کسی واقع میشود که جامع این صفات کمال باشد و از غیر او مقبول نیست یا کامل نیست و میتواند بود که مراد حصر
اضافی باشد نسبت بکفار یعنی عمارة صحیحه مساجد از کفار واقع نمیشود زیرا که عبادات از کفار صحیح نیست اگر چه مطلوبست
از ایشان و تخصیص جماعت مذکورین بذکر جهت اهتمام است بشان ایشان و تنبیه بر آنکه اکثر مومنان متصفند باین
صفات و معظم ایمان اتصافست باین صفات و وجه عدم ذکر ایمان برسول خدای آنست که متضمن ایمان بباقی اصولست
و اتصاف بعبادت مذکوره مدعی اتصاف بباقی عبادة است عادة و بر تقدیر سوق کلام دالست بر آنکه عمارت مساجد از جمله
عبارت کامله نیز و مراد از عمارت مساجد عام است از بنای اصل مساجد و مرمت آنچه از ایشان ویران شود و فرش
انداختن و چراغ روشن کردن در ایشان و جاروب کردن و پاک نگاه داشتن و در آمدن در ایشان جهت ادای
عبادات و درس علوم و نگاه داشتن ایشان از سخن دنیا چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده که
فرمود یاتی فی آخر الزمان ناس من امتی یاتون المساجد یقعدون فیها حلقا ذکرهم الدنیا لا تجالسوهم فلیس لله بهم
حاجة یعنی خواهند آمد در آخر زمان جمعی از امت من که در آیند در مساجد و بنشینند آنجا در حلقها پس مجلس و ذکر ایشان
سخن دنیا باشد و دوستی دنیا همنشینی مکنید با ایشان زیرا که نیست خدای تعالی را با ایشان نظر رحمتی و نیز از رسول
از پیغمبر که فرمود من الف المسجد الفه الله تعالی هر که الفت گیرد خدای تعالی با او و نیز فرمود اذا رایتم الرجل یعتاد
المساجد فاشهدوا له بالایمان یعنی هرگاه ببینید کسی را که عادة میکند و مداومت مینماید آمدن مساجد را
گواهی دهید از برای او بایمان و نیز فرمود من اسرج فی مسجد سراجا لم تزل الملائکة و حملة العرش تستغفر له ما دام فی ذلک
المسجد ضوء یعنی هر که روشن کرد در مسجدی چراغی همیشه فرشتگان و حاملان عرش آمرزش طلبند از برای او
تا آنزمان که روشنی آن چراغ باقی باشد در آن مسجد و نیز فرمود که قال الله تعالی ان بیوتی فی الارض المساجد و ان
زواری فیها عمارها فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی فحق علی المزور ان یکرم زایره یعنی گفت

خدای تعالی

خدای تعالی بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست و بدرستی که زیارت کنندگان من در زمین عمارت کنندگان مسجدها اند
پس خوشحالی باد مر بنده را که طهارت کند در خانه خود بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من که مسجد است پس واجب
باشد بر زیارت کرده شده آنکه گرامی دارد زیارت کننده خود را و غیر این روایت درین باب بسیارست و حکم نفی
در بیان هدایت مومنان مذکور که دال است بر عدم نفعش پس است بر آنکه نفعی ایمان و اعمال صالح شرط است در هدایت
و نجات از عذاب آخرة نامغرور نشوند بعبادت خود و همیشه التجا نمایند بلطف خدای تعالی و ترسان باشند از خذلان او
و اشارتست بآنکه قطع طمع کفار از هدایت و نجات آخرة واجبست بطریق اولی الآیة التاسعة قوله تعالی فی
سورة الاعراف وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
یعنی و راست گردانید روهای خود را بسوی قبله نماز کردن در هر مسجدی که اتفاق افتد و طلب کنید حاجتهای خود را
بخضوع و خشوع از خدای تعالی آنچنان در حالی که خالص گردانیده باشید از برای او طاعت را ظاهر از مسجد مکان نماز
است اگر چه بعض مفسران بر زمان نماز نیز حمل کرده اند و دعا در لغت بمعنی خواندن است و در عرف بمعنی طلب فعل و طریق
خضوع و اینجا مراد معنی عرفیست یعنی دعا کنید بعد از نماز در مسجد بطریق اخلاص زیرا که دعا در مسجد بر فی وجه اقرب باجابت
و میتواند که مراد از دعا عبادت باشد شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله و اکثر مفسرین بوده اند بقرینه قول او مخلصین
له الدین زیرا که دین طاعتست مثل قول و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی عبادت کنید خدای تعالی را بسبب از روی
اخلاص و بر هر تقدیر صیغهای امر بمعنی ندب باشد اولی و افضل در نماز و سایر عبادات آنست که در مساجد واقع
شود لیکن نه بعد باید کرد نماز و عبادت را بجا عدای نوافل زیرا که ادای نافله در خانه افضلست چنانکه در کتب
فقهیه مبین شده و روایات اهل بیت علیهم السلام شاهد است بآن الآیة العاشرة فی سورة یونس وَأَوْحَيْنَا
إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ یعنی وحی فرستادیم بسوی موسی و برادر او هرون آنکه جای گیرد از برای قوم در شهر مصر خانها
را که میسر شود و بگردانید ای موسی و هرون و قوم ایشان خانهای که منزل گرفته اید محل نماز خود و بپای دارید نماز را
در آن خانها و مژده ده ای موسی مومنان قوم خود را بنصرت در دنیا و در آمدن بهشت در آخرت بدانکه کلمه
ان تبوءا ان مفسره است و تفسیر میکند مقول بواسطه او حینا را که متضمن است زیرا که او حینا متضمن معنی قولست چنانکه
شرطان مفسره است و نیز رسالتست که او حینا الی موسی و هرون بلفظ آن بتوءا یعنی وحی فرستادیم بایشان
بلفظ که آن لفظ تبوءا لقومکما الی آخره است و تبوء بمعنی گرفتن است بمعنی منزل از باب تفعل زیرا که تبوء

کسی بمنزل است مثل توطن یعنی گرفتن وطن و مراد از امر موسی و هرون بمنزل گرفتن جهة قوم امر ایشانست بامر کردن قوم را
بآنکه منزل گیرند چنانکه گویند بنی الامیر المدینه بطریق مجاز عقلی یعنی امر کنید قوم را که منزل گیرند خانهای مصر جهت تمام
وجهت خود و مصر غیر منصرفست بسبب ماست معنوی باعتبار بلده و علمیت لکن جایز الصرف است مثل هند یا
واسطه و مراد از قبله مکان نمازست از قبیل اطلاق اسم لازم بر ملزوم زیرا که مکان نماز مستلزم قبله است
یعنی نماز کنید در خانهای خود تا قوم فرعون مطلع نشوند بر حال شما و قصد رسانند شما مخفی نماند که ظاهر این امر
دلالت میکند بر آنکه نماز کردن در خانه بلکه واجبست وقتی که خوف باشد از ظلم ظالمی اگر در غیر خانه نماز کرده شود
و وجه آنکه صیغه خطاب در اول مثنی واقع شده و در مرتبه دوم جمع و در مرتبه سیم واحد آنست که مقصود از خطاب
اول ترفیه حال قوم است و این خطاب بمقدمان قوم مناسبترست و مقدمان قوم مذکور موسی و هرون اند
و مقصود از خطاب دوم تکلیف ایشانست بعبادة و این خطاب مشترکست میان همه و خصوصیت
ندارد بمقدم و مقصود از خطاب سیم اعلام خبر غیب سرّیست که مستحسن نیست مگر از کسی که قرب منزلت
او بخدای بیشتر باشد و مرتبه او در محرمیت اسرار الهی بیشتر و آن کلیم الله است ۱۴ الآية الحادی عشره
قوله تعالی فی سورة التوبة وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا
لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ یعنی و آنکسان که بنا کردند مسجدی را از جهت
مضرت رسانیدن رسول خدا و بمؤمنان و از جهت تقویت کردن کفر و از جهت جدایی انداختن میان مؤمنان
و از جهت چشم داشتن در آمدن آنکس را که جنگ کرد با خدا و رسول او پیش از این سوگند بخدا که هر آینه سوگند
خورند آن جماعت که قصد نکرده ایم ما از ساختن این مسجد مگر خیر نیکو و خدای هم گواهی میدهد که ایشان دروغ
گویند درین سوگند که بخورند نماز مکن ای محمد درین مسجد هرگز هر آینه مسجدی که بنا کرده شده بر ترس از طاعت
و پرهیزکاری از روز اول که شروع کرده شده در بنای او سزاوارترست بآنکه نماز کنی در وی بدانکه سبب
نزول این آیت آن بود که ابو عامر یهودی که در ایام جاهلیت راهب یهود شده بود و بعد از هجرت پیغمبر
از مکه بمدینه در مقام مخالفت و محاربه آنحضرت در آمد و در اکثر غزوات با کفار اتفاق نموده با آنحضرت
محاربه کرد و بعد از فتح مکه گریخت و بطایف رفت اهل طایف مسلمانان شدند بشام گریخت و در روم میان
ملحق گشت و نصرانی شد و پیغمبر او را فاسق نام کرد یعنی فاسق کفار و بعد از آن ابو عامر کسی فرستاد بمنافقان

مدینه که آماده و مهیا شوید و مسجدی بنا کنید که من میروم نزد قیصر روم و لشکر امداد از نزد او لشکرها بیرون ، بجنگ محمد از مدینه
و چون مشهور شد بجانب قیصر در حدود شام موضعی که او را قنسرین گویند بجهنم پیوست و در آن اثنا پسران عمرو بن عوف
مسجدی بنا کردند در موضعی که او را قبا گویند در نواحی مدینه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم التماس نمودند که بمسجد
ایشان رفته آنجا نماز کند آنحضرت التماس ایشان را قبول فرمود تشریف برد و از روز دوشنبه تا روز جمعه آنجا توقف
نمود پسران غنم بن عوف که پسران عم ایشان بودند از روی حسد گفتند که ما نیز مسجدی بنا کنیم و از رسول خدا صلعم
التماس کنیم که آنجا نماز کند و ابو عامر راهب نیز آنجا نماز کند تا ما را نیز از آن برکت حاصل شود با زیادتی پس بنا کردند مسجدی
در پهلوی مسجد قبا و در وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم براق غزوه تبوک میفرمود بمرض رسانیدند که مسجدی بنا
کرده ایم از برای معلولان و محتاجان و از برای شب باران و شب زمستان و میخواهیم که بیایی و آنجا نماز کنید از
برای ما برکت آنحضرت فرمود که من حالا بر جناح سفرم اگر برگردم انشاء الله تعالی بیایم و نماز کنم پس چون قدوم آنحضرت
ارزانی فرمود این آیه نازل شد پس آنحضرت عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دخشم را و بروایتی عمار بن یاسر
و وحشی قاتل حمزه را هم فرستاد تا آن مسجد را ویران کردند و سوختند و فرمود که جای او را محل انداختن خاک روبها و مردار
گردانیدند و مخفی نماند که خدای تعالی درین آیت مذمت فرموده مسجد را و بیان نموده غرضهای فاسد ایشان را و ایذا و مضرت
رسانیده است برسول خدا و مؤمنان و تقویت کردن کفر با عانت ابو عامر راهب و پریشان کردن جمعیت مؤمنان
از مسجد قبا و انتظار بردن کسی که با خدا و رسول خدا حرب کرده یعنی ابو عامر راهب بعد از آن خبر داده که ایشان انکار خواهند
نمود قصد این غرضها را و سوگند خواهند خورد که غیر از خیر و صلاح چیزی قصد نکرده اند و چون ایشان انکار خود را موکد بقسم خواهند
کنند تاکید خدای تعالی نیز تکذیب ایشان را موکد گردانیده بموکدات متعدده بعد از آن نهی فرموده رسول خدا صلی الله از نماز کردن
در آن مسجد مطلقا و مبالغه نموده در آن که مسجدی که بنای او بر قصد تقوی و عبادت خدای تعالی واقع شده اولی است بآنکه پیغمبر
صلی الله نماز کند در او و خلافست میان مفسران که این مسجد کدامست بعضی گفته اند که مسجد قباست و بعضی گفته اند که مسجد پیغمبرست
صلی الله در مدینه و قول اول اقرب و انسبست بسبب نزول و او فق است بما بعد این آیه که نازل شد در مسجد قبا بروایت
اهل بیت علیه السلام و آن قول اوست فیه رجال یحبون ان یتطهروا الی آخره چنانکه گذشت و کلمه من در من اول یوم بمعنی
ابتدائیست بنا بر مذهب مختار است که من ابتدائی بر زمان نیز داخل شود چنانکه مذهب کوفیین است خلاف
بصریین و آنکه گویند مخصوص غیر زمانست یعنی روز اول که شروع کرده اند در بنای او تا روز فراغ از آن قصد تقوی و
عبادت نموده اند و مقصود مبالغه است در حسن نیت و خلوص عقیدت ایشان در بنای آن و الفاظ آیه متواند بود

کرمعنی اسم تفضیل باشد بتقدیر بن یعنی سزاوارتر است از اکثر مساجد دیگر نه از مسجد ضرار زیرا که سزاواری نماز کردن
اصلا نیست در و مکر بطریق فرض و تقدیر چنانکه کویند زید اکمل است از حمار یا از آن حیثیت که زمینت یا قطع نظر
از حیثیت مسجدیت لیکن این هردو توجیه بعید است از عبادت و اعتبار و میتواند بود که بمعنی صفتی باشد
مجرد از زیادتی بنا بر انکه جایز است تجرید افعل تفضیل از معنی زیادتی و استعمال او در معنی اسم فاعل یا صفه
مشبهه وقتی که مستعمل شده باشد باکی از امور ثلثه که لام و اضافه و من است مثل قول خدای تعالی و هو اهون
علیه که بمعنی هین علیه است یعنی آسانست بر و چنانکه در مجلس مبین شده و برین تقدیر معنی چنان شود
که این مسجد سزاوار است بانکه نماز کنی در و نه مسجد ضرار و قول او الا الحسنی احتمال دارد که بمعنی الا الفعلة الحسنی
باشد یعنی مکر کار نیکو را که عبادتست و احتمال دارد که بمعنی الا الارادة الحسنی یعنی مکر اراده نیکو و حسنی بر تقدیر
اول صفت مفعول به اردنا باشد و بر تقدیر ثانی صفت مفعول مفعول مطلق او و قول او من قبل میتواند بود که
متعلق باشد بحارب یعنی آنکس که محاربه کرده است با خدا و رسول او پیش از بنای مسجد مذکور و میتواند بود
که متعلق باشد باتخذوا یعنی بنا کردند مسجد مذکور را پیش از ظهور نفاق ایشان بسبب تخلف نمودن از غزوه
تبوک لیکن احتمال اول ظاهر است لفظا و معنی و قول او والذین اتخذوا احتمال دارد که معطوف باشد بر مبتدای
که خبر او من اهل المدینة است مقدم بر و در سابق کلام یعنی از اهل مدینه اند آن منافقان که بنا کردند مسجدی برو جه
مذکور و احتمال دارد که مبتدای باشد خبر او محذوف یعنی و فیمن وصفنا الذین اتخذوا یعنی و در منافقان مذکور
آن منافقان کم بنا کردند مسجدی برین وجه و احتمال دارد که محلا منصوب باشد بتقدیر اعنی یعنی و میخواهم و مخصوص
میکردانیم بذکر آن منافقان که بنا کردند اینچنین مسجدی و موید این معنی است قرائت نافع و ابن عامر الذین
اتخذوا بی واو و بتقدیر سوق آیت مذکور دالست بر انکه عمارت مسجد از جمله عبادات کامله است بشرط
انکه بقصد تقوی و عبادت باشد نه بنا بر اغراض فاسده و نماز کردن در مسجدی که بنای او بر اخلاص باشد فاضلتر است
از نماز کردن در غیر او **الایة الثانیة عشر** فی سورة المایده وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ یعنی و هر گاه بخوانید ای مومنان بسوی نماز یعنی اذان نماز بگویید فرا گیرند کافران
آن اذان را هزل و بازی این عمل شنیع ایشان بسبب آنست که ایشان کروهی اند که ادراک نمیکنند چیزی را
بدانکه مفسران اتفاق کرده اند بر انکه مراد از ندا بسوی نماز اینجا اذانست و اذان بمعنی ایذانست یعنی اعلام کردن
از اذن بفتح همزه بمعنی دانستن نه از اذن بکسر همزه بمعنی اجازت دادن مثل امان بمعنی ایمان و عطا بمعنی اعطا

بمعنی

یا بمعنی تاذین است یعنی اذان نماز گفتن مثل سلام و کلام بمعنی تسلیم و تکلیم و خلافست در انکه سبب مشروعیت
اذان چه بود عامه مخالفان بر انند که سبب آن بود که ابو محذوره در خواب دید که بر بالای دیوار مسجد می
ایستاده و الفاظ مشهوره اذان را تکرار میکند پس بیدار شد و این خواب را بعرض رسول خدا صلعم رسانید آنحضرت
فرموده که این خواب تو وحی است بخوان این کلام را بر بلال از جهت آنکه او بلندآوازتر است از تو و علمای اهل
بیت علیهم السلام بر آنند که این قول بغایت ضعیف است و روایت کرده اند از اهل بیت علیهم السلام که گفته اند اذان بطریق
مشهور وحی است از خدای تعالی بر زبان جبرئیل علیه السلام چنانکه مرویست از منصور بن حازم که روایت کرده از امام
صادق صلوات الله علیه که فرموده لما هبط جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلعم بالاذان کان راسه فی حجر علی علیه السلام
فاذن جبرئیل علیه السلام و اقام فلما انتبه رسول الله صلعم قال یا علی سمعت قال نعم قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا فعلمه فدعا علی علیه السلام
بلالا فعلمه یعنی آن هنگام که فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلعم با اذان مبارک آنحضرت در کنار امیر المومنین
علیه السلام بود صلوات الله علیه پس اذان گفت جبرئیل علیه السلام و تکبیر فرود آمد پس چون بیدار شد رسول خدا صلعم
گفت ای علی شنیدی گفت آری گفت یاد گرفتی گفت آری گفت بخوان بلال را و بیاموز او را اذان و اقامت
که از جبرئیل شنیدی پس امیر المومنین علیه السلام خواند بلال را و آموزانید او را و نیز مرویست از فضل بن یسار که روایت
کرد از امام باقر علیه السلام که فرمود لما اسری برسول الله صلعم فبلغ البیت المعمور و حضرت الصلوة فاذن جبرئیل علیه السلام و اقام
فتقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و صفت الملائکة و النبیون خلف رسول الله یعنی آن هنگام که شب بردند رسول خدا را
بمعراج رسید به بیت المعمور و وقت نماز بود در آمد پس اذان گفت جبرئیل علیه السلام و تکبیر فرود آورد پس پیش رفت
رسول خدا بجهت نماز و صف کشیدند فرشتگان و پیغمبران در عقب رسول خدای صلعم تا اقتدا کنند بآنحضرت بعد از آن
بیان فرمود امام باقر علیه السلام کیفیت اذان را بر وجهی که مشهور است و ازین دو حدیث معلوم می شود که مشروعیت اذان
و اقامت باعلام جبرئیل بوده رسول خدا را صلعم یکبار در آسمان و یکبار در زمین و در بعضی روایات آمده که من
صلی باذان و اقامة صلی خلفه صفان من الملائکة و من صلی باقامة بلا اذان صلی خلفه صف واحد یعنی هر که نماز کند باذان
و اقامت نماز کنند در عقب او دو صف از فرشتگان پس اگر نماز کند باقامت بی اذان نماز کنند در عقب او یک
صف از فرشتگان و ضمیر اتخذوها راجع است بصلوة یا بمناداة که مصدر نادیتم است و ذلک در قول او ذلک بانهم
اشارت باتخاذ مذکور یعنی گرفتن نماز یا اذان هزل و بازی بسبب آنست که ایشان بی عقلانند که حسن نماز و
اذان را ادراک نمیکنند و قبح این فعل خود را نمی فهمند و اختیار اسم اشارت بعید با وجود قرب مشار الیه اشارت

بعد او از عقل و تعظیم او در قبح و تحقیر او در نظر عقلا و افراد حروف خطاب با آنکه مناسب نادیتم و لکم بود بصیغه
تثنیه است بر آنکه مقصود بالذات از خطاب تیرج خطاب پیغمبر است صه و مخفی نماند که آیت مذکوره
دلالت میکند بر مشروعیت اذان و استحباب او بحسب ظاهر نوع عجم را آیتی است که متعلق است بمقارنات
نماز و آن هشت آیت است **الاولی** قوله تعالی فی سورة البقرة وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ یعنی برخیزید از برای خدای تعالی
در حالتی که دعا کننده باشید بدانکه قنوت بچند معنی آمده است دعا و اطاعت و خشوع و سکوت و مداومت
و معنی مشهور او نزد فقها دعاست در نماز در حال قیام و ظاهر آنست که مراد از قیام ایستادن باشد و از جهت
استدلال کرده اند باین آیت بر وجوب قیام در نماز که این جمله متعارنات الهیه است بنابر آنکه صیغه امر حقیقت است
در وجوب لیکن چون مدلول آیت بحسب ظاهر وجوب مطلق قیامست نه قیام در نماز بعضی متشبث شده اند
بمقدمه دیگر و آن اینست که قیام در غیر نماز واجب نیست اصلا و برین تقدیر دلیل منتظم میشود و از شکل
ثالث برین وجه که بعضی از قیام قیام واجبست و هیچ قیام واجب نیست در غیر نماز نتیجه میدهد که بعضی از
قیام واجب واجب نیست در غیر نماز و این سالبه جزئیه مستلزم مطلوبست زیرا که بعضی قیام واجب واجب است
البته پس هرگاه که در غیر نماز واجب نباشد در نماز واجب خواهد بود و ممکن است تقریر دلیل بصورة
شکل اول و بصورت قیاس استثنائی اتصالی و بصورت قیاس استثنائی انفصالی نیز چنانکه باندک تاملی
ظاهر شود و بر هر تقدیر میشود که مقدمه کلیه مذکوره که مدار انتظام دلیلست ممنوعست زیرا که طواف واجب
غیر نمازست و قیام واجب است بوجوب شامل تخییری مطلقا و بوجوب عینی وقتی که عاجز باشد از رکوب
پس آنکه بعضی از محققان فرموده اند که جواب سخت است از آنکه قیام در طواف واجب باشد مطلقا بلکه در حالت
پیاده کسی واجبست نه در حالت سواری محل نظر است با آنکه منع در مقابل منع موافق قانون مناظره نیست
و بعضی از فقها دیگر متمسک شده اند بآنکه قول اقوموا آیه عطفست بر حافظوا علی الصلوات و رعایت تناسب
معطوف و معطوف علیه مقتضی آنست که مراد از قوموا قیام در نماز باشد و بآنکه قانتین حالست از فاعل قوموا
و ظاهر از قنوت در عرف شرع دعاست در نماز چنانکه مذکور شد پس قیام مقید بحال قنوت نیز در نماز باشد
و برین توجیه متوجه میشود که قنوت درین آیت بمعنی دعای مخصوص در نماز نتواند بود زیرا که قیام در وقت
دعای مذکور واجب نیست و نه لازم آید که قنوت در نماز واجب باشد با آنکه اکثر فقها بر آنند که قنوت
سنت است نه واجب بلکه آنکه صیغه امر بمعنی وجوب نباشد و این خلاف اصلست با آنکه برین تقدیر وجوب

قیام نیز

قیام نیز ثابت نشود و از جهت ابن بابویه رحمه الله استدلال کرده باین آیت بر وجوب قنوت در نماز و جواب
گفته اند از استدلال او برین وجه که مراد از قنوت میتواند بود که معنی دیگر باشد با آنکه کثیری از روایات صحیحه
دلالت بر آنکه قنوت واجب نیست در نماز پس بعضی گفته اند مراد از قنوت اطاعتست یعنی در حالتی که فرمان
بردار باشید و بعضی گفته اند که مراد مطلق دعاست چنانکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنه و بعضی گفته اند
مراد خشوع است و بعضی گفته اند مراد سکوتست چنانکه مرویست از زید بن ارقم که گفت اول در نماز سخن میکردیم
پس این نازل شد و هیچ یک ازین معانی ظاهر نیست از لفظ آیت بلکه ظاهر از قنوت دعای مخصوص است
در نماز چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و حقیقت امر وجوبست پس آیت مذکوره هم چنانکه دلالت
میکند بر وجوب قیام در نماز دلالت میکند بر وجوب قنوت نیز و اقرب توجیهات آنست که گفته که مراد
از قنوت مداومتست چنانکه بعضی گفته اند و مراد از قیام از برای خدا بپا داشتن نماز چنانکه در آیت مسجد ضرار واقع
شده و موید اینست قول خدای تعالی در موضع دیگر الذین هم علی صلوتهم دائمون در مقابل قول والذین هم
علی صلوتهم یحافظون زیرا که مناسب آنست که آنجا نیز مراد امر بمداومت بر نماز باشد در مقابل امر
بمحافظت بر نماز لیکن برین تقدیر وجوب قیام در نماز ازین آیت معلوم نگردد و دور نیست که استدلال ل
نموده شود باین آیت بر وجوب قیام در نماز برین وجه که بنا در اوامر بقیام وجوب قیامست بمعنی ایستادن
و این مطلق است و مقید نیست بحالی از احوال پس بحسب ظاهر شامل باشد جمیع احوال را الا ما اخرجه الدلیل
و عدم وجوب قیام در بعض احوال ثابت شده باجماع یا دلیل دیگر و هیچ دلیل دیگر صحیح دلالت
نکرده بر عدم وجوب قیام در نماز پس قیام در نماز داخل باشد در اطلاق آیت **الثانیه** فی سورة بنی
اسرائیل وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا یعنی
بگو ای محمد که سپاس و ستایش مر خدای راست آنچنان خدایی که فرا نگرفته است فرزند و نبوده است هرگز مر او را شریکی در
پادشاهی و تصرف در چیزها و نبوده است مر او را قائم مقامی در کارها از جهت خواری و عجز او بزرگی یاد کن خدای
تعالی را بزرگی یاد کردن و نزدیکست باین آیت در معنی قول خدای تعالی در سورة المدثر و ربک فکبر یعنی پروردگار
خود را پس بزرگی یاد کن ای محمد بدانکه حمد در لغت وصف کردن شخصی است بصفت کمال بطریق تعظیم و اجلال
و در عرف فعلی است که دلالت کند بر تعظیم منعم بسبب انعامش و آن شکر لغوی است و ظاهر آنست که اینجا مراد
معنی عرفی باشد تا ملایم باشد بر قصد شکر و اگر شکر منعم واجبست با آنکه معنی عرفی اصلست نسبت بمعنی لغوی وا

انکه صفات مذکوره صفات کامله ذاتیه خدای تعه نه صفات واله بانعام او هیچ قدح نمیکند در تقعه شکر زیرا که
نفی شریک در خدای تعالی را در تعرفات دالست هم بر انکه مبدا جمیع نعمتهای خدای تعالی است و قول الحمد لله الذی
و لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل اشارتست ببعض صفات سلبیه یعنی منزه است
خدای تعه از فرزند عبارتست از حیوانی که متولد شود از نطفه حیوان دیگر از نوع او و حیوان جسم نامی حساس است
و جسم مرکب است و خدای تعالی بسیط است و الا محتاج باشد در وجود خود بجزو پس لازم آید که ممکن باشد و
حال انکه دلیل قایم شده بر انکه واجب بالذاتست چنانکه در علم کلام مبین شده و امانتزیه او از شریک در بادشاهی
از جهت آنست که هر موجود که غیر اوست ممکن است که و هر ممکن محتاجست باو و محتاج باو صلاحیت شرکت او
ندارد و اما تنزیه او از احتیاج تقایم مقام از جهت آنست که احتیاج موجب نقصانست و او منزه است
از نقصان چنانکه در علم کلام قرار یافته و قول او من الذل تنبیه است بر انکه بجز خدای تعالی از ولی بمعنی قایم
مقام محتاج الیه است نه از ولی بمعنی سبب و واسطه در ایجاد اشیا بحسب عادة زیرا که خدای تعالی مسبب الاسباب است
و تکبیر در لغه یاد کردنست ببزرگی و ظاهر و متبادر از او در عرف شرع الله اکبر گفتن است و از ینجهت هر دو لفظ او
دلالت میکند بر وجوب تکبیر در نماز بنابر انکه صیغه امر حقیقت است در وجوب و هر گاه تکبیری واجب
باشد و اجماعست بر انکه هیچ تکبیر در غیر نماز واجب نیست پس در نماز واجب باشد بنابر انکه دلیلی
قایم نشده است بر انکه تکبیر در نماز واجب نیست بخلاف تکبیر در سایر احوال پس وجوب تکبیر در نماز داخل
باشد در اطلاق آیت چنانکه در آیت قیام گذشت و چون متبادر از تکبیر لفظ الله اکبر است پس تغییر او
در نماز بهیچ وجه جایز نباشد و مؤید اینست روایات اهل بیت علیهم السلم الثالثه قوله تعالی فی سورة
المزمل فاقرؤا ما تیسر من القرآن یعنی پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن و مثل این آیت است قول
او در همین موضع فاقرؤا ما تیسر منه بمعنی مذکور و مخفی نماند که معنی ظاهر قراءت قرآن خواندن قرآنست
پس هر دو آیت دلالت میکند بر وجوب قراءت قرآنست و متبادر از وجوب وجوب عینی است
و اجماعست بر انکه قراءت قرآن در نماز واجب عینی نیست اگر چه واجب کفایی باشد از جهت محافظت
معجزه از انکه مندرس شود از صفحه روزگار پس ثابت شود که قراءت قرآن در نماز واجب عینی باشد
و ممکن است اثبات وجوب قراءت قرآن در نماز باطلاق آیت چنانکه مکرر مذکور شد و بر تقدیر
قراءت قرآن که آیت دلالت کرد بر وجوب او مجملست و مبین شده در احادیث پیغمبر صه بانکه مراد

قراءت

قراءت سوره فاتحه است زیرا که روایت کرده اند از آن حضرت که فرمود لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
یعنی نیست صحیح نماز مگر بقراءت سوره فاتحه و نیز فرمود کل صلوة لم یقرء فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج
یعنی هر نماز که خوانده نشده باشد در و سوره فاتحه پس آن نماز ناقصست و ثواب ندارد پس ثابت
شد که قراءت فاتحه در نماز واجبست لیکن در دو رکعت اول بوجوب حتمی و در باقی رکعات بوجوب تخییری میان
فاتحه و تسبیح چنانکه از روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلم مستفاد میگردد و چون قرآن عبارتست از الفاظ مخصوصه منقول
بتواتر با نظم و ترتیب خاص پس واجب شد بمقتضای آیت رعایت لفظ و ترتیب آن و تغییر و تبدیل آن در
نماز بهیچ وجه جایز نباشد و بعضی از مفسران گفته اند که مراد از امر بقراءت قرآن درین مقام وجوب قراءت
قرآنست در غیر نماز جهت محافظت معجزه از اندراس و بعضی گفته اند که مراد استحباب قراءت قرآنست در
غیر نماز و بعضی از مفسران قراءت را بر نماز حمل کرده اند از قبیل تسمیه کل باسم جزء و اینمعنی مناسبتر است
بسابق و لاحق کلام الرابعه قوله تعه فی سورة الحج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم
و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای گروه مومنان رکوع کنید و سجود کنید و عباده کنید پروردگار خود را
و بکنید کار نیک شاید که رستگاری یابید بدانکه رکوع در لغه دو تا شدنست و در شرع دو تا شدنست
بمرتبه که کفهای دست بزانوها برسد و سجود در لغه فروتنی کردنست و در شرع نهادن پیشانیست یا آنچه قایم
مقام او باشد بر زمین یا آنچه قایم او باشد و چون ظاهر و متبادر از قرآن و حدیث معانی شرعیه است
پس آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب رکوع و سجود شرعی و آن در نماز باشد و احادیث صحیحه دالست بر
انکه در هر رکعت از نماز یومی یک رکوع واجب باشد با تسبیح معتبر و اطمینان بمقدار آن تسبیح و در هر رکعت
دو سجده باشد با تسبیح مقرر و اطمینان بمقدار آن تسبیح و عبادت غایت خواری و فروتنی نمودنست و از ینجهت
مستعمل نشود در فروتنی نسبت بغیر خدای تعه و قول او ربکم اشارتست بانکه موجب عبادت خلق او را آنست
که تربیت و حصول کمالات صوری و معنوی ایشان از وست و ظاهر امر او امر بعبادة و اعبدوا و اجبه است
مطلقا از قبیل تعمیم بعد از تخصیص و مراد از قول او و افعلوا الخیر زکوه خمس است و قول او بعد ازین آیت
و جاهدوا فی الله امر بجهادست از قبیل تخصیص بعد از تعمیم و دور نیست که قول او ارکعوا و اسجدوا اشارت
باشد بوجوب نماز و قول او و اعبدوا ربکم اشارت باشد بوجوب صوم و حج و قول او و افعلوا الخیر و جاهدوا
فی الله بوجوب زکوة و خمس و جهاد و مرویست از ابن عباس رضی الله که مراد از فعل خیر در قول او و افعلوا الخیر

رعایت صله رحم وسایر مکارم اخلاق است وبرین تقدیر این صیغه امر مستعمل باشد در مندوب
مطلقا الخامسه قوله تعه فی سورة الجن وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا یعنی وحی فرستاده
شده است پس من انکه عضوها که سجده بران واقع میشود مرخدای تعالی راست ومخلوق اوست پس
نخوانید وشریک مکردانید باخدای تعه کسی را در سجود روایت کرده اند که معتصم عباسی پرسید ازامام
محمد جواد علیه السلم که مراد از مساجد درین آیت چیست پس آنحضرت فرمود که هی الاعظاء السبعة التی یسجد علیها
یعنی مراد هفت عضوست که سجده بران واقع میشود وآن پیشانی ودو کف دست ودو زانو ودو انکشتان ابهام
پاهاست وکثری از مفسران نیز باینمعنی تفسیر نموده اند وبرین تقدیر آیت دلالت میکند برانکه وضع اعضای
سبعه برزمین معتبر است در سجود نماز بطریق وجوب یا استحباب وبعضی از روایات صحیحه مبین آنست
که بطریق معتبر است مثل انکه روایت از پیغمبر صه که فرمود امرت ان اسجد علی سبعة اراب یعنی امر کرده است
خدای تعه مرا بانکه سجده کنم بر هفت عضو وبنابر تفسیر مذکور مساجد جمع مسجد است بفتح جیم وجیم باشد که اسم الت
است یعنی الت سجود که اعضای سبعه است وبهر تقدیر مراد از لا تدعوا مع الله احدا انست که شریک مکردانید
کسی را باخدای تعه در سجود زیراکه اسباب سجود را او داده است وکسی با او شریک نیست وبعضی از
مفسران مساجد را بر مواضع معینه نماز که معنی مشهور اوست حمل کرده اند یعنی مسجدها خانهای عبادت خدای
تعالی است پس نخوانید آنجا کسی دیگر را وبغیر عبادت او بچیزی اشتغال منمایید ومساجد باینمعنی جمع
مسجد است بفتح میم وکسر جیم بمعنی اسم مکان یعنی مکان سجود وبعضی مساجد را بهمین معنی بر مطلق زمین
حمل کرده اند بنا بحدیث مشهور جعلت لی الارض مسجدا یعنی کردانیده شده است از برای من همه
زمین محل سجود ونماز وذکر الله در قول او مع الله مظهر است در موضع مضمر از برای زیادتی تمکن وتقرر در
ذهن سامع السادسه قوله تعه فی سورة الواقعه فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ یعنی پس تسبیح کوی ای محمد بنام پروردکار
خود که بزرکست ومثل این آیت است در مضمون قول او در سوره الاعلی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى یعنی تسبیح کوی
بنام پروردکار خود که بلندمرتبه است از هرچه بغیر اوست بدانکه با در آیت اول یعنی استعانت یا ملابست
واحتیاج بتقدیر ذکر نیست چنانکه از کلام بعضی مفسران مفهوم میشود زیراکه بی تقدیر ذکر معنی تمامست
ومعنی تسبیح پاکی یاد کردن است ومنزه شمردن از انچه مناسب نباشد وظاهر آنست که با در آیت
دوم مقدر باشد یعنی باسم ربک الاعلی واحتمال دارد که اسم ربک مفعول سبح باشد بنابر قصد مبالغه

یعنی تسبیح کوی نام پروردکار خود را چه جای ذات او وعظیم در اول واعلی در ثانی احتمال دارند که صفت رب باشند
واحتمال دارند که صفت اسم باشند پس حاصل معنی چنان شود که منزه شمار پروردکار خود را از انچه مناسب
اسماء عظیم المکان او نباشد یا از انکه لایق بعظمت شان او نباشد ومنزه شمار پروردکار خود را از انچه مناسب
اسماء رفیع المکان او نباشد یا از آنچه لایق بعلو شان نباشد وبرهر تقدیر هردو آیت دلالت میکند بر وجوب
تسبیح در رکوع وسجود نماز بعونت مقدماتی که قبل آن مذکور شد وروایت کرده اند که چون آیت اول نازل
شد فرمود که اجعلوها فی سجودکم یعنی بکردانید سبحان ربی الاعلی را در سجود خود ونیز روایت کرده است
هشام بن سالم از امام صادق عه که فرمود یقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم ومیکوبی در سجود سبحان ربی الاعلی
فرض یکبارست وسنت سه بار ومخفی نماند که ظاهر آیت وروایات مذکوره دالست برانکه خصوص تسبیحین
مذکورین واجب باشد در رکوع وسجود چنانکه مختار بعض اصحاب ماست فاما روایات صحیحه دیگر از امام
صادق عه صریح است در انکه خصوص این دو تسبیح واجب نباشد بلکه ذکر کافی باشد پس جمع میان آیات
وروایات مقتضی آنست که آیات وروایات سابقه محمول شوند بر وجوب تخییری واستحباب عینی وباقی
روایات محمول شود بر نفی وجوب عینی چنانکه مختار کثیری از محققان اصحابنست ونیز نزد اصحاب ما افضل
واجب تخییری ومستحب عینی است زیاده کردن وبحمده در هردو تسبیح بنابر روایات معتبره از پیغمبر صه واز
امام باقر عه السابعه قوله تعه فی سورة بنی اسرائیل وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا
یعنی بلند قراءة مکن در نمازهای خود وپست قرات مکن در نمازهای خود وطلب کن در میان آنچه مذکور
شد راهی بدانکه جهر در شرع عبادة ازانست که اواز را چنان بلند کند که کسی که نزدیک باشد وشنوا
باشد بشنود واخفات انچه خود بشنود وبس وابتغاء در لغة طلب کردنست وذلک اشارتست بجهر واخفات
مذکوری بتاویل مذکور روایت از برای عباس رضه که کفت نماز میکرد پیغمبر صه در انکه بروجهی که آواز او را
در قراءت مشرکان می شنیدند پس ناسزا میکفتند قرآن را وپیغمبر را نیز پس این آیت نازل شد یعنی بلند
قراءت مکن تا نشنوند مشرکان وناسزا کویند ترا وقرآن را وبسیار پست نیز قراءت مکن تا اصحاب تو
نیز نشنوند بلکه اختیار کن حد وسطی واحتمال دارد که مقصود آن باشد که اشکار امکن نماز خود را
بروجهی که ریا شود وپنهان مکن نیز نماز خود را بحیثیتی که مردم کمان برند که ترک نماز میکنی بلکه حد اعتدال
رعایت کن که هیچکدام ازین دو محذور لازم نیاید واحتمال دارد که مراد از صلوة دعا باشد ومعنی چنان شود

که بسیار بلند مکن آواز خود را در دعا و بسیار پست نیز مکن بلکه حد وسط اختیار کن و مخفی نماند که هر یک از این
دو احتمال خلاف ظاهر آیت است بحسب لفظ و معنی و معنی اول خلاف ظاهر است بحسب لفظ زیرا که جهر و
اخفات بر حقیقت خود نماند و ظاهر آنست که مراد از اضافه صلوة بضمیر استغراق باشد یعنی بلند قراءة
مکن در همه نمازهای خود و پست قراءت مکن در همه نمازهای خود بلکه اختیار کن حد وسطی یعنی در بعض نمازها
بلند قراءة کن و در بعضی نمازها پست و این معنی اقرب بآیت بحسب لفظ و معنی پس واجب باشد
حمل آیه برین معنی و برین تقدیر آیت دلالت میکند بر وجوب جهر در بعض نمازها و بر وجوب اخفات در
در بعضی بر سبیل اجمال و روایات صحیحه دالست بر بیان آن بر نوعی که در دو رکعت نماز بامداد و دو رکعت
اول نماز شام و دو رکعت اول نماز خفتن جهر واجبست و در باقی اخفات و این در حق مرد است
و در حق زن واجب اخفاتست در همه نمازها و خنثی در حکم مزبور دارد اگر امین باشد از آنکه نامحرم
آواز او را بشنود و حکم زن دارد اگر امین باشد از آن و حکم مذکور مرد را در غیر بسمله است و اما در
بسمله پس جهر سنت مطلق باجماع اصحاب و در اذکار غیر قرآن جهر و اخفات هیچکدام واجب نیست
بلکه مستحب است امام را جهر و منفرد را اخفات و منفرد مخیر است میان جهر و اخفات و در نمازهای
غیر یومیه اگر واجب باشد مرد مخیر است میان جهر و اخفات و اگر نافله باشد در نافله روز اخفات سنت
است و در نافله شب جهر **الثامنة** قوله تعالى فی سورة الاحزاب اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ [illegible] یا اَیُّها
الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً یعنی بدرستی که خدا و فرستگان او تعظیم میکنند [illegible] ای گروه
مؤمنان تعظیم کنید و درود فرستید بر پیغمبر و سلام کنید او را سلام کردنی بدانکه صلوة در لغت بمعنی مطلق دعاست
و ظاهر آنست که مراد از صلوة خدای تعالى و ملائکه بر پیغمبر صلعم تعظیم و رفع شان باشد تا حذف لازم نیاید و استعمال
لفظ مشترک یا مجاز در معنیین نیز لازم نیاید لکن مراد از صلوة مؤمنان بر پیغمبر صلعم دعای ایشانست
آنحضرت بصیغه صلوة چنانکه متبادر است و ظاهر از تسلیم ایشان نیز بر آنحضرت سلام کردن ایشانست
برو بلفظ سلام مثل السلم علیک ایها النبی و حمل او بر معنی انقیاد چنانکه در بعض آیات دیگر واقع شده
بعیدست درین مقام از سوق کلام و از جهت بعض فقها استدلال کرده اند باین آیت بر وجوب
صلوة بر پیغمبر صلعم در نماز بر وجوب تسلیم نیز برو در نماز بلکه در تشهد اخیر و ممکن است استدلال
باطلاق آیت مذکور بر وجوب صلوة بر پیغمبر صلعم در نماز در هر دو تشهد و در غیر نماز نیز هر گاه نام آنحضرت

مذکور

مذکور شود چنانکه مختار بعض فقهاست و بر وجوب تسلیم نیز بر آنحضرت در تشهد اخیر بنوعی که مکرر
مذکور شد اگر خلاف اجماع نبوده باشد چنانکه از شیخ جمال الدین مطهر منقولست که دعوی اجماع کرده
بر استحباب سلام بر پیغمبر صلعم در تشهد اخیر و باید دانست که نزد اصحاب ما واجبست صلوة بر آل پیغمبر نیز که
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه معصومین اند صلواة الله علیه و علیهم در نماز در هر دو تشهد بنابر روایات
صحیحه صریحه درین باب و در غیر نماز صلوة بر ایشان سنت مؤکدست بلکه از افضل عباداتست خواه تبعیت
صلوة بر پیغمبر و خواه بر سبیل استقلال بنابر صریح آیات و روایات خلاف مر جمهور مخالفان را که مخالفت کتاب
و سنت نموده صلوة را بر سبیل استقلال مخصوص پیغمبران گردانیده اند و جایز نداشته اند صلوة را بر آل
پیغمبر بر استقلال باین آیت و دلیل که صلوة بر ایشان بطریق استقلال شعار شیعه است و مخفی نیست که این
از جمله عنادهای صریح و تعصبات قبیح ایشانست مثل آنکه گویند که سنت در قبور تسطیح است لیکن چون شیعه
بآن عمل میکنند ما آن را گذاشتیم و تسنیم اختیار کردیم و نیز گویند که تختم بیمین است لیکن چون شعار شیعه است
ما تختم بیسار اختیار نموده ایم و غیر آن چنانکه از کتب ایشان منقولست و خلاصه این دلیل جاریست در جمیع
احکام شرعیه که شیعه بآن عمل میکنند از نماز و روزه و زکوة و غیر آن و ظاهر از جهت همه احکام شرعیه باید که همه
در کتاب و سنت را گذاشته اند و احکام دیگر اختیار کرده اند و بهشت را گذاشته اند و دوزخ اختیار نموده
اند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات اعمالهم من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له نوع ششم
ایاتیست که تعلق دارد بمستحبات نماز و آن پنج آیت **الاولى** قوله تعالى فی سورة البقرة وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِینَ
این آیت سابقا با تفسیرش مذکور شد و غرض از ایراد او اینجا اینست که بعض فقهای استدلال نموده اند
باین آیت بر آنکه قنوت در نماز سنت است برین وجه که صیغه امر مستعمل شده در ندب مثل قول خدای تعالى
واشهدوا اذا تبایعتم یعنی و گواه گیرید هر گاه بیع و شرا کنید بنابر آنکه هیچکس قایل بوجوب قنوت نشده
و نیز اصل برائت ذمت است از وجوب و اقرب مجازات مجاز به بوجوب ندبست و پوشیده نماند که این استدلال
محل نظرست زیرا که صیغه امر نزد محققان حقیقت در وجوب و استعمال او در ندب خلاف ظاهر و خلاف
اصل است چنانکه مکرر مذکور شد با آنکه معطوف علیه این امر که حافظوا علی الصلوة بمعنی وجوبیست پس حمل
قوموا بر ندب بیقرینه صارفه جایز نباشد و دعوی عدم قایل بوجوب قنوت مسموع نیست زیرا که بعض
فقها قایل شده اند بوجوب آن چنانکه معلوم شد و نیز اصالت برائت ذمه مقاومت نص نمیتواند کرد

و صیغه امر در قول او واشهدوا نیز بمعنی ارشاد است بقرینه نه بمعنی وجوب چنانکه در مجلس مبین شده
پس صواب آنست که استحباب قنوت را در نماز با دلیل دیگر اثبات کنند از روایات صحیحه چنانکه محققان
فقهاست خلاف مر ابن بابویه و ابن ابی عقیل را رحمهما الله که نزد ایشان قنوت در نماز واجبست بنا بر
آیت مذکوره و بعض روایات چنانکه سابقا اشاره کرده شد بآن **الثانیه** قوله تعالی فی سورة فصل لربک
وانحر یعنی پس نماز کن ای محمد از برای پروردگار خود و قربان کن بدانکه اکثر مفسران گفته اند که مراد
صلوة نماز عید قربانست و از نحر کشتن حیوانی که از واجبات حج است یا قربان کردن که سنت است و بعضی
گفته اند که مراد از صلوة نماز بامداد روز عید قربانست و از نحر قربان کردن زیرا که پیغمبر صلعم در روز عید قربان
اول قربانی میکرد و بعد از آن نماز بامداد میگزارد پس در آیت امر کرد خدای تعالی آنحضرت را که اول نماز
مذکور بجای آورد و بعد از آن قربانی کند و بعضی گفته اند که مراد از صلوة نماز واجبست و از نحر رو بقبله کردن
چنانکه عرب گوید منازلنا تتناحر ای هذا ینحر هذا ای یستقبله یعنی منزلهای ما روبرو واقع میشوند پس
نحر بمعنی رو بچیزی کردن باشد چنانکه بمعنی سینه نیز آمده و در روایات اهل بیت علیهم السلم دلالت میکند
بر آنکه مراد از صلوة مطلق نماز است و از نحر برداشتن دستها برابر روی در تکبیرات مثل روایت کرده
مقاتل بن حیان از اصبغ بن نباته که روایت کرد از امیر المؤمنین عم که فرمود چون سوره انا اعطینا نازل
شد گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را علیه السلم که چیست این قربانی کردن که امر کرده مرا پروردگار من بآن
جبرئیل گفت مراد قربانی نیست لیکن امر کرده است خدای تعالی ترا درین آیت بآنکه هرگاه شروع کنی در
نماز برداری دستهای خود را در وقت تکبیر تحریمه و در تکبیر پیش از رکوع و سر در تکبیرات سجدتین مطلقا
از جهت آنکه برداشتن دستها در تکبیرات نماز بطریق نماز ماست و طریق نماز جمیع فرشتگان در هفت
آسمان و بدرستی که هر چیز را زینتی است نماز را برداشتن دستهاست در همه تکبیرات و گفت پیغمبر صلعم
که برداشتن دستهاست در همه تکبیرات نماز استکانت گفت امیر المؤمنین علیه السلم گفتم چیست استکانت
یا رسول الله گفت ایا نخوانده این آیت را که فما استکانوا لربهم وما یتضرعون یعنی استکانت فروتنی است که درین
آیه بترک آن و ترک زاری مذمت کرده خدای تعالی جمعی را از مردودان امت و مثل آنکه روایت کرده
جمیل بن دراج که گفت گفتم امام صادق را عم که چیست معنی نحر در قول خدای تعالی فصل لربک وانحر فرمود
که هکذا و اشارت کرد بدست خود و گفت دستهای خود را جانب قبله کرده برداشت تا برابر روی خود یعنی

مراداز

مراد از نحر برداشتن دستهاست برین وجه در تکبیر افتتاح نماز و مثل این روایت کرده حماد بن عثمان از امام
صادق علیه الصلوة والسلم و غیر آن از روایات و مخفی نماند که این روایت دلالت میکند بر استحباب تکبیرات
رکوع و سجود و بر استحباب برداشتن دستها بر وجه مذکور در تکبیرات و برین تقدیر صیغه امر در فصل بمعنی
وجوب باشد یا اعم از وجوب و ندب و صیغه امر در وانحر بمعنی ندب بر این قیاس تفسیرات سابقه **الثالثه**
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تفسیر این آیت با بعض احکام او سابقا مذکور شد و غرض از
ایراد او درین مقام آنست که بعض مفسران گفته اند که مراد از خشوع چشم پوشانیدن است و اظهار خواری و فروتنی نمودن
و بعضی گفته اند مراد نظر کردنست در حال از احوال نماز بموضع معین چنانکه در روایات آمده که در حال قیام در نماز
نظر بموضع سجود باید کرد و در حال رکوع بمیان دو پای خود و در حال سجود بسر بینی و در حال قنوت بکفهای دست
و بر همه تقدیر آیت مذکوره چون متضمن مدح مؤمنانست باداء نماز بطریق خشوع دلالت میکند بر استحباب
بنا بر آنکه خشوع در نماز بنا بر آنکه هیچکس قایل نشده بوجوب آن و در قول خدای تعم وعنت الوجوه للحی القیوم یعنی خواری
و فروتنی نمود رویها از برای خدای زنده همیشه ایستاده بنگهبانی خلق یعنی بعضی مفسران گفته اند که مراد از عنت الوجوه
نهادن پیشانی برزمین در سجود نماز و برین تقدیر این آیت دلالت میکند بر استحباب نهادن بینی مذکوره نیست
پس اولی آنست که استحباب نهادن بینی را بر زمین بدلیل دیگر اثبات کنند **الرابعه** فی سورة النحل فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پس هرگاه بخوانی قرآن پس طلب پناه کن بخدای تعالی
از دیو سنگسار کرده شده و رانده شده از رحمت خدای تعالی جل جلاله بدانکه استعاذه بمعنی طلب پناهست و
اینجا مراد طلب امانست از خدای تعالی از شر شیطان و مراد از شیطان کسی است که تمرد و سرکشی نماید از طاعت
خدای تعم و مردم را بعملهای بد وسوسه کند خواه آدمی باشد خواه جنی و مشتق است از شیطنت الدار بمعنی بعدت
یعنی دور شد یا از شیطنة بمعنی خالفه یعنی مخالفت کرد با او زیرا که شیطان دور است از رحمت خدای تعم و
مخالفت کننده است با او یا مشتق است از شاط بمعنی هلک یعنی هلاک شد یا بمعنی احترق یعنی سوخت یا
بمعنی هدر دمه یعنی هدر شد خون او زیرا که شیطان هالک و فانیست در نظر اعتبار و سوخته است بآتش
دوزخ و اگر کشته شود خون هدر خواهد بود بسبب آنکه کافر مطلق است و بر تقدیر اول نون او اصلی است
و وزن او فیعال است و منصرف است و بر تقدیر ثانی نون او زایدست و وزن او فعلان است
و غیر منصرف بسبب الف و نون مزیدتان و علت دیگر چنانکه جوهری نقل نموده در حم فعلی است بمعنی

تشهد بکنار
و در حال [illegible]

مقول از رجم بمعنی سنگسار کردن و اینجا مراد لعن و طرد ست از رحمت خدای تعه و مراد از قراءت قرآن اراده
قراءت قرآنست چنانکه در آیت اذا قمتم الی الصلوة سابقا مذکور شده و مخفی نماند که ظاهر آیت
مذکوره دالست بر آنکه استعاذه واجبست در قراءت نماز و غیر نماز چنانکه از بعضی اصحاب تعه منقولست اگر چه اکثر
اصحاب بر آنند که مستحب است بنا بر اصالت برائت ذمه و این محل نظر است و کیفیت استعاذه اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم است یعنی امان میطلبم بخدای تعه از شر دیو و پری وسوسه کننده رانده شده از رحمت خدای تعالی
چنانکه ظاهر آیت است و موید اینست روایت ابن مسعود که گفت قراءت کردم و رسول صلعم گفتم در استعاذه
که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پس فرمود آنحضرت که ای پسر ام عبد بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که
چنین خوانده است مرا جبرئیل علیه السلم و روایت کرده ابن زال از قلم که فرشته ایست و او روایت کرده از لوح محفوظ که
فرشته دیگر است و این روایت نیز دالست بر وجوب استعاذه چنانکه دالست بر کیفیت استعاذه
و باید دانست که استحباب استعاذه نزد اصحاب ما در رکعت اول است از نماز نه در باقی رکعات و از سنن قراءت از سنن
نماز و آهسته خواندن استعاذه مستحب است در همه نمازها باجماع علما قوله تعالی فی سورة المزمل المکی یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ
إِلَّا قَلِیلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِیلًا إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیلًا وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ
تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا یعنی ای پیچیده بجامه برخیز جهت نماز در همه ساعات شب مگر اندکی از شب که نصف شب
باشد یا کم کن از نصف اندکی را که ثلث شب باشد یا زیاده کن بر نصف اندکی را که ثلثان شب باشد
و بخوان و تدبر قراءت کن قرآنرا و بتانی و تدبر قراءت کردن بدرستی که ما زود باشد که بفرستیم بر تو کلام گرانی
که قرآن مشتملست بر تکلیفات و دشوارست بدرستی که نماز و عبادتی که واقع شود در شب سخت تر است کلفت
او درست تر است قراءت او بدرستی که ترا در روز تردد و حرکت بسیارست جهت ضروریات معاش و یاد کن نام
پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او در عبادت منقطع شدنی بدانکه مزمل اسم فاعلست از مزمل
که در اصل متزمل بوده تا را قلب کردیم بزا و زا را ادغام کردند در زا و همزه وصل آوردند چنانکه در علم صرف مقرر است
از این قبیلست اثر و اطهر و غیر آن و تزمل بمعنی پیچیده شدن است بجامه چنانکه مرویست که پیغمبر را صعه بالا پوشی
بود طولانی که در شبها نصف از آنرا عایشه میپوشید و نصف آنرا بر خود پیچیده نماز میکرد و تواند بود که
بمعنی بار برداشتن باشد یعنی ای بر دارنده بار نبوت و قوله والا قلیلا استثناست از لیل و نصفه بدلست

از مستثنی

از مستثنی یا بدلست از لیل و الا قلیلا استثناست از بدل و بر هر تقدیر ضمیر منه و علیه راجع است بمستثنی یا
بانچه باقی ماند از مستثنی و در مستثنی منه اختلاف کرده اند مفسران بر تقدیر ترتیل بعضی گفته اند که معنی ترتیل
آشکارا گردانیدن حروف و تلفظ کردن اینها از مخارج چنانکه باید و شاید و از ابن عباس روایت کرده اند
که گفت مراد از ترتیل قراءت کردنست بتانی و گفت هر آینه اگر بخوانم سوره بقره را بتانی دوست
داشته ترست بسوی من از آنکه بخوانم قرآنرا تمام بی تانی و موید این تفسیر است آنکه روایت کرده اند
تند مخوان — از امیر المومنین علیه السلم که فرمود در بیان معنی ترتیل که بسیار تند مخوان قرآنرا که اشعار را میخوانند بسیار
آهسته نیز مخوان لکن چنان بخوان که دلهای سخت را نرم گردانی و باید که مقصود شما از قراءت قرآن
روایت صحیح — تمام کردن سوره نباشد و بعضی گفته اند که مراد از ترتیل قراءتست با واز حزین و موید اینست ابو بصیر از
امام صادق عم که فرمود که معنی ترتیل آنست که تانی کنی در خواندن قرآن و نیکو کردانی آواز خود را در
خواندن آن و مناسبتر آنست که مراد از ترتیل تدبر و تفکر باشد در معانی قرآن و انقیاد کردن او امر و نواهی
آن و در تفسیر ناشئة اللیل نیز خلافست بعضی گفته اند که مراد نفسی است که برخیزد از خوابگاه خود در شب جهت
عبادت خدای تعه چنانکه گویند نشأ من مکانه یعنی برخاست از جای خود و بعضی گفته اند که مراد برخاستن
شبست بنا بر آنکه ناشئه مصدر است مثل عافیت بمعنی برخاستن و بعضی گفته اند که مراد عبادتیست که حادث
شود در شب از نشأ بمعنی حدث و بعضی گفته اند که مراد ساعات شبست که حادث میشود پی در پی
یا ساعات اول شب است بمعنی ابتدا یعنی آغاز کرد و در وطأ دو قراءتست یعنی از قراء وطأ خوانده اند
بکسر واو و مد بمعنی مواطأ یعنی موافقت مثل قتال و مقاتله و مراد از موافقت موافقت دل و زبانست یا
موافقت عمل با خلاص و خشوع و خضوع و اکثر مفسران وطأ خوانده اند بفتح واو و سکون طا بمعنی کلفت
با ثبات قدم و معنی قوله اقوم قیلا آنست که عبادت شب درست قراءت او است بحضور قلب و
فرونشستن آوازها بخلاف عبادت روز که غالب چنانست که با پریشانی خاطر میباشد بسبب
تردد معاش و شنیدن آوازهای مختلف و تبتیل و تبتل هر دو بمعنی انقطاع است و اختیار تغیر باب
در مفعول مطلق بجهت رعایت یقین است و در بعض روایات از امام باقر و امام صادق
علیهما السلم وارد شده که مراد از تبتیل اینجا برداشتن دستهاست در تکبیرات نماز و ظاهرا علاقه
در این تجویز آنست که برداشتن دستهاست بسوی خدای تعه علاقه انقطاع است بسوی او و مخفی

نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب قیام شب بر پیغمبر صلعم و بر کافهٔ مومنان لیکن منسوخ شده وجوب
آن بر مومنان بایت تخفیف در آخر همین سوره و مندوب شده و قیام شب برایشان واجب مانده
بر پیغمبر صلعم چنانکه مختار محققان اصحاب ماست و نیز آیت مذکوره دالست بر استحباب ترتیل در قرائت بصوت
قرائن خارجیه داله بر عدم وجوب آن و بعضی از فقها استدلال کرده اند بقول او واذکر اسم ربک بر وجوب
بسمله بر اول فاتحه و سوره و بعضی گفته اند که مراد از ذکر اسم الله دعاست و برین تقدیر استدلال کرده اند
بر جواز دعا در نماز مطلقا در جمیع حالات از برای خود و از برای برادران مومن عموما و خصوصا موید اینست
قول خدای تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی مر خدای تعالی راست نامهای نیکو پس بخوانید
او را بآن نامها و قول او وقال ربکم ادعونی استجب لکم یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت
کنم دعای شما را و هر دو استدلال محل نظر است نوع ششم آیتست که متعلق است ببعض احکام متعلقه بنماز و آن هفت
آیتست الاولی قوله تعالی در سورة النساء واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل
شیء حسیبا یعنی هرگاه که تحیت نموده شوید بنوعی تحیتی پس تحیت نمایید آنکس را که تحیت نموده شما را تحیت
بهتر از تحیت او یا رد گردانید تحیت او را یعنی مثل تحیت او بجای آرید بدرستی که خدای تعالی بر هر چیز از اعمال
شما مثل تحیت وغیر آن مطلع است بطریق محاسبه و محافظت پس قدر هر عمل را میدانند و فراخور آن جزا میدهد
بدانکه تحیت در اصل تحییه بوده بر وزن تغدیه و تسمیه که از ان مصدر باب تفعیل است که یا را بیا تبدیل (?)
داده و یا را در یا ادغام کرده اند و معنی او در اصل زنده گردانیدنست بعد از ان مستعمل شده در عرف
بمعنی دعا کردن بر زندگی بعد از ان مستعمل شده بمعنی دعای خیر مطلقا و غالب شده و استعمال او در
سلام که قسم شایع دعا بخیر است و مراد اینجا عامتر است از سلام وغیر آن از انواع احسان و نیکویی چنانکه در
بعض روایات از اهل بیت علیهم السلم وارد شده و مشهور آنست که تحیت باحسن عبارت از آنست که در جواب سلام
زیاده گفته چیزی بر لفظ سلام چنانکه اگر گویند سلام علیکم در جواب گویند سلام علیکم و رحمة الله یا سلام علیکم و برکات
الله یا سلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اگر گویند سلام علیکم و رحمة الله در جواب گویند سلام علیکم و رحمة الله و برکاته و رد
تحیت بمثل عبارت از آنست که در جواب سلام چیزی زیاده نگفته بلکه همان لفظ را که در اصل سلام واقع شده گفته و در
بعضی احادیث وارد شده که شخصی بر پیغمبر صلعم سلام کرد و گفت السلام علیک آنحضرت در جواب فرمود که و علیک
السلم و رحمة الله و دیگری گفت السلام علیک و رحمة الله آنحضرت فرمود که و علیک السلم و رحمة الله و برکاته و دیگری

گفت

گفت که السلام علیک و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود و علیک آن شخص گفت یا رسول الله چرا جواب تحیت من باحسن
نگفتی گفت انچه که نگذاشتی از برای من زیاده تا پس جواب تحیت تو بمثل دادم و وجه آن اینست که سلام مذکور
جامع جمیع مطالب است از دفع مضرتها و تحصیل منفعتها و ثبات و مرویست از ابن عباس رضه که گفت مراد از قول او
فحیوا باحسن منها آنست که جواب تحیت مسلمانان بر وجه احسن گویند و مراد از قول او او ردوها آنست که جواب تحیت
اهل کتاب بمثل آن گویند و مشهور آنست که هر دو طریق جواب مذکور جواب تحیت مسلمانان اینست و اما جواب تحیت
اهل کتاب آنست که گویند علیکم از جهت آنکه ایشان بر سبیل (?) تحیت میگویند که سلام علیکم و سام بمعنی مرگست چنانکه
در بعضی احادیث وارد شده و مخفی نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب جواب سلام بطریق احسن یا بطریق
مساوی در جمیع احوال خواه در حال نماز و خواه در غیر نماز بخلاف بعض مخالفان که در حال نماز مطلقا و در
غیر نماز در حال خطبه خواندن و قرآن خواندن و در حال قضاء حاجت و در حمام و مثل آنها (?) که این تخصیصات
منافی اطلاق آیت مذکوره و روایات اهل بیت علیهم السلم است و سلام سنت است مطلقا بر کسی که
اشتغال داشته باشد بمعصیتی مثل نرد بازی و شطرنج بازی وغیر آن و مکر بر زن نامحرم و اولی آنست
که برخواسته بر نشسته سلام کند و رونده بر ایستاده و سواره بر پیاده و اسب سوار بر خر سوار و صغیر بر
کبیر و عکس نیز جایز است چنانکه مرویست آنحضرت رسالت پناه صلعم که سلام میفرمود بر کودکان الثانیه قوله تعالی
فی سورة الانعام قل ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت
وانا اول المسلمین یعنی بگو ای محمد بدرستی که نماز من و عبادتهای من و زندگی من و مردن من مر خدای
راست که پروردگار عالمیانست نیست او را شریکی باشد مر او را و درین صفت باین اخلاص باین اظهار اخلاص
مامور شده ام و حال آنکه من اول مسلمانم پس امر من درین باب اول ایشان است بدانکه در تفسیر نسک خلافست
بعضی گفته اند که مراد مطلق عبادتست پس ذکر او بعد از نماز تعمیم است بعد از تخصیص و بعضی گفته اند که مراد قربانیست
که در ایام حج واقع میشود و بعضی گفته اند که مراد اعمال حج است مطلقا و در تفسیر محیای و مماتی نیز خلافست بعضی
گفته اند که مراد از محیای اعمالیست که بجای آورده باشد در حال حیات و از مماتی اعمالی که بران اعمال مرده میشود
مثل ایمان و اقرار باحکام دین و بعضی گفته اند که مراد از محیای اعمالیست که در حال حیات واقع میشود در سبیل
تبرع مثل نماز و روزه و تصدق وغیر ان و از مماتی اعمالی که واقع میشود بر سبیل تعلیق بموت مثل وصیت و تدبیر
و بعضی گفته اند که مراد از محیا و ممات نفس حیات و موت است و بر هر تقدیر این متعلق آیت است باخلاص

یا بنیت خلوص یعنی امور مذکوره خالص کردانیده شده اند بامانت و خالص‌اند مر خدای تعالی را و وصف خدای
تعالی بانکه پروردگار عالمیانست بی شریک اشارتست بر وجه استحقاق او عبادت را بطریق اخلاص و ذلک
اشارة است بقول مذکور که اظهار اخلاص است بانفس اخلاص و قول او و انا اول المسلمین دلالت بر انکه
امر بعبادة مذکوره و اخلاص دران مخصوص نیست بپیغمبر صلعم بلکه مشترکست میان انحضرت و امت پس
آیت دلالت میکند بر وجوب اخلاص در عبادت مطلق چنانکه در تفصیل آن سابقا در آیت مذکور شد الثالث قوله
تعالی فی سورة المائده انّما ولیّکم الله و رسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکوة
وهم راکعون یعنی نیست و جز این نیست که کفیل مهمات شما اولی بتصرف در امور دین و دنیای شما خدای
تعالی و رسول اوست و انکسانی که ایمان آورده اند آنچنان کسان که بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی
که راکع شده اند [illegible] اتفاق کرده اند بر انکه این آیت در شان امیر المومنین صلوات الله و سلامه
علیه نازل شده و سبب نزول آن بر وجهی که در روایات صحیحه ثابت شده و شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه اشارة
بدان نموده آن بود که ابوذر غفاری رضه روایت کرده و گفته که شنیدم باین دو گوش خود و اگر دروغ گویم کر
شوم و دیدم باین دو چشم خود و اگر دروغ گویم کور شوم که میگفت پیغمبر صلعم که علی کشنده کافرانست و ابلیس را
رنجانندست پس یاری داده شده خدای تعالی است هر کس یاری دهد او را و فرو گذاشته خدای تعالی است هر کس
فرو گذارد او را بدان و آگاه باش که من نماز پیشین کردم روزی با رسول خدا سایلی سوال کرد در مسجد و هیچکس
او را خیری نداد و پس برداشت دستهای خود را بسوی آسمان و گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد پیغمبر تو
سوال کردم و کسی بمن خیری نداد و درین هنگام امیر المومنین صلوات الله علیه در رکوع بود و پس اشاره نمود به
انگشت مبارک خود که انگشتری در و بود و پس سایل گرفت انگشتری را از انگشت مبارک او و وقوع این صورة
در حضور پیغمبر بود صلعم پس چون انحضرت از نماز فارغ شد روی بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا بدرستی
که موسی عم دعا کرد و گفت ای پروردگار من روشن کردان برای من سینه مرا و آسان کردان برای من
کار مرا و بگشا بند زبان مرا تا فهمند مردم آسانی زبان مرا و بگردان از برای من وصی و قایم مقامی از اهل من
هارون برادر مرا درست محکم کردان باو قوت مرا و شریک کردان او را در پیغمبری من پس فرستادی بر و
قرآن ناطق بانکه زود باشد که محکم کردانیم بازوی ترا ببرادر تو و بدهیم شما را قوتی که نتوانند رسید بشما
فرعونیان بسبب معجزها بار خدایا من محمدم پیغمبر تو و برگزیده تو بار خدایا پس روشن کردان از برای من

ایم

سینه مرا و آسان کردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وصی از اهل من علی را که برادر منست محکم
کردان باو قوت من را و شریک کردان او را در ولایت و ریاست من گفت ابوذر که هنوز تمام نکرده بود
سخن خود را پیغمبر صلعم که جبرئیل عم نازل شد و آیت مذکوره را آورد و بر انحضرت خواند و غزالی روایت کرده
در کتاب سر العالمین که آن انگشتری که امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلم در نماز بسایل داد انگشتری سلیمان
بود که پیغمبر آورده بودند و انحضرت بامیر المومنین عم داده پس خدای تعالی جبرئیل را عم نزد پیغمبر صلعم فرستاد
که انحضرت را تهنیت رساند که مبارک باشد که وصی تو امیر المومنین عم اینچنین عملی شایسته بجای آورد و چون
انحضرت قصه تهنیت را با امیر المومنین عم فرمود امیر المومنین عم فرمود ما لعلی و نعیم و ملک لا یبقی چکند علی عم با
نعمت دنیای فانی و پادشاهی که بقا ندارد و شک نیست که این آیت دلیل اصح است بر امامت امیر المومنین
علیه السلم و علمای مخالفین درین باب از روی مکابره و عناد کلمات واهیه گفته اند و من در شرح باب حادی
عشر از موشح سامی نواب کامیاب همایون اشرف اعلی کردانیده ام تحقیق و تفصیل این آیت را و جوا
ب و احوال مخالفین را استقصا نموده ام پس اگر کسی خواهد که بر تفصیل آن مطلع گردد باید که آن کتاب را
مطالعه نماید و غرض از ایراد آیت مذکور درین مقام آنست که دلالت میکند بر انکه فعل قلیل در نماز مبطل
نماز نیست زیرا که قول او و یؤتون الزکوة وهم راکعون دلالت بر انکه دادن زکوة در حال رکوع چنانکه از امیر المومنین
علیه السلم واقع شد مستحسن است شرعا و آن فعل قلیل بود و دلالت میکند بر انکه نیت فعل قلبی است و تلفظ معتبر
نیست در ان زیرا اگر صحت زکوة موقوفست بر نیت پس اگر در نیت تلفظ معتبر بودی دادن زکوة در نماز صحیح
نبودی چرا که تلفظ بنیت مبطل نماز است و اما انکه بعضی فقها گفته اند که آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه استحضار
نیت و استمرار او تا آخر نماز شرط نیست محل بحث است زیرا که استحضار دو چیز در یک زمان بالذات محالست
نه مطلقا تخصیص از امیر المومنین عم که مظهر العجایب مظهر الغرایب است صلوات الله و سلامه علیه الرابع قوله تعالی فی سورة
طه انّنی انا الله لا اله الّا انا فاعبدنی و اقم الصّلوة لذکری انّ السّاعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی
کلّ نفس بما تسعی یعنی بدرستی که منم معبود بر حق نیست معبودی بر حق غیر من پس عبادت کن مرا ای موسی
و بپا دار نماز را از برای یاد کردن من بدرستی که قیامت آینده است نزدیکم که پنهان کنم او را مطلقا تا جزا داده
شود هر کسی بانچه سعی میکند از نیکی و بدی بدانکه این حکایت است از انکه خدای تعالی وحی فرستاد بموسی عم
مضمون مذکور را و تنویع امر بعبادت و نماز بر بیان توحید اشاره است بانکه توحید اصل است و عبادت

فرع وصحت نوع موقوف بر اصل وامر نماز بعد از امر عبادات تخصیص است بعد از تعمیم وقول او لذکری یحتمل
بهر دو وجه اما بر سبیل تنازع یعنی عبادت کن مرا و بپا دار نماز را از برای یاد کردن من و در عبادت
و نماز بعضی مفسران متعلق داشته اند و او را بامر الصلوه وگفته اند که مراد از صلوة نماز قضاست و
مراد از ذکری یاد کردن نماز است بعد از فراموش چنانکه در حدیث نبوی صلعم واقع شده که من
نام عن صلوه او نسیها فلیصلها اذا ذکرها یعنی هر کس که در خواب شود غافل از نماز یا فراموش کند نماز را
پس باید که قضا کند آن نماز را وقتی که بیاد آورد انرا درین تقدیر آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب
قضای نمازی که در وقتش فوت شده باشد و معنی لذکری لذکر صلوتی است بحذف مضاف بالاتفاق
ذکر بعض مشکل از برای عهدست اشارت بذکر خدای تعالی که بعقب ذکر نماز غایت واقع شود
بنابر انکه ذکر نماز غایت متضمن ذکر خدای تعالی است و مخفی نماند که قول او ان الساعة اتیة
اظهار حال ساعة قیامت بر سبیل اجمال پس ظاهر آنست که مراد از قول او اکاد اخفیها آنست
که نزدیکست که پنهان گردانم ساعة قیامت را مطلقا یعنی ظاهر نکردانم او را بهیچ وجه نه بر سبیل
اجمال و نه بر سبیل تفصیل و بعضی ارباب لغة همزهٔ اخفا را بمعنی ازاله داشته اند مثل اشکا
بمعنی ازاله شکایت یعنی نزدیکست که زایل گردانم خفای ساعت را مطلقا و ظاهر کنم اجمال او را
بر سبیل اجمال و تفصیل و لتجزی کل نفس بما تسعی متعلق است باخفیها یا با اکاد و یا باتیه یا بهمه
بر سبیل تنازع یعنی فایدهٔ آمدن قیامت و حکمت اخفای او آنست که هر کس بجزای عمل خود بر
بطریق استحقاق از جهت استدلال کرده اند فقها باین آیت بر انکه جایز نیست نیابت در
عبادات واجبه بدنیه در حال حیات و اختیار مثل طهاره و صلوة و صوم و غیر آن زیرا که فعلی
که از نایب کسی واقع شود از سعی و عمل آن کس نیست پس او را در ان عمل اجری و ثوابی نخواهد
بود و همچنین عبادات مندوبه بدنیه مثل طهاره و صلوة و صوم و اما در عبادات واجبه بدنیه در
حال عجز و تفصیل است بر ینوجه که در طهارت نیابت جایز است بغیر نیت در نماز و روزه
جایز نیست و در عبادات واجبه مرکبه از مالیه و بدنیه مثل حج و جهاد امثال آن نیابت جایز است یعنی
در عبادات واجبه مالیه مثل زکوة و خمس و اداء دین و کفارت و غیر آن در حال حیات
مطلقا نیابت جایز نیست و همین عبادات مندوبه مالیه و مرکبه از مالیه و بدنیه مثل حج مندوب

وقرب اخفی
صح

سعی صح

بخلا

چنانکه مرویست از علی بن یقطین ملازم امام کاظم علیه السلم که یک سال پانصد و پنجاه کس را بنیابت خود بحج فرستاد
که اقل اجارهٔ ایشان هفتصد مثقال طلا اکثر آن ده هزار درهم و همچنین جایز است نیابت در زیارت ائمه
معصومین صلواة الله علیهم اجمعین و در عبادات واجبه مالیه مرکبه بعد از موت نیابت جایز است بخلاف وور
و در بدنیه باجماع فرقه ناجیه خلاف مر فرقه مالکیه را چنانکه روایت کرده اند از امام صادق صلوات الله علیه
که چون پرسیده اند از انحضرت که آیا نماز کردن ثابت نفع میرساند آن میت را باقی فرمود که نعم حتی انه لیکون فی
ضیق فیوسع علیه ذلک الضیق ثم یؤتی فیقال له خفف عنک هذا الضیق بصلوه فلان اخیک عنک یعنی آری نفع میرساند
تا اگر میت هر آینه میباشد در موضع تنگی پس گشاده گردانیده میشود بر وان موضع تنگ را بعد از ان می آیند
نزد آن میت و میگویند او را که دفع گردانیده از تو این تنگی را بسبب نمازی که فلان برادر برادر تو از قبل تو بجای
آورد و غیر این روایات صحیحه درین باب بسیارست قوله تعالی فی سوره الفرقان وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یعنی خدای تعالی آنچنان خدایست که گردانیده است
شب و روز را خلیفه و قایم مقام یکدیگر از برای کسی که خواهد که متذکر شود و بداند که خدایی هست که شب و روز را
بقدرهٔ کاملهٔ خود چنین خلق کرده یا خواهد که شکر نعمت خدای تعالی را بجای آورد و بدانکه خلیفه صیغه نوع است
مثل رکبه و جلسه یعنی از لی در آمدن که آنچه در یکی فوت شود در دیگری تدارک آن تواند نمود بحذف مضاف
بمعنی ذوی خلفه یعنی صاحبان این نوع از لی در آمدن و از جهت استدلال کرده اند فقها باین آیت بر جواز
قضای نماز روز در شب و قضای نماز شب در روز و مخفی نماند که خلفه احتمال دارد که بمعنی نوع اختلاف
باشد برین وجه که یکی را روشن و محل معاش گردانیده و دیگری را تاریک و محل آرام و قرار بحذف مضاف
یا بمعنی مختلفین چنانکه جوهری ایراد نموده پس اولی آنست که این مسئله را بدلیل دیگر اثبات کنند و
و باید دانست که قضا در عرف شرع عبادت از آنست که عبادتی که در وقت معینش فوت شده
باشد مثل آنرا در وقت دیگر بجای آورند و در وجوب قضای نماز واجب که در وقتش فوت شده باشد
نزاعی نیست بنا بر حدیث صحیح نبوی صلعم که فرموده من فاتته فریضة فلیقضها کما فاته یعنی هر کس که فوت
شده باشد از و فرضی مثل نماز و روزه و غیر آن در وقتش پس باید که قضا کند او را بعد از وقت بنحوی
که فوت شده است از و لیکن خلافست در انکه رعایت ترتیب در نمازهای فایته واجب نیست
یا نی اکثر اصحاب ما بر آنند که ترتیب مطلقا واجبست و اگر ترتیب را فراموش کرده باشد آنقدرا ر

نماز قضا باید کرد و کر متعین شود که ترتیب مودی شد و بعضی گفته اند که درین صورت وجوب ترتیب ساقط
است و نیز اجماعست علما را که در آنکه نمازی که در حضر فوت شده باشد واجبست اتمام در قضای آن لیکن
خلافست در آنکه نمازی که در سفر فوت شده باشد قضای آن بطریق اتمام واجبست یا بطریق قصر اصحاب
ما برآنند که بطریق قصر واجبست از جهة حدیث سابق و از جهت روایت زراره از امام صادق علیه السلم که فرمود
یقضیها کما فاتته ان کانت صلوة سفر اداها فی الحضر مثلها یعنی قضا کند نماز فوت شده را همچنانکه فوت شده اگر آن
نماز فوت شده نماز سفر باشد قضا کند او در حضر مانند آن یعنی بطریق نماز سفری السادس قوله تعالی فی سورة التوبه
فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ
مَرْصَدٍ فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی هرگاه تمام شود ماههای
حرام پس بکشید کافرانرا هر جا بیابید ایشانرا خواه در حل و خواه در حرم و اسیر کنید ایشانرا و مقید گردانید
ایشانرا تا تصرف نتوانند کرد در شهرها یا در نتوانند آمد در مسجد الحرام و بنشینید از برای کشتن ایشان
یا منع ایشان از تصرف در شهرها یا از در آمدن در مسجد حرام در هر راهی و کمین گاهی پس اگر توبه کنند
از کفر و ایمان آورند و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة مال خود را پس خالی کنید و وا دهید راه ایشانرا
یعنی متعرض ایشان مشوید و بگذارید که هر جا خواهند روند بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست کفر سابق ایشان
را بسبب ایمان ایشان مهربانست با ایشان برسانیدن ثواب ایمان بر ایشان بدانکه مراد از اشهر حرم اینجا
ماههای حرام معهود است که بعد از نقض عهد مشرکین مکه ایشانرا امان دادند که دران ماهها هر جا خواهند
روند چنانکه در آیت سابق مذکور است و آن چهار ماهست از دهم ذی حجه تا دهم ربیع الاول بقول اصح چنانکه
شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله علیه تصریح نموده بآن و مراد از اخذ اسیر کردنست و از حصر بند کردن و مرصد یعنی
کمین گاهست از رصد بمعنی راه نگاه داشتن و بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه کسی که ترک
نماز را حلال داند مرتد فطری و واجب القتل است بنا بر آنکه معلق گردانیده است خدای تعالی ترک قتل کافر
از بر توبه و ادای نماز و زکوة و شک نیست که مراد از ادای نماز و زکوة از کافران اعتقاد وجوب نماز و زکوة است
از ایشان چه مقرر است که در منع از قتل نفس ادای نماز و زکوة واجب نیست پس لازم می آید بحسب مفهوم
شرط که هر گاه یکی از امور مذکوره وجود نگیرد ترک قتل ایشان جایز نباشد پس ثابت شود که اعتقاد نا کردن
وجوب نماز و حلال دانستن ترک او موجب قتل است و مخفی نماند که این استدلال موقوفست بر آنکه مراد از

تخلیه

تخلیه سبیل کافران ترک قتل ایشان باشد و این خلاف ظاهرست بلکه ظاهر آنست که مراد از تخلیه سبیل
واگذاشتن ایشان باشد و بعدم تعرض بحال ایشان و این اخص است از ترک قتل و نقیض اخص اعم است
از نقیض اعم پس قتل ایشان لازم نیاید و نیز نقیض وجوب ترک قتل عدم وجوب ترک قتل است و آن اعم
است از وجوب قتل پس وجوب قتل مستحل ترک نماز لازم نیاید بر تقدیر تسلیم مقدمات و معونت روایات پس اولی آنست که
مسئله مذکوره را بدلیل دیگر اثبات کنند و ظاهر آنست که خلاصه استدلال مذکور جاری نیست در مستحل ترک زکوة السابع
قوله تعالی فی سورة البقره يَا اَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی
ای گروه مردمان عبادت کنید پروردگار خود را آنچنان پروردگاری که آفریده است شما را و آنانرا که پیش از شما بوده
اند شاید پرهیزکار شوند از عقوبتها بدانکه الناس در اصل الاناس بوده همزه را حذف کرده اند و لام تعریف
را عوض از او گردانیده چنانکه در الله گفته اند لیکن ناس بی همزه مستعمل شود در سعت کلام یعنی اناس یعنی آدمیان
بخلاف لاه که مستعمل نشود در سعت کلام از جهت توسط کلمه میان الناس و حرف ندا واجبست تا اجتماع دو
حرف تعریف لازم نیاید و میان حرف ندا واجب نیست و استدلال کرده اند فقها باین آیت بر آنکه کافران
مکلفند باحکام فرعیه مثل نماز و روزه و زکوة و حج و غیر آن همچنانکه مکلفند باحکام اصلیه مثل ایمان بخدا و رسول
و ائمه علیهم السلم و غیر آن زیرا که یا ایها الناس جمع است بمعنی مردم عامتر از آنکه مسلمان باشند یا کافر و عبادت عامتر
از اصول و فروع پس ثابت شد که کافران نیز مکلفند باصول و مؤید این آیتست کثیری از آیات دیگر مثل
قول خدای تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی روز قیامت متقیان از گناهکاران خواهند
پرسید که چه چیز شما را در آورد در دوزخ گناهکاران گویند آنکه نبودیم از جمله نماز گذاردن و مراد از گناه
کاران کافرانند بقرینه قول او و کنا نکذب یعنی و بودیم که انکار میکردیم روز قیامت را و اگر این کلام
اگر حکایتست از کفار لیکن حکایت از ایشان بعدم اشارت بر ان دلالت بر تقریر و تصدیق آن بحسب
ظاهر نوع هشتم آیاتست که متعلقست بنمازهای پنجگانه و باحکام لاحقه بمطلق نماز و آن یازده آیتست
قوله تعالی فی سورة الجمعه الاولی يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا
الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه که ندا کرده شود از برای نماز از روز آدینه
پس سعی کنید بذکر خدای تعالی از نماز جمعه و خطبه و ترک کنید فروختن چیزها را این سعی کردن بجانب ذکر
خدای تعالی و ترک بیع بهترست مر شما را از بیع اگر می باشید که میدانسته باشید نیک و بد را بدانکه کلمه اذا

درا ذا نودی للصلوة یعنی شرطیت و متضمن است معنی ظرفیت را نیز و مراد از ندا اذان است یعنی وقتی که اذان
گفته شود از برای نماز و مراد از صلوة نماز جمعه است بقرینه من یوم الجمعة و مشهور نزد مفسران آنست که کلمه من
از برای بیان وقت محلیت که دلالت بران کلمه اذا او تواند بود که بمعنی فی باشد و میتواند بود که بمعنی
تبعیض باشد یعنی و قیاس من یوم الجمعة یعنی در وقتی که بعضی از روز جمعه است و آن بعد از زوال است و روز جمعه
در لغت قدیم یوم العروبه میگفته اند و عروبه در اصل زنی را گویند که شوهرش او را دوست دارد و اول
کسی که او را یوم الجمعه نام کرد کعب بن لوی بود که از اجداد حضرت صلعم بسبب اجتماع مردم بر و درین روز
و بعضی گفته اند که اهل مدینه جمع شدند پیش از هجرت و پیش از نزول سوره جمعه و گفتند که مر جهود را نیز روزیست
که جمع میشوند در و و آن روز شنبه است و ترسا یا نصارا نیز روزیست که جمع میشوند در و و آن روز یکشنبه است
پس باید که ما را نیز روزی باشد که اجتماع کنیم بذکر خدای تعالی در و پس اختیار کردند روز آدینه و جمع
شدند درین روز نزد سعد بن زراره و دو رکعت نماز کردند و نام کردند این روز را یوم الجمعه بسبب
اجتماع که واقع شد در و و لیکن اول جمعه بود که منعقد شد در اسلام بعد از آن پیغمبر صلعم مهاجرت فرمود از مکه
بمدینه در روز آدینه که از قبا بمدینه میرفت چنانکه سابقا مذکور شد در ان اثنا در وقت نماز جمعه را
بجماعت گذارد و این اول جمعه بود که رسول خدا صلعم بجای آورد و مراد از سعی رفتن است مطلقا نه رفتن
بشتاب چنانکه متبادر است بنا بر آنکه ثابت شده است که مستحب آنست که بسکینه و وقار روند
بجانب مصلی جهت نماز جمعه و بعضی گفته اند که مراد از سعی شتاب کردن است در توجه بجانب مصلی یعنی
بگاه رفتن نه شتاب کردن بقدمها در رفتن و بعضی گفته اند اول بدعتی که در اسلام حادث شد بگاه
رفتن بود بمصلی جهت نماز جمعه و مراد از ذکر خدای تعالی عامتر است از نماز و خطبه زیرا که هر دو مشتمل اند
بر ذکر خدای تعالی و وجه تعبیر از ایشان بذکر الله تنبیه است بر آنکه مقصود از ایشان ذکر خدای تعالی است
و قول او و ذروا البیع دلالت بصریح بر آنکه بفروختن چیزها درین وقت حرامست و خلافست میان فقها
در آنکه این حکم مخصوص است به بیع یا جاریست در باقی عقود شرعیه مثل اجاره و حواله و کفالت و غیر آن
اکثر اصحاب برانند که مخصوص است به بیع و بعضی از متاخرین گفته اند شرکت میان همه عقود زیرا که
که تخصیص این حکم به بیع معقول نیست و تخصیص بذکر از جهة آنست که بیع اهم و اتم است در تحصیل وجه
معاش و اشهر و اشیع است میان مردم و مخفی نماند که این قول خالی از ضعفی نیست در بهر تقدیر

و تخصیص بیع بذکر از جهت

اکثر

که اگر عقدی از عقود شرعیه در وقت واقع شود درست باشد زیرا که تحقیق آنست که نهی در معاملات دلالت
نمیکند بر فساد چنانکه محققان علمای اصول تصریح نموده اند بان و اسم اشاره در ذلکم اشاره است بسعی بسوی
ذکر خدای تعالی و ترک بیع یا بهر دو و تاویل مذکور و پوشیده نماند که این دلالت میکند بر وجوب نماز جمعه
زیرا که وجوب سعی بسوی ذکر خدای تعالی که عبارتست از نماز جمعه یا خطبه است بالاجماع مستلزم وجوب اوست
و وجوب نماز جمعه است بالاجماع لیکن شرطست از وجوب او با دلیل دیگر آنکه بجماعت واقع شود با شرایط جماعت
و آنکه اهل آن جماعت پنج نفر باشند یا بیشتر بقول اکثر اصحاب یا هفت نفر باشند یا بیشتر بقول بعضی
اصحاب و آنکه دو نماز جمعه واقع نشود در یک فرسنگ و خلافست میان فقها در آنکه در وجوب
نماز جمعه حضور امام عادل یا نایب خاص یا عام او شرطست یا نی بعضی فقها مثل ابن ادریس رحمه الله
برانند که حضور امام یا نایب خاص او شرطست در وجوب نماز جمعه مطلقا بلکه وجوب او مخصوص زمان
ظهور امامست عم و در زمان غیبت مشروع نیست اصلا و بعضی مثل ابو الصلاح رحمه الله برانند که هیچ یک
از امور مذکوره شرط نیست بلکه واجبست در زمان غیبت امام بحضور نایب خاص و عام مطلق اگرچه در
زمان ظهور امام عم حضور او یا نایب خاص او شرطست و بی آن واجب نیست و بعضی مثل شیخ شهید رحمه الله
برانند که یکی از امور مذکوره شرطست در وجوب نماز جمعه برین وجه که در حال ظهور امام حضور او و نایب خاص او شرطست
و در حال غیبت حضور نایب خاص یا عام او که فقیه جامع شرایط فتوی است پس معلوم شد که اصحاب متفق اند در آنکه در زمان
ظهور امام حضور او یا نایب خاص او شرطست و بی آن واجب نیست یا واجبست مطلقا یا بشرط حضور نایب
خاص یا فقیه جامع شرایط فتوی و مختار شیخ علی علیه الرحمه و الرضوان قول اخیرست و مختار شهید ثانی شیخ
زین الدین رضی الله عنه قول ثانی است و در تقویت این قول مبالغه نموده گفته است که این قول اجابت یا قریب
بان و استدلال کرده برین قول بکتاب و سنت و چند وجه دیگر اما کتاب آیه مذکوره است و وجه استدلال
آنکه امر بسعی بسوی نماز جمعه یا خطبه که دلالت بر وجوب نماز جمعه مطلق است و اصل عدم اعتبار شرطست
الا ما ثبت بالدلیل و باقی شرایط مذکوره ثابت شده با دله خارجه بخلاف حضور نایب خاص یا فقیه
جامع شرایط در حال غیبت که بر اعتبار آن هیچ دلیل قایم نشده پس دلالت کند آیه مذکوره بر وجوب
نماز جمعه در حال غیبت خواه که بر اعتبار آن فقیه جامع شرایط حاضر باشد و خواه نباشد و آنکه کثیری از
فقها دعوی اجماع کرده اند بر آنکه حضور امام یا نایب او شرطست در وجوب نماز جمعه و شیخ علی رحمه الله مستند شده

بان اجماع در اثبات وشرایط حضور نایب خاص یا فقیه جامع شرایط در حال غیبت نافع نیست درین مقام
زیرا که مراد ایشان اشتراط حضور امام یا نایب خاص وست در حال ظهور امام چنانکه متبادر است وکلام
بعضی از ایشان مثل شیخ شهید رحمه الله ناظر است دران واین اجماع فایده نمیدهد در اثبات اشتراط حضور
نایب خاص یا فقیه جامع شرایط در حال غیبت با آنکه ظاهر کلام ابو الصلاح بلکه صریح آن دلالت بر اختیار عدم صریح
اشتراط مذکور چنانکه گذشت واما سنت احادیث معتبره است که درین باب روایت کرده اند مثل قول پیغمبر
صلوة الجمعة واجب علی کل مسلم الا اربعة عبد مملوک وامراة وصبی او مریض یعنی نماز جمعه حق وواجبست بر هر مسلمان
بجز یکی از چهار کس بنده مملوک یا زن یا کودک یا بیمار ومثل روایت صحیح زراره از امام باقر صلوات الله علیه که
فرمود فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واحدة فرضها الله فی جماعة وهی الجمعة
ووضعها عن تسعة من الصغیر والکبیر والمجنون والمسافر والعبد والمراة والمریض والاعمی ومن کان علی راس فرسخین
یعنی واجب گردانیده است خدای تعالی بر مردم از روز آدینه تا روز آدینه دیگر سی وپنج نماز که از ان جمله است
یک نمازی که واجب گردانیده است او را خدای تعالی بجماعت وآن نماز جمعه است وساقط گردانیده است
او را خدای تعالی از نه کس از پسر نا بالغ واز مرد پیر که قوت نماز جمعه نداشته باشد واز دیوانه واز مسافر
واز بنده واز زن واز بیمار واز کور واز کسی که از انجا که اوست تا محل اقامت نماز جمعه دو فرسنگ
راه بوده باشد ومثل روایت صحیح ابو بصیر ومحمد بن مسلم از امام صادق که فرمود ان الله فرض فی کل
سبعة ایام خمسا وثلثین صلوة منها صلوة واجبة علی کل مسلم ان یشهدها الا خمسة المریض
والمملوک والمسافر والمراة والصبی یعنی بدرستی که خدای تعالی واجب گردانیده است در هر هفته سی وپنج نماز الصبی
که از ان جمله است نمازی که واجبست بر هر مسلمان که حاضر شوند وبجای آورند او را مگر پنج کس بیمار و
بنده مملوک ومسافر وزن وکودک ومثل روایت صحیح منصور بن حازم از امام صادق ع که گفت یجمع القوم یوم
الجمعة اذا کانوا خمسة وان کانوا اقل من خمسة فلا جمعة لهم والجمعة واجبة علی کل احد لا یعذر الناس
فیها الا خمسة المراة والمملوک والمسافر والمریض والصبی یعنی باید که جمع شوند مردم روز جمعه وقتی که باشند پنج
کس پس هست نماز جمعه مر ایشانرا ونماز جمعه واجبست بر هر فرد از افراد مردم معذور نیستند مردم
در ترک آن مگر پنج کس زن وبنده مملوک ومسافر ومریض وکودک ومثل روایة صحیح فضل بن عبد الملک
که گفت شنیدم از امام صادق علیه السلام که میگفت اذا کان قوم فی قریة صلوا الجمعة اربع رکعات فان کان

یا زیاده واگر باشند کمتر از پنج کس صح صح

لهم

لهم من یخطب جمعوا اذا کانوا خمسة نفر وانما جعلت رکعتین لمکان الخطبتین یعنی هرگاه باشند
جمعی از مردان در دهی باید که نماز کنند روز جمعه چهار رکعت نماز پیشین پس اگر باشند ایشانرا کسی که خطبه نماز
جمعه تواند کرد باید که دو رکعت نماز جمعه بجماعت بگذارند واگر باشند پنج کس یا بیشتر وانیست وجز این
است که گردانیده شد نماز جمعه دو رکعت بجای چهار رکعت نماز پیشین از جهت بودن دو خطبه بجای دو رکعت
دیگر ومثل روایت صحیح زراره که گفت حثنا ابو عبد الله ع علی صلوة الجمعة حتی ظننت انه یرید ان ناتیه فقلت نغدو
علیک فقال انما عنیت عندکم یعنی ترغیب کرد ما را امام ابو عبد الله جعفر صادق ع بر نماز جمعه تا آنکه گمان بردم
که اراده او آنست که بیایم نزد او در جمعه آینده جهت نماز جمعه پس گفتم بامداد کنیم نزد تو گفت مراد من آنست
که نماز جمعه کنید نزد خود نه نزد من ومثل روایت صحیح ابی بصیر ومحمد بن مسلم از امام باقر ع که گفت من ترک الجمعة
ثلث جمع متوالیة طبع الله علی قلبه یعنی هر کس که ترک کند نماز جمعه را در سه روز جمعه پی در پی مهر غفلت نهد خدای
تعالی بر دل او که دیگر یاد خدای تعالی نکند ودرین معنی احادیث بسیار است روایت کرده اند از رسول
خدا صلعم مثل آنکه فرمود من ترک ثلث جمع تهاونا بها طبع الله علی قلبه یعنی هر کس که ترک کند سه نماز جمعه را از جهت
کاهلی مهر غفلت نهد خدای تعالی بر دل او ومثل آنکه گفت من ترک ثلث جمع متعمدا من غیر علة طبع الله علی قلبه
بخاتم النفاق یعنی هر که ترک کند سه نماز جمعه را عمدا بی عذر شرعی مهر نهد بر دل او خدای تعالی با انگشتری
نفاق ومثل آنکه گفت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات او لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین
یعنی سوگند بخدا که هر آینه باز ایستند مردم از ترک نمازهای جمعه یا هر آینه مهر نهد خدای تعالی دلهای ایشانرا
پس هر آینه باشند از جمله غافلان از یاد خدای تعالی وغیر آن از روایات صحیحه که مذکور است در کتب
اصحاب وشک نیست که این روایات دلالت میکند بحسب ظاهر بر وجوب نماز جمعه مطلقا خواه
امام ظاهر باشد وخواه غایب وخواه نایب خاص یا عام در حال غیبت حاضر باشند وخواه نی واصل
عدم اعتبار شرطیت مگر بدلیل خارج چنانکه شرایط دیگر ثابت شده واما باقی وجوه استدلال اصحاب
واصالت واجماع حقیقی یا حکمی چنانکه در رساله مفرده که در نماز جمعه نوشتند بیان آن نموده ومخفی نماند
که این وجوه استدلال ضعیف است تخصیص دعوی اجماع حقیقی یا حکمی چنانکه دعوی اجماع بر اعتبار شرط
مذکور ضعیف است واین کتاب گنجایش تفصیل آن ندارد واز جمله فواید جلیله متعلقه باین مقام
آنست که اکثر علما اصول بر آنند که احکامی که مصدر شده اند در قرآن وحدیث بصیغه خطاب مثل

يا أيها الذين آمنوا يا ايها الناس مخصوص اند بمکلفان زمان پیغمبر صلعم و حکم باقی مکلفان
بدلیل دیگر ثابت شود چنانکه در آیت وضو غیر آن واضح در رساله اشاره بآن واقع شده و برین تقدیر
آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب نماز جمعه در زمان پیغمبر صلعم و وجوب او در زمان ظهور ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین ثابت شد باجماع و وجوب او در حال غیبت میماند که آیت مذکوره دلالت
نمیکند بر آن اصلا و دلیل دیگر نیست که صریح باشد در دلالت بر آن با آنکه اصل عدم وجوبست و این بحث
مؤید مذهب ابن ادریس است رحمه الله مگر آنکه گویند که اطلاق روایت صحیح مذکور دالست بر آن ترجیح
لیکن احوط آنست که چون مجتهدی که بر صحیح یکی از اقوال حکم کند موجود نباشد جمع کند میان اقوال مذکوره واجب ظ
او در حال غیبت امام علیه السلام و عدم حضور مجتهد جمع کنید میان نماز جمعه و نماز پیشین والله اعلم قوله تعالی فی سورة
الجمعة ایضا الثانیة فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ یعنی پس اگر بجای آورده شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین و طلب کنید آنچه میخواهید
از فضل خدای تعالی و یاد کنید خدای تعالی را بسیار شاید که رستگاری یابید بدانکه معنی متبادر قضا بجای آوردن
عبادتیست معین داشته باشد بعد از خروج آن وقت بسبب فوت او در و دکاهی مستعمل شود بمعنی بجای
آوردن عبادت مطلقا و انجام داد و قضا این معنی است و مراد از امر بانتشار در زمین مجرد اباحت و جواز
تجارتست بیع و شری و غیر آن نه وجوب آن معنی بعد از آن بجای آوردن نماز جمعه حرام نیست بیع و شری
و سعی در تحصیل ایشان زیراکه ایشان واجب نیست باتفاق مؤید اینست آنکه بعضی اصولیین اختیار کرده اند
که امری که وارد شود بعد از نهی بمعنی وجوب نیست بلکه بمعنی اباحت و رفع تحریم است و مراد از ابتغا از فضل خدای
تعالی طلب روزیست چنانکه متبادر است و بعضی گفته اند مراد طلب علم است و در بعضی روایات
آمده که مراد طلب ثوابست بعبادات دیگر مثل عبادت مریض و تشییع جنازه و زیارت برادران
دینی و غیر آن و مرویست از امام صادق علیه السلام که فرمود الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت یعنی نماز جمعه در
روز جمعه است و انتشار که امر آن واقع شده در روز شنبه است و مراد از ذکر خدای تعالی یاد کردن شکر بسیار است
بر احسان خدای تعالی و توفیق نماز جمعه و بعضی گفته اند که مراد ذکر است حدیث مروی است کالفکر ساعة
خیر من عبادة سنة یعنی فکر کردن در امور دینیه یک ساعت بهتر است از عبادت کردن یکسال و بعضی گفته اند
مراد یاد کردن خدای تعالی است در اثنای معاملات و بعضی گفته اند مراد رعایت احکام الهی است که
در واقع شده در اثنای معاملات تا موافق باشد یا مراد از انکار و ادعیات که مستحب است در تجارت
مثل بسم الله و غیر آن قوله تعالی فی سورة المذکورة الثالثة وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ
مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ یعنی هرگاه ببینند اصحاب برای محمد
سوداگری یا بازی متفرق شوند متوجه گردند بسوی آن سوداگری یا بازی و بگذارند ترا ایستاده بگو
آنچه نزد خدای تعالی است آن ثوابیست که مترتب شود بر نماز و باقی عبادات بهتر است از بازی و سوداگری و
خدای تعالی بهترین روزی دهندگانست سبب نزول این آیت آن بود که روایت کرده اند که دحیه الکلبی با
قوم شام هرگاه از تجارت شام آمدی همه چیزها که محتاج مردم بودی آوردی و هیچکس نماندی در مدینه مگر آنکه
نزد او آمدی جهت خریدن ما یحتاج خود پس فرود آمدی در بازار مدینه بموضعی که آنرا احجار الزیت گفتندی
بعد از آن طبل زدی تا مردم مدینه واقف شوند از آمدن او و بشتابند بسوی او جهت خریدن آنچه خواهند
پس یکنوبت از شام آمد پیش از آنکه مسلمان شود و اتفاقا روز جمعه بود در حالتی که پیغمبر صلعم بر منبر خطبه
میخواند پس جمعی که آنجا حاضر بودند آنحضرت را بگذاشتند و بیرون رفتند از مسجد بجانب دحیه الکلبی
و نماند در مسجد نزد پیغمبر صلعم مگر دوازده کس و در روایت دیگر هشت کس و در روایت دیگر یازده
کس پس گفت رسول خدای تعالی که اگر این جماعت نمیماندند هر آینه سنگ میبارید بر شما از آسمان پس
این آیت نازل شد و برین تقدیر مراد از لهو آن طبل است که دحیه الکلبی جهت اعلام مردم میزد و از تجارت
سوداگری که مقصود او بود و از آن طبل و تقدیم تجارت اینجا و اکتفا بضمیر مؤنث که راجع است با آن از
جهت آنست که مقصود ایشان از رفتن بسوی دحیه تجارت بود نه طبل و میتواند بود که قول او
والیه مقدر باشد بعد از الیها از جهت آنها و بر فهم او از قول الیها و وجه تقدیم لهو در آخر آیت بعد
از رعایت نکته که در مطلق لف و نشر غیر مرتب جاریست رعایت طریقه ترقی است در مدح یعنی آنچه
نزد خدای تعالی است بهتر است از لهو بلکه از تجارت نیز زیرا که لهو حرام است و منتفع بر نیست و لیکن
حرام نیست و منتفع بر است پس خوب از تجارت اقوی است از خیریت از لهو و نیز اگر تجارت را تقدیم
میکرد و اگر لهو عیب میبود و بحث ظاهر زیراکه لازم می آمد بطریق اولی از حرمت از تجارت حرمت
از لهو و ظاهر آنست که مراد از قول او و ترکوک قائما ترک آنحضرت است ایستاده در حال خطبه چنانکه
از روایت سبب نزول مستفاد میگردد و برین تقدیر در آیت مذکوره اشارتست باشتراط

قیام در خطبه چنانکه از روایت سبب نزول استفاده میکرد و در وجوب تقدیم در آیت مستفاد کرد
و اگر روایت مثل انکه روایت کرده است معبود بن وهب از امام صادق علیه السلم که فرمود
ان اول من خطب وهو جالس معاویة واستاذن الناس فی ذلک من وجع کان فی رکبتیه بعد ازان
فرمود والخطبة وهو قایم خطبتان یجلس بینهما ولا یتکلم منهما قدر ما یکون فصلا بین الخطبتین یعنی
بدرستی که اول کسی که خطبه خواند در حالتی که نشسته بود معاویه ملعون بود و طلب اذان کرد از
مردم در نشستن در حالت خطبه از جهت دردی که بود در زانوهای او خطبه صحیح دو خطبه است
است که در میان ایشان نشستن واقع شود بی انکه سخن کند در ان نشستن انقدر که جدا
کرده شود خطبه را از دیگری بجهت عرق و بعضی گفته اند مراد از قیام یا قیام در صلوات لیکن این معنی
ملایم سبب نزول نیست الرابعه قوله تعالی فی سورة الکوثر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ تفسیر این گذشت و نیز مذکور
شد که اکثر مفسران صلوة را بر نماز عید حمل کرده اند و نحر را بر قربانی کردن یا کسی حیوان
که از مناسک حج است و برین تقدیر ظاهر آیت مذکوره دالست بر وجوب عینی نماز عید چنانکه اجماع
فرقه ناجیه است لیکن شرطست نزد اصحاب در وجوب نماز عید آنچه شرطست در وجوب نماز
خطبه و فرقی نیست میان ایشان مگر در چند چیز یکی انکه نماز عیدین اجتماع شرایط وجوب مستحب است
بخلاف نماز جمعه که بی اجتماع شرایط وجوب مشروع نیست دوم انکه نماز عید اگر ترک شود بدل
ندارد بخلاف نماز جمعه که بدل از ظهرست در وقتش و قضای آن بعد از وقت سیم انکه خطبه
در نماز عید مستحب است و در نماز جمعه واجب و استماع خطبه در نماز عید سنت است بالاتفاق
و در نماز جمعه مختلف فیه است چهارم انکه خطبه در نماز عید بعد از نماز است و در نماز جمعه پیش
از نماز عید نه تکبیر زاید واجب است بعد از قرائت و پس از تکبیرات رکوع پنج تکبیر در رکعت
اول و چهار تکبیر در رکعت دوم بخلاف نماز جمعه که تکبیر زاید بر تکبیرات صلواة لوسه واجب نیست
در دو سه ما درس احکام روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلم الخامس قوله تعالی فی سورة التوبة وَ
لَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
مَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ یعنی نماز جنازه مکن ای محمد بر هیچ یک از منافقان که مرده باشد هرگز
و مایست بر قبر هیچ یک از ایشان جهت دعا بدرستی که ایشان کافر شده اند بخدای تعالی و رسول او کر
لی

دی ورزیده اند در حالتی که کافر بوده اند بدانکه منهم صفت احدست و مات صفت بعد از صفت و احسان
صیغه ماضی در مات بنابر تقدم موتست و نماز جنازه و ذکر ابداً اما اولست در ینجا جهت قطع طمع کفار در وقوع
نماز جنازه بر اموات ایشان یا قطع احتمال و نسخ درین باشارة است بانکه مراد نهی صفوت صلوات
نه در نماز جنازه بر کافران و برین تقدیر با مدینه مناسب است و کفر صریح کافر بودن است مطلقا و
نقض کافر در لغت پوشیدن نعمتاست و در عرف عدم ایمان فسق در لغت بیرون رفتن از طاعت خدای
تعالی و سنی نیست که اقوای مراتب آن بیرون رفتن است از ایمان کفر نزد کامل فسق باشد و اینجا مراد
از فسق کفرست بقرینه قول او کفروا و سبب نزول آیت که روایت کرده اند که عادت پیغمبر صلی الله علیه بود
که بر جنازه منافقان نماز میکرد و بر قبر ایشان می ایستاد و دعا میکرد از برای ایشان از جهت ترغیب
ایشان باسلام پس چون مریض شد عبد الله بن ابی سلول سخنی را نزد پیغمبر فرستاد و التماس
عیادت نمود پس چون آنحضرت نزد او در آمد فرمود که اهلک حب الیهود یعنی هلاک کرد ترا
دوستی یهود ان عبد الله گفت ای رسول خدا طلب مغفرت کن برای من نه از برای انکه ملامت کنی مرا و التماس نمود از انحضرت که چون بمیرد پیراهن مبارک
کفن او کرد انند و نماز کنند بر وی و انحضرت قبول فرموده بعد از ان عبد الله مرده پسر او حباب التماس
نمود از پیغمبر که بر جنازه او حاضر شود پس پرسید آنحضرت که نام تو چیست گفت نام من حباب است
انحضرت فرمود حباب نام شیطانست و من ترا عبد الله نام کردم پس چون خواست رسول خدا
که متوجه جنازه او شود جبرئیل علیه السلم نازل و این آیت را بر انحضرت خواند و کشید او را از نزد
جنازه او و در روایت آمده که پیغمبر پیراهن خود را بداد که کفن او کنند و چون بعضی اصحاب
گفتند که چرا پیراهن مبارک خود را باچنین کافر منافق بیدهی فرمود که پیراهن من دفع عذاب الهی
از و نمیکند و من امید میدارم از خدای تعالی بوسیله این احسان من بایشان بسیاری از کافران بشرف
اسلام مشرف شوند و روایت کرده اند که باین سبب در همان روز هزار مرد از قبیله خزرج که در
مدینه بودند مسلمان گشتند و بعضی گفته اند که این احسان پیغمبر نسبت بعبد الله بجهت اکرام پسرش
بود که مسلمان شده بود و التماس پیراهن آنحضرت کرده و بعضی گفته اند که بجهت مکافات بعضی
نیکویها بود که از عبد الله واقع شده بود مثل انکه در روز صلح حدیبیه گفته اند که ما محمد را

نمیگذاریم که در مکه در آید اما عبدالله ابی سلول را گذاریم او گفت که من نیز حمیة اقتدا برسول خدا در
نمی‌آیم و نقل انکه در روزی بدر عباس را در لشکر اسلام اسیر کردند پیراهن هیچکس بقد او راست نبود
بسبب طول قامت او عبدالله پیراهن خود را داد که در و پوشانیدند زیرا که او نیز طویل القامه بود و در
بعضی روایات که عمر علیه اللعنه گفت من رسول خدا را که آیا نماز میکنی بر عبدالله که دشمن خداست پس آنحضرت
فرمود که چه میدانی که در نماز او چه میگویم بدرستی که میگویم اللهم املاء قبره نارا و سلط علیه الحیات والعقارب
یعنی بارخدایا پر گردان قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارها و کژدمها را و مخفی نماند که تصریح آیت مذکوره
دلالت بر انکه جایز نیست نماز جنازه بر کفار مطلقا از جهت انکه تعلیل کرده شده نهی را بانکه بر کفر مرده اند
و درین تعلیل اشارتست بانکه واجبست نماز بر جنازه بر جمیع مسلمان مگر انکه بدلیل دیگر بیرون رود مثل
طفل که شش ساله نشده باشد و کیفیت نماز جنازه و احکام او در کتب فقهیه بتفصیل مذکور است و در قول
او ولا تقم علی قبره ما یعلل او یکفر اشارتست بانکه جایز نیست بلکه مستحب است ایستادن بر قبر مومنان و دعا کردن بر
ایشان و زیارت ایشان و ثابت شد بروایات صحیحه که در باب اجر جزیل است چنانکه روایت کرده اند
از امام رضا علیه الصلوة والسلام که فرمود من زار قبر اخیه المؤمن وقرا عنده انا انزلناه فی لیلة القدر سبع
مرات ودعا له امن من الفزع الاکبر یعنی هر که زیارت کند برادر دینی خود را و بخواند نزد او سوره انا انزلنا را
هفت نوبت و دعا کند از برای او ایمن شود از فزع روز قیامت الکس و آن میت نیز و در بعضی روایات
آمده که زیارت قبور حرام بود در اول اسلام بعد از آن منسوخ شد قوله تعالی فی سورة النساء وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي
الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ [illegible] أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ
أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا یعنی هرگاه سیر کنید در زمین
سفر کنید پس نیست بر شما گناهی و حرج در انکه کم کنید از نماز چهار اگر ترسید از انکه مضرت رسانند
بشما کافران بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمن موید بدانکه معنی ضرب در زمین سیر است در زمین
یعنی سفر و جناح بمعنی گناه است و قصر صلوة بمعنی کوتاه کردن و کم کردن نماز است بحسب کمیت یا کیفیت
و بعضی گفته اند که مراد از فتنه کشتن است و ظاهر آنست که عام باشد از کشتن و رسانیدن سایر مکروه
و وجه انکه در خبر کانوا اعدوا الکفت و اعدا الکفت آنست که لام تعریف در الکافرین ابطال جمعیت کرده
و الکافرین بمعنی کل کافر است چنانکه علما تفسیر بدیت تصریح نموده اند بان پس بحسب معنی مفرد است اگر چه

بجب

بحسب لفظ بود و در عدد و رعایت جانب معنی الکم جون بسبب عداوت کفار را واحد است ازین
حقیقت انث را بتر کرد و واحد شمرد از اعدا اگر چه بحسب نفس الامر او بید و مخفی نماند که آیت
مذکوره دلالت میکند بر جواز قصر نماز در سفر خواه واجب باشد و خواه غیر واجب لیکن اجماع فرقه ناجیه
منعقد شده بر انکه واجبست و روایات از طرق اهل بیت علیهم السلم دالست بران و بعضی روایات
از طرق مخالفان نیز موید آنست چنانکه روایت کرده اند یعلی بن امیه که گفت پرسیدم از عمر علیه اللعنة
که چیست حال ما که قصر میکنیم نماز را در سفر در حال امن و عدم خوف گفت من نیز تعجب کردم از انچه تعجب کردی پس
پرسیدم از رسول خدا ص پس آنحضرت فرمود ملک صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته یعنی این قصر
نماز در سفر صدقه است که تصدق کرده است خدای تعالی او را بر شما پس قبول کنید صدقه خدای تعالی را
از اینجا معلوم میشود که وجوب قصر نماز در سفر عزیمت یعنی حکمیست که در اصل واقع شده مثل اتمام چنانکه
مختار اصحاب ماست نه رخصت یعنی خلاف اصل چنانکه مذهب بعضی مخالفان است و شیخ ابوعلی طبرسی
رحمه الله گفته که اجماع کرده اند طایفه ناجیه بر انکه قصری واقع نشده در نماز بلکه فرض کردانیده شده است
نماز چهار رکعت در حضر چهار رکعت لیکن شرطست در وجوب قصر نماز در سفر انکه نماز فرض ثلثیه یا
پسین یا خفتن باشد و مسافت سفر هشت فرسنگ باشد و سفر معصیت نباشد و غیر آن از شروط که
در کتب اصحاب مذکورات و مستدل الشرایط روایات صحیحه است که دلالت میکند بران و خوف شرط
نیست در وجوب قصر نماز در سفر چنانکه ظاهر آیت مذکوره دالست بران بلکه ذکر خوف در آیت
از جهت آنست که سفر محل خوفست بحسب اکثر و اغلب نه از برای تقید و تخصیص بنا بر اجماع فرقه ناجیه بر
انکه در سبب سفر قصر را خوف شرط نیست بنا بر نقل روایات مذکوره و از جهت انکه بصحت پیوسته
و از امام باقر علیه السلم که چون پرسیدند از آنحضرت که آیا قصر باید کرد نماز سفر و نماز خوف را هر دو
فرمود که نعم و صلوة الخوف احق ان یقصر من صلوة السفر الذی لیس فیه خوف بانفراده یعنی آری قصر
میباید کرد نماز سفر و نماز خوف را نیز و نماز خوف سزاوارترست بانکه قصر کرده شود از نماز سفری
که در و خوف نباشد تنها و ازینجا معلوم میگردد که هر یک از سفر و خوف سبب مستقل است
از برای وجوب قصر و بعضی گفته اند در سبب قصر شرطیست و بعضی قصر نماز خوف اگر بمرتبه کمال نشده
نرسیده باشد و اگر بمرتبه کمال رسیده شده باشد واجب باشد قصر نماز خوف بسبب بحسب کمیت و کیفیت

مثل قصر نماز سفر و اما بحسب کیفیت را خود ممکن باشد مثل نماز کردن در حال رفتن باشاره و بتسبیح
گفتن بجای هر رکعت السابع قوله تعالی فی سوره النساء وَاِذَا کُنْتَ فِیهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ مَعَکَ وَلْیَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلْیَکُونُوا مِنْ وَرَائِکُمْ وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ اُخْرَی
لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ وَلْیَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَاَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ فلیصلّوا
اَسْلِحَتِکُمْ وَاَمْتِعَتِکُمْ فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ کَانَ بِکُمْ اَذًی مِنْ مَطَرٍ
اَوْ کُنْتُمْ مَرْضَی اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَکُمْ وَخُذُوا حِذْرَکُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ عَذَابًا مُهِینًا یعنی هرگاه
باشی ای محمد در میان مؤمنان کسی خواهی که بپای داری از برای ایشان نماز فریضه را در حال خوف شدید - ای
پس باید که بایستند بعضی از ایشان با تو در نماز و باید که فرا گیرند این بعضی اسباب جنگ خود را پس
هرگاه سجده کنند این بعضی باید که باشند در عقب نماز باید که بیایند بعضی دیگر از مؤمنان که نماز
نکرده اند پس باید که نماز کنند با تو و فرا گیرند احتراز و احتیاط خود را و اسباب جنگ خود را بجهت آنکه
دوست داشتند کافران و تمنا کردند اگر غافل شوید از اسباب جنگ خود و سامانهای خود
پس حمله کنند بر شما یک حمله و گناهی نیست بر شما اگر شما را باشد مضرتی از جهت باران مثلا یا باشید
بیمار در آنکه بنهید اسباب جنگ خود را و فرا گیرید احتیاط خود را درستی که خدای تعالی مهیا گردانیده است
از برای کافران عذاب خوار کننده بدانکه طائفه در لغت بمعنی پاره ایست از چیزی خواه یکی و خواه بیشتر
و اسلحه جمع سلاح است و آن چیزیست که دافع کنند بآن آدمی مضرت را از خود در حرب مثل سپر و زره
و تیر و شمشیر و غیر آن و اخذ حذر عبارتست از کمال حذر کردن و احتراز کردن در دشمن و لام امر مذکور
درین آیت ساکنست باتفاق قرا اگرچه لازم است امر در اصل مذکور است و کلمه لو در لو تغفلون احتمال
دارد که لو تمنی باشد یعنی لیت از برای بیان کیفیت دوستی کفار و احتمال دارد که حرف مصدر باشد
یعنی ان و با مدخول خود مفعول ود باشد چنانکه مفسران در باب ودت در مثل این آیت گفته اند و
قول آن الذین کفروا اسامی علت امر باخذ حذر و اسلحه است و حذر با سلاح بعد از جدا شدن بجهت
بد عطف مذکور شد در قول او تغفلون بصیغه خطاب التفات کرده است از غیبت بخطاب و قول او
ان تضعوا تقدیره فی ان تضعوا متعلق است بحصل یا حاصل متعلق که خبری لا جناح باشد و قول او و خذوا
حذرکم بظاهر عطف جدا شدن است بر جزی الکه محلی از اعراب داشته باشد و آن عطف جایز

یعنی

نزد ارباب عربیه مگر آنکه مقصود عطف قصه بر قصه باشد و قول ان الله اعد للکافرین عذابا
مهینا از برای تقویت دلهای مؤمنانست با آنکه خدای تعالی میخواهد که عذاب بسوا نمانت کند کافران را در دنیا
و آخرت بنصرت رحمت و پوشیده نماند که این آیت دلالت میکند بر وجوب نماز خوف بیکی
از وجوه معتبره در شرع و آن چهار وجه است یکی صلوة شدة الخوف و آن چنانست که اسقاط دو رکعت
از نماز چهار رکعتی بتکبیر و بهر نیت نماز را بر آید آنچه ممکن باشد از خشوع و اشارت و تسبیح بجای کنند حمد
و این در حالتست که شده خوف مرتبه باشد بر جهت نماز کامل مثل آنکه مشغول باشد بمقاتله در
و این را صلوة مطارده خوانند دوم صلوة بطن النخل و آن نمازیست که رسول صلعم در موضع که آنرا بطن
النخل گویند بجای آورد و آن چنانست که اسقاط دو رکعت کند از نماز چهار رکعتی درین وجه که امام قوم
خود را دو فرقه گرداند و یک فرقه بحراست روند و فرقه دیگر دو رکعت نماز فرض بجای آورد و با ایشان
سلام دهد پس این فرقه بحراست روند فرقه حارسه اول بیایند و امام با ایشان دو رکعت نماز دیگر
بجای آورد از قبیل اقتدا مفترض بمتنفل چنانکه در غیر صورت خوف نیز جایز است و این نماز در حالیست
که شده خوف نباشد و دشمن در جانب قبله باشد سیوم نماز عسفان و آن نمازیست که رسول صلعم
در موضعی که او را عسفان گویند بجای آورد و آن چنانست که باسقاط دو رکعت از نماز چهار رکعتی
امام قوم را دو صف گرداند و با هر دو صف شروع کند در نماز و قیام کند و رکوع کند باتفاق
لیکن با صف اول سجود کند و صف دوم حراست نمایند و چون امام برکعت دوم برخیزد و صف دوم
سجود کنند بعد از آن صف اول بجای صف دوم رود و صف دوم بجای صف اول و قیام و رکوع
را همه باتفاق بجای آورند و سجود کند امام با صف اول که دوم بود در رکعت اول و صف دوم که اول
بود حراست نمایند بعد از آن امام بنشیند با همه سلام دهد و این نماز نیز در حالیست که شده خوف
نباشد و دشمن در جانب قبله باشد چهارم صلوات ذات الرقاع و آن نمازیست که رسول صلی الله
در موضعی که او را ذات الرقاع گویند بجای آورده و این چنانست که باسقاط دو رکعت از نماز چهار
رکعتی امام قوم را دو فرقه گرداند و با یک فرقه شروع کند در نماز در موضعی که تیر دشمن با ایشان
نرسد و یک رکعت نماز بجای آورد و فرقه دیگر حراست نمایند و چون امام برکعت دوم برخیزد و آن
فرقه که یک رکعت نماز با جماعت گذارده اند رکعت دوم بقصد انفراد بگذارند و سلام داده بحراست

روند و امام قراءت این رکعت را دراز کند تا فرقهٔ حارسه بیایند با امام درین رکعت اقتدا
کنند با امام این رکعت را بجای آورد و چون امام از برای تشهد بنشیند ایشان برخیزند و امام
تشهد را دراز کند تا ایشان رکعت دیگری بجای آورده ملحق شوند با او بعد از آن باتفاق سلام
دهند و اگر نماز شام باشد بجا است اما در انکه با فرقه اول دو رکعت نماز بجای آورد با فرقه دوم
یک رکعت یا بعکس و در صحت این نماز چند شرط معتبر است یکی انکه دشمن در جانب قبله باشد یا در
جانب قبله نباشد لیکن میان ایشان و مسلمانان حایل نباشد اگر هجوم کنند مسلمانان ایشان را به
بینند دیگر انکه قوت دشمن بمرتبه باشد که مسلمانان را خوف آن باشد که در اثنای نماز هجوم کنند
بر ایشان دیگر انکه کثرت مسلمانان بمرتبه باشد که ممکن باشد گردانیدن ایشان دو فرقه که هر
یکی از آن دو فرقه مقاومت توانند کرد با دشمن و احتیاج نباشد یا انکه شریک از دو فرقه
گردانیدن ایشان زاید باشد احکام این نمازها در کتب اصحاب مذکور است و مخفی نماند که اصحاب ما
مذکور هر ایشان صلوات ذات الرقاع حمل کرده اند چنانکه متبادر است لیکن مراد از قول او فاذا
سجدوا اصلوا است بقرینه قول او لم یصلوا فلیصلوا و بعضی مخالفان بر بیان صلوة بطن النخل حمل
کرده اند لیکن قول ملیکونوا من ورایکم ان اسب ازان زیرا که عدو اینجا در جانب قبله است پس
بودن طایفهٔ حارسه عقب طایفهٔ مصلیه مناسب نیست بلکه در پیش آنست بخلاف صلوة ذات الرقاع
و همچنین آیت را بر بیان صلوة عسفان حمل نکرده است زیرا که بسیار بعید است از نظم آیت مذکوره
و بر هر تقدیر دالست آیت مذکوره بر وجوب نماز خوف و بر وجوب برداشتن سلاح در نماز
مذکور اگر چه نجس باشد نزد ضرورت قوله تعالی فی سورة النساء الثامنه فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله
قیاما و قعودا و علی جنوبکم فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة ان الصلوة کانت علی الکافرین
المؤمنین کتابا موقوتا یعنی هر گاه بجای آورید نماز خوف را پس یاد کنید خدای تعالی را در
جمیع احوال خواه ایستاده و خواه نشسته و خواه بر پهلوی خود خسبیده پس هر گاه که قرار گیرد دل شما
شود از خوف پس بپای دارید نماز را مستقیم الافعال براستی که نماز هست بر مؤمنان فریضه تعیین
کرده شده بوقت معین مخفی نیست که ظاهر سوق آیت مذکوره دالست بر انکه مراد از صلوة
در قضیتم الصلوة نماز خوف باشد زیرا که این آیت در نظم قرآن در عقب آیت سابق که در بیان نماز

خوف است واقع شده و قول او فاذا اطمأننتم در بیان حکم امن است بعد از خوف و مراد از قضا
بجای آوردنست مطلق چنانکه یکی از تعریف قضاست و مراد از قول او فاذکروا الله آنست که بیاد
خدای تعالی مشغول باشید بعد از نماز در جمیع احوال بطریق دعا و طلب نصرت تا خدای تعالی شما را نصرت
دهد بر دشمنان و چنانکه بعضی مفسران گفته اند و بعضی از محققان فرموده اند که مراد از قضیتم الصلوة
اراده بجای آوردن نماز خوف است و از فاذکروا الله آنست که نماز خوف را در جمیع احوال بجای آورد
بحسب مقتضای حال خواه ایستاده باشید و خواه نشسته جنگ کرده باشید و خواه خسبیده باشید
از جهت زخمی که خورده باشید و برین تقدیر صیغه امر مذکور بمعنی وجوب باشد چنانکه حقیقت مثل
امر دوم که قول او فاقیموا الصلوة است بخلاف احتمال اول و بعضی گفته اند که مراد از صلوة نماز مقصور
بود به انکه آیات سابقه متضمن بیان قصر نماز بود و مراد از ذکر الله تسبیح سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر است که گفتن آن سی نوبت بعد از نماز مقصور جهت جبران قصر نماز است
چنانکه در کتب اصحاب مبین است و برین تقدیر صیغه امر مذکور بمعنی ندب است مثل احتمال
اول و بعضی صلوة را به مطلق نماز حمل کرده اند و ذکر الله را بر یاد کردن خدای تعالی بنا بر انکه یاد
کردن خدای تعالی در جمیع احوال مستحق است یا بر تعقیب نماز که آن نیز مستحب است لیکن این
دو احتمال بعید اند از سوق کلام پس آیت مذکوره بنا بر بعضی احتمالات دالست بر وجوب
نماز غیر توقیتی که نماز خوف است در جمیع احوال خوف و بنا بر بعضی دالست بر حکم متعلق بر نماز و
آن استحباب سی تسبیح است بعد از نماز مقصور و باستحباب تعقیب بعد از مطلق نماز قوله التاسعه
تعالی فی سورة البقرة وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ یعنی و بپای میدارید نماز را
و بدهید زکوة را و رکوع کنید در نماز با رکوع کنندگان ظاهر آنست که مراد از صلوة مطلق نماز است
و از زکوة مطلق زکوة و صیغهای امر دلیلند بر وجوب نماز و زکوة مطلق الا ما اخرجه الدلیل و مراد
از رکوع رکوع نماز است و تخصیص این جزء نماز بذکر با انکه در ضمن نماز مندرج است از جهت رد
نماز یهود است که رکوع نیست در او و بعضی مفسران رکوع را بر نماز کرده اند از قبیل تسمیه کل باسم
جزء چنانکه تعبیر میکنند از نماز بسجود و مراد آنست که نماز کنید با نماز کنندگان یعنی بجماعت و موید این احتمال
آنست که برین تقدیر قول او وارکعوا مع الراکعین تاسیس است و بر تقدیر اول تاکید و تاسیس بهتر است

به معانی

در حرب و جنگ

از تاکید چنانکه در محل لش مقرر شده و برین تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر راجحیت نماز
بجماعت عام از آنکه واجب باشد یا مندوب بمعونت روایات معتبره و از آن جمله چنانکه وارد شده
در حدیث نبوی صلعم که صلوة الجماعة یفضل صلوة الفرد بخمس و عشرین صلوة یعنی نماز ثواب جماعت
زیاده است از ثواب منفرد بمقدار ثواب بیست و پنج نماز منفرد و ثابت شده با دله خارجه که جماعت
در نماز جمعه و عیدین واجبست و در باقی نمازهای نافله جماعت حرامست باجماع اصحاب مگر
در نافله که در اصل واجب بوده باشد مثل نماز عید نافله و نماز اعاده مگر در نماز غدیر و استسقا
العاشر قوله تعالی فی سورة الاعراف وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی هرگاه
که خوانده شود قرآن پس گوش فرا دارید مر او را و خاموش شوید شاید که رحمت کرده شوید و مراد از
استماع در لغت گوش کردن و فرا داشتن است بقصد شنیدن و سماع شنیدنست عام از آنکه بقصد باشد
یا بی قصد چنانکه مشهورست در عرف فقها و انصات بمعنی خاموش شدن است و سبب نزول این
آیت آنست که روایت کرده اند از ابن عباس رضه که گفت مردم در اول اسلام سخن میکردند
در اثنای نماز چنانکه از کسی که نماز میکردی میپرسیدند که چند رکعت نماز کرده الکس در اثنای نماز
جواب میداد و مکلفت این قدر پس این آیت نازل شد و بعضی گفته اند که هرگاه پیغمبر صلعم قرائت
قرآن میکرد با او در قرائت جوانی از انصار قرائت میکرد و اصحاب با او قرائت قرآن میکردند
و در غلطی انداختند او را پس این آیت نازل شد بعضی گفته اند نازل شد در حق خاموشی
در حال خطبه خواندن امام روز جمعه و مرویست از امام صادق ع که گفت مراد از صیغه امر مذکور
استحباب گوش فرا داشتن است بقرائت قرآن در نماز و غیر نماز مطلقا و بنا برین روایت آیت
مذکوره دلالت کند بر آنکه شنیدن قرآن بقصد و خاموش شدن هرگاه که کسی قرآن خواند سنت
آنست مطلقا چنانکه مختار اکثر اصحاب است لیکن در نماز جهری که آواز امام شنیده نشود در قرائت
مختار اکثر اصحاب استحباب قرائت فاتحه است و بعضی گفته اند که مستحب درین صورت ذکر است
در نفس بطریق تسبیح یا تهلیل یا تحمید یا تکبیر و موید این قولست روایت زراره از امام باقر یا امام صادق
علیهم السلم که گفت اذا کنت خلف امام تأتم به فانصت وسبح فی نفسک یعنی هرگاه باشی نماز گذارنده در
عقب امامی که اقتدا کرده باشی خاموش شو و تسبیح کو در نفس خود و گویا اشاره باین است قوله تعالی

بعد از

بعد از آیت مذکوره وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً یعنی یاد کن پروردگار خود را در
نفس خود بطریق فروتنی و ترسناکی و از اینجاست که گفته اند که اولی در حال قرائت قرآن و استماع
او آنست که متوجه بتعقل معانی او باشند و تدبر او امر و نواهی او بقصد امتثال کنند و سخن نگویند و اظهار
خضوع و خشوع نمایند و تصور کنند عظمت و بزرگی خدای تعالی را و رعایت کنند کمال ادب را مثل کسی که
حاضر باشند نزد پادشاه آگاه قهار عظیم الشان الحادی عشر قوله تعالی فی سورة الم سجده إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ
إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ یعنی اینست و جز این نیست
که ایمان کامل می آورند بآیتهای که ما فرستاده ایم در قرآن آنکسان که هرگاه پند داده شوند بآن آیتها
بیفتند در حالی که سجده کننده باشند و بپاکی یاد کنند پروردگار خود را از صفات نقصان در حالتی
که با سپاس و ستایش پروردگار خود باشند و حال آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از طاعت پروردگار
خود بدانکه این آیت یکی از چهار آیتست که بر خواننده و شنونده آنها سجده تلاوت واجبست و سه
آیت دیگر از آن چهار آیت اینست لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ اینست در سوره حم سجده
و آیت فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا در آخر سوره نجم و آیت وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ در آخر سوره اقرأ و این
چهار سوره را در شرع سوره عزایم خوانند و عزایم بمعنی افسونهاست که دلها متکبرا از آن نرم میکند
و سجود را که در خضوع و خشوع تمامست لازم میگردانند و همین آیت که اینجا مذکور است دلالت
میکند بر وجوب سجده و دلالت میکند بر برهر ایمان کامل در کسی که نزد پند دادن او بمطلق آیات
قرآن سجده کند و شک نیست که فعلی که مثمر باشد ایمان کامل در وی الجمله از عبادات خواهد بود
پس سجده نزد شنیدن آیات قرآن مطلقا بطریق تذکر و وعظ عبادت باشد الا ما اخرجه الدلیل
و همین آیت با سه آیت دیگر که مذکور شد از جمله آیات قرآن اند پس سجده نزد شنیدن آنها بطریق
وعظ عبادت باشد عام از آنکه واجب باشد یا مندوب لیکن باجماع فرقه ناجیه دلیلست بر آنکه
وجوب آن مخصوص نیست بشنونده آنها بلکه بر خواننده آنها نیز واجبست و نیز مخصوص
نیست بشنونده آنها بطریق تذکر و وعظ بلکه بر مطلق شنونده آنها واجبست خواه بطریق
تذکیر و وعظ خوانده شده باشند و خواه بطریق دیگر پس آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب
سجده تلاوت بر خواننده و شنونده هر یک از آیات مذکوره مطلق بمعونت باجماع و موید اجماع

شنونده انها نیز
بدل

اکثر روایت کرده اند از امیرالمومنین صلوة الله وسلامه علیه که فرمود عزایم السجود اربع یعنی سورهای عزایم که آیات
سجده تلاوت و بعضی آیات آنها چهارست و انکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلم که گفت
اذا قرأت شیئا من العزائم الاربع فسمعتها فاسجد وان کنت علی غیر وضوء وان کانت المرأة لا تصلی وسایر
القرآن انت فیه بالخیار یعنی هرگاه خوانده شود بعضی از سورهای عزایم چهار گانه که آن بعضی آیات
مذکوره است پس شنودی تو آن بعضی را پس سجده کن واگرچه باشی بی وضو واگرچه باشی جنب واگرچه
پیدا که نمازی کرده باشی بسبب حیض یا نفاس باقی آیات سجده که در قرآنست تو در سجده کردن و
شنیدن آنها اختیار داری یعنی واجب نیست که آن نزد خواندن وشنیدن آنها بلکه مستحب است
وازینجا معلوم شد که سجده تلاوت نزد خواندن وشنیدن غیر آیات سجده وسورهای عزایم واجب
نیست بلکه سنت ولیکن وآن یازده است در ده سوره سوره اعراف وسوره رعد وسوره نحل وسوره بنی
اسرائیل وسوره مریم وسوره حج در دو موضع وسوره فرقان وسوره نمل وسوره ص وسوره اذا السماء
انشقت پس آیات سجده نیز و اصحاب پانزده است در چهارده سوره باید دانست که مختار محققین
فقها آنست که واجبست در سجده تلاوت نهادن پیشانی و اعضای سبعه بر زمین چنانکه در سجده نماز
معتبر است و واجب نیست در و طهارت و استقبال قبله و تشهد والسلام لیکن مستحب است در خواندن این ذکر
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا سجدت لک یا رب تعبدا
ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا چنانکه در بعضی روایات مذکور شد **کتاب صوم** بدانکه صوم در لغت نزد بعضی علما
لغت برخاستن است از انکه کاری کرده شود بعد از آن و نزد بعضی نگاه داشتن خود است مطلقا
وهر یک ازین دو معنی شرعی او دان نگاه داشتن خود است بر وجه شرع در روز از آنچه در شرع او را
مفطر خوانند با نیت در صوم ثواب بسیار است چنانکه از حدیث قدسی مشهور مستفاد میگردد که کل عمل ابن آدم له
الا الصوم فانه لی وانا اجزی به یعنی هر عبادتی که فرزند آدم میکند از برای خود میکند مگر روزه که بنابر کمال
محبت که من با وی دارم گویا که او را از برای من میکند و من تنها جزا میدهم بسبب روزه بی مدخل
غیر و ظاهر آنست بر زیادتی فضیلت روزه است درین مقام که کتاب صوم تقدیم یافته بر کتاب زکوة
با آنکه مشهور در کتب فقهیه اصحاب تقدیم زکوة است بر کتاب صوم بر وفق آنکه اکثری از آیات وانچه بعد
ذکر صلوة زکوة مذکور شده درین کتاب پنج آیاتست **الاولی** قوله تعالی فی سوره البقره

الله

تقدیم صوم بر زکوة

یا ایها الذین

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی ای
گروه مومنان فرض گردانیده شده است بر شما روزه داشتن همچنانکه فرض گردانیده شده است بر
آنکسان که بوده اند پیش از شما از زمان آدم علیه السلام تا این زمان که شاید تقوی و پرهیزکاری اختیار کنید
بدانکه کتاب در لغت بمعنی نوشتن است و بمعنی فرض گردانیدن و اینجا مراد معنی اخیر است و ظاهر آنست
که مراد از الذین من قبلکم جمیع مکلفان از ازمنه سابقه است از پیغمبران وامتهای ایشان وکلمه ما در
کما کتب مامصدریه است یعنی مثل فرض گردانیده روزه بر آنکسان که در ازمنه سابقه بوده اند
وکلمه من در من قبلکم بمعنی ابتداست یا زایده بمذهب اخفش ومراد از تشبیه فرض گردانیدن
روزه بر مکلفان زمان پیغمبر ما بفرض گردانیدن روزه بر مکلفان ازمنه سابقه مشارکت ایشان
در اصل وقوع و فایده تشبیه مذکور تاکید حکم است و ترغیب مردم بر روزه و تطییب و تسهیل آن بر ایشان
از جهت مشارکت جمیع ملتها در آن چنانکه گفته اند البلیة اذا عمت طابت و میتوان گفت که مراد از تشبیه مذکور
مشارکت در خصوص ایام روزه باشد چنانکه بعضی گفته اند که بر نصاری نیز روزه ماه رمضان فرض
شده بود لیکن بسبب آنکه گرمی در سرماش ایشان افتاد زیاده کردند بر ماه رمضان سی ده روز
پس از و بعد از و پس ایام روزه ایشان پنجاه شد و بعضی گفته اند که روزه ایشان واقع شد در فصل
شده گرما یا شدت سرما و صعب بود بر ایشان روزه داشتن در آن وقت پس تغییر دادند روزه را
ازین دو فصل بهار و بهر ماه از برای کفارت این تغییر بیست روز را افزودند بر ماه رمضان و فایده
تشبیه برین تقدیر مذکور است تا تنبیه بر فضیلت روزه ماه رمضان در جمیع ملتها و روایت از امام
باقر علیه السلام که ماه رمضان بود بر پیغمبری از پیغمبران سابق و بر امتان ایشان فرض نبود و اینست
و جز این نیست که فرض گردانیده شد بر امت پیغمبر ما از جهت مجتبی کردانست خدای تعالی با ایشان و
مراد از قول او لعلکم تتقون آنست که تا داخل شوید ببرکت روزه در زمره متقیان از معاصی مطلقا
یا آنکه تا پرهیزکاری کنید بسبب روزه از معاصی متعلقه بشهوت چنانکه روایت از پیغمبر صلعم که فرموده من
لم یستطع الباه فلیصم فان الصوم له وجاء یعنی هر که قادر نباشد بر مونت زن خواستن پس باید که
روزه دارد پس بدرستی که روزه مر او را بمنزله خصی است مثل خصی کردن برین تقدیر اشاره است
بآنکه صوم از جمله الطاف خداست نسبت بمکلفان زیرا که مقرب است بطاعت دیگر و مبعد است

از معاصی چنانکه فرموده درحق نماز که اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ یعنی بدرستی
که نماز باز میدارد مردم را از زنا و از هر گناه که مخفی نیست آیت مذکوره بصریح دلالت میکند بر وجوب
یعنی روزه داشتن مطلق با مبالغه و تاکید و ران الآثار الشافیه قوله عقیب الآیه ان المراد ایاما
معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر وعلی الذین یطیقونه
فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی روزه
دارید چند روزی شمرده شده پس کسی که از شما باشد بیمار یا مسافر پس واجبست بر او روزه چند روز دیگر
بعد از روزها که مریض بوده یا مسافر از ایام معینه روزه واجبست بر آنکسان که طاقت ایشان وفا
کند بروزه داشتن و عذری ندارند که سبب افطار شود مثل مرض و پیری اگر افطار کنند عوض از
برای هر روزی که افطار نموده اند مقدار خورد یک مسکین و آن نیم صاع است یعنی دو مد و بعضی گفته اند
که یک مد است کسی که زیاده کند در عوض ان افطار بر این مقدار پس آن بهتر است مراد را از روی
ثواب و اگر بعد روزه دارید بهتر است مر شما را از روی ثواب او را بدانکه قول او ایاما از انکه مظار
کنید و عوض بدهید اگر باشید که میدانسته باشید فضیلت روزه و کثرت ثواب منصوبست بعامل مقدر
که دلالت کند بر و قول او کتب علیکم الصیام و تقدیر آنست که صوموا ایاما یعنی روزه دارید چند روز را
که صاحب کشاف گفته که منصوبست بلفظ صیام مذکور یعنی فرض کردانیده شده است بر شما روزه داشتن
چند روز چنانکه گویی نویت الخروج یوم الجمعه یعنی قصد کردم بیرون آمدن را در روز جمعه ضعیفست
از دو وجه یکی انکه لازم می آید فاصله باجنبی میان عامل و معمول و آن جایز نیست مطلقا بتخصیص در
مصدر که ضعیفست در عمل دوم انکه عمل مصدر معرف بلام قلیل الوقوع است در کلام نحات نزد جمهور
نحات و نزد بعضی جایز نیست اصلا مگر انکه گویند که آنچه مذکور شد در غیر معمول ظرفست و در ظروف توسع
هست که در غیر آن نیست بنا بر انکه در ایشان ادنی رائحه از فعل کافیست داهند القدیم معمول مصدر بر او
جایز نیست اگر معمول غیر ظرف باشد و جایزاست اگر ظرف باشد چنانکه بعضی محققان تحقیق نموده اند
گویا در مقابله که صاحب کشاف ذکر کرده اشارتیست بآنچه توجیه قول او معدودات میتواند بود که بمعنی
محدودات باشد یعنی تعیین کرده شده بعدد معین و میتواند بود که بمعنی قلیلات باشد یعنی اندک
زیرا که در عرف چیزهای کم را بشمرند و چیزهای بسیار را پیمانه میکنند و مراد از ایام معدودات ماه رمضانست

چنانکه روایت

چنانکه روایت از ابن عباس رضی الله عنه که برین تقدیر قول او شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مبین
آنست و هم از و مرویست که مراد روز عاشوراست و ایام بیض از هر ماهی لکن منسوخ شده وجوب آن بوجوب
روزه ماه رمضان و مراد از مرض صحیح انطار آنست که روزه داشتن ضرر رساند باو برین وجه که خوف زیاده
شدن مرض شود چنانکه مختار اصحاب ماست و مراد از سفر سفر شرعیست بشرایطی که موجب قصر نماز شود
وقول او فعدة من ایام اخر خبر مبتدا محذوفست یعنی فرض صیام عدة من ایام اخر تقدیر مضاف فوق
صیام عدة من ایام اخر با تقدیر مضاف در جانب خبر یا فاعل فعل محذوفست یعنی فکتب علیه صیام
عدة من ایام اخر بتقدیر مضاف چنانکه متبادر است از سیاق کلام و بر تقدیر کلام دلالت کند بر عدم
جواز روزه ماه رمضان الا انکه افطار کند و قضا کند روزه را در وقت دیگر که مریض و مسافر باشد
چنانکه بعضی اصحاب ماست مثل اتمام نماز در سفر و مؤید آنست انکه در بعضی احادیث وارد شده که
الصیام فی السفر کالمفطر فی الحضر یعنی کسی که روزه دارد در سفر مثل کسی است که افطار کند در حضر در گناه
و مخفی نماند که ایام اگرچه جمع مذکر است لیکن جمع مذکر غیر عاقلست و جایز است در ضمیری که راجع باشد
بجمع مذکر غیر عاقل انکه ضمیر واحده مؤنث باشد یا ضمیر جمع مؤنث مثل ایام مضت و مضین بخلاف
جمع مذکر عاقل بواو و نون که ضمیر راجع باو ضمیر جمع بواو است مثل المسلمون جاءوا و بخلاف جمع مذکر عاقل
نحو اولئن که ضمیر راجع باو ضمیر واحده مؤنث است یا ضمیر جمع واو مثل الرجال جاءت و جاءوا چنانکه
در علم نحو مقرر است از جهت صفت ایام درین مقام معدودات واقع شده و آخر که هر دو جمع مؤنثند
و ظاهر آنست که مراد از قول او یطیقونه آن باشد که طاقت روزه دارند و عذری که سبب افطار
شوند ندارند و برین تقدیر این آیت منسوخ باشد بقول او فمن شهد منکم الشهر فلیصمه چنانکه تفسیر آن بیاید
و این قول جمهور مفسر آنست چنانکه گفته اند که این بود حکم روزه رمضان در اول اسلام بنابر انکه روزه
ماه رمضان بر مردم صعب بود بجهت انکه عادت ایشان نبود پس مخیر شدند میان صوم و افطار
بعد از ان تخییر منسوخ شد و میتواند بود که مراد آن باشد که طاقت صوم داشته باشید بعد از ان
عارض شود ایشان را حالی که بسبب آن طاقت صوم نماند ایشان را غیر مرض و سفر مثل کبر سن
و عطاش و غیر آن و این تفسیر اگرچه مستدعی تقدیر جمله ایست معطوف بر یطیقونه مثل لم یبقهم بانتبع
طاقتهم له لیکن برین تقدیر آیت منسوخ نباشد و اصل عدم نسخ است پس این احتمال اولی است

ومؤيد اينست آنكه روايت كرده اند از امام صادق عم كه فرموده معناه على الذين كانوا يطيقون
الصوم ثم اصابهم كبر او عطاش او شبه ذلك فدية لكل يوم مد من الطعام يعنى معنى آيت
مذكور آنست كه واجبست بر آنكسان كه بودند كه طاقت روزه داشتند بعد از آن رسيد ايشانرا
كبرسن يا مرض عطاش كه عبارتست از استمرار تشنگى مفرط يا مانند اين دو حالت آنكه افطار كنند و
عوض هر روزى كه افطار كرده اند مدى از طعام بدهند وبعضى گفته اند كه كلمه لا مقدرست يعنى لا
يطيقونه وبهتر آنست كه گفته شود كه مراد آنست كه روزه داشتن غايت طاقت ايشان باشد كه
بمشقت تمام روزه دارند مثل صاحب عطاش وكبرسن ومانند آن ومؤيد اين توجيه است آنكه ابن
عباس رضه يطوقونه خوانده ويطوقونه مانند آن بمعنى يكلفونه يعنى بتكلف تمام روزه دارند
بر هر تقدير آيت مذكوره دلالت ميكند بر وجوب افطار كسى كه مريض يا مسافر باشد در ماه
رمضان وقضاء آن در وقت ديگر وبر وجوب افطار كسى كه عاجز باشد از روزه داشتن بجهت
عارضه مثل كبرسن وعطاش وبر وجوب فديه دادن يك مد يا دو مد از طعام از براى هر روزى
كه افطار كرده چنانكه مختار محققان اصحابست الآية الثالثة قوله تعالى بعد الآية الى بعضها شهر
رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ
اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
يعنى ماه رمضان آنچنان ماهيست كه فرود آمده در او قرآن در حالتى كه راه راست نماينده است
مردم را ودر حالتى كه علامتست واضحات از جمله چيزهاى كه راست وفرق ميكند ميان حق وباطل
پس هر كه حاضر شود ماه رمضانرا پس بايد كه روزه دارد اين ماه را وهر كه باشد بيمار يا مسافر
پس واجبست بر او افطار وروزه داشتن چند روز ديگر بعد از ماه رمضان كه بيمار ومسافر
نباشد بعد از آنچه از ماه رمضان بيمار يا مسافر بوده ميخواهد خداى تعالى بشما آسانى را ونميخواهد با
شما دشوارى را واين امر كه ميكند خداى تعالى شما را از براى آنست كه كامل گردانيد عدد
ايام افطار را از ماه رمضان بسبب مرض يا سفر در وقت قضاى آن واز براى آنكه بزرگى
ياد كنيد خداى تعالى را از براى آنكه راه نموده است شما را واز براى آنكه شايد شكر نعمتهاى او بجاى

آورده

آورده چه آنكه شهر مشتق است از شهرت وتسميه ماه بشهر از جهت شهرت اوست ميان خاص وعام و
رمضان مصدر رمض است يعنى سوختن واز جهت زمين سوزانرا رمضاء گويند بعد از آن گردانيدند
رمضانرا علم ماه رمضان غير منصرف باشد بسبب علميت والف ونون زايدتان وبرين تقدير
اضافه ازشهر باو اضافه عام است بخاص مثل يوم الاحد ومحققان برانند كه مجموع مضاف
ومضاف اليه علم ماه رمضان است ومؤيد اينست كه آنكه بعضى اصحاب ما روايت كرده اند از اهل (بعضى)
بيت عليهم السلم كه گفته اند لا تقولوا رمضان بل قولوا شهر رمضان فانكم لا تدرون ما رمضان يعنى
مگوئيد رمضان بلكه بگوئيد شهر رمضان زيرا كه شما نميدانيد كه چيست رمضان ودر بعضى روايات
آمده كه رمضان نام خداى تعالى است اما آنكه در بعضى احاديث رمضان واقع شده بى لفظ شهر چون
قوله عم من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه يعنى هر كه روزه
دارد ماه رمضانرا از روى اعتقاد واخلاص آمرزيده شود گناهان گذشته او مبنى بر آنست
كه جائزست تصرف در اعلام اگر موجب التباسى نشود وبرين تقدير غير منصرف باو اعتبار علميت
مجموعيت والف ونون مزيدتان در رمضان مثل ابن دايه كه علم كلاغست وغير منصرفست بسبب
علميت مجموع وتانيث دايه وبر هر تقدير وجه تسميه مذكور آنست كه تعيين نامهاء ماهها در وقتى
واقع شده است كه در ماه رمضان شده گرما بود چنانكه گويا مردم از شدت گرما ميسوختند يا آنكه
مردم بجهت حرارت گرسنگى ميسوختند يا آنكه روزه ماه رمضان ميسوزاند گناهانرا ومراد از انزال
قرآن در ماه رمضان ابتداء انزال قرآنست در پيغمبر صلعم زيرا كه مقررست كه انزال جميع
قرآن بر آنحضرت در ماه رمضان نبود يا مراد آنست كه نازل شده است در ماه رمضان
مجموع قرآن از لوح محفوظ بآسمان دنيا وبعد از آن نازل شده است از آنجا بپيغمبر صلعم آيات بحسب
مصالح بندگان يا مراد آنست كه نازل شد قرآن در شان ماه رمضان واين آيت سابقه
است كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الا الله وتواند بود كه مراد آنست
كه آخر انزال قرآن در او خواهد بود وليكن گويا كه انزال همه قرآن درو ست ودر بعضى احاد
يث وارد شده كه نازل شد صحيفهاء ابراهيم عليه السلم در شب اول ماه رمضان وانجيل
در سيزدهم وقرآن در بيست وچهارم واضح آنست كه انزال قرآن در شب بيست وسيم بوده كه

وتورات در ششم ماه رمضان صح صح

شب قدر است وظاهر آنست که قول او الشهر مفعول به شهدست زیرا که شهود بمعنی حضور است و آن
متعدیست و ضمیر فلیصمه راجع است بشهر مفعول فیه علیهم است زیرا که صوم لازم است لیکن این حکم مخصص
است بانچه قبل ازو و بعد ازو مذکور شده از حکم روزه مریض و مسافر وغیر آن از حکم صغیر و مجنون
و حایض و نفسا و مثل آن پس الحق صاحب کشاف شهود را بمعنی تغییر کرده از برای اخراج مسافر
والشهر را نیز مفعول فیه داشته و مفعول به مناسب نیست و اعراب رفع در شهر رمضان آنست که
مبتدا است و خبر والذی انزل فیه القرآن است یا فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یا سبب آنست که
خبر مبتدا محذوفست و آن هی است یعنی ایام معدودات ماه رمضان است یا سبب آنست که
بدل یا عطف بیان الصیام است بتقدیر مضاف یعنی صیام شهر رمضان یعنی فرض گردانیده شده است
بر شما روزه داشتن و روزه داشتن ماه رمضان است و قول او ومن کان منکم مریضا او علی
سفر تکرار کلام سابق است و وجه تکرار مبالغه است در وجوب افطار مریض و مسافر در ماه
رمضان و اشارتست بر آنکه افطار ایشان عزیمت است چنانکه مختار اصحاب ماست نه رخصت
و مؤید قول اول است حدیث مشهور نبوی که فرمود لیس من البر الصیام فی السفر یعنی نیست از نکو
ئی روزه داشتن در سفر و مراد از اکمال عدت قضای جمیع ایامی است که مریض و مسافر در ماه
رمضان افطار نموده اند چنانکه متبادر به روزه داشتن جمیع ماه رمضان چنانکه ... و مراد از قول
او یرید الله بکم الیسر آنست که خدای تعالی میخواهد که آسان گرداند بر شما احکام شرعیه را نه آنکه
دشوار گرداند و از این جهت است که امر میکند شما را بافطار در حال مرض و سفر و قول او و لتکملوا
العدة تا آخر متعلق است بعامل مقدری که دلالت میکند بر و کلام سابق و آن یامرکم بذلک
است یعنی امر میکند خدای تعالی شما را بانچه مذکور شد از برای آنکه تمام گردانید عدد ایام افطار را
در قضا کردن و از برای آنکه شکر نعمتهای او بجای آورید و ممکن است که معطوف باشد
بر معمول مقدر یرید الله و ان تستعملوا علیکم است مثل قول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا یعنی میخواهد خدای تعالی با شما آسانی را از برای آنکه احسان گردانیده بر شما احکام
شرعیه را و از برای آنکه تمام گردانید عدد ایام افطار را در قضا تا آخر و دور نیست که معطوف
باشد بر الیسر که بمعنی الیسر علیکم است و مراد از تکبیر مطلق تعظیم است یا تکبیرات مندوب است بعد از

ب لتسهیله

چهار نماز

چهار نماز در شب عید بعد از نماز شام و خفتن در روز عید بعد از نماز بامداد و نماز عید چنانکه
مختار اصحاب ماست و بعضی گفته اند که مراد تکبیرات است که مقرر است در وقت قربانی کردن و دور نیست
که مراد تکبیرات نماز عید باشد و کلمه ما در بما هدیکم محتمل است که ما مصدریه باشد و محتمل است که موصوله
باشد یا موصوفه الایة الرابعه قوله تعالی بعد الآیة السابقه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ یعنی هرگاه بپرسند از تو
بندهای من از حال من که نزدیکم یا دور پس جواب ایشان اینست که براستی که من نزدیکم
با ایشان قبول میکنم دعای دعاکنندگان را وقتی که از من چیزی قبول کنند بر سبیل خضوع پس
اجابت کنند ایشان نیز مرا هرگاه که بخوانم ایشان را بطاعت خود و باید که ایمان آورند بمن باشد که
راه راست یابند به آنکه این آیت را دلالتی بر صوم نیست و ایراد او در این مقام از جهت آنست که
دلالتست بر اجابت دعا و از جمله دعاها که قریبست باجابت دعای صیام است چنانکه در حدیث وارد
شده که دعوة الصیام لا ترد و یعنی دعای روزه دار رد نمیشود پس دعا و اجابت او را تعلق تمامست بصوم
و در سبب نزول آیت مذکوره مفسران را اختلافست بعضی گفته اند که اعرابی پرسید از رسول خدا صلعم
که آیا پروردگار ما نزدیکست تا با او رازگوییم یا دور است از ما پس باواز بلند بخوانیم او را پس
این آیت نازل شد و بعضی گفته اند که جهودان مدینه گفته اند که ای محمد چگونه میشنود پروردگار ما
دعای ما را و حال آنکه تو میگویی که میان ما و آسمان مسافتیست پانصد سال راه است و سطبری هر آسمان
نیز این مقدار است پس این آیت نازل شد و بر تقدیر ذکر این آیت در نظم قرآن بعد از آیت
سابقه یا باعتبار مناسبت مذکوره است یا جهت آنست که چون آیت سابقه مشتمل است بر امر خدای
تعالی بندها را بروزه ماه رمضان بی عذر و بقضای آن در روزهای دیگر با عذر و بمحافظت عدد آن
روزها و بوظایف تکبیر و شکر خدای تعالی مناسبت بعد از آن ذکر این آیت مشتمل است بر تنبیه بر
کمال قرب خدای تعالی و اطلاع او بر کلیات حالات بندها از آنچه در آیت سابقه امر بآن واقع شده
و غیر آن و پوشیده نیست که قرب خدای تعالی عبارتست از کمال اطلاع او بر احوال بندها مثل کسی
که قرب مکانی داشته باشد بکسی چنانکه فرموده است نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی
ما نزدیکتریم بآدمی از رگ جان او و در معنی دعوت و اجابت نیز خلافست بعضی گفته اند که مراد

ب بپرسند صح

ب باید که صح

ب بقضای

که مراد از دعوت طاعت است و از اجابت اثابت یعنی ثواب میدهم طاعت کسی را که اطاعت من کند
و بعضی گفته که مراد معنی حقیقی دعا و اجابت است و برین قیاس است کلام در آیت ادعونی استجب
لکم لیکن بر تفسیر ثانی متوجه میشود که ظاهر آیت که مذکور شد دلالت میکند بر استلزام دعای بنده‌ها
اجابت خدای تعالی را و آن خلاف واقع است مگر آنکه گویند که استلزام مراد نیست و بر تقدیر که مراد
باشد مقید است بلزوم شرایط معتبره در دعا چنانکه در محل خود مبین است پس اگر با شرایط تحقق
شود اجابت متحقق شود و اگر دعا با آن شرایط متحقق نشود اجابت حاصل نشود یا گویند که مراد
از اجابت حقیقی لازم است و آن شنیدن دعاست بلکه نمیفهمد که هرگاه کسی دعا میکند خدای تعالی
میشنود لیکن تاخیر میکند بدل مطلوب او را بسبب آنکه دوست میدارد که بنده او مکرر
دعا کند و الحاح نماید بعد از آن اگر خواهد بدهد یا گویند که تعلق اجابت بسبب مقدر است در نظم
آیت یعنی اجابت میکنم اگر خواهم الایة الخامس قوله تعالی [?] أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ یعنی حلال گردانیده شد از برای شما در شب روزه ماه رمضان مجامعت کردن
شما با زنان شما زیرا که زنان شما بمنزله جامه‌اند مر شما را در آنکه چسپیده‌اند ببدن شما و شما بمنزله
جامه‌اید مر ایشان را در آنکه چسپیده‌اند ببدن ایشان دانست خدای تعالی که شما بودید که خیانت
میکردید با نفسهای خود بآنکه ثواب روزه خود را کم میکردید بسبب رعایت ناکردن شرایط
آن پس قبول کرد خدای تعالی توبه شما را و رحمت کرد بر شما و درگذشت از گناهان شما پس
این زمان مجامعت کنید با زنان خود و طلب کنید بمجامعت آنچه را که مقدر گردانیده است
خدای تعالی از برای شما از فرزندان و بخورید و بیاشامید تا آن زمان که متمیز شود مر شما را
رشته سفید از رشته سیاه که آن رشته سفید روشنی صبح است بعد از آن تمام کنید روزه را
تا شب و مجامعت مکنید با زنان خود در حالتی که در اعتکاف باشید در مسجدهای جامع

المذکور

بآنچه مذکور شد حدها و منعهای خدای تعالی است پس نزدیک مشوید آنها را همچنین که مبین گشت بیان
میکند خدای تعالی آیتهای خود را از برای مردم که شاید که پرهیزکاری نمایند بدانکه سبب نزول
این آیت آن بود که روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که در اول اسلام خوردن و آشامیدن طعام
بود در شب ماه رمضان بعد از خواب کردن جماع حرام بود در ماه رمضان در شب و روز مطلقاً و
بود مردی از اصحاب رسول صلعم او را معطم بن جبیر گفتندی و پیر و ضعیف بود پس روزه گرفت در
ماه رمضان و چون شب شد زن او طعام را دیر حاضر گردانید پس معطم در خواب شد و چون بیدار
شد گفت اهل خود را که بتحقیق حرام شد بر من امشب طعام خوردن پس چون صباح شد حاضر شد
بکندن خندق جهت غزوه خندق با رسول صلعم پس از ضعف گرسنگی بیهوش گشت و [?] صلعم بر او گریه آمد
و بودند جماعتی از جوانان که جماع میکردند در شبهای ماه رمضان پنهانی پس نازل شد آیت مذکوره و حلال
گشت جماع در شب ماه رمضان و خوردن و آشامیدن بعد از خواب کردن در شب ماه رمضان و در
بعضی روایات مخالف آن آمده که در اول اسلام حرام بود اکل و شرب و جماع در شب ماه رمضان بعد
از خواب و بعد از ادای نماز خفتن نیز پس عمر علیه العنه در شبی از شبهای ماه رمضان مجامعت کرد
با زن خود بعد از نماز خفتن و رفت نزد محمد صلعم و عذرخواهی نمود پس جمعی دیگر از مردم برخواستند
و اعتراف نمودند بمثل عمل عمر پس این آیت نازل شد و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر
آنکه جایز است نسخ سنت بکتاب چنانکه مختار اکثر علماء اصول است زیرا که تحریم اکل و شرب و جماع در شب
ماه رمضان سابقاً بسنت ثابت شده بود نه بکتاب و نیز دلالت میکند بر جواز نسخ شرعی بدل
چنانکه بیشتر بر آنند و احل بقرائت مشهوره ماضی مجهول است از احلال یعنی حلال گردانیدن و مفعول
ما لم یسم فاعله او رفث است و وجه عدم ذکر فاعل که خدای تعالی است آنست که این فعل از غیر خدای
تعالی متصور نیست و مراد از لیلة الصیام شبی است که فردای او روزه ماه رمضان باشد مطلقاً بقرینه
قول او ثم اتموا الصیام و رفث در اصل [?] زیرا که جماع مستلزم [?] است لفظ
او همچنین است و حمل لباس بر ضمیر راجع بزنان مبنی است بر تشبیه ایشان بلباس در کمال اتصال
و شمول برین قیاس است حمل لباس بر ضمیر خطاب بشوهران و از علماء بیان تشبیه ممنوع خوانده
بلکه اند استعاره خوانند بعضی گفته‌اند و قول او من الناس لکم با ما بعدش استیناف است

از برای بیان وجه حلال گردانیده جماع در شب ماه رمضان و از این جهت معطوف نشد بر ما قبلش
و حاصل وجه مذکور دفع حرجست بنا بر کمال مخالطه و ملابست مردان با زنان و صعوبت تحمل ایشان
از منع از ایشان و ترک عطف در قول او علم الله از جهت آنست که او استیناف از برای بیان علت
وجه مذکور مر احلال مذکور را و حاصل این وجه آنست که کمال ملابسه مردان با زنان علت احلال مذکور
شد از جهت آنکه خدای تعالی دانست که خیانت میکنید یعنی با نفسهای خود بسبب کمال ملابسه مذکوره
و ثواب روزه خود را ناقص میکردانید یا بارتکاب جماع حرام مثل خیانت در حق غیر و حقیقت خیانت
آنکه کند در حق غیر است بی اذن او و اختیان مبالغه خیانتست مثل اکتساب و کسب و معنی قول او فتاب
علیکم و عفی عنکم آنست که یعنی آنکه خدای تعالی بنا بر وجه مذکور تحقیق نمود تحریم اکل و شرب و جماع را
در شب ماه رمضان تو به مخالفان حکم سابق را از قبول فرمود و گناه ایشان را عفو کرد و قول او
فالآن باشروهن تفریع است بر احلال و مراد از الآن وقت احلالست یعنی این زمان که حلال شد
جماع مباشرت کنید با زنان خود در شبهای ماه رمضان و میتواند بود که مراد از الآن شبهای ماه
رمضان باشد و مباشرت در اصل لصق رسانیدن بشره است ببشره کسی یعنی ظاهر جلد بدن
و اینجا مراد فرد کامل آنست یعنی جماع و مراد از صیغه امر اباحه است نه وجوب و مراد از ما کتب الله
لکم فرزند است یعنی اولا آنست که مقصود شما از مباشرت فرزند باشد نه قضای شهوت و بعضی
گفته اند که مراد اباحه اکل و شرب و جماعت در شب ماه رمضان بعد از خواب بعد از تحریم آن
و بعضی گفته اند مراد ترک عزلست از زوجه منکوحه بنکاح دایم و بعضی گفته اند مراد فرج زنانست یعنی
مباشرت کنید با زنان از فرج ایشان که موضع منی است نه از دبر ایشان که مکروهست و مراد
از رشته سفید روشنی طولانی صبح صادقست چنانکه قول او من الفجر مبین آنست و مراد از رشته سیاه
تاریکی طولانی است که احاطه کرده روشنی صبح را لیکن مطابق تشبیه منع نه مطابق السعاده و تحقیق
این سخن مقتضی بسطی آنست در کلام که لایق نیست باین مقام و کلمه من در من الفجر بمعنی بیانست یا
با تبعیض و بر هر تقدیر بیان میکند مراد را از رشته سفید صبح و مراد از رشته سیاه بمقابله و از این
جهت اکتفا نموده شد بآن و پیش نشد تصریح مراد از رشته سیاه و آنکه روایت کرده اند از سهل بن سعد
ساعدی که گفت آیت مذکوره نازل شد اول بی وقوع او من الفجر با آنکه جمعی از مردم چون میخواستند که

روزه دارند در شب رشتهای سفید که بر پای خود میبستند و میخوردند و می آشامیدند تا آنزمان که متمیز
میشدند از هم و بعد از آن نازل شد قول او من الفجر پس دانستند که مراد صبح صادقست و تاریکی محیط
او و حقیقت رشته سفید و سیاه صحت آن معلوم نیست و بر تقدیر صحت دلالت میکند بر جواز تاخیر
از وقت خطاب و آن مختار کثیری از علمای اصولست و دلالت نمیکند بر جواز آن از وقت حاجت
که ممنوعست باتفاق علمای اصول زیرا که میتواند بود که نزول من الفجر پیش از ماه رمضان باشد که وقت
حاجت بمعرفت حکم مذکور ظاهر آنست که قول حتی یتبین متعلق باشد بکلوا و اشربوا و بیان غایت
اکل و شرب باشد در شب ماه رمضان چنانکه مختار محققان اصحاب ماست نه بقول او باشروهن
و ابتغوا چنانکه بعضی بر آنند و الا لازم آید که جایز باشد جماع نیز با طلوع فجر و طهارت از جنابت
شرط نباشد در صحت صوم و این خلاف اجماع اصحابست پس لابد است که آیت مذکوره
غایت اکل و شرب باشد نه مباشرت و غایت مباشرت از آیت مذکوره مستفاد نگردد بلکه از
روایات صحیحه مستفاد گردد و آن قریب صبح صادقست بر وجهی که پیش از صبح غسل با تمام میسر تواند
توان آورد و قول او الی اللیل متعلق است باتموا و بیان غایت صیام است لیکن واجبست ادخال
جزوی از لیل در صیام از باب مقدمه چنانکه واجبست ترک اکل و شرب پیش از طلوع فجر از
باب مقدمه و مراد از لیل که غایت صوم است غایب شدن سرخی جانب مشرق است نزد اکثر فقهای ما
چنانکه مراد از فجر که غایت اکل و شربست در شب صبح صادقست باتفاق و باقی مسایل روزه را
در کتب فقه اصحاب باید طلبید و قول او و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد اشارتست بحکم
اعتکاف بعد از بیان حکم صوم از جهت کمال مناسبت میان ایشان زیرا که در اعتکاف صوم شرطست
و سنت موکده است در عشر آخر رمضان و عاکف مشتق است از عکف ماء از عکوف و عکف در باز داشتن
است و عکوف مقیم شدن در جایی بر هر تقدیر اینجا مراد اعتکاف شرعیست و آن باز داشتن خود
در مسجد از برای عبادت بر وجه شرع تا توقف در مسجد بقصد عبادت بر وجهی که معتبر است
شرعا و مراد از مباشرت اینجا جماعت چنانکه متبادر است لیکن حرامست در اعتکاف مقدمات
جماع نیز از طیب و تقبیل و غیر آن بنا بر روایات معتبره و متبادر از مساجد مطلق مساجد است چنانکه
مختار بعضی اصحاب ماست و بعضی اصحاب بر آنند که مراد مساجد جامع است بنا بر روایات صحیحه دال

در شبها پسیاه
صح
یلی

بران واکثر اصحاب بر انند که مراد مساجد اربعه است یعنی مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و مسجد جامع کوفه و
مسجد جامع بصره و این قول احوط است اگرچه قول ثانی اصح است و اقل مدت اعتکاف سه شبانه روز است
با روزه بنا بر روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلم و باقی مسائل اعتکاف مذکور است در کتب اصحاب و قول
او تلک اشارتست باحکام مذکوره صوم و اعتکاف و مراد از حدود الله منهیات خدای تعالی است یعنی
محارم و مناهی خدای تعالی اند یعنی منع چنانکه مشار درست و قول او فلا تقربوها مبالغه است در نهی
از ارتکاب محارم یعنی نزدیک مشوید بانها چه جای ارتکاب کنید و مؤید این تفسیر است آنکه روایت
کرده اند از رسول خدا صلعم که فرمود ان لکل ملک حمی وان حمی الله محارمه فمن ارتع حول الحمی یوشک ان یقع
فیه یعنی بدرستی که هر پادشاهی را قرقیست و بدرستی که قرق خدای تعالی مناهی اوست و هر که بچرد در قرق نزدیک
که مقید در قرق و ظاهر آنست که مراد از قول یتقون پرهیزکاری باشد از محارم و مناهی خدای تعالی و درست
که مراد دخول ایشان باشد در سلک متقیان بسبب امتثال اوامر و نواهی خدای تعالی و مخفی نماند که آیت
مذکوره دلالت میکند بر جواز جماع در شبهای ماه رمضان فی الجمله بر جواز اکل و شرب در این شبها
تا صبح صادق و بر وجوب صوم در روز ماه رمضان تا در آمدن شب و بر وجوب یا ندب و بر تحریم
جماع در مسجد مطلقا خواه در شب و خواه در روز و بر فساد او بسبب جماع بنا بر آنکه نهی در عبادات
دلالت میکند بر فساد آنها بسبب ارتکاب آنچه نهی از و واقع شده چنانکه محقق است نزد محققان علمای اصول است

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی پاک شدن است و بمعنی زیاده شدن مثل قول خدای تعالی اقتلت
نفسا زکیة یعنی ایا کشتی نفس پاک را و مثل قول او ذلکم ازکی لکم و اطهر یعنی آنچه مذکور شد زیاده
شونده تر است از برای شما و پاکتر است و در شرع عبارتست از صدقه مقدره ثابته باصل شرع
ابتداء و وجه نقل بمعنی شرعی آنست که زکاة شرعی سبب پاک شدن مالست از حرام و پاک شدن
از رذالت بخل یا سبب زیاده شدن مالست بسبب خاصیت و ثواب در آخرت و در این کتاب
سه بحث است بحث اول در وجوب زکوة و محل آن و در وجها را آیتست الآیة الاولی قوله تعالی
فی سورة البقرة لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتَامٰی وَ
الْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّائِلِینَ وَفِی الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ

اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ اُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ
اُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی نیست کار نیک آنکه بگردانید رویهای خود را بجانب مشرق و مغرب و
لیکن کار نیک معتد بکار نیک آنکس است که ایمان آورد بخدای تعالی و بر روز قیامت و بفرشتگان و
بکتابها آسمانی و بپیغمبران و بدهد مال خود را در حالی که مستعمل باشد به دوستی مال بخویشان محتاج خود — و بیتیمان محتاج خود و
و بمسکینان که هیچ چیز ندارند و بمسافر محتاج در غربت و بگدایان و بندهای درمانده از برای خلاص ایشان
از بندگی و کار نیک آنکس است که بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و کار نیک آنکس است که وفا کنند — کنندو
عهد خود هرگاه که نذر یا عهد کنند و کار نیک آنکسان که صبر کنند در سختی مالی مثل فقر و در شدت بدنی
مثل مرض و در وقت مقاتله با کفار در جهاد و این جماعه که مذکور شد ایشان اند آنکه راست میگویند
هرچه میگویند و این جماعه ایشانند پرهیزکاران کامل در تقوی و پرهیزکاری بدانکه خطاب در این آیت
با اهل کتابست از یهود و نصاری زیراکه یهود بجانب مغرب نماز میکردند بسوی بیت المقدس و نصاری
بجانب مشرق و هر دو فریق مبالغه و اهتمام تمام میکردند در توجه بقبلهای خود و در حین تحویل قبله بسوی
کعبه خدای تعالی رد ایشان نموده و گفت که توجه بجانب قبلهای شما کار نیک نیست بجهت آنکه منسوخ
است بلکه کار نیک توجه بجانب کعبه است با سایر اعمال مذکوره و بعضی مفسران گفته اند که مسلمانان ن
نیز بعد از تحویل قبله مبالغه مینمودند در بحث قبله و اهتمام میکردند و در رد قبله اهل کتاب بمجادله
اهل کتاب مبالغه میکردند و راست قبله خود پس خدای تعالی فرمود که کار نیک همه بحث قبله نیست بلکه این
اعمال است که مذکور میشود و در لیس البر دو قرائتست رفع بر آنکه فاعل لیس باشد و ان تولوا خبر او و نصب
بر آنکه ان تولوا اسم لیس باشد و بر خبر او مقدم بر اسم و چون ان مصدری با ما بعد بمعنی مصدر است
معنی نیست در اسمیت او چنانکه بعضی گفته اند و بر بکسر نیکوکار است و بر اینکه را گویند و من آمن خبر است که
مضاف یعنی بر من آمن یا و البر بمعنی کار نیک آنکس است که ایمان آورد یا صاحب کار نیک آنکس است
که ایمان آورد یا بر بمعنی بار است یعنی کار نیک کننده آنکس است که ایمان آورد و لیکن توجیه اول ظاهر تر است
و قوله تعالی است بسیاق کلام و در لکن البر نیز دو قرائت تشدید لکن و نصب بر و تخفیف لکن و رفع بر و لکن
بر تقدیر تخفیف مخفف از مثقله نیست نه عاطفه چنانکه بعضی گفته اند زیراکه واو عاطفه داخل نشود
بر لکن عاطفه چنانکه از کلام بعضی محققان علم نحو مستفاد میگردد و مراد از کتاب قرآنست یا مطلق کتاب

آسمانی و الام داخل بر وی بمعنی استغراق است یعنی هر کتاب آسمانی و همچنین لام الملائکه والنبیین یعنی
استغراق شوند یعنی هر فرشته و هر پیغمبر را زیرا که لام داخل بر جمیع ابطال جمعیت او میکند
چنانکه علما تفسیر و عربیت تصریح نموده اند آن پس اخبار صیغه جمع در ملائکه و نبیین و صیغه مفرد
در کتاب بجهت عدم عادت است باشاره بکثرت ملائکه و پیغمبران و قلت کتب سما و نسبت بایشان
و ضمیر علی حبه ظاهر آنست که راجع باشد بمال بسبب قرب او یعنی با دوستی مال و بخیلی و در وی که
راجع باشد بخدای تعالی یعنی بدوستی خدای تعالی و از روی اخلاص یا بسبب قرب و مال یعنی با دوستی دادن
مال و تطیب خاطر و موید تفسیر اولست آنکه در بعض روایات آمده که گفت رسول خدای تعالی که افضل
صدقه آنست که تصدق کنی در حالی که تن درست باشی و بخیل باشی و امید زندگانی داشته باشی
ترسی از احتیاج و تاخیر نکنی تا آن زمان که جان بلب رسد پس بگویی که این چیز از فلان و هی و این چیز از
فلان و مراد از ذوی القربی صاحبان قرابت الکس است یا صاحبان قرابت معصوم برونق
قول خدای تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق
علیهما السلام و یتامی جمع یتیم است و یتیم صغیری را گویند که پدر ندارند و مراد از سائل طالب صدقه است
مطلقا یا گدا یان طالب طعام و در بعضی احادیث وارد شده که للسائل حق وان جاء علی فرس
یعنی مر طالب صدقه را حق است بر مردم و اگر چه بیاید سوار بر اسب و تحقیق معنی مساکین و ابن السبیل
و فی الرقاب در تفسیر آیت دیگر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اتفاق کرده اند مفسران در آنکه
مراد از ایتاء الزکوة زکوة واجبست و اما ایتاء مال احتمال دارد که مراد از وی عامتر باشد از تصدقات
واجبه و مندوبه و احتمال دارد که عامتر باشد از زکوة واجب و باقی حقوق واجبه غیر زکوة
باشد چنانکه از بعضی نقل کرده اند و احتمال دارد که مراد از وی نیز زکوة واجبه باشد و مقصود
در مرتبه اول بیان مصارف او باشد و در مرتبه ثانی بیان نفس او و ترغیب باو تا تکرار لازم
نباشد لیکن ابا میکند ازین احتمال آنکه مصارف زکوة واجبه تمام مذکور نشده با آنکه ذوی القربی
و یتامی و سائلین مطلقا از مصارف نیستند مگر آنکه تقیید کنند ایشان را بفقر و آن خلاف ظاهر
و آنست که مراد از ایتاء مال تصدقات مندوبه باشد و برین تقدیر ذکر مصارف مذکوره بنابر
افضلیت تصدق است بایشان و قول او والموفون عطف است بر من آمن که خبر لکن است

آنست
صح

ومراد از عهد عامتر است از عهد و نذر بلکه یمین نیز و قول او والصابرین منصوبست بر مدح بتقدیر
اعنی الصابرین یعنی میخواهم از بعض دیگر که کارنیک ایشان معتدبه است صابران از جهت تنبیه
بر کمال فضیلت صبر و آن حبس نفس است بر مکروه از برای امتثال امر خدای تعالی چنانکه مرویست
از پیغمبر صلعم که الایمان شطران شطر صبر و شطر شکر یعنی ایمان دو قسمت قسمی صبر است و قسمی دیگر شکر است
و در وی که مجرور باشد معطوف بر محل العهد من آمن که مضاف الیه بر است چنانکه مذکور شد
یا منصوب باشد و معطوف بر اسم لکن بتاویل ذا البر عطف مفرد بر مفرد یعنی صابران نیز از اقوام
مذکورین و برین تقدیر قول او اولیک الذین صدقوا جمله مستانفه متعلق بجمیع اقوام مذکورین
یا عطف جمله بر جمله یعنی صابران ایشانند صادقان و ایشان متقیان و مراد از باسا شدتهای
مالیست مثل تلف مال و فقر و غیر آن و از ضرا شدتهای بدنی مثل جراحتها و مرضها و غیر آن و از باس
شدت موت و قتل در جهاد الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة حم السجدة و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون
الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون یعنی و عذاب عظیم مر کافران است الخبان کافران که نمیدهند
زکوة را و حال آنکه ایشان بقیامت ایمان ندارند بدانکه ویل بمعنی عذابست و بعضی گفته اند که ویل
اسم چاهیست در جهنم و اشتراک در شرع مستعمل شود بمعنی در کفر مطلق یا کفری که بسبب عدم توحید
باشد ظاهر آنست که اینجا مراد معنی اولست و بر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب
زکوة بلکه سایر احکام فرعیه کافران و قول او وهم بالآخرة هم کافرون جمله اسمیه است حالیه
و مشتمل بر تکریر اسناد جهت مبالغه و تنبیه بر آنکه سبب نادادن ایشان زکوة انکار ایشانست
قیامت و عذابها که خدای تعالی در قیامت از برای کافران و فاسقان و کسانی که زکوة نمیدهند
مقدر و مهیا گردانیده الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة التوبة والذین یکنزون الذهب والفضة
ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی و آنانکه جمع میکنند
طلا و نقره را و نفقه نمیکنند آنها را در راه خدای تعالی پس مژده کن ایشان را بعذاب دردناک
در روزی که افروخته شود آتش بر آن طلاها و نقرهای جمع کرده شود و چنانکه گرم کردن آنها در میان
آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان

ولکنه شود مراد ایشان را که این طلاها و این نقره‌های که گرم کرده شد الخیریت که جمع کرده بودند از برای
خود پس بچشید وبال آنچه را که جمع کرده بودند از برای خود بدانکه کنز در لغت پنهان کردن مالست
در زیر زمین لیکن اینجا مراد جمع کردن مالست از برای نگاه داشتن خواه در زیر زمین و خواه
در روی زمین بقرینه بعضی روایات که وارد شده در این باب چنانکه عن قریب مذکور گردد و ضمیر ینفقونها
راجعست بطلاها و نقره‌ها که جنس ذهب و فضه شاملست آنرا یا راجع است بفضه و قول او ولا ینفقونها
مقدرست بعد از ذهب و تقدیر آنست که یکنزون الذهب ولا ینفقونه والفضه ولا ینفقونها پس ولا
ینفقونه محذوف شده بقرینه ولا ینفقونها مثل نحن بما عندنا و انت بما عندک راض والرای مختلف
یعنی نحن بما عندنا راضون و بشر در لغت یعنی خبر خوش بکسی رسانیدن است و اینجا مستعمل شده
در خبر بد رسانیدن بر سبیل تهکم یا ازجهت تنبیه بر انکه خبر عذاب الیم نسبت بآنچه ایشان مستوجب
آنند چه خوشی است که موجب خورش حال ایشانست و قوله او یوم یحمی ظرف عذابست یا لفظ الیم
و احما در لغت تفسان گردانیدن چیزیست و اینجا مراد افروختن آتش است که سبب تفسان گردانیدنست
از قبیل ذکر مسبب و اراده سبب بقرینه قول علیها یعنی افروخته شود آتش بر بالای آنها جهت تفسان
گردانیدن آنها و الا حق عبارت آن بود که گفتی یوم یحمی فی نار جهنم و وجه تجوز مذکور مبالغه است
در گرم گردانیدن طلاها و نقره‌های مذکوره بانکه آتش از بالا و شیب محیط خواهد بود بآنها و در
لغت داغ کردن است و وجه تخصیص داغ باعضای ثلثه مذکوره که پیشانی و پهلو و پشت آنست آنست
که مضرت داغ کردن این سه عضو بیشتر است ازجهت انکه مشتملند بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگرست
یا انکه مال جمع میکنند و نمیدهند بفقرا اعراض میکنند از ایشان باین سه عضو و قول او هذا ما کنزتم
متعلق بقوت لیست یعنی مقولا لهم هذا ما کنزتم و هذا اشارتست بکنوز مذکوره و تذکیر آن باعتبار خبرست
که ما کنزتم هذا است و درو وجه دیگر است که اشارت باشد بکی بنابر حذف مضاف در جانب خبر یعنی هذا نتیجه
ما کنزتم یعنی این داغ کردن نتیجه آن مالهاییست که جمع کرده بودید همچنین قول او فذوقوا ما کنتم تکنزون
بتقدیر مضافست یعنی نتیجه ما کنتم تکنزون یعنی پس بچشید نتیجه آن مالها که بودید که جمع میکردید و
مراد از ذوق دریافتن است یا امتحان کردن که مقصود از چشیدن می باشد بطریق مجاز مرسل و
بعید آنست که ما کنتم استعاره بالکنایه باشد از چیزهای مزه دار و ذوقوا استعاره تخییلیه باشد و

۲۱۲ نقره

و بر هر تقدیر اشارتست بانکه داغ کردن مذکور توطئه است از برای تعذیب ایشان و اندکیست
نسبت بعذابی که معدست از برای ایشان و مخفی نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب زکات از طلا
و نقره زیرا که مراد از انفاق در راه خدا مذکور شده زکاة دادن است بدلیل انکه روایت
کرده اند از حضرت صلی الله علیه و آله که فرموده ادی زکوته فلیس بکنز و ان کان بالطباق (زکات ح)
ما بلغ ان یزکی و لم یزک فهو کنز و ان کان ظاهرا یعنی هر مالی که ادا کرده باشند او لیس
نیست داخل در کنزی که در آیت مذکوره است و اگرچه آن پنهان در زیر زمین باشد بلکه خارج (ح ست)
از قول او ولا ینفقونها و هر مالی که بنصاب زکوه رسیده باشد و زکات از ان نداده باشند
داخل است در کنزی که مذکورست در آیت و اگرچه در روی ایشان ظاهر باشد و شک نیست
در این آیت دلالت میکند بر بیان معنی کنز و انفاق که مذکور شد در آیت مذکوره و چون در
آیت مذکوره تهدید وعید شدید واقع شده بر کنز مذکور با عدم انفاق دلالت میکند آیت
مذکوره بر انکه جمع کردن طلا و نقره و زکات نادادن از ان حرام است پس بعد از جمع کردن
طلا و نقره زکات دادن ایشان واجب باشد لیکن شرط آنست در وجوب زکوة از ان
چند شرط اما بر روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلم یکی نصاب و نصاب مقداریست از مال
که گویند که زکوت از و واجب باشد و نصاب اول در طلا بیست مثقال مقدار (مثقال است ح)
شصت و هشت جو است و چهار سبع جو از جوی که عرض او مقدار هفت موی اسب یا بو باشد
که پهلوی هم گرفته باشند و زکوت آن نیم مثقال طلاست و نصاب دوم بیست و چهار مثقالست
و زکوت آن نیم مثقال است و عشر مثقال از طلا بعد از ان در چهار مثقال که زیاده میشود
بر نصاب بیست مثقال طلا زیاده میشود بر زکوت نصاب اول در نقره دویست درهم است
دو درهم آنست که ده از هفت مثقال باشد و زکات آن پنج درهم است بعد از ان (زیاده ط)
در چهل درهم که زیاده شود بر نصاب مذکور یک درهم زیاده شود بر زکات مذکور و شرط
دیگر آنست که طلا و نقره مسکوک باشد بسکه معامله و شرط دیگر انکه یکسال تمام بر وی گذشته باشد
و باقی تفاصیل احکام زکات در کتب فقهیه مذکورست **الرابعة** قوله تعالی فی سورة الذاریات
و فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم یعنی و مقیان در مالهای ایشانست حقی معین

از برای کسی که طلب صدقه میکند و از برای کسی که طلب صدقه نمیکند پس محروم می ماند بدانکه این آیت
درین سوره در صفت متقیان واقع شده و این مضمون در سورهٔ معارج در وصف جماعتی واقع شده
که مستثنا اند از انسان مذموم و اوصاف سابقه و لاحقه آن از قبیل واجبات است مثل مداومت بر نماز
و تصدیق بروز جزا و جمیع معاف بمعروف در قول او اموالهم دالست بر عموم و متبادر از حقی که متعین باشد
در شرع زکات و خمس است پس آیت مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر وجوب زکوة یا خمس و انکه
بعضی استدلال کرده اند باین است بر وجوب زکات از مال التجاره محل نظر است از جهت انکه حق
عام است از زکات و خمس و غیر آن از جهت انکه دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که سوق آیت مذکوره
در سورهٔ معارج دالست بر وجوب چنانکه دانستی و حق بعضی ثابت است یا سزاوار خواه واجب
باشد و خواه مندوب و سائل یعنی طالب صدقات و محروم کسی است که طلب صدقه نمیکند
با وجود احتیاج پس مردم او را توانگری می پندارند و صدقه بمید نمیدهند با و پس محروم می ماند و
بعضی گفته اند که محروم کسی است که کسبی ندارد مبحث دوم در گرفتن زکات و رسانیدن بمستحق و درو
شش آیت است الاولی قوله تعالی فی سوره توبه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ
تُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی بگیر ای محمد از جمله
مالهای ایشان زکاتی که پاک گرداند ایشان را و بالیده گرداند مال ایشان را بسبب آن زکوة
و ترحم کن بر ایشان بدعای خیر در حق ایشان بدرستی که ترحم بر ایشان و دعای تو از برای ایشان
سبب آرام دل است ایشان را و خدای تعالی شنوا است دعای ترا دانا است بآرام دلهای ایشان
بسبب دعای تو روایت کرده اند که سبب نزول این آیت آن بود که چون پیغمبر صلعم بغزوه
تبوک توجه فرمود جمعی تخلف نمودند و با آن حضرت در ان غزوه موافقت نکرده اند بمحبت تعلقات
و تربیت مالهای خود و بعد از ان که آنحضرت از مدینه بیرون بعضی از ایشان پشیمان شدند و
و در مقام اعتذار و استغفار در آمدن و سه کس از انجمله بسبب غایت ندامت و شدت
خوف از عقوبت الهی خود را بر ستونهای مسجد بستند و سوگند خوردند که نگشایند خود را اما
انکه بگشاید ایشان را پیغمبر صلعم چون آنحضرت مراجعت فرموده بمدینه در آمد بمسجد فرود آمد و نماز تحیت
مسجد بتقدیم رسانید چنانکه عادت آنحضرت بود هر گاه از سفری مراجعت می فرمود پس نظر مبارکش
بر آن کس

بر آن کس افتاد که خود را بر ستونها بسته بودند پس پرسید که اینها چه کسانند کیفیت حال ایشان را
بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که من نمیگشایم ایشان را تا انکه امر خدای تعالی درین باب بمن رسد پس
چون آیتی که متضمن قبول توبه بود نازل شد رسول خدا صلعم ایشان را گشاده عذر ایشان را قبول نمود
پس گفتند که ای رسول خدا اما مالهای ما سبب تخلف ما شده ازین غزوه پس بگیر مالهای ما را و مال ما را پاک گردان
ازین آنحضرت فرموده که خدای تعالی امر نکرده مرا که از مال شما چیزی بگیرم پس این آیت نازل شد
و آن حضرت از مال ایشان زکوة شرعی گرفت و کلمهٔ من در من اموالهم از برای تبعیض است و تطهرهم
صفت صدقات است و تزکیهم بها عطف است بر و ظاهر آنست که هر دو صیغهٔ خطاب باشند و احتمال دارد
که اول صیغهٔ غیبت باشد و دوم صیغهٔ خطاب و بر هر تقدیر فایدهٔ وصف صدقه بتطهیر و تزکیه اشارت
بانکه مامور باخذ صدقاتست که ایشان را فایده دهد و آن صدقاتیست که از روی طیب خاطر و خلوص
اعتقاد باشد و مراد از صل علیهم است دعا فرمودن برای ایشان بقرینهٔ مقام و در صلوتک دو قراءت
است صیغهٔ افراد بالف و تاء مفتوحه بمعنی دعا و صیغهٔ جمع بواو و الف و تاء مکسوره بمعنی دعاها و
سکن عبارتست از چیزی که تسلی خاطر و آرام دل باو باشد و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت
میکند بر وجوب زکات بقرینهٔ سبب نزول و عمل پیغمبر صلعم بعد از نزول آن و نیز دلالت میکند بر
وجوب اخذ آن بر امام و ساعی زکاة که نایب خاص است و فقیه جامع شرایط فتوی که نایب
عام است و نیز دلالت میکند بر وجوب دعای پیغمبر صلعم یا کسی که قایم مقام آنحضرت باشد در حق
کسی که اخذ زکات ازو مینماید چنانکه متبادر است از صیغهٔ امر و مختار بعض اصحابست تا بر استحباب
دعای مذکور بقرینهٔ خارجه چنانکه مختار اکثر اصحاب است خواه آن دعا بلفظ صلوه باشد
چنانکه بعضی روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که چون زکات از ابی اوفی گرفت دعا کرد در
حق او گفت اللهم صل علی ابی اوفی و علی آل ابی اوفی یعنی بار خدایا رحمت کن بر ابی اوفی و بر
فرزندان ابی اوفی و خواه بلفظ دیگر چنانکه بعضی فقها تعبیر نموده اند که گوید بارک الله فیما اعطیت
و اجرک فیما اعطیت و در لفظ آیت اشارتست بجواز دعا بلفظ صلوة در حق غیر معصوم
چنانکه مختار اصحاب است خلاف مر مخالفان را که تجویز نکرده اند قول اصحاب است حدیث ابی
اوفی چنانکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند و ظاهر من تبعیض در من اموالهم است

بر آنکه وجوب زکات متعلق بعین است چنانکه مختار اصحاب ماست نه بذمه مالک چنانکه
مختار بعض مخالفانست و فایده خلاف آنست که اگر بر یکی نصاب دو سال بایشر بگذرد و اخراج
زکات فرا نکند و در آخر زکات یکساله باید داد بقول اصحاب ما و از برای هر سالی زکات علیحده نماید
باید داد بقول مخالفان **الثانیه** قوله تعالی فی سورة التوبة الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن
عباده ویاخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم یعنی آیا ندانسته اند جماعتی که پشیمان
شده اند از تخلف کردن از غزوه تبوک و توبه کردند آنکه خدای تعالی [illegible] قبول میکند توبه
را از بندهای خود و ثواب میدهد بر صدقهها را از زکات و غیر آن که واقع میشود از ایشان و آنکه
خدای تعالی همین آنرا و بس قبول کننده توبه است و سبک بخشنده است مر آنکه این آیت از تتمه آیت
سابق است و متصل باو در قرآن و ضمیر الم یعلموا راجع است بآن کسی که خود را بستونها
مسجد بسته بودند مانند آنکه ضمیرهای جمع آیت سابق راجع است بایشان و چون ایشان گمان کرده
که قبول توبه و صدقه از پیش خدای تعالی است بلکه اعتقاد ایشان آن بود که از پیش پیغمبر است
ولهذا التماس کردند از آنحضرت که مالهای ایشانرا بگیرند و توبه ایشان را قبول کنند و آنحضرت
وعده کرد که تا امر خدای تعالی نشود از مال شما چیزی نمیگیرم رد کرد و خدای تعالی اعتقاد ایشانرا بر
طریق استفهام انکاری یعنی آیا ندانسته اند که قبول توبه و صدقه از پیش خدای تعالی است نه از پیش
غیر او یعنی سزاوار است که بدانسته اند این را و شک نیست که انکاری نفی مستلزم تقریر اثبات است
یعنی سزاوار آن بود که بدانسته اند این را بس آنکه بعضی گفته اند که استفهام مذکور احتمال دارد که
از برای تقریر باشد و احتمال دارد که از برای انکار باشد مناسب نیست مگر آنکه فرق کنند میان
ایشان باعتبار معتقد بالذات و ظاهر آنست که لفظ او ضمیر فصل باشد یعنی حصر مسند در مسند الیه
بر طبق قول او ان الله هو التواب الرحیم بنابر آنکه بعضی محققان نجات حصر کرده اند ضمیر فصل را
در امثال خبر معرف و العمل من که احتمال که مشهور است و تجویز کرده اند دخول او در آن جمله که محل
او مضارع باشد مثل قول خدای تعالی و مکر اولئک هو یبور دو احتمال دارد که ضمیر باشد و فایده
دیگر تقریر اسناد باشد و تاکید و تقوی حکم و مراد باخذ صدقه قبول اوست و ثواب دادن
بر آن و صیغه مبالغه است در قول او وان الله هو التواب الرحیم بحسب معنی تاکید
توابست و رحیم بود ،

ان الله

ان الله یقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات است و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت
میکند بر وجوب یا استحباب صدقهها عام تر از آنکه زکات باشد یا غیر آن **الثالثة** قوله تعالی فی سورة البقرة
یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا
الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه الا ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید
یعنی ای گروه مومنان نفقه دهید از نیکوهای مالها که کسب کرده اید و از نیکوهای آنچه بیرون آورده ایم
از برای شما از زمین و قصد مکنید نفقه دادن مال بد را در حالتی که از آن مال بد نفقه دهید و نیستید
حال آنکه پیشه کرده آن از مردم در عوض حقهای خود که بردارید آن را مگر آنکه چشم پوشی
کنید در گرفتن آن و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است از نفقههای شما و مستحق حمد و شکر است بسبب مالهائی
که بشما داده است که ازان نفقه دهید و سبب ثوابی که بشما خواهد داد روز قیامت در برابر نفقه تمام
مدالکه متبادر از سوق کلام آیت آنست که مراد از طیب مال نفیس باشد و از خبیث در مقابل آن ردی
و ناپسندیده زیرا که قول او و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه ناظر است در آن و مؤکد اینست
قول او لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و آنکه روایت کرده اند از امیر المومنین صلوات الله علیه
سلامه علیه و ابن عباس رضی الله عنه که این آیت نازل شده در حق جماعتی که تصدق میکردند از خرماهای
بد پس خدای تعالی منع کرد ایشانرا از آن لیکن بعید نیست که هر دو مستعمل باشد در ندب و احتمال
دارد که مراد از طیب حلال باشد و از خبیث حرام یعنی نفقه دهید از مال حلال خود و قصد مال حرام
مکنید و موید اینست آنکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که این آیت نازل شده در حق
جماعتی که ایشان را اموال بود از ربا که در ایام جاهلیت گرفته بودند و تصدق میکردند ازان رباها پس خدای
نهی کرد ایشانرا از آن و امر کرد بآنکه تصدق کنند از مال حلال خود چنانکه در حدیث وارد شده
که ان الله طیب ولا یقبل الا الطیب یعنی بدرستی که خدای تعالی نیکوست و قبول نمیکند مگر نیکو را و بر این تقدیر
مراد از انفاق مال طیب تصدقات واجبه است چنانکه صیغه امر است و بعضی گفته اند که
مراد مطلق تصدقات باشد عام تر از آنکه واجب باشند یا مندوب و بر این تقدیر صیغه امر یعنی قدر مشترک
میان وجوب و ندب باشد پس آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب بعضی تصدقات از انفاقات
و بعد از آیت مذکوره دلالت بر محل که مس است احادیث وارده در این باب و مخفی

اگر کسی تجارت دارد مستحق او وجوب نیست است مذکوره بخصوصها و الا بر وجوب زکوة
از مال تجارت چنانکه مختار بعض اصحابست لکن بعضی روایات صحیحه دالست بر آنکه زکات از مال
تجارت واجب نیست بلکه مستحب است چنانکه مختار محققان اصحابست پس لازم آیت مذکوره معروف
سود از ظاهر لیکن روایات دیگر در قول او و مما اخرجنا لکم من الارض اشارتست بوجوب زکات
شرعی بالوجوب یا ندب بتصدق از غلات و ثمار بشرایطی که از روایات صحیحه مستفاد میگردد و در محلش
مفصل مذکور است و داخل کردن معادن در ما اخرجنا لکم من الارض چنانکه بعضی گمان برده‌اند
و استدلال کرده‌اند باین آیت بر وجوب زکات در معادن بعید است و بعضی بعید نیست داخل
کرده‌اند خمس دادن در انفاق چنانکه بعضی از زکات نموده‌اند و استدلال کرده‌اند این آیت را
بر وجوب آن و قول او و منه احتمال دارد که متعلق باشد بخبیث یعنی قصد کنید خبیث را از مال و من
تعدیه مفعول مقدر باشد یعنی مفعول منه یعنی در حالی که انفاق میکنید او را کسی در عوض حق خود
و احتمال دارد که متعلق باشد به مفعول و تقدیم او جهت اختصاص باشد یا اهتمام یعنی قصد مکنید خبیث را
در حالی که از او نفقه میدهید و نمیگیرند او را و بر هر تقدیر مفعول حال مقدره است از فاعل لا تیمموا
و قول و لستم باخذیه معطوف بر و یا حال از یت از فاعل او و مراد از قول الا ان تغمضوا
اغماض چشم است یعنی پوشانیدن چشم و آنکه کنایه است از مسامحه و عدم اهتمام **الرابعه**
و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون
قوله تعالی فی سورة الروم
یعنی و آنچه میدهید از جمله زکات مال خود در حالی که اراده میکرده باشید در آن دادن زکات
رضای خدای تعالی را پس ایشان دو چندان کنندگانند ثواب را یعنی آن زکات دادن با اخلاص
و آنکه کلمه ما در ما آتیتم موصولست یا موصوفه و بر تقدیر مبتدا است متضمن معنی شرط و قول او تریدون
حالست از فاعل آتیتم و جه الله یعنی توجه و اقبال خدای تعالی است یعنی رضای او و قول او فاولئک
التفاتست از خطاب بغیبت و معنی مضاعف آنست که این است دالست بر آنکه دادن زکات از روی اخلاص
موجب مضاعف ساختن ثوابست و مضاعف چنانکه و افاده چند است چنانکه است من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یعنی کسی که نیکویی بجا آورد پس مر او راست از جزای تعالی بر سبیل تفضل
ده برابر ثواب عمل آن مستحق است و از اینجا لازم آید که زکات از روی اخلاص از افضل عبادات
بانثظ

باشد و بمعرف روایات صحیحه معلوم میشود که واجبست **الخامس** قوله تعالی فی سورة التوبه انما
الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین
وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم معنی است و مراد بفقیر
صدقها واجبه و فقیر بر است و مسکین از او بدتر است که سایر کسانی که در احد صدقات و مرجع مخصوص را
از کافران بجهت دادن دلهای ایشان و در قرض دار از او مر سد ها جهت خلاص کردن ایشان
از بندگی بر وجهی که مذکور شود و در مصالح مسلمانان از مال محتاج را در غریب خود اگرچه در شهر خود توانگر
باشد در حالی که صرف صدقات بجماعت مذکوره وصل است بر مطلقان از جزای خدای تعالی و خدای
تعالی دانا است باستحقاق الخلایق و همه کارا و مقتضای حکمت بوده است نزول این آیت آن بود
که چون بعض منافقان طعن کردند رسول خدای تعالی را صلی در قسمت صدقات و گفتند که هر کس را که دوست
میدارد صدقه میدهد و در حق ایشان این آیت نازل شد و قول اوست و منهم من یلمزک
فی الصدقات یعنی و از جمله منافقانست آنکس که طعن میکند تو را ای محمد در قسمت صدقات بعد از آن
این آیت را فرستاد خدای تعالی جهت بکسر رد ایشان و قطع طمع ایشان یعنی مصرف صدقات این جماعتند
نه ایشان و منحصر ساخت صدقات را بمصارف نموده و ظاهر قول او الصدقات عامست از صدقات
واجبه و مندوبه لیکن بر این تقدیر لازم می آید که مصرف صدقات مندوبه نیز منحصر باشد در جماعت
مذکورین بنابر آنکه انما دلالت میکند بر حصر مصرف صدقات در ایشان و حال آنکه جایز نیست
صرف صدقات مندوبه بغیر ایشان بالاتفاق پس لابدست از تخصیص صدقات بصدقات واجبه با جمل
مصارف محصور بر مصارف فاضل کامله و مخفی نماند که قول او و فریضة من الله قرینه و اضحه است
بر آنکه مراد صدقات واجبه است و لام للفقراء لام ملک است و لام ملک گاهی مستعمل شود بمعنی ملکیت
حقیقیه چنانکه گویی المال لزید یعنی مال ملک حقیقی زید است و گاهی مستعمل شود بمعنی ملکیت حکمیه چنانکه
گویی الحل للفرس یعنی جل مختص باسبست بمعنی که جایز است استفاع از و و از جهت خلاف
کرده‌اند فقها در آنکه لام در مقام بمعنی ملک حقیقی است یا بمعنی ملک حکمی لیکن حقی آنست که بمعنی ملکیت
حقیقی است چنانکه متبادر است لیکن واجب نیست قسمت زکات به همه اصناف مذکوره در آیت
بر سبیل تسویه بلکه از هر صنفی لا اقل یک کس را از آن مخصوط گردانیده و بعضی بر آنند که بمعنی ملک حکمی است
مخصوص

وپس بعد بر واجب نباشد رسانیدن زکات بهر اصناف مذکوره و مختار اصحاب قول ما ما
پس جایز است تخصیص زکات بیک صنف بلکه بیک شخص لیکن افضل انست که بهر اصناف رساند
چنانکه مرویست از ابن عباس رض و حذیفه و غیر ایشان از اصحاب سعود زیرا که حمل لام در این
مقام بر ملکیت حقیقی معلوم نیست از جهة آنکه مستحق از گرفتن زکات ملک آن نمیکرد و خلاف است
در آنکه فقرا و مساکین یک جماعتند و جمع میان ایشان از جهة تاکید است یا هر کدام علیحده اند
و قول ثانی راجح است زیرا که تاسیس بهتر است از تاکید و پس تقدیر خلاف کرده اند در وجه
فرق میان ایشان بعضی گفته اند فرق میان ایشان باعتبار سؤال و عدم سؤال است پس بعضی
گفته اند که فقیر محتاجیست که سؤال نمیکند و مسکین آنکه سؤال میکند و بعضی گفته اند که بالعکس است
و بعضی گفته اند که فرق میان ایشان باعتبار صحت و مرض است فقیر محتاج زمین گیر است و
مسکین محتاج تن درست و اکثر فقها برآنند که فقیر و مسکین شریکند در آنکه مالک مونت سال خود
و عیال واجب النفقه خود نیستند و فرق میان ایشان باعتبار کثرت و قلت احتیاجست پس بعضی
گفته اند که فقیر بدحال تر است یعنی محتاجیست که نه مالی دارد و نه کسبی و مسکین آنکه مال یا کسبی
دارد و لیکن کافی نیست او را و موید این قول است تقدیم فقرا در آیت و اشتقاق فقیر از فقار
که عبارتست از استخوان پشت بجهة آنکه گویا شدت احتیاج استخوان پشت او را شکسته است
و قول خدای تعالی اَمَّا السَّفِینَةُ فَکَانَتْ لِمَسَاکِینَ یعنی اما کشتی پس بود مسکینان را که اجاره مالک
آن بوده باشند و خواه اجیران و آنکه معصوم پناه برده از فقر بخدای تعالی و سؤال نموده مسکنت
را چنانکه در روایت آمده که گفت اللهم انی اعوذ بک من الفقر و اسالک المسکنة یعنی بار
خدایا پناه می آورم بتو از فقیری و میطلبم از تو مسکینی را و بعضی گفته اند که مسکین بدحال تر است
و بعکس تعبیر مذکور تعبیر کرده اند و موید اینست اشتقاق مسکین از سکون بجهة آنکه
گویا شدت احتیاج قوه و حرکت در او نگذاشته و قول خدای تعالی او مسکینا ذا متربة یعنی
محتاج را که از شدت احتیاج بر خاک چسبیده و روایت ابو بصیر از امام جعفر صادق ع
که گفت الفقیر الذی لا یسال والمسکین اجهد منه والبائس اجهدهم یعنی فقیر آن محتاجیست
که چندان مصیبت نیست که گدایی کند و مسکین حاجتمندتر است از او و بائس حاجتمندتر از ایشان است

ذا متربه ح

ابل

ونقل از مالک چنانکه از ابن السکیت منقولست که گفت فقیر کسی است که اندکی از وجه معاش دارد و مسکین
کسی است که هیچ چیز ندارد و از یونس منقولست که گفت پرسیدم از اعرابی که آیا فقیری تو گفت نه والله بلکه مسکینم
و مراد از عاملین بر صدقات جمعیست که سعی میکنند در اخذ زکات از اغنیا جهت مستحقان بشرایطی که مذکور است
در اینجا و مراد از مؤلفه قلوب جمعیت از اشراف کفار که امیدوار باشیم که بسبب زکات دادن بایشان
دلهای ایشان الفت پیدا کنند باسلام و مسلمان شوند یا مدد رسانند در جهاد با سایر کفار یا جمعی از اشراف مسلمانان
که بسبب زکات دادن بایشان کافرانی که نسبت دارند با ایشان میل کنند باسلام یا بسبب زکات دادن بایشان
ایمان ایشان قوت یابد و مدد رسانند در جهاد با کفار یا جمعی از مسلمانان که در سرحد باشند و بسبب زکات
دادن بایشان قوت یابند و کفار را نگذارند که در دار الاسلام داخل شوند یا جمعی از مسلمانان که بسبب زکات
دادن بایشان مدد رسانند در اخذ زکات از ممتنعان از زکوات دادن و مراد از رقاب جمعیت از
بندها که مکاتب شده باشند یا کسب خود قیمت خود را ادا کنند و آزاد شوند چنانکه مقرر است پس حصه از
زکات بایشان میدهند جهت خلاص کردن رقبهای ایشان از بندگی و قید کتابت یا جمعی از بندهای
مؤمن که سختی خدمت صاحب خود میکرده باشند و بعضی فقها بنده را که در سختی نباشد داخل دانسته اند
در رقاب و هیچ سختی دیگر نباشد و تجویز نموده اند که از زکات ایشان را بخرند و آزاد کنند و مراد از غارمین جمعیت
که جهت معصیت قرض نکرده باشند و آن قدر مال نداشته باشند که ادای قرضهای خود کنند و مراد از فی
سبیل الله مصلحتهای مسلمانانست مطلقا مثل راه و راحت حاجیان و صلاح اهل جهاد و بنای پلها و رباطها
و غیر آن و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تخصیص نموده آنرا باهل جهاد و مخفی نماند که معنی سبیل الله راه خداست
و آن عام است از مصالح اهل اسلام پس تخصیص آن خلاف ظاهر آیت است و مراد از ابن السبیل مسافریست که از مال
خود دور افتاده باشد و در غربت محتاج باشد خواه سفر واجب باشد و خواه مندوب و خواه مباح خلاف
مر ابن الجنید را رحمه الله در سفر مباح و نکته در آنکه چهار صنف اول را بلام ایراد نموده و چهار صنف آخر را بفی
دو چیز میتواند بود یکی تنبیه بر زیادتی استحقاق اصناف اخیره یعنی که گویا مکان و موضع صدقات ایشانند
از جهة تنبیه بر زیادتی استحقاق و وصف آخرییت و وصف آخرین صنف اعاده نموده فی را در ایشان
و گفت و فی سبیل الله و ابن السبیل و اکتفا نکرد بکلمه فی در معطوف علیه چنانکه در غارمین اکتفا نموده دوم
تنبیه برآنکه صرف زکات بچهار صنف اول جهت آنست که بهر چه خواهند از او صرف نمایند بخلاف اصناف

بالسبب

قرضداراند ح

جهاد ح

اخیره که مصرف زکات باشد بجهت آنست که در جهات معینه صرف کنند چنانکه کلینی روایت بران قول
او فریضه حال است از ضمیر مستتر در نعما های سابقه یعنی صدقها ثابت است و اصناف از ثعالب راد و اصناف
اربعه ثمانیه در حالی که فریضه است این صدقها از نزد خدای تعالی و آنکه بعض مفسران او را مفعول مطلق از برای
بالسه داشته اند مر فعلی را که کلام دلالت میکند بر او یعنی فرض الله الصدقات لهم فریضه یعنی واجب کردانیده است
خدای تعالی صدقها را از برای اصناف مذکوره واجب کردانیدن چه ضعیف است زیرا که فریضه معلوم
بمعنی مفعول و محل او بر معنی مصدری بعید است والله اعلم **السابعه** قوله تعالی در سوره البقره إِنْ تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ
سَيِّئَاتِكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ یعنی اگر آشکارا کردانید دادن صدقها را پس خوش است این آشکارا کردانیدن
صدقها و اگر پنهان کنید صدقها را و بدهید به پنهانی صدقها را بفقیران و مستحقان پس این پنهان کردن و دادن
صدقها بهتر است بشما و عفو میکنیم از شما بعوض گناهان شما را بسبب دادن صدقها و خدای تعالی بانچه میکنید
از آشکارا و پنهان خبردار است بدانکه نعم فعل مدح است و در و بهر اسمی یا فعلی که ثلاثی باشد بفتح فا و کسر
عین و عین او حرف حلقی باشد مثل فخذ و لعب و شهد و لحق چهار لغت است فتح فا و کسر عین چنانکه اصل است
و فتح فا و سکون عین و کسر فا و سکون عین و کسر فا و کسر عین و اکثر استعمالات این فعل هر گاه بمعنی انشاء
مدح مستعمل شود وجه سوم است و فاعل او موصوف بلام باشد یا مضاف بمعرف بلام یا ضمیر مبهم که در فاعل
او مستتر شده باشد یا بکلمه ما یا بمعنی نکره است مثل نعم الرجل زید و نعم غلام الرجل زید و نعم رجلا زید
و قول او فنعما هی از این قبیل است نعم شیئا هی یعنی خوش چیزی این صدقات و این قول بعضی نحات است و بعضی بر آن اند
که ما در نعما هی مطلقا موصوله است و فاعل نعم است و حکم معرف بلام دارد و صله او مقدر است یعنی نعم الذی
یفعلونه هی و بعضی گفته اند که ما را بمعنی الشی و فاعل نعم است یعنی نعم الشی هی و بر هر تقدیر هی مخصوص بمدح است
بحذف مضاف یعنی ابداء ها یعنی ظاهر کردانیدن دادن صدقها و ظاهر آنست که مراد از فقرا مطلق مستحقان است
از قبیل ذکر خاص و اراده عام و فایده قول او و تؤتوها الفقراء تاکید است و تنبیه بر آنکه حرمت اخفاء صدقه
موقوفست بر آنکه بمصرف رسانیده و در یکفر سه قراءت است سه مشهور و در شواذ اما مشهور نون است
و رفع بنا بر آنکه معطوف بر لفظ خبر اما کلام مستانفه باشد و لنون و جزم بنا بر آنکه معطوف باشد بر محل
جزاء که مضارع مجزوم است و یا و رفع بنا بر معطوف بر لفظ جزا یا استیناف و ارجاع ضمیر غایب مذکر

بحر اما احقا صدقات و اما شا و ناسب و رفع و تا و جزم بتوجیهین مذکورین و ارجاع ضمیر غایب مونث
بصدقات و در قول او و یکفر عنکم تا آخر سایر بعض قراءات و دو التفات و بنا بر بعضی یک التفات
و کلمه من در من سیاتکم از برای تبعیض است و احتمال دارد زاید باشد بنا بر مذهب اخفش و مخفی نماند
که ظاهر آیت مذکوره دالست بر آنکه اخفاء دادن صدقات مطلقا افضل است از اظهار آن خواه صدقه واجبه
و خواه مندوبه زیرا که جمع معرف بلام که الصدقات است دلالت میکند بر عموم و موید اینست آنکه در روایات
واقع شده که صدقه پنهان فرو می نشاند غضب پروردگار را همچنانکه فرو می نشاند آب آتش را و در محو
میکند گناهان را و دفع میکند هفتاد نوع را از بلا و آنکه مرویست از رسول خدا صلعم که گفت هفت کسند
که در می آورد ایشان را خدای تعالی در زیر رحمت خود در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او یکی
پادشاه عادل دیگر جوانی که نشو و نما یافته باشد در عبادت خدای تعالی دیگر مردی که هر گاه از مسجد بیرون
رود دل او متعلق باشد بمسجد تا آن زمان که برگردد بسوی مسجد و دو مرد که دوستی کنند با هم و بر آن
دوستی از هم جدا شوند دیگر مردی که بخواند او را زن صاحب اعتبار و جمال تا زنا کند با او پس بگوید آن
مرد هر آینه که من میترسم از خدای تعالی و زنا نکند دیگر مردی که تصدق کند بصدقه و پنهان کند از جانبی
که نداند دست راست او تصدق دست چپ او را دیگر مردی که یاد کند خدای تعالی را در خلوه پس روان شود
از چشمان او اشک لیکن روایت کرده است علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق صلوات الله علیه
انقلبت اخفاء صدقه مخصوص است بصدقه مندوبه و اما صدقه واجبه پس اظهار او افضل است و نیز مرویست
از ابن عباس رضه که گفت صدقه پنهانی در سنت فاضلتر است از صدقه آشکارا بهفتاد مرتبه و صدقه آشکارا
در واجب فاضلتر است از صدقه پنهانی به بیست و پنج مرتبه پس ظاهر آنست که آیت مذکوره مخصوص است
بسنت و وجه آنکه اخفاء صدقه مندوبه افضل است آنست که اخفاء آن از ریا ابعد است و با حاجت
و وجه در آنکه صدقه واجبه افضل است آنست که تا در تهمت نیفتد که زکات واجب نمیدهد و تا مردم متابعت
کنند با او در زکات دادن با آنکه در واجب ریا نمیرود و نیز آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه جایز است
بلکه افضل آنست که مالک زکات مال خود را خود بمستحق رساند اگر چه باذن امام یا نایب او باشد
والله اعلم **مبحث سیوم** در احکام متعلق باخراج زکات و در آن شش آیت است **الاولی**
قوله تعالی در سوره البقره وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ

وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ یعنی وانچه احسان کنید بمردم از مال حلال پس
ثواب آن مر نفسهای شماراست واحسان نمیکنید مگر از جهت طلب رضای خدای تعم وآنچه احسان کنید
بمردم از مال حلال رسانیده شود بشما ثواب آن تمام وحال انکه شما ستم کرده نخواهید شد در ثواب آن بدانکه
ظاهر آنست که مراد از خیر مال حلالست نه مطلق مال زیراکه دادن مال حرام بکسی ثواب ندارد بلکه گناه هست
وکلمه ما در اول وثالث ما شرطیه است وبهذا ما بعد خود را مجزوم کردانید ودر دوم ما نافیه است ومراد از
وجه خدای تعم رضا وخشنودی اوست زیراکه اثر خشنودی مردم در روی ایشان ظاهر میکردد ومعنی توفیه دادن
ورسانیدن تمام است ومفعول مالم یسم فاعله یوف ضمیر است پیشتر در وراجع بما ینفقوا بحذف مضاف
یعنی ثواب انچه احسان کنید وواو اول از برای عطف است ومراد از ان تحریص وترغیب مردم است
با تفاق یا بنعمتی که انفاق که میکنند ثواب آن بشما عاید میکردد پس باید که اهتمام نماید دران وکاری نکنند
که خللی بدان راه یابد مثل منت نهادن وایذا رسانیدن ودر اتفاق دارد که از برای عطف باشد یا بمعنی که
انفاقی که میکنید از برای رضای خدای تعم میکنید پس باید که تقصیر ننمایید درآن واحتمال دارد که واو حالیه
باشد برین وجه که قول او وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله حال باشد از ضمیر پیشتر در لانفسکم که
خبر ظرفست یعنی ثواب انفاق شما ثابتست مر نفسهای شمارا در حالتی که نفقه نمیکنید مگر از برای طلب رضای
خدای تعم وبعضی انفاق را در قول او وما تنفقون بمعنی نهی از انفاق داشته اند یعنی انفاق مکنید مگر از
جهت طلب رضای خدای تعم این توجیه محل نظر است زیراکه برین تقدیر عطف انشا بر اخبار لازم می آید در
جملهای که محل از اعراب ندارند یا حالیت انشا وهیچکدام نزد محققین علماء عربیت جایز نیست مگر انکه
گویند مراد عطف قصه است بر قصه وعطف انشا بر اخبار وعکس آن باین معنی جایز است نزد ایشان
وواو سوم بحسب ظاهر از برای عطفست وواو چهارم نیز احتمال دارد که عاطفه باشد واحتمال دارد
که حالیه باشد والله اعلم **الثانیه** قوله تعم فی سوره البقره ایضا لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا
يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ یعنی صدقهای شما مر ان محتاجانرا
که بندگی کرده اند در راه خدای تعم از برای عبادت خدای تعم وجهاد با کفار چنانکه گویا قدرت ندارند که
سفر کنند در زمین از برای تحصیل وجه معاش بجهت کمال توجه درغبت بعبادت وجهاد می پندارند

ایشانرا

حلال ح ایشانرا کسی که نمیداند حال ایشانرا توانگران از جهت اجتناب کردن ایشان بتکلف از سؤال بنابر علو همت
ایشان وفرط رغبت ایشان در عبادت می شناسی ایشانرا بعلامتی که در ایشانست از لاغری وزردی
روی وغیر آن طلب صدقه نمیکنند از مردم از روی الحاح وابرام وآنچه احسان کنید از مال پس بدرستی
که خدای تعم بان احسان شما داناست وثواب میدهد شمارا فراخور آن احسان بدانکه قول او للفقراء
متعلق است بمحذوفی که مفهوم میشود از آیات سابقه یعنی اجعلوا صدقاتکم للفقراء یعنی بکردانید
صدقهای خود را از برای فقیران مذکور ویا خبر مبتدا المحذوف است یعنی صدقاتکم للفقراء یعنی صدقهای شما
مر فقیران مذکور راست وآن سبب آنست که جواب سؤال مقدری باشد که ناشی شد از آیت سابقه زیراکه
چون در آیت سابقه بیان کیفیت انفاق نموده که می باید که از مال حلال باشد وجهت طلب رضای
خدای تعم باشد گویا کسی سؤال کرد که این انفاق وجه کیست پس جواب داد که للفقراء الذین
احصروا فی سبیل الله یعنی هذا الانفاق للفقراء یعنی این انفاق مر فقیران مذکور راست وقول او و
ما تنفقوا من خیر دالست بر انکه این آیت متعلق است بآیت سابقه مذکوره وتاکید اوست
وقول او لا یستطیعون حال است از ضمیر احصروا یعنی حصر وحبس کرده اند خود را در راه خدای تعم در حالتی
که گویا قدرت سفر کردن ندارند بجهت کمال تقید ایشان بعبادت وجهاد وقول او لا یستطیعون حال است
از ضمیر احصروا یعنی حصر وحبس کرده اند خود را در راه خدای تعم در حالتی که گویا قدرت سفر کردن ندارند
بجهت کمال تقید ایشان بعبادت وجهاد وقول او یحسبهم الجاهل حال دیگر است از ضمیر احصروا واما حال
است از ضمیر لا یستطیعون ومعنی تعفف اجتناب کردن است بتکلف از کار بد وقول او تعرفهم بسیماهم
یعنی ح حال دیگر است بمثل ما قبلش یا جمله مستانفه است که جواب سؤال مقدر باشد گویا سائلی سؤال کرده که بچه چیز ایشانرا
می شناسیم ایشانرا بعلامات نیکوی که دارند سیما در لغت بمعنی علامتست وقول او لا یسالون
الناس الحافا نیز حال دیگر است یا استیناف یعنی جواب سؤال مقدر گویا سائلی سؤال کرده که
کیف یصنعون فی معاشهم یعنی چگونه میکنند در باب معاش خود پس جواب داد که لا یسالون الناس
الحافا یعنی صدقه نمیگیرند از مردم بطریق الحاح وابرام والحاف در لغت الحاح وابرام است
در سؤال یعنی اگر سؤال میکنند بعلامت سؤال میکنند نه با برام وبعضی گفته اند که مراد نفی سؤال است
والحاف هر دو بقرینه مقام مدح چنانکه در بعضی اشعار وارد شده وقول او الحافا مفعول مطلق است

[illegible]

یا تیز یا حال یعنی ملحقین و بعضی مفسران گفته اند که مراد از فقرا مذکورین اصحاب صفه اند و ایشان جمعی
بودند قریب چهارصد نفر از مهاجران قریش که در مدینه نه خانه داشتند و نه مال و نه خویش و در صفه
مسجد صومعه که بالای آن پوشیده بود ساکن بودند شبها بعبادت و تعلم قرآن مشغول بودند و در روز
دانه خرما میچیدند و بآن معاش میکردند و هر سریه که حضرت صلعم میفرستاد ایشان همراه میرفتند و از ابن
عباس رضه روایتست که یکروز مطلع شد حضرت صلعم بر حال ایشان و دانست مشقت و پریشانی ایشانرا
و خلوص عقیدت ایشانرا در عبادت پس گفت که بشارت باد برای اصحاب صفه پس الکسان که بمانند از
امت من باین صفت که شما دارید راضی باآنچه داشته باشند پس بدرستی که ایشان رفیقان من خواهند
بود در بهشت و ظاهر این اشارت بابشارت لیست بمومنان مخلص آخر الزمان است و طلب علم ایشان
و مخفی نماند که این آیت دلالت میکند بر زیادتی ثواب احسان نسبت بجماعتی که موصوف باشند بمزید علم
و ورع بشرط آنکه از مال حلال باشد **الثالثة** قوله تعالی فی سوره البقره يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا
أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ یعنی می پرسند از تو ای محمد که چه چیز احسان کنند بگو آنچه احسان کنید از مال
حلال پس مر پدر و مادر راست و مر خویشان را و مر یتیمان را و مسکینان را و ابن السبیل را و آنچه میکنید از کار
نیک پس بدرستی که خدای تعالی بآن کار نیک داناست و ثواب آن را فراخور آن میدهد بدانکه مرویست از
ابن عباس رضه که گفت عمرو بن الجموح مردی بود پیر و ضعیف و مال بسیار داشت نزد حضرت صلعم آمد و گفت
یا رسول الله کدام مال خود را تصدق کنم و بر که تصدق کنم پس این آیت نازل شد و چون در آیت سؤال
از مال که نفقه کنند مذکور شد و جواب به بیان مصارف فرموده بعضی گفته اند که اختیار این طریق
در جواب با آنکه بظاهر مطابق سؤال نیست از جهت تنبیه است بر آنکه سؤال از مصارف اهم است از سؤال از
کم انفاق بغیر مصرف هیچ فایده ندارد و درین سخن نظر است زیرا که اهمیت سؤال از مصرف نسبت به
سؤال از مالی که نفقه کنید ممنوعست با آنکه مناسب است بسبب نزول مذکور آنست که گفته شود که در
حکایت سؤال در آیت اختصار واقع شده و تقریر آنست که یسألونک ماذا ینفقون و علی من ینفقون
یعنی می پرسند از تو که چه چیز نفقه کنند بقرینه سبب نزول و از جهت دلالت جواب بر آن و برین تقدیر جواب
مطابق سؤالست زیرا که قول او من خیر جوابیست از سؤال اول زیرا که متبادر از خیر اینجا مال حلالست یعنی

و بر که نفقه کنند صح

مال حلال

مال حلال خود را انفقه و قول او فللوالدین تا آخر جوابیست از سؤال دوم و آنکه بعضی گفته اند که سؤال
اول نیز راجعست بسؤال از انفاق نافع در آخرت و انفاق نافع در آخرت بانفاق بر مصارف مذکور
بیانست از جهت جواب داد بیان مصارف مذکورین بعیدیست از فهم و قول او ماذا ینفقون
[illegible] قول حال است از فاعل یسألونک یعنی فاعلش ماذا ینفقون یعنی می پرسند از تو در حالتی
که گویند و این قول اند که ماذا ینفقون و برین تقدیر ظاهر آن بود که گفتی ماذا ننفق بصیغه تکلم لیکن بنابر
رعایت حال حاکی بصیغه غیبت حکایت نمود چنانکه در قول خدای تعالی ود والو کانوا مسلمین گفته اند
بنابر بعضی وجوه و اطلاق والدین بر مادر و پدر بنابر تغلیب مادرست بر پدر در صفت ولادت
و تغلیب پدر و مادر در تذکیر و اقربین جمع اقربست یعنی صاحب قرابت یعنی خویشاوندی بسبب رحم و
معنی یتامی و مساکین و ابن السبیل سابقا مذکور شد و مخفی نیست که تخصیص این مصارف مذکوره درین کلام
بظاهر آیت منافی آیت مصارف زکاتست و لهذا بعضی مفسران گفته اند که این آیت منسوخ است
بآیت زکوة لیکن اولی آنست که گفته شود که مراد از انفاق درین آیت عامتر است از زکات واجبه و
تصدقات مندوبه و مراد از ذکر مصارف مذکورین حصر نیست بالکه مراد از انفاق زکات واجبه ایشان
وارد الدین والدین نقیرین مثل یتامی یا عدم اراده تعمیم و برین تقدیر احتیاج بنسخ نیست بلکه نسخ البعد
اظهر خلاف اصل چنانکه در علم اصول مبین است و هرگاه منسوخ نباشد دلالت کند بر جواز صرف زکات
واجب یا مطلق صدقات بجماعت مذکورین بر زیادتی فضیلت ایشان نسبت بمصارف دیگر بنابر تخصیص
ایشان بذکر بحسب ظاهر والله اعلم **الرابعة** قوله تعالی فی سوره البقره ایضا يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ
الْعَفْوَ یعنی می پرسند از تو ای محمد که چه چیز احسان کنند بگو که حد وسط را از مال خود احسان کنند روایت کرده اند
که سبب نزول این آیت نیز سؤال عمرو بن الجموح بود از حضرت صلعم که چه چیز تصدق کنم و ظاهر از اداء سؤال
اولی سؤال کیفیت مال منفق بود از سؤال ثانیه از کمیت آن از جهت جواب فرمود که حد وسط را در انفاق مال
مرعی باید داشت چنانکه مرویست از امام صادق صلعم در تفسیر عفو این هم در مقام و مناسب یعنی بتوسط زیرا
که عفو در لغت بمعنی آسانیست در مقابل جهد بمعنی دشواری یعنی انفاق کنید ایشانرا یعنی بمقداری از
مال که دادن آن آسان باشد نه دشوار و حاصل آن اینست که حد وسط را مرعی دارید و از امام باقر علیه
مرویست که مراد از عفو زاید بر قوت سالست لیکن فرموده که این آیت منسوخ است بآیت زکات

کمیت

و از ابن عباس رضه روایت کرده اند که مراد از عفو آنست که زیاده آید از قوت اهل و عیال و بعضی گفته اند که
مراد از عفو بهترین و فاضلترین مالست و پوشیده نماند که آیت بر تفسیر اول دلالت میکند بر وجوب رعایت
حد وسط در انفاق مال تا نه افراط باشد و نه تفریط و در تفسیر ثانی دلالت میکند اگر منسوخ نباشد بر استحباب
تصدق آنچه زیاده باشد از قوت یکسال چنانکه در اخبار کثیره وارد شده و از اهل بیت عم مکرر واقع گشته و بر تفسیر
ثالث دلالت میکند بر افضلیت تصدق بر اهل و عیال و کراهت تصدق بر غیر ایشان با وجود احتیاج
ایشان و بر تفسیر رابع دلالت میکند بر استحباب تصدق آنچه لذیذتر و مرغوبتر باشد چنانکه از امام
حسن عم روایت که تصدق میکرد از شکر و چون وجه آن از او پرسیدند فرمود که من دوست میدارم شکر را و حق تعالی
فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی نخواهید یافت ثواب کامل را تا آنکه تصدق کنید
از آنچه دوست میدارید و در قول او العفو دو قرائت است یکی رفع بنا بر آنکه خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی ما ینفقونه العفو یعنی آنچه نفقه میکنید عفوست یعنی می باید که عفو باشد و دیگری نصب بنا بر آنکه مفعول
فعل مقدر باشد یعنی انفقوا العفو یعنی تصدق کنید عفو را و قرائت اول مبنی بر آنست که ماذا ینفقون جمله
اسمیه باشد و قرائت دوم مبنی بر آنکه جمله فعلیه باشد تا بر همه تقدیر جواب مطابق سؤال باشد چنانکه ماذا در مع
صنعت متواترات و در علم نحو مبین است الخامسه قوله تعم فی سوره البقره الصم یا ایها الذین آمنوا
لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله و
الیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی
شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین یعنی ای گروه مومنان باطل مگردانید صدقهای
خود را بمنت نهادن بر آنکس که صدقه میدهید او را و بآزار رسانیدن مرو مثل کسی که نفقه میدهد مال خود را
از جهت خود نمائی بمردم و ایمان نمی آورد بخدای تعم و بروز قیامت پس حال آنکس که نفقه میدهد مال خود را
بطریق ریا و ایمان نمی آورد بخدای تعم و روز قیامت مثل حال سنگ همواریست که بر روی او خاکی نشسته
باشد پس برسد آن سنگ را باران بزرگ پس بشوید روی او را از آن خاک و بگذارد او را و او پاک کند
ای هیچ ما در نیستند آن جماعت که تصدق میکنند مال خود را بریا بر تحصیل ثوابها از جهت آن تصدقات
که بریا و عدم ایمان کرده اند یعنی روز قیامت نخواهند یافت از برای آن و خدای تعم راه راست نمی
نماید بطریق اجبار جماعت کافران را آنکه قول او کالذی حال است از فاعل لا تبطلوا یا مفعول مطلق ثواب آنچه

فعل مذکور است

فعل مذکورست بمعنی ابطالا مثل ابطال الذی یعنی باطل گردانیدن فی مثل باطل گردانیدن فریق مذکور
و بر همه تقدیر کاف اسمی می تواند بود و حرفی می تواند بود و قول او ماله احتمال دارد که مرکب باشد از
مال و ضمیر و احتمال دارد که مرکب باشد از ما موصول یا موصوفه و صله یا صفت بتقدیر ما حصل له و رئا
بهمزه مصدر راءی براءی است بمعنی خود نمائی کردن در کاری و ریا بیا و همزه چنانکه مشهورست مصدر را
یا براءی است که قلب اول است و هر دو یک معنی است لکن قرائت بلفظ اول است و قول او ولا یؤمن بالله
والیوم الآخر احتمال دارد که قید مشبه به اول باشد از جهت مبالغه در بطلان انفاق مشبه بنا بر تعدد اسباب
که ریا و عدم ایمان بخدای تعم و بروز قیامت تا از اینجا مبالغه در بطلان انفاق مشبه لازم آید و احتمال
دارد که واو بمعنی او باشد و اشارت باشد بمشبه دیگر یعنی مثل کسی که انفاق میکند مال خود را از برای ریا
یا کسی که ایمان نمی آورد بخدای تعم و روز قیامت و از آنکه همچنانکه انفاق میکند که بریا انفاق میکند و جمیع اعمال
کسی که ایمان نمی آورد باطل است انفاق کسی که منت می نهد یا آزار میرساند باطل است و بر همه تقدیر قول
او والله لا یهدی القوم الکافرین تهدید عظیم است مر اصحاب ریا را و تنبیه است بر آنکه ریا حکم شرک دارد بلکه
شرک خفی است چنانکه روایت کرده اند از رسول خدای صعم که گفت ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک
الاصغر قیل وما شرک الاصغر قال الریا یعنی بدرستی که ترسیده ترین آنچه میترسم من بر شما سبب آن شرک
کوچکترست گفتند یا رسول الله چیست شرک کوچکتر گفت که ریاست و قول او فمثله کمثل صفوان الی آخره
تشبیه است منفق منافق مرایی را بسنگ مذکور اشارت بتشبیه انفاق او بخاک مذکور و تشبیه ریا و عدم
ایمان او بنا بر آن مذکور و تشبیه بطلان آن انفاق بسبب ریا و عدم ایمان بشستن باران آن خاک را
و احتمال دارد که مقصود یک تشبیه باشد هیئت حاصله از آن مجموع را بهیئت حاصله از آن مجموع و از اعلا
بیان بمثل گویند و آن اوضح و ابلغ است و مخفی نماند که آیت مذکوره صریح دلالت میکند بر تحریم منت
نهادن و آزار رسانیدن در انفاق و بر بطلان انفاق بسبب هر یک از ایشان و ظاهرا وجه عقلی آن آنست
که منت نهادن و آزار رسانیدن در انفاق علامت عدم اخلاص و قربت ایشانست و شک نیست که عدم قربت
موجب بطلان عمل و ثواب اوست السادسه قوله تعم فی سوره الاعلی قد افلح من تزکی و ذکر اسم
ربه فصلی یعنی بتحقیق رستگاری یافت آنکس که او اگر درکات فطر را و یاد کرد نام پروردگار خود را
پس نماز عید کرد بدانکه میان مفسران در معنی این آیت خلاف است بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که پاک شد

از کفر و نام خدای تعالی بر زبان آورد پس نمازهای پنجگانه ادا نمود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی
زکات داد و یاد کرد نام خدای تعالی را پس نماز کرد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که صدقهٔ فطر داد
و نام خدای تعالی را یاد کرد پس نماز عید بجای آورد و این قول اصح اقوال است بنا بر آنکه مرویست از
اهل بیت علیهم السلم و بر هر تقدیر میتواند بود که مراد از ذکر اسم خدای تعالی تکبیر تحریمه باشد و بر قول اخیر
میتواند بود که مراد تکبیرات روز عید باشد و بعضی گفته اند که مراد ذکر خدای تعالی است در راه مصلی و
نماز عید بعد از آن و مخفی نیست که آیت مذکوره بنا بر قول اصح دلالت میکند بر وجوب صدقهٔ فطره و
نماز عید زیرا که موقوفست که رانده رستگاری و از عذاب آخرت بر ادای صدقهٔ فطره و نماز عید و شک
نیست که چیزی که رستگاری از عذاب آخرت موقوف باشد برو واجب باشد پس صدقهٔ فطره و نماز
عید هر دو واجب باشند لیکن شرایط وجوب ایشان و تفصیل احکام ایشان بر وجهی است که از سایر
روایات و کتب شرعیه مستفاد میگردد و الله اعلم **كتاب الخمس** بدانکه خمس در شرع عبارتست از حقی که
واجب شود در مال از برای بنی هاشم و مر او را شرایط و احکامست که تفصیل آن در کتب اصحاب
مسطور است و درین کتاب سه آیت است الاولی قوله تعالی فی سورة الانفال وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ
شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ
بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
یعنی و بدانید ای گروه بدانکه از کافران غنیمت گیرید از هر چیزی پس حق اینست که مر خدای تعالی راست پنج یک
آن و مر رسول او را و مر صاحب قرابت رسول او را که امام است و یتیمان را و ابن السبیل را از بنی هاشم اگر باشند
که ایمان آورده باشید بخدای تعالی و بآنچه فرو فرستادیم از آیات فتح و نصرت و ملائکه جهت مقاتله با
کفار بر بندهٔ خود که محمد است در روز فرق میان حق و باطل روزی که رسیدند بهم گروه مسلمانان و گروه
کافران و آن روز بدر است و خدای تعالی بر هر چیز تواناست بدانکه بعضی مفسران گفته اند که این آیت نازل
شد در غزوه بروایتی از امام صادق علیه در روز نوروز دهم رمضان بود و القول المشهور اصحاب
هفدهم ماه رمضان و بعضی مفسران گفته اند که این آیت نازل شد در غزوه بنی قینقاع و آن در پانزدهم
شوال بود و بعد از یکماه و سه روز از غزوه بدر و نوزده ماه از هجرت و بر هر تقدیر مراد از یوم الفرقان
و یوم التقی الجمعان در آیت مذکوره روز بدر است که در و فرق میان حق و باطل واقع شد و لشکر

مسلمان

مسلمانان و کافران بهم رسیدند و غنیمت در اصل لغت فایده را گویند که بسبی شرعی کسی حاصل شود و
در شرع عبارتست از آنچه اهل اسلام از کافران بگیرند بطریق قتال و جنگ و آنچه از ایشان بگیرند
بی جنگ ان را فی گویند و این اصطلاح مذهب اصحاب ما است و مرویست از امام باقر و امام صادق علیهم السلم
و فی نزد اصحاب ما خاصهٔ پیغمبر و امام است صلی الله علیه و آله و اما حکم غنیمت آنست که خمس آن از خدا و
رسول و امام و سادات است چنانکه از آیت مذکوره مستفاد میگردد و باقی بعد از اخراج مؤنتها از لشکر
اسلام است لیکن اصحاب ما غنیمت را در باب خمس تعمیم کرده اند و الحاق کرده اند بدان چند چیز دیگر را
مثل فایدهٔ تجارت و زراعت و صنعتها که زاید باشد بر مؤنتهای سال و غیر آن بنا بر روایات صحیحه از
اهل بیت علیهم السلم و قول او ان لله خمسه بفتح همزه چنانکه قراءت مشهور است مبتدای خبر محذوفست
یا خبر مبتدای محذوفست یا فاعل فعل محذوفست یعنی حق ان لله خمسه یا حکم ان لله خمسه و مآل هر یکیست
و خمس بضم میم و سکون او پنج یک را گویند و مراد از ذوی القربی صاحب قرابت پیغمبر است صلعم که در مقام
مقام آنحضرت باشد و آن امام است زیرا که مطلق صاحب قرابت آنحضرت نه قرینهٔ ذوی القربی و عطف
قرابت نیز
یتامی و مساکین و ابن السبیل از صاحب قرابت آنحضرت بذوی القربی و مؤید اینست روایات اهل بیت
علیهم السلم یعنی بحکم غنیمت منقسم میشود بشش قسم سه قسم حق خدا و رسول خدای و ائمه هدی است
که در زمان حیات رسول خدا صلعم متعلق بود بآنحضرت و بعد از وفات آنحضرت متعلق بائمه معصومین
علیهم السلم بترتیب و سه قسم دیگر حق یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است بشرط آنکه منسوب باشد بعبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف از جانب پدر بنا بر روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلم است لحقیق انصار
خمس بمذاهب اصحاب ما و اما فی التفاسیر الفاسد نقض راست و روایت کرده حق خدا را مطلق اسقاط
نموده و بعضی ایشان حق رسول الله و امام را نیز اسقاط کرده اند بعد از وفات آنحضرت و درین از جمله
عقبهای مرحیات کرده اند و ظلمهای شنیع که ایشان بر اهل بیت صلوات الله علیهم صادر گشته چنانچه در
کثیری از روایات صریحه اهل بیت علیهم السلم تصریح باین ظلم ایشان واقع شده و پوشیده نیست
که تصدیر آیات بصیغه اعلموا و کلمه ان دیگر از ان در تعدد ترکان تاکید و مبالغه در امر خمس
و قول او ان کنتم امنتم بالله دالست بر تعلیق معرفت خمس بایمان و آنکه معرفت خمس از لوازم
و توابع ایمانست اگر چه مخصوص باهل ایمان و این غایت مبالغه و نهایت اهتمام است در باب خمس و
بیست و

و از تبیان

تصریح علما در سه مصحف اول و ترک تصریح بآن در باقی خبر است بر علو شأن و امتیاز ایشان از دیگران
ومع هذا المخالفان کلّان تساهل و تهاون درین امر عظیم الشأن ورزیده خمس را برانداختند و آل محمد را
از خمس محروم ساختند اللهم العن من لعن الدین واختل من خذل الدین **الثانیه** قوله تعالی فی سوره بنی اسرائیل
وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل یعنی و بده بصاحب قرابت خود حق او را و مسکین و
ابن السبیل مرحق ایشان زاید الکه مراد از ذوی القربی درین آیت و نظایر آن مثل قول او ان الله یأمر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی یعنی بدرستی که خدای تعالی میفرماید بندهای خود را بعدالت ورزیدن و نیکوئی نمودن
با مردم و دادن حق صاحب قرابت رسول خدا صلعم با ایشان اقربای پیغمبراست صلعم چنانکه روایات صحیحه
ناطق است بآن از آنجمله آنکه روایت کرده اند از امام کاظم علیه السلام که چون درآمد نزد هارون الرشید علیه اللعنه
در حالتی که او تظلم میکرد یعنی حقوق که از مردم بظلم و ستم گرفته شده بود واپس میداد بایشان گفت
که ما را آن مظلمه لا ترد یعنی چیست حال مظلمه ما که واپس داده نمیشود بما و چرا حق ما را که ازما بظلم گرفته اند
بما نمیدهید هارون گفت که چیست آن حق شما که بظلم از شما گرفته اند ای ابوالحسن آنحضرت فرمود در آن
وقت که خدای تعالی فتح کرد به پیغمبر صلعم قریه فدک و بسایر مواضع خیبر را فرو فرستاد بر آنحضرت این آیت را
که وآت ذا القربی حقه لکن معلوم نشد که مراد از ذوی القربی کیست پس جبرئیل علیه السلام برگشت بسوی آسمان
و پرسید از خدای تعالی معنی ذوی القربی را پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی پیغمبر صلعم که بده فدک را به فاطمه
علیها السلام پس پیغمبر صلعم طلب نمود سیده فاطمه را و گفت که خدای تعالی امر کرده است مرا که فدک را بتو دهم سیده
النساء گفت یا رسول الله قبول کردم از خدا و از تو بعد از آن امام کاظم علیه السلام قصه مجادله و مکابره ابوبکر
و عمر علیهم اللعنه با سیده النساء را در باب فدک بیان فرمود پس هارون گفت آنحضرت را که حد کن فدک
را و بگو پس حد کرد امام علیه السلام فدک را پس گفت هارون که این فدک که حد کردی بسیار است و از اینجا
معلوم میگردد که مراد از ذوی القربی در آیت اقربای پیغمبر صلعم است برخلاف ذی القربی در آیت سابق و
برین تقدیر آیات مذکوره دالند برآنکه صاحب قرابت پیغمبر صلعم را حقیت بر مردم و آن خمس است
و واجبست بر ایشان ادای آن حق و قول او والمسکین وابن السبیل اشارتست بمعنی مصارف زکات
پس آیت مذکوره دالست بر وجوب زکات بر ما لعقص مصارف بهمان معنی که در آیت سابق مذکور
شده اند بطریق مختص بعد از تعمیم **الثالثه** قوله تعالی فی سوره الانفال یسألونک عن الانفال قل

قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم واطیعوا الله ورسوله ان کنتم مؤمنین
یعنی می پرسند ترا ای محمد از حکم انفال که حق کیست بگو که انفال مر خدا راست و مر رسول او را که محمد است صلعم
پس بپرهیزید از عذاب خدای تعالی و اصلاح کنید حالاتی را که میان شماست و فرمانبرداری کنید خدای تعالی
را و رسول او را اگر هستید متصف بصفت ایمان بعضی مفسران گفته اند که این آیت در شان غنیمتهای
غزوه بدر نازل شد و بعضی گفته اند که اصحاب پیغمبر صلعم طلب کردند از آنحضرت قسمتهای بدر را پس این
آیت نازل شد جهت اعلام ایشان که غنیمتهای بدر حق خدا و رسول خداست و نیست اصحاب را در آن
حقی و مرویست از ابن عباس رضه که گفت رسول خدا صلعم که هر که درین حکم کارزار نیک کند بدهم او را
زیادتی زیادتی از غنیمت پس برانگیختند جوانان و بایستادند پیران در زیر علمها پس چون غنیمت جمع شد
آمدند جوانان و طلب نمودند زیادتیهای خود را پیران گفتند امتیاز و زیادتی مجوئید بر ما زیرا که ما
نیز مدد و کار شما بودیم پس این آیت نازل شد و قسمت نمود رسول خدا صلعم غنیمتها را میان لشکریان علی
السویه و خلافست در آنکه مراد از انفال چیست بعضی گفته اند که مراد غنایم بدر است و بعضی گفته
مراد آنچیزیست که از مشرکان گرفته شود از غلام و کنیز بی جنگ و بعضی گفته اند مراد خمس است و حق آنست که
مراد از انفال اینجا اموالیست که پیغمبر صلعم و اوصیای او علیهم السلام مستحق اند مثل زمینی که گرفته شود از اهل
حرب بی جنگ و زمینهای موات از سرهای کوهها و بنهای دریاها و درون رودخانها و غیر آن و اموال مخصوصه
ملوک کفر و آنچه برگزیده شود از جمله غنایم و غنیمتهایی که گرفته شود از کفار بمقاتله بی اذن پیغمبر
صلعم و وصی او علیه السلام و میراث کسی که غیر پیغمبر صلعم و وصی او علیه السلام وارثی نداشته باشد زیرا که این تفسیر مرویست از
امام صادق علیه السلام و غنایم بدر از انجمله بود لیکن پیغمبر صلعم قسمت نمود از برای اصحاب بر سبیل تفضیل و انعام
چنانکه مرویست از صادقین علیهما السلام و مؤید تفسیر مذکوره است آنکه انفال جمع نفل است بمعنی معنی زاید
یعنی زیادتیها بر غنایم که پیغمبر صلعم و اوصیای او علیهم السلام مختار اند بآن از باقی اهل اسلام و آن اسباب مذکوره است
بمعنی آنکه سنت را نافله میخوانند بسبب آنکه زایدست بر فرض و نبیره را نافله میخوانند بجهت آنکه زایدست
بر فرزند و برین تقدیر آیت مذکوره دالست برآنکه اشیاء مذکوره حق پیغمبر صلعم است و بعد از او حق ائمه معصومین
است علیهم السلام بترتیب بعد از وفات آنحضرت بمعونت روایات صحیحه صریحه از اهل بیت علیهم السلام و در قول او
یسألونک عن الانفال قراءت دیگر است که مخصوص اهل بیت است علیهم السلام و آن یسألونک الانفال است
بنصب انفال و برین تقدیر معنی چنانست که سطلبند از تو انفال را و معنی مناسبتر است بآنچه در سبب نزول مذکور

زیادتی

و بعد از او حق

شد پس ابتدا است که قرارت مشهوره را بر سؤال از صحت طلب انفال حمل کنند تا مولی شود و بقرارت شاحل
پس علوظاهر آنست که مقصود از اخبار یسألونک عن الانفال نه فایده خبر ملک محض تمهید ملتمس جواب
است و دور نیست که مقصود فایده خبر باشد سامر شریل بخاطب عالم بمنزلهٔ جاهل از جهت عدم جری
او بموجب علم و آن جواب داده نیست زیرا که سوء صه متوقف بود در جواب و برین قیاس سیاق
کلام در سطار این آیت و ذکر مسئله در قول الانفال لله والرسول و وضع مظهر در موضع مضمر از جهت
اهتمام است بشان انفال و لمحقق یعنی اصلاح ذات بین که مشهور است در عرف علما انست که مراد
از ذات حالتست از قبیل ذکر محل و اراده حال یعنی صالح و نیکو کردانیدن حال که میان مردم است
مرجع را بمیان ایشان پس معنی آنست چنان باشد که نیکو کردانید احوال را که میان شماست
برین وجه که رفع کنند منازعت و مخالفت را و سد بل کنید ان را بمصادقت و موافقت و قول ان
کنتم مومنین احتمال دارد که متعلق باشد بقول اطیعوا الله و رسوله و احتمال دارد که متعلق باشد
باتقوا و اصلحوا و بر بهر تقدیر و جزاء مبالغات در امر تقوی و اصلاح ذات بین که کویا توقف
علیه ایمانند با انکه مراد از ایمان کامل است با انکه متعلق است باطیعوا و مراد از طاعت خدا و رسول
اطاعت ایشانست فی الجمله والله اعلم **کتاب الحج** بدانکه حج در لغت قصدست و در شرع قصد طواف
بیت الله است با عبادت مخصوصه در ان حدود و بعضی گفته اند مجموع عبادات مخصوصه در
مشاعر مخصوصه است و بر بهر تقدیر ظاهر آنست که لفظ حج منقول شرعیست از قصد مطلق بقصد خاص
یا معاصد مخصوصه نه مخصص شرعی بنا بر تعریف اول و منقول شرعی بنا بر تعریف ثانی چنانکه
بعضی کمان برده اند زیرا که متبادر از حج عرف شرع معنی خاص است بخصوصه بی انکه معنی
عام بخاطر حضور کند و این تبادر را قوای امارات حقیقت شرعیه است چنانکه مختار محققان علماء
اصولست اگرچه تخصیص بهترست از نقل نزد ایشان و مخفی نیست که حج از جمله ارکان اسلام است
و افضل الطاعات حیثیت که مشتمل است بر عبادات بدنیه و مال و تجرد از شهوات جسمانیه و توجه بسوی
خدای تعالی و وجوب او از ضروریات دین اسلام و مناسب او سه نوعست نوع اول در وجوب او است
و در و دو آیتست **الاولی** قوله تعالی در سوره آل عمران اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ
مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا
وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

نزلی

یعنی بدرستی که اول خانه که بنا کرده شده است از برای مردم هر آینه خانه ایست که در مکه است
یعنی خانه کعبه در حالتی که برکت داده شده است و راه راست نماینده است مر اهل عالم را در ان
خانه است علامات روشن اول آن بحقیقت او مثل مقام ابراهیم علیه السلام و کسی که در آید درین خانه ایمن
شود از مکروهات و مر خدای تعالی راست حق واجب بر ذمه مردم طواف ان خانه یعنی بر قدر کسی
که توانایی رفتن داشته باشد بسوی او و کسی که کفر ورزد و حق واجب بجای نیاورد نعضب و سخط
خدای تعالی گرفتار گردد زیرا که خدای تعالی بی نیاز است از اهل عالم سبب انکه بعضی مفسران گفته اند که سبب
نزول این آیت آن بود که بعد از تحویل قبله از بیت المقدس بمسجد الحرام یهود تو من می نمودند و تفضیل
میکردند بیت المقدس را بر مسجد الحرام پس خدای تعالی این آیت را جهت رد ایشان فرستاد و وجه
ترجیح مسجد الحرام را بر بیت المقدس بیان فرمود و وضع للناس صفت بیتست و للذی بمکة لام تاکید
و مراد از وضع بیت المقدس از برای مردم تعیین او است جهت عبادت ایشان و درو و بکه مکه
و ابدال با او خطا است یعنی بمعلوم و بعضی گفته اند مکه نام شهرست و بکه نام موضع مسجد الحرام و مراد از الذی
بکه جلو خانه کعبه است و تعبیر از و بآن اسم جهت تعظیم او است و تعیین او بآن حکم و مراد از اولیت
او اولیت زمانیه است چنانکه متبادر است و موید این است انکه روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که چون
پرسیدند از آنحضرت که اول مسجدی که بنا شده کدام است فرمود که مسجد الحرام است بعد از ان بیت المقدس
و روایت کرده اند که پرسیدند از امیر المومنین علیه السلام که آیا مسجد الحرام اول خانه است که بنا شد
گفت نه پیش از و خانه بسیار بود لیکن او اول خانه ایست که ساخته شده است جهت عبادت مردم و بانی
اول او ابراهیم علیه السلام بود بعد از ان ویران شد و بنا کردند او را جمعی از عرب از قبیله جرهم بعد از ان
خراب شد پس بنا کردند او را عمالقه بعد از ان خراب شد و بنا کردند او را قریش و مرویست از امام
صادق علیه السلام که گفت خدای تعالی فرستاد کعبه را از بهشت و بود در یاقوت سفید بعد از ان بالا برد
او را خدای تعالی بآسمان و ماند اصل او و آن و رنها ده شده است در آسمان در برابر این خانه که حالا
هست و در می آیند درین خانه هر روز هفتاد هزار فرشته و هرگز مکرر انمی آیند پس امر فرمود خدای تعالی
ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام را ببنیاد کردن این خانه بر ستونها که دارد و میتواند بود که مراد از اولیت
اولیت بحسب شرف باشد یعنی سر عرش جاها کعبه است و قول او مبارکا حالست از فاعل مجرور
که لیکه متعلق است بآن و آن استوار است و بودن او حال از فاعل وضع بعیدست و مراد از برکت

جبران ولام للذی

او کثرت حرث که حاصل شود حاجیان از متعلقان او در باعتبار ثواب و فواید آخرت یا باعتبار
مال و منال دنیا بحسب عادت و قول او فیه آیات بینات جمله مستانفه است گویا سائلی سوال کرده که چرا این
خانه سبب هدایت عالمیان است پس جواب فرمود که از جهت آنکه در او دلیلهای روشن است بر حقیقت
او مثل هلاک اصحاب فیل و جمع شدن آهو با سک و تعرض نکند با آهو و آهو نترسد از سک و الفت و موانست
کبوتر حرم با مردم و آنکه مرغان بر بام آن نمی نشیند و قول او مقام ابراهیم بدل یا عطف بیان آیات
بینات است بنا بر مبالغه و تعظیم مقام ابراهیم که اگرچه یک آیت است لیکن بمنزله چند آیت است مثل
قول خدای تعالی ان ابراهیم کان امة یعنی بزرگی که ابراهیم عم در او بود گروهی از مسلمانان یا بنا بر
آنکه مشتمل است بر چند آیت بینه مثل فرو رفتن قدمهای ابراهیم عم در او و ظهور اثر قدمهای او در او و تاثیر قدمها
بعضی اجزای آن سنگ در بعضی دیگر و غیر آن و بر هر تقدیر مجازی باشد با قرینه واضحه و در صحت
و حسن آن سخنی نیست بلکه ابلغ است از حقیقت و میتواند بود که قول او و من دخله کان امنا معطوف
باشد بحسب معنی بر قول او مقام ابراهیم و اشارت باشد بآیت بینه دیگر و مراد از آیات مافوق واحد
باشد و میتواند بود که آیات دیگر ترک شده باشد از جهت اعتماد بر شهرت و ظهور آن لیکن این
دو احتمال ضعیف است و وجه دیگر آنست که مقام ابراهیم عم عطف بیان یا بدل للذی ببکة باشد و مراد از آن
مجموع مسجد الحرام باشد چنانکه حدیث سابق موید آنست و مراد از مقام ابراهیم عم مجموع مسجد الحرام
باشد زیرا که مقام بودن جزو مستلزم مقام بودن کل است و ظاهر آنست که قول او و من دخله کان
امنا عطف است بر قول او ان اول بیت تا آخر قول او هدی للعالمین و نه بر قول او فیه آیات
بینات و اخبار باشد از نتیجه دعای ابراهیم عم که گفت رب اجعل هذا البلد آمنا یعنی ای پروردگار
من بگردان این شهر را جای امن چنانکه جای دیگر فرموده اولم یروا انا جعلنا حرما امنا یعنی آیا ندیدند
آنکه ما گردانیدیم حرم مکه را جای امن زیرا که خدای تعالی مهابت این مکان شریف را چنان در دلهای
مردم جا داده که هر چند از کسی جرایم و جنایات صادر شده باشد چون ملتجی شود بآن هیچکس متعرض
او نمیگردد و احتمال دارد که مراد معنی امر باشد یعنی کسی که در آید در وی باید که امن باشد و هیچکس
متعرض او نگردد چنانکه مرویست از اهل بیت علیهم السلام و از اینجاست که اصحاب ما حکم کرده اند با
آنکه جایز نیست اجرای حدود و تعزیرات بر کسی که ملتجی شود بحرم بشرط آنکه در خارج حرم مستحق آن
شده باشد لیکن خوردن و آشامیدن را تنگ میباید گردانید بر وی تا بیرون آید بعد از آن اجرا می

تنگ

که یا تعزیر میباید کرد بر وی بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام و احتمال دارد که مراد اخبار باشد
از آنکه کسی که داخل شود در وی امن گردد از عذاب آخرت چنانکه مرویست از امام باقر علیه السلام
که فرمود که مراد آنست که کسی که داخل شود در وی در حالتی که شناسا باشی بآنچه واجب گردانیده
خدای تعالی بر وی امن گردد در آخرت از عذاب و موید اینست احادیث دیگر که بدین مضمون واقع
شده و قول او و لله علی الناس حج البیت نص است بر وجوب حج و در حج دو لغت است فتح حا
و کسر او و هر دو بیک معنی است و آن طواف کعبه است با شرایط و لام البیت از برای عهد است
اشارت بکعبه معظمه است و استعمال بیت در وی مثل نجم در ثریا و کتاب بسیبویه و وجوب حج اسلام
فوری است بقول اصحاب ما چنانکه ظاهر حدیث نبوی صلعم که من وجب علیه الحج فلم یحج ...
او للفراء یعنی کسی که واجب شود بر وی حج و او تعلل بجا نیاورد پس باید که بمیرد جهودی یا ترسا
بران و قول او الناس جمع محلی بلام است و دلالت میکند بر عموم ذکور و اناث و خناثی لیکن مخصص است
بمخصص منفصل بمکلفان آزاد و قول او من استطاع الیه سبیلا بدل البعض است از الناس و مخصص
متصل است که دلالت میکند بر تخصیص وجوب حج بمکلفان که استطاعت آن دارند و مراد او
از استطاعت ملک زاد و راحله است یعنی که قادر باشد بر زاد و راحله و نفقه رفتن و آمدن خود زیاده
بر احتیاج اصلی و نفقه عیالی واجب نفقه خود تا زمان برگشتن و وقت گنجایش آن داشته باشد
که حج دریابد و سالم باشد از مرض مانع سفر و از خوف مضرت بمال و بدن در راه بنا بر روایات
اهل بیت علیهم السلام و آنکه در بعضی احادیث بزاد و راحله واقع شده باشد و تفسیر نموده استطاعت را بزاد و
راحله بر تقدیر صحت ما دال است بآنکه جایز است تخصیص کتاب بسنت چنانکه در اصول مقرر است
و استطاعت در لغت بمعنی توانائی است و اینجا او زمانی حاصل است تو بنه مقام و سبیلا مفعول او
یعنی راه را زیرا که رفتن در راه میباشد و الیه متعلق است باو و تقدم او بمتعلق جهت اهتمام
و شرف اوست و سیاق کلام دالست بر آنکه مراد از قول او و من کفر من لم یحج است یعنی کسی
که حج واجب بجا نیاورده و وجه تعبیر از ناکردن حج بکفر آنست که کافران حج نمیکنند و در وی
تغلیظیست بر آنکه ترک حج حکم کفر دارد از جهت مبالغه در وجوب حج و نیز معنی لایق آن بود که
گفتی فان الله غنی عنه یعنی پس بدرستی که خدای تعالی مستغنی است از تارک حج لیکن قول او عن العالمین

تفسیر

اولیست بر اسعاد خدای تعالی و بر غضب و سخط او بر تارک حج و این نیز از جمله موکدات وجوب
حج است همچنانکه در قول او ولله علی الناس حج البیت وجوه تاکید وجوب حج مخفی نیست مثل اثبات
جمله و تعریح بلفظ الله که دالست بر اتصاف و استعاب کمال الطعم و مهدیه که موجب ادای
حقوق او میشد و تعریح بلفظ علی که دالست بر التزام و حتی و اجبی است و خدای تعالی در ذمه مردم و ابدال
لفظ الناس که دلالت بر وجوب حج بر همه کس و تعریح بذکر سبب بالنکه در مفهوم حج معتبرست
و تقدیر این حکم بذکر نداع نیست و غیر آن و لو شده نیست که قول فان الله غنی عن العالمین
و لسلی جواب که بجای جزا نهاده شد و تقدیر آنست که من کفر عصب الله علیه فان الله غنی عن
العالمین چنانکه در ترجمه اشارت شده بآن **الثانیه** قوله تعالی فی سوره الحج وَاَذِّنْ فِی النَّاسِ
بِالْحَجِّ یَاْتُوکَ رِجَالًا وَعَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَاْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا
اسْمَ اللّٰهِ فِی اَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْاَنْعَامِ فَکُلُوا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا الْبَائِسَ
الْفَقِیرَ ~~ثم لیقضوا تفثهم~~ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ یعنی و ندا کن در میان مردم
بحج کردن تا بیایند ترا پیاده و سواره بر هر شتر لاغر شده بسبب سفر دور که می آیند آن لاغرانا
از هر راه دور تا حاضر شوند آن مردم منفعتهای بسیار را از برای خود و یاد کنند نام خدای تعالی
را در روز معین بر آنچه روزی کرده است خدای تعالی ایشان را از چارپا که شتر و گاو و گوسفند
باشد پس بخورید از گوشت آن چارپایان و بخورانید محتاج را بعد از آن باید که بیرون کنند چرک بدن
خود را بناخن گرفتن و تراشیدن و غیر آن و باید که وفا کنند بنذرهای خود و باید که طواف کنند
خانه قدیم را که کعبه است بعضی مفسران گفته اند که قول او و اذن خطابست مر ابراهیم علیه السلام را چنانکه
مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که بعد از این خطاب ایستاد ابراهیم علیه السلام بر بالای سنگی که مقام ابراهیم
علیه السلام عبارت از آنست و یا بر بالای کوه ابوقبیس و نهاد انگشتهای خود را در گوشهای خود و
گفت ای مردم اجابت کنید پروردگار خود را در آمدن بحج پس شنوانید خدای تعالی قول او را
بهر کسی که علم او متعلق شده بود بآنکه حج خواهد کرد از موجودین بالفعل و بالقوه در اصلاب
پدران پس همه ایشان اجابت کردند بلبیه و بعضی گفته اند که خطابست مر پیغمبر صلی الله علیه و آله را و موید این
قولست آنکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقامت کرد در مدینه ده سال

رزقهم

ثم لیقضوا تفثهم

وحج ملا

وحج نکرد پس چون این آیت نازل شد امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله منادی خود را که ندا کند و امر کند
مردم را بحج پس جمع شدند در مدینه خلق بسیار از اعراب و غیر ایشان و بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
بست و ششم ذی القعده و چون بمسجد شجره رسید فرود آمد و غسل کرد و نماز پیشین را
ادا نموده احرام بست بحج قران تا آخر حدیث و مخفی نماند که بر تقدیر اول قول او که اذن معطوف
بر قول او لا تشرک و ظاهر در آیت سابق و اذ بوانا الا ابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیا
و طهر بیتی الآیه و بر تقدیر دوم معطوفست برای ذکر مقدر که متعلق است از بوانا است و این خلاف ظاهر
از دو وجه و بر هر تقدیر مراد از نداء الحج او ندا بحج کردن و یاتوک مجزوم است بجواب او مذکور که
اذن است و رجال جمع راجل است و رجالا حالست از فاعل یاتوک و علی کل ضامر بتقدیر
و رکبانا علی کل ضامر عطفست بر و ضامر شتری را گویند که بجهت مشقت سفر دور لاغر شده
باشد و یاتین صفت ضامرات باعتبار معنی و فج بمعنی راه است و عمیق بمعنی دور است و در تقدیم
رجال بر رکبان اشارتست بافضلیت حج پیاده چنانکه قول اصح اصحابست بنا بر بعضی روایات
مشهوره مثل آنکه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسی را که سواره بحج رود بهر گامی که مرکب او بردارد هفتاد حسنه
است و کسی را که پیاده بحج رود بهر گامی او هفتصد حسنه است از حسنات حرم پرسیدند که چیست
حسنات حرم گفت یک حسنه حرم برابر صد هزار حسنه جای دیگر است و موید اینست حدیث مشهور
افضل الاعمال احمزها و آنکه روایت کرده اند که امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار حج کرد و هر بار پیاده میرفت
و حال آنکه محملها را پیش آنحضرت میکشیدند و مراد از منافع فواید تجارت است یا فواید آخرت
یا هر دو و در مجمع گفته که مراد منافع آخرت است بعد از آن گفته که ملایم احتمال اخیر است و مراد از ایام معلومات
نزد بعضی مفسران ده روز اول ذی الحجه است و نزد بعضی دیگر روز نحر و سه روز بعد از آنست که
ایام تشریق عبارت از آنست و این قول مرویست از امام باقر علیه السلام که مراد تکبیرات مسنونه است
در عقب پانزده نماز که اول آنها نماز پیشین روز عید است چنانکه در کتب فروع مذکورست
و بهیمه مطلق چارپا را گویند از ابهام بمعنی عدم افصاح مقصود بسبب بی زبانی او و مراد از انعام
در عرف شتر و گاو و گوسفند است پس اضافه بهیمه بانعام اضافه عام است بخاص و بائس مشتق
است از بأس بمعنی شدت یعنی صاحب شدت و غیر فقیر تفسیر است بر آنکه مراد شدت فقر است

وامر بأکل از برای اباحت است وامر باطعام از برای ندب اگر مراد از بهیمة الانعام غیر هدی واضحیه باشد
وهر دو امر از برای وجوب است اگر مراد هدی باشد واز برای ندب است اگر مراد اضحیه باشد لیقضوا تفثهم
وتفث در لغت بمعنی چرک است ومراد از قضاء تفث ازاله چرکهائی است که در ایام احرام در بدن
حاصل شده باشد مثل ناخن وموی سر وسایر اعضا یعنی بجای آوردن ازاله آنها بحذف
مضاف وابن عباس رضه روایت که مراد از تفث مناسک حج است پس معنی قضاء تفث اداء
مناسک حج باشد لکن برین تقدیر کلمه ثم نظر بخود نیست مگر آنکه تخصیص کند تفث را بمناسکی
که بعد از ذبح است وعطف طواف بیت عتیق برین تقدیر عطف خاص باشد بر عام جهت اهتمام
بشان او مثل عطف جبرئیل بر ملائکه وپوشیده نماند که از عبارت مجمع البحرین مستفاد میگردد
که تفث عبارتست از ازاله اوساخ نه از نفس آن اوساخ وظاهر آنست که مراد ابن عباس رضه
نیز از مناسک حج مناسک مخصوصه مذکوره است وبرین تقدیر اشکال نیست در تفسیر ابن عباس نیز
بلکه مآل هر دو تفسیر یکیست وتفسیر ابن عباس رضه مرجح است بموافقت لغت وسلامت حذف والبیت
عتیق کعبه است وجه تسمیه او بعتیق آنست که عتیق بمعنی قدیم است وبنای این بیت از قدیم است زیرا که
آدم علیه السلام بنا کرده واو را بعد از آن ابراهیم عم ثانیا آنست که عتیق بمعنی کریم است چنانکه اسبان
نیک را عتاق گویند وکرامت این بیت ظاهر است یا آنست که عتیق بمعنی آزاد کرده شده است و
این بیت آزاد کرده شده است از غرق در طوفان نوح عم وقول او فکلوا التفات است از غیبت
بخطاب وقول او ثم لیقضوا التفات است از خطاب بغیبت وقول او ولیطوفوا بالبیت العتیق دال
است بر وجوب حج اسلام با شرایط معتبره چنانکه بیان شد واهل بیت علیهم السلام وقول او ولیوفوا نذورهم
دال است بر وجوب وفا کردن بنذرها که از حاجیان واقع شده حج وغیر آن از عبادات مطلقا

نوع دوم در افعال حج واقسام او وبعضی احکام او ودر وی ده آیت است **الاولی**

قوله تعالی در سوره البقره وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا
رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ
مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ
الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ

لمن لم

لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
یعنی تمام کنید حج وعمره را از برای رضای خدای تعالی پس اگر ممنوع شوید از حج وعمره بسبب مانعی
که نتوانید که بجای آورید حج وعمره را پس واجبست که بفرستید آنچه میسر شود از قربانی واجب
خود همراه قربانهای رفقای خود ومتراشید سرهای خود را وحلال مشوید تا آن زمان که برسد آن
قربانی واجب بمحل ذبح آن پس هر کس که باشد از شما رنجور یا باشد او را زحمتی از جهت سرش
مثل آنکه شپش در سر او افتاده باشد چنانکه محتاج شود بتراشیدن سرش در آن وقت بسبب
آن مرض یا زحمت سرش واجبست بر او اگر سر تراشیده باشد از وقتش عوضی که جبر نقصان آن کند و آن
عوض روزه داشتن سه روز است یا تصدق کردن طعام است بمساکین یا ذبح کردن گوسفندی
و دادن گوشت او بفقرا پس هرگاه امن شوید از مرض ودشمن پس هر کس متمتع شود ومتوسل
گردد بعمره بسوی حج یعنی نیت حج تمتع کند پس واجبست بر او ذبح آنچه میسر شود او را از قربانی
واجب از شتر وگاو وگوسفند پس کسی که نیابد قربانی واجب خود را وقادر نباشد بر آن پس واجبست
بر او روزه داشتن سه روز در ایام حج وروزه داشتن هفت روز دیگر وقتی که برگردید از حج بجانب
منزل این ایام مذکوره روزه ده روزه تمام است این حج تمتع جایز است هر کسی را که نباشد
اهل وفرزندان حاضر آن مسجد حرام وپرهیز کنید از عذاب خدای تعالی وبدانید که خدای تعالی سخت
عذابست بدانکه بعضی مفسران گفته اند که مراد از اتمام حج وعمره آنست که احرام بندد بایشان از
منزل اهل خود وبعضی گفته اند که مراد آنست که مخصوص کرده اند هر یک را بسفر علیحده وبعضی
گفته اند که نفقه حلال بجای آورد ایشان را وبعضی گفته اند که مراد آنست که بجای آورید ایشان را از برای
محض عبادت خدای تعالی پس نه بغرض دیگر از تجارت وغیر آن وبرین تقدیر قول او لله تأکید
باشد نه تاسیس وظاهر آنست که مراد از حج وعمره ادای ایشانست با جمیع اجزا اتمام حج وکیفیات
مقرره در ایشان شرعا واز اینجاست که اصحاب ما گفته اند که کسی که فاسد کند حج خود را واجبست
بر او اتمام آن حج فاسد وقضای آن در سال دیگر مثل صوم از جهت قول خدای تعالی ثم اتموا الصیام
الی اللیل بخلاف صلوة واما آنکه بعضی استدلال کرده اند بآیت بر جریان حکم مذکور در حج مندوب
وبر وجوب عمره محل نظر است وظاهر آنست که جریان حکم مذکور در حج مندوب بدلیل دیگر است

کنند و مراد از احصار شرعی نزد اصحاب ما منع مرض است از حج یا عمره و مراد از صد شرعی منع
دشمن است و مانند آن از آن و موید تخصیص احصار است بمرض قول او فمن کان منکم مریضا الی
بلفظ فا چنانکه مخفی نیست نزد طبع سلیم و نیز موید تخصیص مذکور است آنکه بعضی علماء لغت
گفته اند که احصار مخصوص مرض است و حصر مخصوص دشمن و حکم او حصار آنست که هدی
را باید فرستاد با رفقا و با ایشان قرار باید داد که در فلان روز ذبح نمایند پس در آن روز
حلال شود از همه چیز مگر از زنان تا آنکه حج خود کند در سال آینده اگر حج او واجب باشد
یا نیابت او طواف کنند اگر حج سنت باشد و حکم صد آنست که در همان موضع ذبح هدی نماید
و حلال شود از همه چیز و استیسر بمعنی تیسر است یعنی آنچه میسر شود از شتر و گاو و گوسفند و
هدی جمع هدیه است و آن چارپایی است که ذبح او در حج آن شتر و گاو و گوسفند یا خود هدا
یعنی فرستادن و قول او فما استیسر من الهدی جزاء شرط است بتقدیر فابعثوا ما استیسر یا
فعلیکم ما استیسر و قول او حتی یبلغ الهدی محله موید تقدیر اولست و قول او ففدیة من
صیام موید تقدیر ثانی و بر این قیاس است فما استیسر ثانی و قول او و لا تحلقوا رؤسکم کنایت است
از حلال نا شدن از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم یعنی و حلال مشوید تا آنکه برسد هدی که فرستاده
آید بموضعی که حلال است ذبح آنجا در روزی که قرار داده اید و آن موضع مکه است اگر احصار
در احرام عمره باشد و منی است اگر در احرام حج باشد و بر هر تقدیر قضای آنچه در و احصار
واقع شده واجبست اگر آن واجب باشد و اگر سنت باشد قضای آن واجب نیست
و محل بکسر حا اسم مکانست از حل یحل بکسر حا حلا یعنی مکان حلال شدن یعنی مکانی که ذبح آن هدی
آنجا حلال باشد و اما محل بفتح حا اسم از حل یحل بضم حا حلولا بمعنی مکان نزول کردن چنانکه مقتضی
قاعده علم تصریف است و مراد از مرض و اذی در قول او فمن کان منکم مریضا او به اذی بیماری است
که محتاج باشد بتراشیدن سر و علتی که در سر او پیدا شود بر وجهی که تراشیدن سر ضرورت شود و
قول او ففدیه بتقدیر فعلیه فدیه جزای شرط مقدر است یعنی اذا احلق راسه یعنی واجبست بر
آنکس کفارت اگر تراشد سر خود را و قول او من صیام بیان فدیه است یعنی آن فدیه روزه داشتن
سه روزست یا طعام دادن شش مسکین هر مسکین را دو مد یا طعام دادن ده مسکین هر کس را

یکمد

یک مد یا ذبح گوسفندی و تصدق گوشت او بفقیران چنانکه روایت کرده اند که رسول خدا صلعم گفت
به کعب بن عجره را در حالتی که شپش در سر او افتاده بود در ایام حج لعلک اذاک هوامک یعنی شاید که
ایذا میرسانند ترا جانورهای سر تو گفت آری یا رسول الله فرمود که احلق راسک و صم ثلاثة ایام او اطعم
ستة مساکین او انسک شاة یعنی تراش سر خود را و روزه دار سه روز و یا طعام ده شش مسکین
را یا ذبح کن گوسفندی پس کعب بگفت این آیت در شان من نازل شده و نسک مصدر است بمعنی
عبادت و اینجا مراد عبادت مخصوص است یا جمع نسیکه است بمعنی ذبیحه و اینجا مضاف مقدر است
یعنی ذبح نسک و جمع باعتبار مواد است و قول او فاذا امنتم بیان حج است در حال امن مطلقا یا
بعد از احصار پس هرگاه در امن باشید یا در امن شوید از احصار پس آنکس که متمتع شود ای انتفاع
متوصل کرده بعمره بسوی حج پس واجبست بر او ذبح آنچه میسر شود از شتر و گاو و گوسفند و تخصیص
تمتع بذکر اشارتست بافضلیت حج تمتع از سایر اقسام حج و آن حج افراد و حج قرانست
چنانکه مجمع را اصحاب ماست و فرق میان حج افراد و حج قران آنست که در حج افراد باید که عقد کند
احرام را بگفتن لبیک اللهم تا آخر که مذکور است و حج قران اگر خواهد عقد احرام بذکر مذکور کند
و اگر خواهد مقارن گرداند احرام خود را بسوق هدی و عقد احرام با سوق کند یا تقلید و اشعار
آنست که کوهان شتر هدی را مجروح گرداند احرام خود را از جانب راست و خون را بر او مالد و
تقلید آنکه بیاویزد از گردن گاو و هدی یا گوسفندی نعلی که در آن نماز کرده باشند و فرق میان
حج تمتع و هر یک از آن دو قسم چند وجه است یکی آنکه در حج تمتع عمره مقدم است بر حج اسلام و
در آن دو قسم موخر است دیگر آنکه در حج تمتع هدی واجبست چنانکه آیت مذکوره دالست
بر آن و در آن دو قسم نیست دیگر آنکه در عمره تمتع طواف نسا واجب نیست بخلاف عمره افراد
و قران و غیر آن از وجوه فرق که در بعض کتب فقهیه مذکور است و جایز نیست عدول از قسمی
ازین اقسام بقسم دیگر یا ضرورت لیکن کسی که در مکه در آید با احرام حج افراد افضل مر او راست
که عدول کند از حج افراد بعمره تمتع و تمام کند حج تمتع را و تمام کند حج تمتع را و صحت این حج تمتع
مخصوص مذهب اصحاب ماست خلاف جمهور مخالفان نزد ایشان یکی از دو متعه که عمر
منع کرد از آن و گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلعم و انا احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو

متعه بودند در زمان رسول خدای صلعم و من حرام میگردانم آن دو متعه را و سیاست میکنم
کسی را که مرتکب یکی از آن شود و آن دو متعه متعه حج است یعنی حج تمتع مذکور و متعه نکاح
ظاهرا وجه تحریم او متعه حج را آن بود که رسول خدا صلعم در حجة الوداع گفت عمر را که تو هرگز
ایمان نخواهی آورد باین متعه حج بعد از آنکه از و انکار آن ظاهر شده بود چنانکه در روایت
مرویست از امام صادق عم و وجه انکار او متعه نکاح را آن بود که امیر المومنین صلوات الله و
سلامه علیه خواهر او را یک شب متعه کرده بود چنانکه مشهور است و مراد از صیام عشرة ایام روزه
داشتن هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است و مراد از سبعة اذا رجعتم روزه داشتن هفت روز است
بعد از رسیدن بمنزل اصلی و قول او تلک عشرة کاملة تاکید است بر وجوب صوم ده روز مذکور
و ذلک در قول او ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام اشارتست بحج تمتع چنانکه متبادر
است از و بنا بر وضع او از برای اشاره بعید نه بهدی یا صیام چنانکه بعضی از مخالفان توهم
توهم کرده اند و مراد از حضور مسجد الحرام که میان مکه و منزل او کمتر از چهل و هشت میل باشد
از هر جانب مکه پس اگر مسافت میان منزل او و مکه بیشتر از آنست که مذکور شد واجبست
بر وی که حج تمتع بجای آورد و اگر کمتر از آن واجبست بر وی که حج افراد یا قران بجای آورد و مخفی نماند
که آیت مذکوره دالست بر چند حکم از احکام حج بصریح یا بقرینه بیان بعضی شد و قول او واتقوا الله
تا آخر آیت تاکید احکام مذکوره است و تهدید بر مخالفت آن **الثانیه** قوله تعالی فی سوره البقره
ایضا الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي
الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي بعلمه
الْأَلْبَابِ یعنی وقت حج گزاردن چند ماه معلوم است و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است
پس هر کس که نیت کند و واجب گرداند بر خود به نیت و احرام در این ماهها حج را پس باید که
جماع نکند و دروغ نگوید و لا والله و بلی والله نگوید در اثنای حج و آنچه میکنید شما از نیکوئی
از کار خیر میداند آنرا خدای تعالی و زاد سفر آخرت بردارید از کارهای خیر پس بدرستی که بهترین
زادهای آخرت پرهیزکاریست و پرهیز کنید از عذاب من ای صاحبان عقلها بدانکه مراد
از اشهر حج ماههاست که افعال حج در آنها واقع تواند شد اگر چه در بعضی ساعات آن ماهها

باشد

باشد و آن مجموع سه ماه مذکور است چنانکه متبادر است و مختار محققان اصحاب ماست و بعضی گفته اند
که مراد از اشهر حج شوال و ذو القعده و نه روز اول ذو الحجه است و بعضی گفته اند که شوال و ذو القعده و ده روز
اول ذو الحجه است و این دو قول مبنی است بر اراده خلاف متبادر از صیغه جمع بی ضرورت مگر آنکه نزاع لفظی
باشد چنانکه بعضی تحقیق نموده اند و فرض در اصل لغت بمعنی تقدیر است و در شرع بمعنی واجب گردانیدن
است و اینجا مراد واجب گردانیدن حج است بر خود به نیت کردن و احرام بستن و شروع در آن و مراد
از رفث جماع است و از فسوق کذب و از جدال گفتن لا والله و بلی والله چنانکه مختار اصحاب ماست
و قراءت مشهور در هر سه اسم لا بفتح است و بر این تقدیر کلام جمله خبریه است بمعنی انشا یعنی باید
که جماع و کذب و جدال واقع نشود در حج ~~[illegible]~~ یا آنکه مراد از رفث و فسوق و جدال رفث
و فسوق و جدال مشروع است تا کذب لازم نیاید یعنی امور مذکوره مشروع نیست در حج اگر چه گاهی
واقع شود و بر خلاف شرع یا آنکه مبنی است بر تنزیل امور مذکوره که واقع شود بر خلاف شرع منزله
عدم چنانکه در قول خدای تعالی لا ریب فیه گفته اند و بعضی قراءت رفث و فسوق را برفع
خوانده اند و جدال را بفتح بر این تقدیر نفی جدال بهمان معنی است که در قراءت مشهور مذکور شد
و نفی رفث و فسوق بمعنی انشا بتقدیر لا یکونن رفث ولا فسوق و میتواند بود که نفی رفث و فسوق
بر این تقدیر بهمان معنی باشد که در قراءت مشهوره مذکور شد و تغییر لفظ مجرد تفنن اسلوب باشد
و آنکه جزا من فرض لا رفث ولا فسوق است بتقدیر لا رفث ولا فسوق له و لا جدال فی الحج عطف
است بر مجموع شرط و جزا چنانکه متبادر است از لفظ فی الحج بلکه در قراءت مشهوره نیز ظاهر آنست
که قول او و لا جدال فی الحج عطف باشد بر مجموع شرط و جزا نه بر جزا و موید اینست حدیث نبوی
علیه السلم که فرموده است من حج و لم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه یعنی کسی که حج بجای
آورد و جماع نکند و دروغ نگوید در اثنای حج بیرون آید از حج مثل آنکه در روز ولادت مادر او را
از شکم مادر بیرون آید یعنی همه گناهان او آمرزیده شود و بی گناه شود چنانکه در آن روز بی گناه بود و اگر
چه بر این تقدیر احتمال دارد که قول او و لا جدال فی الحج عطف باشد بر جزا و مراد از قول او و ما تفعلوا
من خیر یعلمه الله ترغیب و تحریص است بر اعمال خیر در حج بعد از نهی اعمال شر و از این جهت تخصیص نمود
خیر بذکر و الا علم خدای تعالی شامل خیر و شر را و مخصوص نیست بخیر و مراد از تزودوا اختیار عمل صالح است

بطریق استعاره تبعیه چنانکه متبادراست از سابق ولاحق کلام واحتمال دارد که مراد معنی حقیقی
تزود باشد که زاد برداشتن است ومؤید اینست انکه بعضی مفسران در سبب نزول این آیه گفته اند
که جمعی از اهل یمن بمکه بحج می آمدند زاد بر نمی داشتند ومیگفتند که ما توکل میکنیم بر خدای تعا زیرا که به
زیارت خانه او میرویم پس البته ما را طعام خواهد داد ازین جهت مونت وصعوبت ایشان بر سایر مردم
واقع شد پس این آیه نازل شد ودرین تقدیر مراد از قول او خیر الزاد التقوی آنست که بهترین زاد ما
پرهیزکاریست از گدایی وزحمت دادن مردم وبر قهر قول او واتقون یا اولی الالباب تاکید احکام تقدیر
سابقه است وتهدید بر مخالفت انها واشارتست بانکه مقتضی عقل پرهیزکاریست از مخالفت احکام
الهی ومخفی نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب ادای حج در سه ماه مذکور وبر حرمت جماع وکذب
وجدال یعنی مذکور در حج **الثالثه** قوله تعالی فی سوره البقره ایضا لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا
مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْکُرُوهُ کَمَا هَدَاکُمْ وَإِنْ
کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ یعنی نیست بر شما حرجی وگناهی در انکه طلب کنید روزی وبخشش
را از پروردگار خود بطریق تجارت یا منفعت یا غیر آن پس هرگاه برگردید با کثرت مردم از عرفات
پس یاد کنید خدای تعا را نزد مشعر الحرام ویاد کنید خدای تعا را همچنانکه راه راست نمود شما را وبدرستی
که بودید شما پیشتر از راه راست نمودن او هر آینه از گمراهان وجاهلان بدانکه مشهور در سبب نزول
این آیت آنست که بعضی عرب احتیاط میکردند از تجارت در ایام حج وبازار نمیکردند ومیگفتند
که انانکه با تجارت حج میکنند را جنه نجاح یعنی کار خیس میکنند یا حاجیان شتل جالیا ونوکریه جب
نه حج پس این آیت نازل شد جهت انکه تجارت وپاتو کسبها در حج ضرر نمی رساند بحج واسقاط لی
نمیکند ثواب او را وروایت از امام باقر ع که مراد از ابتغاء فضل از پروردگار طلب مغفرتست
از خدای تعا وافاضت در لغت بمعنی برگشتن با کثرت مردم آمده همچنانکه علماء لغت تصریح نموده اند
ان ودرین تقدیر احتیاج نیست بتقدیر مفعول افاضه یعنی افضتم انفسکم واعتبار استعاره از
معنی ثانی چنانکه مشهور است میان مفسران وعرفات اسم موضع معین است از حدود مکه مثل ادهات
که اسم موضع معین است از شام وحد عرفات از ازلالاست تا ذوالمجاز از یک جانب وما لوته از
جانب دیگر وما عرنه از جانب دیگر ووجه تسمیه او بعرفات آنست که ابراهیم ع شناخت آن موضع

رابعد

را بعد ازان که وصف کردند او را از برای او تا انکه آدم وحوا علیهما السلم انجا بهم ملاقات کردند بعد از
مفارقت یکدیگر را شناختند ووجوه دیگر نیز گفته اند وظاهر آنست که عرفات منصرفست از جهت
انکه نام او از برای تانیث بلکه علامت جمع است یا الف وتا وتانیث معنوی معتبر نیست در وی چنانکه
در بعضی اسما انکه معتبر است بنا بر انکه اصل در اسم صرفست یا انکه تا جمع مانعست از تقدیر تا
تانیث همچنانکه تا عوض از همزه در بنت مانع است از تقدیر تا تانیث چنانکه صاحب کشاف گفته
واحتمال دارد که غیر منصرف باشد بسبب علمیه وتانیث وتنوین او تنوین مقابله باشد نه تنوین تمکن
ودخول کسرت بتبعیت آن باشد که تنوین مقابله قایم مقام تنوین تمکن است وعدم دخول کسرت در غیر
منصرف بتبعیت عدم دخول تنوین تمکن است پس قایم مقام ومشعر الحرام علم موضع معین است
میان عرفات ومنا وحد او از ماه ازمین است از دو جانب مراة تا حیاز از یک جانب وتا وادی محسر
از جانب دیگر ووجه تسمیه او آنست که مشعر در لغت بمعنی علامتست وحرام بمعنی محترم واین موضع
علامت عبادت ومحترم است واین موضع را مزدلفه نیز گویند از ازدلاف بمعنی نزدیک شدن
از جهت انکه مردم انجا بهم نزدیک واقع میشوند وجمع نیز میگویند از جمع شدن آدم با حوا آنجا یا از
جهت جمع کردن نماز شام یا نماز خفتن در و یا از جهت جمع شدن مردم با هم در و وما در کما هدیکم
مصدریه است یا کافه یا موصوله یا موصوفه بحذف عاید یعنی البته وکاف بمعنی تشبیه است یا قران
یعنی یاد کنید خدای تعا یاد کردن نیکو همچنانکه هدایت کرده است شما را هدایت نیکو یا یاد کنید او را
مقارن انکه شما را یاد گرفته کرده است یعنی تعلیم کرده طریق ذکر خود را وظاهر آنست که ضمیر من قبله راجع است
بهدی که مصدر هدیکم است وکلمه ان مخفف از مثقله است ولام در لمن الضالین جهت فرق است
میان آن مخففه از مثقله وآن نافیه ومخفی نماند که ایت مذکوره دلالت میکند بر جواز ترکیب در حج
وبر وجوب وقوف در مشعر الحرام بعد از وقوف در عرفات ووقت وقوف در عرفات از زوال
آفتابست تا غروب او در روز نهم ذی الحجه در حالت اختیار تا طلوع صبح صادق در روز دهم در
حالت اضطرار ووقت وقوف بمشعر از طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب در روز دهم ذی
الحجه وتا زوال در همین روز در حالت اضطرار واین هر دو وقوف از ارکان حج اند وترک هر دو
حج باطل شود نه ترک یکی سهوا چنانکه روایات اهل البیت علیهم السلم مبین آنست **الرابعه** قوله تعالی فی

سورة البقره ایضا ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحیم
یعنی بعد از آن برگردید با کثرت مردم که از آنجا برمیگردند مردم با کثرت وطلب آمرزش کنید از خدای تعالی
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است ومهربانست بدانکه مفسران خلاف کرده اند در آنکه مراد از افاضه
درین آیت افاضه از عرفاتست یا افاضه از مشعر الحرام بعضی بر آنند که مراد افاضه از عرفاتست بنابر
آنکه روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام وابن عباس رضی الله عنه وجمعی دیگر که مراد افاضه از عرفاتست
وامر قریش راست وموافقان ایشان را که کنانه وخزاعه بودند ومجموع ایشان را حمس گویند جمع احمس
از حماسه که بمعنی شجاعت زیرا که ایشان مخالفت میکردند باقی اعراب ودر مزدلفه وقوف میکردند ودر
عرفات نه ومیگفتند که ما اهل حرم خداییم پس بیرون نمیرویم از حرم بعرفات ازین جهت امر کرد خدای
تعالی ایشان را بآنکه موافقت میکنند با باقی عرب در وقوف بعرفات وافاضه از آنجا کنند ودرین
تقدیر مراد از ناس سایر عرب باشد وبعضی گفته اند که مراد از ناس ابراهیم است ع بمعنی آنکه امت
شمرده اند او را در آیت دیگر یا ابراهیم با اولاد او علیهم السلام یا آدم وحوا علیهما السلام وبرین تقدیر
تکرار دیگر افاضه از عرفات لازم آید ووجه تکرار اهتمام است بشان او وآنکه در اول امر باقی صفت
تصریح معلوم نشد ونیز برین تقدیر کلمه ثم مستعمل باشد بمجاز در تراخی بحسب الحقیقه بکثرت شایع است
استعمال او ودرین وجه تراخی در رتبه اینجا زیادتی مرتبه معطوفست بر مرتبه معطوف علیه زیرا که
افیضوا معطوفست بر اذکروا الله وافاضه واجبست که رکن وذکر خدای تعالی سنت وآنکه بعضی
تراخی در رتبه میان افاضه پس اعتبار نموده اند ووجه تراخی در رتبه صواب بودن یکی وخطا بودن
دیگری یا اطلاق یکی وتقیید دیگری را شمرده اند ووجه آن ظاهر است وبعضی گفته اند که مراد از افاضه
درین آیت افاضه از مشعر است چنانکه متبادر است از ثم ومؤید اینست آنکه روایت کرده اند از امام
صادق علیه السلام که مراد ازین افاضه افاضه از مشعر است وآنکه ناس بصیغه است از تاکید وبرین تقدیر
مراد از ناس جنس است چنانکه مذکور شد یا ابراهیم ع تنها یا اولاد یا آدم وحوا علیهما السلام وبر همه تقدیر
آیت مذکوره دلالت میکند بر تاکید وجوب افاضه از مشعر الحرام ووقوف در او **الخامس** قوله تعالی
فی سورة البقره ایضا فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ
مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا

وقوف میکرد اند

فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ
الْحِسَابِ یعنی پس هرگاه بجای آورید عبادات حج خود را پس یاد کنید خدای تعالی را مثل یاد کردن شما
پدران خود را یا مثل یاد کردن قومی که بخیر وبیشتر باشد یاد کردن ایشان پدران خود را از شما پس بعضی
مردم کسی است که میگوید ای پروردگار ما بده ما را الخ نیست او را هیچ در دنیا ونصیب الناس را در آخرت
هیچ نصیبی وبعضی گفته اند که مردم کسی است که میگوید ای پروردگار ما بده ما را در دنیا جزای نیکو ودر
آخرت جزای نیکو ونگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ این مردم که مذکور شد نصیب ایشان راست جزاء
از آنچه کسب کرده اند وخدای تعالی تند حسابست مر اعمال بندگان خود را بدانکه مراد از قضا درین آیت
اداست یا مطلق بجای آوردن عام تر از ادا وقضا ومناسک جمع منسک مصدر میمی است بمعنی عبادت
یا اسم مکان بمعنی جای عبادت بحذف مضاف یعنی عبادات مناسک خود را ومراد از ذکر خدای تعالی مطلق
ذکرست عام تر از ذکر لسانی وقلبی وصیغه امر در اذکروا الله دالست بر فضیلت ذکر خدای تعالی بعد از فارغ
شدن از مناسک حج وتعلیق این حکم بشرط قضای مناسک از جهت آنست که عادت عرب آن بود
که چون از مناسک فارغ میشدند پدران خود را یاد میکردند ومحامد ایشان تعداد مینمودند چنانکه قول
او کذکرکم آباءکم مشعرست بآن پس خدای تعالی امر فرمود که بعد از ادای مناسک یاد خدای تعالی کنید بدانچه
میسر گردد ودر هیچ حال از ذکر او غافل مباشید نه از جهت تخصیص فضیلت ذکر خدای تعالی با بعد
ادای مناسک زیرا که مفهوم مخالف شرط اگرچه معتبرست نزد محققان علماء اصول لیکن شرط
آنکه تعلیق حکم را بشرط فایده ظاهر نباشد غیر از مفهوم مخالف ونیز مفهوم مخالف معارض نداشته
باشد واینجا هر دو شرط مفقود است اما اول چنانکه معلوم شد واما ثانی از جهت آنکه فضیلت
ذکر خدای تعالی خصوصیت ندارد بوقتی دون وقتی باتفاق اهل اسلام یا آنکه ذکر خدای تعالی در اثنای
مناسک فضیلت بیشتر دارد چنانکه ظاهرست وقول او او اشد ذکرا عطفست بر ضمیر مضاف
الیه در ذکرکم بنا بر مذهب کوفیون یعنی او کذکر قوم اشد منکم ذکرا آباءکم یعنی یاد کنید خدای تعالی را مثل
یاد کردن شما پدران خود را یا مثل قومی که بیشتر باشد یاد کردن ایشان از یاد کردن شما پدران خود را
یا عطفست بر آباءکم وبرین تقدیر ذکرا مصدر مبنی للمفعول است همچنانکه بر تقدیر اول مصدر مبنی
للفاعل است یعنی مثل یاد کردن شما قومی را که بیشتر باشد مذکور بودن ایشان مر شما را از پدران

شما و بر این تقدیر مقصود از تشبیه ذکر خدای تعالی بذکر پدران الحاق ناقص بکامل نیست تا لازم آید
که مشبه به اقوی باشد بلکه مقصود اظهار حال مشبه است و در این تشبیه شرط آنست که مشبه به اظهر باشد
نه اقوی و در اظهریت حال ذکر پدران از حال ذکر خدای تعالی نزد مخاطبان شبهه نیست یا مقصود
از تشبیه تسویه میان مشبه و مشبه به نه اظهار حال مشبه و نه الحاق حال مشبه بمشبه به و قول
او فمن الناس من یقول اشارتست بتقسیم حاجیان یا ذاکران یعنی بعضی از مردم که حج میکنند
یا ذکر خدای تعالی بجای می آورند طلب دنیا میکنند از خدای تعالی در حج یا ذکر او سبیل دنیای
کرده اند و ایشان را در آخرت نصیبی نیست و بعضی طلب دنیا و آخرت هر دو میکنند و ایشان را
نصیب است از آنچه طلب نموده اند در دنیا و آخرت و احتمال دارد که قول او اولئک
لهم نصیب مما کسبوا اشارتست بهر دو قسم یعنی بهر دو جماعت از حاجیان و ذاکران که
در حج مذکور شدند ایشان را نصیب است از آنچه طلب کرده اند خواه مجرد دنیا و خواه دنیا و آخرت
هر دو قسم اول را خدای تعالی دنیا میدهد و قسم ثانی را دنیا و آخرت هر دو و موید اینست آنکه
هر دو روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام که فرمود ما یقف احد علی هذه الجبال بر و لا فاجر الا استجاب
الله له فاما البر فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و اما الفاجر فیستجاب له فی الدنیا یعنی بایستد
بمجلس عرفات که مهاجبت ادای مناسک حج و ذکر خدای تعالی در آن نه صالح و نه فاسق مگر
آنکه مستجاب میکرداند خدای تعالی دعای او را اما صالح پس مستجاب میگرداند دعای او را در حق
آخرت او و در حق دنیای او و اما فاسق پس مستجاب میگرداند دعای او را در حق دنیای
او و قول او آتنا فی الدنیا و ما له فی الآخرة من خلاق مفعول آتنا مقدر است بقرینه آخر کلام
یعنی آتنا فی الدنیا حسنة و احتمال دارد که آتنا در اول منزل باشد در منزله لازم مثل زید
یعطی و یمنع و مراد از سرعت حساب نسبت بخدای تعالی کمال قدرت او ست بر محاسبه اعمال
بندها و مجازات او و فراغ از آن اعمال **السادسه** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا وَإِذْ جَعَلْنَا
الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ یعنی یاد کن
ای محمد آن زمان را که گردانیدیم خانه کعبه را بازگشت مردم و جای امن و گفتیم که فرا گیرید از

الکبر

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم طواف کنندگان و اعتکاف نشیندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان بدانکه
اذ ظرف زمان ماضی است و عامل او در مثل این مقام ذکر مقدر است باینمعنی که یاد کن آنچه حادث
شد در زمانی که گردانیدیم و مثابه مصدر میمی است بمعنی بازگشتن و نسبت او بعقل مجاز عقلی
یا مبنی است بر اعتبار تجوز یا حذف مضاف و در و برین قیاس قول او آمنا و در قول او اتخذوا
دو قراءتست اکثر قرا بصیغه امر خوانده اند بتقدیر قول معطوف بر جعلنا یعنی و قلنا اتخذوا
اتخذوا و بعضی قرا بصیغه ماضی خوانده اند معطوف بر جعلنا و مراد از مقام ابراهیم موضعی است
که سنگی که اثر قدمهای ابراهیم علیه السلام در وظاهر شده آنجا واقعست و مصلی و از مصلی محل نماز است
از این جهت این آیت دلالت میکند بر وجوب نماز طواف در آن موضع چنانکه تفصیل آن از روایات
صحیحه و اجماع مستفاد میگردد و مراد از عهد وحی است بقرینه تعدیه او بالی و کلمه آن در ان طهرا آن
مفسره است یعنی وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل خبری را که طهرا بیتی است و محل او در آن معهود
مقدر با آن تقدیر یعنی بان قلنا طهرا بعید است و ظاهر آنست که مراد از تطهیر بیت پاک کردن
کعبه است از نجاسات و برین تقدیر آیت دلالت میکند بر وجوب ازاله نجاسات از
کعبه از برای طائفان و معتکفان و مصلیان و اما وجوب ازاله نجاسات از مسجد الحرام و سایر
ساجد از جهت تعظیم مساجد یا از جهت رعایت شرط عبادت در ایشان ثابت شود بادله
دیگر پس حمل لام در للطائفین بر لام عاقبت مثل قول امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه
لدوا للموت و ابنوا للخراب ما انکه بعید است و محتاجست بتقدیر مضاف یعنی لعباده الطائفین
والعاکفین والرکع السجود محتاج الیه نیست و مراد از طواف طواف کعبه است بر وجهی که در شرع
مقرر است و از عکوف اعتکاف شرعی و از رکوع و سجود نماز چنانکه متبادر است و رکع جمع
راکع و سجود جمع ساجد **السابع** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ
شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا
فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ یعنی بدرستی که صفا و مروه از جمله عبادتهای علامت خدای تعالی است
پس کسی که طواف کند کعبه را جهت حج اسلام یا عمره پس گناهی نیست بر او در آنکه طواف
کند صفا و مروه را و سعی کند میان ایشان و کسی که بخوشی بجای آورد عمل خیری را یعنی حج

سنتی یا عمره سنتی بجای آورد پس بدرستی که خدای تعالی جزا دهنده است این عمل خیر را و داناست بقدر
جزای آن بدانکه بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که اساف بن زید و نایله بنت سهل
مردی و زنی بودند در کعبه با هم زنا کردند خدای تعالی ایشانرا دو سنگ گردانید پس مردم ایشانرا بر بالای
صفا نهادند و نایله را بر بالای مروه تا همه کس از ایشان عبرت گیرد و بعد از آنکه مدتی بر آن گذشت
اهل جاهلیت ایشانرا بت ساختند و پرستیدند و در سعی میان صفا و مروه ایشانرا زیارت میکردند پس
چون زمان اسلام شد و بتها شکسته شدند مسلمانان مکروه داشتند سعی را میان صفا و مروه از
جهت شامت آن دو بت و کراهت عمل جاهلیت پس این آیت نازل شد جهت دفع کراهت اهل اسلام
میان صفا و مروه و اذن جهت بعد از حکم بانکه صفا و مروه از جمله علامتهای خدای تعالی است نفی کردن گناه
را در طواف ایشان و صفا در اصل لغت سنگ بزرگ صاف را گویند و مروه سنگ آتش گویند و مروه
واحد او است بعد از آن صفا و مروه را علم دو کوه مشهور در مکه گردانیدند و شعایر جمع شعیره است
و آن بمعنی علامت است و مراد از حج بیت طواف خانه کعبه است حج اسلام و از اعتمار طواف عمره
چنانکه در روایت مبین شده و جناح بمعنی گناه است از جنوح بمعنی میل کردن و یطوف در اصل
یتطوف بود چنانکه یطهر در اصل یتطهر بوده و سابقا معلوم شد که در قول او تطوع دو قراءت است
یکی صیغه ماضی باب تفعل و دیگری صیغه مضارع مجزوم این باب بعد از قلب تا بطا و ادغام در طا مثل
یطوف و یطهر و بر هر تقدیر مصدر این باب در لغت بمعنی تبرع است و در شرع بمعنی نفل یعنی
سنت بجای آوردن و مراد اینجا حج سنتی و عمره سنتی است تا ایشان در بالای صفا مقدار خواندن
سوره بقره با ترتیل و در بعضی روایات وارد شده که این توقف توقف توالکریت یا مطلق
اعمال سنتی و مخفی نماند که این آیت دلالت میکند بر آنکه سعی میان صفا و مروه از جمله عباداتهای
معتبر است در حج و عمره بعد از طواف و بر وجوب آن بقرینه بیان پیغمبر و ائمه معصومین علیه و علیهم
السلام و باقی احکام سعی نیز از روایات صحیحه مستفاد میگردد الثامنه قوله تعالی فی سوره الحج و
البُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا
وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ

علی

عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ یعنی شتران ناقه را گردانیدیم از برای شما از جمله علامتهای عبادت خدای تعالی
مر شما راست در آن شتران فایده بسیار پس یاد کنید نام خدای تعالی بر این شتران در حالتی که ایستاده
باشند صف زده پس هرگاه بیفتد پهلوهای ایشان بر زمین یعنی نحر کرده شود پس بخورید از گوشت
آنها و بخورانید کسی را که راضی باشد بانچه داده اند باو و گدایی نکند و کسی را که گدایی کند همچنانکه گردانیدیم این
شترانرا از برای شما از علامتهای عبادت خدای تعالی مسخر و منقلب گردانیدیم ایشانرا از برای شما
که شاید که شما شکر گویید خدای تعالی را بسبب این نعمتها نخواهد رسید هرگز برضای خدای تعالی گوشتهای
این شتران و نه خونها ایشان ولیکن میرسد برضای خدای تعالی پرهیزکاری از شما همچنانکه ... مسخر
و منقلب گردانید خدای تعالی این شترانرا از برای شما تا آنکه به بزرگی یاد کنید خدای تعالی را بانچه هدایت کرده شما را
و مژده کانی ده نیکوکارانرا بدانکه بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت این بود که اهل جاهلیت
هرگاه شتری قربانی میکردند از برای خدای تعالی خون او را بر کعبه می مالیدند مسلمانان نیز خواستند که
چنین کنند پس این آیت نازل شد جهت نهی ایشان از این فعل و بدن جمع بدنه است یعنی شتر ناقه و
اصل او بدن است بتحتین چنانکه در بعضی قراءتها واقع شده مثل خشب که جمع خشب است و نصب بدن
بعامل مضمر علی شرایط التفسیر است یعنی جعلنا البدن جعلناها لکم و لکم مفعول ثانی جعلناها
و من شعائر الله بیان و دو احتمال دارد لکم و من شعائر الله و اشد در جمله اول و مراد از خیر فواید و منافع
دینویه است که از ناقه حاصل شود مثل شیر و گوشت و سواری و غیر آن از فواید دینویه و اخرویه است که مرتب
شود بر قربانی کردن او و در حج و فا در فاذکروا الله برای تفریع است و مراد از ذکر اسم خدای تعالی بر آن
شتران قربانی آنست که در وقت نحر ایشان بگویند بسم الله والله اکبر اللهم منک و لک و قول او صواف
حالت از ضمیر علیها یعنی در حالتی که ایستاده اند آن شتران صف زده چنانکه در نحر شتر مقرر است
و بعضی قرا صوافی خوانده اند یعنی در حالتی که آن شتران صافی و خالص باشند از برای خدای تعالی
و بعضی صوافن خوانده اند از صفون اسبان بمعنی یک سم برداشتن ایشان چنانکه در نحر شتر واقع
گاهی و وجب بمعنی افتادن است و مراد از افتادن شتران مفارقت روح ایشان است بعد از نحر
و مراد از قانع کسی است که راضی باشد بانچه باو داده اند و گدایی نکند از قناعت بمعنی رضا دادن بانچه
باو داده اند و طلب نا کردن زیادتی و از معتر کسی که معترض گدایی شود از اعترار بمعنی معترض کاری شدن

وظاهر صیغه امر وجوب اکل طعام است از گوشت شتران که در حج قربانی کرده شوند وان در قربانی حج تمتع است
بقول اصح چنانکه در بعضی روایات صحیح نیز دالت بر آن واما در قربانی حج قران و قربانی غیر آن انچه است گویند حج
اکل طعام از گوشت آن سنت است اولی انست که مراد از بدن شتران قربانی حج تمتع است و مراد از
کلوا منها وجوب اکل باشد از ثلث ان و از اطعموا القانع والمعتر وجوب هدیه کردن ثلث دیگران چنانکه
قانع و معتر مشتو است بان مبین تقدیر آیت دلالت میکند بر وجوب ثلث هدی تمتع بر وجه مذکور چنانکه مختار
محققان اصحاب است همچنانکه دلالت میکند بر وجوب تسمیه در نحر و احتمال دارد که مراد از بدن مطلقا شتران
قربانی باشد عام تر از انکه هدی حج تمتع باشند یا هدی حج قران یا اضحیه و برین تقدیر کلوا و اطعموا محمول
باشند بر قدر مشترک میان وجوب و ندب واسم اشارت در قول او کذلک اشارتست بمصدر جعلناها لکم
یعنی همچنانکه گردانیدیم شتران قربانی را از برای شما از جمله علامتهای عبادت حج مسخر گردانیدیم انها را از برای
شما چنانکه هر چه می خواهید بر ایشان میتوانید کرد و با وجود قوت بدن که دارند سرکشی نمیکنند و این نیز از جمله نعم
عظیمه است که شکر واجب است و قوله لن ینال الله یعنی تاکید و تایید است و مراد آنست که مجرد بخشیدن گوشت
قربانی و ریختن خون ایشان رضای خدای تعم حاصل نمیشود بلکه موقوفست حصول رضای الهی بر تقوی
و پرهیزکاری از مخالفت اوامر و نواهی و اخلاص در امتثال ان و چون تسخیر حیوانات عظیم مشتمل بر کثیر
از جمله نعمتهای بزرگ حق سبحانه و تعالی است تکرار فرموده ذکر آنرا از جهت مبالغه در وجوب شکر آن
چنانکه قول او لتکبروا الله علی ما هدیکم اشارتست بان و ما هدیکم احتمال دارد که مصدریه باشد و احتمال
دارد که موصوله باشد یا موصوفه بحذف عاید و قول او وبشر المحسنین عطف است بر صیغهای امر مذکور
تخصیص خطاب انجا برسول خدا صلعم که بشیر و نذیر بحسب حقیقت اوست و برین تقدیر قول او لن
ینال الله با انچه متعلق است باو و قول او کذلک سخرها با انچه متعلق است باو جملهای معترضه اند
میان معطوف و معطوف علیه و ظاهر انست که مراد از محسنات انجا متقیان است جمله معترضه اولی دلالت
میکند بران یا شاکران است چنانکه جمله معترضه ثانیه دالت بران **التاسعه** قوله تعم
فی سورة الفتح لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین
محلقین رؤوسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک
فتحا قریبا یعنی هر آینه بتحقیق راست گوی گردانید خدای تعم فرستاده خود را که محمد صلی الله است

در خوابی دید که براستی هر آینه در خواهید آمد در مسجد الحرام اگر خواهد خدای تعالی در آمدن شما را در مسجد الحرام
در حالتی که در امن باشند از کافران مکه در حالتی که تراشنده باشند سرهای خود را و کوتاه کرده اند
باشید موی های خود را در حالتی که نترسید از کسی پس دانست خدای تعم چیزی را که ندانستید شما پس
میسر گردانید غیر اینکه مذکور شد فتحی نزدیک بعضی مفسران گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه
پیش از رفتن بجانب حدیبیه در خواب دید که مسلمانان در آمدند در مسجد الحرام با امن و سر تراشیدند و موی
کوتاه کردند و چون حکایت فرمود خواب مذکور را اصحاب خوشحال و شادمان شدند و گمان بردند که در
همان سال در خواهند آمد بمسجد الحرام پس چون بحدیبیه رسیدند و اهل مکه منع کردند ایشان را از در آمدن منافقان
گفتند نه سر تراشیدیم و نه موی کوتاه کردیم و نه در آمدیم در مسجد الحرام تا الکه عمر گفت شک نکردیم در صدق حقیقت پیغمبر
از ان روزی که مسلمان شدم تردد کردم در روز حدیبیه پس نازل شد سوره فتح تمام بعد از مراجعت از حدیبیه
پس عمر گفت که ایا فتح است این فرمود رسول صلعم که سوگند بان خدایی که جان من در دست قدرت اوست که
این فتح است پس بیان فرمود خدای تعم که خواب پیغمبر صلعم راست است و دخول در مسجد الحرام با امن و حلق
و تقصیر واقع خواهد شد و در سال اینده واقع شد و لام لقد صدق لام ابتدا است نزد بصریین یعنی البته
راست گردانید خدای تعم رسول خود را و نزد کوفیین لام جواب قسم مقدر است یعنی سوگند بخدا که هر اینه راست
گوی گردانید خدای تعم رسول خود را در خوابی که دیده است یعنی خواب او راست خواهد گردانید چنانکه قول او
لتدخلن المسجد الحرام مبین انست و صدق انجا بمعنی تصدیق است و الرؤیا بدل اشتمال است
از رسوله و قول او بالحق حالست از رؤیا یعنی در حالتی که خواب رسول خدا صلعم ملابس است براستی یا حال است
از رسوله یا متعلق است بصدق یعنی تصدیق کرد براستی و حکمت و لام لتدخلن لام جواب قسم است باتفاق
و مقصود از تاکیدات مذکوره مبالغه است در صدق پیغمبر صلعم و رد منافقان و ظاهر آنست که قول او لتدخلن
المسجد الحرام جهت تعلیم خلق با احکام استعمال ان شاء الله خود را مقید سازند با ان شاء الله یا جهت تنبیه بر انکه بعضی مخاطبان
پیش از دخول مسجد الحرام خواهند مرد و قول او امنین حالست از فاعل لتدخلن و قول او محلقین و مقصرین حالند
از وبا از فاعل امنین و قول او لا تخافون حالست از یکی ازین دو فاعل یا از فاعل محلقین و مقصرین و مبرم تقدیر
ذکر او از برای تاکید است و فا در فعلم بمعنی تفریع است یا فعلیه است و فا در فجعل فا سببیه است یا فعلیه
سببی دانسته است خدای تعالی انچه ندانسته اید شما در حکمت تاخیر فتح مکه و عدم و جعل شما در

والرؤیا تقدیر فی الرؤیا صحیح صح

ان شاء الله متعلق است بقول او صح صح

با فعلیه

مسجد الحرام باشان دیگر پس از این جهت تاخیر فرموده آن را از پیش سال پیش سر گردانیده است و الیس حکم
تاخیر حج که هیچ دیگر بر دمک ترا زان در همین سال و آن هیچ حرجی است با صلح حدیبیه که مراد از حج عظیم بود و لوسیده باید
کرا بعد گوره دال را که حلق و تقصیر معتبر است در حج و بعد از آن دخول مسجد الحرام معتبر است و آن در روز دهم ذی الحجه
است بعد از فارغ شدن رمی جمار در منی خصوصیات این مسائل از روایات صحیحه مستفاد گردد و بیشتر از
قول او محلقین رؤوسکم و مقصرین جمع است میان حلق و تقصیر لکن جمع کردن در بعضی میان حلق و تقصیر خلاف اجماع
است محمول شود در جمع صنف خاصان یا معنی که بعضی حلق کنند و بعضی تقصیر از جمله بعضی محققان اصحاب گفته اند که حلق بعضی
است کسی را که پیش از این حج نکرده و کسی را که موی سر جعد و غلیظ و جمع بالعده و تقصیر معین است زنان را و باقی مخیرند میان
حلق و تقصیر لکن حلق افضل است از جمله بعد از حلق بر تقصیر در این و اکثر اصحاب بر آنند که مردان مطلقا مخیرند میان حلق
و تقصیر با افضلیت حلق و تقصیر متعین است زنان را و استدلال کرده اند بهمین آیه و آن ضعیف است چنانکه ظاهر
و بنا بر روایات حلق و تقصیر از روایات مستفاد گردد و تفصیل آن در کتب اصحاب مذکور است الآیة العاشرة
قوله تعالی فی سورة البقرة وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ تُحْشَرُونَ یعنی یاد کنید خدای تعالی را در روزهای شمرده شده در منی بعد از
روز عید قربان پس کسی که تعجیل کند در دو روز بعد از عید قربان در رفتن از منی پس هیچ گناهی بر وی و کسی
که درنگ کند در منی تا آنکه بار دیگر روز سیزدهم ذی الحجه پس نیست هیچ گناهی بر وی بلکه مخیر میان تعجیل و تاخیر کسی را
که اجتناب کرده باشد در اثنای احرام خود از منهیات متعلقه بصید و زنان و بپرهیزد از عذاب خدای تعالی و بدانید
که شما بسوی خدای تعالی گروه گروه حشر خواهید شد روز قیامت مراد از ایام معدودات یعنی روزهای معینه یا روزهای
اندک چنانکه در وجه آن در تفسیر بعض از آیات سابقه مذکور شد ایام تشریق است چنانکه مفسران تصریح نموده اند
یا آن روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است وجه تسمیه بایام تشریق آنست که گوشتهای قربانی را در آن روزها
در آفتاب خشک میکردند از تشریق بمعنی گوشت خشک کردن و وجوه دیگر گفته اند و مراد از ذکر خدای تعالی تکبیرات
موظفه است در عقب پانزده نماز که اول آنها نماز پیشین عید قربان است کسی را که در منی باشد و در عقب ده
نماز اول آنها کسی را که در جای دیگر باشد و کیفیت تکبیرات آنست که بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر
علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام چنانکه از بعض روایات معلوم میشود و ظاهر صیغه امر
دلالت بر وجوب ذکر مذکور دارد لکن مختار بعض محققان اصحاب استحباب است و مراد از تعجل در دو روز بعد از

عید اول است یعنی بعض از منی بکه در روز دوازدهم ذی الحجه بعد از زوال و مراد از تاخیر توقف است در منی تا روز سیزدهم
و بعد دوم یعنی رمی کردن در آن روز مطلق چنانکه از روایات مستفاد میشود و معنی قول او فلا اثم علیه در تعجیل و تاخیر
مخیر است میان تعجیل و توقف تا روز سیزدهم اگرچه توقف افضل است و اشاره است بر قاعده اهل جاهلیت
که بعض ایشان تعجیل را موجب اثم و گناه میدانستند و تاخیر می نموده اند و بعضی ایشان تاخیر را موجب اثم میدانستند
و تعجیل میکرده اند و قول او لمن اتقی خبر مبتدا محذوف است یعنی این حکم لمن اتقی و مراد از اتقا اجتناب است از قتل
صید و جماع با زنان یا از منهیات متعلقه بصید و زنان مطلقا یا از منهیات احرام مطلقا از اختلاف اقوال فقها
و قول ثانی ظاهر است از روایات و قول ثالث از آیات و قول او واتقوا الله با اجراست بلکه حکم شامل است و تهدید
است بر ترک آن نوع سیم در بعض احکام حج است و توابع آن و در وی ده آیه است الآیة الاولی قوله تعالی
فی سورة المائدة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ
بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی ای گروه مؤمنان هر آینه امتحان و آزمایش میکند شما را
خدای تعالی بچیزی از صید کردنی و کشتن آن در حال احرام در حالتی که میرسد بآن صید دستهای شما و نیزهای شما تا بداند
خدای تعالی کسی را که میترسد از عذاب او در روز قیامت پس کسی که درگذرد از حکم خدای تعالی و مخالفت حکم او کند بعد از این
امتحان پس مر او راست عذاب الیم مفسران گفته اند که آیه نازل شد در سال حدیبیه در روزی که بسیار گرم بود لشکر اسلام
نزول نمود در حدیبیه و محرم بودند و در آن حال وحوش میان مردم در می آمد چنانکه می توانستند مردم که بگیرند
اشکار اندست یا ارشید نیزه و آن ابتلائی بود از خدای تعالی اشکار از باب صید شکار بحرم یا هیچ در روز سه
قوم موسی را او را کم بسلوکم بامر بلا حرام است یعنی شوکه بخدا که مراد امتحان کنید شما را خدای تعالی و محقق باید
که حقیقت ابتلا و امتحان تحصیل علم است بحال کسی بحسب و خدای تعالی مبرا است از آن از جهت شمول علم او بهمه اشیا پس
جاری باشد نسبت ابتلا او گزیر پس باول یا تاویل ابتلای خدای تعالی وجه محکمی است یکی آنکه مراد از ابتلا اظهار
و کشف حال باشد بنا بر آنکه ابتلا متضمن کشف است و این بعد از ابتلا مجاز مرسل باشد دوم آنکه مراد عملی باشد
بسبب بعض کسی که امتحان کند کسی را و این بعد از استعاره باشد و قول او لیعلم الله که بیان غرض است از ابتلا
محتاج است بتاویل نیز و تاویل او بچند وجه ممکن است یکی آنکه مراد از علم خدای تعالی علم خواص اولیا باشد یعنی لیعلم
خواص خدای تعالی و مؤمنان یعنی بدانند مؤمنان که کسی که میترسد از عذاب خدای تعالی کدام اند
و کسی که نمیترسد کدام دوم آنکه مراد علم خدای تعالی باشد باشارات در بعض الامر و علامات ریزا که علم

مسلم بمر آنست یعنی تا جدا گرداند خدای تعالی کسانی را که میترسند از عذاب او یا آنکسانی که می ترسند
سیوم آنکه مراد علم محارب و موقع معلوم باشد برای که ثواب و عقاب مرتب برین علم است یعنی تا معامله کند
علم خدای تعالی بترسیدن یعنی از عذاب او و نترسیدن یعنی از عذاب و بر هر تقدیر مراد از غیب روز قیامت
که غایب است و یا معنی آن است یعنی کسی که میترسد از عذاب او در روز قیامت چنانکه در قول یؤمنون بالغیب
مراد روز قیامت است و اعاده اسم الله در لیعلم الله وضع مظهر است در موضع مضمر جهت زیادتی اهتمام این و اما
قول او بشیء من الصید ظاهر است که کلمه من تبعیضیه یعنی باشد یعنی بحری اندک از جمله صید و آن صید بری است
که حرام است در احرام نه صید بحر که یعنی افراد صید که در حدیبیه موجود بوده اند و موید است قول خدای تعالی ولنبلونکم
بشیء من الخوف و احتمال دارد که کلمه من بیانیه باشد یعنی بحری که صید است و بر هر تقدیر مراد بود که مراد از
صید حیوان صید باشد چنانکه مصادر است بحذف مضاف یعنی محافظة الصید یعنی محافظه کردن صید یا شاید
می تواند بود که مراد معنی مصدری صید باشد یعنی تسهیل الصید یعنی آسان گردانیدن شکار کردن بر شما و بعد بر قول تناله
ایدیکم و رماحکم حال است از ضمیر محافظ در لیبلونکم یا از صید و دلالت میکند بر مضاف مقدر را هر وجهی که
تعدی بالای ضمیر باو را حال است بصید یعنی به صید طریق استخدام و توسیده [illegible] کتاب مذکوره والله یحرم
صید بر در حالت احرام **الثانیة** قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید
وانتم حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة
طعام مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه
والله عزیز ذو انتقام یعنی ای گروه مومنان مکشید حیوان وحشی را که شکار کرده شود در حالتی که شما محرم باشید
بحج یا عمره و کسی که بکشد حیوان وحشی را که شکار کرده شود از شما مومنان در حالتی که محرم باشد پس از روی عمد
پس واجب باشد بر او عوض آن حیوان که کشته باشد آنچه که مثل باشد از جمله چارپایان که شتر و گاو و گوسفند است
در حالتی که حکم کنند بآنکه مانند اوست دو مرد عادل از شما در حالتی که آن جزا رسانیده شده باشد بسوی کعبه و رسیده
باشد کعبه یا عوض آن حیوان خوردن مسکین را طعام دهد یا برابر آن طعام روزه دارد تا بچشد آن قاتل صید وبال
عمل خود را و مکافات او و خدای تعالی از قتل صیدی که واقع شود در ابتدای احرام در گذرد و اول و کسی که برگردد بسوی قتل
صید در حال احرام مکرر که دوباره ابتدا انتقام میکشد خدای تعالی غالب است و صاحب انتقام است از اهل
کشنده و [illegible] روایت کرده اند که سبب نزول این آیت آن بود که در عمره حدیبیه [illegible] یکی از اصحاب که او را

بوالیسر

پس حمله کرد ابو الیسر [illegible] و کشت او را [illegible] که گشتی صیدی را در حالتی که محرم بودی [illegible] این آیت
نازل شد و مراد از صید درین آیت حیوان وحشی بری است که از شان او باشد که شکاری کنند او را خواه
ماکول اللحم باشد مثل آهو و شترمرغ و غیر آن و خواه غیر ماکول اللحم مثل شیر و شغال و خرگوش و غیر آن هر چند
روایات دلالت دارد بر آن و حرم جمع حرام است و مراد از اینجا محرم است بطریق مجاز و قول او متعمدا حال
از فاعل قتله و بعد ازین مذکور شود بحث موافق [illegible] حسانکه مذکور شده از برای تخصیص حکم قتل
صید عمدا [illegible] جزاء و کفاره [illegible] مذکور عام است [illegible] در قتل صید خواه عمدا باشد و خواه
خطا و خواه نسیان چنانکه اصحاب ما اختیار کرده اند بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام و در قول او
فجزاء مثل دو قراءت است یکی رفع جزاء مثل و توصیف جزاء بمثل و دیگری رفع جزاء و جر مثل بنابر اضافه جزا
بمثل از قبیل اضافه [illegible] مثل خاتم فضة و بر هر تقدیر فا واقع در جزاء است و جزاء فاعل فعل محذوف یعنی فیجب
علیه جزاء یا مبتدا خبر محذوف یعنی فعلیه جزاء یا خبر مبتدا محذوف یعنی فالواجب علیه جزاء و مراد از نعم شتر
و گاو و گوسفند است و قول او من النعم متعلق است بمثل یعنی باید که آن صید مقتول که آن مانند [illegible] چارپایان
مذکور باشد و مراد از مماثلت [illegible] اصحاب ما [illegible] در خلقت و صورت است لکن مخصوص است این
حکم بآنچه [illegible] یعنی باشد مثل شترمرغ و حمار وحشی و گاو وحشی و آهو پس جزاء شترمرغ شتر باشد و جزاء حمار وحشی و گاو
و جزاء آهو گوسفند و اگر آن صید [illegible] پس اگر [illegible] شترمرغ جزای دیگر از برای او بعضی [illegible]
باشد مثل گوسفند در بعضی [illegible] و در بعضی دیگر [illegible] جزا باشد و اگر جزا عمدا [illegible] از برای او بعضی [illegible]
باشد [illegible] او واجب شود چنانکه در کتب اصحاب مذکور است [illegible] و در جر محذوف او یا صفت
بعد از صفت [illegible] حال از [illegible] او حال بعد از حال است و قول او بالغ الکعبة صفت هدیا است
یا حال بعد از حال و مراد از صاحب عدالت مرد [illegible] است که عارف باشد باحوال صید و مثل او و [illegible] او و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ذوا عدل خوانده اند بصیغه مفرد و برین تقدیر مراد امام است یا نایب
خاص امام و مراد از قول او هدیا بالغ الکعبة است که آن جزا باید که کشته شود در حرم در جوار کعبه و بعضی
گفته اند که [illegible] کشته شود و تصدق کرده شود [illegible] این حکم مخصوص است بآنکه مثل صید در احرام عمره باشد و اگر در احرام
حج باشد باید که در منی کشته شود و بتصدق کرده شود [illegible] چنانکه در بعضی روایات وارد شده
و در قول او کفارة طعام مساکین هر دو قراءت است یکی رفع کفاره و طعام بنابر آنکه طعام صفت کفاره باشد

سال او یا عدل آن بعد ربع اول و جزای شکار اصناف ساخته مثل بقره و عدل بفتح عین برابر چیزی را گویند در حکم خواه از
جنس او باشد و خواه نه و خواه برابر او باشد در مقدار و خواه نی و اما عدل بکسر عین برابر چیزی را گویند در مقدار و ذلک
اشارتست باطعام مساکین و صیام است کلمه او از برای و بال دال است برآنکه وجوب یکی از کفارات علی التخییر
باشد چنانکه مرویست از ابن عباس و بعضی مفسران که مختار شیخ مفید است و ابن ادریس رحمهما الله و
اما شیخ ابو جعفر طوسی و ابن بابویه گفته اند که وجوب آن بر ترتیب است و این قول احوط است و بر تقدیر وجوب اول در
مثل شتر مرغ شتری باشد اگر قادر باشد بر آن و اگر عاجز باشد واجب شود که تقویم کند قیمت شتر و بدان گندم
بخرد و قسمت کند بر شصت مسکین هر مسکینی را نیم صاع و اگر از آن بر عاجز باشد واجب باشد که دو ماه روزه
دارد بجای اطعام هر مسکینی یک روز روزه و واجب اول در مثل خر گور گاوی باشد و اگر عاجز باشد از آن واجب
شود که تقویم قیمت گاو کند و بقیمت آن گندم بخرد و قسمت کند بر سی مسکین هر مسکینی را نیم صاع و اگر از آن بر
عاجز باشد واجب شود که سی روز روزه دارد بجای اطعام هر مسکینی یک روز و واجب اول در آهو گوسفندی
باشد اگر قادر باشد و اگر عاجز باشد تقویم قیمت او نماید و بقیمت آن گندم خریده بر ده مسکین قسمت کند هر مسکینی را
نیم صاع و اگر از آن بر عاجز باشد ده روز روزه دارد و معتبر در قیمت حیوانات مذکور قیمت منی است و اگر قتل
آن صید در احرام حج واقع شده باشد قیمت بمکه است و اگر در احرام عمره واقع شده باشد و اگر صید مقتول
غیر اقسام مذکوره باشد پس اگر جزا معین دارد در شرع و عادت آن واجب است و رجوع قیمت آن جزا
در زمان احرام و اگر جزا معین ندارد واجب است قیمت آن جزا بعد از احرام ... صید مقتول در زمان قتل و قوله
لیذوق متعلق است بقوله فجزاء یا بعد تقدیر است مذکوره و معنی وبال جزای عاقبت است و معنی بچشد و نقص
کردار معبر آن ... ظاهر شود و مراد از امر فعل است و قوله لیذوق دالست بر آنکه جزای مذکور نسبت باو عاقبت محرم
مال صید جزا ... کیست و مراد ... طعام و ظاهر این کلام دالست بر آنکه جزای مذکور
عقوبت باشد بر آنکه جزای مذکور عقوبت باشد مر گناه و در بعد ... معنی قول او عفا الله عما سلف آنکه
که عفو کرده است خدای تعالی قتل صید را که پیش از نزول این آیه باشد در اسلام واقع شده باشد بر آنکه
عفو میکند خدای تعالی دفعه اول که محرم قتل صید کند از بابی عقوبات که مستحق آن باشد نسبت این عقوبت
یکی از جزاهای مذکوره است چنانکه بعضی مفسران تصریح کرده اند اگر ... کلام راست و قوله و من عاد فینتقم الله
منه و این قول دو احتمال دارد یکی آنکه اگر محرم دفعه دیگر قتل صید کند واجب است بر او یکی از جزاهای مذکور ...

انتقام میکشد در قیامت و از بابی عقوبات نمیکشد و این احتمال مختار بعضی اصحاب است و احتمال دیگر آنست که اگر
محرم دفعه دیگر قتل صید کند منحصر است عقوبت او در انتقام اخروی و واجب نیست بر وی جزا او سوی که یکی از امور مذکوره
است و این احتمال مختار شیخ ابو علی طبرسی و اکثر اصحابست و روایت از ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین
لکن قول اول اولی و اظهر است از جهت عموم قول او و من قتله منکم متعمدا و بنا بر بعضی روایات صحیحه و حسنه از امام
صادق صلوات الله علیه ... و دلیل او بر تعدد ... زیرا که تفصیل قاطع شرکت است پس باید که در اول انتقام نباشد
در بابی جزا نباشد و ضعف این وجه ظاهر است زیرا که در تقابل حسن مقدار کافیست که در اول انتقام نباشد و در ثانی
باشد اگر چه جزا مشترک باشد بلکه خلاف مذکور در صورتیست که قتل صید در هر دو دفعه در یک احرام باشد و در دفعه
ثانی بر سبیل عمد باشد خواه قتل صید در دفعه اول بر سبیل عمد باشد یا خطا باشد یا سهو و اما اگر قتل صید در هر دو دفعه
هر یک اول در دو احرام باشد خواه در یکسال و خواه در دو سال یا قتل صید در دفعه ثانی بر سبیل خطا باشد
یا سهو خواه قتل صید در دفعه اول بر سبیل خطا باشد یا سهو یا عمد پس خلاف نیست در آنکه واجبست
جزاء مذکور با انتقام و این بر موید قول اوست آری اگر معتبرست قول بابی باکند که قوله لیذوق وبال امره ظاهر
در آنست که جزاء مذکور مکفر باشد چنانکه معلوم شد و بر تقدیر قتل صید ابتداء جزاء و انتقام هر دو لازم
باشد پس اگر در دفعه ثانی هر دو لازم باشد تفصیل قاطع شرکت نباشد و در ثبت **الثالثة** قوله تعالی
فی سوره المائده ایها اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ
الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ یعنی حلال گردانیده شده است شکار
حیوان وحشی دریا و طعام آن از جهت نفع دادن مر شما را و مسافران را و حرام گردانیده شده است
بر شما حیوان وحشی صحرا مادام که باشید محرم و پرهیزکاری کنید از عذاب خدای تعالی آن خدای که
بسوی او جمع کرده خواهید شد بدانکه مراد از صید بحر یعنی حیوانی که زندگانی نتواند کرد مگر در درون آب
و نزد اصحاب ما ماهی است که فلس داشته باشد و مراد از طعام او نمک زده و خشک کرده است
چنانکه روایت از اهل بیت علیهم السلام و منقول است از ابن عباس رضی الله عنه پس مراد از صید بحر
ماهی های تازه باشد و ماهی خشک کرده و نمک زده طعام است که او حکم طعام دارد مثل
گندم و جو در صلاحیت ذخیره کردن و قوله متاعا مفعول له احل است و متاع بمعنی تمتیع است
مثل سلام بمعنی تسلیم یعنی حلال گردانیده از برای شما از جهت تمتع و منتفع گردانیدن مر مهمانان شما را

و مرساو شمار ازان و مراد از صید هر حیوانیست که توالد و تناسل در بیرون آب کند اگرچه مدتی او در آب باشد و مراد از تحریم صید تحریم جمیع تصرفات در وی از گرفتن و کشتن و خوردن و اشارت کردن بدیگری و دلالت کردن دیگری را بسوی او و منع در غایب او و خریدن او و فروختن او و مالک شدن او و نگاهداشتن او و نیز گردانیدن حیوان دیگر بر وی و از جهت استدلال کرده اند بعضی فقها باین آیت بر تحریم همه تصرفات مذکوره محرم در صید و لیکن این استدلال محل نظر است زیرا که تمامی او مبنی بر عموم مقتضی است و آن مختلف فیه است میان علمای اصول و تفصیل آن برین وجه است که هرگاه صحت کلام مقتضی تقدیر لفظی باشد و الفاظ صالحه تقدیر متعدد باشد آیا دلالت میکند آن کلام بر تقدیر و اراده معانی جمیع آن الفاظ یا نه مثل قول خدای تعالی حرمت علیکم المیتة زیرا که تحریم متعلق بافعال میشود نه باعیان پس صحت این کلام موقوف باشد بر تقدیر اکل میته یا بیع یا سایر انتفاعات مذکوره پس ازین قبیل است بعضی علمای اصول بر آنند که کلام مذکور دال است بر تقدیر و اراده همه معانی صالحه و از آن بعموم مقتضی گویند و الا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس مراد از آیت تحریم میته تحریم جمیع انتفاعات باشد و مراد از آیت تحریم صید تحریم جمیع تصرفات در وی و بعضی بر آنند که کلام مذکور دلالت نمیکند بر تقدیر و اراده همه معانی صالحه زیرا که تقدیر خلاف اصل است و در صحت معنی کلام تقدیر بعضی از آن معانی کافیست پس تقدیر زیاده از یکی باشد بی خلاف اصل باشد بی ضرورت با آنکه متبادر از تحریم میته تحریم اکل او و از تحریم صید مثل او نیز اصطیاد او چنانکه گذشت و برین تقدیر معنی آیتین مذکورتین تحریم بعض انتفاعات میته و بعض تصرفات صید است پس اولی آنست که تحریم عموم تصرفات مذکوره محرم را در صید بدلیل دیگر اثبات کنند چنانکه سایر احکام صید مستفاد است از روایات معتبره و جمیع که مذکور است در کتب اصحاب

الرابعه قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ تفسیر این آیت با بعض احکام او سابقا در کتاب صلوة مذکور شده و غرض از ایراد او درینمقام بیان حکم شهر حرام و هدی و قلائد است و چون سابقا معلوم شد که مراد از شهر حرام شهر حرام معهود است یعنی ذی الحجه بنا بر آنکه حج و هدی و قلائد درو واقع شود یا مراد جنس شهر حرام است

والا چهار

و آن چهار ماه است رجب و ذو القعده و ذی الحجه و محرم و مراد از هدی حیوانی است که در حج میرانند بسوی کعبه یا منی جهت ذبح او و نحر او و تصدق او و مراد از قلاید چیزهایی است که در گردن این حیوانات میبندند مثل کفشی کهنه که درو نماز گذارده باشند معطوفات مذکوره معطوف اند بر مفعول اول جعل الله یعنی گردانیده خدای تعالی شهر حرام و هدی را سبب اعتبار شهر حرام در حج و فضل آن و رعایت هدی و قلاید و صرف آنها و تفصیل این احکام مستفاد گردد از روایات معتبره چنانکه در کتب اصحاب مذکور است و در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام گذشته که مراد از قیام ناس سبب بقای مردم است یعنی گردانیده است خدای تعالی کعبه را سبب بقای مردم پس تا مادام که کعبه موجود است و مردم حج میکنند حیات ایشان باقیست و هرگاه که کعبه ویران شود و مردم حج نکنند هلاک شوند

الخامسه قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا یعنی ای گروه مومنان ضایع و بی اعتبار مکنید علامتهای عبادت خدای تعالی را و نه ماه حرام را و نه حیواناتی را که میرانند جهت ذبح در حج و نه چیزهایی را که بر گردن این حیوانات می بندند و نه جماعتی را که قصد کنند خانه محترم یعنی کعبه که مطلب زیادتی روزی از پروردگار خود و خشنودی را از و هرگاه که بیرون آیید از احرام پس شکار کنید و باید که باعث نشود شما را دشمنی جماعتی از جهت آنکه منع کردند شما را از آمدن مسجد الحرام در روز حدیبیه و ایشان اهل مکه بودند برین گناه که ظلم کنید بر ایشان بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که حطم بن هند بکری با جمعی بمدینه آمدند و مردم خود را در بیرون مدینه گذاشته نزد رسول صلعم رفت و گفت بچه چیز میخوانی مردم را آن حضرت فرمود که میخوانم مردم را بآنکه خدا یکیست و آنکه نماز بگذارند و زکات مال بدهند حطم گفت این نیکوست پس مهلت ده مرا تا با مردم خود مشورت کنم شاید که مسلمان شوم و پیغمبر صلعم گفته بود مر اصحاب را که امروز کسی خواهد آمد که سخن کند بزبان پس چون حطم بیرون رفت از نزد پیغمبر صلعم آنحضرت فرمود که بمحض درآمد بروی کافر و بیرون رفت بعزیمت سوی پس بگذشت بچهارپایان مدینه که در صحرا میچریدند و راند آنها را و در سال دیگر بحج آمد و همان چهارپایان را هدی و تقلید کرده بود پس خواست رسول خدای تعالی که جهت گرفت چهارپایان مدینه کسی پیش حطم فرستاد پس این آیت نازل شد و مراد از احلال در اشیای مذکوره هتک حرمت ایشان است و ضایع گردانیدن حقوق ایشان یعنی حلال گردانیدن زیرا که حلال گردانیدن چیزی مستلزم جواز تصرف درو باک

باد واشتن از وبرین تقدیر احلال محارم سبیل باشد و تواند بود که مراد از و حلال کردانیدن بصیع اعمال
مذکوره وصیع حقوق ایشان باشد بطریق حذف مضاف و ظاهر آنست که مراد از شعایر علامتهای عبادات
یعنی مواضع مخصوص در حج و عمل او رعلامتهای خاصان که نفس مناسک حج باشد بعد است و مناسب نیست
بعطف شهر حرام و هدیها و قلاید زیرا اینها علامتهای اعمال حج اند نه نفس اعمال حج و مراد از امین بیت حرام
قصد کنندکان طواف کعبه است از امام یعنی قصد معمول او متعون حال است از فاعل امین یا صفت امین
یا صفت مراد مطلق قصد کنندکان کعبه باشد خواه مسلمان باشد یا کافر چنانکه متبادر است از لفظ
امین در سیاق یعنی مناسب سبب نزول مذکور است و برین تقدیر مراد از قصد این است منسوخ باشد بایت
انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا چنانکه مرویست از ابن عباس و حدو بایت
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم چنانکه بعضی مفسران گفته اند و اگر مراد از امین مسلمانان باشد که متصدی کعبه اند چنانکه
متبادر است از وصف ایشان بطلب فضل پروردگار خود و خشنودی او این آیت منسوخ نباشد محکم باشد که
باقی راجح است زیرا که نسخ خلاف اصل است و تخصیص بیر است و با آنکه مفسران بر آنند که در سوره مایده
اصلا منسوخ نیست و موید است آنکه روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود که سوره مایده آخر سوره است
که نازل شدن حلال دانید حلال او را و حرام دانید حرام او را و مراد از و اصطادوا اباحه صید است در حال
احلال بعد از تحریم او در حال احلال و قول او لایجرمنکم نهی است از جرم یعنی دکناه و داشتن کسی را و ان دو
دو منقولست معمول اولی ضمیر جمیع مخاطب است و معمول دوم ان تعتدوا از اعتدا یعنی عدوان و ظلم و
و از احتمال وارد که از اعتدا یعنی کذشتن باشد یعنی بیدارد و شما را شدت دشمنی اهل مکه در کناه ظلم و ستم بر ایشان
و انتقام از ایشان بعد از اسلام ایشان یا در کناه کذشتن از حدود خدای تعالی و انتقام از ایشان نسیان لفظ
لون اول و حرم او و بعد دو قرات است و اقع شده یعنی سدت دشمنی فاعل لایجرمنکم و ان صدوکم مقدر بلام است
یعنی بعلت صد و منع ایشان و در بر بعد قرات مذکوره دلالت میکند بر وجوب رعایت مناسک حج و وجوب رعایت
حقوق شهر حرام و هدی و قلاید در حج و بر اباحت صید بعد از احلال بعد از السادسه قوله تعالی فی سوره الحج ذلک
ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه واحلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور یعنی حکم عدالت که مذکور شد و کسی که تعظیم کند احکام خدای تعالی را پس
ان تعظیم بهتر است مر او را از روی ثواب نزد پروردگار او و حلال کردانیده شده است از برای شما چارپایان

که شتر و گاو و گوسفند است مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن پس اجتناب کنید از پلیدی که بتهاست و اجتناب
کنید از گفتن دروغ بدانکه قول او ذلک اشارت است بانچه مذکور شده است سابق که قول او و اذ بوانا لابراهیم
مکان البیت تا است تا قول او و لیطوفوا بالبیت العتیق از احکام چنانکه سابق مفصل معلوم شده و
ظاهر است که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی الامر ذلک و احتمال دارد که معمول فعل محذوف باشد
یعنی خذ ذلک و در بر بعد از قبیل فصل خطاب باشد میان دو کلام مثل قول خدای تعالی هذا وان للطاغین
لشر مآب یعنی حال اینست و درستی که ظالمان راست بازگشتی و این نوع فصل خطاب در کلام مضغعان شایع مضغعان
است و احتمال دارد که عطف بیان او ل باشد از حمس حلت معظم او و تمیز او بر وجه اکمل چنانکه از اسم اشارت
بعد مستعاد کردد مثل قول او ذلک الکتاب لکن وصف مطلق مرقول او بالبیت العتیق فی است از و حرمات
جمع حرمت است و حرمه خدای تعالی آن چیزیست که محترم و معظم باشد نزد او و جایز نباشد شکست او و در جمیع اوامر
و نواهی و تکالیف غیر از آن مثل است پس احتمال دارد که مراد تکالیف متعلق بحج باشد بقرینه مقام لیکن اول ظاهر
تر است زیرا که جمیع مضاف بمعرفه مفید عموم است و مراد از تعظیم آنها اعتقاد حقیت آنها ست و عدم جواز هتک
آنها و بعضی گفته اند که حرمات خدای تعالی پنج است بیت حرام و مسجد حرام و بلد حرام و شهر حرام و محرم و خیر در قول
او خیر له می تواند بود که صفت مشبه باشد یعنی نیکو و می تواند بود که اسم تفضیل باشد یعنی نیکوتر و تقدیر من واول نیکوتر است
لفظا و معنی مراد از انعام چارپایان که قول الهی مثل شتر و گاو و گوسفند و مراد از ما یتلی علیکم آنست که حرام کردانیده
از چارپایان مذکور در آیت سوره مایده که حرمت علیکم المیتة است تا آخر آن چارپایی خود مرده است و خون
جهنده چنانکه بیان شد و مقصود او اهل جاهلیت است که بعضی حیوانات حلال را بر خود حرام کردانیده بودند
مثل بحیره و سایبه و وصیله و حامی چنانکه در آیت دیگر از سوره مایده اشارت شده بان و معنی حاصل صریح در قول او فاجتنبوا
الرجس من الاوثان آنست که خدای تعالی حلال کردانیده است بر شما چارپایان مذکور را پس باید که شکر نعمت
او بجای آورید و از شرک اجتناب کنید نه از چارپایان حلال و از دروغ نیز اجتناب کنید و برین تقدیر
ظاهر آنست که مراد از قول زور قول اهل جاهلیت باشد که بعضی حیوانات حلال را حرام می دانستند و میگفتند
که خدای تعالی حرام کردانیده است آنها را و بعضی گفته اند که مراد مطلق افترا است خواه بر خدای تعالی و خواه غیر او
که گواهی دروغ از آنجمله است و بعضی گفته اند که مراد مطلق دروغ است که از کناهان کبیره است و بعضی گفته اند که مراد
تلبیه اهل جاهلیت است که میگفته اند در مقام تلبیه حج که لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک

وبر هر تقدیر امر باجتناب قول زور بعد از امر باجتناب از رجس مبالغه است در امر و اشارت
بانکه قول زور حکم شرک دارد و زور مشتق است از زور بفتحتین یعنی میل و انحراف زیرا که دروغ منحرف
است از حق و پوشیده نیست که آیات مذکوره دلالت میکنند بر فضیلت تعظیم مناسک حج
واعتقاد حقیقت آن بر خلاف اهل کوثت هدی مطلقا **السابعه** قوله تعالی فی سورة الحج
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ
سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
بدرستی که آنانکه کافر شده اند و منع میکنند مسلمانان را از راه خدای تعالی و مسجد حرام ایشان مسجد حرامی که گردانیده ایم
اورا از برای همه مردم که برابر است در وی کسی که مقیم است در وی و [illegible] مدانکه مراد از قول او یصدون
منع از رسول خدا و [illegible] و استمرار است چنانکه صیغ مضارع دلالت میکند بر آن [illegible]
[illegible] بیکه [illegible] صیغه مضارع معطوف [illegible] آنانکه کافر شده اند و منع
مسلمانان [illegible] مراد از سبیل الله [illegible] که [illegible] و مراد از مسجد الحرام [illegible]
در مسجد الحرام از قبیل عطف خاص بر عام [illegible] مراد از سبیل الله و قول او مسجد الحرام است
و قول او و المسجد الحرام [illegible] مضاف [illegible] و بر تقدیر اول [illegible] و المسجد الحرام عطف
باشد بر اسم الله که مضاف الیه سبیل است و قول سواء مصدر است بمعنی اسم فاعل [illegible] و مراد
رفع و نصب اما بر تقدیر رفع خبر مبتدا است [illegible] منصوب مفعول ثانی جعلناه است و قول او للناس
ظرف [illegible] حال است از مفعول اول جعلنا [illegible] از مفعول اول جعلنا اگر [illegible] ضعیف
باشد و قول او للناس [illegible] بر تقدیر نصب مفعول ثانی جعلنا است یا حال از مفعول اول العاکف
فاعل اوست والباد معطوف بر او و حکم قول او للناس [illegible] بر تقدیر اول مذکور شد و عاکف یعنی
مقیم است [illegible] ظاهر است [illegible] قرآن محذوف [illegible] نذقه من عذاب
الیم [illegible] کلام [illegible] مذکور [illegible] گرد خواهد شد [illegible]
و مفعول [illegible] محذوف [illegible] و [illegible] عذاب الیم [illegible] در مسجد الحرام [illegible]
و [illegible] قبیح [illegible] اول و قول او [illegible] مبالغه است [illegible]
بالحاد متعلق [illegible] مفعول [illegible] و قول او بظلم متعلق است بالحاد و [illegible] استدلال کرده اند

بانت آیت

بانت آیت بر عدم جواز بیع خانهای مکه بنابر آنکه مسجد الحرام را عبارت از مکه دانسته اند چنانکه در قول او سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام عبارت از مکه است و مخفی نماند که ضعف این استدلال ظاهر
پس ظاهر است که جایز باشد بیع خانهای مکه چنانکه مختار محققان اصحابست **الثامنه** قوله
فی سورة البقرة وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ
مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ
النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی یاد کن ای محمد زمانی را که گفت ابراهیم علیه السلام ای پروردگار من بگردان این
شهر مکه را شهر با امنیت و روزی ده اهل این شهر را از میوه‌ها کسی را که ایمان آورده باشد از ایشان بخدای تعالی
و بروز قیامت گفت خدای تعالی در جواب ابراهیم علیه السلام که روزی میدهیم کسی را که ایمان آورده باشد و کسی که کافر شده
شده باشد و کسی پس نفع میرسانیم او را نفع رسانیدنی اندک بعد از آن مضطر میگردانیم او را و الجا میکنیم بسوی عذاب
آتش دوزخ و بد جایی است بازگشت [illegible] آتش [illegible] موضع استتار برای ظرف زمان متعلق
بفعل ماضی [illegible] بر تقدیر [illegible] مشهور است [illegible] مجاز است [illegible]
مشتق [illegible] یعنی [illegible] ابراهیم یعنی یاد کن حادثه را که واقع شد در زمانی که گفت ابراهیم و
قول او [illegible] این است چنانکه ظاهر است و برین تقدیر [illegible] مجاز عقلی [illegible]
مکان شهر [illegible] صاحب امن باشد و برین تقدیر حقیقت عقلی باشد و مراد از امن
مکه [illegible] ایمنی است از کشتن و گرفتن و درخت [illegible] و ساکنان او [illegible] غضب خدای تعالی
چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام [illegible] و مراد از ثمرات
[illegible] چنانکه [illegible] مروی از امام باقر علیه السلام [illegible] چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام
[illegible] بر تقدیر [illegible] است [illegible]
اخلاص مردم مکه و بر هر تقدیر مستجاب شده [illegible] مشاهد است و قول او من کفر معطوف است بر
قول او من آمن منهم بدل بعض است از اهله و تخصیص [illegible] ایشان است و بعض کافران
و قول او [illegible] جواب سوال از کیفیت اجابت خدای تعالی دعای ابراهیم را و قول او ومن
کفر [illegible] است متضمن معنی شرط و قول او فامتعه [illegible] معنی شرط [illegible]
[illegible] معطوف بر [illegible] سوال مقدر [illegible] و من کفر فامتعه قلیلا یعنی

کسی که ایمان آورده باشد پس روزی میدهیم او را از روزی بسیار از ثمرات و هر آن کسی که کافر شده باشد پس متع میکنم او را
اندکی و احتمال دارد که قول و من کفر عطف باشد بر مفعول فعل مقدر یعنی ارزق من آمن و من کفر یعنی روزی میدهم کسی را که ایمان
آورده باشد و کسی را که کافر شده باشد و قول او فامتعه قلیلا جمله معلله است معطوف بر مجموع آن جمله معلله مقدره یعنی فاعطه یعنی
بعض بتقدیر جمله بیان میرسان روزی مومنان و کافران و قول او قلیلا صفت مفعول مطلق محذوف یعنی متاعا
قلیلا و قول او ثم اضطره عطف است بر اهم و آنکه بر رای ... دلالت کند بر آنکه تمتع کافران ... است
مومنان ... است ... الزام ... را ... و مراد از اضطرار ... اسباب ... که عذاب ...
بکشانم از عذاب آخرت ... در ایام ... اضطرار است ... باجهنم و قول
او الی عذاب النار متعلق است باضطرار یعنی ... رجوع ... است مخصوص ... مقدرات
معنی بئس المصیر ... در محل بازگشتن است از عذاب آتش دوزخ و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر فضیلت و
شرف مکه و مع هذا مجاورت ... است بسبب آنکه مجاورت ... بعض حرم ... و ... سوی آن
وقت آنکه گناه در ... **التاسعه** قوله تعالی فی سوره البقره و اذ یرفع ابراهیم
القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم یعنی یاد کن ای محمد حادثه را که واقع شد
در زمانی که بلند میکردانید ابراهیم علیه السلام دیوارهای کعبه را و اسمعیل مدد میکرد و میداد او را
در حالتی که میگفتند ای پروردگار ما قبول کن سعی ما را در تعمیر خانه تو بدرستی که تو شنوای
دعای ما را دانایی باخلاص ما و خلوص عقیدت ما بدانکه مراد از قول او یرفع معنی ... است
و تعبیر از و بفعل مضارع از جهه حکایت حال است از برای تعظیم و تفخیم او و رعایت اهتمام بآن
و قواعد جمع قاعده است و او اساس و هیچ بنایست از ... نیات مراد از رفع بنای است
که بر بالای او واقع شود یعنی وضع آن ... است و ظاهر آنست که کلمه من در من البیت
بمعنی بعض است ... بیان ... است ... القواعد و اسمعیل معطوف
بر ابراهیم یعنی ... و ... که اسمعیل مدد کار ابراهیم
بوده است علیهما السلام ... که سنگ و گل ... او ... و او ... و احتمال دارد که اسمعیل شریک
بوده باشد ... ابراهیم ... در رفع قواعد ... هر کدام ... کار ... اسمعیل را ...
و بعد ... یعنی ... اسمعیل ... ابراهیم سنگ و گل ... بر ... و قول او ربنا

مفعول قول مقدر است ... بنا چنانکه در بعضی قراءات شاذه مذکور شده و بر هر تقدیر حال است از ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
و دعای ایشان ... و ... از خدای تعالی دلالت بر آنکه بنای بیت جهت عبادت بوده نه جهت سکنی و بعضی مفسران
گفته اند که بانی کعبه ابراهیم بود علیه السلام و اول کسی که حج بجای آورد ابراهیم بود و در بعضی روایات وارد شده که خدای تعالی
فرو فرستاد کعبه را یاقوتی از یاقوتهای بهشت و او را دو در بود یکی بجانب مشرق بوده و دیگری بجانب مغرب و وحی کرد
بآدم علیه السلام که فرو فرستادیم از برای تو خانه که طواف کرده میشود گرد او چنان که گرد عرش من ... پس آدم علیه السلام متوجه
شد پیاده بمکه رفت پس همراه ملائکه پیش آمدند او را و گفتند نیکو حج کن این خانه را زیرا که بتحقیق حج کرده ایم ما این خانه را
پیش از تو بدو هزار سال و مشهور آن روایت آنکه اصحاب ما از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که آدم علیه السلام ...
این خانه را ... حج ... هفتصد ... و سیصد بار ... عمره ... از جانب شام ... میکرد ... سوار ...
و بعضی روایات کرده اند که آدم علیه السلام ... حج ... آمد و در بعضی روایت آمده که در طوفان نوح کعبه را با آسمان
چهارم بردند و بیت معمور عبارت از آنست بعد از آن امر کرد خدای تعالی ابراهیم را علیه السلام که بنا کند کعبه را بجای آن
خانه و جبرئیل تعیین نمود جای او را و بعضی روایت کرده اند که خدای تعالی ابری فرستاد که بر جای آن خانه سایه انداز
و وحی آمد با ابراهیم علیه السلام که بنا کن خانه کعبه را بر بالای این سایه و زیاده مکن و کم مکن و در بعضی روایات آمده که بنا کرد ابراهیم
کعبه را از سنگ پنج کوه طور سینا و طور زیتا و کوه لبنان و کوه جودی و کوه حرا که حیاه ... و بعد از آن جبرئیل علیه السلام حجر الاسود را
از آسمان آورد و بعضی گفته اند از ... پس حجر الاسود ... در ایام طوفان نوح در کوه ابو قبیس پنهان بود
و او یاقوت سفیدی بود و بعد از آن ... زنان حائض در زمان جاهلیت ... سیاه شد
العاشره قوله تعالی فی سوره البقره ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا
و تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی ای پروردگار ما بگردان ما را تابع و مطیع ... و احکام ... و بگردان
از فرزندان ما گروهی که ... باشند ... و بشناسان ما را اعمال حج ... و ... ما را ...
... توبه ... و مهربانی ... و قول او و اجعلنا عطف است بر تقبل منا و ... مراد از اسلام انقیاد جمیع
احکام است ... اخلاص ... حقیقت اسلام و بر هر تقدیر طلب ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام ...
خدای تعالی جهت ... است ... قول او ... یعنی بعض ...
... فرزندان جهت ... است درباره ایشان ... اهتمام ایشان ... و بعضی گفته اند که مراد از امت
امت محمد است صلی الله علیه و آله و روایت از امام صادق علیه السلام که مراد از ذریه و امت بنی هاشم است ... مناسک

گردانیدن عبادات حج است با مواضع ان و بر هر تقدیر دعای مذکور مستجاب شد چنانکه مرویست که خدای تعالی جبرئیل
را فرستاد جهت تعلیم مناسک ایشان را و تعلیم کرد ایشان را از اول مناسک تا اخر مناسک چون به عرفات رسید
گفت ای ابراهیم ساختی گفت آری از این جهت ان موضع را عرفات نام کردند و ان روز را عرفه گویند و مراد از توبه
خدای تعالی قبول توبه است و علی متعلق است به او باعتبار تضمین رحمت و مراد از توبه ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
قبول توبه و انابت ایشان است یا امت ایشان یا امت محمد صلعم و مخفی نماند که تعلق آیات اخیره که مذکور شد با احکام حج ظاهر است
و تعلق انها بحج باعتبار اشتمال انهاست بر ذکر بعضی از احوال حج و مواضع ان

کتاب الجهاد

جهاد در لغت مصدر است بمعنی مجاهده و کارزار کردن در راه خدای تعالی از جهد بفتح جیم و ضم آن بمعنی طاقت و در شرع
بذل النفس و المال جهت تقویت احکام اسلام و یکی از ارکان ایمان و از اعظم احکام اسلام است چنانکه مرویست
از رسول صلعم که گفت فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه بر یعنی بالای هر نیکوکاری نیکوکاریست تا انکه کشته
شود مرد در راه خدای تعالی پس نیست بالای ان کشته شدن او در راه خدای تعالی هیچ نیکوکاری و مرویست
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت الجهاد باب من ابواب الجنة فتح الله لاولیائه یعنی جهاد دریست از درهای بهشت
که گشاده است او را خدای تعالی جهت دوستان خود و درین کتاب سه بحث است اول در وجوب جهاد است و در ان
ده ایت است

الاولی

قوله تعالی فی سورة البقرة كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ
هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی فرض کردانیده شده است کارزار با کافران
و حال انکه چیز نیکو باشد مر شما را و ترو بگیرید انکه دوست دارند مر او را و حال انکه ان چیز بد باشد مر شما را و خدای تعالی میداند
نیکی و بدی هر چیز را و شما نمیدانید انکه کره بضم کاف و فتح او در اصل مصدر است بمعنی کراهت یعنی مکروه داشتن و از انجا
بمعنی مکروه است یا مضاف محذوف است یعنی ذو کره و اسناد او بقتال بمجاز عقلیست مثل رجل عدل و لو جه امر او وجوه
و این جمله حالت از قتال همچنانکه قول او و هو خیر لکم و قول او و هو شر لکم از اسناد و عسی از افعال مقاربه و هو خیر لکم
اشارتست بوجوب صفات و مسدوبات و قول عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم اشارتست بمحرمات و وجود کره عسی با انکه
مضمون جملتین مدخول عسی واقع است مسالت که خطاب بجمیع مؤمنان است و وقوع مجموع جملتین نسبت بجمیع مؤمنان
متعین نیست بلکه طی مطاریست اگر چه نسبت بعضی ایشان یعنی باشد با انکه مراد از کره و امثال او است حسانکه
مساوات از صیغه مضارع و استمرار مضمون جملتین نسبت بمؤمنان متعین نیست زیرا که ممکن است تخلف ان بحسب
عادت و انکه ظاهر است با انکه مراد از اسباب اول هر چه باشد از عبادات و از اسباب ثانی هر چه از محرمات بنابر انکه مکروه در ابتدا

کاهی افاده عموم میکند بحسب مراد مضمون جملتین با معنی معین نیست بلکه ظاهر ایست و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند
بر وجوب جهاد زیرا که کتب بمعنی فرض است و قتال بمعنی جهاد و لیکن وجوب جهاد کفاییست بنا بر ادله خارجه و گاهی عینی
میشود بتعیین پیغمبر یا امام علیهم السلام یا انکه جهاد موقوف باشد بر وجود بعضی صور بر شخص معین

الثانیه

قوله تعالی فی
سورة الحج وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ یعنی جهاد و کارزار کنید مسلمان
در راه خدای تعالی جهاد کردن سزاوار او جهت انکه خدای تعالی بر گزیده است شما را و نگردانیده است بر شما در دین هیچ دشواری
و یکی مرا انکه ظاهر از جهاد جهاد شرعیست چنانکه معلوم شد پس ایت مذکوره دلالت کند بر وجوب جهاد شرعی و انکه بعضی محققان
حمل کرده اند جهاد را در این ایت بر جهاد اکبر آن جهاد با نفس اماره است چنانکه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه در وقت
مراجعت از بعضی غزوات که فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی برگشتیم از جهاد خرد بزرگ که کارزار کردنست
با کافران سوی جهاد بزرگ کارزار کردنست با نفس اماره یا بر مرتبه احسان چنانکه مرویست از پیغمبر صلعم که گفت الاحسان ان تعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی نیکویی در عبادت خدای تعالی انست عبادت کنی او را و ارو چنانکه گویا می بینی او را
پس اگر تو نمی بینی او را می بیند ترا یعنی بر وجه کمال اخلاص و خضوع و خشوع بعیداست بحسب عرف شرع و عدم نمیکند در استدلال
بر وجوب جهاد شرعی و کلمه فی در فی الله ظرفیه است باعتبار و بر هر تقدیر مضاف مقدراست یعنی در راه خدای تعالی از جهت
حکم او و رضای او و ظاهر انست که ضمیر جهاد راجع است بخدای تعالی و اضافه جهاد با او از جهت اوی ملابسه است و قول او
حق جهاده مفعول مطلق نوعیست از جاهدوا یعنی جهاد کردنی که سزاوار است در میان جهادهای منسوب بخدای تعالی و قول او
هو اجتباکم اشارتست بعلت وجوب جهاد در راه خدای تعالی برگزیده است شما را از میان مخلوقات بانواع نعمتهای عظام مثل
خلافت در زمین و عقل و فهم و تکلیف و در و مثل ان شما حرجی و سوار ری جهاد است بلکه مدار دین شما بر آسانی نهاده چنانکه
جهاد یک مسلمان با ده کافر واجب گردانید بعد از ان با دو کافر پس واجب است بر شما جهاد با کافران جهت شکر نعمتهای
او و تقدیم مسند الیه در قول او هو اجتباکم از برای تخصیص است یا از برای مجرد تقوی حکم چنانکه مخفی نیست بر عارف
علم معانی

الثالثه

قوله تعالی فی سورة البقره وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی کارزار و کشتن کنید با انکه کشتن میکنند با شما و از حد شرع ان در مگذرید زیرا که خدای تعالی دوست
نمیدارد از حد در گذرندگان را بعضی مفسران گفته اند که این ایت اول آیتی است که نازل شد در امر بقتال و جهاد با کافران
و مراد از بعید قتال با الذین یقاتلونکم تفصیل است یعنی اگر کافران در صدد مقاتله شوند مقاتله کنید و اگر ایشان مقاتله نکنند
نکنید و پیغمبر صلی الله علیه در مدینه در اوایل مقاتله نمیکرد با انکه مقاتله میکرد با او از کافران و بر این تقدیر این ایت منسوخ است

بایت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم یعنی بکشید کافران را هر جا که یابید ایشان را و معنی قول او و لا تعتدوا بر این تقدیر آنست
پیش از مقاتله کافران با شما مقاتله نکنید با ایشان و بعضی گفته اند که مراد از الذین یقاتلونکم اهل قتال است از کافران
یعنی آنکه صلاحیت قتال دارند و ایشان مردان جوانند بخلاف پیران و کودکان و زنان و قول او و لا تعتدوا آنست که مقاتله
مکنید با کسی که اهلیت قتال ندارد مثل زنان و کودکان و برین تقدیر آیت مذکوره منسوخ نباشد و این احتمال اولیست
زیرا که نسخ خلاف اصل است و پوشیده نماند که بر هر تقدیر بر معنی اول نسخ لازم نیست زیرا که بعد مقاتله بالذین یقاتلونکم
دلالت نمیکند بر تخصیص مگر باعتبار مفهوم مخالف و مفهوم مخالف در مثل این مقام و از اقسام مفهوم لقب که معتبر نیست نزد
محققان علماء اصول و اگر پیغمبر صلی الله علیه مقاتله نمیکرد در اول با کسی که مقاتله نمیکرد با او از جهت که مقاتله نمیکرد
با او محل منع است بلکه از جهت آن مقاتله نمیکرد که شرایط حاصل نشده بود و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند
بر وجوب جهاد با کفار و بر تحریم تجاوز کردن از حد شرع آنچنانکه مبین شد در روایات **الرابعه** قوله تعالی
فی سورة البقرة ایضا الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی
علیکم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین یعنی ماه حرام مقابل است با ماه حرام و همه حرمتها محل قصاص است
پس هر کس ظلم کند بر شما بوجهی از وجوه پس مکافات کنید ظلم او را بمثل ظلمی که کرده است بر شما بوجهی و پرهیز کنید از عذاب
خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است و مطلع است بر احوال ایشان سبب نزول این آیت آن بود که چون
رسول صلی الله علیه جهت ادای حج و عمره متوجه مکه شد و در حدیبیه نزول فرمود کفار مکه با آنحضرت در مقام مقاتله
در آمدند و نگذاشتند او را که بمکه در آید چنانکه سابق مذکور شد و این صورت در ماه ذی القعده بود که از ماههای حرام است
و آنحضرت دران سال که او را از مکه بر گرداندند ممنوع شده مراجعت فرمود و در سال دیگر همان ماه بمکه رفت خدای تعالی اجازت
فرمود آنحضرت را که در ماه ذی القعده که ماه حرامست مقاتله نمایند چنانکه ایشان در ذی القعده سال گذشته مقاتله
کردند با آنحضرت پس از جهت آیت مذکوره نازل شده یعنی بجهة آنکه ایشان هتک ماه حرام کردند و با شما مقاتله نمودند
در ماه حرام شما نیز هتک حرمت ماه حرام بکنید و با ایشان مقاتله نمائید در ماه حرام زیرا که قصاص و مکافات شرعی مخصوص
نیست بنفس آدمی و اعضای او بلکه جاریست در همه حرمتها و هتک آن نمایش هتک حرمت ماه حرام بمقاتله دران ظاهر
آن از اقسام ظلم و تعدی و قول او فمن اعتدی تفریع است بنفس جهت تفریع معنی قصاص در همه انواع و مراد از اعتدا
اول ظلم است و از اعتداء ثانی جزاء ظلم و تعبیر از جزاء ظلم باعتدا از آنکه اعتدا بمعنی ظلم و تعدی است و جزاء ظلم ظلم نیست
از جهت رعایت مشاکلت است و مراد از اتقا پرهیزکاریست از زیادتی در جزاء ظلم باعتدا از آنکه اعتدا بمعنی ظلم و تعدی است

از جهت ترس و عمران و مخفی نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر جواز مقاتله با کفار در ماههای حرام وقتی که ابتدا آن
حرمت ماههای حرام را رعایت نکنند و نیز دلالت میکند بر جواز انتقام و مکافات بمثل جمیع اقسام و تعدی را
که واقع شود و روشن بدانکه محاربه و هجوم کفار جهت شکست بیضه اسلام و غیران **الخامسه** قوله تعالی فی سورة
النساء و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا یعنی وه چه حالت ای
مومنان شما را که مقاتله نمیکنید با کافران در راه خدای تعالی و در حق جمعی ضعیف نامه شدگان از مردان و زنان و کودکان
با آنکه میگویند در دعای خود که ای پروردگار ما بیرون کن ما را از این ده که ظالمند اهل او یعنی مکه و معین گردان از نزد
ما از نزد خود دوستی و وکیل معین گردان از برای ما از نزد خود یاری دهنده سبب نزول این آیت آن بود که چون
رسول خدا صلی الله علیه هجرت فرمود از مکه بمدینه جمعی از مسلمانان ماندند در مکه و نتوانستند که مهاجرت کنند و خود را
بملازمت آنحضرت رسانند و کافران ایشان را ایذا میکردند و تهدید و وعید میدادند با ایشان را از دین اسلام برگردانند
و ایشان از ضعف استعانت میکردند از خدای تعالی و دعا میکردند با خدای تعالی ایشان را نصرت نمود و از شر کافران نجات
دهد پس این آیت نازل شد جهت ترغیب و تحریض پیغمبر صلی الله و مومنان با مقاتله با کافران برادران مومن خود
از برای ایشان و مراد از ما لکم استفهام انکاری یعنی مقاتله نکنید در راه خدای تعالی و ظاهر آنست که قول او والمستضعفین
عطف است بر الله یعنی و فی سبیل المستضعفین یعنی مقاتله کنید در راه خدای تعالی و در راه این جمع ضعیفان که
گرفتارند در مکه و عطف او بر سبیل الله بتقدیر مضاف یعنی فی نصرة المستضعفین بعید است و ابعد از آن
عطف او بر مجموع فی سبیل الله باعتبار آنکه محلا منصوب است بلکه وجه ظاهر آن نیست و مراد از قریه که اهل آن
ظالمند مکه است که اهل آن جا در دست کفار گرفتار بودند و پوشیده نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر
وجوب اعانت برادران مومن و دفع ظلم از ایشان و بر حسن اجابت دعای مظلوم بر او از جهت آنکه فرموده
و جهت نصرت پیغمبر صلی الله که بفتح مکه نمایند با کفار مکه و پیغمبر صلی الله علیه بمکه توجه نموده و فتح فرموده و جهت نصرت آن ضعیفان
عتاب بن اسید را والی گردانید **السادسه** قوله تعالی فی سورة النساء ایضا یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم
فانفروا ثبات او انفروا جمیعا یعنی ای گروه مومنان فرا گیرید سلاح جنگ خود را پس بروید بر سر کافران
گروه گروه تا بروند همه با هم یکبار بر سر ایشان بدانکه حذر و حذر هر دو مصدرند بمعنی اجتناب کردن و احتیاط
نمودن و از اینجا مراد از حذر سلاح است زیرا که سلاح آلت اجتناب و احتیاط است و این تفسیر مروی است از

امام باقر علیه السلام چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تحقیق نموده و موید این معنی است نسبت احد بآو و احتمال دارد
که مراد از حذر معنی مصدری باشد یعنی فرا گیرید احتیاط خود را که حذف مضاف و موید این معنی است تقابل حذر و سلاح
در بعضی آیات سابقه و ثبات جمع ثبه است و او بمعنی گروه است و مراد از ثبات رفتن است بر سر کفار گروه گروه
چنانکه بر سبیل سریه پیغمبر صلی الله علیه و آله برسر کفار و از فرو جمعا رفتن است بر سر کفار همه یکبار چنانکه پیغمبر با لشکر اسلام یکبار متوجه
اعراب میشدند و مخفی نماند که آیه مذکوره دالست بر وجوب جهاد و تهیه اسباب و آلات آن و بر جواز اخراج سرایا
از برای جهات و جواز اخراج لشکر واحد **السابعة** قوله تعالی فی سوره النساء فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا یعنی پس باید که کارزار کنند در راه خدای تعالی آنکه فروخته اند زندگانی دنیا را بزندگانی آخرت و کسی که کارزار
کند در راه خدای تعالی پس کشته گردد یا غالب شود بر خصم خود مر او را الکشتن پس زود باشد که بدهیم او را
مزد بزرگ در آخرت بدانکه لفظ شرا مشترک است میان خریدن و فروختن و اینجا مراد هیچ کدام نیست بلکه مراد مطلق
تبدیل است که لازم حقیقت بر سبیل مجاز مرسل یا مراد تبدیل عمر یا مال مبهم است بمال مبهم بر سبیل استعاره لیکن
برین تقدیر ربط کلام موقوف است بر اعتبار تجرید در معنی شرا و قول او فیقتل او یغلب عطف است بر یقاتل
من ارجعت مراد است بر زیادتی فضیلت جهاد ایشان بسبب کمال اخلاص ایشان در قول او فسوف نوتیه اجرا
و مقصود ازین کلام ترغیب و تحریض مومنانست بر قتال و جهاد با کافران یا مرکسی جهاد کند با کافران خواه کشته شود در
دست ایشان یا بکشد ایشان را مستحق اجر عظیم و ثواب جسیم گردد در آخرت **الثامنة** قوله تعالی فی سوره التوبة
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ
نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً
وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی جایز نبوده
مر اهل مدینه را از مهاجرین و انصار و کسانی که ساکنند در حوالی مدینه از عربان صحرا نشین آنکه واپس مانند از
از لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه آنکه مایل شوند بسبب نفسهای خود را از رسول خدا این عدم جواز تخلف ایشان از رسول
خدا و زمین بجهاد همراه اوست آنست که نمیرسد ایشان را تشنگی و گرسنگی و نه رنجی در راه خدای تعالی و نمیگذارند
هیچ مکانی را که بخشم آورده کافران را و نمی رسند ان مکان و نمی یابند از هیچ دشمنی ابدای نکرد در حالتی که نوشته

شده باشد از برای ایشان بسبب آنچه مذکور شد از مکروهات که بایشان میرسد در رفتن بجهاد همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب
عمل نیکو بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیکرداند مزد نیکوکاران را و نمی بخشند بمستحقان نفقه اندکی و نه نفقه بسیار
و قطع نمیکنند هیچ رود خانه را در راه غزات مگر در حالتی که نوشته شده باشد از برای ایشان ثواب آن تا جزا دهد
ایشان را خدای تعالی بهترین جزا آنچه بوده اند که عمل میکردند سبب نزول این آیت آن بود که چون تخلف نمودند جمعی از
پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بی اذن آن حضرت و چند آیات نازل شد در مذمت و ملامت ایشان درین باب مثل قول خدای تعالی
فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و غیر آن بعضی از آن جماعت در مقام اعتذار در آمده گفته اند که درین
غزات قتالی و حربی نبود و پس رفتن ما هیچ فایده حاصل نمیشد از آن جهت تخلف نمودیم پس آیت نازل شد جهت رد عذر
ایشان بآنکه هر چند درین غزات مقاتله و محاربه نبود فاما بسیاری از اعمال خیر صادر میشد از ایشان که موجب ثواب
جسیم و اجر جزیل بود و مراد از اهل مدینه ساکنان مدینه است از مهاجرین و انصار و از اعراب ساکنان بادیه که در
نواحی مدینه اند زیرا که عرب اسم جنس است مطابقه را که مقابل عجم اند و واحد آن عربیست و اعراب جمعی اند از ایشان
که ساکن بادیه اند و واحد آن اعرابی است و تخلف در لغت واپس ایستادن است و مستعدی بمن ظاهر است که مراد از
مستعدی مذکوره نهی است از تخلف کردن ما از رفتن ثواب همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی لا تتخلف اهل المدینة و من حولهم من الاعراب عن
رسول الله یعنی باید که تخلف نکنند اینجماعت از همراهی رسول خدا و قول او و لا یرغبوا عن نفسه عطف است بر یتخلفوا
و لا را مدات از برای تاکید نفی ساق و رغبت در لغت بمعنی میل کردنست و مستعدی باسم دو بمعنی میل
و بی شوق کردانیدن و مستعدی شود بمن و اینجا مراد معنی ثانی است و بانفسهم بمعنی سبب نفی است محافظت
نفسهای خود و ذلک اشارتست بمعنی مذکور و مراد از موطی معنی مصدریست یا معنی اسم مکانی و موید اول لاحقست و مرید
اول آیت قول او و لا ینالون من عدو نیلا زیرا که نیل مصدر است بمعنی جمع احتمال دارد که اینجا مراد معنی اسم مفعول باشد
یعنی یافته شده و بر هر تقدیر مراد یافتن مکروه است و قول او کتب لهم جمله حالیه است مصدر بعد و ضمیر راجع بجماعت ساکنان مدینه
و جملهای سابقه بر سبیل تنازع و او و لطال مصدر است یعنی بعد الصبوا لاحد کتب لهم یعنی اعمال مذکوره واقع نشود در حالتی
که متصف باشد بصفتی مگر در حالتی که نوشته شده از برای ایشان و مراد از صغیره صغیره قلیله است و از کثیره کثیره زیرا که صغیر
و کبیر و امثال در مستعمل میشود در قلت و کثرت در اعداد و اینجا مناسبت معنی عدولست و علاقه مجاز میان اعداد و معاد
روا صحیح است و وادی در اصل بمعنی آب رود خانه است در زمین پست که محل جریان سیل باشد و رودی بمعنی سیلان
از سبیل یعنی محل باسم حال که گاهی مستعمل شود بمعنی مطلق مکان و اینجا هر دو معنی مناسب است و تحقیق قول او و لا کتب

لهم احاران حکم است که مذکور شد و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم تخلف از پیغمبر صلعم در جهاد و همچنین
از ائمه معصومین علیهم السلام زیرا که قایم مقام پیغمبرند در جمیع احکام اسلام و بعضی استدلال کرده اند باین آیت
بر آنکه جهاد واجب عینی است نه واجب کفایی چنانکه مستفاد میشود از بعضی آیات مثل ما کان المؤمنون لینفروا کافة
و دیگر دلالت میکند بر آنکه هر سعی و تعب که در راه خدای تعم مثل حج و زیارت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام و طلب
علم و غیر آن از طاعات بکسی رسد ثواب عظیم مرتب شود بر آن **التاسعه** قوله تعم فی سورة النساء لا یستوی
القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما یعنی برابر نیستند تخلف
کنندگان از راه خدای تعم ... بالهای خود و جانهای خود زیادتی نهاده است خدای تعم جهاد کنندگان را با مالهای خود و جانهای
خود بر تخلف کنندگان یک مرتبه و هر یک از ایشان را وعده داده است خدای تعم جزای نیکو و زیادتی نهاده است خدای تعم جهاد
کنندگان را بر تخلف کنندگان از جهاد اجر بزرگ که بخشش مرتبهای عالیست از خدای تعم و آمرزش گناهان و بخششهای دیگر
از جانب او و هست خدای تعم آمرزنده مهربان بدانکه در قول غیر اولی الضرر سه قرائت است رفع غیر و نصب او و جر
او اما رفع او بنابر آنست که صفت قاعدون است یا عطف بیان او یا بدل او و اما نصب او بنابر آنست که حال است از قاعدون
یا نصب استثنا است که ... است از ... او و اما جر او بنابر آنست که صفت مؤمنان است یا عطف بیان او
یا بدل او و مراد از ضرر ضرریست که مانع جهاد باشد مثل کوری و لنگی و بیماری و درویشی و غیر آن و مراد آنست که برابر نیستند جهاد
کنندگان در فضل و ثواب تخلف کنندگان از جهاد بی مانعی و اگرچه بی عذر تخلف کرده باشند از جهت آنکه احتیاج بود بایشان
در جهاد بلکه جهاد کنندگان افضلند نزد خدای تعم از ایشان و تخصیص مساوات با مجاهدان بمتخلفان بی مانعی از
جهت آنست که مقصود است از این کلام توبیخ و ملامت متخلفان بی مانع اما آنکه بعذری و مانعی تخلف نموده اند مستحق
ملامت نیستند اگرچه ثواب ایشان کمتر است و موید اینست آنکه روایت کرده اند از زید بن ثابت که کاتب بود رسول
خدا صلی الله ... بودم که ناگاه اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد و چون منکشف شد فرمود مرا که بنویس پس این آیت ...
نوشتم ... و ساعتها که ... اولی الضرر حال کسی که قدرت نداشته باشد بر جهاد ... مثل کوری ...
همان مجلس ... ابن ام مکتوم که کور بود آمد و میگریست و گفت ای رسول خدا ... از نزول وحی بر آن
حضرت ظاهر شد و چون منکشف گشت گفت مرا که بخوان ... من خواندم این آیت مذکوره را بی قید اولی الضرر فرمود

که بنویس لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون تا آخر آیت پس من الحاق کردم این لفظ را
و سوگند بخدا که گویا مشاهده میکنم حالا موضع الحاق او را نزد جای ظاهر کردن و در آن که آیت مذکوره را نوشته بودم
و ظاهر آنست که مراد از قاعدین در مرتبه دوم و سیم قاعدین غیر اولی الضرر باشد و قول او فضل الله بیان جمله
اول از جهت معطوف نشدن و نصب درجة بنابر مفعول مطلق است ... یعنی درجه و کلا مفعول
اول وعد است که معلوم شده ... یعنی کل واحد من المجاهدین
والقاعدین غیر اولی الضرر والحسنی مفعول ثانی وعد است ... الحسنی یا مفعول ... الوعد الحسنی
و قول او و فضل الله عطف است بر فضل الله و نصب اجرا عظیما ... درجات است و قول او درجات عطف بیان اجر است
یا بدل او و احتمال دارد که درجات بمنزله درجه باشد و قول او عظیما حال او و بر تقدیر قول او و مغفرة و رحمة عطف است
و مراد از درجه ... درجات و قول او اجرا عظیما درجات تا آخر ... درجات ... مجاهدین ...
مذکورین ... و ... فضیلت جهاد ... و توبیخ و ملامت قاعدین ...
ترک جهاد بی مانعی و بعضی گفته اند که مراد از درجه مرتبه ایشان است نزد خدای تعم و از درجات منازل ایشان در بهشت
و بعضی گفته اند که مراد از قاعدین مذکورین ... متخلفان ... است و از قاعدین مذکورین ... متخلفان ...
بعض مجاهدین ... قاعدین ... زیرا که تفاوت میان این
دو فرقه قاعدین ظاهر است و موید اینست آنکه روایت کرده اند از رسول صلعم که گفت در ... که بعضی ... اند
در مدینه جمعی را که قطع ... وادی را ... ایشان همراه شما اند و ایشان ... که ...
... و دلهای ایشان ... است ... جهاد ... و بعضی گفته اند که مراد از مجاهدین ... مجاهد ...
... و از قاعدین ... مجاهدین ... مجاهدان ... و از قاعدین ...
... اشارت ... آن ... جهاد الاکبر ... شد و بر این
تقدیر ... ظاهر است ... که مراد از مجاهدین و قاعدین در اول آیت مجاهدون ...
... قاعدین مذکورین ... غیر اولی الضرر باشند پس
لاجرم آیت مذکوره دلالت کند بر آنکه جهاد فرض عینی است بلکه فرض کفایی است ... از جهاد ...
... و دلالت او بر آنکه ... جهاد ساقط است از کسانی که مانعی و
عذری داشته باشند چنانکه بعضی ... **العاشره** قوله تعم فی سورة التوبه

لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله
ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم یعنی نیست بر ضعیفان عاجز مثل پیران عاجز و سالمان زمن گردیده
بر بیماران عاجز و نه بر آنکه نمی یابند چیزی که صرف کنند در ضروریات جهاد و کسانی ترک جهاد وقتی که ایمان آورده باشند بخدا
و رسول خدا که محمد است صلعم بس نیکوکاری راه عتابی و خطائی اصلا و خدای تعالی آمرزنده مهربانست یعنی نیست که آیت
مذکوره دلالت میکند بصریح بر آنکه واجب نیست جهاد بر کسانی که مانعی و عذری دارند که بجهاد قیام نمی توانند نمود مثل عرجی
و بیماری و فقیری و ازین لازم آید که بر عاجز توانگر واجب نباشد که نایب کرد بجهاد چنانکه مختار اکثر اصحابست خلافا لبعضی
او نیز واجب نباشد … زیرا که نصیحت کردن مردم را از برای خدا و رسول خدا صلعم لازم ایمان خالص است و قول او
علی المحسنین من سبیل وضع در موضع مضمر از جهت … که ایشان نیکوکاران اند پس از جهت حرجی نیست بر ایشان
الثانی در کیفیت قتال است و وقت او و بعضی از احکام او و در و پانزده آیت است الاولی قوله تعالی فی
سورة البقرة یسألونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد
الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم
عن دینکم ان استطاعوا ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت
اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی می پرسند ترا ای محمد از
ماه که حکم مقاتله کردن در وی چیست بگو که مقاتله کردن در وی گناه کبیره است و منع کردن پیغمبر صلعم و مومنان از طاعت
خدای تعالی و کافر شدن بخدای تعالی و مسجد حرام و بیرون کردن اهل مسجد حرام که پیغمبر صلعم و مومنان اند از مسجد حرام گناه
بزرگتر است نزد خدای تعالی و جلا کردن … از وطن بزرگتر است از کشتن و همیشه مقاتله میکنند با شما تا برگردانند شما را از دین
شما اگر توانند که برگردانند و الکسانی که برگردند از شما از دین خود پس بمیرند حال آنکه ایشان کافر باشند پس آنجماعت
ضایع شود ایشان در دنیا و آخرت و آنجماعت اهل آتش اند و ایشان در آن آتش جاوید باشند که سبب
نزول این آیت آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستاد از مدینه بجانب مکه بر سر راه اهل قافله مکه که از طایف بمکه میرفتند
تا کمین کنند ایشان را و قتل و غارت نمایند و سر عسکر عبد الله جحش را امیر کرده اند بر ایشان و در آن قافله ابن عبد الله
حضرمی بود با کسی دیگر از کافران و این قصه در جمادی الآخر بود پس از غزوه بدر بدو ماه و چون ایشان بقافله رسیدند
همین روز اول ماه رجب بود و ایشان گمان بردند … و ابن عبد الله را کشتند و دو کافر دیگر را اسیر کردند و یکی از ایشان
گریخت و قافله را زدند و بمدینه آوردند پس قریش گفتند که محمد صلعم شهر حرام را حلال کردانید و در ماه رجب مقاتله کرد

و لشکر اسلام ازین عمل ملول شدند و گفتند که از جای خود می جستیم آیت نازل شد و مرویست از ابن عباس رضی الله عنه
که بعد از نزول آیت پیغمبر صلعم آن قافله را تصرف نمود و بعد از اخراج خمس قسمت فرمود و آن اول خمسی که خمس بود و
احتمال دارد که از کافران اسیر واقع شده باشد تا از کافران مکه بطریق مراسله و مکالمه و قول او و قتال فیه بدل اشتمال
از الشهر الحرام یعنی می پرسند از تو از مقاتله کردن در شهر حرام و صحت و سداد آن و قول او قتال فیه در جواب بکره مجعول که
مسند او واقع شده و کبیر بمعنی … حرام است … اشارتست آنکه قتال در ماه حرام مطلق حرام نیست بلکه
شرط انست که مقاتله با کسانی باشد که حرمت ماه حرام نگاه می داشته باشند و اسد آنکه معامله و اما که حرمت ماه حرام را
نگاه می داشته باشند با ایشان اسد آنکه مقاتله حرام نیست مقاتله با ایشان در ماه حرام چنانکه مختار اصحابست دور نیست
که علم بانکه ماه حرام است شرط باشد بنا بر حدیث مشهور رفع عن امتی الخطاء والنسیان یعنی برداشته شده است
از امت من گناه عملی که بر سبیل سهو یا فراموشی واقع شود از ایشان پس مقاتله در ماه حرام بی آنکه ماه حرام
حالانکه از سریه پیغمبر واقع شد از ایشان حرام نباشد و اکثر مخالفان بر آنند که مقاتله مطلقا حرام بود در ماه حرام و منسوخ شد و بعضی
گفته اند که مطلقا حرام بود و منسوخ نیست لیکن ظاهر آیت مذکوره دالست بر آنکه مطلقا حرام نیست چنانکه مذکور شد و مراد از
سبیل الله مطلق طاعت خدای تعالی است که طریق بهشت … و می تواند بود که مراد مسجد حرام باشد و قول او والمسجد
الحرام عطف … از جهت تقدیم کرد عطف کفر به را بر صد عن سبیل الله بر عطف المسجد الحرام بر سبیل الله
با آنکه جایز نیست تقدیم عطف بر عامل بر عطف بر معمول … درین صورت چنانکه بعضی مفسران توجیه نموده اند و می
تواند بود که قول او والمسجد الحرام بتقدیر مضاف … مضاف علیه … قول خدای تعالی …
… عطف باشد چنانکه بعضی دیگر از مفسران توجیه نموده اند و درینصورت گفته شود که قول او والمسجد الحرام عطف است
بر مجرور در به … اعاده … زیرا که نزد ایشان عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار صحیح ندارد و
… قول او واکبر عند الله خبر است … وصد عن سبیل الله با معطوفات … یعنی صورتها گناه بزرگ است
لیکن هر یک از کارهای که از قریش واقع شده است مثل منع کردن پیغمبر صلعم و مومنان از طاعت خدای تعالی در مسجد
حرام و کافر شدن بخدای تعالی و مسجد حرام و بیرون کردن اهل مسجد حرام را از آنجا بزرگتر است نزد خدای تعالی از مقاتله کردن
در ماه حرام بظن آنکه ماه حرام نیست و مراد از فتنه اخراج پیغمبر صلعم و مومنان از آنکه وطن ایشان بود یا بکفر و شرک یعنی آن
گناه کبیره که از قریش صادر شد بزرگتر است از قتل مومنان ابن عبد الله حضرمی را پس خطا و ظاهر آنست که قول او ولا
یزالون یقاتلونکم عطف است بر قول او یسألونک مناسب این عطف آنست که ضمیر یسألونک نیز راجع باشد

بکافران یعنی کافران سوال میکنند از مقاتله در ماه حرام وخود همیشه مقاتله میکنند با شما وقول او ورده کم منصوب است بان
مقدر بعد از حتی که بمعنی سببیت یعنی بسبب انکه بر گردانند شمارا از دین شما اگر چه این غرض ایشان هرگز حاصل نشود وقول او
ان استطاعوا اشارتست بعدم حصول غرض مذکور ومبالغه در ان وقول او ومن عطف است بر دو هر دو مجزوم مشتمل بر معنی
شرط وجزا بر او لیک وقول او لیک وهم را ودرین مقام مشل انست کرار او لیک وهم را ودر قول او او لیک
علی هدی من ربهم واو لیک هم المفلحون مشهور ومعروف است میان علمای تفسیر وعربیت وقول او هم المفلحون خبر بعد از
خبرات از او لیک دوم ومخفی نیست که آیت مذکوره دالست بحسب ظاهر بر انکه مرتد نمی‌شود اعمال او باطل است که بر از تداد
بمیرد وتوبه نکند چنانکه محققان اصحاب ما بران اند الثانیه قوله تعالی فی سورة البقره ایضا وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
یعنی بکشید ای مومنان کافران را هرجا که بیابید ایشان را وظفر یابید بر کشتن ایشان وبیرون کنید کافران را از هرجا
که بیرون کردند شمارا از انجا وبیرون کردن از وطن سخت‌تر است ایشان را از کشتن ومقاتله مکنید با کافران نزد مسجد حرام
تا آن زمان که ایشان مقاتله کنند با شما در مسجد حرام پس اگر مقاتله کنند کافران با شما در مسجد حرام پس بکشید ایشان را در
مسجد حرام ایچنین است جزای کافران که مذکور شد ورده‌اند سبب نزول این آیت آن بود چون صلح حدیبیه واقع شد
مسلمانان ترسیدند که مباد سال آینده که مراجعت نمایند کافران وفا نکنند بعهد خود ودر مقام مقاتله در آیند پس چکار
شود که با ایشان مقاتله باید کرد پس این آیت نازل شد که ولا تقتلوهم عند المسجد الحرام تا آخر لیکن این حکم منسوخ
است بآیات واله وبر وجوب مقاتله با کفار در حل ودر حرم مطلقا ومراد از ثقف یافتن است وحیث دلالت میکند بر
عموم مکانها یعنی هرجا که بیابید کافران را خواه در حرم وخواه در حل بکشید ایشان را ومراد از اخراج بیرون کردن از مکه است
چنانکه از کافران نسبت به پیغمبر صم واقع شد وآنحضرت نیز چنان کرد با کافران بعد از فتح مکه ومراد از فتنه بیرون
کردن کافران است از وطن ایشان که مکه است وقول او حتی یقاتلوکم غایت نهی است نه غایت منهی عنه وقول
او فان قاتلوکم فاقتلوهم تفسیر وبیان معنی مذکورات الثالثه قوله تعالی فی سورة البقره يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی ای گروه مومنان مقاتله
با انان که نزدیک اند بشما از جمله کافران باید که بیابند کافران در شما درشتی وغضب نسبت با کافران وبدانید که خدای تعم
با پرهیزگاران است بدانکه قول او یلونکم مشتق است از ولی یعنی نزدیک شدن یعنی در مقاتله کافران ابتدا کنید بمقاتله

بجماعتی که نزدیکتر باشید بعد از ان بجماعتی که نزدیکتر باشید برین قیاس پس آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب ابتدا بمقاتله
اقرب از کافران زیرا که ابتدا باقرب باحتیاط اقربست مگر انکه پیغمبر یا امام او علیهم السلام خبری ظاهر شود که رای او اقتضای
تقدیم مقاتله الغد نماید واز بحث پیغمبر صم ابتدا بمقاتله اقرب بکرد چنانکه مشهور است وقول او ولیجدوا حقیقت امر
مومنان از انغلاظت کردن با کافران واغلظوا علیهم یعنی درشتی کنید وغضب نماید بر کافران مثل قول او وجاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم چنانکه عنقریب مبین خواهد شد وقول او واعلموا ان الله مع المتقین دالست بر انکه مقاتله با
کافران بروجه مذکور از جمله تقوی است وخدای تعم محب وحافظ متقیان است پس محب وحافظ مقاتلان بوجه
مذکور خواهد بود الرابعه قوله تعالی فی سورة الانفال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا
تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی ای گروه مومنان هرگاه ملاقات کنید با کافران در حالتی که
ان کافران لشکر بسیار باشند پس بر مگردانید بسوی ایشان پشتهای خود را وکسی که بگرداند بسوی کافران در روزی که ملاقات
کنند با ایشان عقب خود را پس بتحقیق سزاوار گردد بغضبی عظیم از خدای تعم وجای آرام او در دوزخ باشد که در حالتی
که توجه نموده باشد بجماعتی جهت استمداد نمودن از ایشان وبد بجای بازگشتی است دوزخ بدانکه زحف در اصل
لغت بازگشتی است رفتن کودک است بر زمین بر نشستگاه خود وانجا مراد لشکر عظیم است که از کثرت
وانبوهی چنانکه مینماید که رفتار ایشان مثل رفتار کودک است وقول او زحفا حالیست از مفعول لقیتم یا از فاعل او یا
از هر دو واول ظاهر تر است لفظا ومعنی ویومئذ در اصل یوم اذ کان کذا بوده وتنوین او عوض است از مضاف
الیه محذوف که جمله کان کذا است ومتحرف بمعنی برگشتن است ورفتن بطرف دیگر از حرف بمعنی طرف ومتحیز بمعنی
گروه است والی متعلق است بمتحیز باعتبار تضمین معنی توجه وقول او متحیزا الی فئة عطف است بر متحرفا یعنی متحرفا
او متحیزا الی فئة لقتال ظاهر انست که بتول او وبقتال متعلق است بهر یک از معطوف علیه ومعطوف بمعنی تعلیل
یعنی شرط انکه ان تحرف وتحیز از برای مصلحت مقاتله باشد نه از برای گریختن مثل انکه تحرف جهت دفع جوع یا عطش باشد
یا اصلاح سلاح بر خود ومثل آن یا تحیز بسوی گروه دوم جهت طلب کردن مدد باشد از ایشان باشد او ظاهر
آنست متحرفا ومتحیزا استثنی مفرغ اند از معمول یا وو منصوب اند بر حالیت یعنی باء بغضب من الله فی جمیع الاحوال الا
متحرفا او متحیزا یعنی مستحق غضب شود در جمیع احوال مگر در حالت تحرف یا تحیز بسوی گروه دیگر جهت مصلحت قتال
احتمال دارد که مستثنی ومنصوب باشند از ضمیر یا وله که راجع است بهر کس که در روز مقاتله پشت بگرداند بسوی کافران

حاشیه: [illegible]

ونصب ایشان بسبب تقدیم مستثنی منه باشد یا بسبب وقوع ایشان در کلام موجب واحتمال دارد که مستثنی باشد
از من نولهم ونصب ایشان بسبب وقوع ایشان باشد در کلام موجب مفعول او باد ماخوذ است از قول عرب
باء فلان بن فلان یعنی سزاوار شد که کشته شود بسبب او پس معنی چنان شود که سزاوار شوند آن کسان که
پشت کرد انیدند بکافران در مقاتله باانکه کرفتار شوند بغضب خدای تعالی وهلاک کردند با ... مخفی نماند که آیت مذکوره
دلالت میکند بر انکه کریختن از کافران در مقاتله حرام است بلکه کناه کبیره است از جهت وقوع تهدید ووعید بر وی بغضب
الهی وآتش دوزخ لیکن نه مطلقا بلکه بشرط انکه کافران زیاده از دو برابر مسلمانان نباشند چنانکه از آیت آینده
مستفاد کرد و اکر چه متحقق باشد که مسلمانان مغلوب وهلاک خواهند شد بنا بر ظاهر آیت مذکور و نظایر او چنانکه
مختار محققان اصحاب ماست **الخامسة** قوله تعالی فی سورة الانفال ایضا یا ایها النبی حرض المؤمنین
علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین
کفروا بانهم قوم لا یفقهون الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم
الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین یعنی ای پیغمبر ترغیب وتحریض کن مومنان را بر مقاتله کردن با کافران اکر شما باشید بیست نفر صبر کننده
بر مشقت مقاتله غالب شوند بر دویست نفر از کافران واکر باشد از شما صد نفر غالب شوند بر هزار نفر از کافران بسبب انکه کافران
جماعتی اندکه نمی فهمند حقیقت حال این زمان سبک وآسان کردانید خدای تعالی جهاد را بر شما ودانست جهاد کران
ودشوار از شما ودانست که در شما است ضعیفی که با سیاری کس شما مقاومت نمی تواند کرد و بر دویست کس از کافران و
صد کس شما هزار کس از ایشان پس اکر باشد از شما صد کس غالب شوند بر دویست کس از کافران واکر باشد
از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار کس ایشان بفرمان خدای تعالی وخدای تعالی با صابران است و دو دویست
ونکوداشت ایشان است حالکه بنی فعلت بمعنی فاعل است یا بمعنی خبر یعنی انسانی که خبر دهد از خدای تعالی یعنی پیامبر
دیکر وتحریض یعنی مبالغه است در تحریض ترغیب وتکلیف از حرص یعنی ضعیف کردانیدن مرض کسی با حدی که
مشرف شود بر مردن یعنی ای محمد مبالغه کن در تکلیف مومنان بجهاد با کافران ووعده ده ایشان را بفتح ونصرت
بر کافران اکرچه عدد کافران بیشتر باشد بااینکه یک مسلمان غالب شود بر ده کافر از شوق این کلام مفهوم کردد که
مثل این صورت که کافران دو برابر مسلمانان باشند یا کمتر مقاتله واجب باشد با ایشان واکر بیشتر باشند واجب
نباشد و تواند بود که قول او ان یکن منکم عشرون صابرون تا آخر خبری باشد بمعنی امر و بر تقدیر کلام دلالت میکند

بر وجوب جهاد و در مثل صورت مذکوره در مبدا اسلام بعد از ان منسوخ شد باانکه اکر کافران دو برابر مسلمانان باشند
یا کمتر جهاد با ایشان واجب باشد واکر بیشتر باشند واجب نباشد چنانکه قول او الآن خفف الله عنکم تا آخر دالست بران و وجه
غالبیت مسلمانان بر کافران انست که مسلمانان دوستان خدااند وکافران دشمنان خدا و معلوم است که خدای تعالی
نصرت دوستان خود میکند و اینجا ممکن است بحسب عادت باانکه مسلمانان اعتقاد دارند با خرت و سعادت اخرویه
مترتبه بر جهاد و عقوبات اخرویه مترتبه بر ترک جهاد او نجبت حقیرت در نظر ایشان دنیا و دلیرند در مقاتله با کافران
وچون کافران اعتقاد با خرت ندارند و زندکانی منحصر است نزد ایشان در زندکانی دنیا عزیزست در نظر ایشان
دنیا و ترسانند و ترسانند در مقاتله و قول او بانهم قوم لا یفقهون اشارتست برین دو وجه یعنی کافران نمی دانند که ایشان
دشمنان خدااند و مسلمانان دوستان خدااند و دشمنان خدا مغلوب دوستان اویند بحسب عادت و مسلمانان میدانند
این مضمون را یا انکه کافران نمیدانند و اعتقاد ندارند با خرت که حیات باقیست بعد از این حیات
فانی دنیا و مسلمانان اعتقاد دارند بان و سعادت و عقوبات اخرویه و در قول او لا یفقهون اشارتست
بانکه کافران بمنزله بهایم اند از ان جهت که نمیدانند کرانچه فایده میدهد ایشان را در دنیا و آخرت
بخلاف مسلمانان و قول او الآن ظرف زمان خفف است که مقدم شده بر وجه اهتمام بشان او
وآن بمعنی زمان و وقت است و لام بمعنی عهد که این زمان ظاهر شد نسخ آن بود که فرستاد کرانی و وجوب
قتال یکی از شما با ده تن از کافران سبک کردانید خدای تعالی بر شما جهاد را چنانکه روایت کرده که
سبب این نسخ آن بود که فرستاد رسول خدا حمزه را با سی سوار بجانب کافران پس چار شدند با ابوجهل
با سیصد سوار و این صورت شاق آمد بر مسلمانان پس بنالیدند نزد خدای تعالی پس این آیت نازل شد
و در نیست که مراد از الآن آن باشد که این زمان اهل اسلام بسیار شدند بنا بر انکه بعضی کفته اند که سبب
نسخ مذکور آن بود که در اول اسلام که مسلمانان کم بودند ضرورت بود که اندکی از مسلمانان با بسیاری از کافران
مقاتله کنند اکرچه دشوار باشد بر ایشان و بعد از انکه مسلمانان بسیار شدند آن ضرورت مرتفع شد و حکمت الهی
اقتضای آن کرد که آن مشقت را از مسلمانان بردارد و بر هر تقدیر قول او و علم ان فیکم ضعفا اشارتست بعلت
نسخ زیرا که علت نسخ مذکور ضعف مسلمانان است تا ظهور مشقت مقاومت یکی از ایشان با ده کس
از کافران یا با کثرت مسلمانان و عدم حاجت بتحمل آن مشقت بجهت حصول قوت اسلام چنانکه مذکور شد
و در ضعف دو لغت است فتح ضاد و ضم و اینجا بهر دو قراءت واقع شده و قول او فان یکن منکم مائة صابرة تا آخر

اشارتست بحکم ناسخ که بر سبیل تخفیف واقع شده و وجه انکه در هر یک از حکم سابق ولاحق دو مثال ایراد شده
از جهت تصویر عدد مسلمانان و عدد کافران که جهاد واجب شود دران عدد تنبیه است بر انکه حکم
مذکور تغییر نیابد خواه قلیل باشند مسلمانان و کافران خواه کثیر شرط تفاوت مذکور زیرا که غالبیت مسلمانان بر کافران
متحقق است خواه قلیل باشند خواه کثیر ظاهر آیت مذکوره دالست بر انکه هر گاه عدد کافران زیاده نباشد
از دو برابر مسلمانان واجبست بر مسلمانان مقاتلهٔ ایشان اگرچه مسلمانان ضعیف باشند و کافران قوی
بحیثیتی که ظاهر حال عدم مقاومت مسلمانان باشد و بر انکه هر گاه عدد کافران زیاده از دو برابر مسلمانان
باشند جهاد واجب نباشد اگرچه مسلمانان غالب باشند بر کافران و بعضی فقها بر آنند که تفاوت در قوة
وضعف بحسب صفات نیز شرطست در وجوب جهاد و عدم وجوب آن در صورتین مذکورتین لیکن
چون عدد کافران زیاده باشد از دو برابر مسلمانان و ظن سلامت باشد مسلمانان را مستحب باشد جهاد
واگر ظن مغلوبیت باشد واجب باشد گریختن از جهت قول خدای تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی
میندازید خود را در محل هلاک الایة السادسة قوله تعالی فی سورة التحریم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر ای پیغمبر جهاد کن با کافران که کفر خود را اظهار کرده اند و با کافران
که کفر خود را پوشیده دارند و درشتی کن با ایشان و آرامگاه کافران مطلقا دوزخ است و بد جای بازگشتی است
دوزخ بدانکه مراد از جهاد با کافران معنی حقیقی جهادست یعنی مراد از جهاد با منافقان اقامت حجت است
بر ایشان و نصیحت کردن ایشان را چنانکه مرویست از ابن عباس رضه که گفت جهاد با کافران به
شمشیر است و جهاد با منافقان بزبان و بعضی مفسران گفته اند جهاد منافقان اقامت حدود شرعیه
بر ایشان و بر هر تقدیر جهاد منافقان بمعنی مجازیست شبیه بمعنی حقیقی و ارادهٔ او تا کلام کافران و
لفظ جاهد محمولست بر عموم مجازی و اینجا لازم نمی آید که اقامت حدود بر فاسقان نیز مسمی بجهاد
باشد با انکه مشهور نیست و را انکه مسمی بجهاد باشد مجازا و دوم نیست که قول او و اغلظ علیهم عطف
تفسیری جهاد منافقان باشد و ضمیر علیهم راجع باشد بمنافقان نه بکافران و منافقان تمام و بر
هر تقدیر معنی چنانست که درشتی کن با ایشان بلسان و جنان و ارکان و شیخ ابو علی طوسی رحمه الله علیه
روایت کرد از امام صادق علیه السلام که قرائت فرمود جاهد الکفار بالمنافقین و گفت پیغمبر صلعم
که هرگز جهاد نکرد با منافقان لکن الفت می نمود با ایشان و مخفی نماند که کافران دو قسم اند اهل

کتاب و غیر ایشان و مراد بجهاد با کافران کتابی وجوب جهادست با ایشان تا آن زمان که مسلمان شوند یا قبول
کنند شرایط جزیه و ذمه را یا کشته شوند و از امر بجهاد کافران حربی وجوب مقاتله است با ایشان
تا آن زمان که مسلمان شوند یا کشته شوند چنانکه تفصیل آن از آیات آینده مستفاد گردد و همچنانکه
واجبست جهاد بر منافقان بمعنی که مذکور شد واجبست جهاد بهمان معنی بر مبتدعان و اصحاب
مذاهب باطله نیز مثل سنیان از جهت انکه مرویست از پیغمبر صلعم که گفت اذا ظهرت البدع فی
امتی فلیظهر العالم علمه من لم یفعل فعلیه لعنة الله یعنی چون ظاهر شود بدعتها در امت من پس باید
که ظاهر گرداند عالم علم خود را یعنی اقامت حجت کند بر مبتدعان و نصیحت کند ایشان را یا اقامت
حدود شرعیه کند بر ایشان همچنانکه واجبست غلظت و اهانت بر کافران و منافقان واجبست
غلظت و اهانت بر مبتدعان و اهل مذاهب باطله نیز مگر در صورت تقیه چنانکه مقرر است
الایة السابعة قوله تعالی فی سورة التوبة قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون
ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن
ید و هم صاغرون یعنی مقاتله کنید ای مؤمنان با آنانکه ایمان نمی آورند بخدا و نه بروز قیامت
و حرام نمی دانند آن چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی و رسول او و عمل نمیکنند بدین
و ملت راست که اسلامست آنانکه مذکور شدند اهل کتابند یعنی یهود و نصاری و مجوس
تا آن زمان که بدهند جزیه را بشما از روی دست و حال انکه ایشان خوار شوندگان باشند روایت
کرده اند از ابن عباس رضه که گفت وسوسه کرد شیطان مؤمنان را و گفت که چون
مدینه را کافران گرفته اند پس وجه معاش شما از کجا خواهد آمد و شما چه خواهید خورد پس خدای
تعالی این آیت را فرستاد و امر فرمود مؤمنان را بمقاتله کردن با اهل کتاب و جزیه گرفتن از
ایشان و وصف کرد ایشان را بچهار صفت که هر یک از انها سبب مقاتله است با ایشان
اول انکه ایمان نمی آورند بخدای تعالی چنانکه شرط ایمانست زیرا که یهودان میگویند که عزیر
پسر خداست و نصاری میگویند که عیسی پسر خداست و این کفرست زیرا که مستلزم
جسمیت و امکانست دوم انکه ایمان نمی آورند بقیامت چنانکه شرط [illegible] زیرا که میگویند که
آتش دوزخ نخواهد سوخت ما را مگر روزی چند سیم انکه حرام نمیدانند انکه خدای تع

حرام کرداینده آنرا مثل شرب خمر و نکاح محرمات و خوردن کوشت خوک و غیر آن و مراد از تحریم رسول
تبلیغ اوست و جمع کردن او با خدای تعو در صفت تحریم جهت تعظیم است و تاکید تحریم چهارم
انکه در دین اسلام درنمی آیند و بر کنوه لوازم او ثبات نمی ورزند و دین در اصل لغت بمعنی
جزاست و اطاعت و آنجهت شریعت و ملت را دین خوانند که موجب جزای خیرست و
واجبست اطاعت او و قول او مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ بیان اَلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ
باست با معطوفات او و مراد از اَلَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ آنانند که خدای تعو با ایشان کتاب
فرستاده از آسمان بحسب حقیقت و آن یهود و نصاری اند که توریة و انجیل با ایشان نازل
شده یا بحسب شبهه و زعم ایشان و آن مجوس است که ایشان را پیغمبری بود و کتابی داشت
ایشان پیغمبر خود را کشتند و کتاب او را سوختند و کتاب دیگر زعم نمودند که کتاب الله است
چنانکه در بعضی روایات آمده و مرویست از پیغمبر صلعم که گفت سوا بهم سنه اهل الکتاب
یعنی عمل کنید با ایشان عملی که با اهل کتاب میکنید و ازین جهت اهل کتاب در شرع عبارتست
از مجموع فرق ثلثه و جزیه در اصل لغت صیغه نوعست از جزا مثل جال از جلوس یعنی نوع جزا
دادن و در شرع عبارتست از انچه اخذ کنند مسلمانان از اهل کتاب چنانکه در شرایط ذمه
معتبرست و اکتفا نمودن در بیان غایت قتال با اهل کتاب باعطای جزیه با انکه غایت
قتال با ایشان اسلامست یا التزام شرایط ذمه چنانکه مذکور شد از جهت اهتمام شان
اعطای جزیه چنانکه از سبب نزول مذکور میکردد با انکه صدر آیت دالست بر انکه اسلام نیز
غایت قتال است با ایشان زیرا که قول او لَا یُؤْمِنُونَ و باقی صیغ مضارع منفی دلالت میکند
بر انکه عدم قبول ایشان اسلام را شرط است در مقاتله با ایشان و مراد از ید دست
دهنده است یا دست گیرنده بر تقدیر اول مراد دادن ایشان است جزیه را از روی
دست یعنی نقد نه نسیه یا مراد دادن ایشان است جزیه را بدست خود نه بفرستادن از
دست دیگری و بر تقدیر ثانی مراد قهر و قدرت اهل اسلامست یا نعمت و انعام او بطریق
مجاز و در [illegible] دهند جزیه را از جهت قهر و قدرت مسلمانان بر ایشان یا از جهت
انعام مسلمانان بر ایشان در کشتن ایشان و تقدیر اول کلمه عن متعلق است بمجاوزت

مقدر یعنی حال کون الجزیة مجاوز عن ید یعنی در حالی که در کریزنده باشند جزیه از دست ایشان
بدست مسلمانان بی واسطه چنانکه مبنا درست بر تقدیر ثانی متعلق است بشان مقدر یعنی
ناشیا عن ید و قول او وَهُمْ صَاغِرُونَ جمله حالیه است از فاعل یعطوا و صغار بمعنی ذلت
و خواریست یعنی بدهند جزیه را در حالی که خوار و بی اعتبار باشند و مراد از دادن ایشان جزیه را
بر سبیل خواری نزد بعضی مفسران دادن ایشان است جزیه را معارن قهر و غلبه اهل اسلام
بر ایشان در کرفتن جزیه و نزد بعضی آنست که خود جزیه خود را بردارند و پیاده بیایند و تسلیم
کنند اهل اسلام ایشان ایستاده و اهل اسلام نشسته و در محل کرفتن کیرنده سیلی بزند بر سکس
سر دهنده و بکوید بده جزیه خود را خوار و بی اعتبار و نزد بعضی اصحاب ما مراد الزام ایشانست
احکام اسلام را و اجرای آن بر ایشان و انکه تعیین نکنند اهل اسلام مقدار جزیه را بر ایشان
تا خاطر جمع نکنند بدادن مقدار معین و بعضی اصحاب کفته اند که مراد مواخذه ایشانست بانچه
طاقت نداشته باشند تا مسلمان شوند چنانچه مرویست از امام صادق عم که فرمود که خدای تعو
کفته است حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ و مراد آنست که مر امام راست که مواخذه کند
ایشان را در جزیه بانچه طاقت ایشان وفا نکند بدادن آن تا مسلمان شوند و الا چه کونه خوار
باشند در جزیه دادن و حال انکه باک نمیدارند بانچه میکیرند از ایشان و مخفی نیست که آیت مذکور
دلالت میکند بر وجوب ترک قتال با اهل کتاب بعد از قبول جزیه و اخذ جزیه از ایشان بر وجه
خواری نمودن و خوار داشتن الایة **الثامنة** قوله تعو فی سورة محمد فَاِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا
فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّٰی اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَاِمَّا فِدَاءً حَتّٰی تَضَعَ الْحَرْبُ
اَوْزَارَهَا ذٰلِکَ وَلَوْ یَشَاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
فَلَنْ یُضِلَّ اَعْمَالَهُمْ سَیَهْدِیهِمْ وَیُصْلِحُ بَالَهُمْ وَیُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ یعنی پس هرکاه محاربه کنید
ای مومنان با کافران پس بزنید کردنهای ایشان را و دلیری باو قتی که بسیار ایشان را اسیر
اسیر کنید ایشان را و محکم کنید بند ایشان را پس یا منت نهند آن اسیران و آزاد کنید ایشان را
بی عوض بعد از محکم کردن بند ایشان یا آزاد کنید ایشان را با عوض تا آن زمان که جنک تسکین
یابد است خدای تعو و اکر میخواست خدای تعو هر آینه انتقام میکشید از ایشان بی مقاتله و محاربه

اثخنتموهم

شما با ایشان ولیکن امر فرمود شما را بمحاربه ایشان تا امتحان کند بعضی از شما را با بعضی که بچه طریق سلوک
میکنید باهم و آنان که کشته شدند در راه خدای تعالی پس هرگز ضایع نخواهد گردانید خدای تعالی عملهای
ایشان را زود باشد که راه راست نماید خدای تعالی ایشان را به بهشت و نیکو گرداند حال ایشان را در
آخرت و در آورد ایشان را در بهشت در حالتی که بتحقیق تعریف کرده است بهشت را از برای
ایشان در دنیا تا مشتاق آن شده اند بدانکه لقا در لغت بمعنی دیدن و وا رسیدن و کارزار
کردن آمده و درین آیه ظاهر معنی آخر است و احتمال دارد که یکی از دو معنی اول باشد و قید در
مقام محاربه نیز مراد باشد بقرینه مقام یعنی هرگاه کارزار کنید با کافران یا ببینید کافران در
مقام محاربه یا برسید بکافران در مقام محاربه و قوله فضرب الرقاب مفعول مطلق فعل
محذوف است فاضربوا الرقاب ضربا فعل را حذف کرده اند و مصدر را قایم مقام او گردانیده
اضافه کرده اند بمفعول به و تعبیر از قتل بگردن زدن که یکی از صورتهای قتل است جهت شیوع
این صورت است و ظاهر آنست که اذا در قول او اذا اثخنتموهم ظرفیه است نه شرطیه
و فا فشدوا الوثاق فا تعقیب است و فا جزا و اثخان در لغت بمعنی بسیار کشتن است
از ثخن بمعنی پری و سطبری یعنی بکشید کافران را تا وقتی که بسیار کشته باشید ایشان را
بعد از ان محکم گردانید بند ایشان را و وثاق بفتح واو و کسر او بند است و محکم گردانیدن
ایشان کنایه است از اسیر کردن ایشان و مراد از من رها کردن اسیر است بی
عوض و مراد از فدا رها کردن اسیر است با عوض که مال باشد یا مسلمانی که اسیر
کافران شده باشد و منا و فداء هر دو مفعول مطلق فعل محذوف اند یعنی یمنون منا
و یفدون فداء و حذف اینها واجب است چنانکه مشهور است و بعد از ظروف مقطوعه
مبنی گشته بر ضم شده چنانکه در محلش مبین است یعنی پس تا رها میکنید ایشان را
بی عوض و با عوض رها کردنی بعد از اسیر کردنی ایشان باز رها میکنید ایشان را
بلا عوض یا عوض رها کردنی ظاهر آنست که یمنون و یفدون دو خبر اند بمعنی امر
و برین تقدیر اگر صیغهای امر تقدیر کنند ظاهر باشد یعنی فاما منوا منا و اما

افدوا فداءً فا در فاما تعقیب است و ما بعد او معطوف است بر شدوا الوثاق و قول
یضع مضارع منصوب بان مقدر بعد از حتی و فاعل او حرب است که مونث سماعیست و اوزار
جمع وزر است بکسر واو بمعنی بار گناه و سلاح آمده و اینجا ظاهر معنی اخیر است یعنی تا آنکه
بنهد جنگ سلاحهای خود را از قبیل مجاز عقلی و آن کنایه است از تسکین یافتن جنگ و آخر
شدن آن و مخفی نماند که ظاهر این آیه دالست بر آنکه واجب باشد رها کردن اسیران
کافر و جایز نباشد کشتن ایشان و بنده گردانیدن ایشان اصلا پیش از آخر شدن جنگ و این
خلاف اجماع اهل بیت است ع زیرا که منقول از ایشانست که هرگاه مسلمانان در روز
حرب اسیری از کافران بگیرند پس اگر پیش از آخر شدن جنگ باشد واجب باشد قتل
او اگر مسلمان نشود و مخیر است امام ع میان آنکه اختیار کند گردن زدن او را یا بریدن
دستهای و پاهای او را و انداختن او تا آنکه خود بمیرد و اگر بعد از آخر شدن جنگ باشد
مخیر امام ع میان من و فدا و بنده گرفتن خواه مسلمان شود خواه نه قتل جایز نباشد و این
قول مختار حسن بصریست خلاف مرباقی فقها را و ازینجهت محققان گفته اند که عبارت
آیه محمول است بر تقدیم یعنی فضرب الرقاب حتی تضع الحرب اوزارها اذا اثخنتموهم فشدوا
الوثاق تا آخر و جواز استرقاق یعنی بنده گرفتن اسیر بعد از آخر شدن جنگ معلوم شود از روایت
و پوشیده نماند که حمل آیه مذکوره بر تقدیم و تاخیر بغایت بعید است و مستلزم تعقید
لفظی است و آن مخل است بفصاحت و بلاغت قرآن با آنکه برین تقدیر ربط حتی اذا
اثخنتموهم ظاهر نیست پس اولی آنست که گفته شود که حتی تضع الحرب اوزارها بتقدیر زمان
و مضاف بان مقدر یا فعل مضارع بدل است از حتی اذا اثخنتموهم بر آنکه کلمه ظرفیه است
نه شرطیه چنانکه گذشت و مبدل منه در حکم تنحیه است پس تقدیر آیه چنان شود که فضرب الرقاب
حتی تضع الحرب اوزارها فشدوا الوثاق تا آخر این بوجه وجیه خالیست از تکلفات بعیده و تصرفات
رکیکه از جمله فواید جلیله و فواید جمیله جمیله است که بیمن التفات نواب کامیاب بیمن علی
اعلی الله شانه این کتاب مستطاب مزین گشته بان و لله الحمد علی آلائه و نعمائه و قول او ذلک

ذلک از قبیل فصل الخطاب است چنانچه سابقا معلوم شد و تقدیر خیانت که الامر ذلک ما ذلک امر الله
باحدوا ذلک یا افعلوا ذلک و قول او اوبثّ العینی شهاد است چنانچه مقتضی لو است و تعبیر از ماضی
بمضارع جهت قصد استمرار است چنانچه در قول او یسالو بعضکم فی کثیر من الامر و لقیهم گفته اند انتصار
بمعنی انتقام است و مراد از امتحان خدای تعالی بعضی را به بعضی امتحان مومنانست که چگونه صبر
میکنند در مقاتله با کافران تا ثواب عظیم می یابند بنعیم مقیم متمتع باشند و امتحان کافران است که چگونه
با اهل اسلام مقاتله می ورزند و بر کفر کشته می ورزند و بر کفر کشته میشود تا آنکه بجهنم میروند و بعذاب
ابد گرفتار میگردند در قول او و الذین قتلوا قراءت است یکی ماضی مجهول از مشتق از قتل یعنی آنانکه
کشته شدند دیگر ماضی معلوم از باب مقاتله یعنی آنانکه کارزار کردن و قول او سیهدیهم بیان قول او
ان یضل اعمالهم است تا جمله مستأنفه است و قول او یصلح بالهم عطف است بر یهدیهم یا سیهدیهم بیان قول او
عرفها لهم بتقدیر اعداد از فاعل با حد مفعولین و مراد دیدظلهم مراد تعریف جنت و مدح اوست تا مشتاق
او شوند و حصول او بعد از اشتیاق الذی عرباشد تا بیان او و کشف او و بر وجهی که هر کس جای
خود را در بهشت بشناسند و مخفی نیست که آیت مذکوره دالست بر حکم اسیران کافران که بدست
مسلمانان افتد چنانکه تفصیل آن معلوم شد و ترغیب و تحریص مسلمانان در جهاد کافران الایه الثالثه
قوله تعالی فی سورة الانفال ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فکلوا
مما غنمتم حلالا طیبا و اتقوا الله ان الله غفور رحیم یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری
ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و یغفر لکم و الله غفور رحیم و ان یریدوا خیانتک فقد خانوا یؤتکم خیرا
الله من قبل فامکن منهم و الله علیم حکیم یعنی نبوده است مناسب هیچ پیغمبری را آنکه باشد او را اسیران
از کافران تا آن زمان که بسیار بکشند کافران را در زمین و اسلام قوت گیرد و میخواهید شما این مومنان
متاع دنیا را و خدای تعالی میخواهد متاع آخرت را و خدای تعالی غالبست و هرچه کند بر وجه حکمت
کند اگر نبودی حکم مکتوب در لوح المحفوظ از خدای تعالی گذشته است تا آنکه نکند عذاب بکسی
بجهت عملی که پیش از نهی او واز آن عمل هر آینه میرسید شما را بسبب گرفتن شما فدیه را از اسیران

غزوه بدر رها کردن ایشان عذاب بزرگ پس بخورید آنچه غنیمت گرفتند از کافران حلال
پاک و پرهیز کنند از عذاب خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربان است ای پیغمبر
بگو مر آن کسان را که در دست شما گرفتارند از اسیران بدر که اگر بداند خدای تعالی در دلهای
دلهای شما است چیزی بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته شد و بیامرزد مر شما را و خدای تعالی آمرزنده
مهربان است و اگر خواهند اسیران مذکوره که خیانت و نافرمانی کنند با تو ای پیغمبر مخور زیرا که
بتحقیق خیانت کردند با خدای تعالی پیش از این واقعه که اختیار شرط نمودند پس قادر شد
بر ایشان و خدای تعالی داناست بر وجه صواب سبب نزول این آیت آن بود که پیغمبر در غزوه
بدر نصرت یافت اهل اسلام هفتاد کس را از کافران اسیر کردن از آن جمله عباس عم
پیغمبر بود و عقیل پسر عم او و ابوطالب پس پیغمبر مشاورت فرمود با اصحاب که اسیران
چه سلوک کنند بعضی گفتند اینها قوم و اقربای تواند مکش ایشان را شاید که مسلمان شوند و دیگر از ایشان
فدیه تا اهل اسلام قوت یابند بآن و بعضی گفتند بکش ایشان را که تکذیب تو کردند و اخراج
نمودند ترا از مکه پس امر کن هر کس از اهل اسلام که اسیری از قوم او باشد بکشد او را
رسول خدا صلعم گفت که خدای تعالی نرم میکرداند دلهای بعضی مردمان را تا آنکه نرم تر میشود
از شیر و سخت میکرداند دلهای بعضی را تا آنکه سخت تر میکرداند از سنگ شما محتاجید اید
بکشید اسیر از او اگر میخواهید رها کنید و فدیه بگیرید و شهید خواهید شد بعد از آن
گفتند بلکه فدیه میگیریم و رها میکنیم ایشان را و مرویست که شهید شد از ایشان بعدد
اسیران بدر در جنگ احد چنانکه پیغمبر صلعم گفته بود و در بعضی روایات آمده که در اول
که عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا گرفتند از و که همراه او اوقیه چهل مثقال باشد بعد
از آن گفت رسول خدای صلعم که این غنیمت است فدیه خود و فدیه دو برادرزاده خود نوفل
و عقیل را بده گفت ای محمد دیگر چیزی ندارم بگذار مرا تا گدایی کنم از مردم آنجا از من مطلبی
پیغمبر صلعم فرمود که کجاست آن زری که دادی بزن خود ام الفضل در وقت بیرون آمد
از مکه و گفتی او را اگر ندانم چه خواهد رسید بمن در سفر پس اگر حادثه واقع شود بر من پس
این زر مر تراست و مر عبد الله و مر عبید الله و فضل و قثم را که پسران تو اند

عباس گفت چه چیز دانا گردانید ترا برین قضیه گفت پیغمبر ص که خبر داد مرا پروردگار من
بآن عباس گفت گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدای تعالی و تو بنده و پیغمبر اوئی سوگند
بخدا که مطلع نشد هیچکس برین از من مگر خدای تعالی دادم اورا بام الفضل در تاریکی شب
پس چون فدیه گرفتند از اسیران آن آیت مذکوره نازل شد و ظاهر آنست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم مخیر بود میان کشتن اسیران و فدیه گرفتن از ایشان لیکن کشتن اولی بود و مؤید
اینست که قول خدای تعالی یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْرَى تا آخر زیرا که
دالست بر تسلی اسیران در اخذ فدیه از ایشان و این مشعر است بانکه واجب القتل نبوده اند
تا انکه پیغمبر ص کاره بود فدیه گرفتن را از ایشان چنانچه مرویست از سعد معاذ که چون کراهت
آنحضرت را در گرفتن فدیه فهمید گفت ای رسول خدای این اول جنگ ماست با کافران
مناسب چنان بود که بسیار ایشان را بکشیم تا دیگر قصد مخالفت و محاربت تو نکنند پیغمبر ص گفت
من نیز مکروه میداشتم فدیه گرفتن را از ایشان همچنانکه تو مکروه داشتی لیکن اتفاق قوم در فدیه
گرفتن سبب آن شد که منع نکردم آنرا و اذن دادم پس معلوم شد که اعراض خدای تعالی
در صدور آیت مذکوره بجهت ترک اولی است در انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذن داد
اصحاب را که فدیه گیرند از اسیران پس معنی قوله مَا كَانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَكُونَ لَهُ أَسْرَى آن
باشد که مناسب نبود هیچ پیغمبری را انکه باشد اورا اسیران از کافران تا آن زمان که
بکشد بسیار کافران را و وجه اولویت قتل از فدیه گرفتن آنست که مطلوب از جهاد
در صدر اسلام اعزاز دین و نصرت رسول و مسلمین بود و مذلت و خواری کفار و مشرکین
و آن باسانی حاصل نمیشود مگر باجرای کمال سیاست و قتل عام بر ایشان چنانکه مرویست
از ابن عباس که منع فدیه گرفتن در آیت مذکوره بسبب قلت مسلمانان بود و چون
مسلمانان بسیار شدند اذن واقع شد در گرفتن فدیه باین آیت که اما منا بعد و اما
فداء و مراد از قول او لولا کتاب من الله تا آخر آنست که اگر حکم سابق خدای تعالی واقع
نمیشد تا انکه هیچکس را عذاب نکند بر عملی که مگر بعد از منع او از آن عمل هر آینه عذاب
میکرد اصحاب آنحضرت را بسبب اخذ فدیه یا انکه اگر حکم سابق خدای تعالی نمی بود

که عذاب نکند کسی را بسبب خطا در اجتهاد هر آینه عذاب میکرد اصحاب آنحضرت را بسبب خطا در
اجتهاد انکه فدیه می باید گرفت از اسیران و بهر تقدیر لازم نمی آید که از پیغمبر ص در باب اخذ فدیه
از اسیران غیر از ترک اولی امری واقع شده باشد و آن نیز بسبب اتفاق اکثر اصحاب بود
بر اخذ فدیه بلکه ظاهر آنست که ترک اولی نیز واقع نشد و عدم منع آنحضرت اصحاب را از اخذ فدیه
بجهت ضرورت بود و اعتراض آیت بر اصحاب آن حضرت است نه بر آن حضرت چنانکه ظاهر قوله
تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا ناظر است در ان پس انکه بعضی مخالفان گفته اند که پیغمبر ص علیه و آله عصیان
نمود درین قضیه باجماع لیکن معین نیست که آن عصیان کدام است و ظاهر آنست که در ترک
کشتن بسیار است کافران را سخن ایست مبنی بر کمال ضلالت و جهالت چنانکه عادت
ایشانست لعنت الله علیهم اجمعین و اسری جمع اسیر است مثل جرحی و قتلی که جمع جریح و
قتیلند و بعضی قرا اساری خوانده اند و او نیز جمع اسیر است و مراد از عرض دنیا متاع
دنیاست از عرض بمعنی حدوث و عدم ثبات و مراد از اراده آخرت اراده ثواب آخرت
بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه در مقام او و مراد از ما غنمتم فدیه اسیرانست چنانکه
متبادر است درین مقام با غیر او از غنیمتها و طیبا صفت سه یا موکد حلالا است و احتمال
دارد که حلالا اشارت باشد بحسن شرعی و طیبا بحسن طبیعی و قول یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ
تا آخر اشارتست به بشارت اصحاب پیغمبر ص و تسلیه ایشان در اخذ فدیه از ایشان یا انکه
اگر نیتهای ایشان صحیح باشد و از روی اخلاص اختیار اسلام کنند خدای تعالی زیاده بر انچه
از ایشان گرفته اند عوض خواهد داد ایشان را چنانکه روایت کرده از عباس رضی الله عنه
که گفت عوض داد مرا خدای تعالی بهتر از انچه گرفتند از من زیرا که مالکم این زمان بیست تن بنده را
که ادنای ایشان تجارت میکند با بیست هزار دینار جهت من و نیز نظارت مردم را مینماید
و اگر جمع اموال مکه را بمن دهند در عوض این منصب راضی نمیشوم بآن و نیز انتظار آمرزش
خدای تعالی میبرم و قول او و ان یریدوا خیانتک تا آخر اشارتست بتهدید ایشان بانکه
اگر خیانت و نا راستی کنند با پیغمبر ص و مخالفت نمایند او امر و نواهی آنحضرت را بار دیگر مغلوب
خواهند گشت و بعقوبت و عذاب الهی گرفتار خواهند گردید چنانکه در اول کافر بودند

ومغلوب اهل اسلام شدند چنانکه این صورت واقع شد از بعضی ایشان وظاهر آنست که خبر اول صفت
مشبه است وخبر ثانی اسم تفضیل ومراد از خیانت ومخالفت ونا راستی است وامکان وتمکن بمعنی
قدرتست ومتعدی شوند بمن ومخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند در مبالغه در امر جهاد وبر
حلیت غنیمتها وآنکه اخلاص در اختیار اسلام موجب حصول دنیا وآخرتست ورده ومخالفت
اسلام موجب خسران دنیا وآخرت الآیة **العاشرة** قوله تعالی فی سورة الانفال ایضا فاما
تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم یذکرون واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی
سواء ان الله لا یحب الخائنین یعنی پس اگر البته بیابی کافران که شکستند عهد ترا واکرا بو
بسته بودند وایشان یهود بنی قریظه اند در جنگ پس بران وپریشان کردان بکشتن ومثال
گردانیدن ایشان آنانرا که بعد از ایشان خواهند که نقض عهد کنند شاید که پند گیرند ونقض عهد کنند از ترس
واگر البته ترسی از جماعتی از کافران که خیانت کننده وخواهند که نقض عهد کنند پس بینداز عهد ایشان
بسوی ایشان بروجه راستی بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را سبب
نزول این آیت آن بود که پیغمبر صلعم عهد گرفت از یهود بنی قریظه که یاری ومدد کاری ننمایند با مشرکان
مکه که در محاربه با آنحضرت وایشان مکرر نقض آن عهد کردند ودر روز خندق با احزاب مشرکان
کمر اتفاق نمودند پس این آیت نازل شد با آیت سابق واین قول اوست که ان شر الدواب
عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون من بعد عهدهم
فی کل مرة وهم لا یتقون یعنی بدرستی که بدترین چهارپایان در ضلالت وجهالت نزد
خدای تعالی آنانند که کافر شدند پس از آن ایشان هرگز ایمان نمی آورند آنانکه عهد گرفتی ای محمد از ایشان
بعد از آن شکستند عهد خود را در هر بار که محاربه واقع شد وایشان پرهیز نمیکنند از مضرت نقض
عهد در دنیا وآخرت وضمیر تثقفنهم راجع است بالذین عاهدت منهم وثقف بمعنی یافتن است
واما مرکب است از ان شرطیه وما زایده جهت تاکید مثل نون تاکید وتثقفنهم یعنی اگر البته
یابی کافران مذکوره را ودست یابی بر ایشان در جنگ وقول او فشرد بهم جزای شرطست
وتشرید راندن ورمانیدن وپریشان گردانیدن است ومراد از من خلفهم آنانند که
بعد از ناقضان عهد مذکور خواهند که نقض عهد پیغمبر صلعم کنند وبا آنحضرت مخالفت ومحاربت نمایند یعنی انکه

ناقضان عهدرا

ناقضان عهد را بجزا وسزا رسان وبه بدترین عقوبتی ایشانرا بکش تا دیگران پند گیرند واز ترس سیاست
نقض تو نکنند وبا تو مخالفت ومحاربت ننمایند وقول او واما تخافن عطف جمله شرطیه است
بر جمله شرطیه وقول من قوم متعلق است بخوف وخیانت تمیز است از نسبت خوف بقوم
یا خیانه مفعول خوف است ومن قوم حالست از خیانه مقدم بر وی بسبب تنکیر او وفانبذ انداختن
است وقول او علی سواء حالست از فاعل انبذ یا از ضمیر الیهم یعنی بینداز عهد ایشان را
بسوی ایشان بر نهج راستی نه بر نهجی که خیال کنند که عهد باقیست میان شما وایشان یا بر نهج
مساوات وبرابری با ایشان نه بر نهج تغلب بر ایشان باید محاربت با ایشان وحاصل
شرطیه ثانیه آن است که هرگاه ترا گمان نقض شود از بعضی کافران بنابر ظهور علامات نقض عهد
از ایشان پس با ایشان محاربه مکن مگر بعد از اظهار بطلان عهد میان شما وایشان بخلاف آنکه
نقض عهد از کافران محقق ومتیقن شود نزد تو خواه مکرر شود چنانکه از یهود بنی قریظه واقع شد
وخواه نه چنانکه از مشرکان مکه واقع شد که بر هر تقدیر محاربه ومقاتله با ایشان واجب باشد
وقول او ان الله لا یحب الخائنین اشارتست بوجه فانبذ الیهم یعنی بینداز عهد این خاینان بجانب
ظاهر را بسوی ایشان ورعایت عهد ایشان وقبول عهد از ایشان مکن زیرا که خدای تعالی دوست
نمیدارد خاینان را اصلا یا اشارتست بوجه علی سواء یعنی می باید که بنهج راستی با ایشان سلوک
کنی که خدای تعالی دوست نمیدارد خاینان را ومخفی نماند که آیت مذکوره دلالت بر صحت مصالحه ومعاهده
با کافران وبر وجوب محاربه ومقاتله با ایشان بعد از تحقق نقض عهد از ایشان الآیة **الحادیة عشر**
قوله تعالی فی سورة النساء یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن
القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة
کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا یعنی ای گروه مؤمنان
هرگاه که سفر کنید جهت جهاد در راه خدای تعالی پس طلب کنید ظهور حال را واستعجال کسی ظاهر نشود
ومتحقق نگردد نزد شما معرض او مشوید ومگوئید مر کسی را که انداخت بسوی شما اسلام ومسلمانی را
در گرفتی ایمان آورنده بحسب حقیقت در حالتی که میطلبید متاع دنیا را بسبب آنکه نزد خدای تعالی
است غنیمتهای بسیار پس از برای طلب دنیا برخلاف رضای خدای تعالی کار میکنید مثل آنکس

فتبینوا

که اظهار اسلام کرد پس منت نهد خدای تعالی بر شما بانکه قبول کرد اسلام شما را پس البته طلب ظهور
حال هر دم بکنید و بعد از ظهور حال بمقتضای آن عمل کنید بدرستی که خدای تعالی هست بانچه میکنید
واقف و دانا و میداند علمها و نیتهای شما را و فراخور آن جزا میدهد شما را روایت کرده اند که سبب
نزول این آیت آن بود که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بر سر اهل ضرح و بنابدک رسیدند و مردم آنجا
همه کافر بودند غیر مرداس بن نهیک که مسلمان شده بود کافران گریختند و مرداس اعتماد بر اسلام
خود کرده نگریخت و گوسفندان خود را بپناه کوه در آورد و خود بالای کوه رفت پس چون اهل آن
سریه در فدک جمع شدند و تکبیر گفتند و مرداس نیز تکبیر گفت و از کوه فرود آمد و گفت لا اله الا الله
محمد رسول الله السلام علیکم پس اسامة بن زید که از اهل سریه بود مرداس را کشت و گوسفندان او را
راند و چون این خبر برسول خدا رسید بغایت اندوهگین شد و فرمود که کشتند او را بقصد گوسفندان
او پس این آیت نازل شد و تبین در لغت طلب بیان و ظهور چیزی است و بعضی قرا فتثبتوا
خوانده اند از تثبت بمعنی طلب ثبات و تحقق چیزی و مال هر دو قراءت یکیست و مراد از
اسلام تحیت است و از القاء او بسوی ایشان سلام کردن بر ایشان گفتن مثل السلام علیکم
بعضی قرا السلم خوانده اند بی الف بمعنی انقیاد یا اسلام و مراد از القاء آن گفتن کلمه شهادتست
و بعضی قرا مؤمنا بصیغه اسم مفعول خوانده اند یعنی امان داده شده و قول او تبتغون حال است
از فاعل تقولوا و ظاهر آنست که فاء فعند الله تعلیلیه است و اشارتست بعلت نهی مذکور و
ذلک اشارتست بمعنی القی الیکم السلام و قبل از ظروف مقطوعه از اضافه است و مضاف الیه
او مقدر است یعنی قبل ظهور اسلامکم یعنی پیش از ظاهر شدن و محقق شدن اسلام شما در میان
شما در ابتدا اظهار اسلام کردید و پیغمبر خدا صلعم قبول کرد اسلام شما را و نکشت شما را تا آنکه اسلام
محقق شد و باین مرتبه رسیدند پس شما نیز محقق و تفحص حال هر دم نموده متعرض حال ایشان
شوید و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه کسی کلمه اسلام گوید نفس و مال
او محفوظ گردد بحسب شرع و نرسد هیچکس را که متعرض نفس یا مال او شود و بر آنکه تامل و تدبر
در جمیع امور مستحسن است و تعجیل مستقبح جهت احتراز از مضرت عاقبت و مرویست
از ابن عباس رض عنه که چون این آیت نازل شد اسامة بن زید سوگند خورد که هرگز کسی را

لا اله الا الله گوید نکشد و چون امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه در محاربه با اعدا از وطلب موافقت
فرمود او باین جهت عذر نامعقول نامقبول اعتذار نمود و ندانست که در اول ترک واجب کرد و در آخر
نیز ترک واجب کرد زیرا که اطاعت آنحضرت در محاربه اهل بغی واجب بود از جهت حدیث نبوی
که حربک یا علی حربی و سلمک سلمی یعنی محاربه کردن با تو ای علی محاربه کردن است با من و موافقت کردن
با تو ای علی موافقت کردنست با من الآیة **الثانیة عشر** قوله تعالی فی سورة الانفال و اذ یعدکم الله
احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته
و یقطع دابر الکافرین یعنی یاد کن ای محمد حادثه را که واقع شد در آن زمان که وعده داد شما را خدای تعالی
یکی از دو طایفه را که ریسمان مکه بودند و قافله ایشان از شام می آمد برین وجه که یکی ازین دو طایفه شما را
خواهد بود و مسخر شما خواهد شد و دوست میداشتید شما که آن دو طایفه صاحب شوکت و دولت نباشند
و آن قافله است تا باشند مر شما را و مسخر شما شوند و میخواست خدای تعالی که ثابت گرداند دین خود را
با ثار قدرت خود و ببرد بیخ دولت کافران سبب نزول این آیت اشارت و تنبیه است بفتح و نصرت
پیغمبر صلعم در غزوه بدر و قصه آن چنان بود که جبرئیل عم خبر داد رسول خدا را صلعم که قافله قریش از شام
مراجعت نموده متوجه مکه است و آن قافله پانصد شترست که بار کرده شده است از متاع شام
و چهل سوارست و از انجمله ابوسفیان است و عمرو بن العاص و عمرو بن هشام و پیغمبر صلعم خبر داد مسلمانان را
ازین معنی و امر فرمود ایشان را که متوجه شوند بسوی آن قافله و بعضی از ایشان بقبول تلقی نمودند و بعضی
تعلل و تکاهل ورزیدند پس بیرون رفتند از مدینه بقصد قافله و چون خبر توجه پیغمبر صلعم بابوسفیان
رسید مردی را ضمضم نام با جاره گرفت بده دینار و فرستاد بمکه تا اهل مکه را خبردار گرداند و
پیش از آن تاریخ سه روز عاتکه دختر عبدالمطلب در خواب دیده بود که مردی بالا رفت بر کوه
ابو قبیس و فرشته فرود آمد از آسمان بر کوه ابو قبیس و سنگی از آن جدا کرد و
انداخت او را بر پای مکه پس هیچ خانه نماند که در و پاره از آن سنگ نیفتاد و پس از آن
مهابت ازین خواب بیدار شد و بعباس رض عنه خبر داد و چون ابوجهل شنید گفت که مردان بنی
عبدالمطلب دعوی پیغمبری کردند بس نبود که این زمان زنان ایشان نیز دعوی پیغمبری میکنند
پس چون از خواب مذکور دو روز گذشت ضمضم رسید و با آواز بلند فریاد زد که یا آل غالب

دریابید قافلهٔ خود را که محمد و اصحاب او قصد ایشان دارند پس ابوجهل بیرون آمد و فریاد برآورد که زود
باشید زود و بر اسبان خود سوار شوید و قافله و اموال خود را دریابید که اگر محمد و اصحاب او برسند
بقافله شما هرگز رستگاری نخواهید یافت پس اکابر قریش مسلح و مکمل بیرون رفتند و همراه خود
جمعی جوانان را بردند که دف میزدند و چون بیرون رفتند از مکه خبر بایشان رسید که قافله یکبار
دریا رسید و از محل خطر گذشت و خلاص شد و بعضی گفتند که برمیگردیم بمکه ابوجهل گفت که نه والله
که برنمی‌گردیم تا آنکه شترها بکشیم و شرابها بخوریم و عرب بشنود که محمد بقافلهٔ ما نرسید پس رفتند
بجانب بدر و بدر جای آبی بود که در هر سالی یک روز عرب بر سر آن آب جمع میشدند و بازار میکردند
جبرئیل آمد و خبر داد بپیغمبر را از کیفیت حال و آنکه خدای تعالی وعده داد آن حضرت را که یکی
از آن دو طایفه را که قافله مذکوره و آن جماعت اهل مکه اند مسخر او کرداند آنحضرت با اصحاب
مشورت فرمود که کدام از این دو بهترست ما متوجه آن شویم اکثر اصحاب گفتند که قافله بهترست رنگ
روی مبارک آن حضرت متغیر شده فرمود که قافله گذشت و اینست ابوجهل با اهل مکه رسیدند
باز گفتند که قافله اختیار کن غضب پیغمبر بیشتر شد پس ابوبکر و عمر لعنهما الله برخواستند و گفتند یا رسول الله
که اینها قریشند و تکبران مغلوب نشست هرگز ایمان نیاورده اند از آن زمان که کافر شده اند و خوار نشده اند
از آن زمان که عزت یافته اند پیغمبر گفت ایشان را که بنشینید ایشان نشستند و مقداد رحمة الله علیه برخواست و گفت که ما میدانیم که آنچه تو آورده حق است سوگند بخدا که اگر بفرمایی
که در آتش درآیید هر آینه در آییم در آتش ما نمیگوییم بتو مثل آنکه بنو اسرائیل بموسی گفتند
که برو تو و پروردگار تو و مقاتله کنید با کافران بلکه ما میگوییم که برو تو با پروردگار خود کارزار کن
بدرستی که ما نیز همراه توییم و مقاتله کنیم با دشمنان تو پیغمبر از این سخن خوشحال
شد بعد از آن گفت با انصار که چه میگویید گفتند ما بری الذمه توایم از تو تا آنکه باز بشهر ما
که مدینه است برسی و چون بشهر ما برسی حق معاونت و محافظت تو در ذمهٔ ما خواهد بود
بعد از آن سعد بن معاذ برخواست و گفت ما بتو ایمان آورده ایم و تصدیق تو کرده ایم
و دانسته ایم که آنچه تو آورده حق است و با تو عهد بسته ایم سوگند بخدا که اگر
بفرمایی ما را که درآییم درین دریا ما هر آینه درآییم با تو امیدواریم که خدای تعالی بنماید

بنمابد که بان چشم تو روشن شود میرویم بر سر اهل مکه با خیر و برکت خدای تعالی پیغمبر شادمان شد
و گفت بروید با خیر و برکت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی وعده داده است مرا بسخیر یکی از این دو
طایفه را که بهتر باشد مرا سوگند بخدا که گویا من می‌بینم جای کشته شدن ابوجهل و عتبه و فلان و فلان را
بعد از آن امر فرمود که کوچ کنید تا بدر در آن اثنا غلامان اهل مکه که بطلب آب خود دند پیدا شدند
اصحاب پیغمبر ایشان را گرفته پرسیدند که قافله کجاست گفتند که ما از قافله خبر نداریم و چون ایشان را
نزد آن حضرت آوردند آنحضرت گفت که شما چه کسانید گفتند که ما غلامان قریشیم گفت که لشکر
شما چند کس باشند گفت نمیدانیم گفت هر روز چند شتر میکشند گفتند که نه شتر یا ده شتر پیغمبر گفت
که معلوم شد که نهصد کس اند یا هزار کس و امر فرمود که ایشان را حبس کنند و چون قریش از گرفتار
شدن غلامان خبر یافتند مضطرب شدند و از آمدن خود پشیمان گشتند و ابوسفیان کس فرستاد
بقریش که خدای تعالی نجات داد قافلهٔ شما را پس برگردید و محمد را با اصحابش بگذارید عتبه خواست
که برگردد و ابوجهل نگذاشت پس پیغمبر در جحفه بایشان رسید و چون اصحاب آنحضرت کثرت لشکر
کافران را دیدند تضرع و استغاثه کردند نزد خدای تعالی و پیغمبر روی بقبله کرد و گفت بارخدایا
ثابت کردان از برای من آنچه وعده کرده بمن بارخدایا اگر این جماعت مسلمان هلاک شوند
کسی نماند در روی زمین که ترا بوحدانیت پرستد و دست برداشته دعا میکرد تا آنکه ردای
مبارکش افتاد و چون شب شد لشکر اسلام در ریگستانی فرود آمدند که پاهای ایشان بریگ
فرو میرفت و آب نداشتند خدای تعالی بارانی فرستاد از برای ایشان که سیراب شدند
و ریگ محکم شد و ترسی در دلهای کافران افتاد با آنکه در لشکر اسلام دو اسب بود یکی
از زبیر بن عوام و دیگری از مقداد و هفتاد شتر بود که بنوبت سوار میشدند و پیغمبر
و امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه و مرثد بن ابی مرثد یک شتر را بنوبت سوار
میشدند و آن شتر از مرثد بود و در لشکر قریش چهارصد اسب بود و چون ابوجهل علیه اللعنة لشکر
مسلمانان را مشاهده نمود گفت نیستند اینها مگر معدودی چند که اگر غلامان خود را بفرستیم
ایشان را دستگیر میکنند و عتبه گفت که احتمال دارد که ایشان را کمین یا مددی باشد
پس عمیر بن وهب را فرستادند و او با اسب خود جولان نمود گرد مسلمانان و برگشت

وگفت کرکین ندارند لیکن شتران ایشان مرگ بار دارند حیت ما و گویا که همه ایشان لال اند که سخن
نمیکنند دلهای خود را بمی بینید همچنانکه ماران افعی می بینند بخت ایشان را بسلاح و از زبانهای ایشان
و چنان می نماید که بخت نمیگردانند تا آنکه کشته شوند و کشته نمی شوند تا آنکه بکشند از ما بعدد خودی
تغییر دهید رایهای خود را و با ایشان جنگ میکنید ابو جهل گفت که دروغ میگویی و ترسیده پس پیغمبر صلعم
چنانچه فرستاد به قریش که ای گروه قریش بدرستی که من مکروه میدارم آنرا که ابتدا کنم بحرب شما
بگذارید مرا با اصحاب من و برگردید پس عتبه سوار شد بر شتر سرخی که داشت و جولان نمود در میان
دو لشکر و گفت ای قوم اطاعت کنید مرا و دیگر هیچ مخالفت کنید با من بدرستی که محمد پسر عم
شماست بگذارید او را با مردم او ابو جهل گفت ترسیده عتبه او را دشنام داد و گفت زود
باشد که قریش بدانند که کدام از ما ترسیده تر است و کدام از ما مفسد قوم خود است و زره
خود را پوشید و برخاست و با برادر خود شیبه و با پسر خود ولید پیش رفت و گفت ای محمد
بیرون فرست بسوی ما هم مرتبهای ما را سه کس از انصار بجنگ ایشان رفتند ایشان گفتند
شما بر گردید ما هم مرتبهای خود را میطلبیم پس رسول خدا صلعم رو کرد بعبیده بن الحارث که بود تو
و آن روز نود و هفتاد ساله بود و گفت برخیز ای عبیده و رو گرد بحمزه و گفت برخیز ای عم و رو کرد
بامیر المومنین ع و او خورد سال ترین ایشان بود و گفت برخیز ای علی پس طلب کنید حق خود را
که خدای تعالی ~~بگشته~~ تمام کرد اند نور خود را بعد از آن گفت ای عبیده تو با عتبه جنگ کن
و ای حمزه تو با شیبه مقاتله کن و ای علی تو با ولید محاربه فرمای پس ایشان متوجه میدان شدند
و عبیده حمله کرد بر عتبه و ضربه زد بر سرش که فرق سرش را بشکافت و عتبه ضربه بر ساق
عبیده زد و ساق او را ببرید و هر دو افتادند و حمزه و شیبه بر یکدیگر حمله کردند و یک
دیگر را بشمشیر مجروح گردانیدند و امیر المومنین ع حمله کرد بر ولید و ضربه بر کتف او زد که
شمشیر از بغلش بیرون آمد و مرویست از امیر المومنین ع که گفت ولید دست راست
خود را بدست چپ خود گرفت و زد بر سر من که پنداشتم آسمان بر سر من افتاد بعد از آن
امیر المومنین ع دید که حمزه و شیبه یکدیگر را در بغل گرفته اند و زور میکنند که یک دیگر را بیندازند
امیر المومنین ع حمله کرد بر شیبه و گفت ای عم سر خود را بزیر انداز و حمزه بلندتر بود از شیبه

حمزه سر خود را بسینه شیبه در آورد پس آنحضرت ضربه زد و نصف سر او را بر زمین انداخت بعد از آن بر سر عبیده آمد
و رمقی از و مانده بود کار او را تمام ساخت و عبیده را امیر المومنین ع و حمزه برداشتند و نزد پیغمبر صلعم بردند عبیده گفت
یا رسول الله آیا من شهید نیستم آنحضرت فرمود که تو اول شهیدان اهل بیت منی بعد از آن ابو جهل بانگ بر لشکر خود
زد که حمله کنید بر ایشان اهل مدینه را بکشید و قریش را دستگیر کنید تا در آوریم او را در مکه و گمراهی ایشان ظاهر گردانیم
بر ایشان و ابلیس آمد بصورت سراقه بن مالک و گفت که من همسایه شمایم علم خود را بمن دهید علم بسر خود را باو داد
و رسول خدای تعالی از او مشاهده نمود فرمود اصحاب خود را که بپوشانید چشمهای خود را و از هم بکشید ایشان را بعد از آنها خود
دست خود را بآسمان داشت و گفت ای پروردگار من اگر هلاک شوند این جماعت مسلمانان دیگر کسی که بیگانگی پرستش تو
نماید بعد از آن اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد و چون منجلی شد عرق از روی مبارکش میریخت و میگفت اینست جبرئیل ع
علیه السلام آمده است از برای شما با هزار فرشته پی در پی یکدیگر و روایت کرده اند از بعضی اصحاب پیغمبر صلعم که چون در
روز بدر چون حمله میکردیم شمشیر بر کافران پیش از آن که شمشیر با ایشان رسد سر ایشان می افتاد و کشته در آن روز
هفتاد کس از اصحاب قریش از مشرکان و سی و شش کس را امیر المومنین ع کشت و سی و شش را تو شکستگان و باقی
مسلمانان و چون پیغمبر مظفر و منصور شد و از حرب فارغ شد بعضی اصحاب گفتند که یا رسول الله دنبال قافله می باید رفت
عباس رضی الله عنه گفت و حال آنکه اسیر بود و بند داشت که یا رسول الله صلاح در آن نیست که از دنبال قافله روی پیغمبر
فرمود که چرا گفت از جهت آنکه خدای تعالی وعده کرده بود ترا که یکی از این دو طایفه است یعنی ماضی و تعبیر از ماضی بمضارع
جهت استحضار صورت عجیبه وعده مذکور است و مراد از طائفتین لشکر قریش است و قافله ایشان و قول او
انها لکم بدل اشتمال است از احدی الطائفتین و قول او و تودون عطف است بر یعدکم الله و شوکت در لغت
بمعنی حدت و شوکت الحقه از شوک بمعنی خار و مراد از ذات الشوکه قریش است که صاحب شمشیر و قوت بودند
و از غیر ذات الشوکه قافله ایشان و مراد از احقاق حق اثبات دین است و اعزاز و نصرت او و اهل او و مراد از کلمات
آثار قدرت خدای تعالی مثل انداختن ترس و رعب در دلهای ایشان و فرستادن ملائکه جهت امداد کلمات و دابر چیزی
در لغت بیخ او و آخر اوست و مراد از قطع دابر کافران فانی گردانیدن ایشان و برانداختن ایشانست یعنی خدای تعالی
میخواهد که آن لشکر قریش که صاحب شوکتند مسخر شما شوند تا عزت و نصرت یابید و سعادت آخرت حاصل کنید
و شما میخواهید که قافله که صاحب مال و منال است نه صاحب شوکت و دولت مسخر شود تا مال دار شوید و متاع
دنیا بدست آرید و درین کلام توبیخ است مسلمانان را بر اینکه همت و ترجیح دنیا بر آخرت مثل قول او تریدون عرض الدنیا

والآخرة وبرین تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند برانکه در مقاتله با کافران رعایت اصلح باید کرد و در جلبت لفزاند ایشان
که مقاتله با ایشان اهم است مقاتلهٔ ایشانرا تقدیم باید نمود چنانکه در تفسیر بعضی آیات سابقه گذشت **الثالثة عشر**
قوله تعم فی سورة الانفال وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السمیع العلیم یعنی اگر میل کنند
کافران بمصالحه با تو ای محمد پس میل کن تو نیز بمصالحه با ایشان وتوکل کن بر خدای تعم در هرچیزی که خدای تعم شنواست
اقوال شما وایشانرا وداناست بمضمرات و منهیات شما وایشان جنحوا از جنوح مشتق است از جنوح و او بمعنی میل است و منه
شود وللسلم وللاضمیر چنها راجع است بمطلق کافران با مشرکان مکه یا با اهل کتاب از اهل مدینه مثل بنی قریظه چنانکه بعضی
مفسران گفته اند و مؤید اینست آنکه آیت سابق برین آیت در بیان حکم بنی قریظه است از اهل کتاب و سلم بفتح سین
وکسر او دو قرات هردو واقع شده بمعنی صلح است و ضمیر لها راجع است باو باعتبار مصالحه یا بدینه یا باعتبار حمل او بر
نقیض او که حرب است در تایت سماعی و آیت مذکوره دلالت بر جواز صلح با کفار وقتی که مصلحت مسلمانان در ان باشد
بنابر رای امام عم و گاهی واجب شود و بر هر تقدیر اقوی مدت او چهار ماهست و اکثر او یکسال الحب اقتضا مصلحت برای
امام عم چنانکه محققان اصحاب اختیار نموده اند و ظاهر انست که آیات مشتمله بر امر بقتال با کافران مطلقا مثل آیت
فاقتلوا الذین لا یؤمنون و آیت اقتلوا المشرکین مخصص این آیت باشکه مصلحت مسلمانان اقتضای مصالحه و ترک قتال
نکند بحسب رای امام عم تا نسخ این آیت بانها لازم نیاید اگرچه بعضی مفسران قایل شده اند بان یعنی قول او وتوکل علی
است که مترس از انکه کافران بسبب مصالحه قصد مکر و فریب نموده بتو مضرت رسانند و اعتماد کن بر لطف خدای تعم که
البته ترا نگاه میدارد از شر ایشان **الرابعة عشر** قوله تعم فی سورة الممتحنة یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم المؤمنات
مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار لا هن حل لهم
ولا هم یحلون لهن واتوهم ما انفقوا ولا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن ولا تمسکوا بعصم الکوافر
واسئلوا ما انفقتم ولیسئلوا ما انفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم والله علیم حکیم وان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار
فعاقبتم فاتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون یعنی ای گروه مومنان
هرگاه بیایند نزد شما از میان کافران زنان ایمان آورنده در حالتی که قصد هجرت کرده باشید از دار کفر بدار اسلام
پس امتحان کنید ایشانرا که از صمیم قلب ایمان آورده اند یا بزبان اظهار ایمان میکنند خدای تعم داناتر است از
شما بایمان ایشان پس اگر بدانید ایشانرا از مومنان واقعی پس برمگردانید بسوی کافران زیرا که ایشان حلال نیستند کافران
ونه کافران حلال اند برایشان و بدهید کافرانرا آنچه داده باشند کافران بایشان از حساب مهرایشان منت کنایه

برشما وانکه نکاح کنید ایشانرا وقتی که بدهید بایشان مهرایشانرا از نکاح خود نیز و متمسک مشوید و چنگ مزنید بنکاح
زنان کافر یعنی جایز مدارید نکاح ایشانرا وطلب کنید آنچه دادید بزنان خود بحساب مهرایشان اگر بگذارند شمارا
وبروند بمیان کافران و باید که طلب کنند آنچه داده اید بزنان خود بحساب مهرایشان اگر هجرت کنند از نزد ایشان
بدار اسلام آنچه مذکور شد بحکم خدای تعم است که حکم میکند بران و در میان شما و خدای تعم داناست که حکمت
عمل میکند و اگر برود نزد شما کسی از زنان شما بسوی کافران پس برسید بنوبت خود در ادا مهر زنان پس بدهید با
انانکه رفته اند زنان ایشان بمیان کافران مثل آنچه داده باشند بان زنان بحساب مهر و بپرهیزید از عذاب خدای تعم
آنچنان خدای که شما باو ایمان آورده اید مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که سبب نزول این آیت آن بود که چون
صلح حدیبیه واقع شد مشتمل بر انکه از کافران هرکس هجرت کند بسوی پیغمبر صلعم آنحضرت برگرداند او را بسوی کافران
واز مؤمنان هرکس که هجرت کند بدار کفر ایشان برگردانند او را بسوی مومنان سبیعه دختر حارث اسلمی فی الحال
مسلمان شد و نزد پیغمبر صلعم آمد و شوهر او مسافر مخزومی یا صیفی بن راهب کافر بود از عقب او آمد نزد پیغمبر صلعم و گفت ای
محمد برگردان زن مرا زیرا که شرط کرده با که هرکس از ما نزد تو آید برگردانی بسوی ما و هنوز کتابتی که درین باب نوشته بودیم
نشده است پس این آیه نازل شد و مراد از مؤمنات اول زنانند که دعوی ایمان کنند عام از انکه مؤمن واقعی
باشند یا نه و مراد از مؤمنات دوم واقعیست از زنان و مراد از امتحان تحقیق و تفحص است تا انکه مومن
واقعی هستند یا نه و مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که مراد از امتحان سوگند دادنست که بیرون نیامده از جهت
عشق و محبت مردان دیگر بیرون نیامده اند مگر از جهت محبت خدا و رسول او چنانکه روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که
برین وجه سوگند میداد ایشانرا و معنی مهاجرت ترک وطن است در جایی و اختیار توطن جایی دیگر و قول او فلا ترجعوهن
مشتق است از رجع بمعنی واگردانیدن نه از رجوع بمعنی واگشتن و قول او لا هن حل لهم تعلیل نهی مذکور است
وقول او ولا هم یحلون لهن تاکید است یا مراد از نفی حل است باعتبار نکاح سابق و از نفی حل ثانی نفی حل
باعتبار عقد جدید بصیغه مضارع در جملهٔ ثانیه مؤید توجیه دوم است و مراد از قول او اجورهن مهرهای ایشان
از نکاح ثانی و امساک در لغت چنگ در زدنست و متعدی شود و یا همچنین است تمسک و قول او ولا تمسکوا
بصیغه نهی حاضر از هر دو باب قرات کرده اند و عصم جمع عصمت و او بمعنی باز داشتن است بحسب لغت
و اینجا مراد نکاح است زیرا که عقد نکاح باز میدارد زن را از غیر شوهر او و کوافر جمع کافره است یعنی اعتبار
کنید و جایز مدارید نکاح زنان کافر را و چون مستفاد از قول او ولا تمسکوا بعصم الکوافر نهی است از نکاح زنان

کافر مطلقا خواه نکاح دوام باشد و خواه نکاح متعه و خواه آن زن کافر حربی باشد و خواه کتابی لیکن بعضی مفسران
تخصیص کرده اند کوافر را با کافر حربی که بت پرست باشد بقرینه سبب نزول و بعضی بزنی که ملحق شود بدار حرب
و مرتد گردد و بعضی بزنی که مانده باشد در دار حرب بر کفر خود و خلاف ظاهر است و قول او واسئلوا ما انفقتم اشارت
بآنکه اگر زنی از مؤمنان بسوی کافران رود و مرتد گردد شوهر او آنچه بآن زن داده باشد بحساب مهر باید که طلب کنند
از کافران و کافران باید که بدهند همچنانکه اگر زنی از کافران مسلمان شود و بمیان مسلمانان آید شوهر کافر او باید که طلب
کند از مسلمانان آنچه بحساب مهر بآن زن داده باشد و مسلمانان باید که بدهند و قول او ذلکم اشارت بآنچه مذکور
شد از احکام و کم حرف خطاب و ضمیر بحکم راجع است بحکم الله بطریق مجاز عقلی یا بالله بتقدیر بحکم یعنی حکم میکند
خدای تعالی بآن حکم و قول او و ان فاتکم از فوت است بمعنی تلف شدن و اینجا مراد رفتن است و شیء من ازواجکم یعنی احد
من ازواجکم است همچنانکه در بعضی قراءات واقع شده و تعبیر از احد بشیء از جهت تنبیه است بر تحقیر زنی که بمیان کافران
رود چنانکه گویا از ذوی العقول نیست و قول او الی الکفار متعلق است بفاتکم باعتبار تضمین یعنی توجه او و وصول و
قول او فعاقبتم از معاقبه است و معاقبه در لغت بمعنی عقوبت کردن و از پی درآمدن و بنوبت کاری کردن و غنیمت
یافتن آمده و ظاهر آنست که اینجا مراد یکی از دو معنی اخیر است یعنی پس چون نوبت آوردن زنان یکدیگر بشما رسد بدهید
بآنانکه رفته اند زنان ایشان از مسلمانان بسوی کافران مثل آنچه داده اند بآن زنان از حساب مهر ایشان یا پس چون
غالب شوید در مقاتله با کافران و غنیمت بگیرید از ایشان بدهید بمسلمانان که زنان ایشان رفته اند سوی
کافران آنچه داده باشند بحساب مهر با ایشان و احتمال دارد که مراد یکی از این دو معنی اول باشد یعنی چون عقوبت
کنید کافران را در قتال و غالب شوید بر ایشان و چیزی بدست شما افتد از ایشان یا چون از پی درآید کافران را در قتال
و غالب شوید بر ایشان و چیزی بدست شما درآید و بعضی قراءت فاعقبتم خوانده اند از باب افعال و بعضی فعقبتم از باب
تفعیل و معنی همه یکیست و سبب نزول آیت دوم آن بود که چون آیت اول نازل شد مسلمانان امتثال آن نمودند و
کافران مخالفت کردند جهت مکافات ایشان آیت دوم نازل شد و پوشیده نیست که آیت اول دلالت میکند
بر آنکه هرگاه کافره بمیان مسلمانان آید واجب باشد امتحان او که در وقوع ایمان آورده یا نه و بعد از ظاهر شدن آنکه ایمان
آورده حرام باشد برگردانیدن او بسوی کافران و واجب باشد دادن آنچه شوهر او باو داده باشد از مهر او بشوهر او
[illegible] بشرط وقوع مصالحه میان اسلام و کافران چنانکه میان پیغمبر صلعم و اهل مکه واقع شده بود و بر صحت نکاح مسلمانان
آن مهاجرات را بمهر علی حده و بر عدم صحت نکاح مسلمانان بزنان کافره مطلقا و بر آنکه هرگاه زنی از مسلمانان سوی

کافران رود و مرتد شود واجب بود بر کافران ادای آنچه از مهر خود گرفته باشد از شوهر مسلمان بشوهر او همچنانکه عکس آن واجب است
و آیت ثانی دلالت میکند بر آنکه هرگاه زنی از مسلمانان بسوی کافران رود و مرتد شود واجب باشد ادای آنچه از مهر
خود گرفته باشد از شوهر خود بشوهر او از غنیمت کافران چنانکه روایت کرده اند که شش زن از مسلمانان بدفعات بسوی کافران
رفتند و مرتد شدند و پیغمبر صلعم ادا نمود از غنیمت مهرهای ایشان بشوهران ایشان **الخامسة عشر** قوله تعالی فی سورة الممتحنة
یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن
و لا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله
ان الله غفور رحیم یعنی ای پیغمبر هرگاه که بیایند ترا زنان ایمان آورده در حالتی که بیعت کنند با تو بر آنکه شریک نگردانند
بخدای تعالی هیچ چیز را در معبودیت بر حق و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را و نیاورند بهتانی که افترا
کنند او را در میان دستهای خود و پایهای خود و نافرمانی نکنند ترا در آنچه بفرمایی ایشان را پس بیعت کن از ایشان بنحو
که مذکور شد و طلب آمرزش کن از برای ایشان از خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربانست سبب
نزول این آیت آن بود که در روز فتح مکه چون پیغمبر صلعم فارغ شد از بیعت گرفتن از مردان مکه آمدند زنان مکه تا بیعت
کنند با آنحضرت پس این آیت نازل شد و در کیفیت مبایعه ایشان با پیغمبر صلعم دو قولست یکی آنکه آنحضرت دست مبارک
خود در آب فرو میبرد بعد از آن زنان فرو می بردند دوم آنکه مصافحه میکردند با آنحضرت و دست آنحضرت در
آستین جامه بود و مراد از قتل اولاد کشتن دختران است چنانکه عادت اهل جاهلیت بود و اگرچه لفظ آیت عامست از آن
و بعضی مفسران گفته اند که مراد از بهتان نسبت دادن فرزندان دیگرانست بشوهر خود چنانکه عادت زنان جاهلیت
بود که چون میدیدند که طفلی بر سر راهی انداخته اند بر میداشتند و بشوهر خود میگفتند که این فرزند منست از تو و بعضی
گفته اند که مراد حامله شدنست از زنا زیرا که حامله شدن از زنا متضمن افتراست بر شکم که در میان دستهاست و فرج
که در میان پایهاست و مراد از معروف مطلق اوامر و نواهی است و بعضی گفته اند که مراد نهی است از نوحه کردن و
و جامه پاره کردن و موی بریدن و گریبان دریدن و روی کندن در ماتم اگرچه لفظ آیت عامست از آن و مراد
از استغفار طلب آمرزش است جهت گناهانی که بعد از اسلام از ایشان صادر شود زیرا که اسلام محو میکند گناهان
حال کفر را بنا بر حدیث مشهور الاسلام یجب ما قبله یعنی اسلام قطع میکند گناهانی را که پیش از او واقع شده پس احتیاج باستغفار
نباشد و روایت کرده اند که بعد از نزول آیت مذکوره پیغمبر صلعم بیعت گرفت از زنان مکه بشروط مذکوره بر بالای کوه
صفا و عمر حاضر بود و هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود در میان زنان نشسته بود و نقاب بر روی خود انداخته

بود که کسی او را نشناسد پس گفت پیغمبر صلعم که بیعت میکیرم از شما بر انکه شریک نکردانید با خدای تعالی هیچ چیزی را هند گفت
که عجب است که بیعت میکیری از ما بر چیزی که بیعت نکرفتی بران چیز از مردم ما زیرا که مردان ما بیعت کرفته بر انکه اسلام
آورند و جهاد کنند پس بعد از ان گفت پیغمبر صلعم که بیعت میکیرم از شما بر انکه دزدی نکنید هند گفت ابو سفیان مرد بخیل است
و من از مال او چیزی کرفته ام نمیدانم که حلال میکند مرا یا نه ابو سفیان گفت که انچه از مال من کرفته حلال است
پیغمبر صلعم خندید و هند را بشناخت و گفت تو هند دختر عتبه گفت آری ای پیغمبر خدا عفو کن از انچه کذشت پیغمبر صلعم گفت
خدا عفو کند از تو بعد از ان گفت بر انکه زنا نکنید هند گفت ایا زن آزاد زنا کند عمر ازین سخن تبسم کرد از انچه
میان ایشان واقع شده بود در جاهلیت و بعد از ان گفت بر انکه نکشند فرزندان خود را هند گفت که ما تربیت
کردیم فرزندان خود را در خوردی و شما کشتید ایشان را در بزرکی زیرا که پسر او حنظله ابو سفیان را امیر المومنین علیه السلام در روز
بدر کشته بود پس پیغمبر صلعم تبسم فرمود و عمر خندید چنانکه بپشت افتاد و بعد از ان گفت و بر انکه بهتان نکنید
هند گفت سوکند بخدا که بهتان قبیح است و تو ما را امر نمیکنی براستی و اخلاق نیکو بعد از ان گفت
و بر انکه نافرمانی نکنید مرا و انچه بفرمایم شما را هند گفت ما نیامده ایم باین مجلس بیعت در صورتی که خاطر ما آن
باشد که نافرمانی تو کنیم در کاری از کارها و مخفی نیست که آیت مذکوره دالست بر انکه هر کاه زنان
کافر اختیار اسلام کنند واجبست بر امام که قبول اسلام ایشان را بشرایط مذکوره **مبحث سیم** در سایر
انواع جهادست و در وی هشت آیت است الایه **الاولی** قوله تعالی فی سوره الحجرات وان طائفتان
من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین انما المومنون اخوة فاصلحوا
بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون یعنی و اکر دو کروه از مومنان مقاتله و کارزار کنند با هم پس صلح
اندازید میان ایشان پس اکر تعدی کند یکی از ان دو کروه بر کروه دیکر پس قتال کنید با ان کروه
که تعدی مینماید تا انکه بر کردد از تعدی خود بسوی امر خدای تعالی پس اکر بر کردد صلح اندازید میان ایشان
براستی و راستی کنید براستی که خدای تعالی دوست میدارد راستی کنندکان را نیست و جز این نیست
که مومنان برادران یکدیکرند پس صلح اندازید میان دو برادر خود و پرهیز کنید از قهر خدای تعالی شاید
که شما رحمت کرده شوید در روایت است از ابن عباس رضه که سبب نزول این آیت ان بود که پیغمبر صلعم
توقف نمود نزد بعضی انصار و حال انکه بر دراز کوشی سوار بود پس دراز کوش آنحضرت سرگین

اند حضت

وعبدالله بن ابی سلول بینی خود را کرفته گفت که دراز کوش خود را از ان که متاذی کردانید ما را بوی بد سرکین
او عبدالله بن رواحه گفت که والله که بوی سرکین دراز کوش رسول خدا خوشتر است از بوی مشک پیغمبر صلعم
کذشت و میان ایشان و قوم ایشان اوس و خزرج بود جنک شد و مقاتله نمودند پس پیغمبر صلعم
برکشت و ایشان را با هم صلح داد پس این آیت نازل شد بدانکه اقتتال بمعنی مقاتله است یعنی با یکدیکر
کشتن و کارزار کردن و ضمیر جمع در اقتتلوا راجع است بطایفتان باعتبار ما فوق الواحد باعتبار
معنی طایفتان که مشتمل است بر افراد متعدده از هر جانب و مقاتله طایفتین در حقیقت مقاتله
متعدده است میان افراد متعدد انها بخلاف اصلاح که عبارتست از ایقاع صلح واحد میان طایفتین
از انجهت نسبت داد اصلاح را بضمیر تثنیه و بغی در لغت تعدی و ستم کردن است و فیء بمعنی رجوعست
و مراد از برکشتن ایشان بسوی امر خدای تعالی برکشتن طایفه باغیه است از بغی بسوی امتثال امر خدای تعالی
در ترک بغی و قول او انما المومنون اخوة بمنزله تعلیل است مر امر باصلاح میان مومنان که با یکدیکر
مقاتله کنند و بر وجوب قتال جمعی از مومنان که تعدی کنند بر جمع دیکر از ایشان در مقاتله و اما انکه بعضی
فقها استدلال کرده اند باین ایت بر وجوب قتال با اهل بغی یعنی جماعتی که خروج کنند بر امام عادل ضعیف
است زیرا که اهل بغی مذکورین کافرند و طایفه باغیه مذکوره در ایت از جمله مومنانند و سبب نزول
مذکوره موید انست و همچنین استدلال بعضی فقها استدلال کرده اند باین ایت بعضی فقها بر وجوب
قتال اهل بغی ببعضی آیات دیکر خالی از ضعفی نیست و دلیل قطعی بر وجوب قتال با اهل بغی
فعل امیر المومنین است صلوات الله وسلامه علیه در محاربه اهل بصره و اهل شام و خوارج الایة
الثانیه قوله تعالی فی سوره الانفال ولا تحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون واعدوا لهم
ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم
الله یعلمهم وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون یعنی و کمان مبر
ای محمد کافران را باین صفت که فوت شده باشند از تو چنانکه دیکر ظفر نیابی بر ایشان بدرستی که
ایشان عاجز نمیکردانند ترا از ظفر یافتن بر ایشان و مهیا کردانید ای مومنان
از برای کافران انچه توانید از اسباب قوت و قدرت بر ایشان و از اسبان را ربسته
در حالتی که ترساننده باشید بانچه مذکور شد دشمن خدای تعالی را و دشمن خود را و کافران

آیت مذکوره دلالت [illegible]
[illegible]
اصلاح

دیگر یا غیر ایشان که نمیدانید ایشان را و که خدای تعالی میداند ایشان را و که ایشان را و آنچه نفقه
دهید از چیزی در راه رضای خدای تعالی رسانیده شود جزای آن تمام بی نقصان بشما در دنیا یا در
آخرت و حال آنکه شما ستم کرده نخواهید شد در رسانیدن جزای عمل شما بشما بدانکه در قول و لا تحسبن
دو قرائت است یکی که صیغه نهی مخاطب باشد و الذین کفروا مفعول اول و سبقوا مفعول ثانی و دوم
یا که صیغه نهی غایب باشد و الذین کفروا فاعل او و سبقوا بتقدیر آن قایم مقام دو مفعول و یعنی باید
که گمان نبرند کافران خود را که فوت شدند یا مفعول اول و مقدر باشد و مفعول ثانی او سبقوا یعنی
لا یحسبنهم الذین کفروا سبقوا یعنی باید که گمان نبرند کافران خود را که فوت شده اند از تو و در قول انهم
لا یعجزون دو قرائت است کسر همزه و فتح او و تقدیر لام علت و بر هر تقدیر تعلیل است نهی مذکور را یا استیناف
یا بلام علت مقدر یعنی از جهت آنکه کافران عاجز نمی توانند کرد شما را از آنکه ظفر یابید بر ایشان
بعد از این و اعداد بمعنی مهیا گردانیدن است و مفعول استطعتم مقدر است یعنی استطعتموه و قول
او من قوة بیان ما استطعتم است و مراد از قوت حربیست که قادر شوند باو بر کارزار مثل آلات
حرب و غیر آن و بعضی گفته اند که مراد تیر اندازیست و بعضی گفته اند مراد قلعهاست و رباط مصدر است
بمعنی اسم مفعول یا جمع ربیط که فعیل است بمعنی مفعول مثل فصال جمع فصیل و بر هر تقدیر اضافه
او بخیل اضافه بیانیت یا اضافه صفت بموصوف بمذهب بعضی و قول او و من رباط
الخیل تخصیص است بعد از تعمیم زیرا که روایت کرده اند از نبی صلعم که گفت ارتبطوا الخیل فان ظهورها
لکم عز و اجوافها لکم کنز یعنی ببندید اسبان را بآخور از جهت آنکه پشتهای ایشان از برای شما عزت
شما آلت عزت است با کافران و درونهای ایشان از برای نتاج گرفتن شما گنج است
و قول او ترهبون به حال است از فاعل و عدو الله و عدوکم دو قرائت است سکون راء و تخفیف ها از ارهاب
و فتح را و تشدید ها از ترهیب و معنی هر دو ترسانیدنست و آخرین عطف است بر عدو الله
و قول او من دونهم یا کند معنی آخرین است و قول او لا تعلمونهم صفت آخرین است و قول
او یعلمهم الله استیناف است و خلافست میان مفسران در آنکه این آیت در شان کدام
جماعت از کافران نازل شده و مراد از عدو الله است بعضی گفته اند که مراد اهل مکه است
بقرینه مقام و می تواند بود که مراد مطلق دشمنان خدای تعالی باشد و در آخرین خلاف است

بعضی

بعضی گفته اند که مراد یهود بنی قریظه است و بعضی گفته اند مراد اهل فارس است و بعضی گفته اند منافقان اند
و مؤید معنی است قول او لا تعلمونهم الله یعلمهم و بعضی گفته اند که کافران جن اند و مؤید معنی است آنکه در احادیث
نبویه آورده اند که شیطان نزدیک نمی رود بکسی که اسبی دارد و در نمی آید بخانه که در وی اسب اصیل باشد و آواز
اسبان ایشان را می ترساند و می ترساند جنیان را و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر وجوب
یا باستحباب تهیه اسباب حرب نزد خوف و بر وجوب یا استحباب بستن اسبان در سرحدها جهت محافظت
چنانکه مقرر است در شرع و او را مرابط گویند زیرا که متبادر از رباط بمعنی شرعیست خواه در زمان حضور
و ظهور امام ع و خواه در زمان مرابطه نتواند کرد باید که بال مرابط [illegible] کند از اسب غیر آن
زیرا که در آن نیز اجر بسیار است **الثالثة** قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا من
یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
واسع علیم یعنی ای گروه مومنان هر کس که برگردد از جمله شما از دین خود و کفر اختیار کند پس وقتی
خواهد بود که بیاورد خدای تعالی جهت انتقام از ایشان جماعتی را که دوست دارد خدای تعالی ایشان را و
دوست دارند ایشان خدای تعالی را نرم و ملایم باشند بر مومنان و درشت و غالب باشند بر کافران
جهاد کنند با کافران در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت کردن هیچ ملامت کننده آنچه مذکور شد
از صفات کمال ایشان نعمت کامله خدای تعالی است که میدهد آنرا بهر کس که میخواهد و خدای تعالی
گشاده است عرصه قدرت او و رحمت او شامل است علم و حکمت او بدانکه در قول او من یرتد دو قرائت
است ادغام و فتح دال و فک ادغام و سکون دال ثانی بسبب من شرطی و قول او فسوف یاتی الله
جزاست و در و عاید من که مبتداست مقدر است یعنی لاجلهم یا للانتقام و ارتداد در لغت بمعنی
برگشتن است و در شرع بمعنی قطع اسلام است بچیزی که موجب کفر شود و حاصل آن برگشتن
از اسلام است و اختیار کردن کفر را و تقدیم یحبهم و یحبونه از جهت آنست که محبت خدای تعالی
ایشان را شرفست از محبت ایشان خدای تعالی را بلکه مقصود از محبت کسی محبت خدای تعالی است
او را چنانکه قول او تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مشعر است بآن
یعنی بگو ای محمد که اگر دوست میدارید خدای تعالی را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را

خدای تعالی اذله جمیع ذلیل است از ذلت بمعنی خوار شدن لیکن اینجا مراد لازم خواری است یعنی نرمی و ملایمت
و تواضع نسبت بمؤمنان و اعزة جمیع عزیز است از عزت بمعنی غالب شدن و لومة صیغه مره لوم است
بمعنی ملامت کردن و سرزنش نمودن و قول او یجاهدون صفت بعد از صفت است مر قوم را و ما قبل
از او و قول او و لا یخافون عطف است بر او و ذلک اشارت است باتصاف بصفات مذکوره مخفی نماند که
محققان علما تفسیر از موافق و مخالف بر آنند که این آیت نازل شده است در شان امیر المؤمنین
علیه الصلوات والسلام و جهاد آنحضرت با جمعی از مرتدان بعد از وفات پیغمبر صلعم که انکار نموده اند
امامت و وصایت او را و نص پیغمبر را صلعم بر امامت او چنانچه در حرب جمل و صفین و نهروان واقع شد
و مؤید اینست آنکه روایت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده در روز حرب جمل که
سوگند بخدا که مقاتله کرده نشده اند اهل این آیت تا امروز و نیز صفات مذکوره در آیت ظاهر حکم
نص اند در آنکه مراد از موصوف ایشان آنحضرت چنانکه حدیث نبوی در شان آنحضرت در
غزوه خیبر که لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یعنی سوگند
بخدا که بدهم علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول خدا او دوست دارد او را خدا و رسول او
و مکرر حمله آورنده باشد بر دشمن و نا گریزنده باشد از دشمن قرینه واضح است بر آن و نیز وقوع
آیت انما ولیکم الله عبارت از امیر المؤمنین است صلوات الله علیه جهت تعظیم
آنحضرت صیغهای جمع در این آیت نیز عبارت است از آنحضرت باشد بمعظم او و مؤکد آن
بیمعنی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که فرمود لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم
رجلا یضربکم علی تاویل القرآن کما ضربتکم علی تنزیله ثم قال انه خاصف النعل فی الحجره و کان
علی یخصف نعل رسول الله صلعم یعنی سوگند بخدا که ترک خواهید کرد مخالفه خدا و رسول
خدا را ای گروه قریش یا خواهد برانگیخت خدای تعالی بر شما مردی را که بزند گردن شما را
بنا بر تفسیر قرآن چنانکه زدم من گردن شما را بنا بر نزول قرآن از نزد خدای تعالی بعد از آن
فرمود که آن مرد پینه دوزنده کفش منست در حجره و حال آنکه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه پینه میدوخت کفش آنحضرت را در حجره آنحضرت و اما آنکه بعضی
گفته اند که آیت مذکوره نازل شده در شان ارتداد اهل بصره و جهاد امیر المؤمنین

بدل از موافق

علیه السلام

علیه السلام با ایشان خلاف ظاهر است مگر آنکه ثابت شود روایتی که دلالت کند بر تخصیص مذکور چنانکه روایت
کرده اند از امیر المؤمنین عم با ایشان خلاف ظاهر است مگر آنکه ثابت و امام باقر صلوات الله علیهما با آنکه مراد
ایشان تخصیص نباشد بلکه ذکر اهل بصره بر سبیل تمثیل باشد و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر فضیلت
امیر المؤمنین علیه السلام از غیر پیغمبر صلعم و بر آنکه قتال امیر المؤمنین عم با مرتدان بعد از فوت پیغمبر صلعم جهاد فی سبیل الله
بود و بر آنکه قتال با اهل بغی واجب است بشرایط **الرابعة** قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون یعنی ای گروه مؤمنان پرهیز کنید از غضب
خدای تعالی و طلب نمایند بسوی رحمت او وسیله را و جهاد کنید با کافران در راه رضای خدای تعالی شاید که
رستگاری باشد و مراد از اتقاء مذکور پرهیزکاریست از قهر و غضب خدای تعالی باجتناب کردن از معاصی
و مراد از ابتغاء وسیله طلب کردن وسیله رحمت اوست باقدام نمودن بر طاعت و عبادت و جهاد
کردن با کافران در راه خدای تعالی فرد کامل طاعات است تصریح فرمود با و بطریق تخصیص بعد از تعمیم از جهة
زیادتی فضیلت و وسیله چیزیست که تقرب جویند با و بچیزی از وسل بمعنی رغبت و متعدی شود بالی
و قول او الیه متعلق است بوسیله و تقدیم او بر وجهت تخصیص است یا مجرد اهتمام و پوشیده نماند که آیت مذکوره
دالست بر زیادتی فضیلت جهاد و نسبت بسایر طاعات واجبه و مندوبه و حمل جهاد درین مقام بر جهاد با نفس اماره
ولوامه که در بعضی احادیث نبویه معتبر شده بجهاد اکبر بعید است از عرف شرع **الخامسة** قوله تعالی فی سورة النحل
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و
هو اعلم بالمهتدین یعنی بخوان ای محمد کافران را بسوی طاعت پروردگار خود باحکام متقنه واضحه و نصیحتها و پندهای
که مشتمل بر احکام ظنیه و مجادله کن با ایشان بمقدمات مشهوره یا مسلمه بطریقی که بهتر است بدرستی که پروردگار
تو او داناتر است از آنکسی که گمراه شده است و دور افتاده از پروردگار تو و او داناتر است از آنانکه راه راست
یافته اند مراد از خواندن بسوی راه خدای تعالی بحکمت اثبات حقیقت اسلام است بر منکران اسلام بدلیل قطعی
و مراد از خواندن بموعظه نیکو اثبات آنست بر ایشان بمقدمات ظنیه مفیده و مراد از مجادله با ایشان بطریق
بهتر اثبات آنست بر ایشان بمقدمات مشهوره یا مسلمه بطریق ملایمت و رفق نه بطریق غلظت و تندی
و مفهومات مذکوره اشارتند بطریق برهان و خطابت و جدل که صناعتند از صناعات خمس که در طریق نظر
و استدلال معتبر شده اند صناعات سه گانه مذکورات با مغالطه و شعر و ترتیب میان سه مذکور از جهت آنست

که مدار مغالطه و شعر کذبست و شبه بکذب و هیچکدام از ایشان مناسب حال اهل حق نیست تخصیص پیغمبران
و اوصیای ایشان و طریق بحسب مناسب ایشان منحصر است در برهان نسبت بشخصی که طبع اعلا داشته باشد
و خطابت نسبت بشخصی که طبع ادنی داشته باشد و جدل نسبت بشخصی که طبع اوسط داشته باشد و چون
مرتبه اوسط مرتبع طرفین است جدل تاخیر یافت از خطابت و برهان و قول او ان ربک تا آخر اشارتست بانکه
حق نبی و امام دعوت مخالفانست بایمان بطریق مذکوره خواه هدایت یابند خواه نه بر ضلالت خود بمانند
و خدای تعالی داناتر است بحال هر دو فریق و مخفی نماند که ایات مذکوره دلالت میکند بر وجوب دعوت بایمان
و رفع شبهه مخالفان پیش از شروع در مقاتله ایشان جهت الزام حجت بر ایشان چنانکه در شرع مقرر است
و واقع شد از پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین السابعة قوله تعالی فی سورة النحل ایضا انما
یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون من کفر بالله من بعد ایمانه الا من
اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم یعنی اینست
و جز این نیست که می بندند دروغ را بر خدای تعالی انانکه ایمان نمی آورند بآیتهای خدای تعالی و ان جماعت ایشانند دروغ
گویان آنکسانی که کافر شوند بخدای تعالی بعد از آنانکه ایمان آورده باشند مگر کسی بزور و ستم کافر شده
باشد و حال انکه دل او ثابت بوده باشد بر خدای و لیکن آنکسانی که روشن گردانیدند بکفر سینه خود کرده اند کفر
را پس مر او راست بر ایشان عذاب عظیم از خدای تعالی و ثابت است مر ایشان را عذاب بزرگ سبب نزول
این ایت ان بود که بعضی از انکه مسلمان شده بودند از اهل مکه مرتد شدند و باز کفر اختیار کردند بطوع و رغبت
بجهت فتنه الکبری کافران و بعضی از ایشان باکراه کلمه کفر بر زبان راندند مثل عمار و بعضی با وجود اکراه از اقرار
احتراز نمودند باسلام تا کشته شدند مثل پدر عمار و مادر عمار یاسر و سمیه چنانکه روایت کرده اند که همه را اسیر
و حربه در حربش کردند تا هلاک شد و گفتند که تو بطمع مردان مسلمانان و اسلام آوردی پس زنان تو اینست
یاسر را او هم مثل آوردند تا هلاک شد و گفتند له و عمار بر زبان گفت انچه میخواستند و نجات یافت پس خبر او ایشان
برسول خدا رسید و مردم گفتند عمار کافر گردید انحضرت فرمود که حاشا بدرستی که عمار پرست از ایمان
از فرق تا قدم و ایمان امیخته شده است بگوشت او و چون عمار نزد پیغمبر صلعم آمد گریان و قصه را تقریر نمود
پس این ایه نازل شد بعد از ان پیغمبر صلعم پرسید از عمار که چه کردی گفت بد کردم یا رسول الله
نگذاشتند مرا تا انکه در حق تو بد گفتم و بتان ایشان را بنیکی یاد کردم فرمود که دل خود را در ان محل چگونه یافتی

بالاعتقاد

بالاعتقاد و خلوص ایمان پس از حضرت چشمهای او را از اشک پاک کرد و گفت اگر نوبت دیگر با تو این عمل کنند تو نیز
انچه گفتی بگوی و افترا در لغت دروغ گفتن و اختراع کردن دروغست و قول او انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون
بمعنی قصر قلب است جهت او قول کافران که میگفتند به پیغمبر صلعم که تو مفتری و دروغ گوئی یعنی اینست و جز این نیست
که دروغ گوی کافرانند که خدا را نمی ترسند نه از پیغمبر و مومنان چنان که از خدای می ترسند و قول او من کفر بدلست
یا عطف بیان از الذین لا یؤمنون یا از اولئک یا از الکاذبون و احتمال دارد که مبتدای باشد متضمن معنی
شرط و جزاء او محذوف باشد بقرینه خبر من شرح بالکفر که فعلیهم غضب من الله است یعنی من کفر بالله من بعد ایمانه
فعلیهم غضب من الله و قول او الا من اکره استثنائست از ضمیر فعلیهم مقدر که راجع است بمن کفر و قول او
و لکن من شرح بالکفر استدراک است از استثنای مذکور و بیان ان ما قبل از مستثنی است از مستثنی منه و
شرح در لغت بمعنی روشن گردانیدنست و مفعول شرح محذوف است یعنی شرح نفسه یعنی روشن گردانید
گردانند خود را بکفر و قول او صدرا تمیز است از نسبت شرح بمفعول مقدر و احتمال دارد که صدرا مفعول شرح باشد
و تنوین او عوض از مضاف الیه باشد یعنی صدره و شرح صدره بکفر کنایه است از اعتقاد کفر و کافر شدن از
صمیم قلب نه باکراه و تنوین عذاب از برای تعظیم است یا تکثیر یا هر دو و مخفی نماند که ایات مذکوره دالست بر جواز
تقیه چنانکه از عمار رضی الله عنه واقع شده و خلاف است میان فقها در انکه تقیه عمار افضل بود یا ترک تقیه پدر و مادر
او و بعضی بر انند که ترک تقیه افضل بود از جهت انکه متضمن اعزاز دین بود و موید اینست انکه روایت کرده اند که دو
کس را از مسلمانان نزد مسیلمه کذاب آوردند یکی از ایشان را گفت که چه میگوئی در محمد گفت رسول خداست
گفت چه میگوئی در حق من گفت تو نیز رسول خدائی پس رها کرد او را و دیگری را گفت که چه میگوئی در حق محمد گفت
رسول خداست گفت چه میگوئی در حق من گفت کرم چیزی نمیشنوم سه نوبت این سخن را اعاده کرد و همین جواب
شنید پس کشت او را و چون این خبر برسول خدا صلعم رسید فرمود اول برخصت از جانب خدای تعالی
عمل کرده و مرد دوم اظهار حق نموده گوارنده باد او را عمل او و بعضی بر انند که تقیه عمار افضل بود بنابر حدیث
مشهور از امام صادق علیه السلام که فرمود التقیة دینی و دین ابائی یعنی تقیه کردن در وقت حاجت دین من
و دین پدران منست و موید اینست ایت و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی میندازید خود را باختیار خود در هلاک
و انکه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود اما السب فسبونی فانه لی زکاة و لکم نجاة و اما البراءة فلا تبرؤوا منی فانی
ولدت علی الفطرة یعنی اما حکم دشنام دادن مرا پس آن است که دشنام دهید مرا زیرا که دشنام شما مرا رفع درجات

سنت و موجب نجات شما و اما حکم بیزار شدن از من آنست که بیزاری کنید از من زیرا که من زاییده شده ام بر
فطرت اسلام کامل **السابعه** قوله تعالی فی سورة الانفال قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف
وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین یعنی بگو ای محمد مر کافران را که اگر ترک کنند کفر را آمرزیده شوند
آنچه بتحقیق گذشته است از ایشان در حال کفر و اگر برگردند بسوی کفر و باز کفر اختیار کنند پس بتحقیق گذشته
است عقاب مرتد طریقه پیشینیان از امتهای پیغمبران علیهم السلام مراد از قول او ما قد سلف جمیع معصیت
است که در حال کفر از ایشان صادر شد لیکن مخصص است بمعاصی که در حقوق خدای تعالی از ایشان واقع
شده باشد مثل ترک نماز و روزه و غیر آن زیرا که دلیل قایم شده بر آنکه معاصی کافران در حقوق مردم مثل
غصب مال و آزار و امانت ایشان آمرزیده نشود بمجرد آنکه مسلمان شوند مادام که اداء نکنند آنرا بوجهی از
از وجوه چنانکه مختار محققان اصحابست و قول او فقد مضت سنة الاولین دلیل جزا است که نهاده شده است
بجای جزا و تقدیر آنست که ان یعودوا الیه یعاقبوا علیه فقد مضت سنة الاولین علی هذا یعنی اگر برگردند کافران
بعد از اسلام بسوی کفر معاقب شوند باز بسبب کفر از جهت آنکه عادت خدای تعالی برین نهج جاری شده است
و حکم او در امتهای سابقه برین وجه گذشته است و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه کافران مکلفند بفروع
اسلام در حال کفر از جهت آنکه کلمه ما در ما سلف دلالت بر عموم معاصی الا ما اخرجه الدلیل و نیز دلالت
بر آنکه مرتد ملی معاقب و معذبست مطلقا **کتاب امر بمعروف** بدانکه امر عبارتست از طلب فعل از آن حیثیت
و نهی از منکر
که فعل است بر وجه غالبیت و نهی طلب عدم فعل است بر وجه مذکور یا طلب باز داشتن از فعل از آن
حیثیت که باز داشتن است از فعل بر وجه مذکور علی اختلاف القولین و مشهور آنست که مراد از معروف
فعلیست که مشتمل باشد بر صفت راجحه خواه واجب باشد خواه مندوب و مراد از منکر فعل حرامست و مختار
محققان اصحاب آنست که امر بواجب واجبست و امر بمندوب مندوب و همچنین نهی از حرام واجبست و نهی از مکروه
مندوب پس اگر منکر را عام دارند از حرام و مکروه چنانکه معروف را عام داشته اند از واجب
و مندوب بهتر باشد و خلافست میان اصحاب در آنکه وجوب ندب ایشان عقلیست یا سمعی و در آنکه عینی است
یا کفایی و ادله و اقوال مذکوره در کتب اصحاب مسطور است و بعد از تأمل صادق در ادله مذکوره ظاهر شود که
عقلی است و کفایی چنانکه محل بیست بر سیف وکی و امر معروف و نهی منکر را مراتب مختلفه است بحسب شدت
و ضعف از مجرد نهی و برات باطنی تا جرح و قتل و وجوب و ندب ایشان ترتیب است بطریق الاضعف فالاضعف

و در ایشان فواید بسیار است و درین باب احادیث بسیار وارد شده چنانکه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود
لتامرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیولین علیکم شرارکم و یدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی سوگند بخدا
که هر آینه امر کنید بمعروف و هر آینه امر کنید بمنکر و الا مسلط شوند بر شما بدان شما طلب چیزی کنند نیکان شما
پس هیچکس اجابت نکند ایشان را و مرویست از امیر المومنین ع که گفت تخلقوا من اخلاق الله و کفی
بذلک فضلا من انصف بهما یعنی امر بمعروف و نهی از منکر دو صفت حمیده اند از صفات حمیده خدای تعالی
و پسندیده است بهمین جهت فضیلت ایشان هر کس را که متصف است بایشان و درین باب سه آیت
است **الاولی** قوله تعالی فی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و
تنهون عن المنکر و تومنون بالله یعنی هستید شما ای مومنان بهترین جماعتی که بیرون آمده است از عدم بوجود از برای
نفع گرفتن از یکدیگر برین وجه که امر میکنند یکدیگر را بمعروف و نهی میکنند یکدیگر را از منکر و ایمان می آورید بخدای تعالی و
قول او کنتم احتمال دارد که از کان تامه باشد و خیر امة حال از فاعل او و احتمال دارد که از کان ناقصه باشد
و خیر امة خبر او و بر هر تقدیر مراد بیان خیریت ایشانست در نفس امر در زمان گذشته مثل زمان حال یا مراد
خیریت ایشانست در علم خدای تعالی در ازل یا در کتب پیغمبران گذشته و بر هر تقدیر کان ناقصه می تواند
بود که زایده باشد مثل قول خدای تعالی کان الله سمیعا بصیرا و احتمال اخیر ظاهر ترست و قول اخرجت للناس
صفت امت است و اشارتست بوجه خیریت و مراد از اخراج خلق است و قول او للناس در وضع ظاهر است
در موضع ضمیر یعنی بهم یعنی شده اند از برای نفع گرفتن ایشان از یکدیگر و قول او تامرون بالمعروف تا آخر استیناف
است جهت بیان امتیاز مذکور و مراد از ایمان بخدای تعالی معتقد بودنست بخدای تعالی چنانکه متبادر است
و آن مستلزم ایمانست بجمیع آنچه پیغمبر ص آورده است بالضروره و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت
میکند بحسب ظاهر بر حسن امر معروف و نهی منکر بلکه بر وجوب ایشان از جهت سببیت ایشان خیریت
تام ایشان را از ما عدا مثل ایمان بخدا و بر وجوب عینی ایشان چنانکه متبادر است **الثانیه** قوله تعالی
فی سورة آل عمران ایضا و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک
هم المفلحون یعنی و باید که باشند ای مومنان جماعتی که بخوانند مردم را بنیکی و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و
آنجماعت ایشانند رستگاری یابندگان و قول او یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر عطف است بر قول او
یدعون الی الخیر از قبیل عطف تفسیری و تفصیل بعد از اجمال جهت اهتمام بشان امر بمعروف و نهی از منکر و پوشیده نیست

که این ایت دلالت میکند بر تصریح امر بوجوب امر معروف و نهی از منکر اجبار تارک معروف است و فاعل منکر
و مساعد شدن ایشان از ترک معروف و فعل منکر و این مقصود حاصلست با امر معروف و نهی منکر از
بعضی مکلفان پس هرگاه بعضی اقدام نمایند از ذمه باقی ساقط گردد و چنانکه در جهاد مقررست بالکه اصل عدم
وجوب عینیست **الثالثه** قوله تعالی فی سورة الحج الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف
ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور یعنی انکسانی که اگر جای دهیم ایشانرا در زمین بپای دارند نماز را و کنند
زکات را و امر کنند مردم را بمعروف و نهی کنند از منکر و مر خدا راست آخر جزا و کارها یعنی باو راجع شود بدانکه
الذین بدل یا عطف بیانست از من ینصره در قول لینصرن الله من ینصره که قبل این ایت واقع شده و او محلا منصوب
است بسبب آنکه مفعول ینصرن است یعنی سوگند بخدا که هر آینه یاری خواهد داد البته خدای تعالی انکسانیرا
که یاری دهند دین خدای تعالی را دوستان او را و ایشان انکسانند که اگر جای دهیم ایشانرا در زمین و احتمال
دارد که بدل یا عطف بیان باشد از الذین اخرجوا در سابق است که محلا مجرورست و بدل یا عطف بیان است
از الذین آخر در قول اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا
من دیارهم و میتواند بود که این الذین نیز بدل یا عطف بیان باشد از الذین مجرور در للذین و دور نیست
که الذین اخرجوا محلا مرفوع مبتدا باشد و این الذین محلا مرفوع خبر باشد و جملهای مذکوره در ما بین
ایشان جملهای معترضه باشد میان مبتدا و خبر و بر هر تقدیر مقصود ازین کلام مدح و ثنای جمعیست که
سابقا مذکور شده اند باقامت صلوة و ایتاء الزکوة و امر معروف و نهی منکر و چون این اوصاف
بقصد مدح و ثنای مذکور شده اند آیت مذکوره دلالت کند بر حسن امر معروف و نهی منکر بلکه بر وجوب
ایشان مثل اقامت صلوة و ایتاء الزکات و ایات داله بر وجوب امر معروف و نهی منکر فی الجمله بسیارست
مثل قول خدای تعالی و انذر عشیرتک الاقربین یعنی بیم ده از عذاب خدای تعالی خویشان نزدیک خود را
و قول او قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یعنی نگاه دارید خود را با امتثال اوامر و نواهی
خدای تعالی و فرزندان و متعلقان خود را بتکلیف ایشان بامتثال اوامر و نواهی خدای تعالی از آتشی
که آتشگیره او مردم اند و سنگها **کتاب المکاسب** بدانکه مکاسب جمع مکسب است و او مصدر میمی است
بمعنی کسب و او در لغت طلب کردن روزیست و اکتساب بمعنی کسب است و مکتسب تکلف است
در کسب و کسب و اکتساب و مکسب در عرف و شرع عبارتند از تحصیل ایشان آنچه را که محتاج باشند

باو بوجهی از وجوه از ماکول و ملبوس و مسکن و غیر آن و منقسم شود باقسام خمسه و آن واجب است و مندوب
و مکروه و مباح و حرام بحسب مواد مختلفه و در فضیلت واجب و مندوب از اقسام او احادیث بسیار
وارد شده مثل انکه مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله یعنی انکه
کسی بمشقت چیزی پیدا کند و نفقه کند بر عیال خود حکم کسی دارد که جهاد کند در راه خدای تعالی و ثواب مرویست
از امام کاظم ع که در وقتی که بدست خود در ملک خود کار میکرد فرمود ان رسول الله ص عمل بیده و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و هو من عمل النبیین والمرسلین والصالحین یعنی بدرستی که خدا ص کار کرده است بدست
خود و کار کردن بدست خود از عملهای پیغمبران و رسولان و صالحان است و روایت کرده اند که وحی فرستاد
خدای تعالی که تو نیکو بنده اگر نخوری از مال بیت المال و داود ع در گریه شد پس خدای وحی فرستاد باو که آهن
را از برای تو نرم گردانیدم که بان کسب معیشت خود کنی بعد از ان داود ع زره میساخت و میفروخت و
از او جه معاش خود میکرد و آنچه زیاده می آمد تصدق می نمود و درین دو مبحث است **الاول** در بیان حجت
الکتاب و در وی شش آیت است **الاولی** قوله تعالی فی سورة الحجر والارض مددناها والقینا فیها رواسی
وانبتنا فیها من کل شیء موزون و جعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم یعنی
و زمین گسترانیدیم زمین را و انداختیم در زمین کوههای ثابت استوار و رویانیدیم در زمین ... و گردانیدیم برای شما در زمین اسبابهای زندگانی
و از برای کسانی که هستید شما مر ایشانرا روزی دهنده و نیست هیچ چیزی مگر آنکه نزد ماست خزینهای انواع
روزی او و نمی فرستیم روزی او را از خزینه برای او مگر باندازه که معلوم است نزد ما بدانکه ارض در قول
او والارض مددناها از ضمیر عامله علی شرایط التفسیر است و مددناها مفسر مددنای مقدر است یعنی مددنا الارض
مددناها و رواسی جمع راسیه است یا جمع راسی مثل طوالب که جمع طالبه است و کواهل که جمع کاهل است و بر
هر تقدیر مشتق است از رسو یعنی استوار شدن بر چیزی و مراد اینجا کوههاست که استوارند بر زمین و
موجب استحکام زمین شده اند و ظاهر انست که کلمه من در من کل شیء بمعنی تبعیض است و مراد از کل شیء
هر نوع است از انواع نباتات و مراد از موزون سنجیده شده بحسب حکمت است نه بحسب حقیقت
یعنی رویانیدیم در زمین بعضی از هر نوع گیاه را که خلقت و خاصیت او بحسب حکمت واقع شده و حمل من بر تبیین
باز باده بمذهب اخفش بعیدست و معایش جمع معیشت است بمعنی زندگانی پس قیاس آنست که بیا باشد
نه بهمزه زیرا که یاء او اصلیست نه زایده و در بعضی قراءت که بهمزه آمده از جهت حمل اوست بر موازن او

من کل شیء موزون

مثل خزاین در آخر همین که جمع خزینه است و شمایل و صحایف که جمع شمیله و صحیفه اند و یاد ایشان زاید است و مراد از
معایش اسباب معایش است بحذف مضاف یا بطریق مجاز مرسل و سببیت نباتات معیشت مردم را
باعتبار اکتسابات از زرع و عروسی و مزارعه و مساقات و اجاره و بیع و شرایط و غیر آن و قول من لستم له برازقین
عطف است بر ضمیر مجرور در لکم باعتبار محل که نصب است بر مفعولیت جعلنا یا بر معایش و دور نیست که عطف
باشد بر ضمیر لکم باعتبار لفظش بنا بر مذهب کوفیین که اعاده جار را شرط نکرده اند در عطف بر ضمیر مجرور یعنی گردانیدیم
از برای شما و از برای آنکسانی که شما روزی دهنده ایشان نیستید و مراد از ایشان عیال و بندگان و خدمتکاران
است جهت او توهم بعضی که توهم میکنند که ایشانند روزی دهنده عیال و سایر متعلقان و تصریح بذکر ایشان با آنکه
داخلند در لکم از جهت اهتمام است بشان ایشان بنا بر توهم مذکور و تفسیر او بحیوانات که آدمی سبب رزق او نیست
خلاف ظاهر است که مراد از شئ در قول او وان من شئ مطلق حیوان باشد که محتاج است بروزی و مراد از
خزاین که جمع خزینه است بمعنی جای محافظت آن چه محتاج الیه باشد خزینهای انواع روزی هر حیوانست و تواند
بود که مراد از شئ مطلق موجود باشد و از خزاین او خزاین انواع ضروریات بقای او زیرا که وجود هر شئ
و بقای او و کمالات ممکن او بقدرت خدای تعالی است پس مراد از خزاین بر هر تقدیر قدرت شامله خدای تعالی
تعالی است که تشبیه کرده شده است بخزاین روزی حیوانات و غیر آن از ضروریات موجودات در سهولت حصول
اینها از و بطریق استعاره مصرحه و بهتر آنست که کلام استعاره تمثیلیه باشد بنا بر تشبیه رجوع مخلوقات در ضروریات
و مایحتاج خود بقدرت خدای تعالی و سهولت تحصیل خدای تعالی اینها را از برای ایشان بقدرت شامله خود برجوع کسی
که خزینهای داشته باشد بخزینه دار تا آنچه محتاج الیه باشد از آنجا بروزی حاضر گرداند و حاضر کردن خازن محتاج الیه
او را بسهولت بنا بر استیلای او بر آن خزینها و برین تقدیر جمع خزاین اشارتست بآنکه هر یکی از موجودات را انواع
ضروریات و مایحتاج است که هر یکی از آنها مستدعی خزینه است جهت محافظت اینها و اما آنکه بعضی از شارحان
خزاین را بر مقدورات خدای تعالی حمل کرده اند و توجیه جمع خزاین بآن نموده اند که مقدورات خدای تعالی غیر متناهی است
خلاف ظاهر است و اضافه خزاین بضمیر راجع بشئ از آن جهه مقدورات است اما میکند از آن و مراد از قول او و ما ننزله
الا بقدر معلوم آنست که نمی فرستیم و نمی رسانیم روزی حیوانات را بایشان بلکه مطلق ضروریات بقای موجودات
بایشان بلکه مطلق ضروریات بقای موجودات را بایشان مگر باندازه معین و وقت معین چنانکه حکمت ما اقتضا
آن کند و موافق این معنی است حدیث قدسی که روایت کرده اند ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته

لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک یعنی هر آینه که بعضی از بندگان
کسی است که بصلاح نمی آورد او را مگر توانگری و اگر درویش میگردانیدم او را هر آینه فاسد میکرد او را درویشی
و بعضی از بندگان من کسی است که بصلاح نمی آورد او را مگر درویشی و اگر توانگر میگردانیدم او را هر آینه تباه
می آورد او را توانگری و مخفی نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر صحت الکتاب و وجه معاش
از انواع نباتات بطریق مختلفه و وجه معاش از انواع نباتات بطریق مختلفه آن و بر وجوب امتنان و
شکر مر حق سبحانه و تعالی که منعم نعمتهای مذکوره است و غیر آن علی الاطلاق و مستوجب انواع محامد و
شکرست بر سبیل استحقاق فله الحمد علی نعمائه الظاهره والباطنه وله الشکر علی آلائه المتواترة المتواتره الآیة
الثانیة قوله تعالی فی سورة الاعراف ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون یعنی هر آینه
بتحقیق جای دادیم شما را ای فرزندان آدم در زمین و گردانیدیم از برای شما در زمین اسباب زندگانی
سخت کم شکر میگوئید شما نعمتهای ما را تمکین در لغت بمعنی جای دادن آمده و بمعنی قدرت و توانائی دادن
نیز آمده و اینجا هر دو معنی مناسب است و قلیلا مفعول به تشکرون است یعنی اندکی از نعمتهای ما را شکر
میگوئید یا مفعول مطلق اوست یعنی شکر میگوئید نعمتهای ما را شکر اندک یا مفعول فیه اوست یعنی در وقت اندک
شکر میگوئید نعمتهای ما را و بر هر تقدیر تقدیم او بر تشکرون از جهت اهتمام است ببیان قلت شکر انسان
و نوع او و کلمه ما صفت قلیلا است جهت تاکید معنی قلت یعنی قلیل کامل در قلت و این جمله استیناف است جهت
بیان کیفیت سلوک ایشان در برابر نعمتهای خدای تعالی و دور نیست که جمله مذکوره محلا منصوب صفت معایش
باشد بحذف عاید یعنی قلیلی از معایش را شکر میگوئید یا شکر قلیل یا در وقت قلیل شکر میگوئید معایش را و دلیل
آیت نیز مثل آیت گذشته دالست بر صحت الکتاب وجه معیشت از نباتات بطریق مختلفه آن الآیة
الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان
انه لکم عدو مبین یعنی ای گروه مردم بخورید از آنچه در زمین است از جنس گیاه و حلال پاک و پیروی نکنید گامهای
شیطان را بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است ظاهر است که کلمه من در مما بمعنی تبعیض باشد یعنی
بخورید چیزی را که بعضی از چیزیست که در زمین است و احتمال دارد که من اسمی باشد بمعنی بعض یعنی بخورید چیزی را
و بر تقدیر مراد نباتاتست که از زمین حاصل میشود و قول او حلالا صفت مفعول کلوا است یا حالست از و
یا مفعول کلوا است و قول او مما فی الارض حال از و مقدم بر و و طیبا تاکید حلالا است یا حلالا اشارتست

بحسن شرعی وطیبا بحسن طبعی ودر قول او خطوات الشیطان اینجا چهار قرارت در وواقع شده وبهر دو قرارت
جمع خطوات بضم وسکون وواو بمعنی گام ومحسن وتبدیل واو بهمزه بهمانی معنی وبچنین دواوان جمع خطوه
بفتح وسکون وواو بمعنی بگام زدن کران صیغه مره باشد وبهر تقدیر مراد از خطوات الشیطان سهو سهای
اوست واضلال او مردم را از طریق حق وظاهر آنست که نسبت اتباع بخطوات مجاز عقلست زیرا که اتباع
پیروی کردنست واین معنی متعلق نشود بخطوات بلکه بشیطان متعلق شود در خطوة ومراد از پیروی کردن شیطان
در خطوات قبول کردن وسوسهای اوست وعمل کردن بمقتضای ان در اکل حرام واین آیت نیز دلالت
میکند بر صحت الکتاب الجاز زمین حاصل شود حت ان چنانکه مخفی نیست **الرابعه** قوله تعالی فی سورة طه
کلوا من طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی
یعنی بخورید از حلالهای انچه روزی کردانیدیم شما را ودر مکذرید از حد شرعی در ان پس واجب شود بر شما
غضب من وهرکس که واجب شود بر وغضب من پس بتحقیق هلاک کردد وکلمه من در این آیت مثل کلمه من در آیات
سابقه ومراد از طیب اینجا حلال است واضافه طیبات با رزقناکم اضافه صفت است بموصوف
بتقت کوفیین یا اضافه عام است بخاص مثل شجر الاراک وعلم النحو ویوم الاحد وباتفاق وطغیان در لغت
بمعنی از حد در گذشتن است وضمیر فیه راجع است بما رزقناکم یا بالکل مذکور ومراد از طغیان در ان اکتساب
مالست بطریقی که خلاف شرع باشد وجامع شرایط صحت او نباشد یا ترک ادای واجبات است از زکوة
وخمس واظهار کبر وتجبر بمردم بسبب ان یا سبب ادای زکوة وخمس ودور نیست که مراد از طغیان در اکل
افراط باشد در خوردن زیاده از قدر سیری بر وجهی که ضرر رساند که حرام است ودر قول او فیحل دو قرات
کسر حا از حلول بمعنی فرود امدن وضم حا از حلال بمعنی واجب شدن دام وعقوبت وبا یمعنی متعدی شود بعلی یا بمعنی
حلال شدن وبا یمعنی متعدی شود بلام وعلیکم بر بعضی تقدیرات متعلق است بقول او یحل وبر بعضی تقدیرات
متعلق بمعنی مقدم شده بر وجهت اهتمام وبر هر تقدیر قول او یحل منصوبست بان ناصبه مقدره بعد از فاء
سببیه ونهی مثل لا تشتمنی فاضربک وقول او ومن یحلل علیه غضبی مثل اوست فیحل علیکم غضبی در آنچه
مذکور شد لیکن یحلل مجزومست بلا ادغام بسبب من شرطی وقول او فقد هوی جزای امر است و
هوی مشتق است از هوا بمعنی سقوط واینجا سقوط کنایه است از معاقبت شدن بعقوبت الهی واین
آیت نیز دالست بر صحت الکتاب روزی بر وجهی که در شریعت غرا محقق ومبین است **الخامسه**

قوله تعالی فی سورة ق ونزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید والنخل
باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد واحیینا به بلدة میتا کذلک الخروج یعنی فرو
فرستادیم ما از اسمان باران را که بابرکت است ونفع بسیار پس رویانیدیم باین باران بستانها
وباغها را ودانهای کیاه درویده شده را ودرختان خرما را در حالتی که بلند ومر ایشان است شکوفهای
بر بالای هم چیده شده از جهت روزی دادن بندکان وکردانیدیم با نفع وکیاه باران زمین بی نفع وکیاه
را مثل این رویدن کیاهست از زمین بیرون آمدن مردها از قبرها روز قیامت مراد از ماء مبارک
باران پر نفع است ومراد از جنات باغها وبستانهاست که مشتملند بر میوها وکیاها ودرختها ومراد از حب
دانهاست که قوة ادمی وحیوانات شود مثل کندم وجو وغیر آن وحصید فعیل است بمعنی مفعول یعنی درو
شده ومراد از دو اینجا شاخها وکیاهاست که دانه کندم وامثال ان بر سر انها میروید واز شان انهاست
که درو کرده شوند واضافه حب بحصید اضافه فرع است باصل بمعنی لام نه اضافه موصوف بصفت وباسقات
از بسوق است بمعنی دراز شدن یعنی بلندها ودور نیست که از بسوق بمعنی افزون شدن بر کسی بفضل وغیر ان باشد
یعنی افزون شوند یا بر ساقه درختها در بسیاری میوه ومنافع وبهر حال حالت از نخل واز جهت امتیاز نخل
از سایر درختهای میوهای باین صفت مذکور شد بصریح بعد از جنات از قبیل تخصیص بعد از تعمیم ونضید بر تفعیل بمعنی
مفعول است یعنی بر بالای هم چیده شده است ووصف شکوفه باین صفت اشارتست بکثرت میوه وقول او
رزقا مفعول له انبتنا است ومراد از بلده مطلق زمین است ومیت مخفف میت است ومراد از موت
زمین ضعف قوتهای نامیه اوست بسبب بی آبی واز احیای او برانگیزانیدن وقوی کردانیدن قوتهای نامیه
اوست بباران وذلک اشارتست برویدن اشیا مذکوره ودلالت میکند بر وقول او انبتنا
ومراد از خروج بیرون آمدن مردهاست در روز حشر از قبرها که شبیه است برویدن کیاها ودرختها از زمین
وقول او کذلک خبر ظرفست از قول او الخروج که مقدم شده بر وجهت اهتمام ودور نیست که کاف اسم
باشد بمعنی مثل ومبتدا باشد والخروج خبر او یعنی مثل رویدن اشیا مذکوره بیرون آمدن مردهاست
از قبرها روز قیامت وپوشیده نماند که این آیت نیز دالست بر انکه خلق اشیا مذکوره بیرون آمدن از
جهت منتفع شدن بندهاست از ایشان بوجوه مختلفه ودر صحت الکتاب انها بطرق متعدده والا
ما اخرجه الدلیل **السادسه** قوله تعالی فی سورة تبارک هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا

فی مناکبها وکلوا من رزقه والیه النشور یعنی خدای تعم انجنان خدایی است که گردانید از برای شمای فرزندان آدم زمین را نرم وملایم پس بروید در راههای او و جوانب او و بخورید از روزیهای خدای تعم وبسوی خدای تعالی است زنده شدن شما و بازگشت شما روز قیامت بدانکه ذلول فعولیت بمعنی فاعل از ذلت بمعنی خواری و در فعول بمعنی فاعل تذکیر و تانیث برابرند از جهت اینجا مذکر مستعمل شد با آنکه مسند بارض است ومراد از خواری زمین نرمی و ملایمت اوست و باسانی برفتن بر پشت او و پایمال شدن او و مناکب جمع منکب است یعنی دوش ومراد اینجا کوهها است یا جوانب و راههای زمین و بهر تقدیر تعبیر بمناکب اشارتست بکمال خواری زمین وآسانی زمین بر پشت ان زیرا که سواری بر مناکب مراکب متعسر بلکه متعذر است از جهة تمرد وسرکشی ایشان ازان پس هرگاه رفتن بر مناکب زمین میسر باشد هر اینه غایت خواری و ملایمت او از ان معلوم گردد و ضمیر رزقه راجعست بخدای تعم ومراد از رزق وانواع نعمتهای است که از زمین حاصل گردانید جهت بندهای خود و قول او والیه النشور جمله حالیه است از فاعل کلوا و عاید ضمیر مضاف الیه نشور است که لام النشور عوض ازوست یعنی نشورکم ومراد انست که چون بازگشت شما بسوی اوست خواهد رسید از شما که شکر نعمتهای او بجای آورید یا نی و تصرف در نعمتهای او بر وجه شروع کرده اید یا بر خلاف آن و این آیت تز دلالت میکند بر جواز سعی در تحصیل روزی و بر صحت الکتاب او بطریق معتبر و موید این معنی است آنکه در بعضی روایات آمده که چون آیت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ نازل شد جمعی از اصحاب پیغمبر صلعم دست از طلب روزی باز گرفتند و در خانهای خود نشستند و اعتماد بر کرم حق سبحانه وتعم کردند و بعبادت مشغول شدند و چون این خبر بسمع شریف پیغمبر صلعم رسید عیب فرمود ایشان را و گفت انی لابغض رجلا فاغرا فاه الی ربه یقول ارزقنی و یترک الطلب یعنی بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مردی را که باز کرده باشد دهن خود را بسوی پروردگار خود و میگفته باشد که روزی ده مرا و بگذارد طلب کردن روزی را و خلاف صوفیه درین باب ملتفت الیه نیست چنانکه مخفی نیست

الثانی در بیان عدم صحت بعض الکتابات است و در وی شش آیتست

الاولی قوله تعم فی سورة یوسف قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ یعنی گفت یوسف عم ملک مصر را که بگردان مرا والی مسلط بر خزینهای زمین مصر بدرستی که من نگهبانم هر چیز را که نگاه باید داشت دانایم بانکه چه نوع تصرف می باید کرد و در روایت کرده اند که چون فرستاد پادشاه مصر

ریان

که ریان بن ولید عملیقی بود بطلب یوسف عم بزندان رفت و اعلام نمود او را که پادشاه ترا میطلبد یوسف اجابت نمود و بر اهل زندان دعای خیر تقدیم رسانیده بیرون آمد و غسل نمود و جامهای پاک پوشیده متوجه خانه پادشاه شد و چون نزد او در آمد خود را دعا کرد بعد از ان سلام کرد بر پادشاه و او را دعا کرد بلغت عبری پادشاه گفت که این چه لغت است یوسف گفت که این لغت پدران منست و پادشاه هفتاد لغت میدانست بهر لغت که سخن کرد یوسف عم بهمان لغت جواب باز گفت پادشاه تعجب نمود بعد از ان گفت که میخواهم که خوابی که دیده ام تقریر نمائی و تعبیر کنی خواب را چنانکه پادشاه دیده بود تقریر و تعبیر فرمود و طریق جمع کردن غلات در سالهای فراخی و فروختن ان در سالهای قحط و خشکی اعلام کرد و چون پادشاه از فحوای کلام یوسف عم و فضل و کمال و دیانت و امانت او را دانست گفت که تو امروز نزد ما صاحب منزلت و دیانت و امانتی پس یوسف جهت رعایت حقوق بندهای خدای تعم و رفاهیت فقرا و مساکین فرمود که صلاح در انست که مرا بر خزینهای اهل مصر والی و حاکم گردانی تا بدانچه مقتضای عدالت باشد عمل نمایم از جهت آنکه من محافظت آن کما ینبغی مینمایم و طریق عدالت را میدانم پادشاه قبول نموده او را تعظیم کرد و از برای او تختی مرصع بدر و یاقوت ترتیب داد و او را بران تخت نشانید و تاج عزت بر سر او نهاد و انگشتری خود را در انگشت او کرد و شمشیر خود را بر میان او بست و او را والی عهد خود گردانید و بعضی مفسران گفته اند که پادشاه بدست یوسف عم مسلمان شد و تابع و منقاد او گشت و عزیز مصر را که قطفیر نام داشت عزل کرد بعد از ان عزیز وفات یافت و پادشاه زن او را که زلیخا بود بنام اصیل یوسف عم داد که گوا و یوسف عم او را بعقد خود در آورد و چون نزدیک او رفت گفت که آیا این صورت بهتر نیست از آنچه تو میخواستی و چون دخول کرد او را بکر یافت او را و از وی دو پسر حاصل کرد و قول او علی خزائن الارض متعلق است بمحذوف فی مثل والیا و مسلطا و قادرا و مراد از ارض زمین مصر است بقرینه مقام یعنی مسلط گردان مرا بر خزینهای مصر و قول او انی حفیظ علیم اشارتست بانکه شرط حکومت آنست که حاکم عادل باشد و عالم تا خیانت و خطا از و واقع نشود و ازینجهت استدلال کرده اند بعضی فقها باین آیت بر جواز طلب حکومت و قضا از سلطان ظالم بشرط عدالت و دیانت و علم بمصرت و بر عدم جواز آن بدون این شرایط پس الکتاب الذی بتقدیر صحیح نباشد و مخفی نیست

که دلالت آیت مذکور بر این احکام اگرچه صریح نیست لیکن در دلالت او معونت قراین خارجه بسیار هست
الثانیه قوله تعالی سورة المایده سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ یعنی بعضی از یهود بسیار
شنونده‌اند مر دروغ را و بسیار خورنده‌اند مر حرام را ابتدا آنکه قول او سماعون خبر مبتدای محذوفست یعنی هم
سماعون یعنی یهود بسیار شنونده‌اند سخن دروغ را و احتمال دارد که مبتدا و خبر محذوف باشد یعنی مِنَ
الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ یعنی از جمله یهوداند آنکه بسیار میشنوند سخن دروغ را و سماع و اکال
هر دو صیغه مبالغه‌اند از سماع بمعنی شنیدن و اکل بمعنی خوردن و سحت بضم سین بمعنی مطلق حرامست از
سحت بفتح سین بمعنی هلاک شدن و از بیخ برکندن زیرا که حرام موجب هلاک شدن و مستاصل شدن است
بعذاب خدای تعالی و بعض قرا بفتح سین خوانده‌اند که مصدر است و بعضی بکسر سین خوانده‌اند و بعضی بضمتین
خوانده‌اند بتخفیف حا و تشدید او و مضمون همه قراآت یکیست و مرویست از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله
که سحت رشوت گرفتن است در حکم کردن از برای کسی و مهر زن زناکار و مزد حجامت کننده و مزد جهانیدن
حیوان نر بر حیوان ماده و بهای سگ هراش و بهای شراب و بهای حیوان خود مرده و هدیه کاهن و کار در
معصیت و مرویست از امام صادق علیه الصلوة والسلام که گفت سحت را انواع بسیار است و اما رشوت
گرفتن جهت تغییر حکم الهی کفرست بخدای تعالی و اما آنکه روایت کرده‌اند از پیغمبر صلعم که فرموده‌اند مراد از سحت
رشوت گرفتن است جهة تغییر حکم الهی کفرست بخدای تعالی و اما روایت کرده‌اند از پیغمبر صلعم که فرموده‌اند مراد از
سحت رشوت گرفتن است جهة تغییر حکم الهی مبالغه است در نهی از رشوت چنانکه حدیث امام صادق ع
مشعرست بآن یا اشارتست بآنکه مراد از یهود که حرام میخوردند رشوت بود چنانکه روایت کرده‌اند از بعضی
مفسران که حاکمان شرع در بنی اسرائیل چنان بود که هرگاه کسی نزد ایشان می‌آمد و میخواست که بر کسی دعوی
ناحق کند رشوت را در آستین خود می‌نهاد و بحاکم می‌نمود آن حاکم دعوی دروغ او را می‌شنید و رشوت
او را میگرفت و موافق مدعای او حکم میکرد و بخصم او التفات نمی‌نمود و وصف یهود در آیت مذکوره
بشنیدن دروغ و خوردن حرام بنابر آنست و چون وصف ایشان باین دو وصف در مقام مذمت ایشان
واقع شده آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه رشوت گرفتن حرامست و اکتساب او جایز نیست و اما رشوت
دادن پس اگر برای تحصیل حقی باشد که بی رشوت دادن میسر نشود جایز است و الا او نیز حرامست چنانکه حدیث
مشهور اِنَّ اللهَ الراشی والمرتشی اشارتست بآن الثالثه قوله تعالی سوره النور وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ

إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ
یعنی و بستم مدارید کنیزکان خود را بر زنا کردن اگر خواهند عفت ورزیدن را از برای آنکه طلب کنید
متاع زندگانی دنیا را و کسی که بستم بدارد کنیزکان را بر زنا کردن پس آن کس گناهکار است زیرا که کنیزکان
از جهت آنکه خدای تعالی بعد از بستم داشتن ایشان بر زنا آمرزنده و مهربانست ایشان را سبب نزول
این آیت آن بود که عبدالله بن ابی سلول که سر منافقان بود شش کنیزک داشت و اکراه مینمود ایشان را
بر زنا و مقاطعه نموده بود با ایشان که هر روز مبلغ معین از ایشان میگرفت جهت اجره زنا و این عمل عادت
جاهلیت بود و کنیزک از آن کنیزکان شکایت کردند نزد پیغمبر صلعم پس آیت مذکوره نازل شد فتی در اصل
لغت مرد جوان را گویند و فتاة زن جوان را گویند و بسیار است که تعبیر میکنند از غلام یعنی و از کنیزک
چنانکه در حدیث وارد شده که فتای و فتاتی بگویید و عبدی و امتی مگویید و اینجا مراد از فتیات کنیزکان
است و بغا یعنی زنا است و تحصن بمعنی عفت یعنی ترک زنا و وجه تقیید نهی از اکراه فتیات
بر زنا بشرط اراده ایشان عفت و عدم زنا را با آنکه اکراه بر زنا متصور نیست مگر با اراده عفت مبالغه
در نهی و اشارتست بوجه نهی یعنی هرگاه کنیزکان با وجود قلت عقل و کثرت شهوت اراده عفت
کنند خواجه ایشان اولی است بآنکه اراده ایشان کند و ازین تحقیق ظاهر شد که اینجا مفهوم مخالف شرط
متصور و معقول نیست که اعتبار مفهوم مخالف شرط مشروطست بآنکه مفهوم مخالف شرط متصور باشد
و تعلیق شرط را غیر از مفهوم مخالف فایده ظاهری نباشد چنانکه سابقا تحقیق نموده شد و وجه اختیار
کلمه ان بر اذا یا آنکه اراده عفت از بعض کنیزکان عبدالله بن ابی واقع شد و اصل در شرطی که غالب
الوقوع باشد آنست که اذا استعمال شود در و چنانکه در محل خود ثابت شده است که غالب در کنیزکان
عرب عدم اراده عفت است از بعض کنیزکان عبدالله بن ابی بر سبیل ندرت واقع شده و وجه اختیار ان
بر و با آنکه بر تقدیر عدم وقوع شرط مذکور غالب باشد اظهار رغبت و محبت متکلم است در شرط مذکور
و تصور او بصورت چیز نادر الوقوع و ازین جهت شرط مذکور را بفعل ماضی ادا نمود با آنکه اصل در شرطی که
و اذا که استقبالند فعل مضارع است زیرا که فعل ماضی دلالت میکند بر وقوع و وقوع مطلوبست
در چیزهایی که مرغوب و محبوب باشد و قول او لتبتغوا متعلق است باکراه منهی عنه نه بنهی و قول
او وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ شرطیست و جزای او مقدرست یعنی فَهُوَ الْآثِمُ و نهی و قول او فان الله علت

جزاست که بجای جن ابی نماوه شده یعنی از جهت انکه خدای تعم بعد از اکراه ایشان آمرزنده و مهربانست
مر ایشانرا از جهة انکه بکره بوده اند در ان فعل و موید این معنی است انکه در قراءت ابن عباس فان الله
من بعد اکراههن لهن غفور رحیم واقع شده یعنی بدرستیکه خدای تعم بعد از اکراه کنیزکان مر کنیزکانرا
مهربان و امرزنده است و تقدیم لهن بر غفور رحیم ظاهر در تخصیص است یعنی همین مر ایشانرا امرزنده
و مهربانست نه خواجه ایشانرا که اکراه کننده است و بعضی از مفسران گفته اند که ظاهر ایت مذکوره منافی
حدیث نبوی مشهورست که رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهوا علیه یعنی برداشته شده است
از امت من گناه فعل خطا و فراموشی و فعلی که اکراه کرده شده باشد بران زیرا که مقتضای این حدیث
اکراه رافع گناه باشد پس تعلق مغفرت بفعل مکره بحسب ظاهر وجهی ندارد و تاویل کرده اند برین دو وجه
که مراد از اکراه رافع گناه اکراه تامست مثل قتل و مانند آن و مراد از اکراه اینجا اکراهی است که دون اکراه
تام باشد مثل ضرب و شتم چنانکه عادتست جایز است که خدای تعم فعل مکره باین اکراه عفو کند بسبیل
تفضل و ممکن است توجیه برین وجه که رافع بودن اکراه مر گناه را منافات ندارد و تعلق مغفرت بان
فعل مکره زیرا که می تواند بود که رفع اکراه گناه را باعتبار مغفرت آلهی باشد چنانکه متبادرست از رفع
باعتبار عدم ترتب گناه بران بالذات و برین تقدیر احتیاج بتاویل مذکور نیست و پوشیده نماند که
آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه اکتساب اجره زنا حرامست از کنیزک مکره بجهة طلب متاع
دنیا بمنطوق و بر حرمت اکتساب اجره زنا در غیر صورت مذکوره بمفهوم موافق و اجماع الرابعة
والخامسة قوله تعم فی سورة المایده یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام
رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون یعنی ای
گروه مومنان انیست و جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قمار پلیدیست که پیدا شده از
عمل شیطان پس اجتناب کنید از ان پلید که جز این نیست شاید که رستگاری یابید انیست و جز این نیست
که میخواهد شیطان انکه بیندازد در میان شما دشمنی و کینه در شراب و قمار و باز دارد شمارا از یاد کرد
خدای تعم و از نماز گزاردن پس ایا شما ترک کننده شراب و قمار هستید بانه تفسیر خمر و بیان حکم
او در کتاب طهارت گذشت و امامیسر بمعنی قمارست و در اصل مصدر میمی است از یسر بمعنی آسان

از جهة انکه قمار متضمن اخذ مالست باسانی یا از یسار بمعنی توانگری از جهت انکه قمار مستلزم توانگری
و مالداریست و انصاب جمع نصب است بواو و بعضی گفته اند که نصب نیز جمع است و واحد
نصاب و مراد عبادت اصنام است یا ذبح کردن حیوانات و پهن کردن گوشت انها بر ایشان
جهة تبرک بایشان چنانکه در آیت دیگر واقع شده که و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام و
ازلام جمع زلم است بفتحتین و ضم اول و او تیریست که پر و پیکان نداشته باشد و ازلام عبارتست
از تیرهای بی پر و پیکان که اهل جاهلیت قمار میکرده اند با نها و ان ده تیر بوده است که هفت تیر ازان صاحب
نصیب بوده چنانکه بر یک یک ازانها نصیبی می نوشته اند مثل یکسهم و دو سهم و سه سهم تا هفت سهم و سه تا ازانها
بی نصیب بوده یعنی هیچ چیز نمی نوشته اند بران و کیفیت قمار باین تیرها چنان بوده که شتری یا گوسفندی میخریده اند
و این قیمت میکرده اند بده قسم و بعضی گفته اند بهجده قسم و جمع میشده اند بر ان و خریطه که ان تیرها در انجا
نهاده اند می آورده و می جنبانیده اند و مردی امین را میگفته اند که نام هر کس بیرون آورد پس هر کس
که تیر نصیب دار بنام او بیرون می آمده نصیبی که ازان شتر در ان تیر مکتوب بوده با و میداده اند و هر کس
که تیرهای از نصیب بنام او بیرون می آمده قیمت آن شتر که گشته اند ازو میگرفته اند و چیزی از
اقسام او با و نمیداده اند چنانکه علی ابن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السلم روایه کرده اند
برین تقدیر ذکر ازلام بعد از ذکر میسر تخصیص است بعد از تعمیم از جهة اهتمام بشان تحریم ازلام و بعضی
مفسران گفته اند که ازلام عبارتست از تیرهای بی پر و پیکان که با انها تفاول میکرده اند در کارهای
عظیم ایشان که متردد بوده اند در ان باین طریق که بر بعضی ازانها نوشته اند امرنی ربی و بر بعضی
می نوشته اند نهانی ربی و بر بعضی دیگر هیچ نمی نوشته اند بعد ازان تیرها را بیرون می آوردند
پس اگر تیر امرنی ربی بیرون می آمده شروع میکردند در ان کار و اگر نهانی ربی بیرون می آمده اجتناب
میکردند ازان و اگر تیر نانوشته بیرون می آمده از سر میگرفتند تفاول را و رجس در لغت بمعنی
نجاست است چنانکه از کتب لغت معلوم میشود و ظاهر آنست که قول او رجس خبر است از الخمر
و خبر باقی امور مذکوره مقدرست یعنی انها همه رجس اند که همه باشند زیرا که مقصود بالذات در ایت
بیان خمرست چنانکه از سبب نزول او و از وجهی که سابقا مذکور شد مستفاد میگردد و قوله انما
یرید الشیطان تا آخر اشارتست در وجه تحریم خمر و میسر و تخصیص ایشان بوجه تحریم از جهة آنست

که اهتمام بشأن تحریم ایشان بیشتر است از اهتمام بشأن انصاب و ازلام واقع میشود زیرا که آیات خطاب
بمؤمنانست و از ایشان شرب خمر و میسر واقع میشود و عمل انصاب و ازلام واقع میشود یا آنکه مقصود بالذات
بیان خمر است پس ذکر میسر بطفیل خمر است و ذکر انصاب و ازلام بطفیل هر دو و قول او عن الصلوة بعد
از ذکر الله تخصیص است بعد از تعمیم جهت مرتبهٔ افضلیت نماز و قول او فهل انتم منتهون وعید شدید است
اهل خمر و میسر را چنانکه عرف شاهد است بآن و مخفی نیست که درین روایت از وجوه مشکره و مبالغه واقع شده
در تحریم خمر و میسر و در تحریم خمر مبالغه بیشتر واقع شده چنانکه باندک تاملی ظاهر شود و این روایت دلالت
میکند بر تحریم القاب انواع خمر و انواع قمار مثل نرد و شطرنج و غیر آن حتی جوز بازی کودکان و غیر آن
و ازلام و بر تحریم صنعت خمر و آلات مختصهٔ آنها و بیع و شرای آن آلات و استعمال آنها چنانکه روایات
مشهوره شاهد است بآن مثل آنکه مرویست از جابر که لعنت رسول الله صلعم لعن الله الخمر و شاربها و عاصرها
و ساقیها و بایعها و آکل ثمنها یعنی لعنت کناد خدای تعالی بر شراب و بر خورنده او و بر افشرنده او و بر خورانندهٔ
او و بر فروشنده او و بر خورنده قیمت او و پس برخاست اعرابی نزد پیغمبر صلعم و گفت یا رسول الله
من مردی بودم که شراب فروشی میکردم و حاصل شد مرا ازین کار مالی آیا فایده دهد مرا اگر آن مال صرف کنم
در طاعتی از طاعتهای خدای تعالی آنحضرت فرمود که اگر صرف کنی در حج یا جهاد برابری نمیکند نزد خدای تعالی بپر پشه
از جهت آنکه خدای تعالی قبول نمیکند مگر نفقه کردن مال حلال را پس معلوم شد که چنانکه شراب خوارده و پخته
حرامست حرامست هر عمل متعلق باو و اجرهٔ آن عمل و همچنین است باقی امور مذکوره و بعد تحریم ازلام بر
تقدیری که قمار باشد ظاهرست و اما بر تقدیری که تفأل باشد از جهت آنست که نوعیست از کهانت
و حکم بر غیب بی اذن شرعی بخلاف قرعه و استخاره که باذن شرعی واقعست در میان چنانکه مشهور است
السادس قوله تعالی فی سورة النور لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج و لا
علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم
او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم [او بیوت عماتکم] او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم
مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا فاذا دخلتم بیوتا فسلموا
علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم
تعقلون یعنی نیست بر کور گناهی و نه بر لنگ گناهی و نه بر بیمار گناهی و نه بر نفسهای شما گناهی بسبب آنکه

بخورید چیزی از خانهای خود یا از خانهای پدران خود یا از خانهای مادران خود یا از خانهای برادران خود
یا از خانهای خواهران خود یا از خانهای مردی که امین و وکیل ایشان باشد در محافظت آن خانها و کلیدهای
آن خانها را بشما داده باشد یا از خانهای دوست آن خود نیست بر شما گناهی بسبب آنکه بخورید بجمعیت
یا جدا جدا پس هرگاه درآیید در خانها پس سلام کنید بر اهل بیت خود سلام کردنی از نزد خدای تعالی که
بابرکت و نیکو باشد همچنین که مذکور شد بیان میکند خدای تعالی از برای شما آیتهای علم و حکمت خود را
شاید که شما بدانید آنها را بعضی مفسران گفته‌اند که سبب نزول این آیت آن بود که هرگاه مؤمنان در خانهای
خود طعامی نمی‌یافتند بخانهای خویشان میرفتند و جمعی از کوران یا لنگان یا بیماران همراه خود می‌بردند و باتفاق
ایشان طعام میخوردند و از جهت شرط ملول میشدند که مبادا صاحبان طعام راضی نباشند باین صورت
و ایشان را از جهت گناهی باشد پس این آیت نازل شد و وجوه دیگر نیز گفته‌اند و آن بین وجوه جیدتر
و مختار شیخ ابو علی طبرسی است رحمه الله و مراد از کلمهٔ ما ملکتم خانهاست و مفاتح جمع مفتح است
بمعنی کلید مثل مفاتیح یعنی خانهای مردم که صاحب کلیدهای آن خانها باشند درین وجه که صاحبان آن
خانها کلیدهای آنها را بشما سپرده باشند و احتمال دارد که مفاتح جمع مفتح باشد بمعنی مخزن طعام
و میوه‌ها و غیر آن و مراد از صدیق دوستانست بحذف مضاف یعنی از خانهای دوستان خود و مراد از
قول او جمیعا مجتمعین است و اشتات جمع شتی است بمعنی متفرق یعنی گناهی نیست شما را بجمعیت طعام
خورید خواه تنها و سبب نزول این کلام آن بود که عادت عرب چنان بود که بی مهمان طعام نمیخوردند و اگر
بحسب ضرورت واقع میشد ملول میشدند که مبادا انکار شده باشند و بسیار بود که صباح تا شام
انتظار مهمان میکشیدند و آخر بضرورت تنها میخوردند و غمگین میشدند و مراد از بیوت در قول او فاذا
دخلتم بیوتا خانهاست که مذکور شد و بعضی گفته‌اند که مراد مسجدهاست و ظاهر آنست که مراد عام باشد
و مراد از سلام کردن بر نفس خود سلام کردنست بر اهل آن خانه که متضمن سلام بر نفس خود است بسبب جواب
سلام که از ایشان واقع شود و تحیة مفعول مطلق سلموا است بغیر لفظ او زیرا که تحیت در اصل لغت
بمعنی زنده گردانیدنست و در عرف بمعنی دعاست که بمنزلهٔ زنده گردانیدنست و سلام نیز دعاست بسلامتی
و وصف تحیت ببرکت جهة آنست که متضمن فواید بسیارست مثل ثواب عظیم و حصول مودت و انبساط و
حسن خلق و خوشحالی شدن مخاطب بسبب ایمن شدن از شر سلام کننده از غیبت موصوف شد بطیب

ومرویست از پیغمبر صلعم که فرمود متی بعث من امتی احد افسلم علیه یطل عمرک اذا دخلت بیتک فسلم علیهم
یکثر رزقک و خیر بیتک یعنی هرگاه که ملاقات کنی با کسی از امت من پس سلام کن بر او تا دراز شود عمر تو و
هرگاه درآیی در خانهٔ خود پس سلام کن بر اهل خانهٔ خود تا بسیار شود روزی تو و بسیار شود خیر خانهٔ تو و مخفی نیست
که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه خوردن چیزی در خانهای چند طایفه از مردم که مذکور شده اند حلالست
بشرط آنکه اسراف نکند و علم رضای ایشان معلوم باشد خواه نه بخلاف سایر اموال مردم که اگر رضای
ایشان معلوم باشد تصرف در آن حلالست والا حلال نیست و این حکم ایجابیست بنا بر ظاهر آیت مذکوره
و مخصوص اهل بیت علیهم السلام و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بحدیث نبوی که لا یحل مال امرء مسلم
الا عن طیب نفس منه یعنی حلال نیست مال مرد مسلمان مگر آنکه برضای او باشد و نزد اصحاب ما این حدیث
مخصوص است باعدای آنچه درین آیت مذکور شده زیرا که تخصیص سنت بکتاب بهترست از فسخ کتاب
بسنت و طعام خانهٔ اولاد نیز در حکم مذکوره داخلست بنا بر نصوص اهل البیت علیهم السلم و عدم ایراد ایشان
در آیت مذکوره علی حده سبب آنست که خانهٔ ایشان داخلست در بیوتکم از جهة آنکه خانهٔ فرزند خانهٔ پدرست بنا
بر حدیث نبوی که انت و مالک لابیک یعنی نفس تو و مال تو از پدر تست و مرویست از امام حسن علیه السلم که
یکنوبت بخانهٔ خود درآمد دید که جمعی از دوستان آنحضرت نشسته و بهترین طعامهای خانهٔ او را بیرون آورده
و میخورند آنحضرت شگفته و خوشحال شد و فرمود که اینچنین یافته ایم اکابر اصحاب پیغمبر را صلعم و عادت ایشان
چنان بود که دوستان ایشان بخانهٔ ایشان میرفتند و ایشانرا غایب می یافتند پس سفرهٔ طعام را از کنیزک
میطلبیدند و آنمقدار که میخواستند میخوردند و چون ایشان بخانه می آمدند و آن کنیزک ایشانرا خبر میداد از آن آزاد میکردند
او را از خوشحالی این صورت و از ابن عباس رضه مرویست که گفت دوستی محکمترست از خویشاوندی

کتاب البیع

این کتاب در احکام بیع است از اسمای اضداد است زیرا که مشترکست میان خریدن
و فروختن و ظاهر آنست که اینجا مراد ما یطلق هذا اللفظ است تا شامل شود هر دو معنی را و معنی هنا الحصل
از کسب و نحو و درین کتاب ده آیتست **الاولی** قوله تعم فی السورة النساء یا ایها الذین آمنوا
لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم
رحیما یعنی ای گروه مومنان مخورید مالهای خود را در میان خودها بسبب نامشروع مثل قمار و دزدی و غیر آن
مگر آنکه باشد آن سبب سوداگری ناشی از رضای همه از شمایان سودا مکنید خودها را بدرستیکه خدا

ست بشما مهربان مراد از اموالکم اموال غیرکم بحذف مضاف یعنی مخورید مالهای غیر خود را یا مراد لا یاکل بعضکم
اموال بعضکم است یعنی باید که نخورد بعضی شما مالهای بعضی دیگر و ظاهر آنست قول او بینکم ظرفی است متعلق
بتاکلوا یعنی مخورید در میان خود پنهانی بی اطلاع غیری و فایدهٔ این چند بیان واقع است نه احتراز زیرا
که عادت چنانست که مال غیر را پنهانی میخورند نه اشکارا الا آنکه خوردن مال غیر مطلقا حرامست خواه پنهانی و خواه
اشکارا و مراد از باطل نامشروع است مثل قمار و دزدی و عقود فاسده و غیر آن و ظاهر آنست که مراد
از اکل مال غیر بسبب نامشروع مطلق تصرف است در مال غیر بسبب نامشروع تواند بود که مراد حقیقت اکل
و ذکر او بر سبیل تمثیل باشد و تخصیص اکل بذکر او جهت آن باشد که او اهم و اتم تصرفاتست و در قول او الا ان
یکون تجارة دو قرائتست یکی نصب تجارة بنا بر خبریت او و از یکون ناقصه و فاعل او ضمیریست مستتر
در و راجع بتجارة مفهوم از فحوای کلام یا مفهوم از آیه سابقه در قول او بالباطل و تانیث باعتبار خبریت
یا بجهت مفهوم از آیه سابقه و دیگر رفع تجارة بنا بر فاعلیت او و یکون تامه را و بر هر تقدیر استثنا منقطع
است زیرا که تجارة از جنس اکل نیست در سبب باطل پس معلوم شد که لیکن بخورید مالهای غیر را بسبب تجارة
صحیحه و مستفاد از تجارة در عرف شرع عقد معاوضهٔ مالی است بمالی که مفید ملک باشد و ظاهر آنست که مراد
از او عقد بیست که مفید ملک باشد مطلقا و احتمالی دارد که تخصیص این استثنا بتجارت بجهت آن باشد که او
اکثر و اغلب اقسام ملک است چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث نبوی الرزق عشرة اجزاء تسعة منها
فی التجارة یعنی روزی مردم ده قسم است نه قسم از آن بطریق تجارتست و قول او عن تراض منکم
دالست بر آنکه مجرد عقد بی رضای طرفین کافی نیست در صحت تصرف پس عقد مکره در تصرف او صحیح نباشد
مگر آنکه بعد از زوال اکراه رضا دهد بآن عقد و مراد رضای معتبر است زیرا که رضای صبی یا مجنون و سفیه
و مفلس معتبر نیست پس تصرف ایشان معتبر نباشد و مخفی نماند که ظاهر آیت مذکوره دالست بر آنکه عقد بیع و نحو آن
مفید صحت تصرف اند در مال غیر بشرط رضای متبایعین و نیز دالست بر آنکه مجرد رضای طرفین کافی
در صحت تصرف در مال غیر مادام که عقدی از عقود شرعیه واقع نشود با آنکه معاطاه که مجرد تقابض است با رضای
طرفین مفید صحت تصرف است باتفاق و مفید ملک نیز هست نزد بعضی فقها اگرچه مفید صحت
تصرف و ملک بر وجه لزوم نیست زیرا که جایز نیست فسخ مادام که عوضین باقی باشد مگر آنکه گویند که مراد از
تجارت عامترست از آنکه عقد باشد یا در حکم عقد مثل معاطاه و قول او و لا تقتلوا انفسکم چند احتمال دارد

صح

یکی اگر مراد قتل غیر باشد که موجب قتل او شود بطریق قصاص و بهتر آنست که برین تقدیر مراد مطلق عملی باشد که
موجب قتل او شود بطریق قصاص یا عمل دیگر باشد که موجب قتل او شود و عام تر از آنکه آن عمل قتل باشد که موجب
قتل او شود بطریق قصاص یا عمل دیگر باشد که موجب قتل شود مثل زنا و لواطه و غیر آن زیرا که بر هر تقدیر این عمل
حکم قتل نفس دارد بمخالفت اوامر و نواهی خدای تعالی زیرا که آن نیز حکم قتل نفس دارد و این معنی اولیست بمقام
سوم اگر مراد معنی حقیقی قتل نفس باشد چنانکه از بعضی جهال واقع میشود و شایع است در بلاد هند چهارم
اگر مراد انفس عدم باشد بحذف مضاف لیکن این احتمال بعیدست و ظاهر لفظ انفس نیست چنانکه مخفی نیست

الثانیه قوله تعالی فی سورة البقرة اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لَا يَقُومُونَ اِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰنُ
مِنَ الْمَسِّ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَ اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ
مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهٰى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَى اللّٰهِ وَ مَنْ عَادَ فَاُولٰئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ
یعنی آنکه میخورند ربا بر نخواهند خواست از قبرهای خود مثل برخاستن کسی که متحرک گردانید او را بر خلاف
حرکت طبعی او شیطان مثل مصروع از جهت دیوانگی این عقاب که مذکور شد بسبب آنست که رباخواران
گویند که آنست و جز این نیست که خریدن و فروختن ربا مثل خریدن و فروختن باربایست در حلال بودن و حلال گردانیده
است ربا مثل خریدن و فروختن باربایست و حلال بودن و حلال گردانیده است خدای تعالی خریدن و
فروختن بی ربا را و حلال گردانیده است خدای تعالی خریدن و فروختن بی ربا را و حرام کرده
است خریدن با ربا پس هر کس که بیاید او را پندی و منعی از نزد پروردگار او پس ترک کند آن
منهی عنه را پس مر او راست آنچه گذشته باشد پیش از آن نهی یعنی مواخذه نخواهند کرد او را بسبب
ارتکاب منهی عنه پیش از ورود نهی و حکم او راجع است بخدای تعالی و حکمت او و آنکسان که
برگردید بعد از نهی از ربا بسوی ربا و همان سخن که پیشتر میگفتند گویند پس آن جماعت اصحاب
آتش دوزخ اند ایشان در آتش دوزخ جاوید مانندگانند بدانکه ربا در لغت مطلق زیادتست
و در شرع زیادتی یکی از عوضین است که از یک جنس باشند از جمله مکیلات و موزونات
بران دیگری در تجارت و خبط رفتن است نه بر وجه استقامت مثل رفتار مصروعان و تخبط احداث
آنست بدو کسی و زعم عرب چنان است که احداث مثل این چیزها شیطان می کند و لهذا دیوانه را
گویند بمعنی زده شده جن و کسی را که صرع دارد مصروع گویند بمعنی انداخته شده شیطان از جهت

در آیت نیز اسناد مخبط بشیطان واقع شد و مضمون آیت آنست که علامت رباخواران روز قیامت
آن خواهد بود که برخواهند خواست از قبرهای خود مثل برخاستن مصروعان افتان و خیزان
نه بر وجه استقامت و مس بمعنی جنون است و لهذا مجنون را ممسوس گویند و قول او من المس
متعلق است بتخبط یا بیقوم یعنی آنکسی که مخبط می گرداند او را شیطان از جهت دیوانگی یا مثل
برخواستن آن کسی از دیوانگی و دور نیست که متعلق باشد بلا یقومون یعنی برنمی خیزند بر وجه
استقامت از جهت دیوانگی و ذلک اشارتست بقیام مذکور یعنی حصول این علامات ایشان را بسبب آنست
که قیاس کرده اند بیع را به بیع ربا در حلال بودن و حال آنکه بیع بی ربا حلالست و بیع با ربا حرام
پس قیاس مذکور قیاس حرامست بحلال و برین تقدیر ظاهر آن بود که گفته شود انما الربا مثل البیع
زیرا که مقصود قیاس رباست به بیع نه قیاس بیع بربا و نکته عدول از اصل مبالغه است در حلال بودن
ربا چنانکه گویا او اصل است در حلال بودن و بیع فرع از قبیل السبیه مقلوب عرب بدالصاح
کانه وجه الخلیفه یعنی ظاهر شدن صباح مثل روی خلیفه یعنی روی خلیفه مثل صباح است و احتمال
دارد که مراد قیاس نباشد بلکه بیان مساوات باشد میان بیع و ربا در نفس الامر و فرق کردن
خدای تعالی میان ایشان بتحلیل یکی و تحریم دیگری بی وجه اعتراض بر خدای تعالی و برین تقدیر قول
او و احل الله البیع و حرم همه معمول قول او فله ما سلف است که رباخوردن سابق و مراد از موعظه
نهی است بقرینه مقام و قول او و انتهی همه معمول قول باشد همچنانکه بر تقدیر اول رد قول ایشانست
و مراد از موعظ نهی است بقرینه مقام و قول او و انتهی و معنی قول او فله ما سلف آنست که رباخوردن
سابق بر نهی را خدای تعالی با وی می بخشد و مواخذه نمی کند و متبادر از قول او و امره الی الله آنست
که حکم آنکس که ترک ربا کند بعد از نهی راجع است بخدای تعالی در مجازات او بحسب صدق نیت
و اخلاص او در ترک ربا و مراد از قول او و من عاد کسانی اند که برگردند بعد از تحریم ربا بسوی
رباخوردن یا قول مذکور که متضمن استحلال رباست گفته از آن جهت حکم فرمود بران جماعت بخلود در آتش
دوزخ و از اینجا معلوم شد که مراد از قول او و الذین یاکلون الربا رباخواران بطریق استحلالست
نه بر مطلق رباخواران چنانکه صاحب کشاف توهم کرده و گفته که آیت مذکوره دلیل روشن است

برانکه همه فاسقان مخلدند در دوزخ لیکن قول او وحرّم الربا دال است بحسب ظاهر برانکه مطلق
ربا حرام است زیراکه مقدمه کلیّه است که مذکور است جهة ردّ استحلال ربا بر تقدیری یا جهة ردّ فرق
میان بیع و ربا بر تقدیر دیگر پس انکه بعضی کفته اند که آیهٔ مذکوره دال است برانکه ربا از کناهان کبیره است
از جهة وعید باتش دوزخ در آخر آیت محل بحث است اری بعضی از احادیث دال است برانکه ربا از
کبایر است مثل قول امام جعفر صادق صلواة الله وسلامه علیه که درهم ربا اعظم عند الله من سبعین
زنیة بذات محرم فی بیت الله یعنی یکدرهم ربا کرفتن بزرکترست در کناه نزد خدای تعالی از هفتاد
بار زنا کردن با صاحب رحم خود در خانهٔ خدای تعالی که کعبه است ومثل قول امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه لعن رسول الله صلعم فی الربا خمسة اکله وموکله وشاهدیه وکاتبه یعنی لعنت کرد
رسول خدای صلی الله علیه وآله در ربا پنج کس را خورندهٔ ربا را وخوراننده ربا را و دو کواه عقد ربا
وکاتب آن عقد را **الثالثه** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین وان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله
وان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون یعنی ای کروه مؤمنان پرهیز کنید
از عذاب خدای تعالی و واکذارید انچه مانده نزد مردم از ربا که سابقا مشرط کرده اید اکر هستید مؤمنان
پس اکر نکنید ترک بقیهٔ ربا پس بدانید که حرب عظیم از خدای تعالی ورسول او صلی الله علیه وآله باشما
واقع خواهد شد واکر توبه کنید از اخذ ربا پس مر شما راست مایهٔ مالهای شما که ربا داده اید در
حالتی که ظلم نکنید و بیشتر از مایهٔ خود نکیرید و ظلم کرده نشوند و کمتر از مایهٔ شما بشما داده نشود مرویست
از امام صادق صلوات الله وسلامه علیه که ولید بن مغیره در ایام جاهلیت ربا خوار بود وچون
مسلمان شد از ربای او که نزد قوم ثقیف داشت چیزی مانده بود پس خالد پسر ولید بعد از انکه
مسلمان شد خواست که بکیرد از ایشان این تتمه را پس این آیت نازل شد ومخفی نیست که قول او
وان کنتم مؤمنین مبالغه است در نهی از ربا زیراکه مشعر بانکه ایمان مستلزم ترک رباست
واز ینجا لازم می آید که کردن آن مستلزم کفر باشد ودر قول او فاذنوا دو قرآت است یکی سکون همزه
وفتح ذال از اذن بمعنی علم یعنی بدانید وقوع حرب را از خدای تعالی ورسول او با شما و دیکر مد همزه

وکسر ذ

وکسر ذال از ایذان بمعنی اعلام یعنی بیاگاهانید دیگران را که حرب از خدای تعالی ورسول او باشما واقع میشود ومآل هر دو
قرائت یکی است وبر هر تقدیر مراد از حرب رسول همان حرب خدای تعالی است و مراد از حرب
خدای تعالی باتش دوزخ است وحرب رسول او قتال و بر هر تقدیر تنکیر حرب از جهت تعظیم ومبالغه
است ودرین کلام نیز غایت مبالغه است در نهی از ربا زیراکه دال است برانکه کرفتن ربا
موجب حرب عظیم است از خدای تعالی ورسول او ص ودر قول او وان تبتم فلکم رؤس اموالکم مبالغه
دیکر است در ان چه مفهوم این کلام انست که اکر توبه نکنید راس المال ومایهٔ شما نیز ان شما نخواهد بود بلکه
کویا کافر مرتد خواهد شد و بر همه مال شما حق دیکران خواهد بود واین حکمی از معانی جهت کمال مبالغه در
نهی از ربا و دور نیست که انچه زمخشری وبیضاوی درین مقام کفته اند باین معنی باشد وبرین تقدیر وارد
نشود برایشان انکه لانسلم عدم توبه مستلزم اعتقاد حلیت ربا شد تا کفر لازم اید لیکن حمل آیت
برمجرد او عا خلاف ظاهر است وبهتر انست که کفته شود که مفهوم مخالف شرط اینجا معتبر نیست
بنابر انکه معارض است با ادلهٔ دیکر واز تفسیر وتقریر آیت معلوم شد که آیت مذکوره دال است
بر تحریم ربا وتغلیظ **الرابعه** قوله تعالی فی سورة آل عمران یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربا اضعافا
مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی کروه مؤمنان مخورید سود در حالتی که ان سود زیاد و تنها باشد که زیاد
کرده شده باشد بر اصل مایه و پرهیز کنید از غضب خدای تعالی شاید که شما رستکاری یابید وانکه قول او اضعافا
حالت از ربا و ذکر این قید از برای بیان واقع است همچنانکه قول او مضاعفة صفت کاشفه اضعافا است
زیراکه عادت عرب جاهلی بود که هرکاه بکسی قرض می دادند میعادی تعیین میکردند وچون میعادی رسید میعادی
دیکر تعیین میکردند وقرار میدادند که چیزی زیاده بدهند از انچه کرفته اند وچون میعاد دیکری رسید میعاد دیکر تعیین
می نمودند وقرار می دادند که چیزی دیکر زیاده کنند برانچه قرار داده بودند وهمچنین زیاده می کردند تا انکه بسیار
می بودند که بدفعات سود ان مقدار زیاده می شد که همه مال ان شخص قرض دار بود می رفت وبا وجود انکه
اصل مایه محقر چیزی بود پس خدای تعالی درین آیت نهی فرموده ازان وقول او واتقوا الله لعلکم تفلحون
مبالغه است در نهی پس معلوم شد که این آیت نیز دال است بر مبالغه در تحریم ربا ومخفی نماند که آیت
تحریم ربا اکرچه عامند لیکن مخصص اند بما عدای ربای که پدر و فرزندان از یکدیکر کیرند یا شوهر و زن یا خواجه
و بنده از یکدیکر ستانند یا مسلمانان از کافر چیزی کیرند بنابر اجماع واخبار اهل بیت علیهم السلام **الخامسه** قوله

تعالی فی سورة المطففین ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون یعنی وای مر انکسانرا که کم بیمایند در بیمان کردن یا وزن کردن چیزی را آنانکه هرگاه از برای
خود بیمایند از مردم یا وزن کنند از برای ایشان کم کنند از شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله علیه در
سبب نزول این آیت فرموده که چون رسول صلعم بمدینه هجرت نموده مردم انجا بیمانهای قلب
داشتند بس این آیت نازل شد و از ابوعباس رضی الله مرویست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم بمدینه تشریف فرمود مردی بود انجا نام او ابوجهینه و او را دو صاع بود یکی بزرگ و یکی کوچک
بصاع بزرگ از مردم میگرفت و بصاع کوچک بمردم میداد پس این آیت در شان او نازل شد و تطفیف
بمعنی قلیل زیراکه آنچه کم کنند در بیمان کردن چیزی حقیر و قلیل باشد و کلمه علی بمعنی من است یعنی هرگاه بیمانه
کنند از مردم یا بمعنی مضر است متعلق بیستوفون و تقدیم او بر متعلق جهت اختصاص یعنی پر کنند
بیمانه را بر مردم نه بر خود یا بمعنی مضر است متعلق باکتالوا یعنی بیمانه کنند ابتیاعی مضرت مردم و قول
او کالوهم یعنی کالوا لهم است از قبیل حذف و ایصال یعنی بیمانه کنند از برای مردم و باین معنی
است قول او وزنوهم یعنی کالوا لهم و وزنوا لهم و مؤید قول فرا ا قرائت از نوحیات
علی الناس و تقدیر مضاف در کالوهم و وزنوهم یعنی کالوا مکیلهم و وزنوا موزونهم خلاف
ظاهر است و وجه انکه در مقابل وزنوهم اثر برنفز موده چنانکه در مقابل کالوهم اکتالوا فرموده است
که مقصود درین مقام بیان حکم خیانت کیلی است نه وزنی چنانکه سبب نزول بر وجهی که مذکور
شد ناظر است در ان بانکه خیانت در کیل بیشتر و آسانتر است از خیانت در وزن
بحسب عادت و مخفی نیست که آیت مذکوره دالست بر تحریم خیانت در کیل و وزن زیرا
که ویل بمعنی عقوبت و مذمت است یا عبارتست از جاهی در دوزخ چنانکه مشهور است و مؤید
است بر انکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده واقع نشود هیچ چیز بسبب پنج چیز
بعضی عهد نکنند هیچ قومی مگر انکه مسلط کرداند خدای تعالی دشمن ایشانرا بر ایشان و حکم نکنند بخلاف
حکم خدای تعالی مگر انکه شایع در میان ایشان درویشی و ظاهر شود در میان ایشان گناه کبیره مگر انکه شایع کردد
میان مرگی و کم بیمانید بیمانه را مگر انکه باز دارد خدای تعالی از ایشان گیاهها را و مبتلا کرداند ایشانرا بقحط
و ترک زکات دادن نکنند مگر انکه باز گیرد خدای تعالی از ایشان باران را **السادسه** قوله تعالی

فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات الی الآیة تفسیر این آیت و بیان بعض احکام او
در کتاب زکات مذکور شد و غرض از ایراد او اینجا انست که دلالت میکند بر انکه کسب باید کرد از مال حلال
باشد بطریق صحیح و مثل آن تا انفاق دادن از ان ثواب داشته باشد و باید که طرف کسب حلال و حرام را
از بیع و غیر آن بدانند تا در حرام نیفتند چنانکه روایت از پیغمبر صلی الله علیه نقل کرده اند من اتجر بغیر فقه ارتطم فی الربا یعنی هر کس
که خرید و فروخت کند بی انکه احکام شرعیه انرا بدانند پس بتحقیق بیفتند در ربا **السابعه** قوله تعالی سورة
الاعراف خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین یعنی فرا گیر ای محمد انچه آسان باشد از کارها
و امر کن مردم را بطاعات و دور بگردان از نادانان و می تواند بود که مراد از عفو کار آسان باشد در
مقابل جهد یعنی کار دشوار چنانکه در آیت قل العفو گذشت یعنی فرا گیر کارها آسانرا و مرتکب کارهای
مشو و مؤید این است قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر چنانکه گذشت و می تواند بود که مراد
معنی مشهور عفو باشد و ان بخشیدن گناهان است و اشعار فرو گذاشتن و مراد از امر بمعروف امر
معروف یعنی امر کن مردم را بطاعات و اعراض کن از جاهلان که مصر باشند در ترک معروف
و امر بمعروف تاثیر کند در ایشان و دور نیست که مراد از اعراض از جاهلان گذشتن از گناه ایشان
باشد و مؤید اینست انکه روایت کرده اند که چون این آیت نازل شد پرسید رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام که معنی این آیت چیست جبرئیل علیه السلام گفت نمیدانم
پس بازگشت و از خدای تعالی معلوم کرده آمد و گفت که ای محمد پروردگار تو امر کرده
ترا درین آیت بانکه صله رحم بجای آوری و پیوند کنی کسی که قطع رحم تو کرده است و بخشی کسی را که محروم
گردانیده است ترا و عفو کنی از کسی که ظلم کرده بر تو و مرویست از امام صادق علیه السلام که امر کرده
است خدای تعالی درین آیت پیغمبر خود را به مکارم اخلاق پس این آیت دلالت بر فضیلت
مکارم اخلاق مذکوره و اما انکه بعضی فقها گفته اند که آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه مکروهست
طلب مرابحه در سوداگردن با مومنان مگر در حالت ضرورت وی انکه مکروهست معامله کردن
با مردم سفله و دنی که تفاوت نمیکند ایشانرا هر چه نسبت بایشان گویند چنانکه در فقه مقرر است
مبنی بر آنست که مستفاد از امر بمعروف معنی امر بحسنه است و حسنه مطلق است و شامل
است ترک طلب ربح را در سودا با مومن و نیز مستفاد از اعراض اجتناب است و الجاهلین شامل

تناول سند و صحت روایت اول معلوم نیست و روایت امام صادق ع منافی معنی متبادر نیست
پس اولی آنست که این محمول شود بمعنی متبادر و برین تقدیر دلالت کند بر هر دو مدعی **الثامنة** قوله
تعالی فی سورة ص ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب
یعنی براستی که این شخص که برادر منست مراورا است نود و نه میش و مراست یک میش پس گفت ای
برادر من که مالک و متکفل یک میش خود گردان مرا و غالب شد برمن در نزاع و جدال اینست محل معنی
آیت و تفصیل آن بروجهی که از سابق و لاحق و تفاسیر مستفاد میگردد آنست که داود علی نبینا و علیه
السلام اوقات خود را بر اشغال خود تقسیم کرده بود یک روز بعبادت مشغول می بود و یک
روز بقضا و یک روز بوعظ و یک روز بفرو زینت خانه خود و او نود و نه زن داشت و نیز از زنی
را که اوریا نام شخصی خواستگاری کرده اهل آن زن بداود علیه السلام رضا داده بعقد او در آورده چون خواستگاری
کردن زنی که دیگر خواستگاری کرده باشد مکروهست و حسنات ابرار سیئات مقربانست حق سبحانه
و تعالی با داود علیه السلام در مقام خطاب و عتاب در آمده و شخصی را فرستاده که نزد داود رفته از و
استفتا نماید و بفتوای او تنبیه کند او را که این کار لایق نبود از وی پس در روزی که بعبادت مشغول بود و عادت
مشغول بود نبود که درین روز کسی نزد او رود در آمدند بر وی از دیوار محراب دو شخص داود علیه السلام ترسید
ایشان گفتند مترس از ما زیرا که ما دو خصمیم که با یکدیگر خصومت و دعوی داریم آمده ایم نزد تو که براستی حاکم کنی
و از طریق عدالت تجاوز ننمایی بعد از آن یکی از آن دو کس گفت که این شخص که برادر دینی منست نود و نه
میش داشت و من یک میش داشتم با وجود این گفت مرا که بمن ده میش خود را و غالب شد برمن در نزاع و جدال و میش را
مرا گرفت داود علیه السلام گفت اگر دعوی تو راست باشد بتحقیق ظلم کرده است بر تو برادر تو بعد از آن
متنبه شد که حال چیست و در مقام استغفار و عذرخواهی در آمد و تا چهل روز بسجده در افتاد تا خدای تعالی
عذر او را قبول فرمود حقیقت و در بعضی روایات آمده آن دو شخص که نزد داود ع در آمدند دو فرشته
بودند که در صورت مدعی و مدعی علیه در آمدند و دعوی ایشان بطریق فرض و تقدیر بود تا کذب لازم نیاید
و بعضی گفته اند دو انسان بودند و دعوی ایشان فرض بود یا واقعی و ظاهر آنست نعجه که بمعنی میش است
کنایه است از زن و مراد از یک نعجه که سایل از برای خود اسناد کرده زنی است که او را خواستگاری
نموده باشد و برین تقدیر مناسب آنست که خطاب در قول او و عزنی فی الخطاب بمعنی خطبه کردن باشد یعنی خواستگاری

نمودن والکفال

نمودن و الکفال در لغت بمعنی کفیل گرفتن از کسی و اینجا مراد بکفیل و مالک گردانیدن است و بعضی
گفته اند مراد چیزی را نصیب کسی گردانیدن است از کفل بمعنی نصیب یعنی این میش خود را نصیب من
گردان و آن کنایه است از خواستگاری نمودن زنی که سایل خواستگاری کرده باشد و می
تواند بود که نعجه بمعنی خود باشد و مقصود تشبیه و تعریض خواستگاری کردن داود باشد ع
زنی که اوریا او را خواستگاری نموده بود و بر هر تقدیر مراد از ظلم در جواب اثبات داود ع
فرمود صورت داود و باشد ظلم است نه حقیقت آن و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه
خواستگاری نمودن زنی که دیگر خواستگاری کرده باشد مکروهست و بعضی فقها استدلال
باین آیه بر کراهت خریداری کردن چیزی که مؤمن خریداری کرده باشد از او باین مناسبت
اینجا مذکور شد لیکن استدلال خالی نیست از شایبه قیاس و اولی آنست که کراهت مذکوره را
بادله دیگر اثبات کنند چنانچه در کتب اصحاب مذکورات **التاسعة** قوله تعالی فی سورة یوسف
فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف
لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین یعنی پس آن هنگام که در آمدند برادران
یوسف علیه السلام بر وی بعد از مراجعت از نزد یعقوب ع نوبت دوم گفتند بیوسف علیه السلام که ای
امیر رسیده است ما را و فرزندان ما را مضرت تنگی و قحط و آورده ایم نزد تو متاع حقیر بی اعتبار
پس بسیار بده بما پیمانه قوت و تصدق کن بر ما بدرستی که خدای تعالی جزای نیکو میدهد متصدق
کنندگان را مراد از عزیز درین آیت یوسف است علیه السلام زیرا که آنحضرت حاکم و وزیر مصر شده بود
و مراد از بضاعت مزجات متاع زبون بی اعتبار است یا متاع کم از جاه بمعنی دفع زیرا که چیز بی
اعتبار و کم را دفع میکنند بحسب عادت و آن متاع که آورده بودند بعضی گفته اند که دراهم چند قلب بود
و بعضی گفته اند که پشم و روغن بود و مراد از طلب تصدق طلب زیادتی کیل است بر آنچه حق ایشان
بود یا طلب باز دادن یوسف ع برادر ایشان ابن یامین را که نگاه داشته بود با ایشان و بعضی
فقها استدلال کرده اند باین آیه بر نهی احتکار یعنی نگاه داشتن غله از برای آنکه گران شود و باین مناسبت
اینجا مذکور شده لیکن این استدلال نیز محل بحث است بلکه احتکار حرامست یا مکروه علی اختلاف
القولین بادله دیگر چنانکه تفصیل آن در کتب اصحاب مذکورات **العاشرة** قوله تعالی

فی سورة النساء ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی هرگز ثابت نکرده اند خدای تعالی مر کافران را بر مومنان تسلط و غالبیت بدانکه فقها استدلال کرده اند بدین آیت بر عدم صحت بیع بنده مسلمان بکافر و بر وجوب بیع بنده مسلمان بر مالک کافر او بر وجوب بیع او بر حاکم شرع تنها اگر مالک کافر او امتناع نماید از فروختن او و بر تفاریع این احکام چنانکه در کتب فقه بتفصیل مذکور است و وجه استدلال ظاهر است کتاب الدین و توابعه این کتاب در احکام دینست و توابع او و دین در لغت قرض گرفتن است و در شرع عبارتست از معامله که یکی از عوضین در وی مؤجل باشد و توابع دین عقود چند است که مشتمل باشد بر وی چنانکه مذکور خواهد شد و درین کتاب چند آیت است الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا وان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم یعنی ای گروه مومنان هرگاه که معامله کنید با یکدیگر بطریق سلم و نسیه با وقت معین پس بنویسید آن سلم یا نسیه را و باید که بنویسد میان شما نویسنده براستی و باید که اجتناب نکند از زبان کاتبی که بنویسد از آن چنانکه آموزانیده و است نوشتن را بآن کاتب خدای تعالی پس باید که بنویسد آن کاتب آن را و باید که بنویسد آنکسی که بر اوست حق دیگری و باید که پرهیز کند آن کاتب از غضب خدای تعالی که پروردگار اوست و کم نکند از آن حق چیزی را پس اگر باشد آنکسی که بر اوست حق اسراف کننده یا وقوف یا ناقص عقل مثل کودک و پیر مبهوت یا توانائی نداشته باشد که چیزی بنویسد او بسبب نقصان خلقت مثل لال پس باید که بنویسد ولی او و وکیل او براستی و گواه گیرید دو گواه را از مردان خود اگر نباشد دو گواه پس گواه مردی تمامست و دو زن از آنهان که پسندید از گواهان از برای آنکه فراموش کند یکی از آن دو زن بیاد او دهد آن زن دیگر و باید که اجتناب نکنند گواهان از گواهی دادن هرگاه که خوانده شوید بگواهی دادن و کاهلی مکنید از آنکه بنویسید دین مذکور را خواه خورد باشد آن دین یعنی کم و خواه بزرگ یعنی

بسیار تا مدت

بسیار تا مدت معین که تعیین کرده اند از برای ادای آن دین این نوشته که مذکور شد نزدیکتر است براستی نزد خدای تعالی و ادخل است در تمام نمودن از برای گواهی دادن نزدیکتر است بآنکه شک نکنید در کیفیت آن دین مگر آنکه باشد معامله که واقع میشود در میان شما سودای نقد انقد که بگردانید او را در میان خود و دست بدست پس نیست درین صورت بر شما گناهی مواخذه بسبب آنکه بنویسید آن سودای نقد انقد را و گواه گیرید هرگاه خرید و فروخت نوسیه و نه گواهی بآنکه خیانت کنند در گواهی کند یا یکدیگر و باید که ضرر نرسانید هیچ نویسنده در نوشتن حق کسی بآنکه چیزی کم نویسد یا زیاده نویسد و نه یکی از این عملها پس معاقب خواهید شد از جهت آنکه فسق است که متعلق گرفته بشما و پرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی وی آموزاند خدای تعالی احکام شرعیه شما را و خدای تعالی با همه چیزی داناست بدانکه تداین معاملاتست که میان دو کس واقع شود برین وجه که یکی از عوضین در آن نسیه باشد و آنکه بعضی مفسران تداین را بقرض تفسیر نموده بنا بر آنست که حاصل معنی باب تفاعل و باب مفاعله یکیست و فرق میان ایشان در ملاحظه است و فایده قول او بدین با آنکه تداین متضمنه دین است تاکیدانست مثل قول او طایر ایطیر بجناحیه یا رفع توهم حمل تداین بر معنی عبارات از قول ایشان کما تدین تدان یعنی همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی یا تنبیه است بر تقسیم دین مؤجل باجل مسمی او غیر آن یا تمهید ضمیر فاکتبوه است جهت زیادتی ارتباط و امتزاج میان شرط و جزا زیرا که اگر لفظ دین در اول مذکور نمیشد ظاهر آن بود فاکتبوه الدین و مکتفی باظهار از جهت آنکه ضمیر راجع بمذکور ضمنا خلاف ظاهرست و شک نیست که ضمیر اول است وادتباط میان شرط و جزا از ظاهر پس نظم آیت این حسن نمی داشت که حالا دارد و فاکتبوه امر مذکور بمعنی استحباب است با ارشاد و صیغهای نهی بمعنی کراهت غیر از قول او ولا یبخس که بمعنی تحریم است ولا یأب بمعنی کتمانست و ذکر او جهت تعیین است و قول او کما علمه الله محتمل است که متعلق باشد بما قبل خود و محتمل است که متعلق باشد بما بعد خود و مال هر دو یکیست و مراد از ولی او آنکسی است که متکفل کار او باشد خواه وکیل او باشد بر تقدیر بلوغ و عقل او و خواه وصی او پدر و جد او بر تقدیر صغیر او یا حاکم شرع بر تقدیر صغر او یا جنون او یا حجر او مترجم او بر تقدیر کنگی او و قول او و ممن ترضون اشارتست بآنکه صحت شهادت مردان یا زنان مشروط است بآنکه جامع شرائط قبول شهادت باشد و قرارت مشهوره در قول او ان یضل و قول او فتذکر ان ناصبه است و فعل مضارع معلوم منصوب بنصب فتذکر

خلاف بی ارادهٔ ان یضل فتذکر یعنی گردانیده شد دو زن بمنزلهٔ یک مرد از جهت ارادهٔ آنکه
فراموش کند یکی از آن دو زن خود را بیاد آوردن آن زن دیگر او را و تعلق ارادهٔ بمعطوف علیه
باعتبار معطوفست و بعضی فتذکر بتخفیف کاف خوانده اند یعنی قراءت اول گذشته و کافیست
زیرا که اذکار و تذکیر یک معنی است و بعضی قراءت شرطیه خوانده اند فعل مضارع معلوم مجزوم
بفتح و رفع فتذکر بتقدیر مبتدا یعنی فهی تذکرها احدیهما الاخری یعنی اگر فراموش کند یکی از آن دو زن
آن حق را پس آن زن بیاد آورد او را مجهول آن زن دیگر والا واجب باشد جزم فعل مضارع در جزا و بعضی
ان ناصبه خوانده اند با فعل مضارع مجهول منصوب از اضلال یعنی فراموش کار گردانیدن و ظاهر آنست
که قول او صغیرا او کبیرا حالست از ضمیرهٔ فاکتبوه که راجع است بدین و مراد از صغیر و کبیر
اندک و بسیارست و بعضی صغیر و کبیر را عبارت از کاغذ داشته اند که در او نوشته میشود
و بعضی عبارت از کاتب داشته اند و این هر دو توجیه خلاف ظاهرست و قراءت مشهوره در قول او لا
یضار ادغام است و فتح را و احتمال دارد که مبنی للفاعل باشد یعنی باید که ضرر رسانند کاتب بلکه خیانت
کنند در کتابت و گواهی و احتمال دارد که مبنی للمفعول باشد یعنی باید که ضرر رسانیده نشود
کاتب و گواه در طلب کتابت و گواهی از ایشان و بعضی با ادغام و کسر را خوانده اند و بعضی بفک ادغام و کسر
را خوانده اند که نص است در مبنی للفاعل و بعضی بفک ادغام و فتح را خوانده که نص است در مبنی
للمفعول و تصریح بلفظ الله در سه جمله از آیت تنبیه است بر استقلال هر یک در اشتمال
بر معنی علی حده و بر زیادتی تعظیم و تفخیم خدای تعالی در کمال اهتمام بشان او بر استلذاذ بذکر او و زیب
ثواب جزیل بتلفظ باین اسم شریف و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر چند حکم یکی
جواز قرض گرفتن چنانکه صادر شد از رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم الا بحال
ضرورت مکروهست از جهة آنکه مرویست از رسول خدا صلعم که فرمود ایاکم والدین فانه مذلة
بالنهار و همّ باللیل یعنی دور گردانید خود را از قرض گرفتن از جهة آنکه قرض خواهی است در روز و اندوه
الحسن که از قرض میگیرند و سبب غم خوردن است در شب از فکر آنکه چگونه ادا خواهد نمود و دیگر
حرام باشد مگر آنکه داند که قادر باشد بر ادای آن یا قصد ادا نا کردن کند دوم جواز قرض دادن بمیعاد
از برای ادای دین سوم وجوب تعیین میعاد بر وجهی که انتهای نماند چهارم استحباب کتابت

دین چه

دین چه اشتراط عدالت کاتب یا امن باشد از آنکه خیانت کند در آن و احکامی که مستفاد شود
ازین آیت بسیارست چنانکه باندک تأمل ظاهر شود و منقول است از علی ابن ابراهیم که
در تفسیر خود گفته که در تمام سورهٔ البقره پانصد حکم است و در این آیت تنها پانزده حکم و ظاهر آنست
از پانزده متجاوز است الثانیه قوله تعالی فی سورة البقره الفیم وان کان ذو عسرة الی
میسرة وان تصدقوا فهو خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی اگر موجود شود قرض داری که صاحب عسرت
و تنگی معاش باشد و قادر نباشد بر ادای دین پس واجب باشد بر قرض خواه مهلت دادن آن
قرض دار تا وقت مالدار شدن و قادر شدن او بر ادای دین و آنکه تصدق کنند بهتر است بر تجار
اگر باشد که چیزی داشته باشد بدانکه کان در قول او کان ذو عسرة تامه است که تمام است
بفاعل خود و عسرت بمعنی فقیری و بی‌چیزیست و نظره بمعنی مهلت دادن و میسرة مصدر بمعنی آن
بمعنی بسیار یعنی توانگری یا اسم زمانست بمعنی زمان توانگری و قول نظرة خبر مبتدای محذوفست
متی بجگه نظرت یعنی پس واجب باشد مهلت دادن یا پس باید که واقع شود مهلت دادن
و در میسرة چهار قراءت فتح سین و ضم او و با تاء وحدت یک معنی مشرقه و مشرقه
بفتح را و ضم او یک معنی و فتح سین و ضم او و با ها ضمیر راجع بذو عسرة بطریق اضافه و قراءت
مشهوره در تصدقوا تشدید صاد و دالست هر دو در اصل تتصدقوا بوده باشد و بعضی قرا
بتخفیف صاد خوانده اند چنانکه اصل است لیکن بحذف تا و بر هر تقدیر مراد آن بخشیدن
ایاتست از دین چنانکه متبادرست از سوق کلام و ظاهر آنست که قول او ان کنتم تعلمون
شرطی است که جزای او مقدرست و تقدیر ان کنتم تعلمون انه خیر لکم کنتم تعلمون یعنی اگر بدانید
که تصدق بهترست هر آینه شما را از انظار تصدق میکنید لیکن چون نمیدانید نمیکنید مثل آنکه متعلقان
گفته اند در تفسیر قول خدای تعالی ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و می تواند بود که جزای
مقدر علم بخیر تصدق باشد و قول او تعلمون منزل باشد در منزلهٔ لازم یعنی اگر شعور
داشته باشید بدانید که تصدق بهتر است شما را و می تواند بود که جزای مقدر تصدیق بخیر
تصدق باشد و مراد از علم تصور تصدق باشد و مراد از علم تصور تصدیق باشد لیکن
برین تقدیر کلام بیفایده شود زیرا که توقف تصدیق بر تصور مطلق معلوم است نزد اهل کس اما

انکه بعضی مفسران گفته اند مفعول تعلمون را حرف تصدّق داشته اند و جملهٔ دیگر تقدیر کرده اند
معطوف بر کنتم تعلمون یعنی ان کنتم تعلمون خیر لکم فتعلوا به مستلزم زیادتی تکلیف است
بی ضرورت و مبنی بر انست که قول لو ان تصدقوا خیر الکم فتعلموا به مستلزم کو ا باشد یا دال بر خوا
و آن نیز خلاف ظاهر است و مخفی نماند که آیت مذکوره دالست بر انکه هرگاه قرض دار مفلس باشد
و قادر نباشد بر ادای قرض واجب باشد که مهلت دهد او را با انکه قادر شود و برای آن
و حرام باشد حبس و عقوبت او جهة آن قرض و بر انکه اگر ابرا کند و اسقاط کند از ذمّهٔ آن شخص
بهتر باشد و ثواب آن بیشتر از مهلت دادن بانکه ابراست و اهمال بر تقدیر عدم ابرا واجب و استبعادی
نیست درین حکم بعد از ورود نص همچنانکه جواب سلام واجب است و زیارت ائمهٔ معصومین صلوات الله
سنت است با انکه ثواب زیارت بیشتر است از ثواب جواب سلام بر انست چنانکه واضح است
با انکه واجب اهمال بر تقدیر عدم ابراست اهمال مطلق و آیت مذکوره دالست بر خیریت ابرا از اهمال
مطلق نه از اهمال بر تقدیر عدم ابرا پس خیریت مندوب از واجب لازم نیاید بلکه لازم آید از مندوب
و حاصل انست که اهمال واجب تخییری است و مندوب عینی و اما انکه بعضی مشایخ در جواب
استبعاد گفته اند که ابرا جامع انتظار و تصدیق است و جزان ظاهر نیست الثالثه
قوله تعالی فی سورة البقرة ایضاً من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً
کثیراً والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون یعنی کیست انکس که قرض دهد خدای تعالی
قرض نیکو پس زیاده گرداند خدای تعالی عوض قرض او را از برای او زیادتهای بسیار و خدای
تعالی می تنگ کند بر بعضی بندهای خود روزی را و می گشاید بر بعضی چنانکه حکمت او تقاضا
میکند و بسوی خدای تعالی باز گردانیده خواهید شد بدانکه من مبتداست و ذا خبر او و الذی
صفت یا بدل یا عطف بیان ذا یا ذا زایدست و الذی خبراست یا ذا مبتداست و الذی
صفت یا بدل یا عطف بیان او یا الذی مبتداست و ذا زایدست و من خبر او و مقدم
برو از جهت تضمّن او معنی استفهام را و اقراض در شرع عبارتست از دادن مال بکسی از برا
گرفتن عوض او در وقت دیگر و قول او فیضاعفه له برفع چنانکه قراءت مشهور است عطف
بر یقرض الله و این معنی سبب است و مراد از قبض تنگ خواستن معیشت است و کم دادن

روزی

روزی او و از بسط فراخ گردانیدن معیشت است و بسیار دادن روزی بحسب اقتضای حکمت
و مخفی نماند که بعضی فقها استدلال کرده اند بدین آیه و نظایر او مثل آیت و اقرضوا الله قرضاً
حسناً در سورهٔ مزمل و غیر آن بر انکه قرض دادن است و ثواب بسیار دارد بنا بر انکه اقراض
شرعی بمعنی که مذکور شد متعلق نتواند شد بخدای تعالی پس لابدّ است از حذف مضاف
یعنی عباد الله و مؤید این معنیست قول او قرضاً حسناً یعنی قرض دادن بی توقع زیادتی
و این استدلال محل نظر است زیرا که محتمل است که اقراض استعاره باشد از اطاعت و عبادت
و مراد از قرض حسن آن باشد که از روی اخلاص تمام صادر گردد یا از قرض الله استعاره تمثیله
باشد از تقدیم بندگان اعمال صالحان در دنیا جهة رضای خدای تعالی و طلب ثواب در آخرت
چنانکه اکثر مفسران تفسیر نموده اند و ممکن است تایید استدلال مذکور بر انکه بر تقدیر استعاره و تجوز
لازم آید یکی در یقرض الله و دیگری در قرضاً حسناً و بر تقدیر حذف یک حذف مضاف لازم آید
و بس و هر چند خلاف اصل کثرتست منتراست و واجب است حمل کلام بر ان چنانکه مقتضای
قواعد اصول است الرابعة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضاً و ان کنتم علی سفر
و لم تجدوا کاتباً فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضاً فلیؤد الذی اؤتمن امانته
و لیتق الله ربه و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه اثم قلبه و الله بما تعملون علیم یعنی و اگر باشید ای
مومنان مشتمل بر حالت سفر و نیابید نویسنده که بنویسد کیفیت دین شما را پس اعتماد بر وثوق
درین صورت گروهاست که بگیرد انها را صاحب دین پس اگر امن باشد بعضی شما از بعضی
در ادای دین و احتیاج نداند برهن پس باید که ادا کند انکس که امین شمرده شده است
بی رهن دینی را که نزد اوست بمنزلهٔ امانت و باید که احتیاط کند برهیز و از عقوبت خدای تعالی
که پروردگار اوست و می پوشانید گواهی حق را که داشته باشند و هر کس که بپوشاند گواهی حق
بدرستی که گناه کارست دل او بسبب پوشانیدن گواهی حق و خدای تعالی بانچه میکنید داناست بدانکه
رهان جمع رهن است و رهن مصدریست بمعنی مفعول یعنی مرهون و او مالست که با حکم
گردانند دین را با او و سودی سود و قرب سود و بعضی فرُهُن خوانده اند بضمتین و او جمع رهان
و بعضی بضم و سکون ها خوانده اند و در هر تقدیر قول او و رهان معوضه جزای شرط مذکوراست بتقدیر

شد ابعضی ممّا فرهان مقبوضه یعنی پس اگر محکم کرده شده شود بسبب او دین بجای کتابت
و گواه کردن باید که گرفته شود از کسی گرو در بدهی او پس تقیید رهن بحالت سفر و عدم وجود
کاتب بنا برآنست که اشتراط رهن در این صورت بر سبیل عادت است نه برای تخصیص صحت
رهن بصورت مذکوره چنانکه مقتضای مفهوم شرط است زیرا که اجماع است بر آنکه جایز است رهن
در حضر با وجود کاتب و صحیح رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زره خود را نزد یهودی رهن کرد
در حضر از جهت مفهوم شرط اینجا معتبر نیست خلاف بعضی علما را که اعتبار کرده اند با وجود معارضه
اجماع حدیث نبوی چنانچه خلاف است در آنکه در صحت رهن قبض مرتهن شرط است و استدلال
کرده اند بآیت مذکوره که مشتمل است بر تقیید رهن بقبض در قول او فرهان مقبوضه و بروایت محمد بن قیس
از امام باقر علیه السلام که فرمود لا رهن الا مقبوضا و بعضی اصحاب ما برآنند که شرط نیست از جهت اطلاق
علم اثبات و عموم قول خدای تعالی اوفوا بالعقود چنانکه عقد و گفتن این عقوبت مذکور شود و ظاهر
قول ثانی اقوی است زیرا که استدلال بآیت مبنی است بر آنکه مفهوم صفت حجت باشد و حال آنکه مفهوم
صفت معتبر نیست نزد محققان علمای اصول و روایت مذکوره ضعیف است زیرا که محمد بن قیس
مجهول الحال اگرچه ممکن است باشد این روایت با آنکه ضعف راوی منجبر است بشهرت میان اصحاب
حاشیه معارف و قول او ولیتق الله ربه تاکیدی است بلیغ از برای ادای امانت و تهدیدی شدید بر تعدی و خیانت
در آن قول او و من یکتمها فانه آثم قلبه تاکید است نهی را از کتمان شهادت و قول او آثم خبر آنست قلبه
فاعل او یا خبر مقدم است مبتدا مؤخر و جمله خبر آن و تقدیر و صف قلب بآثم از قبیل اسناد فعل
بسبب از جهت آنکه کتمان مدخلیت دل در گواهی مطلقا یا از جهت مبالغه در علت اثم زیرا که دل عظم
واشرف اعضاست پس اثم او معظم اثم باقی اعضا باشد و شک نیست که آثمی که منشأ اثم جمیع
اعضا باشد اقوی و اشد باشد و قول او والله بما تعملون علیم تاکید است تعدی را و تهدید است
تعدی از بعضی وجهی باید که آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم تعدی و خیانت که از توابع دین است و بر وجوب
ادای امانت و بر تحریم کتمان شهادت لیکن بشرط عدم خوف ضرر از ادای شهادت الخامسة
قوله تعالی فی سورة یوسف علیه السلام قالوا نفقد صواع الملک ولمن جاء به حمل بعیر وانا به زعیم یعنی گفتند
ملازمان یوسف علیه السلام که گم کرده ایم پیمانه ملک مصر را و نمی یابیم از او هر کسی را است که بیاورد او را بار شتر

٣٤

علی حمل البعیر او و من بان بار شتر ضامنم بدانکه صواع مرئی بود که پادشاه مصر در وی آب میخورد و در
آن وقت بود و بعضی گفته اند که مرصع بود بجواهر بعد از آن گردانیده بوده اند از اجناسی که بآن غله پیمانه
میکرده اند و صاع بوای کرده اند و قول او ولمن جاء به تا آخر مقول قول منادی است
که نداکرد و گفت ایتها العیر انکم لسارقون یعنی ای مردم کاروان بدرستی که شما دزدانید و احتمال
دارد که مقول قالوا باشد باعتبار کل واحد یعنی هر یک از ملازمان یوسف علیه السلام گفتند که هر کس که بیاورد او را
حق او ملک شتر وار غله است و من ضامنم که آن شتر غله را باو برسانم و مخفی نماند که این آیه دلالت
میکند بر صحت دو عقد از توابع دین یکی عقد جعاله و آن عقدی است بمنزله عقد اجاره لیکن از وجه انحا
کار و اجل خواسته عاید است که مجهول باشد چنانکه قول او ولمن جاء به حمل بعیر دلالت بر آن دارد
دوم عقد ضمان و آن عقدی است موضوع از برای ثبوت شدن یعنی مالی در ذمه زیرا که قول او و انا به زعیم
از زعامه و زعامت یعنی ضمانت و این معنی است زعیم در قول اسلم اهم بذلک زعیم
که در سورة القلم واقع است و وجه دلالت آیه مذکوره بر عقدین مذکورین آنست که دلالت
میکند بر مشروعیت این دو عقد در شرع یوسف علیه السلام و اصل آنست که منسوخ نشده باشد پس ثابت
شود که در شرع ما نیز صحیح باشد و تفصیل احکام جعاله و ضمان در کتب اصحاب مسطور است
السادسة قوله تعالی فی سورة النساء لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف
او اصلاح بین الناس یعنی نیست هیچ نیکی در بسیاری از رازگفتنهای قوم یعنی نجوای منافقان مگر کسی
امر کند در آن رازگفتن بصدقه در آن یا بکار نیک دیگر یا بصلح افکندن میان مردم بعضی مفسران
گفته اند که این آیه در شأن طعمه نازل شد که از همسایه خود زرهی دزدید و در خانه یهودی پنهان کرد
بر یهودی تهمت نهاد و چون دزدی ظاهر شد قوم او که بنو ظفر بودند بحیله انکار میکردند و در دفع آن پیغمبر را
مدد میدادند که آن دزدی را از طعمه دفع کنند و از پیغمبر علیه السلام التماس میکردند که حمایت ایشان کند
است بدانکه قول او و انا انزلنا الیک الکتاب بالحق است تا آخر نازل شد و نجوی مصدر است
یعنی رازگفتن از نجوی و رازی که میان دو کس باشد و نجوی گاهی بمعنی جماعت رازگویان
می آید بحسب مجاز چنانکه در قول خدای تعالی اذ هم نجوی واقع شده و اینجا هر دو معنی محتمل است
پس اگر مراد معنی اول باشد قول او الا من امر استثنا از کثیر من نجواهم بحذف مضاف یعنی الا نجوی

من الامر یا ارسم لحوم که راجع است سوم سمر صد علی صدف و اگر مراد معنی ثانی باشد احتیاج
بحرف مضاف باشد اصلا و بر هر تقدیر کلام محرور باشد بر دلیت و احتمال دارد که کلا منصوب بنزع
السیای متصل یا منقطع یعنی لکن و در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که مراد از معروف
قرض حسنه است و احتمال دارد که مراد از صدقه صدقه واجب باشد و از معروف صدقه مستحب باشد
و از معروف صدقه رسیده یا مراد از صدقه مطلق صدقه باشد و از معروف مطلق خیرات را مثل تعمیم
بعد از تخصیص و قول او او اصلاح بین الناس تخصیص بعد از تعمیم و مراد از اصلاح بین الناس
مصالحه کردن و صلح انداختن است میان مردم خصوصا در وقت نزاع و خصومت از میان مردم جهت رفع نزاع
و خصومت از میان ایشان و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت را و مثل است و الصلح خیر دلالت دارد
بحکم و عران دلالت میکند بر فضیلت و حرمت صلح که از توابع و ثمرات است زیرا که ذکر صلح در آیات مذکوره
در مقام مدح واقع شده و در آیات دیگر ظاهر شده است و چون ذکر صلح در آیات مذکوره مطلق
واقع شده دلالت میکند بر صحت مطلق صلح خواه با اقرار باشد و خواه با انکار خواه مصالح علیه عین باشد
و خواه دین و خواه منفعت و خواه غیر آن و هم دلالت کند بر آنکه صلح فرع عقد دیگر نباشد بلکه عقدی است
علاحده اگرچه قائم مقام عقود دیگر واقع شود و اشاره بعموم جواز و شمول تواند بود و قول خدای تعالی
و الصلح خیر و ازین جهت مشهور شده است میان خواص و عوام سید الاحکام السابعة قوله تعالی
فی سورة الکهف قالوا ربکم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیأتکم
برزق منه و لیتلطف و لا یشعرن بکم احدا یعنی گفتند اصحاب کهف بیکدیگر که پروردگار شما داناتر است
بقدر توقف شما درین غار پس بفرستید خود را یکی با نقره که دارید این نقره بسوی شهر تا بنگرد پس بنگرد
احتیاط کند که کدام یک از اهل این شهر پاکیزه‌تر است از روی طعام پس باید که بیاورد از برای شما روزی شما را
از آن طعام بدانکه وجه تعزیه قول او فابعثوا بر قول ربکم اعلم بما لبثتم آنست که چون اصحاب کهف از
سفید و برسال که در آن غار در خواب مانده بودند بیدار شدند گفت یکی از ایشان که اما حد و سبب
که ما شما در خواب کردیم یک روز یا پاره از روز بنابر آنکه عادت چنین است که پاره از روز در خواب کسی باید و بعد
از آن که اصحاب موهای خود را دیدند بدانستند که بیشتر است از آن پس گفتند که پروردگار شما دانا
است که چند وقت که ایشان در خواب مانده اند و علم شما وفا نکند بحقیقت آن پس اولی انست

که ای

که این گفت و گو را بگذارید و کار دیگر کنید که مقدور شما باشد و آن اینست که بفرستید کسی را تا از برای شما
طعامی بیاورد و در قول او بورقکم دو قراءت است کسر را و سکون او و ورق نقره را گویند خواه مسکوک و خواه غیر مسکوک
و قول او هذه عطف بیان ورقکم است و ظاهر آنست که در ایها مضاف مقدر است یعنی ای اهلها مثل سل القریة یعنی
سل اهل القریة و برین تقدیر اضافه ای بمعنی لازم باشد و تواند بود که اضافه ای بتصرف راجع بمدینه بمعنی می باشد
و برین تقدیر احتیاج نباشد بحذف مضاف و قول او ازکی می تواند که بمعنی پاکیزه‌تر باشد و می تواند که بمعنی حلال‌تر باشد
و می تواند بود که بمعنی بیشتر و ارزانتر باشد و مراد از لطف و مدارا کمی است در شهر و امارت کوردن او در معاملات
خود مساهله نشود چنانکه قول او و لا یشعرن بکم احدا مشعر است باین و مخفی نماند که این آیات دلالت میکند بر صحت
توکیل و وکالت زیرا که قول او فابعثوا احدکم بورقکم امر است بتوکیل شخصی از برای خریدن طعام به نقره معین
بوجه معین و شک نیست که چون این مضمون حکایتی است از اصحاب کهف در مقام مدح و قبول نه در مقام رد
و انکار دلالت کند بر صحت توکیل و وکالت که از توابع دین است در شرع از مان و چون اصل عدم نسخ است
ثابت شود که در شرع ما نیز صحیح باشد و حقیقت توکیل نایب خود کردانیدن است کسی را در تصرفات شرعیه خود و
وکالت نایب شدن است کسی را در تصرفات شرعیه او و آن جاریست در اکثر عقود و ایقاعات مثل بیع و شری
و اجاره و نکاح و طلاق و غیر آن در بعض عبادات و جاری نیست در اکثر عبادات و باقی احکام وکالت مذکور است در
کتب اصحاب کتاب بقیة جملة من العقود و غیرها این کتاب در بیان بعضی از عقود و احکام شرعیه است مثل مضاربه
و شرکت و غیر آن و درین کتاب دوازده آیت است الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
یعنی ای گروه مومنان وفا کنید بعهدها و عقدها که در معاملها خود میکنید بدانکه وفا و ایفا در لغت بمعنی است و آن عمل است
بعهد و وعده و عقود در لغت عهد محکم است و مراد از عقود عهدها و پیمانهاست که میان مردم واقع شود یا عهدهاست
که میان خدای تعالی و بنده او واقع شده در ضمن تکالیف شرعیه یا عهدهای شرعیه است چنانکه متبادر است در عرف
و عقد شرعی عبارت است از ایجاب و قبول که محتاج است بطرفین چنانچه حکما مثل بیع و نکاح و اجاره و غیر آن و حکم
شرعی که محتاج نیست بطرفین بلکه حاصل شود از شخص واحد از ایقاع خوانند مثل طلاق و عتاق و غیر آن و چون متبادر
از عقود عقود شرعیه است آیت مذکوره دلالت بر صحت عقود شرعیه مقصوده درین مقام مثل اجاره و بر صحت سایر عقود
بر سبیل اجمال و بر وجوب عمل نمودن بمقتضای همه آنها و لزوم همه آنها الا ما اخرجه الدلیل مثل رد و دعوی عاریت و
وکالت و غیر آن الثانیة قوله تعالی فی سورة القصص قالت احدیهما یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت

القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
یعنی گفت یکی از دختر شعیب که ای پدر من اجاره کن این مرد را بدرستی که بهترین کسانی که باجاره گیری ایشان را این مرد با قوت
با امانت است گفت شعیب این مرد را که موسی علیه السلام بود که میخواهم که بعقد نکاح تو در آورم یکی از این دو دختر خود را بر صداق اینکه
اجیر من باشی در محافظت و رعایت گوسفندان من مدت هشت سال پس اگر تمام گردانی ده سال را و دو سال دیگر بعد از
هشت سال اجیر من باشی پس آن تفضل و تبرعی باشد از تو زیاده بر واجب بدانکه شرح این قصه بر وجهی که از سابق و لاحق
آیت مذکوره مستفاد گردد چنانست که چون موسی ع از مصر بیرون آمد و متوجه شد بجانب مدین که در شعیب ع بود رسید
بآب مدین و آن چاهی بود که مردم چارپایان خود را از آن آب میدادند دید که بر سر آن آب مردم بسیار جمع شده اند و چارپایان
خود را آب میدهند و دو زن دید که دورتر ایستاده اند و جمعه اند تا مردم نزدیک آب میشوند رفت پرسید از آن دو زن
که چه حال دارید که اینچنین عاجز و حیران ایستاده اید گفتند میخواهیم که گوسفندان خود را آب دهیم و نمیتوانیم آب داد تا اینکه
این جماعت از آب دادن فارغ شوند و پدری داریم پیر و ضعیف و قادر نیست بر آنکه خود از عهده این کار بیرون آید
لاجرم بحسب ضرورت ما مباشر این عمل میشویم و پدر ایشان شعیب بود پس موسی بر ایشان رحم نموده گوسفندان ایشان را
آب داد بر این وجه که چون آن جماعت از آب دادن فارغ شدند سنگی بر سر آن چاه نهادند که کمتر از چهل کس نمی توانستند
که آن سنگ را بردارند موسی ع تنها آن سنگ را برداشت و دلو ایشان را طلب نمود و آن دلوی بود که کمتر از ده کس نمی توانست آب
نمیتوانست کشید موسی تنها آن دلو آب کشید و گوسفندان دختر شعیب را سیراب گردانید بعد از آن بسایه رفت و نشست و
از ضعف و گرسنگی بخدای تعالی نالید و دختران شعیب ع نزد پدر بزرگوار خود رفته عرض نمودند که این نوع مردی پیدا شد
و بر ما رحم کرده گوسفندان ما را آب داد شعیب یکی از ایشان را فرستاد که آن شخص را نزد من طلب کن تا عذرخواهی آن نمایم
آن دختر از روی حیا و سرافکندگی تمام نزد موسی آمده گفت که پدر من ترا می طلبد تا جزای عمل تو بتو رساند پس موسی ع قبول نموده
از عقب آن دختر روان شد و در راه نظرش بر آن دختر می افتاد و می دید که باد جامه او را ببدن او می چسپاند از این جهت
دست نموده گفت دختر را که از عقب من بیا و زبان راه نشان کن و چون نزد شعیب ع آمد و قصه کیفیت خود را از مصر بیرون نمود
شعیب فرمود که غم مخور که چون اینجا آمدی نجات یافتی از شر ظالمان بعد از آن گفت آن دختر که باجاره بگیر این مرد را از جهت
آنکه مرد با قوت و با امانت و دیانت است زیرا که صفات حمیده از او مشاهده کرده بود پس گفت شعیب که یک دختر خود را
بتو نکاح میکنم بمهر آنکه نفس خود را باجاره دهی مدت هشت سال و اگر ده سال اجیر من باشی آن احسانی باشد از تو که کدام
از این دو مدت را که قبول کنی اختیار نزد تست و خدای تعالی گواه حال ماست و مخفی نماند که این آیت دلالت میکند بر صحت عقد اجاره

در شرع سابق و چون نسخ خلاف اصل است معلوم میشود که عقد اجاره در شرع ما نیز صحیح است   قوله تعالی فی سوره
الانفال فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا واتقوا الله ان الله غفور رحیم یعنی پس بخورید ای مؤمنان از آنچه غنیمت گرفتید در حالتی
که آن غنیمت حلال پاک است و بترسید از قهر خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربان است تفسیر این آیت و تحقیق او
در کتاب جهاد گذشت و غرض از ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر شرکت اهل جهاد در غنیمت و مثل این آیات
بسیار است که دلالت میکند بر جواز شرکت و اجماع نیز حجت است در شرکت بر سبیل اجماع و اسباب شرکت چند چیز است
یکی مخلوط شدن دو ملک با هم بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز نباشد دوم مالک شدن دو کس با هم یک چیز را ببیع و
غیر آن از عقود سیم وارث بودن دو کس با هم یک میت را در میراث او چهارم جمع کردن دو کس با هم یک چیز
مباح الاصل را مثل علف و حطب صحرا و شکار   قوله تعالی فی سوره الجمعه فاذا قضیت الصلوه فانتشروا فی الارض
وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون یعنی پس هر گاه بجای آورده شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین
و طلب کنید از نعمت خدای تعالی و یاد کنید خدا را بسیار تا رستگاری یابید تفسیر این آیه بالتحقیق در کتاب صلوه گذشت
و غرض از ایراد او اینجا آنست که بعضی بهما استدلال کرده اند بامر و نظایر او در صحت مضاربه و او عبارت از آنست که شخصی
مال خود را بکسی دهد از برای آنکه عمل کند بآن و هر چه سود کند حصه از آن ملک او باشد و وجه استدلال آنست که امر بانتشار در زمین
و طلب از فضل خدای تعالی دلالت میکند بر فضیلت اکتساب مطلقا خواه بمال خود و خواه بمال غیر او و شک نیست
که مضاربه مندرج است در او همچنانکه عقود دیگر مندرج است و پوشیده نماند که این استدلال وقتی تمام بود که مراد از طلب کردن
در فضل خدای تعالی طلب کردن مال دنیا باشد اما اگر مراد طلب علم یا سایر عبادات چنانکه منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما و غیر او
و سایر علما گویند تمام نیست   قوله تعالی فی سوره یوسف علیه السلام وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم
یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون یعنی و گفت یوسف ع مر غلامان خود را که بنهید بهای غله این جماعت که اولاد
یعقوب بودند ع در میان بارهای ایشان تا آنکه بشناسند متاع خود را که در بهای غله داده اند وقتی که برگردند بسوی
پدران و متعلقان خود و بگشایند بارهای خود را شاید که برگردند بسوی ما بار دیگر بدانکه قول لفتیانه دو قرائت است
لفتیانه و لفتیته و فتیان جمع کثرت فتی است و فتیه جمع قلت او مثل اخوان و اخوه که جمع اخند و فتی بمعنی غلام است و بضاعت
بضاعت مالی است که بکسی دهند تا از برای ایشان تجارت کند تا آنکه از سود آن حصه باو دهند و مراد از او اینجا متاعی است
که برادران یوسف ع آورده بودند بهای غله و مراد از یوسف ع دو گونه گفته اند و رحال جمع رحل است و او بمعنی بار
مثل جوال و امثال او و شرح این قصه بر وجهی که از سابق و لاحق مذکوره مفهوم گردد آنست که چون یوسف ع والی مصر شد

وسال قحط وارد یعقوب ع فرزندان خود را از کنعان بمصر فرستاد جهة خریدن غله واشان چون بمصر رسیدند یوسف ع ایشانرا

یوسف علیه السلام ایشانرا شناخت وایشان اورا نشناختند پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید گفتند برادرانیم پسران

یعقوب عبری و دوازده برادر بودیم یک برادر ما هلاک شد گفت یوسف ع که برادر یازدهم شما کجاست گفتند او را نگاه داشته

تسلی مفارقت آن برادر که هلاک شده زیرا که آن هردو از یک مادر بودند وآن برادر که نزد پدر مانده بود بنیامین بود بعد از آن یوسف ع

الحه مقصود ایشان بود از غله با ایشان داد وگفت که آن برادر خود را اگر نزد پدر شماست همراه بیاورید اگر نخواهید که جهت

غله شما بدهم واگر غله نیاورید غله نخواهم داد شما را گفتند برادر را از پدر او بخواهیم کرد وخواهیم آورد واو را یوسف ع گفت

بعضی غلامان خود را که متاعی که در بهای غله داده اند نهند در میان بارهای ایشان تا اگه چون بسید از آن خوشحال وامیدوار

شوند وباز بیایند باز برادر خود پس ایشان باز بسبب موجب کنعان شدند وچون نزد یعقوب ع در آمدند وقصه خود را تقریر کردند

وگفتند که والی مصر برادر ما بنیامین را طلب نموده پس بفرست او را همراه ما تا غله بشر بیاوریم پس یعقوب ع اول بر دل او بود

وبعد از آن راضی شد وچون بارهای خود بگشادند متاع خود را دیدند گفتند که این متاع ماست که با ما باز داده است والی مصر

جهة کمال لطف ومرحمت که با ما دارد پس برادر خود بنیامین را می بریم واو را محافظت میکنیم وغله بسیار می آوریم پس یعقوب

ایشانرا رخصت داد که بنیامین را همراه ببرند ایشان متوجه مصر شدند وچون بمصر رسیدند نزد یوسف ع در آمدند گفتند اینست

برادر ما که طلب نمودی یوسف ع خوشحال شد وایشانرا اکرام وتعظیم نموده لطف وتعهد بسیار بجای آورد وضیافت نمود

وهر دو کس از ایشان بر یک سفره نشاندند وچون بنیامین تنها ماند او را بسفره خود گرد آورد وبا او طعام خورد وبا او گفت میخواهی

که من برادر تو باشم بجای آن برادر تو که هلاک شده گفت کی میسر شود مثل تو برادری لیکن نزاده اند ترا یعقوب وراحیل

پس یوسف ع در گریه شد واو را در بر گرفت وگفت من برادر توام یوسف غم مخور که بسبب جفاهای برادران تو که بر من کرده اند

تو مدون شد هماسی زیرا که در عوض آن من احسان بسیار فرموده تا این رازرا از ایشان پنهان دار تا ببینیم که چون میشود

ومخفی نماند که این است ونظایر او دلالت میکند بر مشروعیت اصطناع در شرع سابق ودر شرع ما نیز بسیار احادیث صحیح

واصطناع عبارت از آنست که مالی بکسی بدهند از برای آنکه چیزی از جهة ایشان بخرند بشرط آنکه آن کس در سود او بشریک

نباشد لیکن در حقیقت نوعی است از توکیل

قوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان تودوا الامانات

الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا یعنی بدرستی که خدای تعالی

میفرماید شما را بآنکه باز گردانید امانتها را بصاحبان آن امانتها ومیفرماید شما را هرگاه که حاکم شوید میان مردم بآنکه حکم کنید

براستی بدرستی که خدای نیکو چیزی است که پند میدهد شما را بآن بدرستی که خدای هست شنوا آنچه شما را اینها

باموال

باموال وافعال شما ظاهر است که خطاب درین آیت عام است جمیع مومنان را که امامی نهاده نزد ایشان وبعضی گفته اند که خطاب

مخصوص اولی الامر است چنانکه قول او واذا حکمتم بین الناس ناظر است در آن وظاهر آنست که قول او واذا حکمتم ظرف

متعلق بما بعد است وآن قول او ان تحکموا بالعدل است لیکن معمول مدخول ان مصدریه مقدم نمیشود بر وی چنانکه مقرر است در علم

نحو مگر آنکه گویند این قاعده مخصوص است بما عدای معمول ظرف زیرا که در ظرف توسع است که در غیر ایشان نیست چنانکه

مشهور است یا گویند اذا حکمتم متعلق است بمحذوفی که قول او ان تحکموا بالعدل مفسر اوست یعنی ان تحکموا بالعدل اذا حکمتم بین الناس

عطف است ان تحکموا بالعدل یا گویند متعلق است بقول او یامرکم وقول او واذا حکمتم بین الناس عطف است بر محذوفی یعنی

ان الله یامرکم اذا اودع عندکم امانات ان تودوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل از قبیل

عطف دو معمول بر دو معمول یک عامل وکلمه ما در نعما یعظکم به نکره موصوفه است منصوبه بنا بر آنکه تمیز است از ضمیر مبهم

مستتر در نعم که فاعل اوست یا موصوله است وفاعل نعم ودر بر تقدیر مخصوص بمدح محذوف یعنی ذلک او

اشارت است بادای امانت وحکم بعدل وحصول این جمله از ایة سابقا در اثبات بعد الصدقات بمعنای مذکور شد مستفاد گردد

وکان در قول او ان الله کان زایده است بمعنی دوام در زمان ماضی ومحقق شد که آیه مذکوره دالست بر وجوب اداء

ودیعت بر آن کسی است در حفظ مال خود در وجوب رد ودیعه بمطالبه مالک ودرین معنی حدیث دیگر است

وباقی احکام ودیعه در کتاب فقه مذکور است

قوله تعالی سورة المائدة وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا

علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب یعنی ویاری دهید یکدیگر را در نیکی وپرهیزکاری ویاری

مدهید یکدیگر را بر گناه وستمکاری وپرهیزکار شوید از خدای تعالی سخت عقوبت است بآنکه اعاده فعل تعاون بعدم

اکتفا بعطف بکلمه لا جهت است زیرا که هر یک از حکمین مذکورین مستقل بالافاده وقول او واتقوا الله تاکید است

امر ونهی مذکورین او وتهدید است کسی را که مخالف آن کند ومخفی نیست که این آیت دلالت میکند بر مشروعیت عقد عاریه

وعاریه سپردن مال است بکسی تا در نفع کردن آنکس از آن مال با بقاء او بی عوض وگاهی عاریه را بر نفس

آن مال اطلاق کنند ودر تقدیر مأخوذ است از عار بمعنی منسوب بعیب زیرا که طلب کردن عاریه در عرف او موجب عار است

در عرف یا از عاره که بمعنی است از عار بمعنی دست ورجوع زیرا که عاریه مردود است بمالک وباز میگردد

با او یا از تعاری بمعنی برهنه وخالی یعنی منسوب بتعاری از جهت خالی بودن از عوض ووجه دلالت آنست که امر مطلق

بتعاون بر نیک شامل است عاریه را وچون امر اکر دلالت بر وجوب بکند بنا بر صارف دلالت بر استحباب

واز جهت میکنند ونزدیک باین است در دلالت بر استحباب عاریه آخر سوره ماعون است وآن قول خدای تعالی

فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون الماعون یعنی پس وای مر نماز کنندگان را که ایشان از
نماز خود غافل شده اند آنان کسانی که ایشان ریا کار میکنند و نماز میگزارند و منع میکنند مردم چیزی را که عادت جاریست که یاری
میدهند آن کس دیگر را و مراد به ماعون یا معنی شامل است عاریه را پس این آیت مذکوره دلالت میکند بر مذمت ترک عاریه و اینجا
لازم آید فضیلت عاریه و این استدلال مبنی است بر آنکه روایت کرده اند از امام صادق ع که فرموده ماعون عبارتست
از قرضی که کسی میدهی و نیکویی که با کسی که بجای آری و متاع خانه که بعاریه دهی و غیر آن مثل زکات و موید این است که
منقول است از ابن مسعود در تفسیر ماعون و ظاهر است که ماعون پس اسدا از عون بمعنی یاری دادن یعنی الجاد
یاری دهند مردم یکدیگر را   قوله تعالی فی سوره یوسف ع قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند
متاعنا فاکله الذئب و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین یعنی گفتند برادران یوسف بعد از انداختن یوسف در
چاه و برگشتن بسوی یعقوب با پیراهن خون آلود که ای پدر ما بدرستی که ما رفتیم در حالتی که بگرو برابری میکردیم و گذاشتیم
یوسف را نزد متاع خود پس خورد او را گرگ او حال آنکه نیستی تو تصدیق کننده و اگر چه هستیم راست گویان مراد آنکه استباق در لغت
بمعنی مسابقت است یعنی پیش گرفتن بر یکدیگر در تیر انداختن با یکدیگر و امان معنی گرویدن آمده و ما بمعنی معدی سوده شاد معنی
امن گردانیدن آمده و معدی سوده بس و معنی راست گوی داشتن آمده و معدی سوده بلام و مراد اینجا معنی اخیر است
و بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیت بر مشروعیت رهانه و تیر اندازی کردن است با شد او بکرد برد چنانکه در شرع
مقرر است و نیز استدلال کرده اند بقول خدای تعالی و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب
ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی و آنچه گردانیده است او را خدای تعالی غنیمت حلال
خالص پیغمبر خود که محمد است صلعم از مال کافران پس نرانده اید اندر آن مال اسپی را و اشتری را و پس شتر چاره کار آن
چاره لیکن خدای تعالی غالب میگرداند پیغمبر خود را بر آنکس که میخواهد و خدای تعالی بر هر چیزی توانا است بر مشروعیت سبق
و او مرکب دوانیدن است بگرو چنانکه در شرع مقرر است و ظاهر است که هیچکدام ازین دو آیت دلالت نمیکند
بر ادعای ایشان زیرا که استباق در لغت عام است از آنکه به تیر انداختن باشد یا بدویدن چنانکه مذکور شد و نیز عام است از آنکه
بگرو باشد یا بی گرو و عام را بر خاص دلالتی نیست و همچنین ایجاف خیل و رکاب بمعنی دوانیدن اسبان و شتران چاره است
مطلقا خواه بگرو باشد و خواه بی گرو با آنکه ایجاف مذکور بطریق نهی واقع شده نه بطریق اثبات پس اولی آنست
که مشروعیت سبق و رمایه را با دله دیگر اثبات کنند مثل اجماع و حدیث نبوی که لا سبق الا فی نصل او خف او
حافر یعنی نیست گروی بگرو در تیر اندازی و دوانیدن با شتر دوانیدن و دوانیدن اسب دوانیدن و مانند آن مثل آنکه

ادلیل

مروت از اهل بیت علیهم السلام که در سگان بغرت میکنند و منکر نیند نزد گروهی و لعنت میکنند صاحب گرو را
مگر گروی که در دوانیدن اسب و اشتر جهاد شده یا دوانیدن شتر و فیل یا در انداختن تیر و نیز در میره و بوسیده مانند
که اماده در اصل دوم نیست سبب آن است و او یا خود راست از آن بمعنی غنیمت یعنی الی گردانیدن و او جمع میشود است
از ایجاف و او یا خود است از وجیف بمعنی سرعت شتر یعنی دوانیدن و خیل اسم جمع است بمعنی اسپان و رکاب جمع اعلام است
از روی معنی یعنی شتران چاره و غرض از این است و صحیح نیست است بر پیغمبر صلعم و مومنان که اظهار کمال لطف و احسان است
با یکدیگر در سبقت معامله و مجاربه مثل این غنیمتی میسر گردانید از برای پیغمبر خود صلعم و غالب گردانید پیغمبر خود را بر کافران
سمحا که عادت و سنت که مسلط و مظلوم میکرد انبیا پیغمبران خود را بر دشمنان خود هر گاه میخواهد   قوله تعالی
فی سوره البقره یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر تفسیر این آیت و تحقیق او در کتاب صوم گذشت و غرض از
ایراد اینجا آنست که دلالت میکند بر مشروعیت شفعه و او در شرع استحقاق یکی از دو شریک است حصه شریک دیگر را
بعد از بیع او حصه خود را بدیگری و او یا خود است از شفع بمعنی جفت زیرا که مشروط است در شفعه آنکه شریک دو باشد
پس ما قول اصح بار شفاعت زیرا که شفعه در مواد محتاج است بشفاعت کسی و وجه دلالت است که در شفعه آسانی
مردم است و در ترک آن دشواری آنسان و در بیان معنی آیات بسیار است و تفصیل احکام او در کتب اصحاب مذکور است
قوله تعالی فی سوره المائده و تعاونوا علی البر والتقوی تفسیر این آیت سابقا گذشت و غرض از ایراد او اینجا
آنست که دلالت میکند بر مشروعیت گرفتن لقطه و او در شرع عبارتست از انسانی یا حیوانی یا مالی که مانده در جای
بی صاحب و تا کمال سر انطاق که در شرع مقرر است زیرا که گرفتن آن بقصد محافظت تا ضایع نشود داخل است در تعاون بر
نیکی و خصوصا اسم اول را داور لقیط گویند و تفصیل احکام او را در روایات اهل بیت علیهم السلام مستفاد کرده و در
کتب فقه مذکور است   قوله فی البقره فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم تفسیر و تحقیق
این آیت در کتاب جهاد گذشت و غرض از ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر جواز استرداد مالک مال مغصوب خود را
از غاصب جبرا و قهرا زیرا که غصب گرفتن مال غیر است بسبیل ظلم و تعدی و داخل است در اعتدا که مرتکب گرداننده
بود خدای او را بمثل او و استرداد مالک مال مغصوب را از غاصب جبرا و قهرا از آن جمله است و باقی احکام غصب از روایات
معتبره معلوم گردد چنانکه در کتب اصحاب مذکور است   قوله تعالی فی سوره الملک کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم
نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر و قالوا لو کنا نسمع او نعقل
ما کنا فی اصحاب السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر یعنی هرگاه که انداخته شوند در دوزخ جماعتی از کافران

بپرسند ازیشان نگهبانان دوزخ که مالک دوزخ و اتباع اوست که آیا نیامد بر شما پیغمبر بیم دهنده از نزد خدای تعالی گویند که بلی
بتحقیق آمد بر ما پیغمبر بیم دهنده از نزد خدای تعالی پس دروغ گوی شمردیم ما او را و گفتیم که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبری
و حکمی را و نیستید شما ای بیم دهندگان مگر در گمراهی بزرگ و گویند که اگر می بودیم که می شنیدیم سخن پیغمبران را در دنیا بالعقل در
می یافتیم نمی بودیم امروز در میان اهل دوزخ پس اقرار کنند بگناهان خود پس دور باشند اهل دوزخ از رحمت خدای تعالی بدانکه قول او
وقلنا ما نزل الله من شیء عطف تفسیری قول اوست فکذبنا از برای بیان طریق تکذیب و ظاهر است که قول او ان انتم الا فی ضلال
کبیر هم قول دوزخیان است و خطاب است همه پیغمبران را با آنکه منحصر است حال ایشان در ضلالت بزرگ از جهت کمال مبالغه در تکذیب
بعد از مبالغه ایشان بقول خود ما نزل الله من شیء و جهت ربط میان سماع و تعقل است که طریق معرفت احکام شرعیه این دو است
و سعیر بمعنی آتش است از سعر بمعنی بر افروختن آتش و انجا مراد آتش دوزخ است و اعتراف یعنی اقرار است از معرفت زیراکه
اقرار ناشی از معرفت است و سحق یعنی دور شدن است از سحق بضم یعنی بُعد و تقدیر چنانست که سحق اصحاب السعیر سحقا فعل را حذف
کرده اند و مصدر را بجای او نهاده اند و متعلق گردانیده اند بفاعل او بواسطه لام از برای بیان اختصاص و تصریح بان
مثل قول او و بعدا للقوم الظالمین و ازین قبیل است قول عرب حلاقا لفلان و نوشته نماند که این آیت دلالت میکند
بر صحت اقرار و اعتبار است از روی حق واجب در ذمه مقر بر وجهی که واجب شود بر او ادای حق خواه
حق الله باشد مثل عقوبات و حدود و تعزیرات در اقرار بکفر و جنایات موجبه آنها و خواه حق الناس باشد مثل
مال و نیست در آیات وجه دلالت قول اوست بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا که اقرار است بکذب پیغمبران که در زمان ایشان
و قول او فاعترفوا بذنبهم که صریح است در اقرار بگناهان خود و قول او فسحقا لاصحاب السعیر که صریح است در ترتب حکم بر اقرار
و در معنی اقرار شهادت است که دلالت میکند بر صحت او از مثل قول خدای تعالی و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین یعنی و
گواهی دهند کافران بر نفسهای خود که بوده اند کافران هرگاه باشد بر سر ایشان فرستادهای ما یعنی ملک الموت و اعوان او
جهت قبض روح ایشان زیراکه گواهی کسی بر نفس خود اقرار است و مثل قول خدای تعالی و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی شهدنا یعنی و گواه گردانید خدای تعالی فرزندان آدم را در روز میثاق بر روح که سوال کرد از ایشان که آیا نیستم من
پروردگار شما گفتند بلی هستی پروردگار ما گواهی دادیم بر نفس خود بآنکه تو پروردگار مایی زیراکه قول ایشان بلی اقرار
و شهادت بر نفس بر اقرار است و اما اول و هم دلالت بر آنکه بلی از حروف ایجاب دلالت میکند بر تقریر حکم ما بعد بلی
خواه نفی باشد و خواه اثبات چنانکه مشهور است میان علمای نحو و موید است آنکه روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما
که گفت در تفسیر این آیت که اگر بجای بلی نعم میگفتند کافر میشدند لیکن گاهی نعم بمعنی بلی مستعمل میشود و انجا است که فقها خلاف

کرده اند

کرده اند در آنکه نعم الیس لی علیک الف درهم اقرار است یا نه و مختار محققان انست که اقرار است زیراکه نعم بعد از نفی بمعنی بلی مستعمل میشود
بحسب عرف و مدار اقرار بر عرف است لیکن این وجه محل نظر است زیراکه اصل عدم ثبوت اقرار است و بنای احکام او در کتب فروع
مفصل مذکور است این کتاب در بیان وصیت است و آنچه ملحق است بآن و وصیت در اصل لغت اسمی است بمعنی
وصل از وصایت بمعنی وصل یصل و در شرع عبارت است از تملیک گردانیدن کسی عینی یا منفعتی را بعد از موت خود و وجه تسمیه آنست که
وصیت شرعی مستلزم متصل گردانیدن تصرف بعد از موت است بتصرف قبل از موت و درین کتاب ده آیت قوله
فی سوره البقره کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح
بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم یعنی نوشته شده است و مقرر کرده شده است بر شما ای مومنان وقتی که حاضر
شود یکی از شما را مرگ اگر بگذارد مال بسیار وصیت کردن از برای پدر و مادر و خویشاوندان بطریق عدل و راستی ثابت است این حکم
ثابت بودنی بر پرهیزکاران پس هر کس تغییر دهد این وصیت را بعد از آنکه شنیده باشد او را و معلوم او شده باشد پس نیست وجز این نیست
که گناه این تغییر بر آن کسانی است که تغییر میدهند او را بدرستی که خدای تعالی شنواست کلام انسان را داناست بمرام ایشان را پس کسی
که گمان برد از وصیت کننده میلی را از حق بباطل بر سبیل خطا یا سهو از ارتکاب گناهی را بر سبیل عمد پس اصلاح کند میان آن وصیت کننده
و وارث و کسی که وصیت از برای او واقع شده پس نیست هیچ گناهی بر آن اصلاح کننده بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربانست بدانکه
بعضی مفسران گفته اند که این آیت منسوخ است بآیت میراث و آن قول اوست یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر و بحدیث نبوی صلی الله
علیه و آله که ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث یعنی بدرستی که خدای تعالی داده است هر صاحب حقی حق او را بدانید
آگاه باشید که نیست هیچ وصیت از برای وارث و ظاهر این سخن مبنی بر آنست که کتب بمعنی فرض است چنانکه در آیت کتب علیکم الصیام
واقع شده و با وجود این بغایت ضعیف است زیراکه مضمون آیت میراث منافات ندارد بوجوب وصیت از برای وارث بلکه موید است
چه اگر آیات میراث شامل است بر اثبات وصیت و حدوث اگر چه منافات دارد فاما خبر احاد است و کتاب منسوخ نمیشود بخبر احاد نزد
محققان علماء اصول از موالف و مخالف بلکه اولی آنست که مراد از کتب مطلق تکلیف است و شامل است ندب را و فرض را و لکن
یا آنکه مراد از نفی وصیت در حدیث نفی وصیت است زیاده از ثلث زیراکه تخصیص سنت بکتاب بهتر است از نسخ کتاب بسبب
اگر جایز باشد وقوع آن و موید عدم نسخ است آنکه روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام که چون پرسیدند از آنحضرت
که آیا جایز است وصیت کردن از برای وارث فرمود که آری جایز است و این آیت را خواند و قول او اذا حضر ظرف متعلق است بکتب
که الوصیة است یا آنکه الوصیة مصدر است و جایز نیست تقدیم معمول مصدر بر او خصوصا وقتی که معروف بلام باشد یا بر تخصیص

ان فاعله با عدی معمول ظرف یا متعلق است بمحذوفی که متعلق غیر اوست مصدر مذکور یعنی کتب علیکم الوصیة للوالدین والاقربین
اذا حضر و تقدیم معمول حضر بر فاعلش از جهت مجرد اهتمام است و همچنین تقدیم معلقات کتب بر فاعلش که الوصیة است که از
جهت مزید اهتمام است بشان ایها و این فاصل است بوسط شرط که ان ترک خیرا است در میان هر که کتب است با معمولات
و مراد از حضور موت ظهور امارات مرض و وجه زیاده کردن احد یا انکه اظهر و اشهر آن بود که یعنی اذا حضر کم الموت ان
ترکتم خیرا مراد است زیرا که مراد از کتب علیکم حکم باحاد است نه بر مجموع و مراد از خیر مال کثیر است چنانکه مختار اصحاب است
از جهت انکه مرویست از امیر المؤمنین ع که در امد بر مردی از محبان خود در حین مرضش و مال او هفتصد درهم یا ششصد درهم
بود پس گفت ای امیر المؤمنین ایا وصیت بکنم الحضرت فرمود که نه از جهت انکه خدای تعالی گفته است ان ترک خیرا و نیست ترا
مال بسیاری و بعضی گفته اند که مراد مطلق مال است چنانکه در قول او و انه لحب الخیر لشدید تعبیر کرده اند و مراد از ترک
مال ترک اوست بالقوه مرتب بفعل زیرا که ترک بالفعل بعد موت است نه در زمان وصیت بلکه نزد ظهور آثار موت و نزدیک
آوردن فعل یا انکه فاعل او موت است و ان الوصیة است آنست که وصیت موت غیر حقیقی است یا فصل که میان فعل
و فاعل مذکور یا انکه وصیت بمعنی ایصا است و از جهت مذکر آوردن ضمیر راجع باو در قول او فمن بدله بعد ما سمعه و مراد
از اقربین جمیع خویشاوندانست خواه وارث باشند و خواه غیر وارث زیرا که جمع معرف بلام مفید عموم است و مراد
از قول او بالمعروف العدل است یعنی وصیت کردن براستی مثل انکه زیاده از ثلث مال نباشد و ضرر نرساند بورثه
و بکجری کم وصیت کند و ترجیح نکند توانگر ار بر درویشان و قول او حقا معمول مطلق تاکید است و فعل او محذوفست
و حقا یعنی حق حقا یعنی ثابت است مدت وصیت مذکوره بر متقیان ثابت بودنی و در بعید مقتضای اشارتست مدت
وصیت مذکوره و انکه گفته یعنی مدت است بمعنی فرض و معنی قول او فانما اثمه علی الذین یبدلونه انست که گناهی نیست
وصیت کننده را است تبدیل وصیت او بغیر حق بلکه گناه ان تبدیل کسانی راست که مرتکب ان شده اند مثل وصی و
گواه و وارث و غیر ایشان و قول او ان الله غفور رحیم تهدید و وعید است کسانی را که تبدیل وصیت کنند و قول او فمن خاف
یعنی توقع و ظن است و در قول او موص دو قراءت است یکی اسم فاعل باب افعال از اوصی یوصی دیگر اسم فاعل
باب تفعیل از وصی یوصی و معنی هر دو یکیست و جنف میل است از حق بباطل و اثم مطلق گناه است و در رد
میان ایشان اینجا مراد تخصیص جنف است بخطا یا سهو و تخصیص اسم بسبب وجوه بطلان و قول او ان الله غفور رحیم
وعده است مر مصلح را از رحمت و مغفرت و پوشیده نماند که این مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت و ندب وصیت
از برای خویشاوندان خواه وارث باشد و خواه غیر وارث بشرط انکه وصیت کننده صاحب مال کثیر باشد مثل سعد یا

هفتصد

یا هفتصد درهم نظر بروایت سابقه و بعضی محققان گفته اند که اگر ذمه کسی باشد بحقی از حقوق الله واجب است بر او در حضور موت
وطن و وقوع انکه وصیت کند بان حق یا حاج و اگر ذمه او مشغول نباشد بحق مالی مستحب است وصیت کردن او بر در حضور موت یا حاج
لکن بشرط در استحباب انکه مال او زیاده باشد از حد توانگری وارثان والله اعلم قوله تعالی فی سورة النساء
من بعد وصیة یوصی بها او دین یعنی وارثان مذکور در صدر آیت مذکوره مستحق میراثهای خود میشوند بعد از اخراج انچه میت مذکور
وصیت کرده باشد بان و بعد از اخراج دینی که میت مذکور داشته باشد و تفسیر تمام این آیت و تحقیق و توضیح او در کتاب
میراث خواهد امد انشاء الله تعالی و غرض از ایراد او اینجا انست که دلالت میکند بر مشروعیت وصیت و وجوب تقدیم وصیت بر
میراث و باقی ایات میراث بر این مثل است مثل قول من بعد وصیة یوصی بها او دین و قول او من بعد وصیة توصون بها
او دین و غیر ان و نیز ایات مذکوره دلالت میکند بر جواز وصیت مطلقا خواه تعیین کند موصی چیزی را که وصیت میکند خواه تعیین
نکند و همچنین تعیین کند کسی را که برای او وصیت میکند و خواه نکند پس جایز باشد وصیت کردن باراده کردن یکی از دو سه معین و
وصیت مستحب است از برای جمیع لکن معتبر باشد وصیت مطلقا مگر از ثلث ترکه یا کمتر و اعتبار او در بیشتر موقوف باشد
باجازه وارثان زیرا اجماع و روایات اهل بیت علیهم السلام قوله تعالی فی سورة البقرة و اذ قال ابراهیم رب
ارنی کیف تحی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل
جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم یعنی و یاد کن ای محمد چون را که واقع شد در وقتی که گفت
ابراهیم ع که ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میگردانی مردها را گفت خدای تعالی که آیا ندانسته قدرت مرا و ایمان
نیاورده بقدرت من بر زنده گردانیدن مردها گفت ابراهیم که دانسته ام و ایمان اورده ام لیکن میطلبم از تو زنده گردانیدن ان را
تا اطمینان و تسلی دل من در ساختن حسب قدرت تو زیاده شود و علم الیقین بعین الیقین رسد گفت خدای تعالی که پس بگیر
چهار نوع را از جنس مرغان پس مایل گردان ایشان را بسوی خود و بکوب ان بر سر کوهی از اجزاء آن چهار مرغ جزوی را
بعد از ان بخوان ان مرغان را تا بیایند بدو بشتاب و بدانکه خدای تعالی غالب است بر هر چیز دانا است بطریق حکمت مر
رب منادی ربی است مضاف بیاء متکلم که یاء متکلم محذوف شده یا حرف ندا یعنی یا ربی و مفعول دوم ارنی کیف تحی الموتی
سد مسد جواب کیف تحی الموتی و معطوف علیه و لم تؤمن مقدر است بعد از همزه استفهام یعنی الم تعلم و لم تؤمن و قول او
لیطمئن قلبی و مراد از اطمینان قلب کمال اطمینان و تسلی دل است بر این وجه که علم الیقین حاصل شود و از اینجا لازم می آید
که اصل اطمینان و یقین حاصل بوده باشد تا منافی عصمت باشد و مراد از استفهام اولم تؤمن با انکه خدای تعالی عالم است
کشف موقف و بعض از ابراهیم ع است که از ابراهیم جواب دهد بجواب مذکور که اطمینان دل است بر طلب مبادرت

احیاء موتی و بعد از آن احیاء موتی بر وجه کور واقع شود تا معلوم شود که ظهور این آیات عظمی بحسب التماس ابراهیم علیه السلام واقع شد
و نیز معلوم شود که عدم حصول عین الیقین بعد از علم الیقین منافی عصمت ابراهیم نیست و در بعضی روایات از امام رضا
علیه السلام وارد شده که در تفسیر این آیت فرمود که سبحانه و تعالی گفته بود با ابراهیم علیه السلام که یکی از بندهای خود را خلیل و دوست خود
خواهم کرد اگر خواهد از من جهة او مرده زنده کردم و ابراهیم علیه السلام گمان برده بود که آن بنده اوست پس سؤال کرد که بار خدایا
چگونه مرده را زنده میگردانی چون خدای تعالی گفت که مگر ایمان نیاورده بقدرت کامل من گفت ایمان آورده ام
لکن سؤال من آنست که تسلی یابد دل من در تخصیص اینکه مرا خلیل و دوست خوانده یا دیگری را و قول او فخذ من
ما و چهار از صور فصرهن یعنی اماله یعنی متوجه گردان بسوی خود اثم جعل آزادجع کن اسامی را از خود بعد از آن بکش
و پاره پاره کن و در سر سر کوهی از کوههای حاضر پاره بنه بعد از آن بخوان این مرغان را تا ببینی که خدای تعالی چگونه زنده
میکرد ابتدا انها را و چگونه پاره ها متفرق مجتمع میکردند و زنده شوند مقصود بعد رب خدای تعالی و مراد از قول او و اعلم یعنی علم یقینی
اولی است زیرا که اصل علم یعنی حاصل بود از ابراهیم را علیه السلام و غرض از ارادت آیت درین مقام آنست که شیخ رحمه الله استدلال
کرده باین آیت برانکه اگر کسی وصیت کند بالکه جزوی از مال او را بطلانی دهند عشر مال او را باید داد و وجه استدلال
آنست که خدای تعالی عشر اجزاء آن چهار مرغ را جزئی از آنها شمرده درین آیت زیرا که کوههای حاضر ده از ابراهیم
که قسمت فرموده ابراهیم آن اجزا را بر آنها ده کوه بود چنانکه دلالت میکند روایت صحیحه عبدالله بن سنان از امام صادق
علیه السلام که گفت زنی وصیت کرد بمن که ثلث مال مرا بگیر و ادا کن از آن فرضهای مرا و جزوی از ثلث مال مرا بفلان
بده من پرسیدم از ابن ابی لیلی که حکم این مسئله چیست گفت هیچ نمیرسد با آن زن که معین ورثه زیرا که معلوم
که مراد از جزو چیست بعد از آن پرسیدم این مسئله را از امام صادق علیه السلام و جواب ابن ابی لیلی را بعرض رسانیدم
آنحضرت فرمود که دروغ گفته است ابن ابی لیلی عشر ثلث مال او بآن زن میرسد زیرا که خدای تعالی امر کرد ابراهیم را علیه
که بر سر کوهی جزئی از اجزاء آن چهار مرغ و کوههای حاضر در آن روز نزد ابراهیم علیه السلام ده بود پس هر جزئی عشری بوده
باشد و مثل اینست روایت ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام و شیخ مفید و سلار رحمهما الله برانند که وصیت بجزء
مال وصیت است بسبع مال از جهت قول خدای تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی مر دوزخ راست هفت
در است که مر هر دری را جزوی است از دوزخیان که قسمت کرده شده است بر ایشان زیرا که خدای تعالی درین آیت سبع
دوزخیان را جزوی از ایشان خوانده چنانکه روایت ابی بصیر از امام کاظم علیه السلام و روایت اسمعیل بن همام از امام رضا
علیه السلام که مستند ایشان است درین مسئله بر وجه مذکور صریح نیست دلالت میکنند بر آن و مخفی نماند که هر یک از حدیثین مذکورین

مستعمل است

مستعمل است در اثبات دعوی خود و هر یک از آنها مذکور بر دلالت میکند و بعضی حدیث پس تعارض باشد میان
حدیثین و اسمن بر در راجع میان ایشان بنا بر مبنی است بر ترجیح احد متعارضین بر دیگری لیکن ظاهر ترجیح اول و حدیث
اولی است از جهة آنکه او قوی است با اصل زیرا که اصل آنست که از حقوق وارثان که بکتاب و سنت ثابت شده چیزی
کم نشود پس هر چند در وصیت کمتر است با اصل موافقتر است   قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین
آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم
فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم
شهادة الله انا اذا لمن الآثمین یعنی ای گروه مؤمنان گواهی معتبر که واقع شود میان شما وقتی که حاضر شود یکی از شما را علامات
موت در وقت وصیت کردن گواهی دو کس است که صاحب عدالت باشند از مسلمانان یا از کافران دیگر اگر سفر
کرده باشید در اطراف زمین پس رسیده باشد مصیبت مردن در حالتی که نگاه دارید آن دو گواه را بعد از نماز عصر پس
سوگند خورند بخدای تعالی اگر شک آورید در راستی ایشان که ما بر وجه گواهی خود عوض نمی گیریم چیزی را که بهای داشته باشد و اگر چه کس
که از برای او سوگند میخوریم صاحب خویشاوندی باشد و نمی پوشیم گواهی خدای را هر کسی که باشیم کار که گواهی حق را بپوشیم
هر آینه از جمله گناهکارانیم و سبب نزول این آیت آن بود که تمیم بن اوس داری و عدی بن زید که نصرانی بودند بقصد تجارت
از مدینه بیرون رفتند و با ایشان بدیل بن ابی ماریه که مسلمان بود و از جمله مهاجران بود اتفاق نموده بیرون رفت چون
بشام رسیدند بدیل بیمار شد پس اموال خود را نوشت و در میان رخوت خود نهاد و تمیم و عدی را خبر دار نکرد از آن و گفت
با ایشان که بعد از مردن من مال مرا بفرزندان من رسانید پس از آن مرد پس تمیم و عدی از میان اموال او ظرف نقره که وزن او
سیصد مثقال بود منقش بطلا برداشتند و باقی اموال را بفرزندان او رسانیدند و چون فرزندان او مفصل اموال را از میان رخوت
بیرون آورده مطالعه نمودند ظرف نقره را از ایشان طلب کردند ایشان انکار کردند مرافعه بمجلس شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله افتاد پس
این آیت نازل شد و ایشان را سوگند داد بعد از نماز عصر نزدیک منبر خود و رها کرد ایشان را بعد از آن ظرف مذکور را در دست
ایشان یافتند گفتند ما خریده بودیم این ظرف را از بدیل چون گواه نداشتیم منکر شدیم پس این مرافعه بمجلس نامی رسالت پناهی افتاد
بعد از آن این آیت بعد نازل شد مضمون او آنست که اگر اطلاع واقع شود که آن دو گواه از دل خیانتی ظاهر شود و کسی اقرار در سوگند خوردند که ما
احق و اولاییم از ایشان پس عمرو بن العاص و مطلب بن ابی وداعه که از وارثان بدیل بودند سوگند خوردند که ظرف مذکور حق
ماست و تمیم و عدی خیانت کرده اند در آن و ما از خریدن ایشان خبر نداریم پس پیغمبر صلی الله علیه وآله ظرف نقره را با ایشان داد
و چون تمیم و عدی جانب دعوی بر آن ظرف مذکور بودند و گواه نداشتند متعلق بود آنکه وارثان بدیل سوگند خورند بعدم علم

سوگند ایشان از این قبیل بود و در این تقدیر مراد از شهادت در آیت ثانیه یمین است بر سبیل مجاز بآنکه یمین را
مدعی علیه بمنزله شاهد است از مدعی لیکن در آیت اول بمعنی خود است و از ظاهر این است و سبب نزول چنان معلوم میشود که تمیم
و عدی وصی بوده اند در رسانیدن مال بورثه او و گواه بوده اند در وصیت او بعضی ورثه و تحلیف ایشان از جهت وصایت
و خیانت ایشان بوده نه از جهت گواهی ایشان پس احتیاج نیست بآنکه تحلیف ایشان را منسوخ دارند بسبب اجماع که
گواه را سوگند نباید داد چنانکه بعضی توهم کرده اند لیکن این مقدار بحث میماند که وصایت ذمی صحیح نیست باجماع پس
لازم آید که وصایت تمیم و عدی فاسد بوده باشد اگر چه از الزام او محذوری لازم نمی‌آید و قول او شهادة بینکم
مبتدا است و اثنان خبر او بطریق مجاز عقلی یا بتقدیر مضاف یعنی شهادة اثنین و اضافه شهاده بسوی بین بمعنی آنکه
با معنی لازم بطریق تجوز درست و قول او اذا حضر ظرف شهاده است و حین الوصیه بدل است ازو یا عطف
بیان او و قول او منکم صفت بتقدیر صفت اثنان است یا صفت صفت او و ظاهر آنست که مراد از منکم
مسلمانان است و مراد از غیرکم کافران و قول او او آخران صفتهم شرطا آخران من غیرکم و متعلق است باو و قول او
فاصابتکم عطف است بر ضربتم یعنی گواهی دو کس از غیر شما وقتی معتبر است که در سفر باشید و از برای دو گواه عدل
پیدا نشود و تعمیم شهادت آخران بعد سفر بنابر آن است که احتیاج بگواهی آخران در سفر بیشتر است بحسب عادت
نه از جهت تخصیص حکم بسفر اگر چه مراد از آخران من غیرکم که گواهان ذمی است زیرا که گواهی ذمی در وصیت
مسموع است نزد اصحاب ما خواه در سفر و خواه در حضر بشرطی که دو گواه مسلم عدل پیدا نشود و هر دو ذمی که گواهی
میدهند امین باشند در دین خود و گواهی ذمی در وصیت مستثنی است از قاعده اشتراط اسلام در شهادت و بعضی
از اصحاب سفر را شرط شهادت ذمی در وصیت داشته اند بنابر ظاهر آیت مذکوره و دلالت کو آیات مطروحه
قول او تحبسونهما من بعد الصلوه جمله مستأنفه است جواب از سوال مقدر مثل کیف نعمل و مراد از صلوه نماز عصر است
از جهت آنکه عادت چنان بود که مردم را در این محل سوگند میدادند و جمعیت مردم در این وقت واقع میشد تا آنکه
وقت ملاقات سکان روز و سکان شب است و از جهت تعمیم حضرت صلی الله علیه و آله در این وقت سوگند داد
چنانکه مذکور شد و بعضی گفته اند مراد نماز پیشین است و بعضی گفته اند مراد مطلق نماز است و قول او لا نشتری به
ثمنا متعلق است بقول او فیقسمان و بیان مقسم علیه است و قول او ان ارتبتم شرطیه است که در میان اجزای او
مذکور شده بطریق جمله معترضه و ضمیر به راجع است بالله یا بقسم و مراد از ثمن متاع دنیوی است که تمام داشته باشد
و کلمه لو در لو کان وصلیه است و واو عاطفه است یا حالیه چنانکه در واو داخل بر لو وصلیه واضح صلی مشهور است

وهر

و هر کدام راجح است بعضم لکه وارثان میت سازند و قول او و لا نکتم شهادة الله عطف است بر لا نشتری و اضافه شهادة بسوی
الله جهت ادنی ملابست است یعنی گواهی که از جهت امتثال امر خدای تعالی و تحصیل رضای او باشد و مقوس او اظهر
از اضافه الیه یعنی او اکتم شهاده الله و معنی عام که آیه مذکوره دال است بر فضیلت وصیت کردن در آخر عمر در حضور
دو گواه عدل از مسلمانان اگر میسر شود و اگر میسر نشود چنانکه در سفر یا سد در حضور دو گواه از کافران ذمی که
امین باشند در دین خود و باقی احکام وصیت از روایات اهل البیت علیهم السلام معلوم گردد چنانکه در کتب اصحاب
مذکور است قوله تعالی فی سورة النساء وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا
فادفعوا الیهم اموالهم ولا تأکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان
فقیرا فلیأکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا یعنی آزمایش
کنید ای وصیان یتیمان ممتاز را تا آنکه هر گاه بالغ شوند پس اگر دریابید از ایشان عقل معاشی پس باز گردانید بسوی ایشان
مالهای ایشان را و مخورید مالهای ایشان را بطریق اسراف و تعجیل از ترس آنکه بزرگ شوند و مالهای خود را بگیرند و هر کس از
شما که درویش باشد و اگر بس باید که اجتناب کند از مال یتیمان و هر کس از شما که درویش باشد پس باید که بخورد از مال
ایشان بحساب اجر محافظت آن بقدر حاجت پس هر گاه که باز گردانید بسوی یتیمان مالهای ایشان را پس گواه گیرید
بر ایشان و بس است خدای تعالی از روی دانش حساب آنچه میدهید بایشان بدانکه ابتلا در اصل لغت بمعنی امتحان
و آزمایش کردن است و مصیبتها را از جهت بلیه گویند که متضمن آزمایش مصیبت زده است که صبر میکند یا جزع
مینماید و یتامی جمع یتیم است و او بحرف کودکی است که پدر او مرده باشد از یتم بمعنی تنهایی و از جهت در یکتا را
یتیم خوانند و ظاهر آنست که خطاب در این آیت بکسانی است که ولی و وصی یتیمان باشند و ظاهر آنست که مراد
از آزمایش یتیمان بی روی و ملاحظه رشد ایشان است پیش از بلوغ ایشان تا اگر رشید باشند بعد از بلوغ فی الحال
مال ایشان را بایشان تسلیم کنند و احتیاج نشود بامتحان رشد ایشان بعد از بلوغ والا حجر تابع رشد لازم آید
و آن خلاف اجماع است آری اگر امتحان نکنند پیش از بلوغ و رشد ایشان ظاهر نشود احتیاج شود باحتیاج
رشد ایشان بعد از بلوغ بر وصی و در قول او حتی اذا بلغوا النکاح حرف ابتدائیه است بر جاره از جهت
بر جمله داخل شده و معنی او غایت و تفریع است پس هر گاه که بالغ شوند و عقل معاشی داشته باشند
بدهید بایشان مالهای ایشان را و از اینجا معلوم شود که آزمایش ایشان تا زمان بلوغ و رشد ایشان است و مراد
از آنستم دانستن و دریافتن است و از رشد عقل معاشی است که بازی نخورند در معاملات و تصرفات

که لایق ایشان باشد و مراد از اسراف در گذشتن از حد شرع و از بدار تعجیل کردن و ان یکبروا اسعد بران یکبروا
یعنی از جهت ترس انکه بزرگ شوند و بحد بلوغ برسند زیرا که کبر بکسر ا...اب علم بمعنی اکبر است یعنی رسیدن اگر
بکسرا...اب شرف ارکمارب یعنی بزرگ شدن بحسب حسابت یا قدر و منزلت و ظاهر است که اسرافا
و بدارا مفعول مطلق اند از لا تاکلوا یعنی اکل اسراف و اکل بدار و احتمال دارد که حال باشند یعنی مسرفین
و مبادرین و دور نیست که مفعول له باشند یعنی از جهت قصد اسراف و تعجیل مثل ضربته تادیبا و استعفاف
در لغت بمعنی طلب عفت آمده و بمعنی عفت نیز آمده یعنی اجتناب کردن از فسق و اینجا مراد معنی دوم است
و حمل او بر معنی اول مناسب مقام نیست و مراد از امر باشهاد ندبست یا ارشاد زیرا که مصلحت دنیوی نیز
در اینست که گواه گیرند از برای دفع تهمت و رد انکار و مادر کفی بالله زایدست و الله فاعل کفی است یعنی
محلی و حسیبا حال است یا تمیز از حسیبا بمعنی محاسب یعنی کافی است خدای تعالی از روی محاسب و دانش
یا از روی حساب و مخفی نیست که این آیه دلالت میکند بر آنکه واجبست بر ولی که محافظت مال یتیم کا
مبنی بکای او در تار زمان بلوغ و رشد او و علامت بلوغ نزد اصحاب ما احتلام است یا رسیدن بپانزده سالگی
یا روییدن موی زهار بنا بر احادیث صحیحه و زیرا که یتیم و صغیر محجور و ممنوع اند از تصرف در مال خود تا زمان بلوغ
و رشد و چون وصیت عالی می باشد تو لایت می باشد و وصیت بدر با حاکم محافظت یتیم و مال او
از این قسم است لاجرم احکام یتیم از ملحقات وصیت باشد از ین جهت درین کتاب این آیه کریمه را ذکر میکرد
تا آنکه حکم قسم ثانی وصیت نیز معلوم میشود در ضمن احکام اولیاء یتیمان و نیز این آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه ولی یتیم
اگر توانگر باشد حرام باشد گرفتن او از مال یتیم مطلقا و اگر درویش باشد جایز باشد او را گرفتن از مال او بقدر
کفایت یا بقدر عمل یا بقدر اقل الامرین بنا بر اختلاف اقوال لیکن قول اخیر ظاهرترست از جهت قول خدای تعالی
ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن یعنی نزدیک مشوید بمال یتیم مگر بطریقه که آن بهترست نسبت بحال یتیم
و معلوم است که گرفتن اقل الامرین بهترست یتیم را و از جهت آنکه اصل عدم تصرف است در مال غیر و بعضی
احادیث نیز موید این معنی است چنانکه گذشت
قوله تعالی فی سورة النساء وآتوا الیتامی
اموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا یعنی بدهید
ای اولیاء یتیمان با ایشان مالهای ایشان را و بدل مکنید مال حرام را که مال یتیمان است بمال حلال خود و مخورید
مالهای یتیمان را با مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیمان هست گناه بغایت بزرگ سبب نزول این آیه آن بود

که مردی برادرزاده یتیم داشت و مال بسیار از آن برادرزاده را در نبود و چون یتیم بالغ شد مال
خود را از عم طلب نمود با او نداد و مجلس شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رفتند پس
این آیه نازل شد و چون عم مذکور این آیه را شنید گفت اطاعت میکنم خدا و رسول خدا را و پناه
میبرم بخدای تعالی از گناه بزرگ و مال برادرزاده خود را تسلیم او کرد آن حضرت فرمود که هر
که نفس و بخل نفس خود ... بهکذا اعانه محل داره یعنی هر گاه که نگاه داشته شود از بخل نفس و اطاعت
پروردگار خود را بجهت آنکه این مرد اگر ... که او روی ... در ... پروردگار خود و چون
بر مال را اگر صرف کرد در راه خدای تعالی پس لطف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت الاجر واقع
... بدین رسید که گفت یا رسول الله ... که حاصل شد بر او ثواب و مانده است گناه ظاهر مقصود
است که بدرگاهی حد کرده بود در تحصیل آن مال ... که حق کسی دران مال بوده باشد
... پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ... ان حق در سانند
ان ... و مالک آن ... بوده باشد ... که او ... مدامت و ...
که ... را حاصل شده باشد ... اگر خرج ... در راه خدای ...
... اولیاء یتیمان است و مراد از دادن ایشان با ایشان تسلیم کردن مال ایشان است بعد از
بلوغ و رشد ایشان ... ایشان ... تسلیم مال ایشان
بایشان بعد از بلوغ و رشد یا مراد از دادن مال ایشان با ایشان صرف مال ایشان است در ضروریات
ایشان پیش از بلوغ و تبدل در لغت بمعنی استبدال یعنی بدل کرفتن لیکن ظاهر است که مراد اینجا تبدیل
و ابدال یعنی بدل کردن و از خبیث مال یتیمان که حرامست بر اولیا و از طیب مال حلال اولیا یعنی
بجای حرامی که خدای تعالی بر شما حلال کرده است و مخورید مال یتیمان را که خدای تعالی بر شما حرام
گردانیده و کلمه الی در الی اموالکم بمعنی مع است یا متعلق است بانضمام مقدر یعنی مخورید مالهای یتیمان را با مالها
خود یا در حالتی که منضم باشد بمالهای شما و از این کلام لازم نمی آید تخصیص نهی بتصرف در مال یتیمان بضم
آن با مال خود چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که قول او و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب نهی است از
تصرف ... مال حلال خود پس احتیاج نبود بانکه در وجه تخصیص گویند که تصرف در مال
یتیم با ... خود ... است زیرا که تصرف است در مال غیر با توانگری و بی احتیاجی آن و اینچه اولی است

نهی ازین جهت تخصیص نمود نهی را بآن با آنکه تصرف در مال یتیم با مال خود لازم نیست که با نوا نکی
و عدم احتیاج باشد بآن و بهتر است که در وجه تخصیص چنین گویند که تصرف در مال غیر بعد از انضمام
با مال خود بیشتر است پس تخصیص کرد نهی را بصورت انضمام تا نهی صورت انفراد بطریق اولی لازم آید
و حوب در لغت گناه بزرگ است پس وصف او بکبیر مبالغه است در بزرگی از دو وجه زیرا که صیغه فعیل
نیز برای مبالغه است و اگر تنوین برای تعظیم باشد مبالغه زیاده شود و پوشیده نیست که
آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم تصرف اولیا در مال یتیمان الا بآنچه دلیل دال بر جواز آن باشد و تصرف ایشان
در مال یتیمان بقدر معروف بعد بر فقرا ایشان چنانکه از آیت سابق معلوم شد
قوله تعالی فی سورة النساء وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم
فليتقوا الله وليقولوا قولا سديدا ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في
بطونهم نارا وسيصلون سعيرا یعنی و باید که بترسند از خدای تعالی آنانکه اگر بگذارند از عقب
خود فرزندان ناتوان بترسند از آنکه هلاک شوند پس باید که پرهیز کنند از خدای تعالی و باید
که بگویند سخن نیکو درستی که آنانکه میخورند مالهای یتیمان را از روی ظلم است و جز این نیست که میخورند
مقداری شکمهای خود آتش دوزخ را و زود باشد که در آیند در آتش دوزخ مراد که درین معنی
ورثه است و ضعاف جمع ضعیف است یعنی ناتوان و مراد از ناتوان ناتوانی خورد سالی است
یا ناتوانی افلاس و حاجتمندی و مراد از ترک فرزندان مرگ شدن است ترک ایشان زندگی
نمودن زیرا که ترک با فعل کردن است و خوف بعد از آن معقول نیست و قول او لو ترکوا من خلفهم
ذرية ضعافا خافوا عليهم جمله شرطیه است که صله الذین واقع شده و قول او فليتقوا الله وليقولوا
عطف بر قول او وليخش الذين و ظاهر آنست که مراد از موصول مذکور اولیا و اوصیاء یتیمان است
یعنی باید که در رعایت حال یتیمان مبالغه نمایند و چنان تصور کنند که اگر ایشان مرگ یابند
و فرزندان صغیر و اسیر باشند که بعد از مردن ایشان یتیم باشند حکم ایشان یتیمان مردم است
یتیمان مردم که ایشان ولی و وصی ایشانند چنان غمخواری کنند و در محافظت ایشان بعضی
و از خدای تعالی بترسند در رعایت ایشان این چنان غمخواری کنند و درین تقدیر مراد از قول
سدید سخن ملایم است که با یتیمان گویند چنانکه با فرزندان خود میگویند مثل ای ورثهٔ یتیم

وای جان پدر و غیر آن و موید این معنی است آیت لاحق و آن قول اوست ان الذين يأكلون
اموال اليتامى ظلما و ظاهر از تجهت شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله این معنی را اختیار فرموده
و احتمال دارد که مراد از موصول مذکور وارثان میت باشند که در مجلس قسمت ترکه با سایر خویشاوندان
محتاج درشتی میکنند و با ایشان حق النظری نمیدهند یعنی باید که چنان نکنند و خود را مثل این میت کاره
خویشاوندان فقیر وارث می‌پندارند و درین تقدیر مراد از قول سدید سخنی است که دلالت
کند بر حصول مقصود آن خویشاوندان و موید این معنی است آیت سابق و آن قول اوست واذا
حضر القسمة اولوا القربى یا قول او وقولوا لهم قولا معروفا لکن ابا میکند این معنی قول ذرية
زیرا که حمل او بر خویشاوندان غیر وارث بعید است و احتمال دارد که مراد از موصول مذکور
جمعی باشند که نزد مریض می نشستند و با او میگویند که تمام مال خود را در راه خدای تعالی صرف کن تا
ثواب باشد و برای مال خود چیزی مگذار یعنی باید که اینچنین گویند وارثان این مریض را محروم گردانند
و خود را مثل آن مریض فرض کنند و بترسند که در آخر عمر خود حکومت وارثان خود میبرند و درین تقدیر مراد
از قول سدید آنست که بگویند آن مریض را که وارثان را محروم مگردان و تمامی مال خود را بدیگران
وصیت مکن و مراد از قول او في بطونهم قدر پری شکمهای ایشان است یعنی میخورند آتش آن قدر
که شکمهای ایشان پر شود از آتش و دور نیست که مراد از اکل انداختن باشد که لازم خوردن است
بطریق مجاز یعنی می اندازند در شکمهای خود آتش را و بر هر تقدیر مراد از نار حرامی است که منجر شود بآتش
از جهت آنکه حرام است یعنی چیزی میخورند که گویا آتش است و تنوین نارا برای تعظیم است یعنی آتش
بزرگ که آتش دوزخ است و مثل این معنی مذکور است قول او و سیصلون سعیرا و آن در اصل
است ... و در قول او سیصلون دو قراءت است فعل معلوم از صلی یعنی در آمدن و سوخته
شدن و فعل مجهول از اصلاء و از تصلیه یعنی در آوردن و انداختن در آتش و در ذکر آن حصر که انما
و در قول او في بطونهم و در قول او نارا و در یاکلون ... اول جمله ثانی مبالغه نیست در تحریم تصرف
در مال یتیمان بغیر حق خواه از اوصیاء ایشان واقع شود و خواه از دیگران مثل حکام جور و غیر ایشان
که دلالت آیه بر تحریم تصرف در مال یتیمان خواه از اوصیا و خواه غیر اوصیا ظاهر است
و آیت اول نیز دلالت میکند بر تحریم تصرف در مال یتیمان از اوصیا بنا بر احتمال ظاهر چنانکه مذکور شد

قوله تعالی فی سورة النساء و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله
لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا یعنی و مدهید بکودکان که عقلی ندارد
مالهای خود را الحال مالها که گردانیده است خدای تعالی آن مالها را سبب معیشت و مدد کاری
شما و روزی دهید ایشان را در آن مالها و بپوشانید ایشان را در آن و بگوئید مر ایشان را سخن ملایم که مستحسن
باشد بحسب شرع بدانکه سفها جمع سفیه است از سفه و او در لغت سبکی عقل ولی و نوعی است
و در شرع بی وقوفی است در معاملات و تصرفات مالیه و ظاهر آنست که مراد از سفها اینجا سفیهان
و کودکانست و خطاب با اولیا و اوصیا ایشانست یا موالی اعم است سابقه و لاحقه باشد و مقصود
نهی ایشانست از آنکه مالهای ایشان کودکان را که در دست ایشانست بکودکان دهند و وجه آنکه
ضایع کنند و مؤید این معنی است قول او و ارزقوهم و اکسوهم یعنی از مال ایشان نفقه و کسوه ضروری
ایشان را با ایشان دهید و زیاده ندهید و وجه آنکه فیها گفت و منها نگفت اشارتست بآنکه نفقه و کسوه
ایشان را از اصل مال نمی باید داد بلکه از فایده آن باید داد یعنی مال را محل روزی و کسوه ایشان
گردانید بدین وجه که تجارت کنید با آن و از فایده آن نفقه و کسوه ایشان را بیرون کنید و مراد از اموالکم
جعل الله لکم قیاما سفیه و مجانین مالهای کودکانست که در تصرف و از فایده آن نفقه و کسوه ایشانرا
اولیا است و نسبت است مالهای اولیا که خدای تعالی از ملک او و سبب معیشت ایشان گردانیده بسبیل
استعاره و می تواند بود که اضافه اموالکم از برای ادنی ملابسه باشد و لکم بمعنی تعلیل باشد یعنی از جهة
شما و مراد از قیام معیشت کودکان باشد یا اولیا زیراکه مال کودکان بواسطه اولیاست معیشت کودکان
میکرده و بعضی گفته اند که مراد از سفها مطلق سفیهانست در صغار و کبار و خطاب بجمیع مالدارانست بآنکه
مال خود را بسفیهان ندهند تا ضایع نکنند و مؤید این معنی است قول او اموالکم التی جعل الله لکم قیاما
لیکن ابا میکند از آن قول و ارزقوهم فیها و اکسوهم زیراکه گویند مراد آنست که گفته اند که چیزی بایشان
دهید نفقه و کسوه ضروری ایشان را با ایشان دهید نظری نیست و این معنی خلاف ظاهر است و پوشیده
نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر آنکه حرامست اولیا را که از مال صغیران و مجنونان
زیاده از نفقه و کسوه ضروری ایشان چیزی بایشان دهند و هم از جهة سفه ایشان و بدانکه صغیران محجورند از
تصرف در مال خود مطلقا از جهة سفه ایشان بلکه مطلق سفیهان محجورند از تصرفات مالیه و حرامست دادن

مال ایشان زیاده از نفقه و کسوه ضروری ایشان   قوله تعالی فی سورة النحل ضرب الله
مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل
یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون یعنی زد خدای تعالی از برای ذات مقدس خود و بیان
که او را شریک و انباز نیست در عبادت … مثالی که آن بنده غلامیست که ملک شخصی باشد و قادر
نباشد بر هیچ چیزی از تصرفات و کسی که روزی داده ایم ما او را از فضل و کرم خود روزی نیکو پس
انفاق میکند از آن روزی پنهان و آشکارا آیا برابرند این گروه که بندهای عاجز و آزادان
قادر بر تصرفات و شایستگی حمد از برای آنست که منعم علی الاطلاق است پس مستحق عبادت اوست و غیر او
از بتان لیکن بیشتر ایشان این جواب حق را نمیگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند و آنکه مراد از ضرب مثل
آوردن مثالی است از برای چیزی و قول او عبدا عطف بیان مثلا است و مملوکا صفت عبدا
از جهة احتراز از بنده خدا که آزاد باشد و قول او لا یقدر علی شیء صفت بعد از صفت است از جهة
احتراز مکاتب و ماذون و قول و من رزقناه عطف است بر عبدا مملوکا و ظاهر آنست که من
موصوفه است و ما بعد او تا رزقه معطوف علیه باشد و قول سرا و جهرا مفعول مطلق است یعنی انفاق
سرا و انفاق جهرا یا حال است از فاعل او یا مفعول بواسطه او یعنی مسرا او جاهرا
یا مستور یا مجهور و مثل مذکور از برای شرکاء ذات مقدس خدای تعالی است و دلیل است
بر امتناع مساوات میان خدای تعالی و بتان در عبادت باین معنی که بنده عاجز و قادر مساوی
نیستند با وجود آنکه از یک نوع اند پس بت جماد و خدای محیی توانا چون مساوی باشد و ضمیر یستوون
راجع است بما مراد معطوف علیه و قول او الحمد لله مرتب جواب استفهام مذکور است این جمله
معطوف نشده بر و بنابر کمال انقطاع میان ایشان همچنانکه استفهام مذکور معطوف نشده بر
ما قبل خود از جهت کمال انقطاع یعنی برابر نیستند بلکه بنده آزاد قادر بر انفاق غالب است بر بنده
مملوک عاجز پس خدای تعالی نیز غالب باشد زیراکه او منعم علی الاطلاق است و مستحق حمد و ثنا تنها
و قول او بل اکثرهم لا یعلمون عطف است بر مقدری لکن الکفرة لا یقولون بهذا الجواب الحق
بل اکثرهم لا یعلمون یعنی لیکن کافران قایل نمیشوند باین جواب حق بلکه اکثر ایشان نمیدانند این
جواب را و مخفی نیست که آیت مذکوره دال است بر آنکه بنده مملوک مجبور است از تصرف در مال

مطلقا مگر باذن سیدش زیرا که ظاهر آنست که در ادیقه قدرت اوست بر تصرفات مالیه از جهت
مملوکیت مشهور الا ما اخرجه الدلیل و اما انکه بعضی استدلال کرده اند باین آیت بر انکه بنده مملوک
مالک هیچ چیز نشود چنانکه مختار محققان اصحاب ماست محتاج است بضم مقدمات خارجه الایة العاشرة
قوله تعالی فی سورة المزمل و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا
و استغفروا الله ان الله غفور رحیم یعنی انچه پیش فرستید از برای نفسهای خود از خیرات
و تصدقات بیابید انرا نزد خدای تعالی آمرزنده بهتر و بزرگتر از روی مزد و ثواب و طلب آمرزش
کنید از خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربانست ظاهر انست که خیرا اول مفعول ثانی است و اسم
فصل و مراد از و مطلق عطایا و تصدقات و جه دوم اسم تفضیل است بقرینه هو که ضمیر فصل است
و مشروط است بانکه جز معرف بلام باشد یا اسم تفضیل مستعمل بمن که بمنزله معرف بلام است در عدم
دخول حرف تعریف بر ایشان و بقرینه اعظم که معطوف است برو و اجرا تمیز است از نسبت اعظم
بفاعل او که ضمیر است مستتر در و و قوله و استغفروا الله عطف است بر صیغهای امر سابق
برین آیه و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت میکند اجمالا بر فضیلت عطایا بنحو مطلق و قرض و صدقه
و هبه و مستغلی و غیر آن خواه در حال صحت و خواه در حال مرض لیکن در مرض اسوت نافذ بودن
حال بقول مختار و آیات داله بر فضیلت عطایاء مذکوره بر سبیل اجمال بسیار است

این کتاب در بیان احکام نذر و عهد و یمین است و نذر در لغت بمعنی واجب گردانیدن
چیزیست بر خود و در شرع واجب گردانیدن چیزیست بر خود بصیغه معینه مثل لله علیّ ان افعل کذا او ترک
معینه مثل انکه متعلق او طاعت باشد و نذر گاهی بی شرط واقع شود و انرا نذر تبرع گویند و گاهی
با شرط باشد پس اگر شرط فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد انرا نذر شکر گویند و اگر ترک
حرام یا مکروه باشد نذر زجر خوانند و در غیر این صحیح نیست و انعقاد قسمین اخیرین متفق علیه است
و انعقاد قسم اول مختلف فیه لیکن اصح انعقاد اوست چنانکه معلوم شود و عهد در لغت پیمان بستن است
و در شرع پیمان بستن بصیغه معینه مثل عاهدت الله ان افعل کذا او شروط معینه مثل انکه متعلق او واجب
باشد یا مندوب یا مباح و برین قیاس است یمین و در عرف بمعنی سوگند است از یمین بمعنی دست راست
زیرا که رایب عرب چنان بوده که در وقت سوگند خوردن دست راست خود را بر دست راست یار خود

بمنزله اند و سوگند میخورده اند و درین کتاب شش آیت است الایة الاولی قوله تعالی فی
سورة البقرة و ما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه و ما للظالمین
من انصار یعنی انچه بخشید از جنس عطیه یا نذر کنید از مطلق چیزی که صلاحیت نذر داشته باشد
پس بدرستی که خدای تعالی میداند انرا و نیست ستمکاران را هیچ یاری دهنده کلمه ما در
ما انفقتم موصوله است یا موصوفه و مبتداست و عاید محذوفست یعنی انفقتموه و برین قیاس است
قول او نذرتم من نذر بمعنی منذور و قول او فان الله یعلمه خبر ماست یعنی خدای تعالی میداند
حقیقت انفاق و نذر شما را و جزا میدهد شما را فراخور آن و درین کلام تهدید و وعید است انانرا
که وفا نکنند بنذر خود یا در معاصی انفاق کنند و قول او و ما للظالمین من انصار تاکید تهدید
مذکورست و قرینه است بر انکه ان جماعت ظالمانند و محرومند از تصرف و رحمة الهی و از نسبت
آیت مذکوره دالست بر وجوب وفا کردن بنذر مطلقا خواه نذر زجر و خواه نذر تبرع بنا بر اطلاق
نذر مذکور و عموم کلمه ما الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الدهر یوفون بالنذر و یخافون
یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی وفا میکنند
این نیکوکاران بنذر خود و میترسند از روزی که هست بدیها و سختیهای او فاش و پراکنده و میخورانند
این نیکوکاران طعام با وجود محبت و احتیاج که بطعام دارند درویشی و یتیمی را و گرفتاری را بدانکه
قول او یوفون جمله بعد از جملات ان الابرار که در آیت سابق مذکور است یا جمله مستانفست
که جواب سوال مقدری باشد که ناشی شده از کلام سابق و جمیع اهل بیت علیهم السلام و اکثر مفسران
تصریح نموده اند بانکه مراد از ابرار مذکور که جمع بر است یا بمعنی نیکوکاران امیر المؤمنین و سیدة النساء
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است و این آیت بلکه این سوره در شان ایشان نازل شده
چنانکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت مریض شدند امام حسن و امام حسین علیهما السلام
و حضرت پیغمبر صلعم بعیادت ایشان رفت و با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که ای ابو الحسن اگر نذری کنی از
برای شفای امام حسن و امام حسین مناسب خواهد بود پس نذر کردند امیر المؤمنین و سیدة النساء
علیها السلام و فضه که کنیزک ایشان بود که اگر امام حسن و امام حسین صلعم شفا یابند هر کدام سه روز روزه دارند
حق سبحانه و تعالی ایشانرا شفای عاجل کامل ارزانی فرمود و دران وقت امیر المؤمنین و سیدة النساء

عه‌ان قدر چیز نداشتند که بان افطار کنند پس امیر المؤمنین علیه السلام صاع جو قرض کرد و سیده النساء
بدست آس آرد و پنج قرص نان پخت از برای پنج کس که بودند پس قدری پیش خود بنهادند تا بان روزه
بگشایند ناگاه سائلی آواز داد و گفت السلام علیکم ای اهل بیت رسول خدا مردی مسکینم از مسکینان
مسلمانان طعامی خواهم آن حضرت طعامی که پیش خود نهاده بودند باو دادند و خود باب اکتفا نمودند
و شب گذرانیدند و روز دیگر قدری دیگر از ان قرصها نزد خود آوردند که بان روزه بگشایند یتیمی آمد
و سوال کرد و آنچه خود داشتند باو دادند و باز باب افطار نمودند و شب را گذرانیدند و روز دیگر
اسیری آمد و سوال کرد بهمان دستور حصه که باقی مانده بود باو دادند پس جبرئیل علیه السلام این
سوره فرود آمد و پیغمبر را گفت بگیر این سوره را ای محمد که جهة تهنیت تو فرستاده است خدای تعالی
در شان اهل بیت تو و عبادت پسندیده که از ایشان صادر شده و این سوره را برا آنحضرت
خواند و قول او یخافون همه است برانکه وفا کردن ایشان بنذر از روی اخلاص تمام بود و از
جهت خوف از اهوال روز قیامت و استطاره در لغت فاش شدن است و پراکنده شدن
و ضمیر علی حبه راجع است بطعام یا بخدای تعالی و کلمه علی بر تقدیر اول بمعنی مع است یا صله اشتمال
مقدر و بر تقدیر ثانی بمعنی علت است یا صله نبار مقدر یعنی بنا بر محبتی که خدای تعالی را هست و مراد
از اسیر اسیر مسلم است یا اسیر کافر یا هر دو بنا بر اختلاف اقوال مفسران و مخفی نیست که آیت
مذکوره دالست بر وجوب وفا کردن بنذر مطلقا از جهت دلالت او برانکه وفا ناکردن بنذر
موجب خوف است از عذاب روز قیامت و اگر واجب نبودی بر ترک او خوف عقاب نبودی
الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
یعنی وفا کنید بعهد خود بدرستی که پرسیده خواهد شد از او روز قیامت مراد از سوال او در روز قیامت
خواهد بود تنبیه است بر محقق وقوع و این آیت دلالت میکند بر وجوب وفا کردن بعهد از دو وجه
یکی صیغه امر و دیگری سوال از و در روز قیامت زیرا که سوال از غیر واجب و حرام نباشد
و معلومست که وفا کردن بنذر حرام نیست پس واجب باشد الآیة الرابع قوله تعالی فی سورة الانعام
وبعهد الله اوفوا ذلکم وصیکم لعلکم تذکرون یعنی و بعهدی که بخدا کنید وفا کنید این وفا
کردن بعهد چیزی است که فرموده است خدای تعالی شما را بان تا باشند که پند گیرید و فرمان برید

ظاهر

ظاهر انتقدیم بعهد الله بر اوفوا از جهت اهتمام است نه تخصیص و نذر کرد و لغت بمعنی گرفتن
است و بیاد آوردن و اینجا مناسب معنی اولست و این آیت نیز دالست بر وجوب وفا
کردن بعهد از دو وجه یکی صیغه امر و دیگری قول او وصاکم به زیرا که متبادر از توصیه خدای تعالی
بچیزی امر اوست بان و موکد است قول او لعلکم تذکرون الآیة الخامسه قوله تعالی فی سورة
النحل واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد
جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون یعنی وفا کنید بعهد و نام خدای تعالی
هرگاه که عهد کنید باو و باطل مکنید سوگندهای خود را بعد از محکم گردانیدن آنها و حال آنکه بتحقیق
گردانیده اید در سوگند خوردن و عهد کردن خدای تعالی بر خود شاهد و نگهبان بدرستی که خدای
تعالی میداند آنچه میکنید شما بدانکه متبادر است از عهد معنی شرعی اوست که مقابل یمین است و متصور
از قول او ولا تنقضوا الایمان بیان حکم یمین است بعد از بیان حکم عهد و نقض در لغت تاب
ریسمان باز کردن است و استعمال او یعنی باطل گردانیدن عهد و یمین نیز شایع است بر سبیل مجاز
و تحقیق آنست که اگر مراد معنی اول باشد در دو کریمان استعاره بالکنایه باشد و نسبت نقض بایمان
استعاره تخییلیه و اگر مراد معنی ثانی باشد ذکر نقض استعاره مصرحه باشد و در ایمان تشبیه
استعاره نباشد اگرچه بعضی محققان خلاف این از کلام کشاف اخذ نموده اند و مراد از توکید
محکم گردانیدن سوگندهاست بسبب نام خدای تعالی و ظاهر آنست که قول او و قد جعلتم حالست
از فاعل و فوا و لا تنقضوا بر سبیل تنازع از برای تاکید وجوب وفا بعهد و تحریم ابطال یمین
و قول او ان الله یعلم ما تفعلون تهدید است بعد از تاکید و کفالت بمعنی ضامن نفس کس
شدن است و اینجا مراد محافظت است زیرا که ضمان نفس کس مستلزم محافظت اوست و پوشیده
نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب وفا کردن بعهد و یمین الآیة السادسه قوله تعالی
فی سورة البقرة ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا
بین الناس والله سمیع علیم یعنی و مگردانید خدای تعالی محل عرض سوگندهای
خود را از جهت اراده آنکه نیکی کنید و پرهیزکاری نمایند و صلح افکننده در میان مردم و خدای
تعالی شنواست سوگندهای شما را داناست بقصدهای شما بدانکه عرضه فعلاست بمعنی مفعول

نید

از عرض یعنی ضرب فرا پیش چیزی داشتن یعنی معروض و معروض چیزی گردانیده شده یا از
یا از عرض یعنی نهادن چیزی بر پهنای چیزی تا حایل شود میان دو چیز چنانکه گویند عرضت العود
علی الاناء یعنی برنهادم چوب بر سر کوزه تا چیزی درو نیفتد و برین تقدیر معنی عرضه مانع و حایل
گردانیده شده باشد و قول او لایمانکم متعلق است بعرضه یا بلا تجعلوا و مراد از ایمان چیزهاست
که سوگند بر ترک آنها خورند از قبیل تسمیة الشیء باسم ملابس او چنانکه در حدیث نبوی ع واقع شده
که اذا حلفت علی یمین یعنی هرگاه که سوگند خوری بر چیزی که سوگند برو خورند و ان تبروا و تتقوا
و تصلحوا علت سان ایمان و احتمال دارد که ایمان بمعنی خود باشد و لام لایمانکم بمعنی تعلیل
باشد و قول او ان تبروا و اشد بر آن تبروا متعلق باشد بعرضه یا بلا تجعلوا همچنانکه بر تقدیر اول ایمان
بمعنی خود است و لام متعلق است بعرضه یا بلا تجعلوا و قول او ان تبروا ایشند برارادهٔ ان تبروا
علت نهی مذکور است پس بر تقدیر اول معنی آیت چنین شود که مگردانید خدای تعالی را معرض و مورد
گردانیده شده سوگندهای خود برین وجه که نامهای او را در زبان گیرید و بهر چیزی از چیزهای
بزرگ و خورد سوگند خورید و این نهی جهت آنست که میخواهد خدای تعالی نیکویی شما را و تقوی
و اصلاح شما را میان مردم زیرا که کسی سوگند بسیار خورد دلیر باشد بر خدای تعالی پس لاجرم
نیکوکار و متقی نباشد و مردم اصلاح او را قبول کنند و بر تقدیر ثانی معنی آیت چنان شود که مگردانید
خدای تعالی را مانع عبادتها که سوگند خورید بر ترک آن از نیکویی با مردم و تقوی و اصلاح ذات
بین برین وجه که ترک کنید آن عبادتها را تا سوگند خود را راست گردانید چنانکه عادت عرب بود
که سوگند میخوردند که فلان عبادت و فلان عبادت را نکنند بعد از آن سوگند را عذر آن میکردا
نیدند که ان ~~عرب بود که سوگند میخو~~ عبادت را ترک کنند تا سوگند ایشان دروغ نشود و مخفی
نیست که آیت مذکوره بمعنی اول دلالت بر آنکه سوگند بسیار خوردن سزاوار نیست و اگر چه
راست باشد و مؤید اینست قول خدای تعالی و لا تطع کل حلاف مهین یعنی فرمان بردار مبر
هر کس را که بسیار سوگند خورد و حقیر و بیمقدار باشد در نظر مردم نسبت سوگند بسیار خوردن
و درین معنی احادیث بسیار وارد شده و بمعنی ثانی دلالت بر آنکه سوگندی که بر خلاف طاعت
و تقوی واقع شود باطل است و بسبب آن ترک تقوی و طاعت نشاید کرد چنانکه در حدیث نبوی

وارد

وارد شده که فرمود عبدالرحمن بن سمره را که اذا حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا منها
فات الذی هو خیر یعنی هرگاه سوگند خوری بر چیزی پس بدانی ترک آن چیز بهتر از فعل
آن پس بجای آر آنرا که بهتر است و هر دو احتمال است متضمن ارتکاب خلاف ظاهر است
اگر چه احتمال ثانی از بعض وجوه اوجه است الایة السابعة قوله تعالی فی سورة
البقرة ایضا لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم
بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم یعنی نمی گیرد شما را بگناه خدای تعالی بسبب سوگند
بی قصد در میان سوگندهای شما اگر چه خلاف واقع باشد و لیکن میگیرد شما را بگناه بسبب
سوگندهایی که حاصل کرده است دلهای شما قصد و ارادهٔ آن از وقتی که خلاف واقع باشد
و خدای تعالی آمرزنده است سوگندهای بی قصد شما را که راست نباشد بود بار است باکه
مؤاخذت نمیکند بسبب آن خلافست میان مفسران در آنکه مراد از یمین لغو چیست
مختار اصحاب ما آنست که مراد از یمین لغو سوگندیست که قصد بآن متعلق نشده باشد چنانکه
از امام باقر و امام صادق ع روایت است یعنی لغوی او و آن چیزی است که ساقط باشد
از درجهٔ اعتبار و معتد به نباشد و لهذا چیزی بیفایده را لغو گویند و مؤاخذت در لغت کسی بگناه
گرفتن از اخذ بمعنی گرفتن و مراد از ما کسبت قلوبکم ایمانیست که حاصل کرده باشد دلهای شما
قصد آن را یا قصد ایمانیست که مضاف باشد حاصل کرده باشد دلهای شما آن را یعنی مؤاخذت
میکند شما را خدای تعالی بسبب کذب سوگندهایی که قصد آنها کرده اید بخلاف سوگند راست
مؤاخذت نباشد و مراد از مؤاخذه عقابست در یمین غموس و عقاب یا کفارتست در یمین غیر غموس
و درین قیاس است عدم مؤاخذه و پوشیده نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه قصد
معتبر است در یمین و یمین بی قصد اعتبار ندارد و مثل یمین ساهی و نایم و غیر آن الایة الثامنة قوله
تعالی فی سورة المائدة لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم
بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم
او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا
حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون یعنی نمیگیرد
شما را بگناه خدای تعالی بسبب سوگند بی قصد در میان سوگندهای شما اگر چه خلاف واقع باشد

غضبناک از روی غضب

ولیکن میگیرد شما را بگناه بسبب محکم کردانیدن شما سوگندهای خود را بقصد وقتی که خلاف واقع باشد
آن سوگندها پس کفارت آن سوگندهای خلاف واقع بشرط انکه استعمال باشند نه ملفوظ
خورانیدن ده مسکین است از نوع میانهٔ طعامها که میخورانید فرزندان خود را یا پوشانیدن ده مسکین
است یا ازاد کردن بنده پس کسی که نیابد هیچکدام ازین سه چیز را پس کفارت سوگند استعمالی
کاذب او روزه داشتن سه روزه است اینکه مذکور شد کفارت سوگندهای استعمالی
شماست هرگاه که سوگند خورید هرکلمه که بفعل یا ترک در زمان استعمال و خلاف کنید آن سوگند را
و نگاه دارید سوگندهای خود را تا خلاف نشود همچنین که بیان کرد خدای تعالی از برای شما حکم خود را
در سوگندهای شما بیان میکند خدای تعالی از برای شما سایر احکام خود را در سایر اعمال شما
تا باشد که شما شکر نعمتها بجای آورید بدانکه در قول او عقدتم سه قرائت ماضی باب
تفعیل و ماضی باب دوم از ابواب ثلاثی مجرد و ماضی باب مفاعله و همه یک معنی است و ان محکم
کردنست و کلمهٔ ما در ما عقدتم مصدریه است یعنی محکم کردن شما سوگندها را بقصد و نیت یا موصوله
بحذف عاید یعنی بالچیزی که محکم کرده اید سوگندهای خود را بان و ان قصد است یعنی مدار
در مواخذه شما بسبب سوگندهای کاذبه شما قصد شماست و همچنانکه ایمان شما بی قصد سه اعتبار
ندارد و ظاهر انست که ضمیر بکفارته راجع است بکذا ایمان لیکن این حکم مخصوص است بایمان
استعمالیه زیراکه بکذب ایمان ماضویه کفارت واجب نشود چنانکه اهل بیت ع دلالت
میکنند بران و لهذا این ایمان را غموس خوانند یعنی فرو برنده در اتش دوزخ و مراد از مسکین
اینجا انست که در آیت زکوات معلوم شد و مراد از اطعام ده مسکین آنست که هرکدام را
یک مد طعام بدهند و مد عبارتست از دو رطل و چهار یک رطل و رطل عبارتست از نود و یک
مثقال و مثقالی شصت و هشت جو و چهار سبع جوی است از جوهای میانه که عرض هر یک
مقدار هفت موی است از موی اسب یا بوکه پهلوی هم نهاده شوند و مراد از وسط طعامها
نوع میانه است از انواع طعام که اعلای انها نان و گوشت است و ازنا نهانان و نمک و مراد
و مراد از کسوة ده مسکین آنست که هرکدام را یکی ... بدهند اگرچه سه باشد و مراد از تحریر رقبه ازاد
کردن بنده مومن است و مراد از صیام ثلثه ایام روزه روزه گرفتن سه روزی در پی چنانکه قرائت
ابی مسعود ثلثة ایام متتابعات دالت بران و این کفارت جامع است میان تخییر در خصلت

اول

اول و ترتیب میان انها و خصلت اخیر که روزه داشتن سه روز است چنانکه کلمهٔ او در
سه اول و قول او فمن لم یجد در اخیر دالت بران و قول او ذلک کفارة ایمانکم تاکید
کلام سابق است و مراد از قول او اذا حلفتم و حنثتم است یعنی هرگاه که سوگند خورید و خلاف
کنید از او و مراد از حفظ ایمان نگاه داشتن سوگندهاست از انکه خلاف کنند یا تقلیل سوگند
خوردن است نه انکه بهر چیزی سوگند از حفظ خوردن چنانکه سابقا در آیت و لا تجعلوا الله
عرضة لایمانکم معلوم شد و موید اینست که روایت کرده اند از امام صادق ع که فرمود لا تحلفوا
بالله لا صادقین و لا کاذبین یعنی سوگند مخورید بخدای تعالی نه راست و نه دروغ و محقق نیست
که مذکوره دالت بر وجوب تخییر و ترتیبی بر وجه مذکور بسبب حانث شدن در ایمان استعمالیه
بشرط انکه قصد متعلق شده بانها بخلاف انکه لغو باشد   این کتاب در بیان
عتق است و او در عرف بمعنی ازاد شدنست و سبب ازادی چند چیز است یکی مباشرت سبب
و ان اعتاق است بصیغهٔ شرعیه مثل انت حر و بوجه الله و مدبر گردانیدن و ام الولد گردانیدن
و مکاتب گردانیدن دوم سرایت عتق از بعض بنده و بعض دیگر او سوم ملک یعنی مالک
شدن مرد یا زن پدر یا مادر یا جد یا جده بی واسطه یا بواسطه را یا فرزند بی واسطه یا بواسطه را
و مالک شدن مرد یک از زنانی که حرام میشوند و بنسب یا رضاع چهارم عوارض مثل کور شدن
بنده و مجذوم شدن او و زمین گیر شدن او و مسلمان شدن بنده حربی در دار الحرب پیش از
خواجه و از اسباب مذکوره چیزی مذکور نیست در قول غیر از اعتاق صریح و کتابت و در و
بیان روایات است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة الاحزاب و اذ تقول
للذی انعم الله علیه و انعمت علیه یعنی و یاد کن ای محمد حادثه را که واقع شد در ازمان
که گفتی مر انکسی را که انعام کرد خدای تعالی بر انکس و انعام کردی تو بر و مراد از انکس که انعام
کرد خدای تعالی و پیغمبر ص بر و زید بن حارثه است که در بعض غزوات اسیر لشکر اسلام شد با جمعی
از کافران بعد از ان اقوام ان اسیران جهت استخلاص ایشان آمدند ان را جملهٔ حارثه پدر
زید آمد تا پسر خود را خلاص کند و زید در حصهٔ پیغمبر ص افتاده بود چون از ان حضرت پسر خود را طلب نمود
حضرت فرمود که نزد پسر خود اگر ترا خواهد از تو باشد پس چون حارثه نزد زید آمد بمه گفت

که من دیگر متابعت تو نمیکنم و از رسول خدا جدا نمیشوم حارثه از این سخن در غضب شد و دست
ازو باز داشت و بیزاری نمود ازو و چون این بسمع شریف رسول خدا صم رسید خوشحال شد
و بر زید لطف بسیار نموده او را ازاد کرد و من زید خود خواند چنانکه بعد ازان او را زید بن محمد
میگفتند و باقی قصه با لحسن باقی آیت در کتاب نکاح خواهد آمد انشاء الله تعم و مراد از انعام
خدای تعالی بر زید توفیق اوست باسلام زیرا که اسلام اشرف نعمتهاست و مراد از انعام پیغمبر
صم آزاد کردن اوست با سایر مرحمتها که در بارهٔ او فرمود زیرا که آزادی و خلاص شدن از ذل
بندگی از نعمتهای عظمی است و از نحیت آیت مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت و فضیلت اعتاق
و مؤید اینست حدیث نبوی صم که فرمود من اعتق نسمة مؤمنة اعتق الله العزیز الجبار بکل عضو منه
عضوا من النار یعنی هر که آزاد کند بندهٔ مؤمنی را ازاد کند خدای تعالی غالب قاهر بهر عضوی
ازان بنده عضوی را از و از آتش دوزخ الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة النور وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ
الَّذِي آتَاكُمْ یعنی و آنانکه طلب میکنند از شما مکاتب کردانیدن ایشانرا از انجماعت
که مالک شده است دستهای راست شما رقبهای ایشانرا پس مکاتب کردانیدن ایشانرا
اکر دانید ایشانرا اکر در بند در ویشان نیک و بدهید بایشان از مال خدا که شمارا داده است بعضی
مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که حویطب بن عبد العزی غلامی داشت
نام او صبیح التماس نمود ازو که او را مکاتب کرداند قبول نکرد پس این نازل شد و کتاب مصدر است
بمعنی مکاتبه و آن در شرع عبارتست ازانکه بگوید مالک بندهٔ مملوک خود را که کاتبتک علی ان
تؤدی الی کذا فی وقت کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی واجب کردانیدم از برای تو بر خود
که ازاد کردانم ترا اگر این مبلغ معین درین وقت معین بمن رسانی پس هر گاه اداکنی این مبلغ را
درین وقت پس تو ازادی پس اگر اکتفا کند بعبارت مذکوره ازا مکاتبه مطلقه خوانند و اگر ضم کند
با قول خود فان عجزت فانت رق یعنی پس اگر عاجز شوی از اداء مبلغ مذکوره در وقت
مذکور پس تو بنده باشی ازا مکاتبه مشروطه گویند و بر هر تقدیری ماخوذ است از کتابت بمعنی واجب
کردانیدن و احتمال دارد که ماخوذ باشد از کتابت بمعنی نوشتن زیرا که شرطهاست در مؤجل
کردانیدن

کردانیدن بدل کتابت قبول مختار اصحاب ما و آن متضمن نوشتن است و احتمال دارد که ماخوذ
باشد از کتب بمعنی جمع زیرا که جمع کرده میشود درو قسطهای بدل کتابت که بدفعات از مکاتب میگیرند
و ازا نجوم گویند و فرق میان مکاتبه مطلقه و مشروطه در حکم آنست که در مطلقه ازاد شود از مکاتب
بقدر انچه ادا کند از بدل کتابت و هر گاه تمام ازاد کند تمام او ازاد شود و در مشروطه تا تمام
بدل کتابت را ادا نکند هیچ جزء او ازاد نشود و در قول او مما بجای ممن اشارتست بضعف
عقول بندها و قول او فکاتبوهم بمعنی ندبست نه وجوب از جهت عموم حدیث نبوی صم که الناس
مسلطون علی اموالهم یعنی مردم غالب کردانیده شده اند بر مالهای خود با انکه اصل عدم وجوبست
و مراد از علم در قول او ان علمتم علامتست از تبیین و ظن قریب ما و خیر اکر ع علامتست ازانکه
بحسب دین باشد یا بحسب انبا لیکن متبادر از و خیر دین است چنانکه ابن عباس رضی الله
عنهما تفسیر نموده و مؤید این معنی است قول او و آتوهم من مال الله و در دادن مال الله بمکاتب
خلافست اکثر اصحاب برانند که متبادر از مال الله زکات است پس اگر زکات واجب
باشد بر مالک واجب باشد روکه از زکات خود چیزی بمکاتب دهد و اگر واجب نباشد زکاة
مستحب باشد که از مال خود چیزی باو دهد و بعضی اصحاب گفته اند که واجبست دادن چیزی باو
از مال مطلق و بعضی گفته اند مستحبست مطلق پس صیغه امر انجا بمعنی مشترک میان وجوب
و ندب و قول او الذی آتاکم محتملست که صفت مال الله باشد و بهر حال تقدیر آتاکموه است
و لیکن با احتمال اول ضمیر مقدر راجعست با الذی و ضمیر مستتر باالله و با احتمال ثانی ضمیر مقدر
راجعست بمال الله و ضمیر مستتر با الذی و پوشیده نماند که آیات مذکوره دالست بر فضلیت
مکاتبه مطلق و بر انکه مکاتبه بنده کافر جایز نیست زیرا که در کافر خیر دینی نباشد و بر
دادن چیزی از مال المکاتب مطلقا کتاب النکاح این کتاب در بیان نکاح
است و نکاح در لغت بمعنی وطی است و در شرع بمعنی عقدی است که صحیح کرداند وطی را و در سلط
و در فضلیت بسیار است و افضلست از ترک نکاح از جمله روایت امام صادق عم از رسول صم
که فرموده ما استفاد امرؤ فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیها و تطیعه
اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله یعنی فایده نکرده است مردی فایده بعد از

مسلمانی که فاضلتر بوده باشد از آن مؤمن که خوشحال گرداند او را هرگاه نظر کند بسوی آن زن و فرمان
و فرمان برداری او کند هرگاه کاری کند فرماید او را و محافظت جانب او را در حق نفس خود و در حق مال
او هرگاه غایب شود ازو و احادیث درین باب بسیار است و درین کتاب پنج بحث است
بحث اول در احکام و اقسام نکاح و در وی شش آیت است الایة الاولی قوله تعالی فی سورة النور
ایضاً وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله
من فضله والله واسع علیم یعنی و زن دهید یا شوهر دهید مر بی زنان را از مردان و زنان خود و نیکو
کاران را از غلامان خود و کنیزکان خود اگر باشند ایشان درویشان توانگر گرداند ایشان را خدای
تعالی از کمال خوبی و کرم خود و خدای تعالی گشاده است فضای رحمت و داناست باستحقاق
هر کس بدانکه ایامی جمع ایم است بمعنی عزب خواه مرد باشد و خواه زن همچنانکه یتامی جمع یتیم است
و هر دو مقلوبند زیراکه اصل ایشان ایایم و یتایم است قلب کردند یا را بجای میم بعد از آن قلب کردند
بالف چنانکه در صحاری گفته اند و قول او والصالحین عطف است بر ایامی منکم بتقدیر
الایامی من احرارکم والایامی من الصالحین من عبادکم وامائکم یعنی عزبان از آزادان خود و عزبان
نیکوکاران را از بندهای خود و ظاهر آنست که مراد از صلاح قیام نمودن ایشان است بشرایط نکاح
و وجه بعد بندها بدین قید آنست که صلاح در ایشان کمتر است و صغیر و در صیغه جمع بواو و نون تغلیب
مردان است بر زنان و عباد جمع عبد است بمعنی غلام و اما جمع امه است بمعنی کنیزک و او در اصل
اموة بوده بحرکت از جهة کثرت استعمال واو را حذف کرده اند مثل ید و دم و ظاهر است که مراد
از صیغه امر در قول او وانکحوا ندب است نه وجوب زیراکه معلوم است بادله خارجه که نکاح
علی الاطلاق واجب نیست مثل آنکه مرویست از پیغمبر صلعم که فرمود من احب فطرتی فلیستن بسنتی
و هی النکاح یعنی هر که دوست دارد دین مرا پس باید که عمل کند بسنت من و سنت من نکاح
است و نیز ظاهر آنست که این خطاب باولیاست نسبت بصغیران و مانند ایشان و بمالکان
نسبت بمملوکان و قول او ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله احتمال دارد که تسلیه مردم باشد
تا فقر را مانع نکاح نگردانند چنانکه مرویست از امام صادق عم که من ترک التزوج مخافة العیلة فقد
ساء الظن بربه لقوله سبحانه ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله یعنی هر که ترک کند زن کردن

را از جهت ترس درویشی پس بتحقیق بد کرده باشد گمان به پروردگار خود بنابر آیت مذکور
و احتمال دارد که ترغیب مردمان باشد بنکاح که وسیله توانگری است و مؤید اینست آنکه مرویست
از رسول خدا صلی الله علیه که فرمود التمسوا الرزق بالنکاح یعنی طلب کنید روزی را بوسیله نکاح
و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت بر استحباب و فضیلت نکاح و بر آنکه قدرت بر مهر و نفقه شرط
نیست در وجوب اجابت کردن خطبه کفو را چنانکه در کتب اصحاب مذکور است الآیة الثانیة
قوله تعالی فی سورة النور ایضاً ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحاً حتی یغنیهم الله من فضله
یعنی باید که طلب کنند عفت و کسر شهوت را آنانکه نیابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه تا آنکه توانگر
گرداند خدای تعالی ایشان را از کمال احسان و کرم خود و ظاهر آنست که مراد از نکاح اینجا اسباب نکاح است
از قبیل تسمیه سبب باسم مسبب بطریق مجاز مرسل و درین آیت اشارتست بآنکه در حق نکاح
و بر درویشان باعتماد آنکه خدای تعالی توانگری خواهد داد بلکه جایز است که ترک نکاح کنند تا آنکه
اسباب نکاح پیدا کنند یا آنکه آیت اول مخصوص است بدرویشانی که شهوت نکاح درویشان بحد
کمال رسیده باشد و این آیت مخصوص است بدرویشان که شهوت ایشان بحد کمال نرسیده باشد
و مؤید اینست آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که فرمود یا معشر الشبان من استطاع منکم الباءة فلیتزوج
و من لم یستطع فعلیه بالصوم فان له وجاء یعنی ای گروه جوانان کسی که قادر باشد از شما بر نکاح پس باید
که نکاح کند و کسی که قادر نباشد بر نکاح پس واجب است برو روزه داشتن زیراکه روزه داشتن بمنزله
کوفتن رگهای خصیه ظاهر است و گفته شود که معنی آیت اول آنست که مستحب است مردان و زنان را
که زوج اختیار کنند و فقر را مانع نشمارند و معنی این آیت آنست که هرگاه فرد از انکاح میسر نشود
باید که صبر کند تا آنکه میسر شود یا آنکه آیت اول در انکاح است و این آیت در نکاح و فرقست میان
انکاح و نکاح الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة النساء وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا
فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا یعنی و اگر بترسید
ای مردان از آنکه براستی عمل نکنید در حق یتیمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان که
حلال باشند بر شما نکاح ایشان دو دو و سه سه و چهار چهار پس اگر بترسید از آنکه براستی عمل

نکنید در حق زنان متعدده خود یکی ازین اعداد پس اختیار کنید که زن را اکتفا کنید یا و با اختیار
کنید آنچه از کنیزک مالک شده اید و او را دستهای شما است این اکتفا کردن بیک زن یا مطلق کنیزک
نزدیکتر است با عدم ستم نکنید و عدل نمایید سبب این نزول این آیت آن بود که چون بنا بقا آیت
تحریم اکل مال یتیمان نازل شد مردم اجتناب نمودند از خوردن مال یتیمان ولیکن اجتناب نمی نمودند
از انکه زیاده از چهار زن نکاح کنند و از عهدهٔ حقوق ایشان بیرون نتوانستند آمد بلکه بسیار
بود که یک مرد ده زن یا بیشتر نگاه میداشت و از عهدهٔ حق هیچ یک از ایشان بیرون نمی آمد
پس این آیت نازل شد باین معنی که همچنانکه اجتناب میکنید از خوردن مال یتیمان و رعایت
حقوق ایشان مینمایید اجتناب کنید از انکه زیاده از چهار زن نکاح کنید تا رعایت حقوق
ایشان توانید کرد یا انکه بعد از نزول آیت سابقه مردم اجتناب مینمودند از خوردن مال یتیمان
و اجتناب نمینمودند از زنا پس این آیه نازل شد باین معنی که همچنانکه اجتناب میکنید از اکل
مال یتیم اجتناب کنید از زنا و نکاح کنید آنچه خوش آید از زنان تا چهار زن یا کنیزک نگاه دارید آن
قدر که خواهید یا انکه مردم بسیار از دختران یتیم را نگاه میداشتند بسبب مال و جمال ایشان
و رعایت حقوق ایشان نمیکردند از جهت انکه ضعیف بودند و حامی نمیداشتند که دفع ظلم کنند
از ایشان پس این آیت نازل شد باین معنی که اگر میترسید از انکه اگر نگاه کنید از دختران
یتیم رعایت حقوق ایشان نکنید بجهت ضعف و بیکسی ایشان پس نگاه کنید از غیر یتیمان آنچه
خواهید تا چهار زن رعایت حقوق ایشان البته بجای آورید و بر هر تقدیر معنی اقساط عدل
کردن است از قسوط بمعنی ستم کردن و همزهٔ باب افعال بمعنی ازاله است مثل اشکا و شکایة
و ذکر ما در ما طاب لکم مبنی بر آنست که معنی ما عالم را است از روی العقول و غیر ایشان چنانکه
مختار محققان است یا از جهت تنبیه است بر نقصان عقل زنان چنانکه گویا از ذوی العقول نیستند
و برین قیاس است ما در ما ملکت ایمانکم و مراد از حل او طاب لکم حسن طبع است لکن ما طاب
لکم مخصوص است بغیر محرمات با حسن شریعت و برین تقدیر احتیاج [illegible] و مثنی و ثلاث و
رباع اسماء معدوله اند از اثنین اثنین و ثلثا ثلثا و اربعا اربعا و واحده واحده یا عشر عشر اا
از تکرر هر یک ازین اسماء عدد و اسم معدولست یکی بر وزن و دیگری بر وزن مفعل مثل احاد و موحد

تا عشار و معشر اختیار دو وزن مختلف در اسماء مذکوره جهت تفنن است و جمیع اسماء معدوله مذکوره غیر منصرف
اند از جهت عدل و تکرر عدل زیرا که در اسماء مذکوره دو عدلست یکی از اصل اسم عدد و دیگر از تکرر آن
یا از جهت عدلست و صفت اصلیه زیرا که وصفیت عارضه معدول عنه اصلیه شده است در معدول
و اسماء ثلثه مذکوره اینجا منصوب شده بر حالت از ما طاب یعنی در حالتی که مفصل باشند باین تفصیل دو دو و سه سه
و چهار چهار یعنی حلال است شما را که دو زن یا سه زن یا چهار زن نکاح کنید و زیاده از آن حلال نیست
بعقد دوام مطلقا بخلاف عقد متعه که منحصر نیست در عدد معین مثل ملک یمین چنانکه روایت صحیحه دلالت
میکند بران و در قول او فواحده دو قراءت یکی نصب بتقدیر فاختاروا واحده یعنی اگر بترسید از انکه
رعایت عدالت و راستی نتوانید کرد میان زنان متعدده پس اختیار کنید یک زن را و دیگری رفع
بتقدیر فیکفیکم واحده یعنی پس کافی باشد شما را یک زن و کلمهٔ ما در ما ملکت دلالت بر عموم میکند که
مالک او باشد از کنیزکان و اسناد ملک بدست راست از قبیل اسناد فعل است با آلت
زیرا که عادت عرب چنان بوده که در وقت بیع و شری بایع و مشتری دست راست یکدیگر را میگرفتند
و بیع میکرده اند و همینکه اختیار یک زن و کنیزکان الجه باشد بخوف عدم عدالت در زنان متعدده از جهت
تخصیص حکم نیست چنانکه متبادر است از مفهوم شرط بلکه از جهت آنست که اکتفا بیک زن و کنیزکان
درین صورت مناسبتر است والا اکتفا بیک زن و کنیزکان جایز است بر تقدیر عدم خوف
مذکور نیز و همچنین تقید نکاح زنان متعدده بخوف عدالت در حق یتیمان از برای حکم تخصیص حکم نیست
بلکه مناسبت سبب نزول است چنانکه مذکور شد و الا مناسب نکاح زنان متعدده بر تقدیر عدم خوف
مذکوره نیز و قول او تعولوا از عول است بمعنی میل کردن و جور کردن یعنی اختیار یک زن و کنیزکان
نزدیکتر است بانکه میل نکنید از حق بباطل یا جور نکنید بر ایشان و وجه انکه بر تقدیر اختیار کنیزکان
میل و جور کمتر واقع میشود آنست   ایشان کمتر است و قسم نیست در ایشان و عزل
از ایشان جایز است بی اذن ایشان چنانکه در شرع مقرر است و ازینجا معلوم شد که آیت
مذکوره دالست بر فضیلت نکاح یک زن و زنان متعدده تا چهار زن بعقد دوام و زیاده از آن جایز است
اختیار کنیزک الجه میسر شود چنانکه متعه علیحده نیست آنچه میسر شود بنا بر اول خارجه و موید حکم مذکور است
انکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که فرمود لا یحل لماء الرجل ان یجری فی اکثر من اربعة ارحام

من الحرام یعنی حلال است بر آب منی مرد را که جاری شود در شیشه از چهار رحم زنان آزاد بعقد دوام و اگر
روایت کرده اند که چون غیلان نام کافری مسلمان شد و حال آنکه ده زن داشت رسول خدا صلعم فرمود او را
چهار زن از زنان خود نگاه دار و باقی را بگذار لیکن حکم مذکور مخصوص است بغیر زنان آزاد نسبت بزنان
آزاد فاما نسبت بکنیزکان بنده و جایز نیست ایشان را زیاده از دو زن بنده بعقد دوام و اما غلامان
بنده جایز نیست ایشان را زیاده از دو زن آزاد یا چهار کنیزک بعقد دوام چنانکه محققان اصحاب تصریح
نموده اند بآن الایه الرابعة قوله تعالی فی سورة المومنین و سورة المعارج والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن
ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون یعنی رستگاری ایشان که فرجهای خود را
نگاه دارند از همه کس مگر زنان خود یا کنیزکان که مالک ایشان شده است دستهای راست
ایشان از جهت آنکه ایشان ملامت کرده شده نیستند در عدم حفظ فرجهای خود برین دو قسم
را پس آن جماعت یعنی ایشانند در گذرندگان از حدود شرع بدانکه قول او والذین در آیه
مذکوره در سوره مومنین عطفات بر موصولات که صفات مومنان فاعل قد افلح اند یعنی
بتحقیق رستگاری یافته اند مومنان موصوف بصفات مذکوره و مومنان موصوف باین
صفت که محافظت فروج است و در سوره معارج بموصولات مستثنی از انسان مذموم
و مراد از حفظ فروج نگاه داشتن و ضبط کردن آنهاست از در آمدن در فرج غیر زنان و کنیزکان
حلال و لام در لفروجهم از برای تقویت عمل است بسبب ضعف عمل اسم فاعل و قول او الا علی ازواجهم
مستثنی است از مقدری یعنی کل احد الا علی ازواجهم و کلمه علی بمعنی آن است و دور نیست که علی
متعلق باشد بمستثنی مقدر و مستثنی باشد از علی کل حال یعنی آنانکه حفظ کنند فرجهای خود را در حالتی
که مشتمل باشد بجمیع احوال مگر در حالتی که مشتمل باشد بر زوج زنان و سری کنیزکان لحلاف معلق
و احتمال مراد که متعلق باشد بدالین مقدر یا بملومین مقدر بقرینه قول او فانهم غیر ملومین و ذلک
اشارتست بقسمین مذکورین بکلمه او و میم و لام در اسم العادون دالند بر حصر عدوان
یعنی در گذشتن از حدود خدای تعالی در آنکه فرجهای خود را نگاه ندارند از غیر زنان خود و
کنیزکان خود از جهت مبالغه در مذهب ایشان همچنانکه قول او فانهم غیر ملومین دلالت

بر ملامت ایشان و زنان منکوحه بنکاح متعه داخلند نه در ازواج و کنیزکان محلله داخلند
در ما ملکت ایمانهم زیرا که ملک یمین عامتر است از ملک عین و ملک منفعت و تحلیل تملیک
یا اباحه تملیک منفعت است نه عقد پس آیت مذکوره دلالت کند بتحریم وطی غیر اقسام مذکوره
خواه مذکر باشد و خواه مونث و خواه بنده و خواه آزاد الا آنکه الخامسة قوله تعالی فی سورة
النساء احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به
من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما یعنی و حلال گردانیده شده است از برای شما
آنچه غیر از جمع مذکور است آنکه طلب کنید بمالهای خود زنان و کنیزکان حلاله را در حالتی
که محصنت باشند از زنا نه آنکه زنا کنند از زنان غیر حرام پس بدهید مهرهای ایشان را در حالتی که واجب
گردانیده شده است مهرها بر شما و نیست گناهی بر شما در عقد جدیدی که راضی شوید بآن بعد از
گرفتن مهر عقد اول بدرستی که هست خدای تعالی دانا بر وجه حکمت و صواب با حکام شرع
که لایق است بشما بدانکه در احل دو قرائت است بنا فاعل و بنا مفعول و فاعل بر تقدیر اول
ضمیر است مستتر و او راجع باشد و برین تقدیر معطوفست بر فعل محذوف که ناصب کتاب الله است
در ما قبل این آیت یعنی کتب الله علیکم کتابا و احل لکم ما وراء ذلکم یعنی اوجب و لازم گردانیده است
خدای تعالی بر شما حرام کردن زنان مذکوره در آیت سابقه را لازم گردانیدنی و حلال گردانیده است
از برای شما غیر ایشان را و مفعول با اسم فاعله بر تقدیر بنای ما وراء ذلکم است و برین تقدیر
ان تبتغوا بدل اشتمالست او یعنی حلال گردانیده شده است از برای شما زنانی که غیر اقسام مذکوره
باشند یعنی طلب کردن شما ایشان را بمالهای خود و احتمال دارد که بتقدیر مضاف مفعول له احل باشد
یعنی از جهت اراده طلب کردن شما ایشان را بمالهای خود تا برابر فاعل مفعول له و فاعل فعل معلل
که شرط است در حذف لازم مفعول له بوجود موجود باشد و دور نیست که گفته شود که حذف
حرف جر از ان و آن قیاسی است پس می تواند بود که در حذف لام درین مقام شرط
مذکور شرط نباشد و ما در ما وراء ذلکم واقع شد در مقام من مادحی سابقا مذکور شد
و مراد از ابتغا باموال طلب کردن نکاح زنان است بمهرها و خریدن کنیزکان است بثمنها و محصنین

حالست از فاعل تبتغوا و غیر مسافحین حال بعد از حال جهت تاکید و مراد از احصان عفت است یعنی ترک زنا و سفاح یعنی زناست از سفح بمعنی ریختن منی زیرا که فایده زنا ریختن منی است و بس فما در فما استمتعتم عبارتست از زنان منکوحه که استمتاع بمعنی تمتع است یعنی متعه کردن و ضمیر راجع است بما باعتبار لفظ و ضمیرهای جمع مونث راجع اند بما باعتبار معنی و مراد از اجور مهرهاست و ظاهر آنست که فریضه حالست از اجور یعنی مفروض و فعیله است بمعنی مفعول یا از برای فعل است مثل عقیقه و ذبیحه و مراد از ما تراضیتم عقد جدید است که بعد از انقضای عدت متعه اول واقع شود بعد از ادای مهر اول و انقضاء عدت متعه اول چنانکه در متعه کردن متعارفست و مراد از علم در این آیت علم و حکمت خدای تعالی در احکام شرعیه لایقه بحال عباد که نکاح متعه از آنجمله است چنانکه مرویست از امیر المومنین علی علیه السلام که فرمود لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنا الا الا شقی یعنی اگر نهی نکردی عمر علیه اللعنة از نکاح متعه زنا نکردندی مگر بدبختان و دلیل بر آن که مراد از استمتاع مذکور در آیت متعه کردنست نه نفع گرفتن و تمتع یافتن آنست که معنی اول شرعی است و معنی ثانی لغوی و متبادر از الفاظ در عرف شرع معانی شرعیه ایشان است چنانکه در علم اصول و غیر آن مقررست دیگر آنکه اگر مراد نفع گرفتن از وطی باشد تمام مهر واجب نشود زیرا که نفع گرفتن عام است از وطی و غیر آن و تخصیص خلاف اصل است با آنکه در نکاح دوام تمام مهر واجب نشود مگر بوطی باتفاق بخلاف نکاح متعه که بمجرد عقد تمام مهر واجب شود و چنانکه محققان تصریح نموده اند دیگر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و سعد بن جبیر و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و جمعی کثیر از اصحاب قراءت کرده اند آیت مذکوره برین وجه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و عبارت الی اجل مسمی نص است در آنکه مراد نکاح متعه است و این قراءت اگرچه متواتر نیست و داخل قرآن نیست فاما ادا اقل مرجح هست و کافی است در اثبات حقیت متعه مثل سایر اخبار احاد یا آنکه گوییم اگرچه قرآن نیست فاما موجب مشعر بود آنکه مراد از استمتاع مذکور در آیه مذکوره نکاح متعه است و درین مقام همین مقدار کافی است و چون ثابت شد که مراد از استمتاع در آیه مذکوره نکاح متعه است پس آیه مذکوره دلیل باشد بر صحت نکاح متعه و کسی که منع کرده است از آن مخالفت خدا و رسول خدا کرده باشد و موید آیت مذکوره است روایت صحیحه صریحه

اهل بیت و اجماع ایشان علیه السلام و اتفاق همه علما در آنکه ابن عباس رضی الله عنهما فتوی میداد بصحت نکاح متعه و عمل بکردن آن و مناظره مینمود با منکران و آنکه بعضی گفته اند که آخر برگشت از آن معلوم نیست بلکه خلاف ظاهر و خلاف اصل است و نیز خلاف نیست در آنکه در زمان پیغمبر صلی الله مشروع بود و اصل عدم نسخ است پس حالا نیز مشروع باشد با آنکه مشهور است میان علما موافق و مخالف که عمر علیه اللعنة گفت که سه چیز که حلال بودند در عهد رسول خدا صلی الله من حرام میکنم آنها را و عقاب میکنم مرتکب آنها را متعه حج و نکاح متعه و حی علی خیر العمل در اذان و همین سخن دالست بر صحت مشروعیت نکاح متعه و بطلان عمر و تابعان او زیرا که حکمی که در عهد رسول خدا صلی الله مشروع بوده باشد هیچکس را ولایت آن نیست که منسوخ گرداند و حرام گرداند و از ارتکاب این عمل نمیشود مگر منافقی که با آنحضرت ایمان نیاورده باشد الا باسناد السلام قوله تعالی فی سورة النساء الایه ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن و آتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم یعنی هر که از شما توانائی نداشته باشد زیاده تر مال و توانگری از برای آنکه نکاح کند زنان مومنه را پس باید که نکاح کند از آنچه مالک ایشان شده برادران مومن شما از کنیزکان مومنه برادر مومن شما و خدای تعالی داناتر است بایمان شما و آن کنیزکان بعضی از شما و اگرچه بنده باشند از جنس بعضی دیگر است و اگرچه آزاد باشند پس نکاح کنید آن کنیزکان برادر مومن خود را باذن اهل ایشان که مالکان ایشانند و بدهید بایشان مهرهای ایشان را بطریق مستحق مثل بعدل بی مضایقه در حالتی که باشند آن کنیزکان اجتناب کنندگان از زنان زناکاران نهانی با دوستان نهانی پس هرگاه شوهردار گردانیده شوند آن کنیزکان پس اگر بکاری آورند خصلت شنیعه را که زناست پس بر ایشان باشد نصف آنچه وارد شود بر زنان آزاد از عذاب که حد است این نکاح کنیزکان که مذکور شد مر کسی است که برسد او را ضرر افتادن در زنا از جمله شما و آنکه صبر کند و نکاح نکند کنیزکان را که کسی است بهتر است مر شما را و خدای تعالی

آمرزنده مهربانست بدانکه طول بفتح طا یعنی زیادتی است همچنانکه طول بضم طا درازی است که زیادتی
مقدار است و مراد از طول اینجا نزد محققان اصحاب تا مهر و نفقه حره است و وجود حره قابله اینجا بکار
وطی او از جانب فرج و ظاهر آنست که طول مفعول لم یستطع است و قول او ان ینکح متعلق بلا ینکح مفعول
لم یستطع است یا مفعول له طولاً و احتمال دارد که ان ینکح مفعول لم یستطع باشد و طولا مفعول له و مراد
از محصنات اینجا زنان آزاد است بقرینه مقابل او بفتیات که عبارت است از کنیزکان بنده یعنی
کسی که قادر نباشد بر زیادتی مال که نفقه و مهر زنان آزاد تواند داد یا نکاح زن آزاد کند باید که قانع
شود بنکاح کنیزکان زیرا که مهر ایشان و مؤونت ایشان کمتر است مراد از قول او والله اعلم بایمانکم آنست
که ایمان ظاهری کافی است در صحت نکاح زیرا که ایمان واقعی را خدای تعالی بهتر میداند و کسی دیگر را نمی
مطلع نتواند شد بر آن و بعد از حصول ایمان ظاهری اختلاف در صفات دیگر ضرر نمیکند در کفاءت
و صحت نکاح و قول او بعضکم من بعض مؤید و موکد این معنی است یعنی بنده و آزاد شما از یک جنس اند پس
بمجرد ایمان ظاهری که مدار عزت و شرف نزد خدای تعالی است برابر میشوند با هم و مراد از اهل کنیزکان
مالکان ایشان است یعنی نکاح ایشان بی اذن مالکان صحیح نیست و مراد از اجور ایشان مهر
ایشان است یعنی واجب است ادای مهر ایشان بطریقی که معروف است بایشان و جهت ادای مهر
ایشان بایشان با آنکه مهر ایشان حق مالکان ایشان است که ادای حق مالک مملوک بمنزله ادای حق
مالک چنانکه مشهور است که العبد و ما فی یده کان لمولاه پس ای علاقه اراده کرده شد از دادن مهر
ایشان دادن مهر بمالکان ایشان یا مراد ادای مهر است بمالکان ایشان بحذف مضاف
یا بایشان نادان مالکان ایشان بحذف جار مجرور و مراد از محصنات دوم عفیفات است یعنی
زنان احتراز کننده از زنا و از غیر مسافحات آنست که زناکار بر وجه آشکار نباشد و لا متخذات
اخدان آنکه زناکار بطریق پنهانی نباشد زیرا که اخدان جمع خدن است و خدن عبارتست از دوست
پنهان مفاد دراز گرفتن دوست نهانی زنای پنهانیست و مراد از احصان در قول او احصن
شوهر کرده است و در دو قرائتست بنا و فاعل بنا و مفعول یعنی هرگاه که شوهر کنند کنیزکان مؤمنه
یا هرگاه بشوهر داده شود پس زنای ایشان موجب نصف حد زنان آزاد بشوهر داده شده است
و مراد از نصف حد ایشان نصف تازیانه است زیرا که حد رجم که سنگسار کردنست قابل تنصیف

نیست و برین تقدیر این حکم باحصان از برای تخصیص حکم نباشد چنانکه متبادر است از مفهوم شرط
نزد محققان و مختار بعضی فقهاست بنا بر آنکه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة
جلدة یعنی زن زنا کننده و مرد زنا کننده پس زنید هر یک از ایشان را صد تازیانه زیرا که این
آیت دالست بر آنکه واجب است مطلق حد بر کنیزک زانیه خواه محصنه باشد و خواه غیر محصنه و در
آیت مذکوره مفهوم شرط معتبر است همچنانکه آیت مذکوره دالست بر آنکه اینجا حکم آن آیت
که صد تازیانه است مخصص است بمردان آزاد و زنان آزاد بنا بر آنکه اجماع است بر آنکه غلام
حکم کنیزک دارد در تنصیف حد زنا چنانکه محققان تصریح نموده اند لیکن توجیه مذکور محل تأمل است و قول
او ذلک اشارتست بنکاح کنیزک و عنت در لغت زنا کردن است و در مشقت افتادن و شکستن
استخوان بعد از بستن آن و اینجا مناسب معنی اولست یعنی مجوز نکاح کنیزک کسی را جایز است
که رسد از آنکه اگر نکاح کنیزک نکنند در زنا افتند و مراد از قول او ان تصبروا تحمل کردن است
بر مشقت ترک نکاح کنیزکان و اجتناب از زنا یعنی ترک نکاح کنیزکان و تحمل مشقت آن و ترک
زنا بهتر است شما را از نکاح کنیزکان و مخفی نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه نکاح کنیزک
مملوک جایز نیست مگر بدو شرط یکی عدم قدرت بر مهر و نفقه زن آزاد از جهت قول او من لم یستطع
زیرا که مفهوم شرط حجت است نزد محققان علمای اصول دوم خوف وقوع در زنا بر تقدیر عدم نکاح کنیزک
از جهت ظاهر قول او ذلک لمن خشی العنت و برین تقدیر صحیح نباشد مگر نکاح یک کنیزک زیرا که بنکاح یک
کنیزک شرط ثانی زایل شود چنانکه مختار بعضی اصحاب ماست و بعضی فقها بر آنند که شرطین مذکورین
شرط فضیلت نکاح کنیزک کنند نه شرط صحت و برین تقدیر صحیح باشد نکاح دو کنیزک لیکن این قول مخالف
ظاهر مذکوره است و منافی این است که روایت کرده اند از امام باقر علیه السلم چون رسیدند
از آنحضرت که مردی نکاح کند کنیزک مملوک کسی را حکم آن چیست فرمود که اذا اضطر الیها فلا بأس
یعنی اگر احتیاج و اضطرار داشته باشد بآن کنیزک باکی نیست و آنکه استدلال کرده بر جواز
نکاح کنیزک بدون شرطین مذکورین بآیت و انکحوا الایامی والامات ولامة مؤمنة محل تأمل است پس
قول اول اقوی و اولی باشد و نیز آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه نکاح زناکاره خواه بنده و خواه
آزاد و خواه حره و خواه کتابیه صحیح نیست از جهت ظاهر بعد محصنات و فتیات بایمان و بر آنکه ایمان

ظاهری کافی است و نکاح زن مهاجر صحیح است دیگر انکه صحیح نیست نکاح کنیزکان مگر رخصت مالکان ایشان
دیگر انکه وجوبست ادای مهرهای ایشان بمالکان ایشان دیگر انکه حدهای کنیزکان نصف حدهای زنان
ازاد است در حد تازیانه دیگر انکه ترک نکاح کنیزک افضل است و مویّد اینست انکه مرویست از پیغمبر
که گفت الحراير صلاح البیت والاماء هلاک البیت یعنی زنان ازاد در خانه مردم موجب صلاح ان خانه اند
و کنیزکان در خانه مردم موجب فساد ان خانه اند **بحث دویم** در بیان جماعتی است از زنان که نکاح ایشان بر
ما حرامست و در وی چهار ایت است الایه **الاولی** قوله تعالی فی سورة النساء الم و لا تنکحوا ما
نکح آباءکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا یعنی و نکاح
مکنید انچه نکاح کرده اند پدران شما از زنان مطلقا مگر انچه بتحقیق گذشته باشد که ان نکاح او بدرستی که نکاح
کردن منکوحه پدر است فعل شنیع و قبیح و دشمن داشته شده نزد خدا و خلق و راه او بد طریقی است
بدانکه کلمه ما در ما نکح آباءکم موصوله است یا موصوفه و عاید ضمیریست مقدر که مفعول نکح است
یعنی نکحهن و من النساء بیان ماست از برای تصریح و توضیح و تعمیم حکم مذکور جمیع منکوحات پدر از او دو
اختیار ما به من است که سابقا مذکور شد و قول الا ما قد سلف استثناء متصل است از معنی کلام
یعنی معاقب خواهید شد بنکاح منکوحه پدر مطلقا مگر نکاح منکوحه پدر که پیشتر از نزول ایت تحریم واقع شده
و در حقیقت استثناء منقطع باشد از لفظ کلام مذکور یعنی لیکن نکاح منکوحه پدران که قبل از نزول ایه
تحریم صادر شده باشد از شما موجب عقاب شما خواهد شد و حمل او بر استثناء متصل از لفظ بنابر مبالغه
در نهی بغایت بعید است لفظا و معنی و لفظ کان در کان فاحشه زایده است یا بمعنی دوام است در
زمان ماضی یعنی بوده است در ملتهای سابقه و فاحشه یعنی خصلت شنیعه محض است و مقت بمعنی
دشمن داشتن است و اینجا مراد معنی اسم مفعول است یعنی دشمن داشته خدای تعالی او را دشمن داشته
از باب عقل و مروت زیرا که اهل مروت در جاهلیت دشمن میداشته اند نکاح منکوحه پدر را
و فرزندی که ازین نکاح حاصل می شده یعنی نام میکرده اند یعنی قبح این فعل بعقل ظاهر است که
موقوف نیست بر کشف شرع و مثل هیچ دروغی که مضر بوده باشد و ساء فعل ذم است و ضمیر در وی
بهم مبهم راجع بنکاح منکوحه پدران و تمیز بعد او سبیلا تمیز است از او و مخصوص مقدر است یعنی ساء
سبیلا ای بد و پوشیده نیست که این ایه دلالت میکند بر انکه منکوحه پدران مطلقا خواه بی واسطه و
ومقتا

خواه بواسطه که جد است حرامست بر پسران و همچنین حرام موبد است بر پسر موطوئه
پدر بملک یمین و تحلیل و نکاح متعه بر ایشان حرام است باجماع صریح امامیه علیهم الرحمة والرضوان الایه **الثانیه** قوله تعالی فی
سورة النساء حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات
الاخ وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات
نساءکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نساءکم اللاتی دخلتم بهن فان لم
تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابناءکم الذین من اصلابکم وان
تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما یعنی حرام گردانیده
شده است بر شما ای مردان نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمهای شما و خالهای شما و دختران
برادران شما و دختران خواهران شما و مادران رضاعی شما که شیر داده اند شما را و خواهران شما از جهت
شیرخوارگی و مادران زنان شما و دختران تربیت کرده شده شما که اند در کنارهای شما از زنان شما که
مباشرت کرده اند با آن زنان پس اگر مباشرت نکرده باشید با ایشان پس گناهی نیست
بر شما در نکاح دختران ایشان از شوهران دیگر و منکوحهای پسران شما که از پشتهای شما اند و
انکه جمع کنید در میان دو خواهر مگر انچه بتحقیق گذشته باشد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
مهربانست بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این ایت آن بود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
دختر جحش را که زوجه زید بن حارثه بود بعد از طلاق زید نکاح کرد و حال انکه زید پسر خوانده او بود
منافقان آن حضرت را طعن کردند که زن پسر خود را نکاح کرد پس این ایه نازل شد جهت رد
ایشان تا معلوم شود که نکاح زن پسر خوانده حرام نیست بلکه نکاح زن پسر صلبی حرام است
و نکاح جماعت دیگر از زنان و مراد از تحریم امهات و سایر زنان مذکوره تحریم نکاح ایشان است
چنانکه متبادر است نه تحریم جمیع منافع ایشان همچنانکه متبادر از تحریم خمر تحریم شرب اوست و
از تحریم میته تحریم اکل او و امهات جمع است و اصل امهه است و بنات جمع او موت است
واو را حذف میکنند و گاهی با الف عوض میکرده اند و درین وقت حکم تاء اصل کلمه
میگیرد و در وقت تصغیر گردانیده میشود سابقه مثل بویت و بوتات و بصورت تاء اصل نوشته میگردد
و گاهی عوض از و همزه وصل می اورند و رد اصل ادا میشود در حساب این وجه اوست

بصورت ها در نوشته میشود و در وقف کرده میشود بها و اخوات جمع اخ است واو را حذف میکنند
و مارا عوض از و میگردانند چنانکه در لب معلوم شد و همزه مضمومه مضمون عود اسد بانا و دلالت
کند بر واو محذوف و لهذا در اخوات فتحه همزه عود میکند بسبب آنکه واو عود میکند و اصل اخی
اخو است مثل مردم و از رضاع بمعنی شیر دادن است و رضاعت بمعنی شیر خوردن و حد رضاع شرعی
و شرایط او و احکام او در کتب فقه مذکور است و ربائب جمع ربیبه است و ربیبه در عرف
پسر و دختر زن را گویند که از شوهر دیگر داشته باشد و در اصل هر دو فعیل اند بمعنی مفعول و تا اسم
از جهت است که غالب است بر موصوف محذوف که از برای فعیل چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که
استعمال کرده اند ربیب را بمعنی ... میکنند از ان و حجور جمع حجر است بکسر حا و فتح او بمعنی کنار و ذکر
این قید عادت است زیرا که دختر زن مدخوله حرام است مطلقا خواه در کنار پرورده شده باشد
و خواه نی پس ظاهر است که قول او اللاتی دخلتم بهن صفت نسائکم است در من نسائکم صفت نسائکم
در امهات نسائکم چنانکه بعضی توهم کرده اند و مادر زن بمجرد عقد حرام است و معنی دخلتم بهن در آورده اند
ایشان را در خلوت و این کنایه است از جماع زیرا که عادت اعیان است که در وقت اراده جماع بخلوت
در می آیند و حلائل جمع حلیله است بمعنی زوجه از حل بمعنی حلال شدن زیرا که وطی او حلالست به شوهر او
یا از حلول بمعنی نزول زیرا که زوج و زوجه هر دو یکجا نزول میکنند یا از حل بمعنی گشادن زیرا که
او حلالست بر شوهر و یا از حلول بمعنی نزول زیرا که زوج و زوجه هر دو یکجا نزول میکنند یا از حل بمعنی
گشادن زیرا که هر دو ازار خود را از برای شوهر میگشایند یا بعشوه ... ازار او را میگشایند و ابنا جمع
ابن است و اصل او بنو است چنانکه مذکور شد و بعد اسما مانکه صلبی باشند با آنکه متبنادر از ابن صلبی
از برای توضیح است و تاکید جهت رد منافقان چنانکه در سبب نزول معلوم شد و قول او وان تجمعوا
عطف است بر نکاح مقدر که مضاف است بر زنان مذکوره و قول الا ما قد سلف بهمان معنی است
که در آیت سابق مذکور شد و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم نکاح مادرای
مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه مثل جدات پدری هر چند بالا روند و بر تحریم دختران مطلقا
خواه بی واسطه و خواه بواسطه پسر و یا دختر هر چند پایان روند و بر تحریم خواهران پدر و مادری
و پدری و مادری و بر تحریم عمهای پدری و مادری و پدر و مادری خواه بی واسطه و خواه بواسطه مثل عمهای

پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند و بر تحریم خالهای پدری و مادری و پدر و مادری خواه بی واسطه
و خواه بواسطه مثل خالهای پدری و مادری و جد و جده و هر چند بالا روند و بر تحریم دختران برادر
پدری مادری و پدر و مادری خواه دختران بی واسطه باشند و خواه بواسطه پسرها و دختر هر چند پایان
روند و بر تحریم دختران خواهران بی واسطه باشند و خواه بواسطه پسر یا دختر هر چند پایان روند
بر تحریم دختران خواهران پدری و مادری خواه دختران بی واسطه باشند و خواه بواسطه و تحریم
این اقسام بسبب نسب است و بر تحریم مادران رضاعی خواه بی واسطه و خواه بواسطه و بر تحریم خواهران
رضاعی مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه و تحریم این دو قسم بسبب رضاع است چنانکه در حدیث
نبوی صلعم وارد شده که الرضاع لحمة كلحمة النسب یعنی شیر خوارگی شرعی پیوندی است همچو پیوندی نسبت
و بر تحریم مادران زنان مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه و بر تحریم دختران زنان مدخوله بخلاف
غیر مدخوله و بر تحریم زنان پسران صلبی و همین حکم دارد زنان پسران رضاعی باجماع و تحریم این اقسام
مصاهرات است یعنی عقد زنی یا وطی او و صهرت نشود و بر ان تحریم زن دیگر بر ان عاقد یا تحریم همان زن
بر مرد دیگر و حرمت مصاهرت حاصل است از ملکیت یمین و نکاح متعه نیز و دیگر در تحریم جمع
کردن در نکاح میان دو خواهر مطلقا و این قسم را تحریم جمع گویند همچنانکه اقسام سابقه را تحریم
خواهد الا ابد الثالثة قوله تعالی فی سورة النساء والمحصنات من النساء الا ما ملکت
ایمانکم کتاب الله علیکم یعنی حرام گردانیده شده است بر شما زنان شوهر داده شده
مگر آنان که مالک شوند ایشان را دستهای راست شما و پس ایشان شوهر داشته باشند
واجب گردانیده است خدای تعالی تحریم محرمات مذکوره بر شما و واجب گردانده بعضی مفسران
گفته اند که شوهران کافر بود در دار کفر و مگر و شمرده از آنکه زنی که ... باشان از جهت شوهران
ایشان پس حکم این مسئله را از رسول خدا صلعم استفسار نمودند این آیت نازل شد و آن حضرت
امر فرمود منادی را که ندا کند که با زنان حامله نزدیکی نکنند تا آنکه وضع حمل کنند و با غیر
حامل نزدیکی نکنند تا آنکه استبرا کنند بیک حیض و قول او والمحصنات عطف است بر محرمات مذکوره
در آیت سابقه که مفعول الم یم فاعله حرمت اند در قرائت مشهوره در محصنات فتح صاد است
یعنی شوهر داده شده و بعضی بکسر صاد خوانده اند بمعنی شوهر کننده ها و نگاه دارنده ها روجهای

خود را سبب شوهر دهمان سپس آنکه یعنی شوهر کردن و شوهر دادن او را معنی عفت و معنی
آزاد کردانیدن آمد چنانکه در بعضی آیات سابقه معلوم شد و معنی مسلمان کردانیده نیز آمده چنانچه
معهای مع شده اند و قول او الا ما ملکت ایمانکم اشارت است از محصنات معنی زنان کافر
که مسلمان سر کنند اسیر از ایشان در دار کو سوهران داشته باشند حلال شوند مسلمانان
و منع کرد و نکاح سابق ایشان همچنین است کنیزکان شوهر دار که مملوک شدند ایشان را مالک
ایشان باشد یا بمیراث یا بسبب ملک جدید ایشان را امر شد که منع کنند نکاح
سابق ایشان را و وطی کنند ایشان را بعد از عدت و مرحه قول او کتاب الله علیکم سابقا مذکور
شد و آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم نکاح و وطی زنان شوهر دار در حقیقت و وطی کنیزکان شوهر
دار بر وجهی که مذکور شده الرابعه قوله تعالی فی سورة البقرة ولا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا
ولعبد مؤمن خیر من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون الى النار والله يدعو
الى الجنة والمغفرة باذنه ويبين آياته للناس لعلهم يتذكرون یعنی و زن مکنید زنان کافره اِلی
را تا آن زمان که ایمان آورند و هر آینه کنیزک مومنه بهتر است از زن کافره اگرچه بشگفت آورد شما را
مال و جمال آن زن کافره و دوست دارید او را و زن مسلمان بدهید مردان
کافر را تا آن زمان که ایمان آورند و هر آینه غلام مومن بهتر است از مرد کافر
و اگرچه بشگفت آورد شما را مال و جمال آن کافر از جهت آنکه این جماعت زنان کافره
و مردان کافر میخوانند مردم را بسوی آتش دوزخ و خدای تعالی میخواند مردم را
بسوی بهشت و آمرزش بوسیله توفیق خود و بیان میکند آیات احکام خود را
از برای مردم تا باشد که پند گیرند بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیت
آن بود که پیغمبر صلعم مرثد بن ابی مرثد را فرستاد بمکه تا جمعی از مسلمانان که آنجا مانده بودند
ایشان را بیاورد بمدینه چون بمکه رسید زنی که در جاهلیت او را دوست میداشت
و نام او عناق بود نزد او آمد و خواست که با او مباشرت کند مرثد قبول نکرد
عناق گفت صبر کن تا از رسول خدا صلعم اذن طلبم چون مراجعت اذن طلبید
بعداز

این آیت نازل شد اگه خلاف است میان علما در آنکه اسم مشرک در عرف شرع
مخصوص است بکافران حربی و کتابی یعنی گفته اند که مخصوص است بکافران حربی
از جهت آنکه مشرکان معطوف شده اند بر اهل کتاب در قول خدای تعالی لم یکن
الذین من اهل الکتاب والمشرکین و عطف بحسب ظاهر دلالت میکند بر
مغایرت میان معطوف و معطوف علیه و بعضی گفته اند که شامل است کافران
حربی و کتابی را از جهت قول خدای تعالی قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری
المسیح ابن الله تا قول او سبحانه عما یشرکون زیرا که ظاهر است که ضمیر مشرکان را
یهود و نصاری و مقصود تشریک خدای تعالی است از اشتراک ایشان و قول ثانی
اقوی است زیرا که موید این قول است قول خدای تعالی هو الذی ارسل رسوله
بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون زیرا که از جهت
رسالت پیغمبر صلعم مشترکست میان کافران حربی و کتابی و نیز این موید قول است
احادیث وارده در بیان کبایر زیرا که در اول آن شرک مذکور شده و مراد
از آن مطلق کفر است پس اگر مراد از مشرک درین مقام معنی اول باشد آیت
بعموم خود باتفاق زیرا که نکاح مسلمان با کافران حربی صحیح نیست باتفاق
و اگر مراد معنی ثانی باشد بعموم خود در دادا کثر اصحاب خلاف مر این عبد رحمه الله
لکن متاخرین اصحاب تخصیص کردانیده اند تحریم نکاح زنان کتابیه را بنکاح دوام
و تجویز کرده اند نکاح متعه ایشان را بنابر آیت سوره مایده و آن قول او است
والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن زیرا که مراد از
حلیت محصنات اهل کتاب حلیت نکاح متعه ایشانست چنانکه مستفاد است از
اجورهن بعد از آن آیت تخصیص تحریم نکاح زنان کتابیه در دو آیت مذکوره بنکاح
دوام لکن ظاهر است که مراد از حلیت محصنات از اهل کتاب حلیت نکاح ایشان است
بعد از مسلمان شدن ایشان زیرا که مسلمان کمروه می شوند نکاح ایشان را بعد از
سلام برو با مساوی شود بعموم آیت مذکوره و بعموم آیت لا تمسکوا بعصم الکوافر چنانکه

شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله از اصحاب متقدمین بر این وجه نقل نموده و مؤید اینست روایت
زراره از امام باقر علیه السلام که آیت مذکوره سوره مایده منسوخ است بآیت تمسکوا بعصم الکوافر
و بر تقدیر آنکه روایت کرده اند از نبی صلعم که سوره مایده آخر سورتیست از قرآن که نازل شده پس
حلال دارند حلال او را و حرام دارند حرام او را بر تقدیر صحت معنی را اکثر و اغلب باشد و مظاهر
آنست که مراد از مشرکه در قول او من مشرکة زن کافره است مطلقا خواه بنده و خواه آزاد یعنی
کنیزک مومنه بهترست از زن کافره و اگر چه آزاد باشد تا بطریق اولی لازم آید که آزاد مومنه
بهترست از زن کافره و بر این قیاس قول او و لعبد مومن خیر من مشرک و مراد از نکاح در ان
ثانی زن دادنست همچنانکه مراد از نکاح در اول زن کردنست و مراد از قول او و لو اعجبکم است
که هر چند در زن کافره و مرد کافر وجوه خوبی دنیوی باشد که سبب خوش آمدن شما باشد مثل مال و جمال
و خواه آن زن مومنه و مرد مومن غالبست بر آن و قول او اولئک یدعون الی النار
اشارتست بمشرکین یعنی کافران میخوانند مردم را که موجب در آمدن در آتش دوزخ گردد و
خدای هم میخواند مردم را بعمل نیکی که نسبت در آمدن در بهشت و آمرزش او گردد تا موافق ان اعمال
لیکن بعضی و عده خدای هم باشد بخلاف مومنان پس مومنان بهتر باشند از کافران مطلقا
و محبت و مصادقت ایشان با کافران حرام باشد و آنکه بعضی مفسران تفسیر نموده اند قول
او والله یدعوا الی الجنة را بآنکه دوستان خدای هم که مومنان اند میخوانند مردم را بسوی سبب
که معطوف باشد از کتاب تکلف است بی ضرورت اما میکنند از ان قول او و بین آیاته
للناس چنانکه ظاهر است و قول او للناس آنست از خطاب بعد و مخفی نماند که آیه
مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر تحریم نکاح زنان کافره مطلقا و بر دادن کافر مطلقا بمسلمانه
چنانکه از بحث سابق معلوم شد بحث پنجم در بیان لوازم نکاح است از مهر و نفقه و غیر آن و آیات
وارد شده است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة النساء و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن
لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی بدهید بزنان جمله مهرهای ایشان را
از روی رضا و رغبت بیکر و بکا لبی پس اگر راضی و خوشحال شوند از برای شما از دادن چیزی از
از مهر خود بشما پس بخورید آن چیز را و مالی که باشد خوش آینده و گوارنده بعضی مفسران
گفته اند

گفته اند نزول آیه آن بود که مسلمانان مکروه می شمردند آنرا که از چیزی که بحساب مهر زنان خود داده اند بخورند و
تصرف نمایند پس این آیه نازل شد و صدقات جمع صدقه است بضم صاد و سکون دال و بمعنی مهر زن است مثل صدقه
بفتح صاد و اکثر و بعضی بضم صاد و سکون دال خوانده اند که جمع صدقه باشد بضم دال بهمان معنی و قول او نحلة مصدر است
از نحل بمعنی دادن چیزی برضا و خوشحال پس ظاهر آنست مفعول مطلق باشد از آتوا بمعنی لفظ او و احتمال دارد که حال باشد
از فاعل آتوا یا مفعول ثانی او بمعنی ناحلین یا منحولة و دور نیست که مراد از نحله عطیه و فضل خدای تعالی باشد بسبب رجال
...واحد کرد ... مهر ... رسو ... ایشان ... حال باشد از صدقاتهن و دور نیست که مراد دین
باشد از نحله بمعنی ... و بر این تقدیر مفعول له باشد ... معنی فرض ... قول او فمن ... مطلق
... معنی ... اگر راضی شوند از دادن چیزی ... بصدقات که صدقاتهن ... ایشان و وجه انکه
نکفت و عن شیء منها ... اشارتست بآنکه لایق حال زنان آنست که کمتر بخشند کی کنند بخشیدن از مهر خود از جهت ضعف
ایشان ... بر وجه که اگر از مهرهای خود چیزی بخشند ...
از ... گرد ... است که مراد ... حلال و ...
تقدیر جایز است ... اگر ... جمع ... حال ... کلوه ... مصدر ...
و هر دو بمعنی خوش آیندگی و گوارندگی ... که مراد از ... لذت باشد و ...
که آیت مذکوره دالست بر وجوب رسانیدن مهر زنان بایشان و بر جواز خوردن از مهرهای ایشان بعد از تسلیم آن بایشان
بلکه بر فضیلت آن چنانکه مرویست از امیر المومنین علیه السلام که آمد مردی نزد او و شکایت کرد از درد شکم آنحضرت پرسید از او
که زن داری گفت آری فرمود که التماس کن از زن که چیزی از مال خود بتو دهد برضا و طیب نفس پس بخر بآن قدری
از عسل و قدری از آب باران بریز بر آن و بخور تا شفا یابی زیرا که خدای تعالی در حق باران فرموده اما ...
السماء ماء مبارکا و در حق عسل فرموده یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و در حق مال زن فرموده
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا پس هرگاه جمع شود برکت و شفا و هنیئی و مریئی یک جا صحت گردد
انشاء الله پس آن مرد چنان کرد شفا یافت الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة النساء و ان اردتم استبدال زوج
مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا أتأخذونه بهتانا و اثما مبینا و کیف تأخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض
و اخذن منکم میثاقا غلیظا یعنی و اگر خواهید که بدل کنید زنی تو را بجای زن کهنه و حال آنکه بتحقیق داده باشید
یکی را از زنان کهنه را مالی بسیار بحساب مهر او پس مگیرید از مهر او هیچ چیز را آیا میگیرید مهر او را از جهت دروغ

پس بر وی وارد نمی‌آید چه اظهار کرده حسب تمام و حکومه میکرد مهر او را و حال آنکه تحقیق مباشرت کرده اند با یکدیگر و فرا گرفته اند

زنان پیمانی سخت از شما چنانکه گذشت و نزول این آیه آن بود که هرگاه کسی اراده زن دیگر میکرد مهر زن خود را که داده بود میگرفت و میخواست که

زن نو بگیرد و قدری را تعیین میکرد بر وی داد مهر می‌نمود و با وجود آنکه چیزی از مهر خود داده بود و آن زن پیشین را

بیاورد پس این آیه نازل شد جهت نهی و استبدال در لغت بدل گرفتن است و لفظ مکان مبنی است بر تأکید یا تزئید

و مراد از زوج زوجه است و او در قول او و آتیتم حالیه است بتقدیر یعنی و حال آنکه داده اید یکی را و جمع است و جای سابقه بقوله

از زوج که اسم جنس است و قنطار در لغت بمعنی مال بسیار است و قنطره بمعنی بلند کرده است و از این جهت پل را قنطره گویند زیرا

که بنا ازو رفیع است و همزه در اتاخذونه از برای استفهام انکار است یعنی میگیرید او را و قول او بهتانا مصدر است که بمعنی باخذونه و

اسم عطف است بر او لیکن علت مهتان مهر ظاهر این مهر را تحقیق است چنانکه از سؤال معلوم شد پس علت کم مر در را

ادعای است جهت مبالغه در نهی زیرا که چون اکثر مردم مرتکب میشود برای مهر مذکور گویا علت ادعا ضرر او و ترتیب اثم است

و احتمال دارد که حال باشد از فاعل یأخذونه یعنی با هستید و اثم زیرا که حدوث و بهتان اگرچه معدوم است در حین مهر لیکن

نفاذ او مقارن است پس و قول کیف تأخذونه استفهام انکار است برای تأکید انکار سابق و قول او وقد افضی

بعضکم علت انکار مذکور است و افضاء در لغت رسیدن است یعنی تحقیق رسیده است بعض از شما به بعضی بعض کنایت

است و اینجا کنایت است از جماع و مراد از میثاق غلیظ در اینجا صحبت و مصاحبت است یا عقد نکاحیست

و لوازم آن و محصل حکمت که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه مهر مقدر معین ندارد در شرع بلکه هر چیزی که زوج و زوجه بآن

راضی شوند مهر است ادای آن لازم شود بر زوج بشرط مقرره هر چند بسیار باشد چنانکه مرویست که عمر علیه اللعنه

بر بالای منبر منع کرد مردم را از تعیین مهر زیاده و گفت که چرا اعتبار میکنی از ما چیزی را که حلال گردانیده است خدای

از برای ما و این آیت را خواند عمر گفت که همه کس دانا ترند از عمر حتی زنان و ترک رد منع مذکور کرد و در آنکه مهر بمباشرت

زوج در تصرف زن قرار میگیرد چنانکه از تعلیل انکار بافضاء که عبارت از مباشرت است معلوم میکرد و الآیة الثالثه

قوله تعالی فی سورة البقرة لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره

و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین یعنی نیست گناهی و حقی بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را

در وقتی که هنوز مباشرت نکرده باشید با ایشان مگر آنکه معین کنید از برای ایشان مهری و متمتع کردانید ایشان را

در آن صورت از مال خود بر توانگر بقدر طاقت او است بسبب مذکور بعبارت حال او و بر فقیر بقدر حال او و متع

کردانیدی یا مستحق باشد در نظر عقل و واجب است که نیکوکاران یعنی کسانی که نیکی نسبت بنزدیکان خود کنند یعنی را

منع میکرد مردم را از طلاق مردم گمان میبردند که طلاق دادن گناه است اما آیه نازل شد جهت او که گمان ایشان و مراد

از مس جماع دو قول است و فرض بمعنی تقدیر است و فریضه فعیل است بمعنی مفعول و ما از برای نفی است و مراد از فرض فریضه برای

ایشان تعیین مهر است جهت ایشان و تخصیص نفی گناه است بطلاق دل که مهر خود را کم کند و تعیین مهر او کرده باشد از جهت

که تو هم گناه در این صورت بیشتر است و است آنکه مراد از مباح حق مهر باشد و کلمه ما بمعنی مدت باشد یعنی مادام

مصدری باشد بحذف مدت و کلمه او در قول او و تفرضوا لهن فریضة بمعنی الا ان باشد یعنی نیست حقی مهری اگر طلاق دهید

زنان غیر مدخوله خود را مگر آنکه تعیین کرده باشید از برای ایشان مهری که در این صورت نصف آن مهر واجب شود چنانکه در آیتی

که بعد از این آیت است میآید و اگر بعد از دخول طلاق دهید تمام آن مهر واجب شود و ظاهر آنست که او بمعنی حتی نیز

باشد زیرا که قول او و متعوهن عطف بر تمسوهن بمعنی مدت الامرین و نهی اعداد الامرین متعدد بسبب کلی است که مراد است

و مراد از قول او و متعوهن آنست که در صورت مذکوره اگرچه از مهر چیزی واجب نشود و لیکن در عوض او چیزی واجب

شود مناسب حال زوج در غنا و فقر و موسع بمعنی توانگر است از ایساع بمعنی گشاده حال و توانگر شدن و مقتر بمعنی

درویش است از اقتار بمعنی تنگ عیش شدن و قدر بفتح و سکون او هر دو خوانده بمعنی مقدار است یعنی اندازه و

متاعا بمعنی تمتیعا مفعول مطلق است از متعوهن و حقا بمعنی واجبا صفت متاعا است یا مفعول مطلق فعل محذوف

است یعنی حق حقا و مراد از محسنین شوهران مذکور است و وصف ایشان باحسان جهت آنست که متعه دادن ایشان

احسان است جهت رغبت ایشان در آن و قول او و علی الموسع قدره و علی المقتر قدره جمله معترضه است جهت بیان مقدار متعه و متعه

بر سبیل اجمال و بیان آن بر سبیل تفصیل است بتوسط معلوم میشود چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که اگر زوج

توانگر باشد واجب است و اسبی یا جامه قیمتی یا ده مثقال طلا و اگر درویش باشد واجبست بر وی یک مثقال طلا یا انگشتری

و اگر میانه حال باشد واجب بر وی پنج مثقال طلا یا جامه میانه بها و گوشسفند و منفعت که آیت مذکوره دلالت بر آنکه زوج

هرگاه طلاق دهد زوجه غیر مدخوله خود را که تعیین مهر نکرده باشد از برای او واجب نمیشود بر وی چیزی از مهر و مهر المثل

او بلکه متعه واجب شود مناسب حال زوج در توانگری او و درویشی و متوسط حال چنانکه مذکور شد الآیة الرابعه قوله

تعالی فی سورة البقرة وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم

الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا

الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق دهید زنان خود را پیش از آنکه دخول کنید بایشان

و حال آنکه تعیین کرده باشید از برای ایشان مهری پس واجب است بر شما نصف آن مهری که نام برده اید و تعیین کرده اند

مگر آنکه عفو کنند و ببخشند آن زنان حق خود را تمام بجهت آنکه کسی که در دست اوست عقد نکاح و او ولی آن زن است و آنکه عفو
کنند و ببخشند بر دیگری نزدیکتر است به پرهیزکاری و فراموش مکنید تفضل و احسان را در میان خود بدرستی که خدای تعالی به آنچه میکنید بیناست
بدانکه قول او فنصف ما فرضتم جمله مبتدای محذوف است یا مبتدای خبر محذوف یا فاعل فعل محذوف یعنی فالواجب علیکم نصف
ما فرضتم یا فنصف ما فرضتم واجب علیکم یا فیجب علیکم نصف ما فرضتم و کلمه ما موصوله است یا موصوفه و عاید محذوف و تقدیر یعنی
ما فرضتموه و مراد از عقدة النکاح عقد نکاح مطلقه مذکوره است و مراد از الذی بیده عقدة النکاح کسی است که در دست
اوست عقد نکاح ایشان و او نزد اصحاب ما ولی اجباری است که عبارتست از پدر و جد نسبت بصغیره و مراد از
عفو آن زنان بخشیدن ایشان است حق خود را از مهر مسمی بشوهر خود و مراد از مهر مسمی بشوهر خود و مراد از عفو ولی بخشیدن
اوست حق آن صغیره را لیکن جایز نیست ولی را که تمام حق آن صغیره را ببخشد و جایز است ایشان را که تمام حق خود را
ببخشند یا بعضی آن را و قول او وان تعفوا خطابست مر ازواج را یعنی عفو کردن شما ای شوهران زنان مذکوره بهتر است
از عفو زنان و مراد از عفو زوج بخشیدن نصف دیگر مهر است که مهر را تمام تسلیم زوجه کرده باشد پیش از طلاق و تسلیم
کردن و بخشیدن آن است اگر تسلیم نکرده باشد و قول او و لا تنسوا الفضل خطابست بازواج و زوجات یا بهمه مردم و ظاهر
آنست که مراد از فراموش کردن ایشان فضل را در میان خود فراموش کردن احسان است بفضلت و تفضل
و احسان را که در میان ایشان واقع شود از بعضی نسبت به بعضی و قول او و ان الله بما تعملون بصیر ترغیب است مردم را
بتفضل و احسان یا تهدید بآنکه خدای تعالی می‌بیند و میداند اعمال همه کس را و فراخور عمل هر کس جزا میدهد نیکی را
و بدی را و مخفی نیست که آیت مذکوره دالست بر آنکه نصف مهر مطلقه غیر مدخوله که مهر مسمی داشته باشد ساقط
است و نصف مهر مسمی واجب است و بر آنکه اگر ببخشد آن زن حق خود را نصف دیگر ساقط شود و بر آنکه
نایب است ولی زن را و ولایت نکاح او و لازم بخشیدن بعضی مهر او چنانکه اصحاب قائل شده الآیة الخامسة
قوله تعالی فی سورة النساء الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم
فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع
واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا یعنی مردان والیان و قائم‌اند بر زنان
خود بسبب آنکه زیادتی داده است خدای تعالی مردان را بر زنان در بسیاری از صفات کمال و بسبب آنکه
می‌بخشند مردان بر زنان خود از مالهای خود که مهر و نفقه ایشان است پس زنان نیکوکار اطاعت کنندگانند امر و
نهی شوهران خود را نگاه دارنده‌اند احوالی نهانی که میان ایشان و شوهران ایشان است بآنکه نگاه داشته است

است

است و رعایت کرده است خدای تعالی جانب ایشان را و آن زنان که در بیم باشید از نافرمانی ایشان است پس پند دهید
ایشان را که نافرمانی نکنند و اگر مساعد نشوند دوری کنید از ایشان در خوابگاههای خود و ایشان و اگر مساعد نشوند بزنید
ایشان را پس اگر فرمانبرداری کنند شما را پس طلب مکنید بر ایشان طریق تعدی و آزاری بدرستی که خدای تعالی بلندست و بزرگ
قدر بزرگ مرتبه است و سبب نزول این آیت آن بود که سعد بن ربیع که از اکابر انصار بود شوهر و نافرمانی او کرد زن او حبیبه دختر
زید بن ابی زهیر و سعد سیلی بروی او زد و پدرش او را نزد پیغمبر صلعم برد و گفت یا رسول الله سعد دختر مرا که زن اوست
سیلی زده است پیغمبر صلعم فرمود باید که دختر تو قصاص کند شوهر خود را و سیلی بر روی او زند و چون ایشان بیرون رفتند
که قصاص کنند این آیت نازل شد و پیغمبر صلعم گفت که برگردید که اینست جبرئیل آمده است و این آیت آورده است بعد
از آن فرمود که ما چیزی اراده کردیم و خدای تعالی چیزی دیگر اراده کرد و آنکه خدای تعالی اراده کرده است بهتر است
و قصاص برداشته شد و باید دانست که قوام صیغه مبالغه است از قیام بمعنی ایستادن و اینجا مراد والی بودن
و غالب بودن است یعنی مردان مرتبه تسلط و علو دارند بر زنان بدو وجه یکی آنکه تفضیل داده است خدای تعالی
ایشان را بر زنان بعضی صفات کمال عقل و حسن تدبیر و باختصاص نبوت و امامت و ولایت و اقامت شعائر اسلام و جهاد
و شهادت و رجوع حقوق و زیادتی نصیب در میراث و غیر آن دوم آنکه مردان خود نفقه و کسوه و مهر زنان میرسانند
و ظاهر این آیت که کلمه ما در بما فضل الله و بما انفقوا مصدریه است و ضمیر بعضهم راجع است بمجموع رجال و نسا که مذکور
شده‌اند و مراد از بعضهم مفضل مردانند و از بعض مفضل علیهم زنان و فا در قول او فالصالحات فا فصیحه است
خبر شان بتفصیل بعض زنان بر بعض بعد از تفصیل مردان بر مطلق زنان و مراد از قنوت اینجا اطاعت و مداومت زنان
و مراد از غیب حالات مخفیه است که در خلوت میان زن و شوهر واقع شود یا مراد در غیبت شوهران است و مراد از
حفظ آن حفظ زنان است نفس خود را و مال و ناموس شوهران را در غیبت ایشان چنانکه مروی است از پیغمبر صلعم
که بهترین زنان آنست که هرگاه نظر کنی بسوی او خوشحال گرداند ترا و هرگاه کاری فرمایی او را فرمان بردار باشد
کند ترا و هرگاه غایب شوی از او نگاه دارد ترا در مال تو و نفس خود را و مراد از حفظ خدای تعالی نگاه داشتن
خدای تعالی است زنان را از مخالفت و عدم انقیاد شوهران و توفیق ایشان در اطاعت و محافظت مصالح شوهران
نگاه داشتن و رعایت کردن مصلحت زنان است بواجب گردانیدن مهر و نفقه و کسوه ایشان بر شوهران ایشان
و نشوز در اصل لغت بمعنی بلند شدن است و در شرع عبارتست از نافرمانی کردن زن شوهر را بسبب بلندی
و تکبر و مراد از وعظ پند دادن و ترسانیدن است از عقوبتهای دنیوی و اخروی و مراد از هجر زنان

در مضاجع نسبت کرده اند است بسوی انسان در خوابگاهها با جسد نسبت با انسان با در یک فراش با مردی کرد نیست
با انسان بر تقدیر اول فی بمعنی ظرف است باشد و بر تقدیر دوم بمعنی اعتبار باشد و بر تقدیر سیم هجر در مضاجع کنایه باشد
از ترک جماع و مراد از ضرب زدنی است که گوشت را مجروح نگرداند و استخوان را نشکند و مراد از عدم اعتبار
سبیل بر زنان طلب کردن طریق مضرت ایشان است بعد عدم تعرض بجهت آزار انسان یعنی اگر برگردند
زنان از نشوز با طاعت شما بر ایشان برگردید از آزار ایشان و سعی منمایید در مضرت ایشان سود ندارد کسی که خدای تعالی عالی
و قادر است بر جزای شما و بر اعمال شما پوشیده نیست که آیت مذکوره دال است بر آنکه مردان والی و غالب اند
بر زنان خود و واجبست بر ایشان نفقه زنان و واجبست بر زنان اطاعت امر و نهی ایشان در لوازم نکاح و جایز
نیست زنان را نشوز نمودن با شوهران خود و جایز است شوهران را و بیست برای ایشان بر تقدیر نشوز
و واجبست ترک ایذای ایشان بر تقدیر اطاعت ایشان الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النساء ام وان
خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا
یعنی و اگر دریابید و ظاهر شود بر شما استمرار نزاع و خصومت میان شوهر و زن پس بفرستید مرد مصلحی از
قوم شوهر و مرد مصلحی از قوم زن تا اصلاح کنند میان ایشان بر وجه راستی اگر خواهند آن دو مرد مصلح اصلاح
را میان ایشان موافقت اندازد خدای تعالی میان ایشان بدرستی که خدای تعالی هست دانا باحوال همه کس و خبیر
دار از اعمال ایشان بدانکه قول او ان خفتم خطاب است بحکام شرع چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق
ع و شقاق بمعنی نزاع و مخالفت است زیرا که بمعنی جانب است زیرا که یکی از ایشان رعایت جانب دیگر اعتبار نمیکند
و اضافه او به بینهما بمعنی فی است چنانکه ظاهر است یا بمعنی لام است بنا بر طور توسع و تشبیه ظرف
فاعل و ظاهر است که مراد از خوف شقاق بینهما خوف استمرار نزاع است میان ایشان بر وجهی که احتیاج
شود بمصلحی از خارج و مراد از حکم کسی است که حاکم شرع جهت اصلاح میان زن و شوهر فرستد و وجه
آنکه دو کس فرستند آنست که یکی از جانب شوهر سخن کند و دیگری از جانب زن تا جانب
هر دو مرعی باشد و مشهور میان اصحاب ما آنست که بعث حکمین با اهل زوج و اهل زوجه بجهت عادتست
و جایز است که حکمین اجنبی باشند و بعضی اصحاب گفته اند که جایز نیست که اجنبی باشند چنانکه ظاهر
تقیید است در هر تقدیر شرط است در حکمین آنکه بالغ و عاقل باشند و عادل باشند و حر باشند و
مذکر باشند و بصیر بر ... هر دو در ارجاع است بحکمین یا هر دو راجع است بزوجین یا اول راجع است

بحکمین

بحکمین و ثانی بزوجین و این احتمال از روی معنی ظاهر است و مرویست که آیت مذکوره دلالت میکند بر آنکه هرگاه نزاع
و خصومت میان زن و شوهر استمرار یابد و اصلاح نشود بمصلحی از خارج واجب است بر حاکم شرع که دو حکم بفرستد
تا میان ایشان اصلاح کنند بر وجهی که سزاوار باشد الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا ولن تستطیعوا ان تعدلوا
بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان غفورا رحیما یعنی هرگز قادر
نخواهید بر رعایت عدل و راستی حقیقی میان زنان خود و اگرچه حرص ورزید و اهتمام بجای آورید در آن باب پس
نگذارید عدل بکلی بسبب نتوانستن عدل کامل پس بگذارید ایشان را مانند زنی که نه شوهردار باشد و نه بی شوهر
و اگر اصلاح کنید میان زنان بدانکه عدل ورزی نمایند و پرهیزکاری نمایید پس بدرستی که خدای تعالی هست آمرزنده مهربان
با اصلاح کنندگان و پرهیزکاران بدانکه مراد از عدل میان زنان راستی کردنست میان ایشان و برابر داشتن
ایشان است در جمیع حالات از مجامعت و معاشرت ملایمت و مجالست و تعظیم و نفقه و محبت و غیر آن و یکی نیست
که رعایت عدالت بدین وجه میان ایشان متعذر است یا متعسر چنانکه مرویست از رسول خدا ص که روز و شب را قسمت
میکرد میان زنان خود راستی و با وجود آن میگفت که بار خدایا این قسمت منست در آنچه قدرت دارم بر قسمت او پس
مواخذه مکن مرا در ترک قسمت آنکه تو قادری بر آن قسمت و من قادر نیستم بر آن قسمت از جهت کل لن تستطیعوا یعنی
بر کوتاهی شما و ما که خواهد کرد با عدالت کنید میان زنان کما ینبغی و عمل او و لو حرصتم یعنی استطاعت نیست
یعنی و اگرچه حرص ورزید و سعی کنید او را بر ندور آن و قول او فلا تمیلوا تفریع است بر آن یعنی چون قادر نیستید
بر عدالت حقیقی میان زنان پس میل تمام و انگذارید عدالت را و عدول مکنید از عدل بکلی بلکه عدول تمام چنانکه
گفته اند که ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی هر چیزی که در نمی توان یافت همه را او را نباید گذاشت همه او را و قول او فتذروها
و احتمال دارد که نصب بر آن معطوف باشد بر مصدر مفهوم از کلام سابق یعنی نباید میلی مثل کل المیل و در ماندن
ماند که واقع شود از ... کامل پس گذاشتن مر آن زن ... را ... اول حذف لا باید ... طرحی است سبب
لا ی نهی و بر تقدیر ثانی طرحی است بر شرطیه مقدره و بر تقدیر ثالث منصوب است بان ناصبه مقدره و قول
او کالمعلقة حال است از ضمیر مفعول در فتذروها خواه کاف زائد باشد خواه حرفی و تعلیق در لغت آویختن است
و در عرف کنایه از زنی است که نه بعضی شوهر داشته باشد چنانکه شوهرداران گفت او را از آن جهت که بعض و نفقه
ندارد و بی شوهر نتوان گفت از آن جهت که شوهر دیگر نمی تواند کرد و محو ماند که اینکه مذکور شد دلالت
بر وجوب عدالت و قسمت میان زنان بر وجهی که روایات صحیحه مبین و مشروح گشته در کتب اصحاب مذکور است

چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم قسمت و عدالت میکرد میان زنان خود در مرض موت خود پس بود که
آن حضرت را میبرد بدر زنان و نوبت نگاه میداشت که خود میبرد روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام دو زن داشت
و میان زنان عدالت میکرد میان ایشان که در روزی که نوبت یکی از ایشان بود وضو نمی ساخت در خانه
زن دیگر الآیة الثامنة قوله تعالی در سوره النساء و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان
یصلحا بینهما صلحا و الصلح خیر و احضرت الانفس الشح و ان تحسنوا و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا یعنی
و اگر زنی بترسد و دریابد از شوهر خود درشتی و سرکشی بسبب کراهت داشتن او را و گردانیدن روی از خود پس باکی نیست و گناهی نیست
بر ایشان در آنکه صلح اندازند میان خود با صلح انداختنی و صلح بهتر است و حاضر گردانیده شده است نفسهای
مردم بخیلها و حرص را و بسی اگر نیکویی کنید و پرهیزکاری نمایید پس بدرستی که خدای تعالی هست با آنچه میکنید از احسان
و پرهیزکاری و غیر آن خبردار روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام که دختر محمد بن مسلمه زن رافع بن خدیج بود و پیر شده
بود و او زن دیگر داشت که جوان بود پس طلاق داد دختر محمد مسلمه را یک طلاق و چون از عدت او اندکی ماند
گفت اگر میخواهی رجوع کنم بتو بشرط آنکه صبر کنی بر زیادتی الفت و محبت من بزن دیگر و اگر میخواهی
واگذارم ترا تا عدت تو منقضی شود گفت بلکه رجوع کن بمن و من صبر میکنم بر زیادتی الفت و محبت تو نسبت
باو و محمد بن مسلمه رجوع کرد باو و با هم صلح کردند پس این آیت نازل شد و مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما
که سوده دختر زمعه که زوجه پیغمبر صلعم بود ترسید که مبادا آنحضرت طلاق دهد او را پس گفت که طلاق مده مرا
و بگذار مرا با زنان خود و قسمت مکن از برای من و نوبت مرا بعایشه ده پس این آیت نازل شد و مراد از
خوف در قول او خافت احساس و دریافتن است و مراد از نشوز بعلها درشتی و ایذای شوهر است نسبت
بزن مثل آنکه نفس و نفقه با او نرساند یا بد گفته او را یا دشنام دهد و مراد از اعراض او بی التفاتی او است
مثل آنکه سخن بلند با او مجالست ننماید با او و بوقتی او [illegible] و امرأة فاعل خافت مقدر است و خافت مذکور مفسر او است
یعنی ان خافت امرأة و قول او و الصلح خیر جمله معترضه است ظاهر آن آنست که خیر اسم تفضیل باشد یعنی صلح
بهتر باشد از نشوز و اعراض یا از فرقت میان زن و شوهر یا از خصومت در باب و احتمال دارد که صفت
مشبهه باشد یعنی صلح کار نیکی است از کارهای نیک همچنانکه خصومت کار بدیست از کارهای بد و قول
او و احضرت الانفس الشح نیز جمله معترضه است و مراد آنست که نفسهای مردم مجبول اند بر بخل و حرص نمی
از حق خود [illegible] صلح میکنند با هم و پوشیده نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر کراهت نشوز

اعراض

و اعراض شوهر و خصومت میان ایشان و بر فضیلت صلح میان ایشان بلکه در جمیع امور الآیة التاسعة قوله تعالی فی سورة
الطلاق اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم و لا تضاروهن لتضیقوا علیهن و ان کن اولات حمل فانفقوا علیهن
حتی یضعن حملهن فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن و ائتمروا بینکم بمعروف و ان تعاسرتم فسترضع له اخری یعنی ساکن گردانید
زنان خود را در بعضی مکانی که ساکن شدید شما در جایی که آن مکان از وسع و طاقت شما باشد و ضرر مرسانید ایشان را
در آن مکان بقصد آنکه تنگ گردانید مکان را بر ایشان و اگر باشند زنان شما صاحبان آبستنی بودن پس نفقه
کنید بر ایشان تا آنکه بنهند فرزندی را که در شکم دارند پس اگر شیر دهند آن فرزند را از برای شما پس بدهید ایشان
مزدهای شیر دادن ایشان را و باید که امر کنند بعضی شما بعضی دیگر را بکارهای نیکو پس اگر مخالفت کنید و [illegible]
نمایید با هم در آن مکان پس زود باشد که شیر دهد از برای شما پدر او شیر دهنده دیگر بدانکه کلمه من در قول او
من حیث بعضی است و قول او من وجدکم عطف بیان من حیث است یعنی بعضی مسکن شما که یعنی مقدور شماست
و وجد بمعنی وسع است یعنی مقدوری که طاقت داشته باشید آن و مراد از قول او و لا تضاروهن آنست که ایذا و مضرت
مرسانید با ایشان تا مضطر و ملجأ شوند و از خانه شما بیرون روند و ائتمروا افتعال است از امر کردن بمعنی بعضی دیگر را یعنی باید
که بعضی امر کنند بعضی دیگر را بالمعروف مثل افعال جمیله که مامور شده اند مردان نسبت بزنان مطلقه خود و رعایت
عدالت در آن و تعاسر بمعنی تضایق است یعنی مضایقه کردن یکدیگر را و ضمیر له راجع است به پدر و ولد مذکور و اخری
صفت مرضعه است یعنی اگر مادر شیر ندهند فرزند خود را باید که پدر مرضعه دیگر را اجارت کند [illegible]
تا آن ولد را شیر دهد و مخفی نیست که آیت مذکوره دال است بر آنکه واجب است بر زوج تعیین مسکن جهت زن مطلقه
مطلقا از جهت قول او اسکنوهن لیکن مخصوص است بمطلقه حامله خواه رجعی و مطلقه رجعیه غیر حامله بنا بر روایت صحیحه
از ائمه هدی علیهم السلام و بر آنکه واجب است بر زوج مسکن و نفقه مطلقه حامله تا زمان وضع حمل مطلقا و بر آنکه واجب است
بر زوج اجره شیر دادن زن مطلقه فرزند او را که از او باشد اگر بخواهد اجره از جهت قول او فان ارضعن لکم
فآتوهن اجورهن و بر وجوب مرضعه دیگر اگر مادر شیر ندهد از جهت قول او و ان تعاسرتم فسترضع له اخری
الآیة العاشرة قوله تعالی فی سورة الطلاق لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف
الله نفسا الا ما آتاها سیجعل الله بعد عسر یسرا یعنی باید که نفقه دهد صاحب توانگری و مال زن مطلقه خود را از مال
خود و کسی که تنگ گردانیده شده باشد بر روی وی معیشت وی پس باید که نفقه دهد زن مطلقه خود را از آنچه
خدای تعالی داده است او را تکلیف نمیکند خدای تعالی هیچکس را مگر با آنچه داده است او را از روی آنکه میگرداند

خدای تعالی بعد از روشنواری انسانی ظاهر است که مراد از انفاق زنان مطلقه است چنانکه از سیاق آیت معلوم
میشود و مراد از وسعت گشادگی معیشت و توانگری است و از قدر روزی تنگ گردانیدن معیشت
است بر وی و درویشی دادن چنانکه گویا روزی او قادر گردانیده شده بر وی و عاجز شده در کسب روزی
خود بسبب قلت و وفا کردن آن با وی و مراد آنست که نفقه‌های زنان مطلقه که مامور شده اند شوهران
بآن بمقدار توانگری او واجب است و بر درویش بقدر درویشی و جای دیگر فرموده که علی الموسع
قدره و علی المقتر قدره و تفسیر آن گذشت و مراد از قول او لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها تسلی درویشان مستحق است
و قول او سیجعل الله بعد عسر یسرا تسلی مستحق و مستحق علیه هر دو و این آیت دلالت میکند بر وجوب نفقه زن مطلقه
بر شوهر بحسب حال او در توانگری و درویشی **بحث چهارم** در بعضی احکام متعلق بنکاح و در وی سیزده آیت است **الآیة الاولی**
قوله تعالی فی سورة النور قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون
یعنی بگوی ای محمد مر مؤمنان را که بپوشانند چشمهای خود را از نامحرمان و نگاه دارند فرجهای خود را از نامحرمان
این پوشانیدن چشمها و نگاه داشتن فرجها از نامحرمان بهتر است ایشان را و نزدیکتر است بپاکی ایشان از
زنا بدرستی که خدای تعالی خبردار است بآنچه میکنند مؤمنان از نظر و غیره و بدانکه غض در لغت چشم پوشیدن
و چشم خوابانیدنست از چیزی و من در من ابصارهم زائده است بمذهب اخفش که تجویز کرده است
زیادتی من را در کلام مثبت و بمعنی تبعیض است بمذهب جمهور یعنی پوشانیدن بعضی چشمهای خود را
یعنی چشمهایی که بجانب نامحرم باشد و معنی اول ظاهرتر است و بر هر تقدیر ذکر ابصار مبنی است بر تجرید غض از
معنی بصر و مفعول بواسطه یغضوا که حتی انتها نامحرم باشد و معنی اول ظاهرتر است اما تقدیر محذوفست یعنی من المحرمات
یعنی بپوشانند چشمهای خود را از آنچه حرام است نظر کردن بآن و همچنین مفعول یحفظوا محذوفست یعنی من
المحرمات و مراد از حفظ فرج نگاه داشتن فرجهاست از زنا و بواسطه پوشانیدن فرجها از نظر نامحرم
و مؤید این است آنکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که فرمود مراد از حفظ فروج در قرآن همه جا نگاه
داشتن فروج است از زنا و اینجا مراد ستر است از نظر نامحرم که از نظر نامحرم بپوشد و بر هر تقدیر
چون محرمات نسبت بابصار کمتر بود از محرمات نسبت بفروج من تبعیض در آورد در ابصار و فروج را
مطلق گذاشت یا آنکه چون مساهله در محافظت ابصار بیشتر واقع میشود از مساهله در محافظت فروج من زایده
آنجا آورد نه اینجا زیرا که زیادتی لفظ دلالت میکند بر زیادتی معنی و بر مبالغه در امر بغض ابصار

که محتاج است بمبالغه بخلاف امر بحفظ فروج و مفعول مقدر است قل للمؤمنین غضوا من ابصارکم واحفظوا فروجکم
یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم و قول او یغضوا جواب امر مذکور است که حاصل آنست که یعنی بگو بایشان که بپوشانید
چشمهای خود را و نگاه دارید فرجهای خود را که اگر بگویی بایشان این را بپوشانند چشمهای خود را و نگاه دارند فرجهای
خود را و قول او ذلک ازکی لهم ترغیب است ایشان را بغض ابصار و حفظ فروج و قول او ان الله خبیر بما یصنعون
تهدید است ایشان را در ترک آن و پوشیده نماند که این آیت دلالت میکند بر تحریم نظر کردن مردان بسوی زنان
نامحرم و بر تحریم کشف عورت ایشان نزد ناظر نامحرم و تحریم زنا و لواطه **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة النور ایضا و
قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن
و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن
او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء
و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی بگوی ای محمد مر زنان مؤمن
را بپوشانیدن چشمهای خود را از مردم نامحرم و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا کردن یا از نظر نامحرم و ظاهر نکنند
بنامحرمان زیور خود را مگر آنچه ظاهر باشد از زیور ایشان و باید که بیندازند مقنعه‌های خود را بر بالای جامه‌های
گریبانهای خود و باید که ظاهر نگردانند زیور خود را مگر از برای شوهران خود یا پدران خود یا پدران شوهران خود
یا پسران خود یا پسران شوهران یا برادران خود یا پسران برادران خود یا پسران خواهران خود یا زنان هم کیش
خود که زنان مسلمانند یا آنچه مالک شده است دستهای راست ایشان یا خدمتکاران که احتیاج نداشته باشند
بزنان بسبب ابلهی و حماقت یا بسبب پیری و سقوط شهوت از جمله مردان یا کودکانی که مطلع نشده باشند
هنوز بر کیفیت اعضای شهوت زنان و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین تا معلوم شود آنچه پنهان
میدارند از زیورهای خود مثل خلخال و توبه کنید و بازگردید بسوی خدای تعالی همه شما ای گروه مؤمنان باشد که رستگار ری
باید بدانکه ابداء بمعنی اظهار است و زینت عبارتست از چیزهایی که بسبب آن زن و کمال شود خواه ظاهر باشند
مثل جامه‌های نفیس و خواه باطن مثل خلخال و انگشتری و حلقه و ظاهر آنست که مراد نهی است از اظهار زینت باطنی
زیرا که موکد میشود شهوت و میل طبیعت بخلاف زینت ظاهری و بعضی گفته اند که مراد مواقع زینت است
بحذف مضاف ظاهر است و احتیاج نیست بدان و قول او لا یبدین احتمال دارد که جمله مستأنفه باشد معطوف باشد بر
جمله مثبته که یغضضن است و یحفظن و محلا مجزوم باشند بآن مقدر در جواب امر که قل است چنانکه سابقا معلوم

شده واحتمال دارد جمله معترضه باشد معطوف بر جمله امریه مذکوره و بر تقدیر هر دو با آنکه بعضی احکام مذکوره در این مقام
را بمؤمنین نمود و به پیغمبر ص و بعضی را خود بیان فرموده تنبیه است بر آنکه امر و نهی پیغمبر ص بمنزله امر و نهی خدای تعالی است
بی تفاوت و در این تنبیه اشاره بکمال تعظیم و تفخیم شأن و منزلت آنحضرت و خمر جمع خمار است بمعنی مقنعه و مراد
از ضرب مقنعه بر جیبها انداختن کنار مقنعه است بر حوالی سینها یا گردن و سینه بپوشانند چنانکه عادت زنان بوده است
در جاهلیت و مراد از قول او و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن تخصیص نهی سابق است یعنی تحریم اظهار زینت باطنی مخصوص
است بغیر شوهران و جماعت محرمان مذکوره و بعوله جمع بعل است بمعنی شوهر و مراد از نسائهن زنان قوم ایشان
و اهل بیت ایشان است یعنی زنان مسلمان بخلاف زنان کافره که ایشان نامحرمند و مراد از ما ملکت ایمانهن
کنیزکان مملوکه ایشان است خواه مسلمان و خواه کافره نه مطلق مملوک چنانکه بعضی توهم کرده اند و مراد
از غیر اولی الاربه خدمتکاران است و اربه بمعنی حاجت است و مراد از خدمتکاران بی حاجت جمعی است که از کمال
بلاهت و حماقت نمیدانند که از زنان لذت میتوان یافت و این تفسیر مروی است از امام صادق ع
یا جمعی که بحد آن نرسیده اند که شهوت ایشان ساقط شده و این تفسیر مروی است از کاظم ع و معنی
دوم انسب است بما قبلش که طفل است و مراد از طفل مذکور کودکانی اند که هنوز اطلاع پیدا نکرده اند
بر کیفیت لذت یافتن از زنان و در این تقدیر ظهور بمعنی وقوف و اطلاع باشد و احتمال دارد که بمعنی
غلبه و قوت باشد یعنی بحد شهوت و قدرت لذت یافتن از اعضای مخصوصه ایشان پیدا نکرده اند
و مراد از ضرب بارجل زدن پا یا پاشنه است بر زمین یا زدن پاها بر یکدیگر تا خلخال آواز کند و موجب شهوت
مردم شود چنانکه عادت اهل جاهلیت بوده از این جهت خدای تعالی نهی فرموده از آن و قول او
و توبوا الی الله التفات است از غیبت بخطاب پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه
چنانکه حرام است بر مردان نظر کردن بسوی زنان نامحرم و ترک محافظت فرجهای خود از نامحرم
حرام است بر زنان نیز نظر کردن بسوی مردان نامحرم و ترک محافظت فرجهای خود چنانکه مرویست
از ام سلمه که گفت من و میمونه نزد پیغمبر ص بودیم بعد از نزول آیه حجاب ناگاه درآمد نزد ما ابن ام
مکتوم و که کور بود پس پیغمبر ص فرمود ما را پنهان شوید از او ما گفتیم یا رسول الله او کور است فرمود که آیا
شما هم کورید که نمی بینید او را و نیز دلالت میکند بر آنکه حرام است بر زنان اظهار زیور باطنی خود بر مردان
نامحرم و زنان کافره و حرام نیست اظهار آن بر زنان مسلمانان و بر کنیزکان مملوک خود خواه مسلمان و خواه

کافر

کافر و بر مردانی که متوقع نمی باشند از زنان بسبب پیری یا غیر آن و بر کودکان که بحد تمیز نرسیده باشند و بر آنکه
حرام است بر زنان کشف کردن سینه و گریبان و واجب است ستر آنها بمقنعه و مثل آن الآیة الثالثة و الرابعة
فی السورة النور رابعها یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل
صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم
بعضکم علی بعض کذلک یبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم یعنی ای گروه مؤمنان باید که طلب اذن کنند از شما آنها که مالک
شده اند ایشان را دستهای راست شما و آنانکه هنوز بالغ نشده اند از کودکان شما اما فوق تمیز کردن
میان عورت زنان و غیر آن دارند در هر شبانه روزی سه نوبت پیش از نماز بامداد و وقتی که جامه‌های خود را
بیرون میکنند که وقت نیم روز است و بعد از نماز خفتن این سه وقت مذکور شده سه وقت کشف عورت است
مر شما را نیست بر شما گناهی و بر ایشان گناهی در ترک طلب اذن در غیر این سه وقت بر آنکه این دو جماعت که
مذکور شدند بسیار طواف کنندگان اند بر شما یعنی بعضی بر بعضی طواف کنند اند بعضی همچنین که مذکور شد بیان میکند
خدای تعالی برای شما آیات احکام خود را و خدای تعالی دانا است بهمه چیز هر کار که میکند موافق حکمت و مصلحت
میکند بدانکه مراد از قول والذین ملکت ایمانکم غلامان مملوک است چنانکه تبادر است و مرویست از امام باقر
و امام صادق ع که مراد از غلامان مملوکست ~~چنانکه تبادر است~~ و کنیزکان مملوکه بر سبیل تغلیب چنانکه بعضی
توهم کرده اند و وجه تعبیر از ایشان ابتدا بالذین نه بما چنانکه در مواضع دیگر واقع شده آن است که این مقام مقتضی
تصریح است بآنکه از جمله ذوی العقول اند و مستحق آنند که مأمور شوند باستیذان و مراد از الذین لم یبلغوا الحلم جمعی اند
که هنوز بالغ نشده اند اما تمیز میکنند میان عورت زنان و غیر آن و حلم در اصل لغت بمعنی خواب دیدن است و در این
جا مراد احتلام است یعنی خواب دیدنی که موجب غسل شود و قول او منکم حالست از الذین و تعبیر از بلوغ شرعی باحتلام
از جهت آنست که احتلام ظاهرترین علامات بلوغ شرعی است و قول او ثلث مرات متعلق است بقول او
لیستأذنکم و مفعول اوست بمعنی ثلث استیذانات یا ظرف او بمعنی ثلث اوقات و مراد از استیذان در دو جماعت
مذکوره در این سه وقت که مظنه کشف عورت است و این امر نسبت بجماعت اول برای تعلیم است و نسبت بجماعت
دوم بمعنی ... و در حقیقت امر است با اولیای ایشان بمنع از درآمدن و ظاهر آنست که کلمه من در قول او من قبل
و من بعد زایده است و در من الظهیرة بیانی است و در قول او ثلث عورات لکم دو قرائتست یکی رفع ثلث
بنابر آنکه خبر مبتدا محذوف باشد یعنی مبتدا بر سر ثلث عورات یعنی این سه وقت که مذکور شد سه وقت

کشف عورتها است مرشما را الحجب عادة خدمت و مصاف و دیگری نصب ثلث عورات بنا بر آنکه بدل اول باشد
از ثلث مراد بمعنی طرف یعنی سه وقتی که اوقات کشف عورتهاست یا منصوب باشد بمدح تقدیر الحق
و بر هر تقدیر اشارتست بتخصیص استیذان باوقات مذکوره یعنی وجه تخصیص آن اوقات مذکوره وقت مظنه
کشف عورتهای شماست اما وقت اول از جهة آنکه وقت تبدیل جامه شب است اما وقت دوم از جهة آنکه
وقت جامه است بسبب گرما چنانکه قول تضعون ثیابکم من الظهیرة ناظر است دران زیرا که ظهیره عبارتست
از نیم روز که محل گرمی هواست و بعضی گفته اند از جهة آنکه محل خواب قیلوله است و اما وقت سیم از جهة آنکه
وقت سد علی جامه روز است محاذه شب و مراد از قول او لیس علیکم ولا علیهم جناح آنست که گناهی نیست بر شما
و ایشان در ترک استیذان در غیر اوقات اگرچه نظر کردن بعورت زن نامحرم مطلقا گناه است چنانکه از
آیت سابقه معلوم شد و قول او طوافون خبر مبتدای محذوف است یعنی این دو جماعت که مذکور شد بغوث
کثیر کانند بسیار برشما و ظاهر آنست که قول او بعضکم علی بعض جمله است مرکب از مبتدا و خبر یعنی بعضکم طواف
علی بعض و بدل یا عطف بیان جمله اولی است یعنی بلکه ایشان بسیار طواف کنندهاند بر شما بسبب خدمت
و حاجت و شما نیز بسیار طواف کنندهاند بر ایشان بسبب استخدام و تربیت و محبت و این کلام
اشارتست بوجه عدم وجوب استیذان بر ایشان در غیر اوقات مذکوره و بوجه تخصیص ایشان بوجوب
استیذان در اوقات مذکوره با آنکه وجوب استیذان عام است ایشان را و غیر ایشان را چنانکه سابقا
معلوم شد و پوشیده نیست که این آیت دلالت میکند بر وجوب استیذان غلامان مملوک و پسران ممیزه در آمدن
نزد مالکان خود و محرم آن خود مثل پدر و مادر در اوقات ثلثه مذکوره که مظنه کشف عورت ایشانست نه در سایر اوقات
الآیة **الرابعة** قوله تعالی فی سورة النور ایضا و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستأذنوا کما استأذن الذین من قبلهم کذلک
یبین الله لکم آیاته والله علیم حکیم یعنی هرگاه که برسند کودکان از شما باحتلام پس باید که طلب اذن کنند جهة
در آمدن نزد شما همچنانکه طلب اذن کرده اند آنها که پیش از ایشان بوده اند همچنین بیان میکند خدای تعالی از برای شما آیات
احکام خود را و خدای تعالی داناست بهمه چیز هر چه میکند موافق حکمت میکند بدانکه قول او و اذا بلغ الاطفال اشارتست
بالذین لم یبلغوا الحلم که مذکور است در آیه سابقه و مراد از کودکان غیر مملوک است بقرینه مقابل او بالذین ملکت
ایمانکم و قول او منکم اینجا صفت اطفال است یا حال از ضمیر او جهة تاکید و توضیح است و الا ذکر او در آیت سابق
معنی است از ذکر او اینجا و ظاهر آنست که قول او کما استأذن مفعول مطلق است مر قول او را فلیستأذنوا

وکاف بمعنی تشبیه است و ما مصدریت یعنی استیذانی مثل استیذان آنها که پیش ازیشان بوده اند از بالغان غیر مملوک و
حاصل آنست که واجب است بر بالغان غیر مملوک شما آنکه طلب اذن کنند از شما از برای در آمدن نزد شما در جمیع اوقات
بی تخصیص باوقات ثلثه مذکوره همچنانکه واجب بود بر بالغان غیر مملوک در ازمنهای سابق آنکه طلب اذن کنند از برای در آمدن
نزد اقربای خود در جمیع اوقات پس این دلالت میکند بر وجوب استیذان بالغان غیر مملوک از اقربای خود جهة دخول
نزد ایشان در جمیع اوقات بخلاف بالغان مملوک و اطفال غیر بالغ لیکن خلاف است میان فقها در آنکه این آیت منسوخ است
یا نه الآیة **الخامسة** قوله تعالی فی سورة النور ایضا والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان
یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة وان یستعففن خیر لهن والله سمیع علیم یعنی و آن زنان که نومید شده اند از حیض
و فرزند بسبب پیری از آن زنان که امید ندارند که کسی نکاح کند ایشان را پس نیست مر ایشان را گناهی در آنکه جامهای
خود را که بر بالای مقنعه میپوشند و میپوشند آن جامها را در حالتی که نبوده باشند ظاهر شوندگان باسباب
زینت و آنکه طلب عفت و صلاح کنند و جامهای مذکوره را از خود دور نکنند بهتر است مر ایشان را و خدای تعالی شنوای
اقوال همه کس را و داناست احوال همه کس بدانکه قاعده در لغت زنی را گویند که آیسه باشد یعنی نومید شده باشد
از حیض و ولادت و متقاعد شده باشد از آنکه کسی رغبت کند باو و نکاح کند او را از جهة پیری او و جمع او قواعد است
و من النساء اللاتی بیان قواعد است یعنی کسی او را بر معنی دیگر حمل نکند و مراد از جامهای ایشان جامهاست که بر بالای
مقنعه و جامه اصل بپوشند مثل چادر شب و فرجی و غیر آن و از وضع جامهای آنکه بالاپوش میپوشند و اکتفا کنند
بمقنعه و جامه اصل و تبرج بمعنی ظاهر شدن است یعنی گناهی نیست ایشان را در پوشیدن بالاپوش بشرط آنکه
ظاهر نکنند زینت خود را از زیور و جامهای نفیس چه اگر ظاهر کنند جایز نیست ایشان را نپوشیدن و قول او غیر
متبرجات حالست از فاعل یضعن و باء در قول او بزینة بمعنی مصاحبت است و احتمال دارد که از برای تعدیه
باشد و مراد از استعفاف طلب عفت و صلاح است و مبالغه در ستر و محافظت خود از نظر نامحرم یعنی هر چند
نا پوشیدن بالاپوش رخصت است و پوشیدن بالاپوش بهتر است ایشان را از روی ثواب و این آیت
دلالت میکند بر آنکه جایز است زنان آیسه را که بالاپوش نپوشند و اکتفا کنند بمقنعه و جامه اصل و بیرون آیند
از خانه بیرون آیند جهة حاجتی که دارند بشرط آنکه اظهار زینت و تحلی خود نکنند الآیة **السادسة** قوله تعالی فی سورة
الحجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم
ان الله علیم خبیر یعنی ای گروه مردم بدرستی که ما آفریده ایم شما را از نطفه مردی و زنی و گردانیده ایم

شمار احد گروه بزرگ و چند قبیله ازبرای انکه بشناسید یکدیگر را بدرستی که اگرامی ترین شما نزد خدای تعالی
پرهیزکارترین شماست بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیز و خبردار است از حال همه کس مراد از ذکر و انثی
پدر و مادر است و از خلق مردم ازانثان خلق مردم است از نطفه ایشان و احتیاج نیست بانکه این حکم را بحسب
عناد اکثر اعتبار کنند تا معصی نشود بعیسی و آدم و حوا بنابرانکه خطاب یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا
مخصوص است باهل زمان پیغمبر چنانکه مقرر است نزد علماء اصول و شعوب جمع شعب است بفتح شین و او طبقه
اول است از طبقات عرب و عجم و قبایل جمع قبیله است و او طبقه دوم است از ان طبقات و طبقات مشهوره عرب شش
است شعب و قبیله و عماره و بطن و فخذ و فصیله پس شعب شود شعوب مثل ربیعه و مضر و شعب منشعب
شود بقبایل مثل بکر از ربیعه و تمیم از مضر و قبیله بعماره و عماره به بطون و بطن بافخاذ و فخذ بفصایل چنانکه شیخ ابوعلی
طبرسی رحمه الله علیه تحقیق فرموده و قول او لتعارفوا یعنی لتعارفوا متعلق است بجعلناکم یعنی گردانیدیم
شما را طوایف متفرقه تا یکدیگر را بشناسید و بدانید که همه از یکجا حاصلید نه انکه بر یکدیگر تفضل و تکبر کنید بعلو نسبت
و قول وان اکرمکم عند الله اتقیکم اشارتست بعلت آن و قول او وان الله علیم خبیر اشارتست بعلت آنکه
سبب کرم و تفضل نزد خدای تعالی تقوی و پرهیزکاریست نه نسب و حسب زیرا که خدای تعالی میداند و خبردار
از انکه چیزی که موجب سعادت دنیا و آخرتست و تقوی و پرهیزکاریست از مناهی و مخالفت اوامر الهی
و این آیت دلالت میکند برانکه کفاءت میان زوج و زوجه باعتبار اسلام و ایمانست نه باعتبار نسب و ثروت
و بموجب اینکه مرد مؤمن قادر باشند بر نفقه زن هرگاه خواستگاری کنند زنی را واجبست اجابت او بران زن
اگرچه نسبا و عالیتر باشند و موید این است که روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که فرمود ای مردمان اینست جبرئیل
آمده خبر میدهد مرا که دختران مانند میوه اند و میوه هرگاه برسد نچینند او را فاسد شود و همچنین
هرگاه که دختران بالغ شوند و شوهر ندهند ایشان را ضایع شوند گفتند یا رسول الله بچه نوع کسان نکاح
کنند دختران را فرمود که بمردانی که کفو ایشان باشند گفتند که کفو کدامست فرمود که هر کسی نزد شما
کسی که راضی باشید از دین او و خواستگاری نماید پس نکاح کنید دختر خود را باو و که کفو است بحکم ظاهر
نزدیکتر آنست که در اثبات مسئله مذکوره بهمین حدیث تمسک جویند الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة المدثر وثیابک
فطهر بعد و تحقیق این آیت در کتاب طهارة گذشت و غرض از ایراد او درینجا آنست که بعضی فقها استدلال
کرده اند باین آیت برانکه مستحب است اختیار زن عفیفة الاصیلة مکروه بودن نکاح کردن بنابرانکه مراد

از اثبات

از اثبات زنان است چنانکه آیت هن لباس لکم موید آنست و از تطهیر اختیار احسن والکل اثبات لکن
استدلال نظر است از وجوه و بهتر آنست که اثبات کنند مسئله مذکوره را بحدیث نبوی صلعم که فرمود تخیروا لنطفکم
یعنی اختیار کنید از برای نطفه‌های خود زنان لایق مناسب و معلوم است که لایق و مناسب نکاح زنی است که جامع
صفات مذکوره باشد الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة البقرة نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم وقدموا لانفسکم
واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین یعنی زنان شما مواضع کشت شمایند پس بیایید بمواضع کشت
خود که زنان شمایند از هر جانب که خواهید و پیش فرستید از برای خود عملهای صالح تا در آخرت ثواب یابید
ازان و پرهیزکاری کنید از عقوبت خدای تعالی و بدانید که شما ملاقات خواهید کرد جزای او را فرا خور اعمال شما
خواهد و بشارت ده ای محمد مؤمنان را بدانکه حرث در لغت بمعنی کشتن است و اینجا مضاف مقدر است یعنی
مواضع کشت شمایند و احتمال دارد که مراد از حرث کشت زار باشد از قبیل ذکر حال و اراده محل و بر هر تقدیر مراد
تشبیه زنست بزمین زراعت بطریق تشبیه بلیغ مثل زید اسد بنابر تشبیه نطفه مرد که برحم زن میرود بتخم و تشبیه
زن که ازان نطفه حاصل میشود بحاصل زراعت و دور نیست که مراد تشبیه هیئت منتزعه از امور متعدده باشد
بهیئت منتزعه از امور متعدده دیگر بطریق استعاره تبعیه و قول او حرثکم استعاره تمثیلیه و کلمه انی بمعنی
این است چنانکه محققان علماء تفسیر و عربیت تصریح نموده اند و ماس معنی است و قول انی لک هذا یعنی از هر جانب
که خواهید خواه از قبل و خواه از دبر بهمانکه زراعت وجود می آید از هر جانب که میخواهید و مراد از قول او وقدموا
لانفسکم تقدیم اعمال صالحه است مطلقا بر موت جهة ثواب و یافتن در آخرت یا تقدیم تسمیه او حاست جماع
زن جهة حصول خیر و برکت در ان یا تقدیم طلب ولد است بر ان جهة حصول ولد که بهترین وسایل تحصیل
دنیا و آخرت است و مراد از ملاقات خدای تعالی ملاقات جزای اوست فرا خور عمل هر کس و قول او واعلموا
انکم ملاقوه تهدید است و وعید عاصیان از او و قول او وبشر المؤمنین اشارتست به بشارت مؤمنان و مطیعان
و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر جواز وطی زوج زوجه را در دبر چنانکه مذهب
بعض اصحاب ماست روایت صحیحه عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام که گفت پرسیدم از آنحضرت که حکم
مردی که وطی کند زوجه خود را در دبرش فرمود لا بأس یعنی باکی نیست در ان و بعضی روایات دیگر نیز مؤید این
آیتست و بعضی اصحاب ما برانند که جایز نیست بنابر روایت امام صادق علیه السلام که گفت قال النبی صلعم محاسن النساء علی
امتی حرام یعنی دبرهای زنان حرام است بر مردان امت من و محاسن یعنی و محاش جمع محشن است بمعنی

بمعنی و براین جهت محققان اصحاب حکم کرده اند بکراهیت شدیده آن از جهت جمع میان این روایت و باقی
روایات و آیات الآیة التاسعة فی سورة البقرة ایضا والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد
ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا
مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا
اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر یعنی و مادران
شیر میدهند فرزندان خود را دو سال تمام از برای آن کسان که خواهند که تمام کنند شیر خوردن فرزند خود را یعنی
پدران و واجب است بر آن کسان که زاییده شده است آن فرزند را از برای ایشان یعنی پدران دادن
خورش مادران که شیر میدهند فرزندان را و پوشش ایشان بطریق راستی چنانکه مناسب ایشان باشد زیرا که
تکلیف کرده نمیشود هیچ نفسی مگر بآنچه مقدور باشد باید که ضرر نرسانند مادر بفرزند خود در شیر نادادن و نه پدر
بفرزند خود در نادادن ماکول و ملبوس ایشان و واجب است بر وارث آن پدر که آن فرزند باشد بعد از مردن
پدر مانند آنکه مذکور شد یعنی واجب است بر وصی آن فرزند که از میراث او که از مال پدر باو رسیده ماکول و
ملبوس مادر او را که او را شیر میدهد مرتب کند پس اگر خواهند پدر و مادر باز گردانیدن فرزند خود را از شیر از روی
رضا و خشنودی هر دو دران و از روی مشاورت کردن ایشان با هم دران باب و خاطر قرار دادن بران
پس گناهی نیست بر ایشان دران و اگر خواهید ای پدران مادر که زنان دیگر شیر دهند فرزندان شما را پس نیست گناهی
بر شما وقتی که تسلیم کنید بآن زنان آنچه میدادید بمادران ایشان اگر ایشان شیر میدادند فرزندان شما را و بترسید
و پرهیزکاری نمایید از عقوبت خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی بآنچه میکنید از نیکی و بدی بیناست بدانکه قول او والوا
لدات یرضعن اولادهن خبری بمعنی امر تا کذب لازم نیاید و مراد از امر مذکور قدر مشترک است میان وجوب
و ندب زیرا که گاهی واجبست بر مادر طفل که شیر دهد او را مثل آنکه طفل شیر دیگری را نخورد و مادر دیگری پیدا
نشود و گاهی مندوبست چنانکه شایع است و مراد از قول او حولین کاملین بیست و چهار ماه است و قید کاملین
تاکید توضیح است و مراد از قول او لمن اراد است که شیر دادن مادران فرزندان را جهت پدران است
زیرا که نسبت فرزندان با پدر بیشتر است از مادران و نیز اجرة رضاع بر ایشان واجب است و قول او ان یتم
الرضاعة اشارتست بآنکه نهایت مدت رضاع دو سال است و بعد از آن رضاع شرعی نیست و حرمت
رضاع مترتب نشود بران و مستحق اجرت نباشد لیکن جایز است که اکتفا کند در رضاع بکمتر از دو سال چنانکه روایت

کرده اند

کرده اند اصحاب ما از اهل بیت علیهم السلام که اکتفا کردن بکمتر از بیست و یک ماه جواز است بر طفل و در رضاعت
دو قرائت است بفتح را و کسر و در هر دو بمعنی شیر خوردن طفل است و مراد از مولود له پدر است زیرا که مادر فرزند را
از برای او می زاید از جهت آنکه فرزند به پدر منسوب است و نفع او بیشتر باو میرسد و علی بمعنی وجوب است یعنی و واجب است
بر پدر ماکول و ملبوس مادر بطریق راستی جهت اجرة شیر دادن آن فرزند چنانکه مناسب حال پدر باشد و قول او لا تکلف
الا وسعها اشارتست بتعلیل آن و قول او لا تضار والدة بولدها تا آخر اشارتست بتاکید و ترجیح آن و قول او علی الوارث
مثل ذلک اشارتست بآنکه هر گاه پدر بمیرد و طفل شیرخواره بماند واجب است بر او اجرة رضاع او از مال او که از میراث
پدر باو رسیده پس وصی یا حاکم شرع از مال او ادا کند بر وجهی که پدر ادا میکند از مال خود بشرط آنکه طفل
در حال حیات پدر مال نداشته باشد چنانکه عادت است و قول او فان ارادا فصالا تا آخر اشارتست بجواز باز گرفتن
طفل از شیر در کمتر از دو سال بشرط آنکه مادر و پدر با یکدیگر مشاورت نمایند دران باب و برضا یکدیگر عمل نمایند
که مبادا مضرتی بآن طفل رسد و استرضاع بمعنی طلب کردن شیر دهنده طفل را و دو مفعول است مفعول
اول اینجا مقدر است یعنی آن تسترضعوا المراضع اولادکم یعنی واجب نیست بر مادر که فرزند خود را شیر دهد مطلقا
بلکه جایز است او را در بعض صور که شیر ندهد و برین تقدیر جایز باشد پدر را که زن دیگر تعیین کند تا فرزند
او را شیر دهد و قول او اذا سلمتم ما آتیتم اشارتست بآنکه واجب است بر پدر درین صورت اجرة شیر دادن
آن زن بطریق راستی چنانکه واجب بود بر او اجرة شیر دادن مادر و قول او واتقوا الله تا آخر تاکید احکام مذکوره
است و تهدید بر مخالفت آن و مخفی نماند که آیت مذکوره دال است بر وجوب باعث شیر دادن مادر فرزند را
تا دو سال و بر وجوب نفقه ایشان بر پدران بشرط آنکه فرزندان مال نداشته باشند و بر فرزندان اگر مال نداشته
باشند و بر جواز آنکه مادران شیر ندهند و پدران دیگری تعیین کنند جهت شیر دادن و اینها مال خود یا مال ایشان الآیة العاشرة
قوله تعالی سورة البقرة ایضا ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن
ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان
الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم یعنی و نیست گناهی بر شما در آنچه بکنایه کنید مقصود خود را
بآن از خواستگاری زنان معتده تا بپوشند از او در نفسهای خود دانسته است خدای تعالی آنکه شما زود باشد
که یاد کنید زنان معتده را و خواستگاری کنید ایشان را بنسبت رغبتی که با ایشان و نکاح دارید پس یاد کنید ایشان را
و خواستگاری کنید ایشان را و لیکن وعده مدهید ایشان را الا که جماع خواهید کرد ایشان را مگر آنکه بگویید دران

سخن نیکو و آن تعریض است و قصد مکنید عقد کردن نکاح را با زنان که در عدت باشند تا آنکه برسد عدتی که
نوشته شده و مقرر گشته از نزد خدای تعم برای ایشان بعاقبت خود و بدانید خدای تعم میداند آنچه در نفسهای
شما است پس اجتناب کنید از عقوبت او و بدانید که خدای تعم آمرزنده گناهکار است نوعی ادا کردن مقصود
بطریق ایما و اشارت و از عرض کلام نه بطریق حقیقت و مجاز و کنایه چنانکه گویند المسلم من سلم المسلمون من یده
و لسانه و قصد کنند که یکی از حاضران مسلمان نیست از جهت آنکه مسلمان از دست و زبان او آزار آید و خطبه
بکسر خا خطابی است که مقصود از او خواستگاری زن باشد همچنانکه خطبه بضم خا خطابی است که مقصود
از او موعظه و نصیحت باشد و مراد از نسا زنان معتده است و ظاهر اضافه خطبه بسا مبنی است بعد
تجرید خطبه از معنی نسا و اکنان بمعنی پوشانیدن است یعنی نیست گناهی بر شما در کلامی که بکنایه ادا
کنید مقصود در این کلام از جمله خواستگاری زنانی که در عدت باشند یا آنچه پوشیده در آید در دلهای
خود از اجله و کلمه من در من خطبه من تبعیض است یا تعلیل یا بیان … مقصود که در ضمن تعریض مذکور گشت
یعنی گناهی نیست شما را در آنکه زنی را که در عدت باشد بر سبیل تعریض خواستگاری کنید مثلا آنکه گویید
تو زن نیکی یا آنکه میخواهیم که خدای تعم مثل زن نیکی میسر گرداند و امثال آن و از اینجا معلوم میشود که اگر تصریح خواستگاری
نمایید گناه باشد و قول او علم الله انکم ستذکرونهن تعلیل حکم مذکور یعنی دانست خدای تعم که شما در خواستگاری
ضبط خود نخواهید کرد و صعب خواهد بود بر شما ترک خواستگاری ایشان بسبب کمال رغبت و میلی که بایشان
دارید پس از جهت دفع حرج جایز گردانید خواستگاری ایشان را بر سبیل تعریض بر شما و قول او و لکن لا تواعدوهن
سرا استدراکست از جمله مقدره یعنی یاد کنید ایشان را و لکن مواعده مکنید … ایشان را از خواستگاری
نمایید لکن وعده مدهید ایشان را بجماع و وجه تعبیر از جماع بسر آنست که سر چیز پنهان را گویند و جماع از جمله چیزهای
پنهانیست و قول او الا ان تقولوا قولا معروفا استثناست از مقدری یعنی مواعده مکنید با ایشان جماع را
بقولی مگر بقول معروف و مراد از مواعده بر سبیل تعریض است و عزم بمعنی قصد است و مراد از عقدة النکاح
عقد نکاحست و مراد از کتاب مکتوبست یعنی عدتی که نوشته است خدای تعم و تعیین نموده از برای
زنان و مراد از اجل آن آخر آنست و انقضای آن و مراد از نهی عزیمت عقد نکاح پیش از انقضا عدت
مبالغه است در نهی از عقد نکاح پیش از آن و قول او و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم تهدید و تهدیدات
عاصیانرا از قول او و اعلموا ان الله غفور حلیم ترغیب در ترک … مطیعانرا و آیت مذکوره دلالت

میکنند

میکنند بر جواز خواستگاری کردن زنانی که در عدت باشند بر سبیل تعریض نه تصریح و بعضی جمهور چنانکه
تفصیل آن در بعضی کتب فقه مسطور مذکر در در بر تحریم نکاح ایشان پیش از انقضاء عدت ایشان مطلقا
خواه عدت وفات باشد و خواه عدت طلاق **بحث پنجم** در احکام متعلقه بنکاح پیغمبر است صلعم و در او شش
آیت است آیة **الاولی** قوله تعم فی سورة الاحزاب یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن … فان الله اعد للمحسنات منکن
اجرا عظیما یعنی ای پیغمبر بگو زنان خود را اگر باشید متصف باین صفه که میخواسته باشید زندگانی دنیا را
و زینت او را پس بیایید تا متمتع گردانم شما را و طلاق دهم شما را طلاق دادنی نیکو و اگر باشید متصف بان صفت
که میخواسته باشید رضای خدای تعم و رسول او را و سرای آخرت را پس بدرستی که خدای تعم مهیا گردانید
از برای هر یک از زنان نیکوکار از جمله شما ثواب بزرگ سبب نزول آیت بر وجهی که از بعضی منسوب بامام جعفر
صلعم مرویست آن بود که چون پیغمبر صلعم غنایم خیبر را جمع نمود و بر لشکر اسلام قسمت فرمود زنان آنحضرت گفتند
که بما هم حصه بده از این غنیمتها آنحضرت فرمود که قسمت کردم بر مسلمانان بامر خدای تعم ایشان در غضب
شدند و گفتند ظاهرا تو گمان میبری که اگر طلاق دهی ما را نخواهیم یافت شوهری از قوم خود غیر تو
پس آنحضرت بامر خدای تعم از ایشان دور شد و غیبت در خانه ما در ابراهیم تا آنکه همه حایض شدند
و پاک شدند بعد از آن این آیت نازل شد و مراد از ازواج پیغمبر صلعم نه زن آنحضرت است که در وقت نزول
آیت بودند عایشه و حفصه و ام حبیبه و سوده و ام سلمه و میمونه و زینب و جویریه و چون آیت مذکوره نازل
شد پیغمبر صلعم ایشانرا طلب فرمود و مخیر گردانید ایشان و اختیار صحبت آنحضرت صلعم فرموده از گفته خود
پشیمان و قول تعالین مع مرتبت تعالی است و تعم در اصل لغت امر است از کسی که در جای بلندی باشد
کسی را که در جای پستی باشد بآمدن … بمعنی بالا رفتن بعد از آن مشهور شده است بمعنی امر بآمدن
مطلقا و بسیار است که بمعنی امر بتوجه قلبی مستعمل شود و اینجا این معنی مراد است و قول او امتعکن
او سرحکن مجزوم شده بحرف شرط مقدر در جواب امر و بعضی برفع خوانده اند اینها را بنا برآنکه کلام مستأنف
باشند در جواب سوال مقدر است و ظاهر آنست که مراد از تمتیع بمعنی شرعی باشد و آن متعه دادن است
چنانکه گذشت و متعه دادن در غیر صورت مقرره که سابقا مذکور شد از خصایص پیغمبر صلعم باشد و تسریح
بمعنی تسریح است مثل سلام بمعنی تسلیم و تسریح در لغت بمعنی آسان کردن است و اینجا مراد طلاق دادنست
و مراد از طلاق جمیل که بطریق سنت باشد و خالی باشد از ضرر و خصومت و ظاهر آنست که قول او و ان کنتن

انسارتست بآنکه هر کدام از ازواج پیغمبر صلعم که بر صفت ایمان واحسان باشند و ثابت باشند برین صفت حق سبحانه
جهت ایشان اجر عظیم مهیا گردانیده مثل ام سلمه رضی الله عنها و هر کدام از ایشان تا آخر بر صفت ایمان واحسان
نمانند محروم باشند از ثواب آخرت مثل عایشه و حفصه و آیت مذکوره دالست بر بعضی از خصایص پیغمبر صلعم مثل
وجوب متعه دادن زن مطلقه که دخول با او واقع شده باشد الآیة الثانیة قوله تعم فی سورة الاحزاب ایضا یا نساء النبی
من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله
وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما یعنی ای زنان پیغمبر صلعم هر که بجای آورد از شما گناه کبیره
که ظاهر باشد مضاعف و زیاده کرده شود از برای عذاب و برابر آن گناه و هست این عذاب بر خدای تعم
آسان و هر که عبادت کند از شما از برای خدا و رسول او و بکند عمل الصالح بدهیم او را جزای عمل او دو بار مهیا
گردانیم از برای او روزی بسیار مراد از فاحشه گناه کبیره است و در قول او مبینه دو قراءتست کسر یا که اسم
فاعل باشد از بین بمعنی مؤید کردن و در هر یک از یقنت و تعمل نیز دو قراءتست تا تانیث و یا مذکر باعتبار
لفظ من و معنی او و در نوتها نیز دو قراءتست تا بعینه که ضمیر غایب راجع باشد بخدای تعم و نون حکایت
که ضمیر متکلم مع الغیر عبارت باشد از ذات حق سبحانه و تعم از جهت تعظیم و در هر تقدیری درین کلام التفاتست
از غیبت بتکلم در قول او نوتها یا در قول او یعمل تا و قول او مرتین اشارتست بآنکه جزای عمل صالح ایشان
را چنانکه دیگران ده برابر او است پس جزای عمل صالح ایشان بیست شود و دو نوبت داده شود بایشان که
جزای آن دو برابر است و جزای عمل بد غیر ایشان برابر آن از جهت قول او من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و
من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها از این جهت در جزای عمل بد ایشان ضعفین فرموده و اینجا مرتین و این آیت
دالست که جزای عمل ازواج پیغمبر صلعم دو برابر آن انست و جزای عمل نیک ایشان بیست برابر آن و
این از خصایص آنحضرتست همچنانکه جزای عمل نیک و بد سادات علویه برین وجه است الآیة الثالثة قوله تعم
فی سورة الاحزاب ایضا وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان
ذلکم کان عند الله عظیما یعنی و جایز نیست مر شما را آنکه ایذا رسانید رسول خدا را و نه آنکه نکاح کنید یکی از
زنان او را بعد از وی هرگز بدرستی که ایذای رسول خدای صلعم و نکاح زن او بعد از وی هست بر خدای تعم گناه
بزرگ و سبب نزول این آیت آن بود که طلحة بن عبد الله گفت بعد از نزول آیت حجاب که آیا نهی
میکند محمد صلعم از آنکه سخن گوییم با دختران عم خود [illegible] سوگند بخدای که اگر بمیرد نکاح کنم فلان را

از زنان

از زنان او یعنی عایشه و ذکر ایذای آنحضرت و تقدیم او بر ذکر نکاح ازواج او صلعم تنبیه است بر آنکه نهی
ازواج آنحضرت بسبب آنست که نکاح ازواج آنحضرت متضمن ایذای او و مستلزم حرمت آنحضرتست صلعم و مراد از
نکاح ازواج آنحضرت نکاحی است در شان ایشان است هر کدام باشد و ظاهر آنست که مراد از قول او من بعده و من بعد فراقه
است یعنی از جدای آنحضرت از آن زن مطلقا خواه بوفات باشد خواه بطلاق و خواه بفسخ و خواه بعد از دخول
و خواه پیش از دخول چنانکه زنی با عایشه استعاذه کرد از پیغمبر صلعم بجدایی واقع شده و این آیت دلالت میکند
بر تحریم نکاح هر یکی از ازواج آنحضرت بعد از مفارقت آنحضرت از او بهر وجهی که واقع اما بعد از وفات آنحضرت
باجماع و اما بوجوه دیگر بروایت اصحاب ما بنابر عموم ازواجه ظاهر و قول او من بعده چنانکه واضح است و این
از جمله خصایص آنحضرتست الآیة الرابعة قوله تعم فی سورة الاحزاب ایضا یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی آتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک
اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون
المؤمنین یعنی ای پیغمبر صلعم بدرستی که ما حلال گردانیدیم از برای تو زنان ترا که داده باشی تا مهرهای
ایشان را و آنچه مالک شده است آن را دست راست تو از آنچه غنیمت گردانیده است خدای تعم
از برای تو و انعام کرده بر تو و دختران عم ترا و دختران عمه‌های ترا و دختران خاله‌های ترا آنچنان دختران
که مهاجرت کردند با تو از مکه بمدینه و زنی را که مؤمن باشد اگر ببخشد آن زن مؤمن نفس خود را به پیغمبر صلعم
اگر خواهد پیغمبر صلعم آنکه نکاح کند او را خالص شده حلال گردانیدن زنان مذکوره مر ترا خالص شدن در حالتی
که متجاوز است از مؤمنان بتو و جاری نیست در ایشان ظاهر آنست که مراد از اجورهن مهرهای آن زنان
پیغمبر است صلی الله علیه وآله بقرینه و قول او ازواجک و افاء در لغه بمعنی غنیمت گردانیدن مال کسی
است و علیک متعلق است باو باعتبار تضمین معنی انعام و تقیید ازواج بآنکه مهرهای ایشان داده شده باشد
تقیید مملوکات بآنکه از جمله غنایم باشند و همچنین تقیید بنات مذکورات بآنکه هجرت کرده باشند با آنحضرت چنانکه
بعضی توهم کرده اند بلکه ظاهر آنست که قیود واقعه اند که مذکور شده اند جهت تنبیه بر افضلیت آنها زیرا که
افضل در ازواج آنست که تعجیل کرده شود در تسلیم مهر ایشان چنانکه سنت سنیه ائمه هدی علیهم السلام
بوده و اطیب کنیزکان آنست که از غنایم باشد و افضل و اطیب اقربا کسی است که با او مهاجرت کند از روی
دوستی نه بطریق [illegible] و در تقیید امرأة بمؤمنه نیز نکته افضلیت منظور باشد زیرا که نکاح زن [illegible]

جایز نیست و نکاح زن مؤمن افضل است و معنی قول او وهبت نفسها للنبی آنست که اگر عقد
نکاح بصیغهٔ هبه واقع شود و آن نکاح صحیح باشد مثل آنکه زن گوید وهبتک نفسی و قبول و خالصة لک من دون
المؤمنین نص است که این حکم صحت نکاح است بصیغهٔ هبه مخصوص پیغمبر است صلعم و در سایر مؤمنان
جاری نیست و ظاهر آنست که خالصة لک مصدر است که مفعول مطلق واقع شده از برای تاکید و تقدیر
آنست که خالص لک خالصة یعنی خالص وی شریک شده حکم مذکور از برای تو خالص شدنی و احتمال دارد که
حال باشد از امرأة مؤمنة یعنی در حالتی که زن یعنی حالتی که زن مؤمنی که نکاح او بصیغهٔ هبه واقع شود
خالص و خاصهٔ تو است باین معنی که حلت او مخصوص تو است و غیر ترا حلال نیست و بر هر تقدیر قول او من دون
المؤمنین حال مؤکده است از ضمیر خالصة و تاکید است بعد از تاکیدی اختصاص حکم مذکور را با آنحضرت و معنی
استنکاح طلب نکاح کردن است و قول او للنبی التفاتست از خطاب بغیبت جهة تعظیم و تفخیم مرتبهٔ نبوت
و تنبیه بر آنکه مرتبهٔ نبوت مستوجب آنست که امت نفس و مال خود را نثار ره پیغمبر صلعم خود کنند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله رد نکند و همچنین قول او خالصة لک التفاتست از غیبت بخطاب جهة تنبیه بر آنکه مرتبهٔ نبوت مستدعی
عز حضور و خطاب آنست و پوشیده نیست که آیت مذکوره دال است بر آنکه صحت نکاح بصیغهٔ هبه از خصائص
پیغمبر صلی الله علیه و آله است لیکن خلافست میان آنکه واقع شده یا نی از ابن عباس مرویست که واقع
نشده و بر بعضی گفته اند آنحضرت نکاح زنان میمونه دختر حارث و زینب دختر خزیمه و خوله دختر حکیم و ام شریک جابر
اسدی چنانکه مرویست از امام زین العابدین علیه السلام و روایت کرده اند عایشه گفت حیث حال زنان
که نفسهای خود را می بخشند بی مهر پس آیت مذکوره نازل شد عایشه به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که خدای
تعالی منازعت نمیکند مگر در تحصیل مراد تو آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اگر تو نیز اطاعت امر خدای
تعالی کنی خدای تعالی به مسارعت کند در تحصیل مراد و از بنی کذب و نفاق عایشه نسبت به پیغمبر صلی الله علیه
و آله و مدارای آنحضرت نسبت به وی واضح و لایح میگردد و آنچه لعنت الله علی المنافقین و المنافقات
الآیه الخامسة قوله تعالی فی سورة الاحزاب ترجی من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء و من ابتغیت
ممن عزلت فلا جناح علیک ذلک ادنی ان تقر اعینهن و لا یحزن و یرضین بما آتیتهن کلهن و الله یعلم ما فی قلوبکم
و کان الله علیما حلیما یعنی تاخیر میکنی ای محمد و پس می اندازی هر کس را که می خواهی از زنان و جای میدهی
و نزد خود میگردانی کسی را که میخواهی و هر کس را طلب کنی از آنکه جدا کنی از خود ایشان

ایشان از این نیست گناهی بر تو در طلب او و این تفویض کار بان بمشیت تو نزدیکتر است بآن
که روشن شود چشمهای ایشان و اندوهگین نشوند و راضی شوند همه ایشان بآنچه داده باشی ایشان و خدای تعالی میداند
در دلهای شما است از خرد شدن دهیت خدای تعالی و دانا بجزای مناسب از صواب و عقاب بردبار بیحاجت
عقوبت آن بد آنکه او ترجی و دو قرائتست بهمزهٔ مضمومه از ارجا و بحذف الهمزه و یا ساکنه از ارجا و معنی
و معنی هر دو تاخیرست و ایوا بمعنی جای دادنست و الیک متعلق است باو و باعتبار تضمن معنی ضم و
تقریب و ظاهر آنست که ترجی و تؤوی میخواهی یعنی جایز است ترا هر دو چنانکه قول او فلا
جناح علیک ناظر است در آن و نیز ظاهر و متبادر در از ارجا و ایوا آنست که مراد تحریم پیغمبر صلعم
است و آنکه واگذارد هر کدام را که خواهد از زنان خود از رعایت قسم نکند چنانکه با
سوده و جویریه و صفیه و میمونه و ام حبیبه سلوک میفرمود و نزد یکی گرداند و هر کدام را که خواهد
و رعایت قسم بکند با او چنانکه بعایشه و حفصه و ام سلمه و زینب سلوک مینمودند و این معنی مختار اصحاب
ماست و بر این تقدیر ظاهر آنست که مراد از عزل در قول او عزلت جدا کردن باشد از خود و عدم
رعایت قسم و از ابتغا رعایت قسم یعنی و نیز جایز است ترا که رعایت قسم کنی نسبت بکسی بعد
از آنکه ترک قسم کرده باشی نسبت باو و احتمال دارد که مراد از ارجا و ایوا طلاق و ترک طلاق باشد
یا ترک مصاحبت و اختیار مصاحبت و بر این تقدیر مراد از ابتغا رد و عزل معنی آنست مناسب آن بحسب
مراد است و از ارجا و ایوا احتمال دارد که ضمیر منهن راجع باشد بزنانی که واهبه نفسهای خود باشند
که مذکور اند ضمنا در آیت سابقه و مراد از ارجا ایشان رد ایشان باشد و از ایوا ایشان قبول
ایشان و از ابتغا عزل ایشان نکاح ایشان بعد از رد ایشان و ذلک اشارتست بمحصل تفویض
مذکور و وجه آنکه تفویض امر مذکور بمشیت پیغمبر صلعم نزدیکتر است بروشن شدن چشمهای ایشان
و عدم حزن ایشان و رضای ایشان آنست که هرگاه دانستند که حکم خدای است بهمه ایشان علی السویه است
خاطرهای ایشان اطمینان یابد پس اگر آنحضرت بر علی السویه سلوک کند با ایشان از امتنان آنحضرت
شمرند و خوشحال شوند و اگر بعضی را ترجیح فرمایند که آن بنابر حکم الهی است که تفویض فرموده
بمشیت آنحضرت صلعم خرسند گردند بآن و حکمی قرائت مشهوره در قول او ان تقر بضم تا و
و فتح تاست و ضم عین اعین بمعنی روشن شدن چشمهای ایشان و بعضی بضم تا و کسر قاف و فتح نون

خوانده اند بمعنی روشن کردن آنحضرت چشمهای ایشان را و بعضی بضم تا و فتح قاف و ضم نون خوانده اند بمعنی
روشن کرده شدن چشمهای ایشان و قول کلهن برفع تاکید فاعل رضین است نه نصب چنانکه بعضی
قرات کرده اند تا کید مفعول آتیتهن و آیت مذکور دلالت میکند بر آنکه رعایت قسم میان ازواج
واجب نبود بر پیغمبر صلعم بنا بر معنی مذکور و مشهور میان اصحاب ما چنانکه مذکور شد و این نیز از خصائص
آنحضرت است الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة الاحزاب ایضا لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل
بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک و کان الله علی کل شیء رقیبا یعنی حلال نیست ترا
نکاح هیچ زنی بعد از این زنان که داری و با آنکه بدل کنی با ایشان زنان دیگر و اگر چه خوش آید ترا
حسن این زنان دیگر مگر آنچه مالک شود از دست راست تو و هست خدای تعالی بر هر چیزی نگهبان
و قول لا یحل و قرا ... تذکیر و تانیث بنا بر آنکه نساء تاویل جماعت مونث غیر حقیقی
است و در فعل مسند بمونث غیر حقیقی تذکیر و تانیث هر دو جایز است و مراد از نساء جنس
نیست بنا بر آنکه لام ابطال جمعیت او کرده و من در من بعد زاید است همچنین لا در و لا ان
تبدل زاید است جهت تاکید نفی من در از ازواج جهت استغراق نفی و مضاف الیه بعد مقدار
است از تحت مبنی شده بر ضم یعنی بعد از ایشان موجوده باعتبار جنس آن موجود و مراد از ازواج
نیز جنس زنان دیگر است و احتمال دارد که الفاظ جمع بمعنی جمعی باشند بنا بر آنکه حلیت زن دیگر
غیر از زنان موجوده مستلزم حلیت جمع زنان مغایر زنان موجوده است همچنین تبدیل یک زن
از زنان موجوده است و زنی دیگر مستلزم تبدیل مجموع زنان موجوده است بجمعی دیگر از زنان
و قول او الا ما ملکت یمینک استثنا است از نساء بنا بر آنکه نساء عام تر است از آزاد و بنده و خلاف است
میان علما در آنکه آیت مذکور منسوخ است یا نی فتوی اصحاب ما بر آنست که منسوخ است بآیات
انا احللنا لک که گذشت و بعضی گفته اند بآیت ترجی من تشاء که گذشت بنا بر آنکه آیات سابقه
اگر چه در قرات سابق اند در نزول مسبوق اند و مدار نسخ ترتیب نزول است نه ترتیب
قرات و موید آنست که روایت کرده اند از طریق عامه که عایشه گفت که متوفی نشد رسول الله
صلعم تا آنکه حلال کرد خدای تعالی بر وی هر کس را که خواهد از زنان و بعضی گفته اند که منسوخ نیست از
جهت آنکه نسخ خلاف اصل است و تاویل کرده اند آن را با موافق شود با آیات سابقه مثل آنکه گفته اند

که مراد آنست که حلال نیست ترا زنان دیگر آنکه زیاده شوند از نه و نه تبدیل آن زنان
بزنان دیگر که زیاده باشند از نه بمعنی آنکه غیر از ترا زیاده از چهار زن جایز نیست و بر این تقدیر
آیت مذکور دلالت کند بر آنکه نصاب زنان بعقد دوام پیغمبر صلعم نه بود و این نیز از خصائص
آنحضرت صلعم است و فتوی اصحاب ما بر خلاف آنست چنانکه مذکور شد الآیة السابعة
قوله تعالی فی سورة الاحزاب ایضا و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک
زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها
وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا و کان قضوا
امر الله مفعولا یعنی و یاد کن ای محمد صلعم حادثه را که واقع شد در زمانی که گفتی مر آنکس را که
انعام کرد خدای تعالی بر وی و انعام کردی تو نیز بر وی که نگاه دار بر خود زن خود را و طلاق مده
او را و به پرهیز از عقوبت خدای تعالی و پنهان کردی در نفس خود چیزی را که خدای تعالی ظاهر کننده
اوست و ترسیدی از ملامت مردم و خدای تعالی سزاوارتر است از آنکه بترسی از وی پس
آن هنگام که دفع کرد و بر داشت زید بن حارثه از زن خود زینب حاجتی که داشت باو
نکاح کردیم آن زن را بتو از برای آنکه نباشد بر مومنان مضیقی و تنگی در باب پسر خواندهای
ایشان وقتی که دفع کنند آن پسر خواندها از آن زنان حاجتی که داشته باشند و هست فرمان
خدای تعالی بجای آورده شده روایت کرده اند که رسول صلعم خواستگاری نمود زینب دختر جحش
اسدی را که دختر عم آنحضرت بود و امیمه دختر عبد المطلب از برای زید حارثه و زینب قبول تصور
کرد آنحضرت از جهت خود خواستگاری مینماید پس چون دانست که جهت زید خواستگاری میکند
قبول نکرد و برادر او عبد الله بن جحش نیز قبول نکرد بجهت علویت خود پس نازل شد این آیت و
ما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی و نیست
جایز مرد مومن را و نه هیچ زن مومنه را وقتی که حکم کند خدای تعالی و رسول او و داده باشند کاری
از کارها آنکه باشد ایشان را اختیار در کار خود و چون زینب و برادر او از مضمون آیت خبر یافتند
گفتند راضی شدیم یا رسول الله بعد از آن پیغمبر صلعم نکاح کرد زینب را و نیز روایت کرده اند
که پیغمبر صلعم علیه بسیار دوست میداشت زید مذکور را چنانکه اگر احیانا دیر به ملازمت آنحضرت

میرفت بمنزل او تشریف میبرد دیگر روز زید بملازمت حضرت صلعم توجه نمود و آنحضرت بمنزل او رسید زینب
را دید که در خانه خود نشسته بوی خوش میساید چون یکبار نظر مبارک حضرت صلعم افتاد گفت سبحان خالق النور
تبارک الله احسن الخالقین و فی الحال مراجعت فرمود و چون زید بخانه آمد زینب کیفیت حال و
مقال را اعلام نمود زید گفت ظاهرا در دل آنحضرت جا کرده ای صلاح در آن هست که طلاق
دهم ترا تا آنحضرت ترا نکاح کند زینب گفت میترسم که تو مرا طلاق دهی و آنحضرت نکاح
نکند پس زید بملازمت حضرت صلعم علیه و آله رفته بموقف عرض رسانید که میخواهم زینب را طلاق
دهم آنحضرت فرمود که مگر از وی چیزی مشاهده کرده که موجب تردد خاطر تو شده زید گفت
نی والله ندیده ام از وی مگر نیکی و صلاح لیکن تکبر و تعظم میکند بر من از آن متأذی میشوم
آنحضرت فرمود که نگاه دار زن خود را و طلاق مده بعد از آن بمدتی زید زینب را طلاق
داد و چون عدت منقضی شد حضرت صلعم زید گفت که نمی یابم کس معتمدتر از تو خواستگاری کن از
برای من زینب را زید حسب الامر آنحضرت بخانه زینب رفت و بسبب توجه خاطر مبارک
حضرت صلعم بسوی زینب چنان بزرگ و با مهابت بنظر او در آمد که نتوانست نیک بجانب او
نظر کند پشت بجانب او کرده با وی گفت که بشارت باد ترا که حضرت صلعم خواستگاری مینماید ترا
زینب از آن خبر شادمان شده گفت هیچ کار نمیکنم تا آنکه مشوره کنم درین باب با پروردگار
خود و بمحل نماز خود در رفت تا استخاره نماید پس آیت مذکوره نازل شد بعد از آن حضرت صلعم زینب
را بعقد نکاح خود در آورد و با وی زفاف نمود جهت عروسی او ولیمه زینب فرمود که چنین
عروسی هیچکدام از زنان خود نفرموده بود بعد از آن زینب میگفت حضرت صلعم که فخر میکنم
بر سه چیز که نمیرسد هیچکدام از زنان ترا که ناز کنند بآن سه چیز یکی آنکه جد من و جد تو
یکیست که عبد المطلب است دیگر آنکه خدای تعالی مرا بتو نکاح کرده دیگر آنکه وکیل نکاح من
جبرئیل علیه السلام بوده کلمه علی در قول او علیک از برای مضرت است و اشارتست باینکه
که از نگاه زینب ضرر بزید میرسد بنا بر تقریر زید نزد حضرت صلعم و آله یعنی نگاه دار زن خود را
نگاه داشتنی که مضرتست ترا و ظاهر آنست که مراد از قول و اتق الله پرهیزگاریست از
مذمت زینب و نسبت تکبر او برای شوهر باو و بر سبیل عنت و بر تقدیر این دو کلمه وجوب

باشد و بعضی گفته اند که مراد پرهیزگاریست از طلاق زینب و برین تقدیر این امر
مثل قول او امسک علیک زوجک بمعنی ندب باشد زیرا که طلاق مکروه است بیحاجت
نکاح مندوب است و ظاهر آنست که قول او و تخفی فی نفسک عطف است بر قول او تقول
و احتمال دارد که جمله حالیه باشد از فاعل تقول لیکن برین تقدیر لازمست تقدیر مبتدا
یعنی و انت تخفی تا جمله اسمیه شود والا جمله فعلیه مضارعیه حال واقع شود با واو و قول او و تخشی
الناس عطف است بر قول او تخفی و تابع اوست در اعراب و قول او و الله احق ان تخشاه
است از فاعل تخشی الناس و مراد از آن چیزی که حضرت صلعم اخفا آن کرد در خاطر خود و
خدای تعالی اظهار نمود وقوع تزویج آنحضرتست بزینب چنانکه مرویست از امام زین
العابدین علیه السلام و متبادر است از قول او فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها یعنی اخفا نمود در نفس
خود وقوع تزویج خود را از زینب با آنکه ما ترا اعلام کرده بودیم بآن طریق وحی
و ظاهر خواهیم گردانید آن را بقول خود زوجناکها و بعضی گفته اند که مراد محبت حضرت
صلعم بزینب و عزیمت او بر آنکه اگر زید طلاق دهد زینب را او نکاح کند جهت رعایت
صله رحم و تسلی زینب و مراد از خشیت در قول او تخشی الناس و تخشاه خشیت استحیا در مسارعت
چنانکه شعار آنحضرت بود و خشیت و تقوی و پرهیز زیرا که تقوی و پرهیزگاری آنحضرت درجه
کمال داشت یعنی شرم داشت از مردم که ظاهر گرداند تزویج زینب را و پوشیده [illegible]
او را در قول خود و گفتی بزید که نگاه دار زن خود را و طلاق مده با آنکه ترا اعلام کرده بودیم
بر وقوع طلاق او و تزویج تو زینب را و حال آنکه خدای تعالی سزاوارتر است بآنکه بترسی
واری از وی با آنچه عالم شده بآن بوحی اظهار نمود چنانکه ما اظهار خواهیم کرد و مراد از خشا
ترا در دل حاجت است و استعاره حفظ مراد از زوج در قول او زوجناکها و اوثت مراد
از زن و مقبولیت یعنی زن تو گردانیدیم زن زید را که زینب است و قراءة اهل بیت علیهم السلام
زوجتکها است و این لفظ اولیست بر تعظیم حضرت صلعم و اهتمام خدای تعالی در تزویج آنحضرت
زینب و قول او لکیلا مشتمل است بر تأکید نسبت مذکوره زیرا که لام و کی هر دو بمعنی سببست اند و
ادعیاء جمع دعیست یعنی پسر خوانده و مراد از قول او و کان امر الله مفعولا آنست که هر چه اراده الله

میکند از افعال خود الله و اقع میشو و مثل ترویج سعمر صلعم زینب و احتمال دارد که خبری باشد بمعنی
امر یعنی باید که امرهای خدای تعالی بندگان را شامل کرده شوند و مخفی نماند که ایت مذکوره دلالت
میکند بر انکه جایز است سعمر صلعم را که بسبب شرم داشتن از مردم اظهار نکند چیزی را که محبوب
و معلوم انحضرتست در باب نکاح و بر جواز نکاح ان پسر خوانده و بر انکه احکام واقعه سعمر صلعم
مشترکست میان انحضرت و جمیع مومنان الا ما خرجه الدلیل و روایت مذکوره در سبب نزول
نزول ایت بر بعضی احکام چنانکه واضح است بر دلالت دارد و الا لزام

البحث السادس

در بیان چند ایات که باطل کردانند نکاح را و انها سه قسم اند قسم اول طلاق و نه ده ایت
است الایة الاولی قوله تعالی فی سورة الطلاق یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن
و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة
و تلک حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا
یعنی ای سعمر هرگاه که خواهند که طلاق دهند زنان خود را پس طلاق ایشان را در وقتی عدت ایشان
از ان وقت و ان طهر است و بشمارید ایام عدت را تا تمام شود و پرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی
که پروردگار شماست بیرون مکنید ان زنان را که طلاق رجعی داده اید ایشان را از خانهای که ایشان
را در انجا طلاق داده اید و باید که ایشان نیز بیرون نروند از ان خانها مگر انکه بجای اورند ان
زنان گناه کبیره ظاهره و انچه که مذکور شد از اوامر و نواهی حدها و تقیدها خدای تعالی است و هر که بگذارد
از تقیدهای خدای تعالی پس بتحقیق کرده باشد بر نفس خود نمیدانی تو شاید خدای تعالی واقع کرداند
بعد از طلاق مذکور چیزی را که راجع است بدانکه تخصیص نداء سعمر صلعم و تعمیم خطاب مرجمیع مومنان را
معنی بر انست که جایز است که امر در مقام امر بجماعتی یکی کس را بخصوص کرداند با امر کنند بهم الحال
چنانکه شایع است با رعایت تعظیم و تفخیم انحضرت و تنبیه بر زیادتی استحقاق و استعمال انحضرت شرف
ندارد و انکه حضرت امام امت است و نداء او ندای ایشانست و امر ایشان متضمن امر اوست
بتبع امر با ایشان و بعضی گفته اند که انجا لفظ قل مقدر است یعنی بگو ای سعمر امت خود را که هرگاه
طلاق دهید و برین تقدیر نداء و خطاب هر دو مخصوص سعمر صلعم باشد و این توجیه خلاف ظاهر است
لفظا و معنا اما لفظا ظاهر است و اما معنی از جهة انکه مستلزم تخصیص حکم است بامت بحسب ظاهر و

محتاج

محتاجست بکه تخصیص مثل تنبیه بر کراهیه طلاق و عدم مناسبت او بشان سعمر صلعم و از و
بطلق و در لغت بمعنی رها کردن است و در شرع ازاله قید نکاح است بلفظ صریح و او نیز
مثل انست طالق و ظاهر انست که طلاق و تطلیق نکاح و صلوة و زکوة از جمیع منقولات
شرعیه اند نه مخصصات لغویه اگرچه تخصیص بهتر است از نقل و ظاهر انست که لام لعدتهن بمعنی
ظرفیت است و عدتی که صلاحیت ظرفیت طلاق دارد بحسب شرع طهر است چنانکه از سوی
اهل بیت علیهم السلام و السنت بران پس معلوم شد که طلاق واقع نشود مگر در طهر و مراد
از احصای عدت ضبط شمردن اوست تا غلط واقع نشود و در و بار کمال در تمام اوست تا
چیزی کم نشود و چون او و اتقوا الله ربکم تاکید احکام مذکور است و تنبیه است بر مخالفت
ان و قول او لا تخرجوهن و من بیوتهن جمله مستانفه است جهة بیان کیفیة سلوک از ازواج مطلقات
در ایام عدت مخصوص است این نهی بمطلقات بمطلقات رجعیه بخلاف باینه و مراد از بیوت ایشان
خانها است که پیش از طلاق انجا بوده اند اگرچه ملک ازواج باشد و مراد از قول او و لا
یخرجن نهی مطلقات رجعیه است از بیرون آمدن از خانهای بعد از نهی از واج از اخراج
ایشان از انجا از جهة اشارت بانکه عدت طلاق رجعی حکم نکاح دارد و مطلقه را حقی هست
بر زوج و ان نفقه و کسوه است و زوج را حقی است بر مطلقه و ان رجوع اوست با وی پس
از نجهت جایز نیست نه اخراج و نه خروج و مراد از فاحشه مبینه زنا او و دشنام مطلقات است
اهل ازواج را چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما و از ابن عباس رضی الله عنهما
بامر او زناست چنانکه متبادر است و بر هر دو تقدیر قول او الا ان یاتین استثنا است از قول
او لا تخرجوهن یعنی بیرون مکنید ایشان را از خانهای ایشان مگر وقتی که ایذاء و اهانت کنند
شما را یا فرزندان شما را که درین صورت جایز است که بیرون کنید ایشان را از جهت
دفع مضرت ایشان از خود مگر وقتی که واقع شود از ایشان زنا که درین صورت جایز است
که بیرون کنید ایشان را از جهت اقامت حد زنا بر ایشان و بعضی روایت کرده اند از
ابن عباس رضی الله عنهما که مراد از فاحشه مبینه نفس بیرون امدن ایشانست از خانهای خود
و برین تقدیر استثنای مذکور متعلق است بقول او لا یخرجن جهة تاکید نهی ایشان از خروج

یعنی باید که بیرون نروند از خانهای خود مگر وقتی که التزام کنند فاحشه ظاهره را که بعض
بیرون آمدن ایشانست و قول او تلک حدود الله اشارتست باحکام مذکوره و مبالغه
در تکلیف بانها و قول او و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه تاکید این مبالغه است بر مخالفت
آنها و این دو جمله اشارتست بترتب دلیل صورت شکل اول جهت اشارت آنکه مخالفت احکام
مذکور ظلم است بر نفس و بر قول او لا تدری تا آخر آیت التفات بعلت نهیهای مذکور و ضمیر
لا تدری راجع است بنفس یا بخطاب است مر پیغمبر صلعم و ذلک اشارتست بطلاق رجعی و مراد از
احداث امری بعد از آن ایقاع رجعت است بعد از طلاق رجعی و ایجاد محبت و رغبت بعد از
نفرت و کراهت سابق یعنی حکمت مقتضی آنست که مطلقات رجعیه بیرون نروند از خانهای شوهران
خود تا آنکه عدت ایشان منقضی شود زیرا که محتمل است که شوهران ایشان پشیمان شوند از طلاق و قصد
رجعت کنند و این صورت را دخل است در رجعت ایشان و پوشیده نماند که آیت مذکوره دالست بر
جواز طلاق اگرچه مکروه است و بر آنکه صحت او موقوفست بر آنکه بر آنکه در طهر واقع شود و اگرچه
مخصوص است بصورتی که زوج حاضر باشد یا در حکم حاضر و دخول کرده باشد بزوجه بنا بر اجماع
و روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام و بر وجوب عدت و تکمیل آن و بر وجوب توقف مطلقه رجعیه در
مساکن سابقه خود تا آنکه عدت ایشان منقضی شود مگر آنکه از ایشان عملی صادر شود که موجب خروج
ایشان باشد **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة الطلاق ایضا فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف
او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوی عدل منکم و اقیموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان یؤمن
بالله و الیوم الآخر یعنی پس هرگاه نزدیک شوند زنان مطلقه باخر عدت خود پس نگاه دارید ایشان را
بطریق مشروع یا جدائی اختیار کنید از ایشان بطریق مشروع و گواه گیرند دو عادل را از مسلمانان
بر طلاق و بجای آورید گواهی گواهان خود را از برای رضای خدای تعالی این امر مذکور شده تا بکند
با دو امتثال بنماید او را کسی که ایمان می آورد بخدای و بروز قیامت مراد از اجل ایشان
آخر عدت مطلقات رجعیه است و از بلوغ ایشان بان رسیدن ایشان نزدیکی آن زمان عدت
و نزدیک شدن ایشان بآخر آن و بر وجهی که وقت رجوع از دواج با ایشان منقضی شود مراد از امساک بمعروف
نگاه داشتن از دواج است آن مطلقات را و رجوع کردن ایشان با ایشان در آخر عدت رجعیه بطریق علامت

نه بر وجه ازار و اهانت و مراد از مفارقت ایشان بمعروف اختیار جدائی تمام ایشانست بر
وجه لایق و آن و آنکه گذاشتن ایشانست تا عدت تمام شود و جدائی تمام حاصل شود نه آنکه
رجوع کنند با ایشان بعد از طلاق و بعد ایشان را تا عدت را دراز گردانند و مشقت ایشان
شود و کلمه او از برای تخییر است میان امرین مذکورین یعنی مختارند هرکدام را که خواهند
میتوانند کرد و قول او و اشهدوا ذوی عدل منکم عطفست بر قول او در آیت سابقه و طلقوهن
للعدة زیرا که مقصود بالذات درین مقام بیان طلاقست و ذکر احکام دیگر طفیلی است
و مراد وجوب گواه گرفتن است دو مرد عادل از مسلمانان در طلاق چنانکه مرویست
از اهل بیت علیهم السلام و قول او اقیموا الشهادة لله اشارتست بوجوب ادای شهادت جهت
رضای خدای تعالی بر آنکه محتمل شهادت شده اند بسبب ذکر اشهاد در طلاق و ظاهر آنست
که قول او ذلکم اشارتست باشهاد مذکور بعوض مبالغه است در وجوب اشهاد در طلاق
برین وجه که امتثال این امر کسی میکند که ایمان آورده باشد بخدای تعالی و بروز قیامت
و کسی که امتثال این امر نکند گویا ایمان نیاورده باشد بالله و معاد و پس معلوم باشد که آیت
مذکوره دالست بر جواز رجوع و ازدواج زنان مطلقه رجعیه خود در عدت و بر وجوب گواه
گرفتن دو مرد عادل را در طلاق و مبالغه در آن و بر وجوب ادای شهادت بر شهادت آن الآیة
الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل لهن ان
یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله و الیوم الآخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک
ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال
علیهن درجة و الله عزیز حکیم یعنی زنانی که طلاق داده شده باید که عدت گیرند و انتظار کشند با نفسهای
خود در مدت طهر سه که مذکور خواهد شد و حلال نیست مر ایشان را آنکه بپوشانند چیزی را که
آفریده است خدای تعالی در رحمهای ایشان از فرزند یا حیض اگر باشند که ایمان آورده باشند
بخدای تعالی و بروز قیامت و شوهران ایشان سزاوارترند بانکه رجوع کنند با ایشان در عدت
رجعیه ایشان اگر خواهند شوهران صلح اندازد میان خود و ایشان و بعد از آن مثل حقی را که است
بر ایشان و مر شوهران ایشان را بطریقی که مشروع و معقول باشد و مر شوهران راست مرتبه زیادتی

در حق بر اهل سنت بجمیع زنان بر شوهران و خدای تعالی غالب و توانا است بر جزای اعمال
بندگان از خیر و شر و دانا است و بر وجه حکمت و صواب در کیفیت جزای ایشان و زاجر وجه
استحقاق ایشان بدانکه تربص در لغت بمعنی انتظار کشیدنست و ظاهر آنست که کلمه با
در قول او بانفسهن بمعنی مع است یعنی انتظار میکشند با نفسهای خود نه با شوهران خود و احتمال
دارد که بمعنی سببیت باشد یعنی انتظار میکشند بسبب نفسهای خود که طالب و ناظر و دانسته تا رحم
ایشان پاک شود و نتوانند که برای رسند اگر شوهران ایشان رجوع نکنند با ایشان و ثلثة قروء
مفعول فیه تربص است یا مفعول او بحذف مضاف یعنی در مدت سه قرء یا گذاشتن و آخر
شدن سه قرء را و قروء جمع قرء است و او از اسما و اضداد است و مشترکست میان طهر و حیض
و انجا مراد طهر است چنانکه مختار اصحاب ماست بنا بر نصوص اهل بیت علیهم و ظاهر آنست
که قول تربص خبر است بمعنی امر یعنی لیتربصن یعنی باید که انتظار کشند و عدت نگیرند تا انکه
سه طهر بگذرد و لیکن این حکم مخصوص است بزنانی که شوهران ایشان دخول کرده باشند و صغیره
و یائسه نباشند و حیض ایشان مستقیم باشد و حامله نباشند و آزاد باشند نه بنده بنابر نصوص
دیگر چنانکه مذکور خواهد شد و مراد از کتمان ایشان چیزیرا که خدای تعالی خلق کرده در رحمهای
ایشان آنست که پوشیده دارند فرزندیرا که در رحم ایشان باشد یا انکه عدت ایشان در قبح حمل
شود و زودتر از عدت بیرون آیند و بشوهر دیگر روند یا آنست که حیض خود را پنهان کنند در وقت
طلاق تا موقوف شود طلاق ایشان یا انکه پاک شوند از حیض وقتی که خواهند که زودتر از
آن شوهر خلاص شوند و بر هر تقدیر قول او لا یحل لهن تصریح است بتحریم کتمان مذکوره و
مبالغه است در آن و قول او ان کن یؤمن تاکید آن مبالغه است و متبادر از قول او
و بعولتهن احق بردهن فی ذلک برگردانیدن آن زنان مطلقه است از طلاق بزوجیت و از تحریم بحلیت
در اثنای عدت لیکن برین تقدیر رجعت شوهران بایشان محتاج است بتاویل مثل
انکه گویند که قول او فی ذلک حالست از فاعل احق یعنی شوهران ایشان سزاوارترند
در اثنای عدت برد ایشان بزوجیت زیرا که رد ایشان بزوجیت در اثنای عدت طلاق
رجعی اسهل و اقربست از رد ایشان بزوجیت بعد از عدت بطریق نکاح جدید یا انکه گویند مراد آنست

که شوهران

که شوهران ایشان سزاوارترند برد ایشان و رجوع با ایشان در اثنای عدت از مردان
دیگر بنکاح ایشان بعد از عدت و بر هر تقدیر این حکم نیز مخصوص است بمطلقات رجعیه
چنانکه معلوم است و قول او ان ارادوا اصلاحا اشارتست بانکه اراده اصلاح مصاحبت
سزاوار نیست از اراده مخالفت و مفارقت نه انکه اراده اصلاح شرطست از جهت رجعت
مذکوره باشد چنانکه متبادر است و قول او و لهن مثل الذی علیهن اشارتست بحقوق ثابته
میان زوج و زوجه و زیادتی حق زوج بر زوجه بسبب مشارکت ایشان در انچه مقصود است
از نکاح و زیادتی مودت و مشقت زوج در رعایت زوجه از جهة مهر و نفقه و کسوه و
محافظت او چنانکه روایت کرده اند از امام باقر علیه که فرموده آمد زنی نزد رسول صلی الله
علیه و گفت یا رسول الله صلعم چیست حق شوهر بر زن گفت رسول الله صلعم که حق شوهر بر زن
آنست که فرمان برداری کند او را و نافرمانی او نکند اصلا و چیزی بکسی ندهد از خانه خود بی رخصت او
و روزه نافله ندارد بی رخصت او و دوا نکند او را از نفس خود او را اگرچه بر بالای چوب جهاز شتر
باشد و بیرون نرود از خانه خود بی رخصت او و پس اگر بیرون رود از خانه خود بی رخصت او لعنت
کنند او را فرشتهای آسمان و فرشتهای زمین و فرشتهای غضب و فرشتهای رحمت تا آن زمان
که برگردد بسوی خانه خود و گفت آن زن که یا رسول الله گفت بزرگترین مردم
از روی کار زمین حق بر زن فرمود که شوهر او گفت آن زن که پس نیست مرا حقی بر شوهر من مثل
حق او بر من فرمود که نیست از صد حق که میان تو و شوهر تست یکی حق تو بر او گفت آن زن
که سوگند بان خدای که فرستاد ترا براستی که هرگز شوهر نکنم و رقبه خود را بنده هیچ مردی
نگردانم آنحضرت صلعم فرمود که اگر من امر میکردم یکی را از مردم که سجده کنند شوهر خود را
و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه عدت بعضی مطلقات سه طهر است و بر
تحریم اخفاء زوجه حال خود را تا مرتکب نامشروعی شود یا شوهر او مرتکب طلاق نامشروعی
شود و بر انکه در باب عدت و حیض و طهر قول زن معتبر است و بر جواز رجوع زوج بزوجه
مطلقه رجعیه در اثنای عدت الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة الطلاق واللائی یئسن من المحیض من
نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ومن

تیتق الله یجعل له من امره یسری یعنی و از زنان که نومید شوند از حیض بسبب عارضی از
عوارض از جمله زنان شما اگر شک داشته باشید در آنکه انقطاع حیض ایشان پس عدت
ایشان سه ماهست و همچنین از زنان که منقطع شود حیض ایشان در سن حیض بسبب عارضی دیگر
از عوارض پس عدت ایشان سه ماهست و زنان حامله که شوهران ایشان طلاق دهند ایشان را
در اوان حمل ایشان منتهای عدت ایشان زمان وضع حمل ایشانست و هر که پرهیزکاری کند از عقوبت
خدای تعالی در باب طلاق و عدت و غیر آن حاصل گرداند خدای تعالی از برای او از جانب کارهای
دشوار او آسانی یعنی آسان گرداند کارهای دشوار او را و روایت کرده اند که سبب نزول این
آیت آن بود که چون آیت سابقه در بیان عدت زنانی که حیض می بینند به ثلثه قروء نازل شد بعضی
گفتند که اما عدت زنانی که حیض نمی بینند چیست پس این آیت نازل شد و خلاف میان اصحاب
در آنکه زنان آیسه بیاس شرعی و دختران صغیره که طلاق داده شوند عدت دارند یا نه اکثر
اصحاب بر آنند که عدت ندارند بنابر روایت عبد الرحمن بن حجاج و جمعی دیگر نقل کرده اند از
امام صادق علیه السلام که فرموده سه زن اند که عدت ندارند و صحیح است نکاح ایشان در جمیع احوال
که هنوز حیض ندیده است و بسن حیض نرسیده گفت راوی که پرسیدم که حد سن نارسیدن حیض کدام
است فرموده که وقتی نه سالگی نرسیده باشد و دوم زنی که دخول نکرده باشد شوهر او با او سیوم زنی
که نومید شده باشد از حیض و از سن حیض گذشته باشد گفت راوی که پرسیدم که حد یاس چیست فرمود
وقتی که به پنجاه سالگی رسیده باشد از این جهت اکثر اصحاب یاس مذکور را از حیض در ابتداء آیه
حمل کرده اند بر انقطاع حیض نه بر یاس شرعی و ارتیاب را حمل کرده اند بر شک نمودن در سبب
آن خواه شک شده باشد در شک شده در یاس شرعی و خواه متیقن باشد عدم یاس شرعی اما شک داشته باشد
در سبب دیگر و اشتغال حیض را در قول او لم یحضن حمل کرده اند بر انقطاع حیض در سن حیض بی آنکه
شک شده باشد در یاس شرعی یا سبب دیگر نه بر حالت صغر تا لازم نیاید که آیت مذکور مشتمل باشد بر نیاید
عدت آیسه شرعیه و صغیره و از جهت جمع میان آیت و روایت و سید مرتضی رضی الله عنه بر آنست که آیسه
شرعیه و صغیره عدت دارند و یاس مذکور را بر یاس شرعی حمل نموده و ارتیاب را بر شک در حکم عدت
آیسه شرعیه و بر شک در حال او و اشتغال حیض را بر حالت صغر حمل فرموده و بر این تقدیر آیت مذکور مشتمل

باشد بر بیان آیات شرعیه و صغار و حمل کرده بظاهر است و در روایت طرح نموده و مخفی
نماند که قول اول اقوی است زیرا که جمع میان آیت و روایت اولی است از حمل آیت
و طرح روایت بحسب وقتی که روایت معتبر و مشهور باشد میان اصحاب با آنکه حمل آیت
بر معنی مذکور خلاف ظاهر است و نیز بر این تقدیر عدت زنانی که در سن حیض باشند و حیض
ایشان منقطع شده باشد معلوم نشود از آیت و بر هر تقدیر قول او اللائی لم یحضن عطف
بر اللائی یئسن و قول او فعدتهن ثلثة اشهر خبر است از معطوف و معطوف علیه هر دو یا خبر قول او
اللائی لم یحضن محذوف و ثابت بقرینه خبر اول و مقصود عطف جمله است بر جمله یعنی و اللائی لم یحضن
فعدتهن ثلثة اشهر یا فذلک و جار در قول او فعدتهن فا جزا است که بر خبر مبتدا از متضمن معنی
شرط در آمده باجرای شرط مذکور که قول او ان ارتبتم است در آمده و قول او و اولات الاحمال
اجلهن ان یضعن حملهن عطف جمله است بر جمله جهت بیان عدت زنان حامله و این حکم بظاهر
عامتر است از آنکه مطلقه باشند یا شوهر ایشان مرده باشد لیکن نزد اصحاب ما مخصص است بآنکه
مطلقه باشند بجهت آنکه آیت عدت چهار ماه و ده روز مخصص است بآنکه زنان شوهر مرده غیر حامله
باشند و عدت زنان حامله متوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است یعنی اگر پیش از چهار ماه و ده
روز وضع حمل کنند عدت ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر پیش از وضع حمل چهار ماه و ده
روز تمام شود عدت ایشان وضع حمل است بنابر روایت امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و روایت ابن عباس رضی الله
عنهما و جمهور مخالفان بر آنند که این آیت بر عموم خود است و ناسخ است آیت چهار ماه و
ده روز را یا مخصص است و او اعلی اختلاف القولین از جهت آنکه متاخر است در نزول از آن
چنانکه منقولست از عبد الله بن مسعود و متاخر مخصص است تا ناسخ اوست در قدر مشترک میان ایشان
و نیز عموم این آیت اقوی است از عموم آن آیت زیرا که عموم این آیت ازواج را بالذات
است و آن عموم اولات الاحمال است که عبارت از ازواج است و عموم آن آیت مر ازواج
را بالتبع است و آن عموم ازواجست که تبعیت عموم الذین است پس اعتبار این آیت اولی
باشد و نیز روایت سبیعه دختر حارث اسلمیه است بر آنکه عدت حامله متوفی عنها زوجها

نیز وضع حمل است وبحیک زین وجوه وجهی ندارد واما اول از جهت انکه بر تقدیر صحت نقل منقول بحقیقت
ناسخ متاخر و متقدم نزد من صحیح است که متاخر اعم مطلق باشد از متقدم اما اگر میان ایشان
عموم وخصوص من وجه باشد بچنانکه ما درمانحن فیه است هیچیک را رجحانی نیست بر دیگری پس اولی
انست که هر مخصص است باعتبار قدر مشترک و در حکم قدر مشترک عمل کرده شود یا لحه احتیاط بعمل
انست و ان درمانحن فیه اعتبار ابعد الاجلین است واما ثانی از جهة انکه نزد علماء اصول فرقی
نیست میان عموم بالذات وعموم بالتبع در اعتبار بانکه عموم بالذات الذین درایت چهار
ماه و ده روز کافی است از برای اعتبار و اما ثالث ازجهة انکه روایت سعه بر تقدیر صحت
مقاومت نمیکند بار وایت ابن عباس رئیس المفسرین خصوصا وقتی که موید باشد بروایت
امیر المومنین والمه معصومین صلو پس معلوم شد که ایت مذکوره دلالت بر انکه عدت زنان حامله
مطلقه وضع حمل ایشانست وعدت زنان مطلقه غیر حامله درسن حیض باشد وحیض منقطع شده
باشد خواه مسترابه باشد وخواه غیر مسترابه سه ماه است وتفصیل اقسام عدت و احوال آن وحالات
باعتبار عدت وعدم ان بر وجهی که از نصوص ایات و روایات مستفاد میگردد انست که
اگر زوجه حامله مطلقه باشد عدت او وضع حمل اوست خواه حره باشد وخواه امه واگر متوفی عنها
زوجها غیر حامله باشد عدت او چهار ماه و ده روز است اگر حره باشد ونصف انست اگر امه باشد
واگر متوفی عنها زوجها حامله باشد عدت او ابعد الاجلین مره است اگر حره باشد وابعد الاجلین ام
است اگر امه باشد واگر مطلقه غیر حامله باشد پس اگر صغیره یا یایسه یا غیر مدخوله باشد عدت ندارد
واگر هیچکدام نباشد پس اگر حیض میبیند عدت او سه طهر است اگر حره باشد ودو طهر اگر امه باشد واگر
حیض نمی بیند عدت او سه ماه است اگر حره باشد ونصف ان اگر امه باشد الاية الحادية عشر قوله تعالى
فی سورة الاحزاب یا ایها الذین امنوا اذا نکحتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن سراحا جمیلا یعنی ای گروه مومنان هرگاه
که نکاح کنید زنان مومن را بعد از ان طلاق دهید ایشان را پیش از انکه دخول کنید با ایشان
پس نیست مر شما را بر ایشان عدتی که شمارند از ان تا از منزل شما بیرون روند بی انکه متعرض
ازاری بایشان رسانند مراد از نکاح عقد نکاح است واز مساس جماع ودخول است بسبیل کنایه

وقول

وقول او فما لکم علیهن من عدة اشارت است بانکه عدت حق زوجیت بر زوجه در ایام عدت
از انکه شوهر ونکر کنند تا اگر حملی داشته باشد ازو ظاهر شود وی ترددو خاطر ما دلیلی گرددو در
بعضی صور اگر خواهد در ایام عدت رجوع کند اگر چه ما یحتاج زوجه در ان ایام از نفقه وکسوه و
سکنی بر زوج واجب باشد ومراد از اعتداد در قول او تعتدونها شمردن وضبط کردنست ومراد
از تمتیع ایشان دادن نصف مهر است بایشان و بر این تقدیر صیغه امر بمعنی وجوب باشد یا دادن
متعه شرعیه است بایشان مطلقا یا بشرط عدم فرض مهر و بر این تقدیر صیغه امر بمعنی ندب باشد
یا وجوب و مراد از تسریح در مقام عذر خواستن ورخصت دادن ایشانست تا از منزل شوهران
خود بیرون روند وایت مذکوره صریح است در انکه مطلقات غیر مدخوله عدت ندارند ودالست
بر انکه تمام مهر ایشان واجب نیست بلکه نصف مهر ایشان واجبست یا بر انکه متعه شرعیه مندوبست
یا واجب الاية السادسة قوله تعالى فی سورة البقرة والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله
بما تعملون خبیر یعنی وانان که میرانیده میشوند از شما و میگذارند از زنان انتظار میکشند وعدت
میدارند از ایشان ان زنان بانفسهای خود چهار ماه و ده روز پس هرگاه که رسند ان زنان بمنتهای
عدت خود پس نیست گناهی و اعتراضی بر شما در انکه بکنند ان زنان کاری در میان خود بطریق مشروع
ومعقول وخدای تعالی بانچه میکنید خبردار است قول او والذین مبتدا است ویتربصن خبر او وضمیر او
راجع است بازواج که عبارتست از زنان و عاید محذوف است یتربصن بعدهم مثل قول ایشان البر
الکر بستین والسمن منوان بدرهم و حذف مضاف یا مبتدای ثانی چنانکه مشهور است درین مقام هرزه
خلاف ظاهر است و قرائت مشهوره الذین یتوفون صیغه مضارع مجهولست از توفی بمعنی میرانیده
وامیر المومنین علیه بصیغه مضارع معلوم قرائت فرموده از تو فی بمعنی مردن وانکه روایت
کرده اند از ان حضرت که در وقت که تشییع جنازه مینمود شخصی رسید که من المتوفی الحضرت فرمود الله
گفت که المتوفی مو انند منافات ندارد بقراءت مذکوره چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که اعتراض
الحضرت بجهت ان بود که ان قایل اهلیت اراده ان معنی نداشت و قول او عشرا بتقدیر عشر
لیال است زیرا که لیل مونث سماعی است وچون شب ابتدای روز و ماه وسال است عرف چنان شده

که تعبیر شبها از روزها بلیل میکنند از جهت اسم عدد مذکوره را مونث ساختن است و چون شب اول در باشد اعتبار
لیالی شد مذکر باعتبار ایام و موید اینست که اکثر در ایت دیگر واقع شده که وان لبثتم الا عشرا و در
عرف میگویند که صمت عشرا ای عشره و جمله مذکوره خبر است بمعنی امر یعنی باید که عدت کنند مدت
چهار ماه و ده روز بعضی یافته اند که اکثر و اغلب چنانست چون نطفه بر رحم میرود و اگر
پسر است بعد از سه ماه حرکت میکند و اگر دختر است بعد از چهار ماه پس اکثر را اعتبار کرده اند
و ده روز افزوده بر ان جهت احتیاط که اگر حرکت او ضعیفی باشد قوه یابد و ظاهر الحصص ان
حکمت بعدت وفات جهت انست که عدت وفات بیشتر عدتها است که بحسب ایام و شهور است
سه ماهست چنانکه گذشت پس تواند بود که در اقل عدتها که بایام و شهور است داخل مدت را اگر
بعد از گذشتن او فرزند در رحم حرکت میکند و ان سه ماهست اعتبار کرده باشند و در اکثر عدتهای
مذکور داکثر ان مدت را با ده روز دیگر جهت اهتمام بشان عدت وفات والله اعلم و قول او فلا جناح
علیکم خطابست مر اولیا ان زنان را که عدت شوهر ایشان مرده باشد یا مر حکام شرع را و مراد
از قول او فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف کارهاییست که ان زنان کنند بحسب نهی انفسهن خود و در وفق
شرع مثل شوهر کردن و ترک حداد و حداد در شرع عبارتست از ترک زینت زن بجهت مردن
شوهر تا انقضاء عدت و از تعلیق فلا جناح علیکم بر قول او اذا بلغن اجلهن معلوم میشود که پیش
از انقضاء عدت منع باید کرد ایشانرا ازین کارها و قول او والله بما تعملون خبیر وعدست مر
مطیعانرا و وعید است مر عاصیانرا و این ایت دلالت میکند بر انکه عدت وفات چهار ماه و ده
روز است مطلقا خواه زن مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله و خواه صغیره باشد و خواه ایسه از جهت
عموم الذین یتوفون لیکن مخصص است بغیر حامله زیرا که عدت وفات مر زن حامله را ابعد الاجلین
است چنانکه شد دیگر زیرا که عدت وفات مر ام را نصف چهار ماه و ده روز است چنانکه مختار محققان
اصحاب است بنا بر روایت صحیحه الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا الطلاق مرتان فا
مساک بمعروف او تسریح باحسان یعنی طلاق شرعی انست که بدفعات متفرقه واقع شود
دفعه بعد از دفعه نه بر سبیل اجتماع پس بعد الطلاق نگاه داشتن است زن مطلقه را بطریق
مشروع و معقول یا واگذاشتن است او را بطریق احسان و نیکوئی او بر انکه نزد اصحاب ما مراد

از قول

از قول او مرتان تکریر و تکثیر است مثل قول خدای تعالی فارجع البصر کرتین و مثل لبیک و سعدیک
چنانکه مشهور است نه معنی تثنیه یعنی طلاق شرعی انست که بمرات متفرقه واقع شود نه بر
سبیل اجتماع و بعضی گفته اند که مراد از طلاق طلاق رجعی است و صیغه تثنیه بمعنی جمع نیست
یعنی طلاق رجعی دو طلاق است و طلاق سیم باین است لیکن معنی اول ظاهر است زیرا
متبادر از طلاق طلاق شرعی است نه طلاق رجعی و حمل صیغه تثنیه اگر چه معنی تثنیه ظاهر است
لیکن ارتکاب تکلیف در لفظ اخر بهتر است از ارتکاب تکلیف در لفظ اول چنانکه مقرر است
و ظاهر انست که کلام مذکور خبر است یعنی امر یعنی طلاق شرعی باید که بمرات متعدده باشد نه
یک دفعه و همچنین قول او فامساک بمعروف او تسریح باحسان خبر است بمعنی امر زیرا که امساک
تو مبتدا و خبر محذوفست یعنی فبعده امساک و تسریح عطفست بر امساک و مقصود انست که
باید که بعد از طلاق شرعی یکی از دو کار واقع شود نگاه داشتن زن مطلقه برجعت یا بعقد
جدید یا واگذاشتن او تا عدت منقضی شود و ترک عقد جدید چنانکه مروی است از امام
باقر و امام صادق علیه و ازین تقریر معلوم شد که ایت مذکوره دلالت بر انکه الطلاق
دو طلاق یا سه طلاق بیکدفعه حرامست و طلاق صحیح شرعی انست که یکیک واقع شود
چنانکه مختار اصحاب ماست و روایات اهل بیت علیهم السلام موید اینست و بر انکه مکرر است
رجوع بعد از طلاق میان دو کار باز گردانیدن زن مطلقه بنکاح رجعت یا بعقد جدید
زوجه شرعیا ترک او بالکلیه بطریق لطف و ملایمت نه اجتزاز و اهانت الآیة الثامنة
قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها
فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون
یعنی پس اگر طلاق دهد زوج زوجه خود را طلاق سیوم پس حلال نشود ان زن مر ان زوج را ۱۱
بعد از طلاق سیوم تا انکه شوهر کند ان زن پس گناهی نباشد بر ان زوجه و زوج اول
او در انکه رجوع کنند با هم بقصد جدید از عدت اگر گمان ان داشته باشند که بجای خواهند
اورد حکم خدای تعالی را در باب حقوق زوج و زوجه بر یکدیگر و ان احکام تغییراد تکلیفها
خدای تعالی است که بیان میکند انها را از برای جماعتی که علم و بصیرتی داشته باشند مراد از طلاق

مذکور اول طلاق سیوم است چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و اکثر
مفسران لیکن این حکم مکره است و در امه طلاق دوم بمنزله طلاق سیم است چنانکه اصحاب
تصریح نموده اند بنا بر روایت صحیحه بعد ظروف مقطوعه از اضافه است و مضاف الیه او مقدر
است یعنی بعد از طلاق سیم و کلمه من ابتداییت و حتی بمعنی الی است یعنی انتها و مراد از نکاح
اینجا شوهر کردنست بعقد دایم نه منقطع بقرینه اسناد او بزوجه و قول او ان طلقها زیرا
که طلاق منکوحه بعقد منقطع مشروع نیست و نیز مراد از نکاح نکاح است با دخول در قبل و نزد
عقد بدلیل آنکه روایت کرده اند که عبد الرحمن بن زبیر صحیح را نکاح کرد زوجه رفاعه را بعد از
آنکه سه طلاق داده بود او را پس آن زوجه نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفته بعرض رسانید که یا رسول الله
عبد الرحمن را چیزیست مثل رشته جامه یعنی قادر نیست بر جماع آنحضرت فرمود که میخواهی باز زن
رفاعه شوی گفت آری فرمود که لا حتی یذوق عسیلتک و تذوقی عسیلته یعنی جایز نیست که زن او
شوی تا آنکه بچشی تو عسیله او را و او بچشد عسیله ترا و نیز شرط است در زوج محلل آنکه بالغ مسلم باشد
و مراد از تراجع زوج و زوجه بمناکحه ایشانست بعقد جدید و مراد از ظن ایشان اقامت حدود الله
علم او دانست که اعتقاد راجح داشته باشند بآنکه ادای حقوق واجبه زوج و زوجه بر یکدیگر خواهند
کرد لیکن ذکر این شرط از جهة اهتمام است بشان او و نه آنکه مناکحه ایشان صحیح نباشد بدون این
شرط چنانکه مقرر است نزد اصحاب و مخفی نیست که آیه مذکوره دالست بر آنکه زن مطلقه بطلاق
ثالث حلال نشود بر زوج مگر بتحلیل و آن نکاح دوم بالغ مسلم است او را با دخول در قبل و طلاق او و انقضاء
عدت لیکن این حکم مخصوص است بما عدای طلاق نهم بعد از دو نکاح و دو تحلیل و دو طلاق ثالث
در طلاق عدت زیرا که زوجه مطلقه بعد از این طلاق ثالث که نهم طلاق عدت است حرام موبد میگردد
چنانکه اصحاب تصریح نموده اند بنا بر آن روایات صحیحه معتبره **الآیة التاسعة** قوله تعالی فی سورة البقرة
ایضا و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا
لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه یعنی و هرگاه که طلاق دهند زنان خود را پس برسند بنزدیک آخر
عدت خود پس نگاه دارید ایشان را بوجه لایق یا واگذارید ایشان را تا عدت ایشان منقضی شود
بوجه لایق و نگاه مدارید ایشان را از جهت ضرر رسانیدن بایشان تا ظلم و تعدی کنید بر ایشان هر کس که

بکنند بایشان این عمل را پس بتحقیق ظلم کرده باشد بر نفس خود مضمون این آیت ما تقدم بعض الفاظ
او در آیت دیگر مذکور شد و غرض از اعاده این مضمون اظهار شدت اهتمام است و مبالغه
در آن و در قول او و لا تمسکوهن ضرارا تأکید آن مبالغه است و تهدید است بر مخالفت
آن و قول او ضرارا مفعول له امساک است یا حال است از فاعل او بمعنی مضارین و قول او
لتعتدوا متعلق است بضرارا جهت تخصیص ضرار منهی عنه بآنکه بطریق تعدی و ظلم باشد نه آنکه
ایشان مستحق آن ضرار شده باشند پس این آیت نیز دالست بر آنکه زوج بعد از طلاق زوجه
پیش از انقضاء عدت مخیر است میان آنکه رجوع کند باو یا صبر کند تا عدت او منقضی شود
و نکاح کند او را بعقد جدید یا ترک او کند تا عدت او منقضی شود و هرگز بر سر او نرود الآیة
العاشرة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان
ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم
الآخر ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون یعنی هرگاه که طلاق دهید زنان خود را پس
برسند بمنتهای عدت خود پس منع مکنید ایشان را از آنکه شوهر کنند کسانی را که خواستگاری ایشان
میکنند وقتی که راضی شوند بنکاح یکدیگر بطریق مشروع و معقول این نهی که مذکور شد پند داده
میشود باو و تابع و منقاد گردانیده میشود او را کسی که باشد از شما که ایمان آورده باشد بخدا و
در روز قیامت از جهة آنکه امتثال و انقیاد اوامر و نواهی الهی نافع تر است مر شما را و پاک
کننده تر است مر شما را از چرک گناه و خدا میداند مصلحت دنیا و آخرت شما را و شما نمیدانید و مراد
از بلوغ اجل درین آیت رسیدنست بآخر عدت و انقضاء و بحقیقت چنانکه متبادر است و عضل
در لغت منع و حبس است و تنگ گردانیدن کار بر کسی یعنی حبس و منع مکنید زنان مطلقه خود را بعد از انقضاء
عدت ایشان از آنکه شوهر دیگر کنند و مراد از ازواج اینجا خواستگارانست باعتبار ما یؤول الیه
بطریق مجاز مشارفه و قول او اذا تراضوا است بآن معنی که راضی شوند مطلقات و خواستگاران
بنکاح یکدیگر و میان هم از صمیم قلب و طوع و رغبت نه بتکلیف کس و ظاهر آنست که ذلک خطاب
مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و ذلکم تا آخر خطابست مر مومنان را مثل قول او یا ایها النبی اذا طلقتم النساء چنانکه
گذشت و احتمال دارد که ذلک نیز خطاب باشد مر مومنان را باعتبار قوم و فرقه و طایفه و قول او ذلک

بوعظ به تا افزا تاکید نهی مذکور است و تعلیل آن اشارتست با آنکه انقضا و نهی مذکور از خواص ایمانست
و مراد از ازکی بیشتر است بجهت انبار و زوجیت و اطهر پاک کننده تر از چرک گناه از طهر بمعنی تطهیر
مجاز او محقق است که آیت مذکوره دلالت بر تحریم منع ازواج زنان مطلقه خود را بعد از
انقضاء عدت از آنکه شوهر دیگر کنند بطریق شرعی قسم دویم خلع و مبارات و خلع بضم خا در شرع
عبارتست از طلاق زوج زوجه را در عوض مالی از جانب زوجه بسبب نفرت او از زوج و خلع
بفتح خا بیرون کردن جامه و مثل آن زیرا که زوجه بمنزله لباس است چنانکه آیت هن لباس
لکم دلالت بران میکند و گذاشتن او بمنزله خلع باشد و مبارات در لغت بیزار شدن دو کس است
از یکدیگر و در شرع طلاقیست که در عوض مالی باشد از جانب زوجه مقدار آنچه از زوج گرفته
یا کمتر از آن بسبب نفرت هر دو از یکدیگر و خلع و مبارات هر دو طلاق باینند بقول مختار صحیح نیست
رجوع در ایشان مگر بعد از رجوع زوجه از بذل مال میان ایشان از چند وجه است یکی آنکه در خلع
تا معتبر است که نفرت از جانب زن باشد و بس و در مبارات از هر دو جانب دوم آنکه در مبارات
معتبر است که مالی که زوجه در عوض طلاق میدهد زیاده نباشد از آنچه از زوج گرفته و در خلع جایز
نیست که زیاده باشد و در بعض تعریف مذکور این اشارتست بدین دو وجه سیم آنکه در مبارات
لفظ طلاق شرط است باتفاق و در خلع خلافست و احوط آنست که اینجا نیز شرط است و در این
قسم دو آیت است الآیة الاولی فی سورة البقرة ایضا و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا الا
ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک
حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون یعنی و حلال نیست مر شما را
ای ازواج آنکه بگیرید از آنچه داده اید بزوجات خود چیزی را مگر آنکه بترسند زوج و زوجه
که بجای نتوانند آورد زوج و زوجه حقوق زوجیت را پس نیست گناهی بر ایشان در گرفتن آنکه زوج
بگیرد از زوجه در عوض طلاق او مالی را که او فدا کند زوجه بان مال نفس خود را این احکام که مذکور
شد از بیان حلال و حرام متعینها و تکلیفهای خدای تعالی است بندهای خود را پس درنگذرید از آن و هر آینه
که آنان که در گذرند از تکلیفهای خدای تعالی پس ایشانند که ستمکارانند نزول این آیت در شان
بود که جمیله دختر عبدالله بن ابی سلول زن ثابت بن قیس بود و از وی متنفر بود و ثابت او را دوست میداشت

جمیله نزد پیغمبر صلعم رفت و گفت که یا رسول الله بعد از این سر من و سر ثابت جمع نمیشود در یکی از جهت
آنکه دیگر طاقت نفرت و کراهت صحبت او ندارم بدرستی که من دامن خیمه را برداشتم و دیدم
او را که می آمد در میان جمعی از مردم و سیاه رنگترین ایشان بود و کوتاه قدترین ایشان و
زشت رویترین ایشان پس آیت نازل شد و ثابت باغی بجهت مهر بجمیله داده بود
گفت یا رسول الله باغ مرا بمن بدهد تا طلاق او دهم پیغمبر صلعم گفت بجمیله که چه میگویی گفت
باغ را میدهم و زیاده تر آنحضرت گفت زیاده احتیاج نیست باغ را که میدهی پس آن است
بعد از آن ثابت فرمود که بگیر باغ خود را و رها کن او را پس میان ایشان خلع واقع شد
و آن اول خلعی بود که واقع شد در اسلام و ظاهر آنست که در قول او لکم خطابست مر ازواج
را با آنکه بگیرند از زنان خود چیزی از آنچه داده اند بایشان بجهت مهر و غیر آن از رجال
ایشان و قول او یخافا و یقیما مشتمل است بر تغلیب تذکیر بر تانیث از جهت رجحان مذکر بر
مونث و تغلیب غیبت بر خطاب از جهت زیادتی اهتمام بشان مغایب در این مقام و ان
زوجه است و قول او خفتم خطابست مر حاکمان شرع را با آنکه اگر ناسازگاری میان زوج و زوجه
واقع شود تجویز کنند که زوج بگیرد چیزی را از زوجه در عوض طلاق و بدهد او را و در لفظ
فیما تغلیب تذکیر است بر تانیث پس احتمال دارد که خطاب اول نیز خطاب بحاکمان شرع باشد
و مراد از اخذ و ایتا تجویز امر باشد باخذ و ایتا بطریق مجاز عقلی یا لغوی و کلمه ما در ما افتدت
عبارتست از مال و در فیه المعنی بر و اخر هنا است و ضمیر به راجع است بما و مراد آنست که گناهی
نیست بر زوج و زوجه در گرفتن و دادن مالی که بر و اخر د زوجه بان مال بخلاف و بمضاف
یعنی فی اخذ و ایتا ما افتدت به بطریق لف و نشر مرتب و وجه نفی جناح در گرفتن زوج
ظاهر است و اما وجه نفی جناح در دادن زوجه آنست که اتلاف مال بغیر وجه شرعی حرام است
و متضمن سعه است مثل ربا که حرامست بر گیرنده و دهنده با آنکه دادن مال در عوض طلاق یکی
است در تحصیل فعل مکروهی که طلاقست و ترک فعل مندوبی که نکاح است پس محل آنست که
توهم گناه شود در آن و قول او تلک حدود الله تاکید احکام مذکوره است قول او فلا تعتدوها
تفریع است بر او و توضیح آن تاکید است و قول و من یتعد حدود الله بیان تفریع است و متضمن

تهدید و وعید است بر تعدی از احکام الهی و عطف است و بر تقدیر و اعلموا ان من یتعدّ حدود الله
تا عطف اخبار بر ایشان در جملی که محلی از اعراب ندارند لازم نباید یا عطف است بر قول
او تلک حدود الله و مجموع قولین دلیل است بر صورت اشکال او و قول او فلا تعتدوها تا نتیجه است
که مذکور شده و در اشعار دلیل جهت اهتمام و پوشیده نماند که ایت مذکوره دلالت میکند
بر مشروعیت خلع و مبارات اگرچه روایت سبب نزول متضمن خلع است الایة الثانیة
قوله تعالی فی سورة النساء یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن
لتذهبوا ببعض ما اتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة یعنی ای گروه مومنان حلال نیست مر شمارا
انکه میراث گیرید زنان را بطریق زر و سیم و نه انکه حبس کنید ایشان را از زور یا انکه ببرید بعضی را
از انچه داده اید بایشان از جمله مهر ایشان مگر انکه بجای اورند فعل قبیح اشکارا و روایت کرده
اند که عادت عرب جاهلیت بود که هرگاه که یکی از اقربا ایشان میمرد و زنی میگذاشت جامه
بر سر ان زن می انداختند و میگفتند که این زن خویش ماست و بجا و ولی است و نیز چنان عادت بود
که مردان زنان خود را بمشقت و تشویش نگاه میداشتند تا بمیرند و مال ایشان را بمیراث ببرند و نیز عادت
بود که مردان زنان خود را بتنگی معیشت نگاه میداشتند تا راضی شوند با انکه چیزی بدهند بایشان و بر
خود را باز خرند پس این ایت نازل شد جهت نهی بعض اعمال مذکوره و در قول او کرها دو قرائت است
فتح کاف و ضم او و از کره و اکراه و مراد از قول او لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها انست که میراث
بگیرند نفس زنان خویش را بزور و رضای ایشان یا انکه از زنان خود میراث بگیرید بزور و ستم
برین وجه که نگاه دارید ایشان را بمحنت و مشقت تا بمیرند و میراث ایشان بشما رسد و ظاهر انست
که قول او و لا تعضلوهن عطف است بر ترثوا النساء که منصوب است بان ناصبه و کلمه لا زایده است
جهت تاکید نفی یعنی و لا ان تعضلوهن یعنی و نیز حلال نیست مر شمارا انکه بتنگی نگاه دارید خود را
تا انکه بضرورت سر خود را باز خرند از شما و شما بان سبب بعضی از انچه داده اید بایشان بگیرید
از ایشان و احتمال دارد که قول او و لا تعضلوهن نهی باشد نه نفی و معطوف باشد بر قول او لا
یحل لکم ان ترثوا النساء کرها باین اعتبار که او نیز بمعنی نهی باشد یعنی لا ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن یعنی
میراث مگیرید از ایشان بعضی از انچه بایشان داده اید بطریق خلع یا مبارات و قول او و لا تعضلوهن

بحذف مضاف یعنی بتنگی نگاه مدارید ایشان را از جهت خلع یا مبارات در هیچ وقتی از اوقات
مگر در وقت انکه بکنند کار قبیح اشکارا و مراد از کار قبیح اشکارا ناسازگاری و درشتی ایشانست
نسبت بشوهران خود و موید انست که مرویست از امام صادق علیه السلام که فرمود که هر گاه زن
بشوهر خود بگوید که نکنم بسبب خیانتی که از تو حاصل شود مراد و در اورم دیگری را در فراش تو حلال گردد
و ان شوهر را که خلع کند او را و بعضی گفته اند که مراد زنا است لیکن منسوخ است بایت وجوب
حد و بهر تقدیر ایت مذکوره دالست بر صحت خلع و مبارات چنانکه معلوم شد قسم ثالث ظهار است
و او در شرع عبارتست از انکه تشبیه کند زوج پشت زوجه خود را به پشت مادر خود یا یکی از المحارم
مؤبد باشد نسبی یا رضاعی مثل انکه بگوید ظهرک کظهر امی یعنی پشت تو مثل پشت مادر منست و اشتقاق
او از ظهر ظاهر است و درین قسم چهار ایت است متصل با هم و ان قول خدای تعالی است در اول
سوره مجادله قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما ان الله سمیع
بصیر الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول
و زورا و ان الله لعفو غفور و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة
من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین
من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدود الله
و رسوله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم یعنی بتحقیق شنید خدای تعالی سخن ان زنی را که
مناظره و مجادله میکند با تو ای محمد در حق شوهر و شکایت میکند بخدای تعالی از عمل ای شوهر خود و
خدای تعالی میشنود گفت و گوی شما را اما بدرستی که خدای تعالی شنوا است اقوال شمارا بینا است
احوال شمارا یا انکه ظهار میکنند از جمله شما از زنان خود یعنی تشبیه میکنند پشت زنان خود را به پشت
مادران خود نیستند ان زنان مادران ایشان زیرا که نیستند مادران ایشان مگر انان که
زاییده اند ایشان را و بدرستی که انان که ظهار میکنند هر آینه میگویند سخن قبیح از جمله سخنان و
سخن غیر واقع و بدرستی که هر اینه خدای تعالی در گذرنده و امرزنده است اقوال و افعال قبیحه
شمارا و انانکه ظهار میکنند از زنان خود بعد از ان بر میگردند بسوی ان زنان از جهت انکه گفته
اند پس واجبست بر ایشان جهت کفاره ظهار ازاد کردن بنده مر من یعنی از انکه مباشرت

امهات

کند زوج و زوجه باهم این حکم که مذکور شد بنده آزاد می شود و باید خدای تعالی تو به آنچه میکنید آگاه و
دانا است پس کسی که نیابد بنده مؤمن تا آزاد کند پس واجب بر وی روزه داشتن دو ماه پی
در پی پیش از آنکه مباشرت کنند زوج و زوجه باهم پس کسی که استطاعت و قدرت روزه
داشتن دو ماه نیز نداشته پس واجب بر وی طعام دادن شصت مسکین این بیان احکام از برای
آنست که ایمان آورید بخدا و رسول او و کامل بخدا این قیود احکام مذکوره و تعینها و تکلیفهای خدای تعالی است
مر شمارا تا در کافران را گو زیند با نشان رکا فرانرا است عذاب دردناک در جهت اگر ایمان
آورید با نشان روایت کرده اند که سبب نزول این آیت آن بود که دختر ثعلبه خوله نام زوجه
اوس صامت برادر عباده مشهور بود در وقتی که نماز میگزارد در سجده بود اوس
او را دید و میل شد او را چون از نماز فارغ شد خواست که با او مباشرت کند مضایقه کرد
اوس بسبب او نزد رسول خدا صلعم رفت و گفت یا رسول الله نکاح کرد مرا اوس در وقتی که
من جوان و صاحب جمال بودم و بعد از آنکه پیر شدم و فرزندان زاییدم از وی ظهار کرد
با من و مرا بمنزله مادر خود گردانید نسبت بخود و حال آنکه مرا از وی کودکان خرد
سال است که استطاعت وجه معاش ایشان ندارم اگر با او بگذارم ضایع میشوند و اگر
نزد خود نگاه میدارم گرسنه می مانند پیغمبر صلعم فرمود که حرام شده بر او گفت یا رسول الله
لفظ طلاق واقع نشد از او و او پدر فرزندان منست و دوست داشته ترین مردم است
بمن آنحضرت باز فرمود که حرام شده بر او گفت پس تضرع و شکایت کنم نزد خدای پس
این آیت نازل شد رسول خدا صلعم اوس را طلب کرد و مخیر گردانید میان طلاق آن
زن و رجوع بسوی او با کفارت پس اوس رجوع را اختیار کرد آنحضرت گفت که جهت کفارت
بنده آزاد کن گفت یا رسول الله غیر از رقبه خود رقبه دیگر ندارم فرمود دو ماه پی در پی
روزه دار گفت طاقت ندارم فرمود شصت مسکین را اطعام بده گفت نیست در میان مدینه
و مدینه مسکین تر از من آنحضرت جزئی از صدقات نزد او برد باو داد گفت این اطعام
ده بمسکینان گفت من محتاج ترم یا از سایر مسکینان پس رسول خدا صلعم در خنده شد فرمود
که استغفار کن و رجوع کن بزن خود بدانکه مجادله در لغت بمعنی مخاصمه است یعنی جنگ کردن باهم

و مراد از مجادله آن با پیغمبر صلی الله علیه و آله مبالغه و ابرامی است که واقع شد از وی با آنحضرت جهة درماندگی و احتیاج
و اضطراری که داشت در مفارقت شوهر خود بر سبیل استعاره تبعیه و تشبیه آن بمخاصمه حقیقی چنانکه
قول او و تشتکی الی الله ناظر است در آن زیرا که شکوه و زاری کردن نزد خدای تعالی منافات دارد بخصومت
پیغمبر او صلی الله علیه و آله و قول او تحاورکما نیز مؤید آنست زیرا که دلالت میکند بر آنکه مجادله مذکور بمعنی محاوره است
یعنی یکدیگر را جواب دادن و کلمهٔ قد در قول او قد سمع الله اشارتست بآنکه مترقب و متوقع پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مجادله و محاوره آن بود که بشنود خدای تعالی آن را و حکمی بفرستد در آن باب زیرا که قد در ماضی بمعنی ترقب
و توقع آن گویند و از این جهة قد را حرف توقع می باشد مثل قد قامت الصلوة و قد رکب الامیر در مقام توقع
و ترقب آن و از این جهة قد را حرف توقع گویند و تکرار ذکر سماع خدای تعالی و مجادله و محاوره ایشان را
و ایراد بلفظ مضارع دال بر استمرار تنبیه است بر کمال توجه و دوام ترحم او نسبت بایشان بلکه نسبت
بجمیع مؤمنان چنانکه قول او ان الله سمیع بصیر مؤید آنست و از جهت آیات متعدده جهة تسلی ایشان
انزال فرموده و قول او الذین یظاهرون استیناف کلام است جهت بیان مقصود گویا سائلی میکند
که چون شنیدی گفت و گوی ما را پس چیست حکم درین باب میفرماید که حکم اینست و قول او یظاهرون
از ظهار است بمعنی که گذشت و در دو قرائت دیگر است یظاهرون بفتح یا و تشدید ظا و فتح ها
که اصل او یتظاهرون است و یظهرون بفتح یا و تشدید ظا و ها و فتح ها و حذف الف که اصل او
یتظهرون و معنی همه یکیست و کلمه من در منکم از برای تبعیض است یعنی از جمله مؤمنان و قول او من نسائهم
صله یظاهرون است باعتبار تضمین بعدا و احتمال دارد که او نیز بمعنی تبعیض باشد یعنی تشبیه میکنند
ظهر را از زنان خود بظهر مادران خود و قول او ان امهاتهم نفی است با استثنا جهت بیان نفی سابق و این
جهت معطوف شد بر او و قول او و انهم لیقولون منکرا من القول تنبیه است بر تحریم ظهار از جهت آنکه از جمله
اقوال قبیحه کاذبه است و قول او و ان الله لعفو غفور اشارتست بآنکه گناه ظهار معفو و مغفور است بعد از
کفارت یا بعد از توبه و در قول او ثم یعودون لما قالوا چند وجه گفته اند یکی آنکه مراد بازگشتن ایشان است
بسوی کلمه ظهار جهة تدارک و تلافی او چنانکه گویند عاد الغیث علی ما افسد یعنی برگشت باران بر آنچه
فاسد گردانیده بود او را یعنی بازگشت را بسوی آنچیزی که حرام گردانیده اند بر خود بکلمه ظهار و آن جماع است
از قبیل ذکر مقول و اراده مقول فیه بر سبیل مجاز و احتمال دارد که تقدیر کلام ما قالوا بکلمة الظهار فیه

باشد و آن جماع است الی کور بر سر تقدیر لام لما قالوا بمعنی الی است و دو دیگر نیت که گفته شود که لام بمعنی تعلیل است و مراد بازگشتن
ایشان است بجماع بسبب کلمهٔ ظهار زیرا که عود بجماع موقوف است بر تحریم جماع و آن بسبب کلمهٔ ظهار است و قول او فتحریر رقبة
بتقدیر فیجب علیه تحریر رقبة است یعنی پس واجبست بر ایشان جهة کفارت ظهار آزاد کردن بندهٔ مومن چنانکه مختار اصحاب
ماست و در حل ترکیب دو وجه دیگر جایز است چنانکه در مثل این ترکیب مکرر مذکور شده و برین قیاس است قول او فصیام شهرین
متتابعین و قول او فاطعام ستین مسکینا و مراد از تتابع شهرین عاشر است از تتابع مجموع دو ماه و تتابع اکثر دو ماه از جانب
ابتدا چنانکه محققان اصحاب تصریح نموده اند و تحقیق الطعام و مسکین سابقا مذکور شده و مراد از تماس در قول او من قبل ان یتماسا
جماع است بر سبیل کنایة و ذکر این قید در تحریر رقبه و صیام شهرین متتابعین مشعر است باعتبار این قید در اطعام ستین مسکینا
نیز و دال است بر آنکه واجبست تقدیم هر یک از خصال کفارت مذکوره که متعین شود بر جماع و جایز نیست جماع پیش از شروع
در آن و در اثنای و قول او فمن لم یجد و قول او فمن لم یستطع صریح اند در آنکه کفارت ظهار مرتبه است نه مخیره و قول او
ذلک لتؤمنوا اشارتست بانکه بیان حکم ظهار و انزال او بر پیغمبر از برای آنست که ایمان آورید بخدا و رسول او بر وجه تفصیل و
تحقیق و مبالغه است در حکم مذکور و قول او و تلک حدود الله تا آخر مبالغاتست بعد از مبالغه و از تقریر مذکور ظاهر شد که آیه
مذکوره دال است بر آنکه ظهار حرام است اگرچه مغفور شود بکفارت و مع هذا سبب تحریم زوجه گردد و واجبست جهة رفع تحریم
کفارت مرتبه بر وجه مذکور پیش از جماع و باقی احکام ظهار مستفاد میشود از روایات معتبره چنانکه در کتب اصحاب مذکور است
قسم چهارم ایلاست و ایلا در لغت بمعنی سوگند خوردن است و در شرع عبارتست از سوگند خوردن بر ترک وطی زوجه بر وجه
الطلاق یا بر وجه تأبید یا بر وجه تقیید بزیاده از چهار ماه یا بچیزی که حاصل نشود مگر بعد از زیاده از چهار ماه معین یا بحسب ظاهر
و درین قسم **دو آیت** است متصل بهم و آن قول او است در سوره بقره للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان
فاؤا فان الله غفور رحیم و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم یعنی مر آنهاراست که سوگند میخورند بر ترک وطی زنان خود
مطلقا یا مؤبدا یا مقید بزیاده از چهار ماه حقیق یا حکما و بایشان طریق دوری میجویند از زنان خود انتظار کشیدن مدة چهار ماه پس اگر بر
گردند این ایلا کنندگان بسوی زنان خود بوطی یا بقول پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربان است و اگر قصد کنند طلاق زنان خود را
و بر نگردند بسوی ایشان پس بدرستی که خدای تعالی شنواست اقوال ایشان را و داناست باحوال ایشان ظاهر آنست که قول
من نسائهم متعلق بقول او یؤلون باعتبار تضمین استبعاد یعنی ایلا میکنند در حالتی که دوری میجویند از زنان خود همچنانکه قول او
من نسائهم در آیت ظهار متعلق است بیظاهرون و احتمال دارد که من نسائهم اینجا متعلق باشد بما بعدش که تربص است
بمعنی ابتدا یعنی انتظار کشیدن از جانب زنان ایشان چنانکه گویند لی منک نصرة و معونة اما باعتبار تضمین معنی بعد یا استبعاد یعنی

انتظار کشیدن

انتظار کشیدن مدت چهار ماه از جهت دور شدن یا دوری جستن از زنان خود و قول او و فاؤا از فیء است بمعنی رجوع و برگشتن و مراد
از فیئة اینجا برگشتن بسوی زوجه ایلا کرده شده بوطی اگر قادر باشد بران و مانعی شرعی و عرفی نباشد و باظهار عزیمت وطی اگر قادر
نباشد بران یا مانعی شرعی و یا عرفی باشد و قول او فان الله غفور رحیم اشارتست بانکه ایلا متضمن گناه است از جهة آنکه متضمن
مضرت زوجه است و بانکه رجوع کردن بسوی زوجه بهتر است از طلاق و قول او و ان عزموا الطلاق مشعر است بانکه ایلا واقع نشود مگر نسبت
بزوجهٔ منکوحه بعقد دایم چنانکه مختار اصحاب ماست زیرا که در غیر نکاح دایم طلاق نباشد و قول او فان الله سمیع علیم تهدید است بر طلاق
و اشارتست بکراهیت آن و آیه مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت ایلا و بر آنکه واجبست بر مولی بعد از انتظار مدت چهار ماه برگشتن
بسوی زوجه یا طلاق دادن او ولیکن بر تقدیر برگشتن کفارت واجب شود مثل کفارت یمین و بر تقدیر طلاق طلاق رجعی واقع شود و وجوب
احد الامرین بعد از مرافعه زوجه است نزد حاکم شرع و اگر زوج بعد از مدت مذکوره ابا کند از قبول رجوع یا کفارت و طلاق امر
فرماید حاکم شرع بحبس او و تنگ گردانیدن خوردن و آشامیدن بر او تا قبول کند یکی از آن دو را چنانکه مختار اصحاب است **قسم پنجم**
لعان است و لعان در لغت راندن و دور کردن است و در شرع عبارت است از نفرین کردن زوجین یکدیگر را بدوری از رحمت
خدای تعالی بصیغهٔ معینهٔ شرعیه بسبب دشنام دادن زوج زوجهٔ مدخولهٔ خود را بزنا بشرط آنکه منکوحه بعقد دایم باشد نه متعه و
مشهور نباشد بزنا یا بسبب نفی زوج ولد زوجه را متولد شده باشد در فراش او با شرائط لحوق ولد باو و درین قسم **چهار آیه
است** متصل بهم در سوره نور و آن قول او است والذین یرمون ازواجهم و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم
اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و یدرؤا عنها العذاب
ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین یعنی و آنانکه
دشنام دهند و نسبت کنند زنان خود را بزنا و نباشد ایشان را گواهان مگر نفسهای ایشان پس واجبست سوگند خوردن یکی از ایشان
و آن چهار سوگند است بخدای تعالی که بدرستی که یعنی شوهر سوگند خورنده هر آینه از جمله راست گویان است در نسبت زنا بزوجه خود
و سوگند پنجم نیز واجب است برین وجه که لعنت خدای تعالی بر او باد اگر باشد از جمله دروغ گویان در این نسبت زنا و دفع میکند
از زوجه منسوبه بزنا عذاب آلهی را که حد است آنکه سوگند خورد چهار سوگند بخدای تعالی که بدرستی که زوج در نسبت زنا باو از جمله
دروغ گویان است و سوگند پنجم نیز برین وجه که غضب خدای تعالی بر او باد اگر باشد از جمله راست گویان روایت کرده اند که سبب نزول این آیات
آن بود که چون نازل شد آیت والذین یرمون المحصنات که از آیات مذکور است در بیان آنکه کسانی که نسبت کنند
زنان عفیفه را بزنا و چهار گواه نگذرانند واجب شود بر ایشان قذف که هشتاد تازیانه است و هرگز گواهی ایشان مقبول نشود و فسق ایشان ظاهر
شود بحسب شرع و پیغمبر آیه مذکوره را بر بالای منبر خواند عاصم بن عدی انصاری برخواست و گفت یا رسول الله خدای تعالی مرا فدای تو گرداند اگر بیند

مردی از ما با زن خود مرد بیگانه را اگر با او زنا میکند و خبر دهد از آن تا زمانه خبر ندارد و شهادت او بعد از وقوع میشود دوش او حد قذف
میکردد و اگر بکشد او را کشته میشود و اگر خاموش می نشیند با خشم و اضطراب نفس و تا آنکه چهار گواه بیاورد آن مرد بیگانه کار خود را با زن او بسازد
و میرود بار خدایا فتح کن در این مشکل پیغمبر فرمود که حکم خدای تعالی چنین نازل شده ای عاصم پس عاصم بیرون رفت و هنوز بمنزل نرسیده بود که
پیش آمد او را هلال بن امیه عاصم از و پرسید که چه حال داری گفت حال بدی دیدم بر بالای شکم زن خود خوله شریک پسر سحما را عاصم گفت و الله که سوال من
نیز از رسول خدا همچنین بود پس هر دو باتفاق بر پیغمبر آمدند و عاصم قصه هلال عرض کرد پیغمبر آنحضرت خوله را طلب نمود فرمود که چه میگوید شوهر تو خوله گفت
نمیدانم غیرت برین میدارد هلال را یا بخیلی بطعام زیرا که شریک مهمان ماست هلال گفت سوگند بخدا که بتحقیق دیدم شریک را بر بالای شکم خوله پس آن
آیت نازل شد پیغمبر فرمود ایشان را که لعان کنید و گفت خوله را اگر این گناه از تو صادر شده اقرار کن زیرا که سنگسار شدن آسانتر است از غضب
خدای تعالی بعد از آن گفت که اگر بزاید خوله فرزندی سرخ رنگ ضعیف پس آن فرزند از شریک است و اگر بزاید فرزند سفید پوست شکسته
موی ضعیف ساق پس او از غیر شریک است مرویست از ابن عباس که گفت زایید خوله فرزندی که شبیه ترین خلق خدا بود بشریک و قول او
الا انفسهم استثنای است مبنی بر فرض و تقدیر یا مراد از شهدا اعم است عاجز از آنکه گواهان باشند یا سوگند خوردن و مراد از الف فشهادة
شهادت و قول او فشهادة احدهم تا آخر سوگند خوردن است از جهت آنکه سوگند خوردن درین مسئله قایم مقام گواهی دادن است و ظاهر آنست که قول
او فشهادة احدهم فاعل فعل محذوف است یعنی فتجب شهادة احدهم و قول او اربع شهادات بالله برفع اربع چنانکه بعضی قرا خوانده اند
خبر مبتدا محذوف است یعنی هی اربع شهادات بالله یا بدل یا عطف بیان شهادة است و احتمال دارد که شهادة احدهم مبتدا باشد
و اربع شهادات خبر او و بعضی قرا بنصب اربع خوانده اند که مفعول مطلق باشد از شهادة احدهم مثل قول الحجی خیر یکه ضربا شدیدا و قول او انه
لمن الصادقین بیان متعلق یمین است و قول او و الخامسة برفع بتقدیر فالشهادة الخامسة عطف است بر شهادة احدهم بر تقدیر که فاعل
فعل محذوف باشد یا بر اربع شهادات بر تقدیر رفع او و قول او و ان با مدخولش بدل یا عطف بیان الخامسة است یا بتقدیر باء متعلق
باو و احتمال دارد که مبتدا باشد و ان لعنة الله علیه خبر او و قول او یدرؤا از درء است بمعنی دفع و قول او ان تشهد فاعل اوست و مراد از عذاب
حد زناست و در قول او و الخامسة تا نیاده قرائت رفع و نصب است اما رفع بنا بر آنکه مبتدا باشد و قول او و ان غضب الله علیها خبر او
و اما نصب بنا بر آنکه عطف باشد بر اربع شهادات و قول او ان با مدخولش بدل یا عطف بیان الخامسة است
یا بتقدیر باء متعلق باو و آیه مذکوره دال است بر آنکه هر گاه زوج کسی زن خود را بزنا و گواهان معتبر نداشته باشد واجبست بر او که پنج سوگند
بخورد بر راستی خود در نسبت مذکوره تا دفع کند از خود حد قذف را و واجبست بر زوجه که پنج سوگند بخورد بکذب زوج در نسبت مذکوره
تا دفع کند از خود حد زنا را و صیغه لعان و کیفیت او چنان است که اول زوج سوگند خورد برین وجه چهار بار گوید که اشهد بالله
انی لمن الصادقین فیما رمیتها به و در مرتبه پنجم گوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین بعد از آن زوجه سوگند خورد برین وجه

که چهار بار گوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به و در پنجم گوید که ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و شرطست در لعان
حضور عبارات مذکوره و ترتیب مذکور چنانکه مفهوم میگردد از ظاهر آیه مذکوره و بعد از تمامی لعان واقع شود تحریم مؤبد میان زوج
و زوجه چنانکه مختار اصحاب ماست از جهت حدیث نبوی المتلاعنان لا یجتمعان ابدا یعنی زوج و زوجه که باهم لعان کنند جمع نشوند
باهم هرگز **قسم ششم** مرتد شدن زوج یا زوجه است بقول مثل انکار یکی از ضروریات دین یا بفعل مثل سجده کردن نزد بت
و انداختن مصحف در نجاست و استدلال کرده اند بر آنکه ارتداد رافع نکاح است بآیات دالة بر تحریم مسلمات بر مشرکین و
مشرکات بر مسلمین و بقول او و لا تمسکوا بعصم الکوافر چنانکه گذشت و مخفی نماند که حرام است و جایز نیست تکلیف مسلمانان تا باز بارتداد
و کفر تا حرام شوند بر ایشان زنان ایشان یا ایشان بر شوهران خود چنانکه مشهور است از بعضی بد نفسان این زمان نعوذ بالله من الحیل نفسانی
نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا **کتاب المطاعم و المشارب** این کتاب در بیان حلال و حرام از مطعومات و مشروبات
است و او در سه قسم است قسم اول متعلق است بآنکه اصل در خوردنیها که مشتمل اند بر منفعت و خالی اند از مضرت اباحت است
و در و سه آیت است الآیة **الاولی** قوله تعالی فی سورة البقرة هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی خدای تعالی آنچنان خدایی است
که آفریده است از برای شما آنچه در زمین است تمام کلمه ما دال است بر عموم و قول او جمیعا حال موکده است از ما که مفعول خلق است
و مقصود ازین آیه وضع منت بر بندهاست بآنکه جمیع آنچه در زمین است مخلوق است از برای انتفاع ایشان تا شکر او کما ینبغی بجای آورند و شک
نیست که این معنی مقتضی آنست که جمیع آنچه در زمین باشد حلال و مباح است برای ایشان و الا منت نهادن برایشان صحیح نباشد پس آیه مذکوره
دال باشد بر اباحت و حلیت جمیع اشیا که در زمین است الا ما اخرجه الدلیل الآیة **الثانیة** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا یا ایها الناس
کلوا مما فی الارض حلالا طیبا یعنی ای گروه مردم بخورید از آنچه در زمین است حلال و پاک ناس اسم جمع است بمعنی آدمیان از انیاس
بمعنی ابصار یا از انس بمعنی موانست و در اصل اناس است همزه را حذف کرده اند و لام تعریف را عوض از او گردانیده اند چنانکه
در الله گفته اند لیکن لام مستعمل نشود در سعت کلام و ناس مستعمل شود و کلمه من در مما بمعنی تبعیض است و حلالا موکده است از ما فی الارض
که مفعول بواسطه کلوا است و طیبا صفت اوست و احتمال دارد که حلالا مفعول کلوا باشد و مما فی الارض حال از او که مقدم بر او و احتمال
دارد که صفت مفعول مطلق باشد یعنی اکلا حلالا و بر هر تقدیر ظاهر آنست که مراد از طیب پاک باشد یا لذیذ نه حلال و الا تاکید
باشد و تاسیس بهتر است از تاکید و مؤید معنی ثانی است آنکه بعضی گفته اند که آیه مذکوره نازل شد در شان جماعتی که حرام گردانیده بودند
بر خود طعامهای لذیذ را و جامهای نفیس را و ظاهر آنست که مراد از صیغه امر که کلوا است اباحه اکل و سایر انتفاعاتست و تخصیص
اکل بذکر جهت آنست که اوجه انتفاعاتست پس آیه مذکوره دلالت کند بر اباحه جمیع آنچه در زمین است الا ما اخرجه الدلیل الآیة
الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون

یعنی ای گروه مؤمنان بخورید از پاکهای آنچه روزی داده ایم شما را و شکر کنید مر خدای را اگر باشید که او را می پرستیده باشید ظاهر
آنست که مراد از طیب اینجا نیز پاک باشد یا لذیذ نه حلال زیرا که بودن معتبر است در رزق بر دما و اضافه طیبات بما رزقنا کم اضافه
مجاز است بلکه اضافه بیانی و مفعول ثانی رزقنا مقدر است و آن ضمیر است راجع بما یعنی ما رزقنا کموه و ظاهر آنست که مراد از قول او
واشکروا الله امر بشکر است بر طیبات ما رزقنا کم یعنی و اشکروا الله علیها و امر بشکر بمعنی وجوب است و امر با کل بمعنی اباحت و در لفظ الله
التفات است از تکلم بغیب و تقدیم تعبدون که ضمیر منفصل است راجع بالله از جهت افاده تخصیص است یا بمجرد اهتمام
یا رعایت فواصل آیات و بر هر تقدیر قول او واشکروا الله جزا یا دال بر جزا است علی اختلاف القولین مقدم بر شرط که قول او
ان کنتم ایاه تعبدون است بر معنی جزا است و ترتیب ظاهر است و این آیه دلالت میکند بر اباحت بعضی از آنچه در زمین است
زیرا اباحت جمیع آنها قسم دویم متعلق است به بیان تحریم بعضی چیزها بخصوص و در و نیز سه آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة
المائدة حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الا
ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق یعنی حرام گردانیده شده است بر شما حیوان مردار شده و خون و گوشت
خوک و آنچه آواز بلند کرده شده است از برای غیر نام خدای تعالی بسبب کشتن او و حیوانانی که گلو فشرده شده مرده باشند و حیوانانی
که بچیزی زده شده باشند و مرده باشد و حیوانانی که از بلندی افتاده باشد و مرده باشند و حیوانانی که شاخ زده شده باشند و مرده باشند
و حیوانی که خورده باشد بعضی ایشان را حیوانات درنده مگر آنکه ذبح کرده باشند او را بطریق شرع و حیوانانی که کشته شده باشند و تنگ کرده
شده گوشت انها بر بالای بتها و آنکه طلب قسمت گوشت شتر قمار کننده بسبب تیرهای قمار آنچه مذکور شد تحریم او و از ارتکاب امور مذکوره
بیرون رفتن است از طاعت خدای تعالی بدانکه تفسیر اول این آیه و تحقیق آن در کتاب الصلوة گذشت و تحقیق باقی آیه آنست که مراد
از منخنقه حیوانانی است که مرده شده باشند بسبب گلو فشردن بسبب عارضی از اتفاق یعنی گلو فشرده شدن و مراد از موقوذة
حیوانانی است که مرده باشند بسبب زدن کسی ایشان را بچوب یا بسنگ یا چیز دیگر او وقذ بمعنی محکم زدن تا آنکه نزدیک بمردن رسید
و مراد از متردیه حیوانانی است که در جایی افتاده مرده باشند از تردی بمعنی از بلندی بزیر افتادن یا در چاه افتادن و مراد از نطیحه
حیوانانی است که کشته باشند ایشان را حیوانات دیگر بشاخ یا لگد یا مانند آن از نطح بمعنی شاخ زدن و نطیحه فعیل است بمعنی مفعول
و تا از برای نقل است نه تانیث زیرا که در فعیل بمعنی مفعول مذکر و تانیث مساوی است و مراد از ما اکل السبع حیوانانی است
که خورده باشند بعضی از ایشان را حیوانات درنده و قول او الا ما ذکیتم استثنا متصل است از ما اکل السبع یا استثنا متصل
یا منقطع است از شش آخر از محرمات مذکوره و بر هر تقدیر مراد از تذکیه دریافتن ذکات شرعی است و ذکات شرعی در غیر
شتر بریدن چهار عضو است باهن یا آنچه بمنزله اوست در بریدن بشرط اسلام و تسمیه و استقبال قبله و ان اعضا اربعه

یعنی مجرای طعام و حلقوم است یعنی مجرای نفس و دو حدان یعنی دو رگ که احاطه کرده اند حلقوم را و این ذکات را ذبح گویند
و در شتر فرو بردن آهن است یا آنچه بمنزله او باشد در گودی که در موضع قلاده میباشد نزدیک بسینه و این را نحر گویند و حد در
یافتن ذکات شرعی آنست که هنوز دم او یا پای او حرکت میکرده باشد و چشم او چشم داشته باشد چنانکه روایت از امام باقر و
امام صادق علیهما السلام و بعضی گفته اند آنست که ممکن باشد بحسب عادت که یکروز یا بیشتر زنده بماند و مراد از ما ذبح علی
النصب حیوانانی است که کشته شده باشند و گوشت ایشان تنگ کرده شده باشد بر بالای بتها که در حوالی کعبه نهاده بوده اند
چنانکه عادت مشرکان مکه بوده که حیوانات می کشته اند و گوشت آنها را بر بالای آن بتها پهن میکرده اند جهت تعظیم ایشان و
تقرب جانب ایشان و کلمه علی بمعنی تعلیل است یا بمعنی استعلا بتقدیر مشرحا علی النصب از شرح بمعنی گوشت تنگ کردن و
مراد از استقسام بالازلام طلب قسمت شتریست که بآن قمار میکرده اند بسبب تیرهای قمار چنانکه سابقا مذکور شد
و تحقیق نصب و ازلام نیز گذشت و اسم اشارت در ذلکم اشارتست باستقسام مذکور یا بارتکاب اشیا مذکوره که
حکم بحرمت آنها کرده شد و لفظ کم حرف خطابست و فسق بمعنی خروج است از طاعت خدای تعالی و ظاهر آنست که تنوین
فسق از برای تعظیم باشد تا مبالغه شود در تحریم امور مذکوره و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر تحریم اشیا مذکوره [illegible]
الا ما اخرجه الدلیل مثل خونی که مانده باشد در گوشت بعد از ذکات شرعی و سبزه بقول بعضی که مستثنی آمد از دم و ماهی و ملخ
و ذکر حیوانات مذکوره بعد از میته تخصیص است بعد از تعمیم جهت اهتمام بشان آنها بنابر آنکه خوردن انها عادت بود در جاهلیت
چنانکه قمار بازلام و ریختن خون در رودها و بریان کردن آن و خوردن آن که از اعلام مسکفند عادت جاهلیت بود
الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الانعام قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا
او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به یعنی بگو ای محمد که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است بسوی من حرام گردانیده شده را
بر خورنده که بخورد او را مگر آنکه باشد آن حرام گردانیده شده حیوان مردار شده یا خون ریخته شده یا گوشت خوک از جهت آنکه
خوک نجس العین است یا حیوان کشته شده بخلاف حکم خدای تعالی که او از بلند کرده شده باشد از برای غیر نام خدای تعالی بسبب کشتن
او بدانکه قول او الا ان یکون میتة تا آخر استثنا است از قول او محرما بتقدیر الا ان یکون یعنی مگر چیزی که مستضعف
باشد بمیته بودن و سفح در لغت بمعنی ریختن است و مراد از دم مسفوح خون جهنده است که از عروق بیرون آید بخلاف خون
ماهی و ملخ و مثل آن و قول او فانه رجس جمله معترضه است از برای بیان نجاست عینیه خوک مطلقا خواه زنده و خواه مرده
و فسق مصدریست بمعنی بیرون رفتن از طاعت خدای تعالی و اینجا مراد از و حیوانی است که ذبح او مشتمل باشد بر فسق بسبب
آنکه بنام غیر خدای تعالی واقع شود و تعبیر از و بفسق از جهت مبالغه است در اشتمال او بر فسق و قول او فسقا معطوف است

کما ستطلع علیه

بر میته و اهل لغیر الله به صفت اوست و حصر اکل حرام در اکل اشیاء مذکوره با آنکه اکل بسیاری از چیزهای دیگر نیز حرام است مثل
خاک و سایر نجاسات و غیر آن بنابر آنست که مراد حصر اکل حرامی است که پیش از این آیه وحی بتحریم آن نازل شده باشد چنانکه قول او اوحی
که فعل ماضی است دال است بر آن و دور نیست که تحریم اکل چیزهای دیگر بعد از این آیه نازل شده باشد و ذکر لحم خنزیر و فسق اهل لغیر الله
بمعنی که مذکور شد بعد از ذکر میته تخصیص است بعد از تعمیم چنانکه در آیه سابق معلوم شد و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند
بر تحریم اشیاء مذکوره و بر عدم تحریم گوشت اسب و استر و خر و چیزهای دیگر الا ما اخرجه الدلیل و دلیلی که بعض مخالفان بر تحریم
گوشت استر و خر اقامت کرده اند تمام نیست الایة الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و
منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما یعنی می پرسند از تو ای محمد از حکم شراب و قمار بگو در ایشان گناه بزرگ است و فایده ها است
از برای مردم و گناه ایشان بزرگتر است از فایده ایشان سبب نزول این آیه و آیات دیگر که در شان خمر نازل شده است سابقا
مذکور شد و مراد از خمر مطلق مسکر است یعنی چیزهایی که رد باشند در اصل و بپوشانند عقل را از خمره بمعنی ستره یعنی پوشانید او را زیرا
که پوشاننده عقل است همچنانکه سکر و مسکر نیز خوانند او را از سکر بمعنی بستن جوی یا از سکور بمعنی استادن باد زیرا که او عقل را می
بندد از ادراک معقولات و عقل را ساکن میگرداند از حرکات فکریه و تعقلات و از این جهت حرام شده است در جمیع ادیان و مراد
از میسر مطلق قمار است مثل نرد و شطرنج و غیر آن و قول او فیهما اثم کبیر اشارتست با آنکه شرب خمر و قمار باختن هر دو از کبایر اند
و مراد از منافع ایشان فواید دنیوی است که از ایشان حاصل شود مثل لذت و شهوت در خمر و مال و منال در قمار و صحبت و معاونت
در هر دو و معلوم است نزد عقل سلیم و طبع مستقیم که این فواید دنیه دنیویه مقاومت نمیکنند بگناه بزرگ که فرموده ایشان و از این جهت
گفت و اثمهما اکبر من نفعهما پس آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم جمیع مسکرات و انواع قمار و موید اینست احادیث نبویه و
روایات اهل بیت علیهم السلم مثل آنکه روایت کرده اند که پیغمبر صلعم فرمود کل مسکر حرام و لعن الخمر و عاصرها و معتصرها و بایعها و مشتریها
و ساقیها و آکل ثمنها و حاملها و المحمول الیه و شاربها یعنی هر چه مست کننده است حرام است و بدرستی که لعنت شراب
و فشرنده او و صاف کننده او و فروشنده او و خرنده او و خوراننده او و خورنده قیمت او و بردارنده او و کسی که جهت او
بردارند و مثل آنکه روایت کرده اند از آنحضرت صلعم که فرمود که اللاعب بالنرد کمن یغمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی کسی که بازی
میکند بنرد مثل کسی است که فرو برد دست خود را در گوشت خوک و خون او و مثل آنکه مرویست از حضرت امام صادق عم که فرمود
که اللعب بالشطرنج شرک و السلام علی اللاهی معصیة یعنی بازی کردن بشطرنج کفر است و سلام بر کسی که لهو و لعب میکند مطلقا
نافرمانی و گناه است قسم سیم متعلق است ببیان بعض مباحات و در او ده آیه است الایة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة
یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم

واذکروا

واذکروا اسم الله علیه و اتقوا الله ان الله سریع الحساب یعنی می پرسند از تو مسلمانان ای محمد که چه چیز حلال گردانیده شده است از برای
ایشان بگو حلال گردانیده شده است بر شما چیزهای پاک که تحریم آنها واقع نشده باشد در شرع و شکاری آنچه آموزانیده اید او را
طریق شکار کردن از جمله حیوانات شکار کننده در حالتی که ادب کننده بوده اید او را می آموزانید آن حیوانات را طریق
شکار کردن از آنچه آموزانیده است شما را خدای تعالی پس بخورید از آنچه نگاه داشته اند آن حیوانات برای شما از آنچه شکار کرده اند
و یاد کنید نام خدای تعالی بر سر فرستادن آن حیوانات از برای شکار و پرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی بدرستی که خدای
تعالی زود حساب است عملهای شما و جزای آنها را بعضی مفسران گفته اند که چون آیه سابق در تحریم مردارها مثل میته
و خون و گوشت خوک و غیر آن نازل شد بعض مسلمانان پرسیدند از رسول خدای صلعم که چه چیز حلال گردانیده شده است بر ما
پس این آیه نازل شد و قول او ماذا مبتدا است و احل لهم خبر او یا ما مبتدا است و ذا بمعنی الذی خبر وی یا بر عکس و بر هر تقدیر
کلمه ما استفهامی است و مقصود از وی بیان کیفیت سوال است پس میتواند بود که معمول قول مقدر باشد یعنی قایلین و او حال
باشد از فاعل یسئلونک یعنی در حالتی گوینده اند این قول را و می تواند بود که مضاف الیه سوال مقدر باشد یعنی سوال ماذا
احل لهم و او مفعول مطلق باشد از یسئلونک یعنی میکنند سوال کردن برین وجه و قول او لهم بر سبیل مشاکلت است بمناسبت
یسئلونک در غیبت و الا ظاهر آن بود که گفتی ماذا احل لنا چنانکه گویند اقسم زید لیفعلن کذا یعنی سوگند خورد زید که هر آینه
بکند چنین با آنکه ظاهر آنست که گوید لافعلن بصیغه متکلم و مراد از طیبات چیزهای پاک است چنانکه متبادر است
لیکن مخصص است ببعض پاکها بنابر روایات صحیحه نبویه و امامیه علیهم السلم و ظاهر آنست که کلمه ما در ما علمتم موصوله است و قول
او و ما علمتم بحذف مضاف عطف است بر طیبات یعنی و صید ما علمتم چنانکه تفسیر کرده شد و فا در قول او فکلوا
از برای سببیت است یا از برای تفسیر یا از برای تفریع و احتمال دارد که کلمه ما شرطیه باشد و قول او فکلوا جزای او
جمله شرطیه معطوف باشد بر جمله حملیه سابقه و بر هر تقدیر کلمه من در قول او من الجوارح بمعنی تبعیض یا تبیین است و جوارح جمع
جارح است مثل کواهل که جمع کاهل است و مراد از جوارح نزد اصحاب ما سگان شکار کننده است بنابر روایات
ائمه هدی علیهم السلم مثل آنکه مرویست از امام صادق عم لاتاکل الا ما ذکیت الا الکلاب یعنی مخور مگر از شکارها
مگر آنچه تذکیه کنی او را مگر شکاری سگها آموخته الصید انها حلال است و احتیاج بتذکیه ندارد و نیز فرموده که اذا
ارسلت الکلب المعلم فاذکر اسم الله علیه فهو ذکاته یعنی هرگاه بفرستی سگ آموخته را از پی شکاری پس یاد کن نام
خدای تعالی را بر سر آن فرستادن از جهت آنکه فرستادن او بنام خدای تعالی ذکات شرعی آن شکار است و قول او
مکلبین نیز موید تخصیص جوارح است بسگان زیرا که تکلیب ماخوذ است از کلب بمعنی تعلیم دادن سگ با سگ داری

کردن و اینجا مراد معنی ثانی است و او حال است از فاعل علمتم یعنی در حالتی که ماهر باشید در علم سگ داری و
دور نیست که بمعنی تادیب باشد بر سبیل مجاز و می تواند بود که مراد از جوارح مطلق حیوانات شکار کننده باشد
و قول او مکلبین اشارت باشد بتقیید ان حیوانات بکلاب یعنی تعلیم سگ یا تادیب او یا مهارت در فن سگ داری
و بهر تقدیر لفظ جوارح اشارتست بآنکه شرط است در حلیت صید سگ شکاری آنکه مجروح کرده شده باشد او و قول
او تعلمونهن مما علمکم الله حال بعد از حال است از فاعل علمتم یا حال از فاعل مکلبین یا استیناف است و بهر حال
اشارت است بآنکه تعلیم سگان شکاری وقتی معتبر است که موافق حکم الهی باشد چنانکه در شرع مقرر است بنا بر
روایات معتبره از ائمه هدی علیهم السلام که تعلیم سگ شکاری برین وجه باید که هرگاه تیر کنند او را بر شکاری روان شود
بسوی او و چون منع کنند او را از رفتن یا گرفتن باز ایستد و عادت نکنند خوردن شکاری را و قول او فکلوا مما امسکن علیکم
اشارتست بآنکه حلال نیست خوردن آنچه سگ خورده و خاییده باشد بلکه آنچه گذاشته حلال است پس و من تبعیض
در قول او مما امسکن اشارتست بآنکه همه آنچه گذاشته باشد نیز حلال نیست بلکه بعض آن حلال است و آن حیوان
وحشی ماکول اللحم است و از ماکول اللحم نیز بعض چیزها حلال نیست مثل خون و غدود و سپرز و قضیب و خصیتین
و فرج و غیر آن چنانکه در شرع مقرر است و کلمه علی در قول او علیکم بمعنی تعلیل است یا متعلق است با فعال
مقدر یا معنی و ضمیر علیه راجع است بما امسکن یا بما علمتم یعنی یاد کنید نام خدای تعالی را بر سر آنچه گذاشته اند
سگان شکاری اگر قابل تذکیه باشد یا بر سر فرستادن سگان شکاری چون بسوی شکاری و معنی ثانی ظاهر است زیرا که
حلیت صید بشرط تذکیه در وقت رسیدن بان خصوصیت بصید سگ بخلاف حلیت صید بشرط تسمیه در وقت گذاشتن
که مخصوص صید سگ است و نیز امر بتسمیه در وقت گذاشتن سگ شکاری مطلق است و کافی نیست در وقت تذکیه آنچه گذاشته
اند یا آنکه حیوان باز ماامسکن که قابل تذکیه و بهر تقدیر قول او اذکروا دال است بر وجوب تسمیه و عدم حلیت صید کافر و قول او
واتقوا الله تاکید احکام مذکوره است و تهدید است بر مخالفت آن و قول او ان الله سریع الحساب مبالغه است در تاکید و تهدید
مذکوره و پوشیده نماند که آیه مذکوره دال است بر حلیت چیزهای پاک الا ما اخرجه الدلیل و بر حلیت شکار سگان معلم بشرط تسمیه
در وقت ارسال و اگر چه قابل تذکیه نباشد در وقت رسیدن بآن و بشرط آنکه وحشی ماکول اللحم باشد چنانکه از روایات معتبره
مستفاد گردد **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب
حل لکم وطعامکم حل لهم یعنی امروز حلال گردانیده شده است از برای شما چیزهای پاک و طعام شما بآنکه داده شده اند کتابی
از کتابهای آسمانی حلال است از برای شما و طعام شما حلال است از برای ایشان ظاهر آنست که مراد از طیبات چیزهای

بدار

پاک است الا ما اخرجه الدلیل و مراد از آنکه داده شده اند کتاب اهل کتاب است یعنی یهود و نصاری و مجوس و مراد از طعام
ایشان و مراد از طعام ایشان نزد اصحاب ما غیر ذبایح ایشان است مثل غلات و سایر اطعمه ایشان که از جنس ذبایح
ایشان نباشد چنانکه مرویست از امام صادق ع و بدلیل آیات دالّه بر آنکه میته و حیوانی که بر ذبح او تسمیه واقع
نشود حرام است چنانکه گذشت زیرا که تسمیه کافر مطلقا صحیح نیست و قول او وطعامکم حل لهم اشارتست بآنکه طعام مسلمانان
نیز حلال است بر اهل کتاب همچنانکه طعام اهل کتاب حلال است بر مسلمانان و ازینجا مفهوم شود که کفار مامورند
بفروع اسلام همچنانکه مامورند باصول آن و بیان حلیت طعام اهل کتاب از غیر ذبایح ایشان بعد از بیان حلیت
طیبات از جهت اهتمام است بشان این طعام ایشان تا توهم نشود که همچنانکه ذبایح ایشان حلال نیست غیر
ذبایح ایشان نیز حلال نیست پس اشکالی نباشد ما در بیان حلیت طعام ایشان بمعنی مذکور بعد از بیان حلیت
طیبات چنانکه بعض بر خود مشکل گردانیده اند و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر حلیت چیزهای پاک
الا ما اخرجه الدلیل و بر حلیت طعام اهل کتاب از غیر ذبح ایشان بر اهل اسلام و بر حلیت طعام اهل اسلام
بر اهل کتاب **الآیة الثالثة** قوله تعالی فی سورة الفاطر و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه
و هذا ملح اجاج و من کل تاکلون لحما طریا یعنی و برابر نیستند دو دریا که این یک از ایشان شیرین خوش طعم گوارنده
است آب او و این دیگری شور و بد مزه است آب او و از هر یک ازین دو دریا میخورید گوشت تازه ظاهر
آنست که مراد از قول او والبحران جنس دو دریاست و قول او هذا عذب تا آخر بیان آن دو جنس است و عذب
فرات هر دو بمعنی آب شیرین خوش طعم اند و مراد از سائغ گوارنده است از سوغ بمعنی باسانی بحلق فرو شدن
آب و شراب و مراد از شراب چیزی است که بیاشامند او را مثل آب و سایر اشربه و ملح و اجاج هر دو
بمعنی شور بد مزه اند و تنوین کل عوض از مضاف الیه است یعنی کل واحد منهما و تقدیم من کل بر تاکلون از جهت
اهتمام است یا تخصیص یعنی نه از یکی و بس که آن دریای آب شیرین باشد و طری از طراوت است بمعنی تازگی گوشت
که آیه مذکوره است تازه تمثیلیه باشد از مومن و کافر و احوال ایشان بنا بر تشبیه مومن بدریای که آب شیرین گوارنده باشد
و تشبیه کافر بدریای که آب او شور و بد مزه باشد و تشبیه ایمان بآب شیرین و تشبیه کفر بآب شور و تشبیه منافع دنیویه مومن و
کافر بگوشتهای تازه و تشبیه حالت منزعه از امور متعدده مشبه بهای مذکوره احتمال دارد که مراجعت حقیقت کلام باشد و غرض
و ضع منت باشد از خدای تعالی بر بندگان بآنکه جهت ایشان نعمتهای مختلفه متفاوته در منفعت خلق فرموده و موید این معنی است قول
خدای تعالی و هو الذی سخر لکم البحر لتاکلوا منه لحما طریا یعنی خدای تعالی آنچنان خداییست که مسخر و منقاد بشما گردانیده است دریا را

بخورید او گوشت تازه و مخفی نماند که این دو آیه و نظایر ایشان دلالت میکند بر حلیت گوشت ماهی لیکن بشرایط معتبره الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة النحل واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون یعنی الهام کرد پروردگار تو ای محمد بزنبور عسل که فرا گیرید از کوهها خانههای و مسکنهای خود و فرا گیرید از درختها و از آنچه می پوشانند بشما در حالتی که منقاد باشید امر پروردگار خود را بیرون می آید از شکمهای زنبور عسل شربتی که متفاوت است رنگهای او و در وست شفای مردم را بدرستی که در آنچه مذکور شد علامت روشنی است که دلالت میکند بر کمال قدرت خدای تعالی از برای جماعتی که تفکر و تامل نمایند در آن مراد از وحی الهام است یعنی واقف کرد ایشان کس بچیزی بی طلب کلمه الی متعلق است باو باعتبار تضمین یا تقدیر معنی ازل باشارت و کلمه ان بمعنی تفسیر است زیرا که وحی که متضمن معنی قول است یعنی وحی کرد چیزیرا که آن چیز اتخذی است و مراد از بیوت مساکن و مواضع بیوت زنبور عسل است و قول او من الشجر و مما یعرشون معطوف است بر من الجبال یعنی واتخذی من الشجر ومما یعرشون بیوتا و مراد از ثمرات مطلق کلهای لطیفه است خواه میوه باشد و خواه غیر آن یا کلها و شکوفها است بطریق مجاز مرسل یا استعاره تا حذف و مراد از سبل ربک راهها است که نموده است خدای تعالی بزنبور عسل بطریق الهام جهت آمد شد کردن در تحصیل غذا و وجوه معیشت خود و ذلل جمع ذلول است بمعنی خوار و نرم و مراد از خواری ایشان ضعف و ناتوانی ایشان است در آمد شد کردن در تحصیل وجوه معاش یا انقیاد و اطاعت ایشان است در فرمان آلهی و بر هر تقدیر قول او ذللا حال است از فاعل فاسلکی یا از مفعولهای ضمنها امر مذکور بطریق سابع و آنکه بعضی حال دانسته اند او را از سبل ربک بعید است بحسب معنی و قول او یخرج من بطونها شراب جمله مستانفه است متعلق بقول او کاوحی ربک الی النحل جهت جواب سوال مقدر باشد از قول مذکور گویا سایلی سوال میکند چیست فایده امر کردن زنبور عسل مامور مذکور پس جواب میگوید که فایده او اینست که بیرون می آید از شکمهای ایشان شربت پر نفع که عسل است و از این تقریر معلوم شد که کلام مذکور متعلق بقول او کاوحی ربک که مخاطب در و پیغمبر است صلی الله علیه و آله و تعلق او بصیغهای امر که مخاطب در ایشان نحل است بعید است بحسب معنی پس در ضمیر بطونها که راجع است بنحل التفات نباشد از خطاب بغیبت چنانکه بعضی مفسران گمان برده اند بلکه بر ظاهر خود باشد و در قول او یخرج بطونها اشارتست بآنکه زنبور عسل آنچه میخورد از کلها و میوها در شکم او مستحیل میگردد بعسل بعد از آن قی میکند او را جهت ذخیره زمستان چنانکه مذکور بعضی علماست و بعضی گفته اند که اجزای لطیفه متفرقه در کلها و میوها را میچیند و در دهان خود نگاه میدارد و بمنزل خود می آید و در خانههای خود میگذارد جهت قوت زمستان و چون بسیاری از آن جمع میشود عسل میگردد و این قول منافی نیست بنظم آیه مذکوره بلکه بتاویل و آن حمل بطون است بطریق استعاره یا مجاز مرسل و قول او مختلف الوانه اشارتست بآنکه گاهی سرخ است و گاهی سفید و گاهی سبز و گاهی زرد و گاهی سیاه بحسب اختلاف سن و هوا و خصوصیات کلها و میوها و اقتضاء قدرت کامله و حکمت

بالغه حق سبحانه و تعالی و قول او فیه شفاء للناس صفت بعد از صفت شرابست یعنی در آن شراب که عسل است شفاست مردم را از دردها و مرضها و تنوین شفاء از برای تکثیر است یا تعظیم و موید اینست آنکه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شفاء امتی فی ثلثة آیة من کتاب الله و شرطة حجام ولعقة من عسل یعنی شفاء امت من از رنجها در سه چیز است آیتی از قرآن و نشتر از حجامت کننده و مقدار یک انگشت لیسیدن از عسل اما آیه قرآن شفاست بخاصیت از جمیع مرضها و اما نشتر حجامت شفاست از امراض دموی و اما عسل شفاست بکیفیت از امراض بلغمی بنفس خود و بضم ادویه حاره و از امراض صفراوی بضم ترشیها و از امراض سوداوی بضم روغنها و لهذا اکثر ترکیبات از تراکیب حکما که عسل داخل کرده باشند در و چنانکه بعضی محققان گفته اند و نیز روایت کرده اند که آمد مردی نزد رسول خدا صلعم و گفت که شکم برادر من درد میکند آنحضرت فرمود که عسل بخوران او رفت و عسل خورانید و باز آمد و گفت که عسل خورانیدم او را یا رسول الله و فایده نداد آنحضرت فرمود که باز دیگر عسل بخوران او را زیرا که خدای تعالی راست میگوید و شکم برادر تو دروغ میگوید پس رفت و عسل خورانید و شفا یافت و ذلک اشارتست بالهام نحل و هدایت او بغذاها که خوردن آن موجب خروج عسلها ی رنگ برنگ با فایده است از درون و تنوین آیه از برای تعظیم است یعنی در آنچه مذکور شد علامت واضح و دلیل روشن است بر قدرت و حکمت صانع نسبت بکسانی که نظر بصیرت بگشایند و تامل کنند در آن و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر حلیت عسل و نفع او در دفع مرضها و صحت معالجه باو الآیة الخامسة قوله تعالی فی سورة المایدة لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین یعنی نیست بر آنکسان که ایمان آورده اند و کرده اند عملهای نیکو گناهی در آنچه بخورند از چیزهای لذیذ وقتی که پرهیزکاری نمایند از حرامها و ثبات ورزند بر ایمان و ثبت کنند عملهای صالح را بعد از آن زیاده کنند تقوی و پرهیزکاری را از عملهای بد و ایمان را باحکام آلهی بعد از آن زیاده کنند تقوی و پرهیزکاری را از کارهای نامناسب و نیکویی کنند با خلق خدای تعالی و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را روایت کرده اند که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق کردند بآنکه از طعامهای لذیذ نخورند پس این آیه نازل شد و صالحات جمع صالح است بمعنی عمل صالح مثل جمال و جمالات یا جمع صالحه است چنانکه ظاهر آنست بمعنی خصلت چنانچه و کلمه ما در ما طعموا موصوله است یا موصوفه و عاید مقدر است یعنی ما طعموه و کلمه ما در اذا ما اتقوا زایده است و تکرار ایمان و ذکر او سه مرتبه مبالغه است در محافظت آن و اشارتست بتجدد ثبات ایمان و ثبات او و زیادتی و همچنین تکرار تقوی و ذکر او سه نوبت

مبالغه است در رعایت او واشارتست بحدوث او وثبات او و زیادتی او واما تکرار عمل صالح وذکر او دو بار
مبالغه است در دوام و بر و اشارتست بحدوث او و بقاء او و شاید است بر انکه اهتمام ایشان بعمل صالح است
درین مقام از اهتمام ایشان تقوی وایمان واحتمال دارد که مراد از احسان نیز عمل صالح باشد وتعبیر از عمل صالح
باحسان اشارت باشد بحدیث نبوی مشهور که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
یعنی احسان شرعی عبارتست از انکه عبادت کنی خدای تعالی را چنانکه گویا می بینی او را پس اگر تو نمی بینی او را
پس بدرستی که او می بیند ترا و برین تقدیر ذکر عمل صالح نیز سه مرتبه واقع شده باشد وبعضی گفته اند که تکرار امور
مذکوره وذکر آنها سه بار اشارتست باز منه ثلثه و وقوع آنها که ماضی وحال واستقبال است یا اشارتست بمراتب
وقوع آنها که مبداء و وسط ومنتهی است یا اعلی واوسط وادنی و وجوه دیگر نیز گفته اند وقول والله یحب المحسنین
اشارتست بزیادتی اهتمام ومبالغه شان احسان خواه بمعنی لغوی باشد وخواه بمعنی شرعی چنانکه مذکور شد
یعنی هر که احسان کند از جمله محسنان باشد و هر که از جمله محسنان باشد محبوب خدای تعالی باشد وآیت مذکوره
دلالت میکند بر حلیت جمیع مطعومات از لحوم وحبوب وغیر آن الاما اخرجه الدلیل الایة السادسة قوله
فی سورة المایدة ایضا یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین یعنی
ای گروه مومنان حرام مکردانید بر خود چیزهای نفیس ولذیذ را از آنچه حلال گردانیده است خدای تعالی از برای شما و
در مگذرید از حدود شرع بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد در گذرندگان را از حدود شرع روایت کرده اند که
سبب نزول این آیت آن بود که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای جمیع اصحاب که در مجلس نامی او نشسته بودند
وصف شداید روز قیامت میفرمودند و درکات وعقوبات آن روز را بیان می نمودند اصحاب را از ماتر
آن مواعظ رقت شد وبگریه در آمدند و ده کس از آن جماعت در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند واتفاق کردند
بر انکه همیشه صایم النهار وقایم اللیل باشند و بر روی فراش خواب نکنند وگوشت وروغن نخورند ونزدیکی
نکنند با زنان وبا بوی خوش و پلاس پوشند وترک دنیا کنند وگرد عالم می گشته باشند وبطریق عباد وزهاد
یهود ونصاری عمل کنند این خبر بسمع شریف حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم رسید بمنزل عثمان
تشریف فرموده چون او را حاضر نیافت بزن او اعلام فرمود که این نوع خبری از شوهر تو بمن رسانیده اند
ومراجعت فرمود وچون عثمان بمنزل خود آمد زن او کیفیت خصال را اعلام نمود عثمان با اصحاب
خود بمنزل شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله رفت آنحضرت فرمود که این نوع خبری از شما شنیده ام واقع است فاما

آمی

غنی نوایم از این اتفاق خبر از خبر فرمود من مامور نشده ام باین امر بدرستی که نفسهای شما را حقی است بر شما پس گاهی روزه دارید
وگاهی افطار کنید وگاهی شب را زنده دارید وگاهی خواب کنید از جهة آنکه من گاهی روزه میدارم وگاهی افطار میکنم وگاهی بعبادت
شب قیام مینمایم وگاهی خواب میکنم وگوشت وچربی میخورم وبا زنان نزدیکی میکنم و هر که رد کرد اندار سنت من نباشد از امت من
بعد از ان فرمود که مردم را جمع کنند وچون جمع شدند خطبه بلیغ ادا فرمود وگفت چیست حال قومی که حرام میکنند بر خود
زنان را وبوی خوش را وخواب را ولذتهای دنیا را بدرستی که من امر نکرده ام شما را که مثل عباد وزهاد یهود ونصاری باشند
بدرستی که نیست در دین من ترک گوشت وزنان ونه نشستن در صومعهای عبادت کنید خدای تعالی را وشریک مگردانید با او
هیچ چیز را وحج وعمره بجای آورید وزکوة مال بدهید وروزه ماه رمضان بدارید وسخت مگیرید بر خود زیرا که هلاک شدند
آنانکه پیش از شما بودند بسبب سخت گرفتن بر خود پس خدای تعالی نیز سخت گرفت بر ایشان واین جماعت باقی ماندهای ایشانند
در دیرها وصومعه ها پس آیه مذکوره نازل شد ومخفی نماند که این آیه دلالت میکند بر انکه چیزهای لذیذ نفیس حلال است
الا ما اخرجه الدلیل وبر انکه حرام داشتن آنچه خدای تعالی حلال کردانیده است حرام است از جمله ظلم است وظلم را
خدای تعالی دوست نمیدارد بلکه دشمن میدارد الایة السابعة قوله تعالی فی سورة آل عمران کل الطعام کان حلا لبنی
اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوریة قل فاتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین یعنی
همه مطعومات بود حلال مر اولاد یعقوب را مگر آنچه حرام گردانیده بود یعقوب بر خود پیش از انکه فرو فرستاده
شود از آسمان توریة بگو ای محمد جهودان را که منکر حکم مذکورند پس بیاورید توریة پس بخوانید آن را تا ظاهر شود
حقیقت انکار شما اگر هستید از راستگویان درین انکار روایت مشهور در سبب نزول این آیه که شیخ ابو علی
طبرسی رحمه الله علیه اشارت نموده بان آنست که بعد از نزول آیه فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت
لهم یعنی پس بسبب ظلمی که واقع شده از یهود حرام گردانیدیم بر ایشان چیزها پاک ولذیذ را که حلال گردانیده شده بود
از برای ایشان وآیه وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر که عنقریب تفسیر او مذکور خواهد شد یهود گفتند که نیستیم ما
اول کسی که حرام گردانیده شده است بر ما اشیاء مذکوره حرام بود بر نوح وابراهیم تا آنکه منتهی شد بما وغرض
ایشان ازین انکار تکذیب پیغمبر است صلی الله علیه وآله در آیات مذکوره پس این آیه نازل شد جهة الزام حجت بر ایشان
یعنی همه طعامها حلال بود بر اولاد یعقوب پیش از انزال توریة مگر آنکه حرام کرده بود یعقوب بر خود بسبب ظلم یهود
بعضی از آن طعامها حلال را حرام گردانیدیم بر ایشان پس اگر خواهی ای محمد که الزام کنی ایشان را بگو که بیاورید توریة
را و بخوانید تا حق ظاهر شود و روایت کرده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله این آیه را بر ایشان خواند ملزم و

ساکت شدند و توریة حاضر نکردند و حل مصدر حل یحل است بمعنی حلال شدن و حل او بر کل الطعام مجاز لغوی است یا مجاز
عقلی مثل انهاهی اقبال واو یاء دو نبی در اصل ستین است و نون جمع باضافه افتاد و ستین جمع این آیت بر خلاف
قیس و اسرائیل لقب یعقوب است علیه السلام و در لغت عربی پیش از علمیت بمعنی صفوة الله یعنی برگزیده خدا اما بمعنی
عبد الله یعنی بنده خدا و ظاهر آنست که مراد از بنی اسرائیل مطلق فرزندان یعقوبست بر سبیل تغلب و مراد
از آن چیزی که یعقوب علیه السلام بر خود حرام کرد گوشت شترست و شیر شتر و سبب تحریم آن بود که او را مرض عرق
النسا عارض شد نذر کرد که اگر شفا یابد هر طعامی که دوست میدارد نخورد خدای تعالی او را شفا داد و او گوشت شتر
و شیر شتر را از طعام ها بیشتر دوست میداشت و بعضی گفته اند که اطبا او را منع کردند از خوردن گوشت شتر و شیر او
ازین جهت بر خود حرام کرد تا مرض نکند و قول او من قبل ان تنزل التورية متعلق است بقول او کان خدا یا بقول او حرم
اسرائیل یا بهر دو بر سبیل تنازع و ترک عطف در قول قل فاتوا از جهة کمال انقطاع است با آنکه احتمال دارد
که جواب سوال مقدر باشد گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از کلام سابق سوال فرمود که کیفیت الزم شیء انکار هذا الحکم یعنی چگونه
الزام کنیم یهود را در انکار این حکم پس خدای تعالی جواب فرموده که بگو ایشان را که بیاورید توریة را تا حق ظاهر شود و در قول او
فاتلوها تنبیه است بر قصد اظهار جواب و اشارت است بظهور دلالت توریة بر تکذیب یهود در دعوی که اگر ایشان خود بخوانند
نیز ظاهر شود و اخفاء آن نتوانند کرد یا آنکه چون تلاوت توریة منسوخ است نزد مومنان پس تفویض تلاوت او با اهل
کتاب نمود تا او را منسوخ نمیدانند
الاية الثانية قوله تعالى في سورة الانعام وعلى الذين هادوا حرمنا
كل ذي ظفر ومن البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا او ما اختلط بعظم ذلك جزيناهم ببغيهم و
انا لصادقون یعنی و بر آنانکه جهود شده اند حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخن را بجمیع اجزا از گوشت و پیه و غیر آن و از
گاو و گوسفند حرام گردانیدیم بر ایشان پیه های آنها را مگر آن پیه که بر داشته است او را پشتهای آنها یا رودهای آنها یا آن
پیه که چسبیده است باستخوان آنها این تحریم که مذکور شد جزا دادیم ایشان را بآن بسبب خروج ایشان از طاعت خدا و رسول
خدا و بدرستی که ما هر آینه راست گویانیم مراد از الذین هادوا آنانند که دین یهودیت اختیار کردند یعنی جهودان
و مراد از کل ذی ظفر هر حیوانی است که ناخن داشته باشد و سم او شکافته نباشد مثل شتر و مرغ و مرغابی و غیره آن
بخلاف مثل گاو و گوسفند و آهو و غیر آن بر مراد از ظفر چنگال و سم ناشکافته است بطریق استعاره و ظاهر
آنست که تقدیم علی الذین هادوا حرمنا از برای تخصیص است یعنی بر جهودان و پس نه بر مسلمانان حرام گردانیدیم
اشیاء مذکوره را و اضافه شحوم بضمیر راجع بقر و غنم از جهت زیادتی ربط است و الا بعد از قول او و من البقر والغنم

احتیاج نبود باضافه مذکوره و کافی بود اگر گفته شود حرمنا علیهم الشحوم و قول الا ما حملت استثنا است از شحومهما یعنی
از گاو و گوسفند حرام نکردیم بر ایشان مگر پیه را و لیکن نه همه آن را بلکه بعضی از او آن غیر پیهی است که بر پشت باشد
و غیر پیهی که بر روی روده باشد و غیر پیهی که باستخوان متصل باشد مثل پیه متصل باستخوان پهلو و پیه متصل
باستخوان بیرون درون دنبه و حوایا جمع حاویه است یا حاویا یا حویه است بمعنی روده مثل طوالت که طالبه
است و قوا صع و نوافع که جمع قاصعاء و نافقاء است بمعنی دو خانه موش دشتی و سفاین که جمع
سفینه است چنانکه مستفاد گردد از بعضی تفاسیر و ازینجا مفهوم میشود که اصل حوایا حواوی است یا حوای
و در صحاح اللغة که جمع حویه حوایا است و جمع حاویا و حاویه حواوی و قول او ذلک اشارتست بتحریم مذکور و مبتدا
است و جزیناهم خبر اوست بتقدیر جزیناهم به یعنی جزا دادیم ایشان را باین تحریم و احتمال دارد که ذلک
بمعنی ذلک الجزاء مفعول مطلق جزیناهم باشد مقدم بر او از جهة تخصیص یا مجرد اهتمام و بر هر تقدیر جمله مستانفه
است یعنی جواب سوال مقدر باشی از کلام سابق و ازین جهت معطوف نشد بر او و قول او و انا لصادقون
عطف است بر او و مؤکد است بان و لام و اسمیت جمله از برای مبالغه در رد انکار یهود بنا بر مبالغه ایشان
در انکار و مخفی نیست که آیة مذکوره دال است بر حلیت اشیاء مذکوره بر مسلمانان از جهة تخصیص تحریم
آنها بیهود و بر جواز نسخ نیز خلاف مر یهود را چنانکه در علم اصول مقرر است الاية التاسعة قوله تعالى في سورة
الانعام ایضا و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیرا لیضلون
باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین یعنی و چه غرض است شما را در آنکه نمیخورید از گوشت حیوانی که یاد
کرده شده است نام خدای تعالی بر سر او در وقت ذبح او و حال آنکه بتحقیق بیان کرده است خدای تعالی از برای
شما آن چیزهایی را که حرام گردانیده است بر شما مگر آن حرامی که بیچاره گردانیده شده باشید بسوی او و بدرستی
که بسیاری از شما هر آینه گمراه میشوید بسبب هواهای نفس خود میدانیستی که شرعی و معتبر باشد بدرستی
که پروردگار تو داناتر است از همه کس با آنکه در گذرند از حدود شرع کلمه ما در ما لکم استفهامی است
بمعنی غرض یا سبب یعنی چه غرض است شما را یا چه سبب شما را در آنکه نمیخورید از حیوانات
حلال که یاد کرده شده است نام خدای تعالی در وقت کشتن آنها و احتمال دارد که ما نافیه باشد
باین معنی که جایز نیست مر شما را آنکه حلال نداشته خوردن این حیوانات را و قول او وقد فصل
لکم جمله حالیه است از فاعل الا تاکلوا و تفصیل در لغت بمعنی بیان کردن و جدا کردن آمده و اینجا

مرد و معنی مناسب است و در فصل دو قرائت است بنای فاعل و بنای مفعول و درین قیاس است
حرم و ضمیرهای مبنی للفاعل راجع است بالله یعنی بیان کرده است خدای تعالی چیزهایی را که حرام
گردانیده است بر شما در آیه حرمت علیکم المیتة یا جدا کرده است خدای تعالی چیزهایی که حرام
گردانیده است بر شما از چیزهای که حرام نکرده اینده است بر شما و حیوانی که یاد کرده نشده باشد
نام خدای تعالی در وقت کشتن او در جمله آن محرمات نیست و مفعول حرم ضمیریست مقدر راجع بما
و قول او الا ما اضطررتم استثنا است از آن ضمیر یعنی چیزهایی که حرام گردانیده است خدای تعالی
آن چیزها را مگر آن چیزها را اگر بیچاره و محتاج گردانیده شده باشید بسوی آن چیز و احتمال دارد که
استثنا باشد از متعلق و ما اضطررتم مصدریه باشد و ضمیر الیه راجع باشد بما حرم یعنی چیزهایی
که حرام گردانیده است خدای تعالی آن چیزها را بر شما در جمیع اوقات مگر در وقت بیچاره و محتاج
شدن شما بسوی آن چیزها در هر تقدیر اضطرار بمعنی بیچاره گردانیدنست و کلمه الی در الیه
متعلق است باعتبار تضمین معنی احتیاج یا احراج و در قول او لیضلون دو قرائت است فتح یا از
ضلال یعنی گمراه شدن و ضم یا از اضلال بمعنی گمراه گردانیدن یعنی بسیاری از مردم گمراه
میگردانند تابعان خود را در حرام گردانیدن و حلال گردانیدن چیزها و اهوا جمع هوا است یعنی
هوس نفسانی و مراد از علم علم معتبر شرعی است یعنی گمراه میشوند یا گمراه میکنند دیگران را بسبب هوسها
و شهوتهای نفسانی خود بی علمی و سندی از شرع و قول او ان ربک استینافست جهت بیان حال گمراهان و تهدید و وعید
ایشان و هو ضمیر فصل است یا مبتدا و از برای تخصیص یا تقوی و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر حلیت حیوان ماکول اللحم
که تسمیه واقع شده باشد در ذبح او و بر تحریم آنکه تسمیه واقع نشده باشد در ذبح او بمعونت قول او و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه لکن بشرط آنکه ترک تسمیه بر سبیل عمد باشد نه سهو و مراد از تسمیه مطلق ذکر خدای تعالی است بعربی از ذبح که مشتمل باشد
بر تعظیم او و مثل الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و غیر آن و نیز دلالت میکند بر حلیت محرمات در وقت اضطرار
بطریق رخصت و مراد از اضطرار آنست که خوف و مظنه تلف نفس یا عضوی از اعضا باشد یا خوف و مظنه
عارض شدن مرض یا طول او یا شدت معالجه یا ضعف از همراهی رفیقان در سفر و مثل آن و هر گاه حرام
حلال شود بسبب اضطرار واجب شود از جهت حفظ نفس پس شرط است در رخصت بسبب اضطرار
از آنکه آن شخص مضطر و باغی و عادی نباشد چنانکه در آیه دیگر واقع شده غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس

کسی که مضطر شود و محتاج گردد با آنکه حرامی بخورد در حالتی که باغی و عادی نباشد چنانکه در آیه دیگر پس
نیست گناهی بر او در خوردن آن حرام و مراد از باغی کسی است که خروج کنند بر امام عادل چنانکه متعارف است
در شرع یا کسی که مایل و راغب باشد در خوردن حرام و مراد از عاد قاطع طریق است یا کسی که از مرتبه سیری
در گذرانده و معانی دیگر نیز گفته اند و احتیاط آنست که هیچیک از اقسام مذکوره را رخصت نباشد
و نیز شرط است که زیاده از سد رمق نخورد و خوردن او آنرا سبب تلف نفس محترم انسان الکه نباشد
و آن حرام شراب نباشد مگر وقتی که منحصر باشد دفع اضطرار در و چنانکه مختار محققان اصحاب است
بنابر روایات صحیحه معتبره از ائمه هدی علیهم السلم کتاب المیراث این کتاب در بیان میراث است
و او عبارتست از مالی که بسبب موت مالک منتقل شود و از ملکیت او بملکیت غیر او و درین کتاب
نه آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة النساء و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون و الذین
عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله علی کل شیء شهیدا یعنی از برای هر انسانی که بمیرد گردانیده ایم و تعیین
کرده ایم وارثانی که میراث میگیرند از آنچه گذاشته است آن میت از جنس مال و آن وارثان پدر و مادر
میت اند و خویشاوندان نزدیک او بترتیبی و قربی که دارند بمیت و آنانکه عقد ضمان جریره بسته اند
دستهای شما با ایشان پس بدهید بایشان حصه ایشان را از آنچه گذاشته است آن میت بدرستی که خدای
تعالی بر هر چیزی حاضر و آگاه و قول او و لکل بتقدیر لکل انسان جار و مجرور است متعلق بجعلنا مقدم بر او از جهت
اهتمام بتعمیم و جعلنا بمعنی خلقنا است و موالی جمع مولی است و مولی در لغت پسر عم است و اینجا مراد
مطلق وارث است بقرینه مقام و احتمال دارد که جعلنا بمعنی حقیقی خود باشد و موالی مفعول اول او و لکل مفعول
ثانی او متعلق بحصل یا حاصل مقدر و قول او مما ترک متعلق است بمقدری یعنی یرثون مما ترک و مفعول
ترک ضمیری است مقدر راجع بما و موصوله یا موصوفه یعنی ترکه فاعل او ضمیریست مستتر در و راجع بکل
و قول او الوالدان خبر مبتدای محذوفست جهت بیان موالی و برین تقدیر ضمیرهای جمع در فآتوهم
نصیبهم راجع باشد بوالدان و آنچه معطوفست بر و احتمال دارد که قول او و لکل بمعنی لکل قوم
خبر مبتدا باشد و قول او جعلنا موالی بتقدیر جعلناهم موالی صفت قوم باشد و قول او
مما ترک الوالدان بتقدیر نصیب مما ترک الوالدان بطریق آیه للرجال نصیب و ضمیرهای
جمع راجع بموالی و احتمال دارد که قول او و لکل بتقدیر لکل مال متعلق باشد بجعلنا بمعنی خلقنا

بامفعول ثانی جعلنا بمعنی حقیقی وقول مما ترک الوالدان بیان کل مال وحال ازو ومراد از اقربون خویشاوندان نزدیکتر است
بترتیب مراتب مرتب چنانکه متبادر است ومقرر است در شرع وقول او عقدت سه قرائت است تشدید قاف
از تعقید وتخفیف قاف از عقد وعاقدت از معاقده وهمه در ثلاثه در لغت بمعنی بست اند ودر شرع بمعنی ایجاب
وقبول وایمان جمع یمین است بمعنی دست واسناد از قبیل اسناد فعل بآلت است زیرا که عادت چنان بوده است
که متعاقدین در وقت عقد دست راست یکدیگر را می گرفته اند ومراد از عقد مذکور عقد ضمان جریره است
وکیفیت این عقد آنست که یکی از متعاقدین گوید بدیگری که دمی دمک وثاری ثارک وحربی حربک
وسلمی سلمک ترثنی وارثک وتطلب بی واطلب بک وتعقل عنی واعقل عنک وآن دیگر گوید که
قبلت ومیراث صاحب جریره در جاهلیت معتبر بوده است واقارب را میراث نبوده است
ودر صدر اسلام میراث صاحب جریره سدس ترکه بوده است بعد از آن منسوخ شده بآیت واولوا الارحام
چنانکه عن قریب مذکور شود لیکن نزد اصحاب ما اصل میراث ضامن جریره منسوخ نیست بلکه ثابت
است بتفصیلی که مستفاد کرده دار زو که دیگری در کتاب یا سنت مثل آنکه نزد عدم وارث نسبی وسببی
دیگر وارث او باشد وبس ومؤید اینست آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود ما
کان من حلف فی الجاهلیة فتمسکوا به فانه لم یزده الاسلام الا شدة ولا تحدثوا حلفا فی الاسلام
یعنی آنچه بوده است از نوع سوگند وعقد در ایام جاهلیت پس عمل کنید بآن ونگاه دارید آن را
زیرا که زیاده نکرده است آن را اسلام مگر محکمی ونو پیدا مکنید سوگندی وعهدی را در اسلام
ودرین تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه پدر ومادر وخویشاوندان نزدیکتر را بترتیب
قرب وضامن جریره میراث میبرند ازو یا آنکه مردم میراث می برند از پدر ومادر وخویشاوندان
نزدیکتر خود وضامن جریره خود هرگاه میبرند الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الاحزاب و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم
معروفا یعنی وصاحبان رحمها وخویشاوندان بعضی ایشان سزاوارترند ببعضی دیگر در میراث بردن
از یکدیگر در کتاب خدای تعالی از مؤمنان وآنان که هجرت کرده اند از مکه بمدینه بمتابعت
پیغمبر صلی الله علیه وآله مگر آنکه بکنید بدوستان خود کار پسندیده که معلوم است در شرع یعنی وصیت
روایت کرده اند که در اسلام مؤمنان میراث میبردند از یکدیگر بعلاقه مواخات ومهاجرت

بنا بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله چون هجرت فرمود از مکه بمدینه عقد مواخات یعنی برادری انداخت میانه
مهاجرین وانصار ومؤمنان بعلاقه مواخات وبرادر خواندگی پس این آیت نازل شد جهة نسخ آن ومراد از کتاب لوح محفوظ است یا قرآن یا مبین است
یا آیه یوصیکم الله واحتمال دارد که مراد علم الله باشد وکلمه من در من المؤمنین صله اولی است یا بمعنی تبعیض است یا بمعنی بیان ودرین دو تقدیر
قوله من المؤمنین حال است از ضمیر بعضهم که مضاف الیه فاعل است باعتبار ضمیر اولی ومضاف جر با مضاف الیه است چنانکه در آیه وارثه ولا مقطوع
معجبین گفته اند واحتمال دارد که حال باشد از نفس ضمیر اولی که راجع است ببعضهم یعنی خویشاوندان سزاوارترند بمیراث بردن از یکدیگر حق از آن
از مؤمنان بمیراث بردن از یکدیگر بحق مواخات دینی واز مهاجران بمیراث بردن از یکدیگر بحق مهاجرت یا خویشاوندان بعضی ایشان سزاوار
ترند ببعضی در حالتی که ایشان با بعض ایشان بعضی از مؤمنانند یا مؤمنانند وقوله الا ان تفعلوا استثناء منفصل است از حکم مفهوم
شده از کلام سابق یعنی پس اولوا الارحام میراث برند از یکدیگر تمام ترکه یکدیگر را در جمیع اوقات مگر در وقتی که بکنید واحتمال دارد که استثناء
منقطع باشد ودر هر تقدیر تفعلوا التفات است از غیبت بخطاب وکلمه الی متعلق بر وباعتبار تضمین معنی احسان ومیل واولیا جمع ولی است بمعنی
دوست ومعروف عبارت است از کار مستحسن شرعی وانجا مراد وصیت یعنی هرگاه وصیت کند کسی باکلی نه که از مال او چیزی بکسی بعد از
اخراج آن وصیت از ثلث مال ثمت ما بدر باقی اموال او میان وارثان او اولوا الارحام او اگر باشند ومخفی نماند که آیه مذکوره دال است
ن بر آنکه قرابت سبب ارث است نه مواخات ومهاجرت وبر آنکه وصیت نافذ است الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة النساء للرجال نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون مما قل او کثر نصیبا مفروضا یعنی مردان راست حصه از آنچه گذاشته اند پدر ومادر ایشان وخویشاوندان نزدیکتر ایشان ومر زنان راست
حصه از آنچه گذاشته اند پدر ومادر ایشان وخویشاوندان نزدیکتر ایشان از آنچه کم باشد آن مال گذاشته شده یا بسیار باشد در حالتی که باشد آن
حصه حصه واجب گردانیده شده وسبب نزول این آیه آن بود که چون قاعده جاهلیت چنان بود که کسی که می مرد زنان او را واطفال او را از
میراث چیزی نمیدادند بعد از موت اوس بن ثابت انصاری پسران عم او که نام او سوید وعرفجه بود یا قتاده وعرفجه همه مال او را متصرف شدند
وزن ام کجه ودختران او چیزی ندادند ام کجه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رفت وآن حضرت در مسجد فضیح بود وشکایت کرد وقصه را حکایت
نمود آنحضرت پسران عم اوس را طلب نمود ایشان گفتند یا رسول الله فرزندان اوس قادر نیستند بر سوار شدن اسب ورکشتن دشمن پس این
آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ازین آیه میراث بردن زنان معلوم میشود اما کیفیت وکمیت آن معلوم نمیشود پس صبر کنید
در مال اوس وتصرف مکنید تا ببینم که خدای تعالی در کیفیت وکمیت میراث زنان چه میفرماید پس آیه یوصیکم الله نازل شد وقوله او مما قل بدل است
با عاده عامل که من تبعیضی است واحتمال دارد که ما قل حال باشد از ما ترک یا از ضمیر مقدر بعد از ترک که مفعول اوست وراجع است بما
یعنی مما ترکه الوالدان وبرین تقدیر کلمه من در مما قل بیانی باشد نه تبعیضی وضمیر منه راجع است بما ترک یعنی از جنس ما ترک وقوله نصیبا مفعول است
بتقدیر اعنی واحتمال دارد که حال موطئه باشد از فاعل ظرف که ضمیر است در للرجال وللنساء راجع بنصیب وقوله مفروضا صفت است از نصیبا

بمعنی واجب گردانیده شده است گرفتن او و دادن او و احتمال دارد که از فرض بمعنی تقدیر باشد مثل قول او نصیبا مفروضا جائیکه
یعنی نصیبی که تقدیر و تعیین کرده شده است در علم او و آیه مذکوره دال است بر توریث مردان و زنان و بر بطلان تعصیب که مذهب
مخالفانست و آن ترجیح مردانست بر زنان در توریث در بعض صور با وجود مساوات ایشان در قرب و بعد نسبت بمیت زیرا که منطوق
آیت مذکوره دلالت میکند بر مساوات ایشان در اصل توریث بر تقدیر مساوات ایشان در قرب و بعد چنانکه متبادر است الآیة
الرابعة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک وان کانت واحدة
فلها النصف ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس
من بعد وصیة یوصی بها او دین آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما یعنی امر میکند شما را خدای
تعالی در حق فرزندان شما که موجود باشند بعد از مردن شما باینکه مر پسر راست مانند حصه دو دختر از میراث شما باینکه مر پسر راست مانند حصه دو دختر
از میراث شما از زنان باشند و زیاده از دو باشند پس مر ایشان راست دو بخش از سه بخش آنچه گذاشته است میت و اگر باشد فرزند میت
یک دختر پس مر او راست نصف آنچه گذاشته است میت و مر پدر و مادر میت راست مر هر یک از ایشان از شش یک از آنچه گذاشته است
اگر باشد مر میت را فرزندی پس اگر نباشد مر میت را فرزندی و وارث شود او را پدر و مادر او پس مر مادر او راست سه یک آنچه
گذاشته است پس اگر باشند مر آن میت را برادران نیز پس مر مادر او راست شش یک آنچه گذاشته است بعد از اخراج وصیتی که وصیت
کرده باشد آن میت بآن وصیت یا قرضی که در ذمه او باشد تا زمان مردن او پدران شما و پسران شما نمیدانید که کدام ایشان نزدیکتر است
مر شما را از روی منفعت در حالتی که آنچه وصیت میکند و امر میفرماید خدای بتو بآن و آن تعیین میراث وارثان مذکور است فریضه
است از خدای تو بدرستی که خدای تعالی است دانا بمصلحتهای بندهای خود حکم کننده خود بطریق حکمت در باب میراث ایشان بدانکه
ایصا در لغت بمعنی وصیت کردنست و اینجا مراد امر کردنست بطریق مجاز زیرا که وصیت بروی کار کردن است بر وجه خاص و دوری
که نکته در اختیار این لفظ اینجا امر مناسبت او باشد بمقصود که بیان میراثست و مامور بمقدر است در قول او للذکر مثل حظ الانثیین
تا آخر بیان مامور به است یعنی امر میکند شما را خدای تعالی در شان اولاد شما بچیزی و آن اینست که مذکور است از اولاد شما برای جمع
دو مونث از اولاد شما و ضمیر کن راجع است باولادکم و تانیث او باعتبار خبر است که نساء است و فوق اثنتین خبر بعد از خبر است
جهت تاکید و توضیح و فاعل ترک ضمیر است مستتر در و راجع بمیت بقرینه مقام مفعول او ضمیر است مقدر راجع بکلمه ما یعنی ترکه و قول
او فان کن نساء عطف است بمقدری یعنی للذکر مثل حظ الانثیین ان اجتمع الذکر مع الانثی من الاولاد یعنی اگر جمع شود پسر با
دختر از اولاد شما میراث پسر برابر میراث دو دختر است پس اگر باشند اولاد شما دختران زیاده از دو پس مر ایشان راست دو
بخش از سه بخش آنچه گذاشته میت و ضمیر کانت نیز راجع است باولادکم بمعنی جنس فرزندان شما خواه واحد و خواه متعدد و مراد

از نصف نصف ما ترک است یعنی اگر فرزند شما یک دختر باشد میراث او نصف آن چیزیست که گذاشته است میت و وجه عدم تعرض
بحکم دو دختر آنکه مستفاد است حکم یک دختر با حکم زیاده از دو و دو دختر ابن عباس رضی الله عنهما برانست که دو دختر حکم یک دختر دارند
در آنکه میراث ایشان نصف ترکه است و غیر ابن عباس همه برانند که حکم زیاده از دو دختر دارند و میراث ایشان ثلثانست و این
قول اول است از چند وجه یکی آنکه بنصوص اهل بیت علیهم السلام و اجماع فرقه ناجیه بعد از ابن عباس بلکه اجماع امت دیگر آنکه
میراث یک دختر با یک پسر ثلث است پس اگر میراث دو دختر نصف باشد لازم آید که میراث یک دختر با دختر دیگر کمتر باشد از میراث یک دختر
با پسر و این مناسب نیست دیگر آنکه میراث دو خواهر ثلثانست باتفاق و دو دختر از خواهر نزدیکتر است بمیت پس مناسب نیست
که میراث دو دختر کمتر باشد از میراث دو خواهر و نیز عدم تعرض بحکم اولاد پسری که دختر با ایشان نباشد اشارتست بآنکه ایشان
صاحب فرض نیستند بلکه هر چه از صاحبان فرض بماند ایشان بقرابت می برند خواه واحد و خواه متعدد و واحد بتمام و متعدد
بقسمت سویت و ضمیر لابویه نیز راجع است بمیت و قول او لکل واحد منهما بدل بعض است از ابویه با عاده عامل و مراد از ولد
در قول او وان کان له ولد مطلق فرزند است خواه پسر و خواه دختر و خواه بی واسطه و خواه بواسطه و همچنین در قول او فان
لم یکن له ولد لیکن اگر ولد بی واسطه جمع شود با ولد بواسطه ولد بواسطه محجوب باشد و اگر ولد بی واسطه نباشد ولد بواسطه قائم مقام او
باشد و وارث باشد بروش تفصیلی که مذکور شد لیکن ولد پسر حصه پسر را می برد اگر چه دختر باشد و ولد دختر حصه دختر را اگر چه پسر باشد
اگر واحد باشد بتمام و اگر متعدد و متجانس علی السویه و اگر متعدد و متخالف باشد للذکر مثل حظ الانثیین و از اینجا معلوم شد
که تفصیلی که در میراث اولاد مذکور شده در آیه مخصوص اولاد بی واسطه است و وجه عدم تعرض بیان پدر و مادر اشارتست
بآنکه او نیز صاحب فرض نیست بلکه هر چه از صاحب فرض ماند بقرابت می برد و قول او فان کان له اخوة عطف است بر جمله
یعنی فلامه الثلث ان لم یکن له اخوة یعنی اگر میت را ولد نباشد اصلا و پدر و مادر باشند پس میراث مادر او ثلث است اگر نباشند
میت را برادران میراث مادر سدس باشد و مراد از اخوة که حاجب مادر را از ثلث بسدس کنند دو مرد است یا چهار زن
یا چهار خنثی یا یک مرد و دو زن یا دو خنثی بشرط آنکه برادران یا خواهران پدر و مادری یا پدری باشند و کافر و بنده
نباشند و پدر موجود باشد و منفصل باشند نه متصل بنا بر ادله خارجه و تخصیص کلام درین مقام بیان میراث ابوین و اولاد
اشارتست بآنکه جهت اقرب بمیت از وارثان ایشانند و اخوه اگر چه حاجب میشوند مادر را از ثلث بسدس لیکن
محجوبند بابوین و اولاد و حجب مطلق نه آنکه در صورتی که حجب میکنند مادر را از ثلث بسدس سدس حکم کرده را خود می برند
چنانکه قائلان بتعصیب توهم کرده و قول او من بعد وصیة متعلق است بظرف مذکوره در احکام مفصله یا خبر مبتدا
محذوف یعنی هذا من بعد وصیة یعنی آنچه مذکور شد بعد از اخراج وصیت است و در قول او او دین عطف است بر وصیة

وکلمه او از برای اباحت است یعنی هر کدام که باشد تقدیم باید کرد و او را میراث خواه وصیت تنها و خواه دین تنها و خواه هر دو
و وجه تقدیم وصیت بر دین در ذکر با آنکه دین مقدمست در اخراج زیادتی اهتمام است بشان وصیت بسبب زیادتی مشابهت
وصیت در این مقام که میراثست یا از جهة آنکه وصیت شاق است بر ورثه از دین و اقربست بعدم قبول ایشان و ظاهر آنست
که مراد از نفع در قول او اقرب لکم نفعا نفع اخروی است و آباؤکم و ابناؤکم پدران و پسران که میراث می برند از پسران و پدران
یعنی نمیدانید که مرتبه کدامین ایشان بلندتر خواهد بود نزد خدای تعالی تا شفاعت کند شما را روز قیامت پس میراث هر کدام
را تعیین میدهد و در وصیت هر کدام را تفضیل مکنید و احتمال دارد که مراد از نفع عامه باشد از نفع دنیوی و اخروی و
از آباؤکم و ابناؤکم پدران و پسران که میمیرند و پسران و پدران بمانند یعنی نمیدانید که آنکسی که وصیت میکند از ایشان در حق
کسی از برای شما ثواب حاصل میکند بسبب آنکه سعی میکند در رسانیدن این وصیت بمستحق او نفع رسانیده تر است بشما یا
آنکس که وصیت نمیکند از ایشان و میراث شما را زیاده میگرداند یعنی خدای تعالی میداند که اول او نفع است و نفع ثواب اخروی
بیشتر است از مال دنیوی پس شما نیز بوصیت راضی تر باشید و در اخراج او سعی نمائید و احتمال دارد که مراد از نفع دنیوی باشد
یعنی نمیدانید که کدام یک از پدران شما و پسران شما زودتر خواهند مرد و از برای شما میراث خواهند گذاشت پس بعلم افعال
مکنید و بمال و بنا مغرور مشوید و در باب میراث و وصیت و دین احکام الهی را انقیاد نمائید و بر سر تقدیر قول او آباؤکم و ابناؤکم
لاتدرون ایهم اقرب لکم نفعا جمله معترضه است جهة تاکید حکم میراث و وصیت و دین و مبالغه در سعد ان و قول او فریضة فعلیه
است از فرض بمعنی ایجاب یا تقدیر و نا از برای نقل است و حال است از فاعلهای ظرف یا مذکوره در بیان میراث و ان الله
است و این و لهما و لکل واحد منهما و لامه مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر تعیین میراث دختران و پسران یا دختران تنها
و ما در این وجه که میراث یک دختر نصف مال است و میراث دو دختر و بیشتر دو بخش از سه بخش آن و میراث پسران با دختران دو بخش
است پسر از او یک بخش دختر از او برا آنکه میراث پدر و مادر از فرزندان با فرزند شش یک مال است و میراث مادر از فرزندان
بی فرزند یک بخش است از سه بخش اگر برادران نداشته باشند و الا شش یک مال است بعد از جدا کردن وصیت و قرض در جمیع
صورتها و برآنکه این دو فرقه فرزند میت از باقی وارثان و محجوب محروم میگردانند باقی وارثان نسبی را از میراث الآیة الثالثة
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد
وصیة یوصین بها او دین یعنی مر شما راست نصف آنچه بگذارند زنان شما بعد از مردن از مالی که دارند اگر نباشد مر زنان شما را فرزندی
پس اگر باشند ایشان را فرزندی پس مر شما راست چهار یک از آنچه بگذارند زنان شما بعد از جدا کردن وصیتی که وصیت کرده باشند
زنان شما آن و بعد از جدا کردن قرضی که در ذمه ایشان بوده باشد تا زمان مردن و مر زنان شما راست چهار یک از آنچه بگذارید

ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم

بعداز

بعد از مردن اگر نباشد مر شما را فرزندی پس اگر باشد شما را فرزندی پس مر زنان شما راست هشت یک از آنچه بگذارید بعد از جدا
کردن وصیتی که وصیت کرده باشید بآن و جدا کردن قرضی که در ذمه شما باشد تا زمان مردن شما بعد از بیان میراث طبقه اول
از وارثان نسبی شروع فرمود در بیان میراث بعضی از وارثان سببی که میراث می برند با جمیع وارثان و ایشان زوج و زوجه اند
و از این جهت تقدیم یافتند بر باقی وارثان سببی و ازواج جمع زوج است و زوج در لغت اطلاق کنند بر شوهر نسبت بزن و بر زن نسبت
بشوهر و در عرف شوهر را زوج گویند و زن را زوجه و مراد اینجا زنست لیکن بشرط آنکه منکوحه بعقد دایم باشد نه متعه بقول مختار و
مراد از فرزندان فرزندانست مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه و خواه پسر و خواه دختر و خواه از این شوهر و خواه از شوهر
دیگر بشرط آنکه کافر نباشد و بنده نباشد و قاتل آن زن نباشد و بر این قیاس است مراد از فرزند شوهر و قول او مما ترکتم اگر چه عامست
لیکن مخصوص است بماعدای عقارات از اراضی و مزارع و خانها عینا و قیمة و بماعدای بناها و اخشاب و اشجار متصله بعقارات
عینا بصورتی که زنان را فرزندی نباشد از شوهران که بمیرند و این عقارات و امور متصله بآنها بگذارند بقول مختار نزد محققان
اصحاب بنابر روایات صحیحه معتبره از ائمه هدی علیهم السلام و وجه آنکه میراث مردان دو برابر میراث زنان تعیین یافت آنست
که بر مردان جهاد واجب است و مهر و نفقه زن و باقی عیال ایشان واجب است و نیز مردان عاقله بعد از قربا خود میباشند
و تاوان جنایت آن بعض قربا بر ایشان واجب شود و زنان عاقله کسی نباشند و تاوان جنایت کسی که بر ایشان واجب
نشود و چنانکه مرویست از امام صادق و امام رضا و امام حسن عسکری علیهم السلام از جواب سوال از حکم مذکور و پوشیده
نماند که آیه مذکوره دال است بر آنکه میراث شوهران از زنان بی فرزند نصف مال ایشان است و از زنان با فرزند چهار یک
مال ایشان بعد از جدا کردن وصیت و قرض ایشان و میراث زنان از شوهران بی فرزند چهار یک مال ایشان است و از شوهران
با فرزند هشت یک مال ایشانست بعد از جدا کردن وصیت و قرض ایشان الآیة السادسة فی سورة النساء ایضا و ان کان رجل
یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة
یوصی بها او دین غیر مضار وصیة من الله والله علیم حلیم یعنی اگر باشد مردی که بمیرد و میراث گرفته شود از او و کسی که پدر و مادر و فرزند
نمانده باشد از او و مردان مرده یا زنی باشد برادری یا خواهری پس هر یک از آن برادر و خواهر او راست شش یک از مال
و اگر باشند برادران و یا خواهران او بیشتر از یکی پس ایشان شریکانند در بخش از سه بخش مال و بعد از جدا کردن وصیتی
که وصیت کرده باشد آن میت با و بعد از جدا کردن قرضی که در ذمه او مانده باشد تا وقت مردن در حالتی که قصد ضرر
وارثان نکرده باشد میت در آن وصیت امر میکند خدای تعالی باین احکام امر کردنی و خدای تعالی دانا است باحوال مردم
بردبار است در جزای اعمال قبیحه ایشان بدانکه کلاله در اصل لغة مصدریست بمعنی کلال و او نقصان قوت جسمانی است

و در شرع به سه معنی مستعمل میشود یکی وارثی که غیر پدر و مادر و فرزند باشد دوم کسی که بمیرد و وارث او باشد نه پدر او باشد نه مادر او و نه فرزند
او سیم معنی مصدری یعنی خویشاوندی غیر پدر و مادر و فرزند از جهت آنکه خویشاوندی غیر پدر و مادر و فرزند ناقص است نسبت بخویشاوندی ایشان
و در بعضی روایات از ائمه هدی علیهم السلام واقع شده که کلاله عبارتست از برادران و خواهران و موافق این تفسیر است آنکه بعضی گفته اند
که روشن تر در تفسیر کلاله آنست که او قرابتیست از جانب عرض نه در جانب طول مثل برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و فرزندان ایشان
و در قول او یورث سه قرائتست صیغه مضارع مجهول از ارث بمعنی میراث گرفتند یعنی یورث منه یا از ایراث بمعنی وارث گردانیدن
و صیغه مضارع معلوم از توریث بمعنی ایراث بر قرائت اول بمعنی اول وارد و قرائت دیگر رجل مذکور عبارت از میت باشد و یورث صفت
رجل و کلاله بمعنی ثانی خبر کان نه یا یورث خبر کان باشد و کلاله بمعنی ثانی خبر بعد از خبر یا حال یا بمعنی ثالث مفعول له یا بمعنی اول مفعول به یورث یا بمعنی
للفاعل و قول او و امرأة عطف است بر ضمیر رجل و قول او و له اخ او اخت عطف است بر جمله مذکوره یا حالست از ضمیر یورث و ضمیر له راجع است
برجل یا امرأة و ضمیر منهما راجع است باخ و اخت و بر معنی ثانی قرائت اول رجل عبارت است از وارث باشد و یورث صفت و یا خبر کان و کلاله بمعنی
اول خبر کان یا خبر بعد از خبر یا حال یا بمعنی ثالث مفعول له و قول او و امرأة عطف باشد بر رجل یا امرأة و ضمیر منهما راجع برجل یا امرأة واقع
با اخت بخلاف توجیهات سابقه لیکن معنی اول قرائت اول مرجح است بموافقت او قرائت دیگر و بموافقت آیه دیگر که نظیر این آیه
است و آن قول او سبحانه ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت چنانکه عن قریب مذکور میشود و بر هر تقدیر مراد از اخ و اخت برادر و خواهر
مادریست بنا بر روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلام و بنا بر اجماع و بنا بر قرائت ابی و له اخ او اخت من الام و قرائت سعد بن مالک
و له اخ او اخت من ام و بتخصیص آنکه در آیه نظیر این آیه مذکور شد میراث اخوه و اخوات بر وجه دیگر مبین شده پس باید که مراد از اخوه و اخوات
درین آیه غیر مراد در آن آیه باشند و چون میراثی که اینجا مذکور شده مثل میراث مادر است مناسب آنست که اخوه و اخوات اینجا اخوه و
اخوات مادری محمول شوند و آنجا اخوه و اخوات پدر و مادری یا پدری و ضمیر کانوا راجع است بجنس اخ یا اخت و مذکر و جمع است
بنا بر تغلیب مذکر است بر مونث و تغلیب جمع بر تثنیه و برین قیاس است ضمیر فهم شرکاء و ذلک اشارتست باخ یا اخت یعنی واحد و غیر
بوصی راجع است بمیت مذکور هر جا اگر رجل عبارت از میت باشد یا مفهوم ضمنا اگر عبارت از وارث باشد و قول او غیر مضار حالست
از فاعل یوصی و مراد از مضرت در وصیت آنست که وصیت کند زیاده از ثلث یا بدین غیر واقع جهت ضرر رسانیدن بوارثان یا غیر آن و
جهت تخصیص این قید باین آیه آنست که اخوه و اخوات مادری اقرب اند بقصد مضرت از اولاد و ابوین و ازواج بحسب عادت و قول او
وصیة من الله مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی یوصیکم الله بهذه الاحکام وصیة یا منصوبست باختصاص یعنی اعنی من هذه الوصایا
وصیة من الله و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه میراث برادر یا خواهر مادری اگر یکی باشد ششیک است و اگر زیاده
باشند یک ثلث از سه بخش مال علی السویه بعد از جدا کردن وصیت و فرضی که متعلق باشند بآن مال الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة النساء ایضاً

یستفتونک

یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین
فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شیء علیم یعنی طلب میکنند فتوی
از تو ای محمد در باب کلاله بگو که خدای تو حکم میکند از برای شما در باب کلاله و آن حکم اینست که اگر بمیرد مردی که نباشد او را فرزندی و نباشد
مر او را فرزندی پس مر خواهر او راست نصف آنچه بگذارد از مال و آن مرد نیز وارث آن خواهر میشود و اگر آن خواهر بمیرد و آن مرد اگر نباشد
آن خواهر را فرزندی پس اگر باشند کلاله آن مرد که مرده و فرزند نگذاشته دو خواهر یا بیشتر پس مر ایشانراست دو بخش از سه بخش آنچه گذاشته
و اگر باشند کلاله آن مرد جماعتی که بعضی ایشان مردان باشند و بعضی ایشان زنان پس مذکور است مر ایشان را برابر حصه دو مونث از
ایشان بیان میکند خدای تو از برای شما احکام میراث را از جهت مکروه داشتن آنکه گمراه شوید و خدای تو بهر چیزی داناست و در
صواب بعض مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که جابر بن عبد الله الانصاری مریض شد و پیغمبر صلعم بعیادت او رفت گفت
یا رسول الله وارث من کلاله است پس چگونه قسمت کنم مال خود را بر ایشان پس این آیه نازل شد و استفتاء در لغت طلب فتوی و بیان
حکم است در مسئله مشکل و اینجا بیان حکم مبهم است و معنی کلاله سابقا مذکور شد و مراد از استفتاء اینجا بیان میراث کلاله است نه تنها
جواب یعنی بگوی ای محمد که خدای تو بیان میکند حکم مسئله شما را در باب میراث کلاله و قول او ان امرؤ شروع است در بیان مراد
کلاله و ترک عطف در قول او ان امرؤ از جهت کمال اتصال است که داخل باشد در تحت قل و از جهت کمال انقطاع است اگر
بر ابر قل یا نه همچنانکه ترک عطف قول او قل الله یفتیکم از جهت کمال انقطاع است و امرؤ فاعل فعل محذوف است و هلک مفسر آن
فعل است یعنی ان هلک امرؤ و قول او لیس له ولد صفت امرؤ است یا حال است از و و قول او و له اخت حال است یا حالت بعد
از حال یا عطف است بر جمله یا حال یا بر لیس شرط و مراد از ولد اینجا نیز عام است از پسر و دختر چنانچه سابقا در است بلکه عام است
از آنکه بی واسطه باشد یا بواسطه چنانچه گذشت پس قول او لیس له ولد و قول او ان لم یکن لها ولد دلالت میکند که میراث بردن
هر یک از برادر و خواهر از دیگری مشروط است بآنکه فرزند نمانده باشد از و اصلا نه پسر نه دختر و لیکن این شرط کافی نیست بلکه
شرطست که پدر و مادر نیز نمانده باشند چنانکه معلوم شد از آیه سابق پس اگر گفته اند که برادر از خواهر با وجود دختر او نصف
مال او را میراث میبرد مخالفت قرآن میکند و ضمیر کانتا راجع است بکلاله و تثنیه او باعتبار خبر است و ضمیر کانوا راجع است
بکلاله و جمعیت او باعتبار خبر است و مراد از اخوه عام است از اخوه و اخوات بر سبیل تغلیب و قول او ان تضلوا مفعول له
یبین الله است بحذف مضاف یعنی کراهة ان تضلوا و آیه مذکوره دلالت بر آنکه میراث یک خواهر نصف مال است و میراث دو
خواهر یا بیشتر دو بخش است از سه بخش مال و میراث برادر و خواهر با هم دو برابر حصه هر خواهر است هر برادر را و نصف حصه هر برادر
هر خواهر را و میراث برادر بی خواهر و بی وارث دیگر تمام مال است اقربا خواه یکی و خواه بیشتر علی السویه و مراد از خواهر او

خواهر و برادر پدر و مادری است یا پدری چنانکه سابقا معلوم شد لیکن خواهر و برادر پدری میراث برد مگر بشرط عدم خواهر و برادر پدر و مادری
و مطلق برادران و خواهران و اولاد ایشان هر چند پایان روند و اجداد هر چند بالا روند طبقه دوم اند از وارثان نسبی لیکن بشرط عدم طبقه اول و میراث
اجداد پدری مثل میراث اخوه پدر و مادری یا پدریست و میراث جدات پدری مثل میراث اخوه مادریست و میراث جدات مادری مثل
میراث مادریست بنا بر روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام و طبقه سیم از وارثان نسبی اعمام و اخوال است بی واسطه یا با واسطه و اولاد ایشان
بی واسطه یا با واسطه لیکن در کتاب الله دلیلی نیست بر حکم ایشان مگر آیه اولوا الارحام و تفصیل احکام ایشان مستفاد گردد از سنت نبوی و ائمه
علیه و علیهم السلام چنانکه در کتب اصحاب مذکور است **الآیة الثامنة** قوله تعالی فی سورة مریم و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا یعنی پروردگارا بدرستی که من ترسیدم از پسران عم خود که وارث منند و عمل نیک
نخواهند کرد بعد از مردن من و هست زن من نازاینده پس ببخش مرا ای پروردگار من از برای از نزد خود فرزندی که قائم مقام من باشد و میراث
برد از من و میراث برد از فرزندان یعقوب و بگردان آن فرزند مرا ای پروردگار من پسندیده که شایسته خلافت من و میراث من باشد
قرائت مشهور در قول او خفت صیغه ماضی متکلم است از خوف و موالی جمع مولی است بمعنی پسر عم و قول او من ورائی متعلق است بمضاف
مقدر یعنی عمل الموالی من ورائی یعنی میترسم از عمل پسران عم خود بعد از مردن خود زیرا که ایشان از بدان قوم اند و عمل نیک نخواهند کرد بعد
از من و امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام خفت الموالی خوانده اند بصیغه ماضی غایب از خفت بمعنی سبکی و کمی و ظاهرا مراد او
معنی استعمال است و تفسیر بحاصل از جهت تنبیه است بر کمی و قوع یعنی کم خواهند بود پسران عم من بعد از من یا سبکی خواهند کرد بعد از من
بجهانکه مراد او از وراثت مشهوره معنی حالیست بحسب ظاهر و عاقر اسم فاعل است از عقار بمعنی نازاینده شدن و قول او من لدنک
اشارتست بانکه چون من پیر ام پس بخشیدن فرزند از محض قدرت و رحمت تو خواهد بود و ولی بمعنی دوست است یا بمعنی وکیل و کفیل و بر
تقدیر مراد او فرزند است بقرینه مقام و در قول او یرثنی و وراثت جزم بنا بر انکه جواب دعا باشد و رفع بنا بر انکه صفت ولیا باشد و رضی
فعیل است بمعنی مفعول از رضا بمعنی پسندیدن و مخفی نماند که گاهی سهام وارثان مساوی باشد با اصل فریضه که مشتمل باشد بر ان سهام
و گاهی زاید باشد بر ان و گاهی ناقص باشد از ان مساوی باشد مثل انکه از میت پدر و مادر بماند و دو دختر اصل فریضه ایشان شش است
هر یک از پدر و مادر سدسی میبرند و دختران ثلثانی و درین قسم نزاعی نیست و اما انکه زاید باشد مثل انکه از میت پدر و مادر بماند و دو دختر و زوج
یا زوجه اصل فریضه ایشان بیست و چهار باشد زیرا که اقل عددی که مشتمل باشد بر سدس و ثلثان و ربع یا ثمن بیست و چهار است لیکن
سهم زوج یا زوجه تمام زیاده می ماند پس مخالفان در مثل این صورت فریضه زیاده میکنند و منبسط میگردانند بر وجهی که سهام همه
وارثان حاصل شود و ازا عول خوانند یعنی زیاده کردن پس در مثال مذکور بر تقدیر زوج بیست و چهار را سی میگردانند پدر و مادر را
هشت میدهند که سدسان بیست و چهار است و دختران را شانزده میدهند که ثلثان بیست و چهار است و ~~دو سدس میگر~~ دانند پدر و مادر را

شش میدهند که ربع بیست و چهار است مجموع سی میشود و بر تقدیر زوجه بیست و چهار را بیست و هفت میگردانند پدر و مادر را هشت میدهند و دختران را
شانزده و زوجه را سه مجموع بیست و هفت میشود و نزد اصحاب ما عول باطل است و نقص بر سهم دختران وارد میشود بنا بر اجماع فرقه ناجیه و روایات صحیحه
اهل بیت علیهم السلام و نقل کتاب فرایض که باملای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خط امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و انکه عول
نیست در سهام و اما انکه ناقص باشد مثل انکه از میت پدر و مادر بماند و یک دختر اصل فریضه ایشان شش است پدر و مادر هر کدام سدسی
میبرند و دختر نصف سدسی از فریضه می ماند پس نزد اصحاب ما رد میشود بر ایشان بحساب سهام ایشان و مخالفان برانند که هر جزو از فریضه زیاده می ماند بعصبه
میت میدهند مثل برادران و پسران عم و ازا تعصیب نامند و استدلال کرده اند بآیه مذکوره زیرا که زکریا بتخصیص نمود دعای خود را بطلب پسر
تا به پسران عم او میراث نرسد پس اگر تعصیب حق نمی بود تخصیص نمیکرد دعای خود را بطلب پسر بلکه میگفت فهب لی من لدنک اولیاء و اولیه ... این استدلال
ظاهر البطلان است زیرا که تخصیص بپسر میتواند بود که بجهت فواید دیگر باشد مثل انکه طبیعت بشر مایل است به پسر و انکه پسر ...
نبوه میتواند بود بخلاف دختر با انکه دور نیست که مراد او از ولی عامتر باشد از پسر و دختر بر سبیل تغلیب چون جواب استدلال ایشان باین
مذکوره معلوم شد و دلیل دیگر ندارند که قابل نقل باشد و ظاهر بعض آیات سابقه مثل آیه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون با اجماع
فرقه ناجیه و روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام دلالت میکند بر بطلان تعصیب و حقیت او پس ثابت شد که رد حق است و تعصیب باطل
الآیة التاسعة قوله تعالی فی سورة النساء و اذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه و قولوا لهم قولا معروفا یعنی هر گاه حاضر شوند
قسمت ترکه را برادران صاحبان خویشاوندی که وارث نباشند و یتیمان که وارث نباشند و مسکینان که وارث نباشند پس بدهید ایشان را
از آن مال که قسمت میکنند برادران و بگویید مر ایشان را سخن ملایم مشروع مراد از قسمت قسمت ترکه میت است بر وارثان بقرینه سابق (?)
آیه و مراد از جماعه مذکوره آنهااند که وارث نباشند زیرا که وارثان را میراث ایشان کافیست و مراد از رزق ایشان دادن چیزیست اندک (?)
ترکه بایشان بطریق حق النظر بشرط انکه هیچ یک از وارثان صغیر نباشند و از ترکه و مراد از قول معروف سخن ملایم است که وارثان بایشان
گویند مثل عذر خواهی از کمی حق صغیر است یا حق غیر است و بعضی از مفسران صیغه امر مذکور را بر وجوب حمل کرده اند و این آیه را منسوخ ساخته
اند بآیه میراث و این قول ضعیف است زیرا که نسخ خلاف اصل است و ظاهر انست که صیغهای امر مذکور بمعنی ندب است چنانکه از ابن عباس
مرویست که گفت بعضی مردم میگویند که این آیه منسوخ است والله که منسوخ نیست لیکن مردم مساهله میکنند در عمل کردن پس آیه
مذکوره دال است بر استحباب دادن چیزی از ترکه بجماعت مذکوره را و گفتن سخن ملایم در روی ایشان خواه چیزی دهند خواه ندهند بطریق
عذر خواهی از کم دادن یا نادادن مثلا و پوشیده نماند که احکام مذکوره در آیات میراث همه مخصوص اند بانکه وارث کافر نباشد و بنده نباشد
و قاتل مورث نباشد بنا بر اجماع و روایات اهل بیت علیهم السلام **کتاب الحدود** این کتاب در بیان حدود است و حدود
جمع حد است و حد در لغت بمعنی منع است و بمعنی حائل میان دو چیز و بمعنی نهایت چیزی و در این کتاب در بیان حد شرعی عبارت است از

معتوبی که تعیین کرده است شارع او را بتکلیف بجهت ارتکاب معصیتی و مناسبت میان این معنی و هر یک از معانی لغویه واضح است
و او چند قسم است و اقسامی که در کتاب الله مذکور است چهار است اول حد زنا و در و چهار آیه است **الآیة الاولی** قوله تعالی فی سورة النساء
ایضا واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او
یجعل الله لهن سبیلا یعنی و آن زنان که بیایند زنا را یعنی زنا کنند از زنان شما پس طلب گواهی کنید بر زنای ایشان از چهار مرد از جنس خود
که مسلمانانند پس اگر گواهی دهند چهار مرد مسلمان بر زنای ایشان پس نگاه دارید ایشان را در خانهای خود و حبس کنید ایشان را تا آنکه
بمیراند ایشان را ملک الموت یا بگرداند خدای تعالی از برای ایشان راه خلاصی مراد از فاحشه زناست چنانکه متبادر است از جهت شناعت این
فعل بر سایر قبایح و اضافه من نسائکم دال است بر آنکه شرط است در حد زنای مذکور آنکه محصنه باشد یعنی شوهر دار و نیز مراد از نسائکم زنان اهل اسلام است
چنانکه متبادر است و قول او اربعة دلالت میکند بر آنکه ذکورت شرط است در گواهان و منکم دلالت میکند بر آنکه اسلام شرط است چنانکه متبادر است و مراد
از امساک ایشان حبس ایشان است در خانهای خود جهت حد ایشان تا آنکه بمیرند و اینجا و حد زنا برین وجه بود در صدر الاسلام بعد از آن منسوخ
شد بآیه جلد چنانکه عن قریب مذکور گردد و ظاهر آنست که مراد از موت ملک الموت است بحذف مضاف و قول او او یجعل الله لهن سبیلا اشاره
بوعده نسخ حکم مذکور بآیه جلد و موید اینست آنکه روایت کرده اند که چون آیه جلد نازل شد گفت پیغمبر صلعم که جعل الله لهن سبیلا یعنی تعیین کرد
خدای تعالی از برای ایشان راه نجاتی و احتمال دارد که مراد از جعل ایشان توفیق ایشان باشد از برای توبه کردن از زنا و آیه مذکوره دال است بر آنکه
زن محصنه ثابت نمیشود مگر بگواهی چهار مرد مسلمان و حد زنا در اول اسلام حبس مؤبد بوده است در خانه خود **الآیة الثانیة** قوله تعالی سورة النساء ایضا
واللذان یاتیانها منکم فآذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما یعنی آن دو کس که زنا کنند با هم از جنس شما پس ایذا
کنید ایشان را پس اگر توبه کنند و بگردانید از ایذای ایشان بدرستی که خدای تعالی هست یک قبول کننده توبه مردم را و مهربان بایشان ظاهر است
که این آیه مخصوص باشد بغیر محصن بقرینه مقابل آیه سابق که مقید است بمحصن و مراد از ایذای ایشان حد زنا باشد و اخراج بر آنکه نسخ خلاف
اصل است و موید اینست آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون آیه جلد نازل شد فرمود که خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا
البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة و رجم یعنی فرا گیرید از من حد زنا را بتحقیق مقرر گردانید خدای تعالی از برای زنان سبیل
راه خلاصی حد زنای مرد بکر با زن بکر صد تازیانه است و اخراج کردن یکسال و حد زنای مرد زن دار با زن شوهر دار صد تازیانه
است و سنگسار کردن و بعضی اللذان یاتیانها را حمل کرده اند بر دو مرد که یکی با دیگری لواطه کند و ایذای ایشان را بر قتل و بر هر چند بر مراد از اصلاح
ایشان استقامت ایشانست بر توبه و قول او فاعرضوا عنهما اشارتست بآنکه ساقط کرده اند لیکن بشرط آنکه پیش از حضور مجلس حاکم
شرع واقع شود و اما اگر بعد از آن واقع شود پس اگر زنا باقرار ثابت شود حاکم شرع مخیر است در اجرای حد و عدم آن و اگر بگواه ثابت شده
باشد حد لازم گردد و توبه دفع آن نکند و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب حد زنا بشرط عدم توبه قبل از حضور مجلس حاکم

نت

شرع

شرع با وله خارجه **الآیة الثالثة** قوله تعالی فی سورة النور الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون
بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین یعنی زن زنا کننده و مرد زنا کننده پس بزنید هر یک از ایشان را صد تازیانه و باید که فرا نگیرد شما را
مهربانی کردن بایشان در اجرای حد خدای تعالی بر ایشان اگر باشید که ایمان آورده باشید بخدا و بروز قیامت و باید که حاضر شود مکان حد زدن
ایشان را بعضی از مومنان خلاف کرده اند نحات در توجیه رفع الزانیة والزانی تا آنکه بحسب ظاهر مختار نصب ایشان بود بنا بر آنکه ما اضمر عامله علی
شریطة التفسیر باشد پس از جمله امر که فاجلدوا است بعضی بر آنند که آیه مذکوره دو جمله است و خبر الزانیة والزانی بحذف مضاف مقدر است مثل
فیما یتلی علیکم یعنی حکم زن زنا کننده و مرد زنا کننده در آنچه است که خوانده میشود بر شما بعد از آن و فاء فاجلدوا از برای تفسیر است یعنی آن حکم
اینست که بزنید هر یک از ایشان را صد تازیانه و خبر هیچ جمله محل نمی تواند گردید در جزء جمله دیگر از جهت ما اضمر عامله شد و بعضی بر آنند که الزانیة والزانی
مبتدا است متضمن معنی شرط یعنی التی زنت والذی زنی و فاء فاجلدوا فاء شرط است که الذی نمی تبنی علیه در هم و ما بعد فاء شرط عمل نمیکند در ما قبل
از این جهت ما اضمر عامله شد و جلدا تازیانه زدن است و جلده مصدر است بمعنی مره یعنی یکبار تازیانه زدن و امر بجلد مذکور بمعنی وجوب است لیکن مخصوص
بکتاب و سنت اما بکتاب مخصوص است بمرد زنا کننده و زن کنیزک زنا کننده که آزاد باشند زیرا که حد غلام زنا کننده و کنیزک زنا کننده نصف
حد آزاد است از جهت آیه فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب چنانکه گذشت و اما بسنت مخصص است بزیادتی اخراج کردن یکسال
در حق زانی که محصن نباشد و بزیادتی رجم یعنی سنگسار کردن در حق زانی و زانیه که محصن باشند از جهت حدیث نبوی صلعم که فرمود البکر بالبکر جلد مائة
و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة و رجم چنانکه گذشت و موید اینست که مرویست از امیر المومنین علیه السلام که سراجه را جهت آنکه زنا کرده بود و
محصنه بود روز پنجشنبه صد تازیانه زد و روز جمعه سنگسار فرمود و گفت که تازیانه زدم او را بکتاب الله و رجم کردم او را بسنت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و مراد از محصن مردی است که مالک فرجی باشد بعقد دایم یا بملک یمین که نزد او باشد شب و روز و مراد از محصنه زنی است که شوهر
داشته باشد بعقد دایم که نزد او باشد شب و روز نزد اصحاب ما بر زنان زانیه مهر بر ... اخراج نیست اصلا و قول او بهما متعلق است برافه
یعنی مهربانی کردن بزانیه و زانی بنا بر آنکه تقدیم معمول مصدر بر مصدر جایز است وقتی که ظرف باشد یا متعلق است بمحذوفی که مفسر اوست
مصدر مذکور یعنی و لا تاخذکم رأفة بهما رأفة یعنی باید که حکام شرع رحم نکنند بر زانیان جهت محافظت سنت و رعایت حکم خدای تعالی و چیزی از حد
ایشان کم نکنند بر زانیان نمایند در اجرای حد خدای تعالی بر ایشان بر وجهی چیزی کم نشود و زیاده نیز نشود و قول او ان کنتم الخ کنایه است از حکم
مذکور او بنهد است بر ترک آن و موید اینست آنکه روایت کرده اند از رسول صلعم که فرمود یؤتی بوال نقص عن الحد سوطا فیقول رحمة لعبادک
فیقال له انت ارحم بهم منی فیؤمر به الی النار و یؤتی بمن زاد سوطا فیقول لینتهوا عن معاصیک فیؤمر به الی النار یعنی بیاورند روز قیامت حاکمی
را که از حد خدای تعالی کم کرده باشد از حد جلد که واجب شده بر کسی یک تازیانه پس بگوید بار خدایا بجهت رحم بر بندهای تو کم کردم پس خدای تعالی بگوید
آیا تو مهربانتر بودی بایشان از من پس امر کند که بدوزخ برند او را و بیاورند حاکم دیگر را که زیاده کرده باشد یکتازیانه را بر حد کسی پس بگوید بار خدایا

اگر ترک کنند بدهای تو معصیتهارا زیاده کردم یکی زیانه را پس امر کند خدای تو که بدوزخ برند او را و مراد از غدا ابهام موضع اجرای حدات
بر زانیه و زانی و مراد از طایفه یک کس است یا بیشتر چنانکه مرویست از امام باقر علیه السلام و کثیری از مفسران یعنی نخعی طوف کننده و
ابن عباس رضی الله عنهما اقل طایفه چهار کس است بعضی دو و بعضی سه نفر گفته اند و موید قول اولست اکثر ارباب لغت گفته اند که فرد و جمعست
و اقل او سه است و طایفه بعض او ست پس شامل میشد یکی را و در هر تقدیر امر حاضر شدن طایفه از مسلمانان جهت زیادتی ایذا و اهانت زانیان
و تنبیه سایر مسلمانان و تخویف ایشان از ارتکاب و وجه تقیید بمومنان همین است با آنکه مبادا کافران از مشاهده آن تنفر رسند و از رغبت
بکنند باسلام و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است بر وجوب حد مردان و زنان زانی که زنا کنند بعید تا زیانه بی زیاده و نقصان و بر
وجوب حاضر شدن بعضی از مسلمانان دران موضع الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر
من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ومن الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه
یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا یعنی ای پیغمبر مرسل اندوهگین نگرداند ترا اهل ایمان که شتاب میکنند در اظهار کفر و ایشان
آنانند که میگویند ایمان آوردیم بدهانهای خود و حال آنکه ایمان نیاورده است دلهای ایشان و آنانند که دین یهود اختیار کرده اند
ایشان بسیار قبول کنندگانند مر دروغ را یعنی متابعت کنندگانند مر جماعت دیگر را که هرگز بمجلس تو نیامده اند از کمال بغض و شقاوت
که دارند تغییر میدهند لفظهای توریت را بعد از تعیین مواضع آن الفاظ میگویند باصحاب خود در احکام که تغییر داده اند که اگر داده شوید از
جانب پیغمبر صلعم این جواب که مرضی ماست پس فرا گیرید او را و عمل کنید بآن و اگر داده نشوید این جواب پس اجتناب کنید از و جواب از روات
است از امام باقر علیهم السلام که سبب نزول این آیه آن بود که زنی خیبریه از بزرگان خیبر زنا کرد با کسی و حال آنکه محصنه بود و می خواستند
که سنگسار کنند او را کسی فرستادند نزد پیغمبر صلعم که از این مسئله استفسار نماید بطمع آنکه شاید سنگسار کردن امر نفرماید آنحضرت فرمود که حکم
من راضی میشوید گفتند آری پس حکم فرمود که سنگسار کنید ایشان قبول نکردند جبرئیل علیه السلام آمد و خبر داد آنحضرت را که ابن صوریا نام شخصی
است در میان ایشان او را حکم گردان میان خود و ایشان پیغمبر صلعم با ایشان گفت که ابن صوریا را می شناسید گفتند آری می شناسیم
او را و توصیف بسیار کردند او را آنحضرت او را طلبید و گفت که سوگند میدهم ترا بخدای تو که در کتابی که موسی علیه السلام از نزد خدای
تعالی آورد حد زنان محصن و محصنه را رجم یافتید یا نه گفت آری رجم یافتیم و اگر نه از سیدم از پروردگار آن کتاب که توریت است من
نیز پنهان میداشتم و اعتراف نمیکردم بتصدیق قول تو پس آن آیه نازل شد و مراد از مسارعت ایشان در کفر شتاب کردن ایشان
است در اظهار کفر و عداوت پیغمبر صلعم و مبالغه نمودن دران هرگاه فرصت می یافتند و آن حضرت ازین جهت بسیار محزون میشد و
قوله ومن الذین قالوا بیان آن جماعتست و ظاهر آنست که قوله ومن الذین هادوا عطف است بر بیان مذکور و اشارت
بتقسیم آن جماعت بدو قسم یکی منافقان و دیگری کافران مجاهر از یهود و برین تقدیر قوله سماعون خبر مبتدا محذوفست یعنی هم سماعون

یعنی قسم ثانی با هر دو قسم قبول کنند کانند مر سخن دروغ شیاطین خود را و سماعون دوم خبر بعد از خبر است و سماع صیغه مبالغه است از سمع بمعنی
قبول کردن و متابعت نمودن و قول او بافواههم متعلق است بقالوا و قول او ولم تؤمن عطف است بر و با حال از فاعل او و قول او لم
یاتوک صفت قوم است و قول او یحرفون الکلم استیناف است جهت بیان کیفیت کذب قوم دیگر که ایشان قبول میکنند از او و قول او یقولون
بیان استیناف مذکور است یا بدل از و و مراد از تحریف کلم تغییر الفاظ توریت است و مراد از من بعد مواضعه بتقدیر مضاف تعیین معانی
توریت است و ضمیر مواضعه راجع است بکتاب توریت و معنی قول او ان اوتیتم هذا جواب این پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم بر وجهی که
مرضی ایشان باشد چنانکه از سبب نزول معلوم شد و پوشیده نیست که آیه مذکوره دالست بقرینه سبب نزول مذکور بر آنکه حد زنا دهنده
محصن و محصنه رجم است لیکن باید دانست که وجوب حد زنا و غیر آن مطلقا مشروط است بآنکه آن زنا خالی از سبیل اکراه و اضطرار
واقع نشده باشد چنانکه مرویست که زنی نزد عمر علیه اللعنة آمد و گفت که زنا کرده ام پس حکم کن بر من حد خدای تعالی را آن ملعون امر کرد
برجم او و امیر المومنین علیه السلام حاضر بود گفت بپرس از و که چگونه زنا کرده است چون پرسیدند گفت بسیار تشنه شدم پس بخیمه در آمدم
که آب خورم اعرابی دیدم تشنه آب طلبیدم از و گفت که آب نمیدهم مگر وقتی که راضی شوی بمن پس بیرون آمدم تا آنکه تشنگی بر من غالب
شد آب خوردم و آن اعرابی بمن زنا کرد امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که این از آن داخل است در آیه فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم
علیه پس ترک داد او را قسم دوم از اقسام حدود حد قذف است یعنی دشنام دادن و نسبت کردن بزنا و در وی دو آیت است الآیة
الاولی قوله تعالی فی سورة النور والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم یعنی آنانکه دشنام دهند زنان عفیفه را بعد از آن
نیاورند چهار گواه معتبر که گواهی دهند بزنای آن زن پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه قبول مکنید از برای ایشان گواهی را که بر نهند در حق کسی هرگز
و ایشانند فاسقان مگر آنانکه توبه کنند بعد از آن و استقامت نمایند بران توبه پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربانست
بعضی گفته اند که این آیه نازل شد در حق افک عایشه و بعضی گفته اند نازل شد در حق همه زنان مسلمانان و بر هر تقدیر حکم است اگرچه سبب نزول
خاص باشد و رمی در لغت مطلق دشنام دادن است و اینجا دشنام دادن بزنا بقرینه ذکر چهار گواه و نیز اجماع و مراد از احصان اینجا عفت
و اجتناب است از زنا نه تزوج از جهت آنکه اجماع است بر آنکه حد قذف ثابت میشود بنسبت زنا بزنان بی شوهر نیز اما نسبت بزنان غیر عفیفه ثابت نمیشود
بلکه تعزیر واجب شود مگر آنکه مشهور باشند بزنای ایشان بحیثیتی که مرتکب شده باشند ایشان زنا را و دشنام بزنا که درین صورت تعزیر نیز واجب نمیشود و نیز شرط است
در وجوب حد قذف آنکه زن قذف شده آزاد باشد و عاقل و بالغ و مسلمان باشد پس بقذف مملوکه حد واجب نمیشود و همچنین شرطست در
قاذف عقل و بلوغ لیکن حریت شرط نیست نزد محققان اصحاب ما و مراد از اربعة شهداء چهار گواه عدل مقبول الشهادت که گواهی دهند در
یک مجلس بیک زنا بیک طریقه در یک مکان و در یک زمان و در حکم چهار مرد است سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن و در حکم چهار گواه است
چهار مرتبه اقرار زن قذف شده بزنای خود و در حکم قذف زنان عفیفه است قذف مردان و تقیید بمحصنات اتفاقیست و در حکم قذف بزنا است

ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون
الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم ۱۲

قذف بلواط و حق بخلاف قذف بکفر و نسب بغیر آن که واجب نیست دیگر نیز چنانکه اصحاب تصریح نموده اند بجلاد زن جارجه و مراد از ثمانین جلدة هشتاد
تازیانه است که بر بالای جامه زنند بسیار محکم و نه بسیار سست بخلاف حد زنا که تازیانه محکم باید زد و برهنه کرده باید زد و فقها گفته اند که بجان
هیات که یافته اند باید زد و در بعضی روایات از امام باقر علیه السلام وارد شده که در حد قذف مرد را در حالتی که لباس او پوشیده باشد حد باید زدن و زن را
در حالتی که نشسته باشد و قول او ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا یعنی که شهادة مقبول نیست و قول او و اولئک هم الفاسقون مبالغه است
در فسق ایشان و اشارتست بوجه عدم قبول شهادت ایشان و از ولاز کلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله درین مقام چنین مستفاد میگردد که استثنا
مذکور متعلق است بهر یک از جمل ثلث که در مقام جزا واقع شده اند یعنی هر یک از وجوب حد قذف بهشتاد تازیانه و عدم قبول شهادت ایشان
هرگز و فاسق بودن مشروط است باینکه توبه نکرده باشد قاذف از قذف و اما بعد از توبه حکم فسق او مرتفع شود و شهادت او مقبول گردد و حد بر او ساقط
شود و لیکن چون قذف حق آدمیست موقوف است ثبوت حد بر مطالبت مقذوف و توبه قاذف مشروط باشد بعفو مقذوف نمیشود مقذوف و بعد از حق
حد ساقط گردد و اگر خویش از ثبوت حد باشد و شرط است در توبه قاذف که تکذیب خود کند در قذف اگر کاذب باشد و تخطیه خود کند اگر صادق
و بعد بر شهادت او مقبول گردد مطلقا لیکن سقوط حد موقوف بر عفو مقذوف است چنانکه مذکور شد و مراد از اصلاح استقامت است بر توبه
و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب حد قذف و آن هشتاد تازیانه است بشرط آنکه ثابت نشود زنای مقذوف بچهار گواه شرعی
و انچه در حکم اوست مانند چهار مرتبه اقرار است بزنا و برانکه گواهی قاذف مقبول نشود هرگز و هیئت فاسق حکم اگر توبه کند از قذف بعد از ان
از جهت انکه خدای تعالی آمرزنده است توبه کاران را مهربانست بایشان الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة النور ایضا ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستی آنانکه دشنام میدهند زنان عفیفه ساده لوح مومن را لعنت کرده میشوند
در دنیا و آخرت و مر ایشان است عذاب بزرگ سبب نزول این آیه افک عایشه بود و از جمله آیاتی است که در افک عایشه نازل
و ایراد صیغه جمع از برای تعمیم حکم است اگرچه سبب نزول خاص باشد و مراد از یرمون المحصنات معنی سابق است و مراد از غافلات ساده لوحی و
سلامت است از زنا و سایر صفات ذمیمه و در قول او لعنوا فی الدنیا والآخرة مبالغه است در منع و نهی از قذف محصنات باینکه موجب بعد
است از رحمت الهی در دنیا و آخرت و سبب عقوبت عظیم است و مراد از عذاب عظیم عقوبت دنیوی است که حد است یا عذاب اخروی یا هر دو
و اختیار صیغه ماضی در لعنوا مبالغه است در تحقق و وقوع آن و این آیه دلالت میکند بر تحریم قذف محصنات و برانکه از جمله کبایر است قسم
سیم از اقسام حدود حد سرقت است و در وی دو آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء
بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم یعنی مرد دزدی کننده و زن دزدی کننده پس ببرید دستهای ایشان را از جهت جزا دادن ایشان
بسبب انکه حاصل کرده اند بدزدی عذابی را از جانب خدای تعالی است بر گناه کاران و خدا غالب است بر وجه حکیمی جزای اعمال ایشان را
حکم این آیه در اعراب و اختیار رفع بر نصب حکم الزانیة والزانی است و سرقه دزدی کردنست و در وی معتبر است که بر سبیل پنهانی و اخفا بود

جا که کنند

نه بر سبیل آشکارا و نیز شرط است در وجوب اینکه مالی که دزدی میکند چهار یک یک مثقال طلای خالص مسکوک باشد یا بیشتر یا آنچه قیمتش باین
مقدار باشد یا بیشتر و انکه گرفتن آن مال از جایی باشد که مالک قصد حفظ و ضبط او کرده باشد در عرف و انکه گرفتن او آن مال
را بنفس خود بوده باشد نه بوسیله دیگری و نیز معتبر است که دزد پدر نباشد که از مال پسر دزدیده باشد و مملوک نباشد که از مال خواجه
دزدیده باشد و شریک نباشد که از مال مشترک دزدیده باشد و جمیع این قیود معتبر است در سرقه که موجب حد شود نزد اصحاب ما بر
روایات اهل بیت علیهم السلام و قطع در لغت بمعنی بریدن است خواه جدا شود و خواه نشود و لیکن مراد اینجا قطعی است که موجب فصل
باشد بنا بر روایات و ید در لغت عبارتست از کف تا سر انگشتان و مراد از قطع ید نزد اصحاب ما بریدن چهار انگشت است غیر ابهام
از بیخ انگشتان از دست راست بر وجهی که کف دست بماند پس اگر بعد از قطع بر وجه مذکور بار دیگر دزدی کند بشرایط مذکوره پای
چپ او را باید بریدن از بیخ بر وجهی که پاشنه بماند پس اگر دیگر دزدی کند حبس مخلد کنند او را تا بمیرد پس اگر در حبس دزدی کند او را
کشته شود و قتل او و بیان این تفصیل در روایات ائمه هدی است علیهم السلام پس مراد از ایدیهما یداهما است و تعدد مضاف
تعدد مضاف الیه است مثل صغت قلوبکما و وجوب حد مذکور موقوف است بر ثبوت سرقه مذکوره بگواهی دو عدل یا باقرار دو نوبت
و اما باقرار یک نوبت رد مال ثابت شود نه حد و همچنین بسوگند خوردن مدعی با یک گواه و قول او جزاء مفعول له اقطعوا است بحکم
یا در حال نکالا بانکه سببیه است و متعلق است بجزاء یا بقطعوا و کلمه ما مصدریه است و کسب بمعنی تحصیل است و آیه مذکوره
دلالت میکند بر وجوب قطع ید مرد و زن در حد سرقه بتفاصیل معتبره در شرع الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا فمن
تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم یعنی پس کسی که توبه کند بعد از انکه دزدی کرده باشد و
و استقامت ورزد بر آن توبه پس بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه او بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربانست مراد از ظلم سرقه
مذکوره است بقرینه آیت سابقه و مراد از توبه خدای تعالی قبول اوست توبه بنده گناهکار را و قول او علیه متعلق است بیتوب تا که
تضمین معنی اقبال یا اطلاع و آیه مذکوره دلالت میکند بر انکه توبه سارق و سارقه مسقط عذاب اخروی است چنانکه مسقط قطع
است و مسقط حد است نیز چنانکه مختار اصحاب ما است بشرط انکه توبه پیش از ثبوت شرعی سرقه واقع شود و قبول مختار
محققان اصحاب قسم چهارم حدود حد محاربت و در وی دو آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا انما جزاء الذین
یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض
ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم یعنی اینست و جز این نیست که جزای آنانکه جنگ میکنند با دوستان خدا و
رسول خدا اگر مسلمانند و سعی میکنند در زمین بطریق فساد و ناحق اینست که کشته شوند یا از خلق بر کشیده شوند یا بریده شود
دستها و پاهای ایشان بر خلاف یکدیگر یا اخراج کرده شوند از زمین این جزا که مذکور شد مر ایشان را رسوایی است در دنیا

و مر ایشان راست در آخرت عذاب بزرگ مراد از محاربه خدا و رسول محاربه مسلمانانست که دوستان خدا و رسولند و تعبیر از
محاربه خدا و رسول تنبیه است بر آنکه محاربه ایشان متضمن محاربه خدا و رسول است از این جهت مستوجب عقوبات مذکوره میگردد و مراد
از محارب در عرف شرع کسی است که برهنه کند آلت حرب را از برای ترسانیدن مردم خواه در بر و خواه در بحر و خواه در شب و خواه
در روز و خواه مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف و قول او فسادا مفعول مطلق یسعون است بحذف مضاف یعنی سعی فساد
و حمل او بر حال یا بر مفعول که ظاهر نیست و کلمه من در قول او من خلاف ابتدائی است یعنی قطع واقع جل که از طرف مخالف یکدیگر
باشد برین وجه که دست راست ایشان را ببرند و پای چپ ایشان را بطریقی که در حد سرقه مذکور شد و مراد از نفی از ارض اخراج است و از ارض
جنس ارض مطلقا باین معنی که از آن شهر بیرون کنند و در هر شهری که قرار گیرد حاکم شرع بنویسد که محاربست با او مخالطه و معامله
نکنند حتی اگر بدیار کفر رود همین عمل کرده شود تا آنکه بمیرد و خلافست میان فقها در آنکه وجوب امور مذکوره در حد محارب بر سبیل تخییر است
یا ترتیب شیخ مفید رحمه الله برآنست که بر تخییر است و امام مخیر است میان اقسام اربعه مذکوره در جمیع صور محاربه از قتل و جرح و
اخذ مال و اخافه و شیخ ابو جعفر رحمه الله برآنست که ترتیبی است و هر یک از اقسام اربعه مذکوره جزای یکی از صور محاربه است بتفصیلی
که در محل مذکور است لیکن مختار محققان قول اول است از جهت آنکه ظاهر کلمه او تخییر است و دلیلی که دلالت بر تفصیل مذکوره کند موجود
نیست با آنکه اصل عدم وجوب آنست پس امور مذکوره دلالت میکند بر وجوب تخییری افعال مذکوره در حد محارب **الآیة الخامسة**
قوله تعالی فی سورة المائدة الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم یعنی مگر آنانکه توبه کنند پیش از آنکه قادر
شوید بر ایشان پس بدانید که خدای تعالی آمرزنده مهربانست این استثناء نزد اصحاب ما متعلق است بافعال مذکوره که بر سبیل حد واقع
شود نسبت بمحارب زیرا که توبه مسقط آنهاست بخلاف آنچه بر سبیل قصاص واقع شود و مثل قتل زیرا که توبه مسقط آن نیست و همچنین است
رد مال از عین یا بقیمت و وجه آن چنانکه گفته شود که توبه محارب در حقوق الناس موقوف است بر عفو مستحقان آن حقوق از آن حقوق
و بعد از عفو مستحقان حقوق الناس ساقط گردد پس تواند بود که استثناء مذکور متعلق باشد بافعال مذکوره مطلقا خواه حد و خواه
قصاص چنانکه در آیت حد قذف مذکور شد و قید توبه با آنکه پیش از قدرت باشد از جهت آنست که توبه محارب بعد از دست یافتن
بر و مسقط حد نیست اگرچه مسقط عذاب اخروی باشد پس آیت مذکوره دالست بر آنکه توبه محارب پیش از دست یافتن بر و مسقط حد است
از و

کتاب الجنایات

این کتاب در بیان جنایاتست و جنایت در لغت بمعنی گناه کردنست و در عرف شرع
قتل یا جرحی است که موجب قصاص یا دیت شود و در وی ده آیت است **الآیة الاولی** قوله تعالی فی سورة المائدة من اجل ذلک
کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی
از جهت کشتن قابیل هابیل را حکم کردیم بر اولاد یعقوب ع آنکه هر کس بکشد شخصی را بغیر حقی بی آنکه آن شخص کس دیگر را ناحق کشته باشد

یا فسادی کرده باشد در زمین که مستحق قتل شده باشد مثل لواطه گویا که کشته است همه مردم را و هر که زنده گرداند و خلاص کند شخصی را
از کشته شدن پس گویا که زنده گردانیده است همه مردم را ابدا و کلمه اجل بمعنی سبب است و ذلک اشارتست بآنچه در سابق آیه مذکور شد
و آن قتل قابیل است هابیل را و من ابتدائی است زیرا که ابتدای چیزی از سبب و علت و باشد و جار و مجرور متعلق است بکتبنا و تقدیم
یا مقرر و از جهت افاده تخصیص و مراد از کتبنا حکم و ایجابست یعنی حکم کردیم و واجب گردانیدیم بر بنی اسرائیل آنکه هر کس کسی را بغیر حق بکشد قاتل
را بکشند و مراد از نفس نفس محترم است یعنی صاحب نفس محترم را اگر چه خواندن قصاص نفس محترم دیگری یا حدی از حدود الله و ظاهر
تشبیه قتل یک نفس بقتل جمیع مردم از جهت مبالغه است در تقبیح قتل بغیر حق پس آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم قتل بغیر حق و هیچ آیه
در آن **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له
من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم یعنی ای گروه مومنان
واجب گردانیده است بر شما قصاص کردن قاتل و کشتن او در حق انواع کشتهها کشتن مرد آزاد بسبب کشتن مرد آزاد و کشتن
غلام بسبب کشتن غلام و کشتن زن بسبب کشتن زن پس اگر کسی که عفو کرده شود از برای او از جانب برادر دینی او که ولی مقتول چیزی
از جنس عفو پس حکم پیروی کردنست برادر عفو کننده خود را بطریق شرع و ادا کردن حق او با و بنیکوئی این تغییر قصاص بعفو و قبول یک
گردنیست کار را بر مردم از پروردگار شما و مهربانیست از و نسبت بایشان پس کسی که ظلم کند و بکشد قاتل را بعد از عفو پس مر او راست
عذاب دردناک سبب نزول این آیت آن بود که در زمان جاهلیت میان دو قبیله از قبایل عرب خونها واقع شده بود و یکی از ایشان
غالب بود بر دیگری آنکه غالب بود سوگند خورد که بکشد از آن دیگری آزاد را بجای بنده و مرد را بجای زن و دو مرد را بجای یک مرد
چون اسلام ظاهر شد مرافعه نمودند نزد پیغمبر ص پس این آیه نازل شد پیغمبر ص امر کرد ایشان را بآنکه در قصاص مساوات مرعی دارند و قصاص
در لغت بمعنی مقاصه است یعنی گرفتن در بدل چیزی و در شرع قتل نفس است در مقابل قتل نفس یا قطع عضوی و مناسبت میان معنی
شرعی و لغوی ظاهر است و قول او فی القتلی متعلق است بکتب و قتلی جمع قتیل است یعنی در حق مقتولان بناحق و قول او الحر
بدل یا عطف بیان است از قصاص بتقدیر مضاف یعنی قتل الحر و قول او بالحر بتقدیر مضاف متعلق است بکتب و برین قیاس است
قول او و العبد بالعبد والانثی بالانثی و عطف است بر و و در حیثیت که کلمه فی در قول او فی القتلی بمعنی علی است سببیه تا
موافق باخبار شود قول او بالحر و نظایر او تفصیل فی القتلی باشند و الحر و نظایر او تفصیل القصاص و تخصیص حر بحر و عبد بعبد و انثی
بانثی بجهت مناسبت سبب نزول است نه بجهت تخصیص حکم زیرا که جایز است باتفاق قتل عبد بسبب قتل حر و قتل انثی بسبب
رجل بطریق اولی لیکن جایز نیست نزد اصحاب ما قتل حر بسبب قتل عبد و جایز است قتل رجل بانثی با رد فاضل دیت بر ورثه او
بنویه و امامیه علیهم السلام و قتل حر بحر و نظایر او مشروطست بشرایط معتبره در قصاص مثل مساوات در اسلام و عقل

و بلوغ و غیر آن و مراد از فمن عفی له من اخیه شیء آنست و او عبارت است از ولی مقتول و تعبیر او باخیه ترغیب است او را بعفو متضمن
اخوت و فاتباع باتباع بمعروف و اداء باحسان و مراد از شیء من العفو است از قبیل اسناد فعل بمصدر یعنی عفو کرده شود
چیزی از جنس عفوت نحو من الجنایة زیرا که عفو متعدی شود بجای و جنایت چه این هر گاه بهر دو متعدی شود بجای متعدی شود
بلام و بجنایت متعدی شود بعن چنانکه گویی عفوت عن زید و عفوت عن ذنبه و عفوت له عن ذنبه پس اگر مراد از شیء من الجنایة
ی بود من شیء میکفت و عفو ولی مقتول از قاتل عامتر از آنست که مطلق باشد یعنی بی عوض یا بشرط دیت باشد و انجام مراد قسم اخیر است نیز
قول او فاتباع بالمعروف برای آنکه در قسم اول چیزی بر جانی لازم نشود و در قول او فاتباع خبر مبتدا محذوف است یا فاعل فعل محذوف
یعنی فحکمه اتباع یا فکتب علیه اتباع یعنی پس حکم او اتباع است یا واجب گردانیده شده است بر او اتباع و مراد از معروف بوجه مشروع است
یعنی دادن دیت بی نقصان و بی انتظار و مراد از اداء باحسان دادن اوست بی خشونت و درشتی بلکه بملایمت و شکرگذاری عفو
و قول او ذلک اشارتست بحکم مذکور که قصاص بسبب عفو و اخذ دیت و وجه آنکه این حکم تخفیفاتست مر این امت را آنست که بر
امت موسی علیه السلام قصاص واجب بوده است و بس و بر امت عیسی علیه السلام واجب بوده است و بس و این امت مخیر شده میان امور
ثلاثه با افراط جانشده و بتفریط نیز و از جهت مسمی شده است این مجموعه باعدل الادیان و در حدیثست که تخفیف نسبت بدین موسی علیه السلام است
و رحمت نسبت بدین عیسی علیه السلام و منافاتی نیست میان وجوب قصاص که در صدر آیت مذکور است و تخییر که در اواخر آیت مذکور
است زیرا که قصاص واجبست و عفو و دیت مسقط اویند یا آنکه مراد از وجوب قصاص عدم جواز تعدی است در قصاص تا وقت سبب
نزول و بهتر آنست که گفته شود مراد از کتب وجوب تخییری است نه تعیینی و وجوب تخییری منافات ندارد بتخییر بلکه موقوف است بر آن و اعتدا
بمعنی ظلم است و اینجا مراد قتل جانی است و ذلک اشارتست بعفو یعنی کسی که بکشد جانی را بعد از آنکه عفو کرده باشد از و مر او راست
عذاب عظیم اخروی یا دنیوی که قتل اوست بقصاص جانی بنا بر تفویت حق جانی بعفو و مخفی نیست که آیه مذکوره دالست بر وجوب قصاص
در قتل آزاد با آزاد و بنده بر بنده و زن بزن بشرایط معتبره و بر جواز عفو و اخذ دیت بر وجه مشروع الایة الثامنة قوله تعالی فی سورة البقرة
ایضا و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون یعنی و مر شما راست در وجوب قصاص زندگی عظیم ای صاحبان عقلها تا بشند
که پرهیزکاری نمایند از خون ناحق و قول او حیوة مبتداست و لکم خبر و فی القصاص خبر بعد از خبر یا متعلق بحیوة مقدم بر وجه اهتمام یا مجرور
که حیوة معبر اوست یا بظرف اول یا حال است از فاعل او یعنی مر شماراست در قصاص و سبب وجوب او زندگی و وجه حصول حیوة
در قصاص آنست که هر گاه مردم دانستند که قصاص واجب از کشتن قتل میکنند پس آنکس که اگر قصاص نمی بود او را میکشند از کشتن خلاص میشود
و آنکه داعیه قتل مردم نیز از کشتن خلاص میشوند پس بسبب وجوب زهر از دو کس از کشتن خلاص میشوند بلکه بیشتر نیز عادت عرب
چنان بود که بسبب کشتن یک کس جماعتی را میکشتند و قتل الجماعت موجب قتل جماعت دیگری شده و فتنها قایم میشد چنانکه در سبب نزول آیه

سابقه اشارتست بآن پس سبب وجوب قصاص بر وجه مساوات خلق بسیار از کشتن خلاص میشوند بر تقدیر تنوین حیوة از برای تعظیم است یا تکثیر
و دلالت بر آنکه در قصاص حیات عظیم است و الحق این آیه از جمله آیتی است که دانسته در جنب او اعلا از بلاغت و فصاحت از جهت دلالت او
بودن احد ضدین محل دیگری زیرا که قصاص بآن که قتل است و فنای حیات است محل او شده و در تعریف جنس القصاص و تنکیر حیوة اشارتست
بآنکه در قصاص سبب چند حیاتست و نیز جواب افضلات متعدده که مذکور شد موجب لطافت و حلاوت کلامست و موجب ذهن
السامع کل مذهب ممکن و نیز و بعد از این کلام از کلام مشهور میان بلغا در ادای این مضمون و آن قول ایشانست القتل انفی للقتل
سبب وجوهی که ارباب عربیت در محلش ایراد نموده اند و اسباب یادتی حسن این نظم است و در عطف او بندا اولی الالباب خطاب
ایشان اشعار است بآنکه مخاطب این کلام بلاغت نظام غیر عقلا نشاید و ادراک معانی دقیقه و نکات انیقه او از غیر فصحا و بلغا نیاید
قول او لعلکم تتقون اشارتست بآنکه ایشان ابر زید فایق این کلام کما ینبغی محقق و متیقن نیست چنانکه فرموده است که و لا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب قصاص بر وجه مساوات و حکمت آن الایة التاسعة قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل
و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا یعنی و مکشید صاحبان نفس
را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحقی از حقوق که موجب کشتن او گردد و آنکس که کشته شود در حالتی که ستم کرده باشند بر او
تحقیق که کرده ایم از برای وارث او حجتی و غالبیتی در قصاص کردن قاتل او پس باید که تجاوز نکند از حد شرع از قاتل بر این وجه که
بطریق ظلم کسی را بیشتر مر دستی که ولی مقتول است یاری داده شده از جانب خدای تعالی در قصاص قاتل بدانکه مقتول حرم خدم عاید بوجه
مقدر است یعنی حرم آیه قتلها و الا بالحق و استثناست از مقدری متعلق بقول او و لا تقتلوا یعنی لا تقتلوا بوجه من الوجوه الا بالحق
و بهتر آنست که متعلق باشد بلا تقتلوا و حرم آیه هر دو بر سبیل تنازع و مراد از حق حقیقت از حقوق شرعیه که مستوجب قتل شود مثل زنای
محصنه و ردت فطریه و کشتن کسی بطریق ظلم و مراد از قتل بطریق ظلم کشتن است عمدا بغیر حق و مراد از ولی مقتول وارث اوست و مراد از
سلطان تسلط و غالبیت است بر قاتل در قصاص او و دادن حد دیت از و و عفو از و و در قول او فلا یسرف یکی قراءت است یا و قرائت اما
بر قرائت اول ضمیر یسرف راجع است بقاتل و فا از برای تفریع است یعنی پس باید که آن قاتل تجاوز نکند از قتل و از حد شرع بر این وجه که مرتکب
قتل بطریق ظلم شود یا کشته شود و بر این تقدیر ضمیر انه راجع است بولی یا مقتول ظلما یعنی هر دستی که ولی مقتول ظلما یا مقتول ظلما منصور است از
جانب خدای تعالی بآنکه واجب گردانیده است قصاص قاتل او را باختیار وارث او و احتمال دارد که ضمیر یسرف راجع باشد بولی مقتول ظلما و فا
فصیحه باشد یا از برای تفریع و ضمیر انه راجع است بمقتول اسرافا یعنی پس باید که وارث آن مقتول تجاوز نکند از حد شرع در قتل بر این وجه که غیر
قاتل او را بکشد یا بسبب یک کس جماعتی را بکشد یا مرد فاضل دیت یا بسبب زنی مردی را بکشد یا مرد فاضل دیت و اما بر قرائت دوم ظاهر آنست
لا یسرف خطاب باشد بهر کس که صلاحیت خطاب داشته باشد بطریق خطاب نبوی و ضمیر انه راجع باشد بمقتول باسم اسرافا یعنی اسراف
میکند

در کشتن او از جهت آنکه کسی که با سراف و ظلم کشته شود و منصور باشد از جانب خدای تعالی با نتقام او از قاتل او بطریق قصاص و این مذکور والست بر تحریم قتل و جواز قصاص او مر وارث مقتول را الآیة الخامسة قوله تعالی فی سورة النساء ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی و آنکس که بکشد مؤمنی را در حالتی که قصد کشتن او کرده باشد پس جزای آنکس عذاب دوزخ است در حالتی که جاوید بماند در دوزخ و خشم کند خدای تعالی برو و دور گرداند او را از رحمت خود و مهیا گرداند از برای او عذاب بزرگ بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را کشته یافت در میان بنی النجار و قاتل او معلوم نبود کیفیت حال بعرض رسول خدا صلعم رسانیدند آنحضرت امر فرمود بنی النجار را که دیت او را به برادرش بدهند و برادر او را با اتفاق مرد مسلمی جهت اخذ دیت فرستاد و ایشان اطاعت قبول نموده صد شتر تسلیم نمودند چون ایشان شتر گرفته نزدیک مدینه رسیدند مقیس آن مرد مسلم را که همراه او بود کشت و صد شتر را راند و مرتد شد و بمکه شتافت پس این آیه نازل شد و مراد از قتل عمد نزد محققان اصحاب ما فعلی است یکبی واقع شود و فاعل قصد قتل آنکس کرده باشد و کشتن شود بان فعل خواه بآلت حدید باشد و خواه بغیر حدید و خواه کشته شدن کسی بمثل آن فعل و آن آلت معتاد باشد و خواه نباشد و اما قتل کسی بی قصد ایقاع اصل فعل برو بلکه بقصد ایقاع فعل بدیگری قتل خطاست و قتل کسی بقصد ایقاع اصل فعل برو از برای غرض دیگر مثل تادیب نه از برای او شبیه عمد است و حکم اول قصاص است یا دیت بر جانی و حکم ثانی دیت است بر عاقله جانی و حکم ثالث دیت است بر جانی و مبنا در خلود در جهنم جاوید بودن است در عذاب دوزخ و بر این تقدیر واجب باشد تاویل آیه مذکوره بحمل قتل مؤمن بر قتل او از جهت ایمانش چنانکه مرویست از امام صادق عم در توجیه این آیه و مبنا در است از کلام یا بر استحلال قتل او که از ارتداد است چنانکه مناسب سبب نزول مذکور است یا بحمل خلود بر مکث طویل یا بحمل کلام بر مبالغه و اغراق در تقبیح حال قاتل مؤمن عمدا بغیر حق زیرا که در علم کلام تحقیق یافته که مرتکب کبیره مخلد نیست در نار پس آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه کافر و مرتد مخلد در نار باشد و قتل مؤمن بر سبیل عمد بغیر حق موجب دخول است در نار جهنم و مستوجب غضب الهی و سخط است الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطاء ومن قتل مؤمنا خطاء فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما یعنی و جایز نیست مر هیچ مؤمنی را که بکشد مؤمنی را مگر بر سبیل خطا و آنکس که بکشد مؤمنی را بطریق خطا پس واجب شود برو آزاد کردن بنده مؤمن جهت کفارت آن قتل و واجب شود برو دیت آن قتل خطا که تسلیم کند از برای وارثان آن مقتول مگر آنکه ببخشند وارثان مقتول دیت را بقاتل و ابراء ذمه او کنند پس اگر باشد آن مقتول از قوم کافر که دشمن باشند مر شما را

و او مومن باشد پس واجب باشد بر قاتل آزاد کردن بنده مؤمن و دیت و اگر باشد مقتول از قومی که میان شما و میان ایشان عهدی باشد مثل اهل ذمه پس واجب شود بر قاتل دیت آن قتل که تسلیم کند از برای وارثان مسلمان و آزاد کردن بنده مؤمن پس کسی که نیابد بنده مؤمن پس واجب باشد برو روزه داشتن دو ماه پیاپی شروع گردانیده شد احکام مذکوره از جهت رحمت نازله خدای تعالی در حق بنده ها و هست خدای تعالی دانا باحوال بنده های خود و حکم کننده بحکمت در جزای ایشان ظاهر آنست که مراد از قول او ما کان نفی جوازست و در زمان حال و اختیار صیغه ماضی تنبیه است بر آنکه عدم جواز قتل مذکوره در او مان سابقه نیز واقع بوده و قول او الا خطاء مستثنی منفصل است بحسب معنی و نصب او بر حالیت است یا مصدر است یا مفعول له بودن یعنی ان قتل مؤمن منتفیا بصفة الا خطاء فیه یا نوع من انواع القتل الا قتل الخطاء او بسبب من الاسباب الا الخطاء فیه یعنی مواخذه میکرد و مؤمن بقتل مؤمن در جمیع احوال مگر در حالتی که خطا کننده باشد در آن قتل یا بجمیع انواع قتل مگر قتل خطا یا بجمیع علتها مگر بعلت خطا کردن در آن قتل و وجه حمل بر مستثنی منقطع ظاهر نیست و قول فتحریر رقبة فاعل فعل محذوف است یعنی فیجب علیه تحریر رقبة یعنی واجب است برو کفارت آن قتل آزاد کردن بنده مؤمن و قول او الا ان یصدقوا مستثنی متصل است از مقدر یعنی واجب است برو تسلیم دیت آن قتل خطا بوارثان مقتول در جمیع اوقات مگر در وقت تصدق وارثان دیت را برایشان و تصدقوا بصیغه در اصل یتصدقوا بوده است مثل یطهروا که در اصل یتطهروا بوده و مراد از تصدق ابراء ایشان است ذمه قاتل را از دیت و تعبیر از ابراء بتصدق از برای ترغیب است بآن زیرا که حکم مصدق دارد ثواب و کیفیت و کمیت دیت قتل خطا با سایر اقسام قتل در کتب فروع بتفصیل مسطور است و مراد از قول عدو لکم کافران حربی است زیرا که متبادر از عداوت عداوت دینی است یعنی آن مقتول اگر مومن باشد و وارثان او همه کافران حربی باشند دیت واجب نباشد بلکه کفارت واجب شود و بس و مراد از قوم ثانی کافران معاهد است یعنی کافران ذمی که جزیه قبول کرده باشند یا کافرانی که صلحی و عهدی واقع شده باشد میان ایشان و اهل اسلام یعنی اگر قوم او کافران معاهد باشند واجب باشد تسلیم دیت او نیز مشهور ارد بهم است بقوم او چنانکه مختار اصحاب ماست لیکن ظاهر آنست که دیت او مخصوص باشد بقوم مسلمین او اگر باشند زیرا که ظاهر آیت مذکوره دلالت بر آنکه مقتول مذکور درین صورت نیز مؤمن باشد

و مقرر است که میراث مسلم بکافر نمیرسد از جهة حدیث نبوی صلعم که لا یتوارث بین اهل ملتین یعنی میراث نبرند
از یکدیگر اهل دو ملت تا انکه اگر مقتول مذکور کافر باشد باید که قتل او موجب کفارت نشود و مراد از عدم
وجدان رقبه مومن است که مالک نباشد رقبه مومن و قیمت او را اگر نیز زیاده باشد از قوت روز واد
و خانه ضروری و مسکن ضروری او و از خادم ضروری او نیز اگر محتاج باشد بخادم بسبب مرضی یا بسبب علو مرتبت
بحسب عادت و مراد از تتابع شهرین اتصال یکماه است با یکروز از ماه دوم چنانکه در مثل این مقام مکرر شد
و اگر قادر نباشد بر روزه دو ماه پیاپی واجب شد اطعام شصت مسکین چنانکه گذشت بنابر ادله معتبره و ظاهر
اعلام نصوص با و اینجا از جهت اکتفا کردن است بنظایر این مقام و ظاهر آنست که قول او توبة من الله
مفعول له فعل محذوف است یعنی شرع هذه الاحکام للعباد و توبة من الله و توبة از جانب خدای تعالی بمعنی
رحمت است و پوشیده نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه واجب است در قتل مومنی
بر سبیل خطا کفارت مرتبه که آزاد کردن یک بنده مومن است اگر مقدور قاتل باشد و الا روزه
داشتن دو ماه پیاپی اگر مقدور او باشد و الا اطعام شصت مسکین و تسلیم دیت قتل خطا بوارثان او
مسلمانان او اگر باشند خواه همه وارثان او مسلمان باشند و خواه بعضی مسلمان باشند و بعضی کافر
و اگر همه کافر باشند کفارت واجب شود و لیس دیت **الآیة السابعة** قوله تعالی فی سورة المائدة و کتبنا
علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن
تصدق به فهو کفارة له یعنی و واجب گردانیدیم بر یهود در توریة از انکه نفس قصاص کرده شود در مقابل نفس و چشم
در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان و جراحتها نیز در محل قصاص اند
پس کسی که تصدق کند بقصاص که حق اوست پس ان تصدق کفارت است مر گناهان او را و ظاهر آنست که ضمیر علیهم
راجع است بیهود و ضمیر فیها بتوریت که در آیت سابق مذکور است و کلمه با در قول او بالنفس و نظایر ان بمعنی مقابله
است یا سببیت و در جزو اول معطوفات مذکوره دو قرائت است نصب باعتبار لفظ اسم ان و رفع باعتبار
محلش و جزو ثانی معطوفات مذکوره معطوفست بر خبر آن و قول او قصاص مضاف الیه است مضاف مقدر است
یعنی ذات قصاص و قصاصات مذکوره در نفس و اطراف اگرچه منکوب اند در توریت معتبر و معمول اند در شرع ما نیز
باتفاق لیکن مخصص بشرایط معتبره در قصاص نفس است و اطراف و جروح مثل مساوات در اسلام و حریت و
غیر ان و مساوات در صحة و فساد و اطراف و در محل و مقدار اطراف و جروح و عدم احتمال جروح بغذر و خطا مثل جائفه

دو امیه بخلاف مثل باشد و مفصله بتفصیل که در کتب اصحاب مذکور است بنابر ادله معتبره و ضمیر به راجعست به قصاص
و ضمیر هو راجعست بتصدق مذکور و ضمیر له راجعست بمن یعنی گناهان او را و آیه مذکوره دلالت بر وجوب قصاص
در نفس و اطراف و جراحات بشرایط معتبره در شریعت موسی علیه السلام دارد و در شریعت ما الزاما بنابر اصالت عدم نسخ
و انکه باجماع ثابت شده منسوخیت مجروح من حیث المجروح توریت و بنابر کتب سابقه است نه منسوخیت هر یکی از
احکام توریت و باقی کتب و بر تو لازم نمی آید بعد شرعیه شریعت پیغمبر ما دیگر سابق زیرا که موافق در بعض احکام
اتفاقی است و انچه ممنوع است نزد اکثر علماء اصول متابعت پیغمبر ماست نه پیغمبران سابق را نه موافقت در بعض احکام
بحسب اتفاق و نیز آیت مذکوره دلالت بر انکه عفو کردن از جنایت و ترک قصاص افضل است و کفارت گناهان
عفو کننده است بنابر تفضل خدای تعالی در بخشیدن ان گناهان برکت عفو از جنایت نه بنابر احباط که باطلست نزد اهل
حق چنانکه در علم کلام تحقیق یافته و برین قیاس است کلام در سایر مکفرات ثابته در قران و احادیث **الآیة
الثامنة** قوله تعالی فی سورة حمعسق و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی و هر اینه کسانی که داد خود را بستانند
بعد از ظلمی که بر ایشان واقع شده باشد پس انجماعت نیست بر ایشان هیچ راه مواخذه و اعتراض بر انکه لام در
قول او لمن انتصر لام ابتداست و من موصوله است یا موصوفه که مبتدا واقع شده و انتصار داد ستاندن است
و ضمیر ظلمه راجع است بمن و اضافه ظلم باو اضافه مصدر است بمفعول یعنی کسانی که داد خود بستانند از ظالمان خود و کلمه
ما از برای جنس است و من استغراقی است از برای تاکید نفی و عموم و سبیل اسم ماست و علیهم خبر او مقدم بر او
از جهة اهتمام و این آیت دلالت میکند بر انکه کسی که داد خود از ظالم بستاند و استیفای حق خود نماید بر وجهی
که مقرر شود خواه بحکم حاکم و خواه بغیر ان خواه در طرف و خواه در جرح و خواه در مال مواخذه نباشد بر وی عند الله
بشرط انکه تعدی ننماید **الآیة التاسعة** قوله تعالی فی سورة حمعسق ایضا و جزاء سیئة سیئة مثلها فمن عفی و اصلح فاجره علی الله
انه لا یحب الظالمین یعنی جزای عمل بد عمل بدیست مثل ان عمل بد پس کسی که عفو کند از عمل بد کسی و صلح نماید
پس اجر عفو پس فرد او واجب باشد بر خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را و مراد از سیئه اول
معنی حقیقی اوست یعنی عمل نامشروع نسبت بکسی و مراد از سیئه دوم عمل مشروعست که در مقابل ان عمل نامشروع
واقع شود و تسمیه او بسیئه بر سبیل مشاکله و مجاز است یا مراد از و معنی لغوی اوست نسبت بصاحب سیئه اول
یعنی جزای عمل بد نامشروع نسبت بکسی عمل بدیست بصاحب عمل اول اگرچه این عمل مشروعست و قول او سیئة مثلها تنبیه
است بر انکه جزای ان را از کسی اکتفا باید کرد بجزائی مانند ان و از ان تعدی نباید نمود و ظاهر آنست که قول

او ان الله لا یحب الظالمین تاکید منع است از تعدی از مثل تعدی متعدی زیرا که مثل ظالم است و خدای تعالی ظالم را
دوست نمیدارد و پس متعدی از مثل دعوای نشود دوست نمیدارد در قول او فمن عفی جمله معترضه است جهت بیان
انکه عفو کردن از بدی مردم بهتر است از انتقام کشیدن از ایشان زیرا که موجب اجر است بر خدای تعالی بر وجهی
که مناسب کرم او باشد و این آیت نیز دلالت میکند بر انکه جایز است انتقام بدی مثل آن لیکن عفو کردن
افضل است **الایة العاشرة** قوله تعالی فی سورة المؤمنین ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین یعنی هر آینه بتحقیق آفریدیم ما آدمی را از خلاصه که
گل است بعد از ان گردانیدیم فرزندان او را از نطفه که قرار گیرد در محل استوار که رحم است بعد از ان
گردانیدیم آن نطفه را خون بسته پس گردانیدیم خون بسته را گوشت خاییده پس گردانیدیم آن گوشت خاییده
را استخوان پس پوشانیدیم آن استخوانها را گوشت بعد از ان گردانیدیم او را مخلوق دیگر پس بزرگ است خدا
نیکوترین آفریننده کان است بدانکه لام لقد خلقنا لام تاکید است در جواب قسم محذوف یعنی والله لقد خلقنا
و مراد از انسان هیکل محسوس است و سلالة از سل است بمعنی بر کشیدن یعنی زبده و خلاصه چیزی و من اول ابتدائیه است
و من ثانی بیانی یا ابتدائیه با صله سلالة یعنی خلق کردیم آدمی را از خلاصه که گل است یا خلاصه ممتزق از گل یا خلاصه
که بر کشیده شده است از گل و ضمیر جعلناه راجع است بانسان بحذف مضاف و نطفه منصوب است بنزع خافض یعنی
گردانیدیم نسل او را از نطفه و دور نیست که ضمیر جعلناه راجع باشد بانسان بتقدیر حین بطریق حذف و ایصال
یعنی گردانیدیم او را انسان نطفه و مراد از قرار محل قرار است و مکین بمعنی محکم و استوار صفت اوست و مراد از
او رحم مادر است یا صلب پدر و کلمه ثم بعد از و موهم احتمال اوست و در ورود لفظ عظاما چند قراآت است صیغه جمع
در هر دو و صیغه مفرد در هر دو و اول جمع و ثانی مفرد و عکس و قول او کسونا احتمال دارد که بمعنی تر باشد و لحما بمعنی
لحم و احتمال دارد که عظام و لحم هر دو استعاره یا کنایه باشند و کسونا استعاره تمثیلیه است و مراد از انشاء خلق
دیگر و خلقا آخر بمعنی مخلوقا او مفعول به اوست یا بمعنی مصدر او مفعول مطلق او یعنی خلق کردیم او را و گردانیدیم
محلی مخلوق دیگر بنفخ روح در و و متعلق گردانیدن نفس ناطقه با و یا خلق کردیم او را خلق کردن دیگر و در
تقدیر لفظ آخر اشارت است بانکه ماهیت انسان مغایر است ماهیت نطفه و مغیرات او را که جا و تنند و تبارک بمعنی تعظم
و تعالی است و لفظ خالقین تنبیه است بر انکه غیر خدای تعالی خالقان هستند زیرا که عباد خالق افعال اختیاریه خود اند

بمذهب اهل حق و کلمه ثم در اول بمعنی تراخی در زمان است و در ثانی بمعنی تراخی در رتبه یا تراخی در زمان و در
ثالث بمعنی تراخی در رتبه است و فاها اشارت اند بعدم تراخی زمانی در تبی بانکه از اجتهاد بعض مراتب
مذکوره در استعداد و ماهیت و فا و ثم از برای تفریع است و در قول او فتبارک الله التفات است از
تکلم بغیبت و مخفی نماند که اکثر اصحاب استدلال کرده اند بآیت مذکوره بر انکه دیت جنین منقسم است بمراتب
انتقالات او که مذکور است درین آیت برین وجه که چون ثابت شده است که کسی که برساند مردی که جماع میکند
با حلیله خود را جایی که انزال کند و منی او ضایع شود واجب شود بر آن کس ده دینار دیت آن منی و لهذا بعضی
فقها برآنند که اگر مرد عزل از زوجه بی اذن او واجب شود بر و دیت آن منی ده دینار از ینجا معلوم میشود که
دیت منی پیش از انکه در رحم قرار گیرد ده دینار است و ظاهر انست که بسبب قرار گرفتن در رحم ده دینار دیگر
بیفزاید پس دیت نطفه که قرار گرفته باشد در رحم بیست دینار باشد و مرتبه علقه دو مقدار مرتبه نطفه است پس
دیت علقه چهل دینار باشد و هر یک از مراتب دیگر زاید است بر مرتبه فوق خود بهمان قدر که علقه زاید است
بر نطفه رحم پس دیت مضغه شصت دینار باشد و دیت عظم هشتاد دینار باشد و دیت نفخ روح صد دینار
و بعد از ان دیت کامله متعین گردد اگر پسر باشد و نصف آن اگر دختر باشد و نصف مجموع در جنین اگر معلوم نشود
که پسر است یا دختر مثل خنثی مشکل لیکن این مقدمات محتاجست ببیان و بهتر انست که تمسک جویند در بیان این
احکام بروایات معتبره نبویه و امامیه علیهم السلام

کتاب القضا

این کتاب در بیان احکام قاضی است
و گواهها و درین کتاب پانزده آیت است **الایة الاولی** قوله تعالی فی سورة ص یا داود انا جعلنا بین الناس بالحق
و لا تتبع الهوی یعنی ای داود بدرستی که ما گردانیدیم ترا خلیفه و وکیل خود در زمین پس حکم میان مردم براستی
و پیروی مکن خواهشهای نفسانی را و مراد از خلیفه قایم مقام پیغمبران سابق است در نبوت یا وکیل و گماشته
خدای تعالی در تبلیغ احکام او بخلق و هوی در لغت بمعنی محبت و میل نفسانی است پس آیت مذکوره دلالت
میکند بر مشروعیت و وجوب حکم و قضا میان مردم براستی و بر وجوب تسویه میان متخاصمین و عدم ترجیح
یکی بر دیگر در سلام و کلام و نشستن و نظر کردن و غیر آن **الایة الثانیة** قوله تعالی فی سورة المائدة وان احکم بینهم
بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم یعنی پس حکم کن ای محمد میان مردم بانچه فرستاده است خدای تعالی بسوی تو در
قرآن و پیروی مکن خواهشهای نفسانی ایشان را کلمه فا از برای تفریع است بر کلام سابق و آن قول اوست
وانزلنا الیک الکتاب بالحق و مراد از اهواءهم میلهای نفسانی و خواهشهای مردم است در قضایایی که اتبع

شود میان ایشان مرین ایت نیز دالست بر وجوب حکم میان متخاصمین براستی و عدم ترجیح بعضی بر بعضی
بغیر حق و نزد یکی است با وین ایت در لفظ و معنی انچه که مذکور است بعد از این آیت نزدیکا و این قول
اوست و ان حکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم و کلمه من درین آیت ان مفسره است و معطوفست بر کتاب
در قول او و انزلنا الیک الکتاب یا بر مجموع انزلنا بتقدیر و امرنا ان احکم الایة الثالثة قوله تعالی فی سورة
النساء فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی
پس سوگند به پروردگار تو ای محمد که ایمان نمی اورند تا انکه حاکم گردانند ترا در انچه محل تزاحم واقع میشود در
میان ایشان بعد از ان نیابند در نفسهای خود تنگی و ملالی از جهة انچه حکم کنی بان و انقیاد کنند حکم ترا انقیاد
کردنی بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این ایت آن بود که نزاع واقع شد میان زبیر و حاطب بن ابی
بلتعه در باب مجری الشرب آب رود خانهای موضع حره که در مدینه واقع بود با ان درختهای خرمای خود را آب
میدادند و نزد پیغمبر رفتند آنحضرت فرمود بزبیر که اول تو آب ده بعد از ان بهمسایه خود بگذار حاطب گفت از جهة
زبیر پسر عمه تست بجانب او حکم کردی آنحضرت متغیر شد و فرمود که ای زبیر آب ده بعد از ان ببند آب را بر زمین خود
تا انکه بسرهای دیوار برسد و استیفای حق خود بکن بعد از ان بگذار اول بطریق مصالحه فرمود که زبیر بعض از استیفای حق
خود حاطب را تسلی نماید و چون حاطب راضی نشد حکم فرمود که زبیر استیفای حق خود نماید زیرا که حق او مقدم بود
بحسب شرع پس این ایت نازل شد و کلمه فا تفریع است بر ماقبل و لا زایده است بجهت تاکید قسم و واو در ربک واو
قسم است و قول او لا یؤمنون ما اخر جواب قسم و شجر در لغت اختلاف و اختلاط است و از این جهة درخت
را شجر خوانده اند زیرا که اجزای او مختلط است با هم با انکه شاخهای او مختلف است در وضع یعنی ایمان ایشان
معتبر نمیشود با انکه حاکم خود دانند ترا در انچه مختلف فیه و محل نزاع واقع میشود در میان ایشان و هر حکم که کنی
بر ایشان تنگ دل نشوند و اطاعت و انقیاد نمایند حکم ترا از خلوص اعتقاد و پوشیده نیست که این آیت نیز دلالت
میکند بر شرعیت حکم و در وجوب انقیاد متخاصمین حکم حاکم را الایة الرابعة قوله تعالی فی سورة المائدة و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی و انکسانی که حکم نکنند بانچه فرستاده است خدای تعالی از احکام در غیر
در کتب سماویه پس انجماعت کافرانند و در اواخر ایت بعد از این ایت واقع شده که و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و هرسه آیت در شان یهود نازل شده و تغییر و تحریف
ایشان احکام توریت را الکن حکم عام داشته و ظلم و تعدی است بر نفس یا بر غیر و فسق خروج از طاعت خدای تعالی و وجه

باوصاف ملایمه با تعیین است بنا بر انکه مراد از فسق مطلق خروج از طاعت خدای تعالی باشد یا انکه تعبیر
بکفر مبنی بر انکه عدم حکم بانچه خدا فرموده و حکم کردن بخلاف ان از جهة انکار حکم خدای تعالی و اعتقاد حقیقت
خلاف ان باشد و تعبیر بظلم و فسق مبنی بر انست که عدم حکم بانچه خدای تعالی فرموده از روی اعتقاد نباشد
چنانکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما از الخبیث که متعدی است بر غیر ظلم باشد بر غیر چه مشاد را از
ظلم ظلم بر غیر است و از الخبیث که خلاف حکم خدای تعالی است فسق باشد و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند
بر انکه واجب است حکم بانچه خدای تعالی فرموده الایة الخامسة قوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل تفسیر این آیت بتمام در کتاب عفو
ذکر رفت و غرض از ایراد او اینجا انست که دلالت میکند حکم حکام شرع میان مردم بر وجه عدالت و راستی
الایة السادسة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله
و لا تکن للخائنین خصیما یعنی براستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو ای محمد این کتاب کامل که قرآنست براستی
تا انکه حکم کنی میان مردم بانچه نموده است و دانا گردانیده است ترا خدای تعالی بان و مباش از جهة خیانت
کنندگان دشمنی کننده با مردم سبب نزول این آیت واقعه ایست که ذکر میکنیم که ما بعد از شنیدن اگر
و قول او اراک از ارادت بمعنی اعلام است و ما عبارت است از مضمون جمله که متضمن باشد مفعول ثانی و
ثالث اوست و عاید ما مقدر است یعنی بما اراک الله یعنی بانچه عالم گردانیده است ترا خدای تعالی بان بطریق
وحی و خصیم فعیلست بمعنی فاعل از خصومت بمعنی دشمنی کردن و مجادله نمودن با کسی و این آیت دالست بر
وجوب حکم براستی و عدم جواز تقویت احد متخاصمین بغیر از حاکم شرع الایة السابعة قوله تعالی فی سورة
المائدة فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم یعنی پس اگر بیایند یهود نزد تو ای محمد پس حکم کن میان ایشان یا
روی خود بگردان از ایشان ضمیر جاؤک راجع است بیهود که مذکورند در آیت سابق و معنی ایت مذکور تخییر
پیغمبر است هرگاه یهود مرافعه کنند نزد آنحضرت حکم کردن میان ایشان باحکام اسلام و یا رد کردن ایشان
باحکام ایشان و این تخییر نزد اصحاب ما ثابت است بر حکام شرع را از امام و منصوبان آنحضرت خصوصا چون ما
که مجتهد اند بشرط انکه متخاصمین از یک ملت باشند یا باتفاق و اگر یکی یهودی باشد و دیگر نصرانی علی الصحیح الفریقین
و نزد بعضی این ایت منسوخ است بایت احکم بینهم بما انزل الله و مخفی نماند که نسخ خلاف اصل است و بی فرورت
قایل نباید شد بان و اینجا ضرورت نیست زیرا که ممکن است توفیق میان ایشان بانکه مراد از ان حکم وجوب

تحقیق پس آیت مذکوره دالست بر آنکه حکام شرع در آنکه حکم کنند میان اهل کتاب باحکام اسلام باحواله
کنند ایشان را باحکام ایشان الآیة **الثامنة** قوله تعالی فی سورة الانبیاء و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت
فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما یعنی و یاد کن ای محمد واقعه داود و سلیمان
را در آن زمان که حکم کردند در باب تاک انگور بجهت آنکه چریده بود در وی گوسفندان مردم و بودیم ما حکم ایشان را
حاضران پس دانا گردانیدیم ما بان مسئله را و هر کدام را از ایشان داده ایم حکومت پیغمبری و دانش احکام
الهی بدانکه قول او داود و سلیمان منصوبند بحذف فعل یا بحذف مضاف یا ذکر مقدر بقرینه اذ یحکمان یعنی یاد کن حکم
داود و سلیمان را در آن زمان که حکم کردند و مراد از قول او یحکمان معنی ماضی است و تعبیر از وی بفعل مضارع از جهة
تنبیه است بر احضار صورت بدیعه او و حرث بمعنی زراعت است و اینجا مراد تاک انگور است نفشت بمعنی چریدند شب در
شب و ضمیر لحکمهم راجع است بداود و سلیمان و متحاکمین مذکور ضمنا و ظاهر آنست که فا در ففهمناها بمعنی تعقیب است
و عطف است بر مقدر یعنی حکم داود و ضمیر نیز ففهمناها و ضمیر مفعول او راجع است بمسئله که مذکور است ضمنا
یعنی حکم کرد داود علیه السلام در حرث مذکور بحکمی بعد از آن تفهیم کردیم مسئله را در این باب بسلیمان علیه السلام و کلا مفعول آتینا
است مقدم بر وی جهة اهتمام بتعمیم یعنی هر یکی را از ایشان یا از پیغمبران داده ایم حکومت و علم گویند که حکم داود علیه السلام
برین وجه واقع شد که صاحب گوسفند تسلیم کند گوسفندان خود را بصاحب تاک عوض آنچه تلف کرده اند و سلیمان
علیه السلام یازده ساله بود گفت یا نبی الله موافق بحال هر دو و اولی علیه آنست که حکم کنم صاحب گوسفند گوسفندان را
در این سال تسلیم صاحب تاک کند تا منتفع شود از نتاج اینها و شیر و پشم الا که صاحب تاک تاک را تسلیم صاحب گوسفند
نماید اصلاح کند بعد از آن بهم باز گردانند داود علیه السلام گفت حکم تو بهتر است و در کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود حق سبحانه وحی فرستاد بداود علیه السلام که یکی از فرزندان خود را وصی خود گردان زیرا که در علم من
قرار یافته که هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده ام مگر آنکه وصی او از اهل بیت او باشد و داود علیه السلام را فرزندان بسیار
بود و خواست یکی از فرزندان خود را غیر سلیمان که مادر او زن تازه بود و بسیار دوست میداشت و میخواست که او را وصی
خود گرداند پس خدای تعالی وحی کرد بداود علیه السلام که تعجیل مکن تا آنکه یکروز دو مرد آمدند نزد داود علیه السلام و دعوی کرد
یکی بر دیگری که گوسفند او در شب باغ انگور مرا خورده و ضایع کرده اند حق سبحانه وحی کرد بداود که جمع
کن فرزندان خود را هر کدام که در این قضیه حکم بر وجه صواب کند وصی تو او باشد داود فرزندان را جمع کرد چون بر
قضیه مطلع شدند سلیمان علیه السلام گفت حکم کردم بر صاحب گوسفندان که نتاج و پشم گوسفندان امسال از گوسفندان حاصل شود

صاحب تاک

بصاحب تاک انگور تسلیم کنند و تا یکسال باغ انگور تربیت کنند تا مثل سابق انگور او حاصل شود داود علیه السلام گفت چرا
حکم نکردی که نفس گوسفندان را تسلیم او نماید در آن زمان قیمت تاک انگور که تلف شده و گوسفند برابر بود سلیمان
علیه السلام گفت که از جهة حاصل تاک او تلف شده و اصل تاک سال دیگر می روید و انگور میدهد بدین مناسب آنست که او
نیز حاصل گوسفندان خود را بدو دهد نه اصل گوسفندان را پس وحی آمد که حکم آنست که سلیمان علیه السلام کرد و خلافست
میان علما در آنکه حکم داود و سلیمان علیه السلام بوحی بود یا باجتهاد و مختار نزد محققان آنست که بوحی بود زیرا که مدار
اجتهاد بر ظن است و مرتبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام ارفع است از آنکه بظن عمل کنند فاما نه برین وجه که حکم
سلیمان ناسخ حکم داود باشد چنانکه قول جمعی است زیرا که جایز نیست که ناسخ و منسوخ و داود در یکجا
واقع شود و نیز منافات نیست میان حکمهای ایشان چه ممکن است قیمت گوسفندان و حاصل گوسفندان تا چه
حمل و آنچه تلف شده بود از تاک انگور در آن زمان برابر بوده باشد پس هر دو حکم صواب بوده باشد بنابر تقدیر صاحب
گوسفند چنانکه در شریعت ما مقرر است لیکن حکم سلیمان علیه السلام صواب بود زیرا که مشتمل بود بر رعایت مصلحت حاکمین
و جه مدعی در گرفتن حق خود تا مدت یکسال اگر چه واجب نیست و لهذا داود علیه السلام حکم کرد بتسلیم غنم لیکن افضل است
حکم سلیمان علیه السلام مبنی بر افضل شد بنا بر رعایت حال طرفین و از اینجا معلوم شد وجه آنکه مستفاد از قول او وکلا آتینا
حکما در حقیقت هر دو حکم است و پوشیده نیست که آیت مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت حکم و بر افضلیت
رعایت جانب متخاصمین حاکم را حتی الامکان الآیة **التاسعة** قوله تعالی فی سورة البقرة ولا تأکلوا اموالکم بینکم
بالباطل وتدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون یعنی و مخورید مالهای یکدیگر را
در میان خود بسبب باطل و میفرستید مالهای خود را بسوی حاکمان بطریق رشوت تا بخورند پاره از مالهای مردم بسبب اثم
و حال آنکه شما میدانید که مال مردم است و خوردن او ظلم است و سبب گناه مراد از اموالکم بینکم است بحذف مضاف
یا بر سبیل توابع بر وجهی که مناسب باشد و قول او بینکم اشارتست بآنکه خوردن مال غیر بطریق خفیه و پنهانی واقع میشود
نه بطریق علانیه و قول او بالباطل بسبب الباطل یا بالوجه الباطل متعلق است بتأکلوا و تدلوا معطوفست بر تأکلوا
یعنی لا تدلوا و ضمیر بها راجع است باموالکم بمعنی مالهای خود بر سبیل استخدام و معنی الادلا بالمال مالهای خود بسوی حکام دادن
مالهای خود است بحاکمان جور بطریق رشوت چنانکه متبادر است و فریقا بمعنی کثیر است و باء در بالاثم باء ملابست
یا بار سببیت و بر تقدیر ثانی مراد از اثم سبب اثم است یعنی ظلم و قول او وانتم تعلمون حالست از فاعل لتأکلوا
یا فاعل لا تدلوا یا فاعل لا تأکلوا و آیت مذکوره دلالت بر تحریم مال غیر بباطل و بر تحریم دادن رشوت بحاکم جور از رای

اخذ ال خیر لحکم اجل الایة العاشرة فی سورة النساء الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک
وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا
بعیدا یعنی ایا نظر نکردی ای محمد بسوی انانکه گمان می برند که ایشان ایمان آورده اند بآنچه فرموده
فرستاده شده است بسوی تو وانچه فرستاده شده است پیش از تو در حالتی که میخواهند که طلب
حکم برند بسوی ولید در حالی که امر کرده باشند ایشانرا بانکه ایمان نیاورند باو بلکه انکار کنند او را و میخواهند
شیطان انکه گمراه گرداند ایشانرا گمراه گردانیدنی دور از راه راست یا فی بعضی مفسران گفته اند
که سبب نزول این آیت آن که میان بشر منافق و فرد یهودی خصومت واقع شد یهودی گفت
که نزد پیغمبر ص میرویم و منافق میگفت که نزد کعب بن اشرف میرویم آخر نزد پیغمبر ص رفتند آنحضرت
حکم بحقیت یهودی کرد منافق راضی نشد پس این آیت نازل شد و مراد از روایت
بصری است و کلمه الی است [illegible] باعتبار تضمین معنی تسلط و مراد از زعم خبر کاذب است از بحث مشهور
شده است که الزعم مطیة الکذب یعنی لفظ زعم مرکب دروغ است و قول او یریدون حال
است از الذین که مفعول لو اسطه [illegible] است یا از فاعل یزعمون و التحاکم یعنی رفتن است
نزد حاکم بطلب حکم و طاغوت [illegible] ولید است و انجا مراد کعب بن اشرف است
نامیده شده او به [illegible] در اضلال و ضلال یا بنا بر طغیان او در کفر و عداوت پیغمبر ص یا باعتبار معنی اصلی طاغوت
که از طغیان است و قول او وقد امروا حالست از فاعل یریدون و باعتبار صیغه جمع و ضمایر جمع
با انکه سبب نزول اراده یک منافق بود بسوی طاغوت از جهت تعمیم حکم است و مخفی نیست
که آیت مذکوره دلالت میکند بر تحریم مرافعه نمودن بحکام جور و مؤید اینست انکه روایت
کرده اند از امیر المؤمنین ع که فرمود کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت یعنی هر حاکمی
که حکم کند بغیر سخن اهل بیت پیغمبر ص پس آن حاکم طاغوت است و این آیت را خوانده و درین معنی
روایات بسیار وارد شده الآیة الحادیة عشرة قوله تعالی فی سورة ص و شددنا ملکه واتیناه
الحکمة وفصل الخطاب یعنی محکم گردانیدیم پادشاهی داود ع را و دادیم او را شریعت و کلام جدا
کننده میان حق و باطل ضمیرهای غایب راجعند بداود ع زیرا که سابق ولاحق کلام در وصف
اوست و در شددنا دو قراءت است تخفیف دال از شد و تشدید و ال[illegible] تشدید که دلالت

بر مبالغه و مراد از محکم گردانیدن او تقویت اوست بنصرت یا بکثرت لشکر یا مهابت چنانکه مرویست که نزد
او کسی بر کسی گاوی دعوی کرد و گواه نداشت خدای تعالی وحی فرستاد بداود ع که بکش مدعی علیه را از مضمون وحی
خبردار گردانید اقرار کرد که من پدر او را کشتم و گاو او را گرفتم از جهت مهابت او در دلهای مردم جا گرد
و ملک او استحکام یافت و مراد از حکمت شریعت است یا زبور یا هر کلام مطابق واقع و خطاب عبارتست از
کلامی که با و خطاب کنند بغیر و فصل مصدریست بمعنی اسم فاعل یا بمعنی اسم مفعول و اضافه او بخطاب اضافه
صفت است بموصوف یعنی کلام جدا کننده میان حق و باطل یا میان مقصود و غیر مقصود یا جدا کرده شده مقصود از
غیر مقصود و احتمال دارد که فصل بمعنی مصدری باشد [illegible] در نسبت [illegible] چنانکه باید تامل [illegible] و بعضی گفته
اند که مراد از فصل الخطاب که حق سبحانه و تعالی بداود ع داده مطلع کلام و فصیح صحیح است خواه در حکومات و خواه
در [illegible] و خواه در محاورات و خواه در غیر ان و بعضی گفته اند که مراد لفظ اما بعد است که میان خطبه و مقصود
مذکور کرده و اول کسی که تکلم نمود بان داود است لیکن برین تقدیر ظاهر انست که مراد از فصل دو کلام باشد از
یکدیگر و بعضی روایت کرده اند از امیر المؤمنین ع که مراد از فصل الخطاب قول داود است که البینة علی المدعی
والیمین علی المدعی علیه زیرا که این حدیث اول از داود ع وارد شده و برین تقدیر مذکوره دلالت میکند
بر انکه وظیفه حاکم شرع انست که از مدعی گواه طلب کند و اگر گواه نداشته باشد مدعی علیه را سوگند دهد
الایة الثانیة عشرة قوله تعالی فی سورة النور واذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون وان یکن
لهم الحق یاتوا الیه مذعنین یعنی هرگاه خوانده شوند بسوی خدا و رسول خدا تا حکم کند رسول خدا میان ایشان ناگاه
گروهی از ایشان روگرداننده کانند از رفتن بسوی خدا و اگر باشد مر ایشانرا حق در قضیه میایند بسوی رسول خدا
انقیاد کنندگان بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان بشر منافق و یهودی که سابق مذکور شد و بعضی
گفته اند نازل شد در شان مغیرة بن وائل که با امیر المؤمنین نزاعی داشت بر سر زمینی و [illegible] و هر چند آنحضرت
او را بسوی پیغمبر ص میخواند قبول نمیکرد و میگفت که پیغمبر ترا دوست میدارد میترسم که برمن حیف کند و بعضی گفته اند
که نازل شد در شان عثمان که زمینی خریده بود از امیر المؤمنین ع و میخواست که رد کند بر آنحضرت بسبب انکه سنگها
برون آمده ازو با آنکه خیار رد نبود او را زیرا که ازان سنگها ضرری باو نرسیده او را مخلوق بود در ان زمین و امیر
المؤمنین ع میگفت که رسول خدا میان من و تو حکم میکند و او ابا میکرد و حکم بن ابی العاص میگفت باو که اگر

جاکم نزد پیغمبر صلعم روید هر آئینه حکم خواهد کرد بجانب پسر عم خود و ذکر الله در قول او الی الله ورسوله از برای
تمهید عطف رسول است جهت تعظیم رسول خدا صلعم و تنبیه بر کمال اتصال و ارتباط میان آنحضرت و خدای تعالی
یعنی که خواندن بسوی رسول خدا صلعم بمنزله خواندن بسوی خدای تعالی است چنانکه گویند اعجبنی زید و کرمه
از اعجبت کمفت لیحکم بینهم یعنی تا حکم کند رسول خدا میان ایشان و کلمه اذا از برای مفاجاه است و قول او
وان یکن لهم الحق دلالت بر آنکه در شرطیه اول قید دیگر معتبر است یعنی هرگاه خوانده شوید بسوی رسول صلعم تا حکم
کند میان ایشان و نباشد حق مر ایشان را بلکه حق بجانب خصم ایشان اعراض کنند از رفتن نزد آنحضرت از برای آنکه
میدانند که آنحضرت بجانب خصم ایشان که حق بجانب اوست حکم خواهد فرمود و اگر اتفاقا حق بجانب ایشان
باشد بروند نزد آنحضرت از روی انقیاد و اهتمام تمام چه میدانند که درین صورت حکم بجانب ایشان خواهد کرد پس
از برای حصول مقصود خود میروند نه از برای متابعت حکم آنحضرت و درین آیت نیز دلالت بر آنکه واجبست بر متخاصمین
انقیاد حکم حاکم شرع الایة الثامنة عشرة قوله تعالی فی سورة الحجرات یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان
تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای گروه مؤمنان اگر بیاورد نزد شما فاسقی خبری پس تفتیش کنید که
راست است یا دروغ از جهت مکروه داشتن آنکه حضرت رسانید بجماعتی بسبب نادانی و پس بگردید بر آنچه کرده اید پشیمان شوید
کمان فسق در لغت بمعنی خروج مطلق است و در شرع بمعنی خروج است از طاعت خدای تعالی یا ایمان و کلمه نا در قول
انما از برای مقدمه است یا از برای ملابسه در قول فتبینوا و قرائتست صیغه امر از تبین نبادون بمعنی ثبادون
بمعنی تفحص نمودن و صیغه امر از تثبت جهت مکروه داشتن آنکه برسید و معرت بشما برسد بجماعتی که خبر فاسق در حق
ایشان باشد و قول او بجهالة متعلق بتصیبوا و یا حال از برای سببیت است یا تثبتوا و یا بمعنی توقف و اول بمعنی ثانی
نیز آمده یعنی تفحص نمایید یا توقف کنید تا ظاهر شود که راست است یا دروغ و ان تصیبوا بحذف مضاف مفعول له
تثبتوا است یعنی کراهة ان تصیبوا قوما یعنی از برای ملابسه و قول او فتصبحوا بمعنی تصیروا است و علی ما فعلتم متعلق است بنادمین
ندم بمعنی پشیمان شدن است یعنی غمگین شدن بسبب وقوع فعل یا ترک بغیر لایق و مخفی نماند که متعلق تبیین بوجه فاسق که شاملست شهادات
را دلالت باعتبار مفهوم شرط بانکه شهادت و خبر فاسق که عادل باشد مقبولست و محتاج است به تبیین و تفحص و اما آنکه بعضی فقها
استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه عدالت شرطست در قبول شهادت و علماء اصول بر آنکه عدالت شرطست در
حجیت خبر واحد محتاج است ببیان و فهم مقدمات دیگر و عدالت عبارتست از ملکه که باعث شود بر ملازمت تقوی و
مروت و تقوی عبارتست از اجتناب از کبائر و ترک اصرار بر صغایر و مروت عبارتست از تنزه نفس از دنائت ملکی

بمنع و کثرت مزاح و خوردن چیزی در بازارها و بول کردن در راهها و آنچه موجب خفت نفس شود و در تحقیق کبیره و
صغیره اقوالست و در بعضی احادیث نبویه وارد شده که هفت است شرک آوردن بخدای تعالی و خون ناحق و دشنام دادن
عفیفه بزنا و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از کافران بعد از حضور و عاق شدن نزد پدر و مادر و از امیر المؤمنین علی ع
مرویست که پنج دیگر برین هفت افزودن و آن سحرست و ظلم و ربا و خوردن ربا و شرب خمر و دزدی و از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت که گفت کبائر نهصد نزدیک ترست از آنکه هفت و شیخ علی طبرسی رحمه الله گفته که نزد اصحاب ما همه گناهان
کبیره اند و کبیره بودن و صغیره بودن گناهان اضافیست الایة الآیة عشر قوله تعالی فی سورة النساء یا ایها الذین آمنوا کونوا
قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان
تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا یعنی ای گروه مومنان باشید قیام کنندگان بگواهی بعدالت مر راستی در حالتی
که گواهان باشند از برای رضای خدای تعالی اگرچه بر نفسهای خود گواه باشید یا بر پدر و مادر خود یا بر خویشان نزدیک خود اگر
باشند آنکس که گواهی میدهید بر او توانگر یا درویش پس خدای تعالی سزاوارترست بایشان از شما پس پیروی مکنید هوای نفسانی
را از برای آنکه عدول کنید از حق بباطل و اگر سر بپیچید از گواه شدن یا رو بگردانید از گواهی دادن پس بدرستی که خدای
تعالی هست بآنچه میکنید از نیک و بد خبردار بدانکه قوام صیغه مبالغه است از قیام و از اینجا مراد قیام نمودن است بشهادت بوجه
قول او شهداء یعنی مبالغه کنندگان باشید در قیام نمودن بگواهی بطریق عدالت و قسط یعنی عدالتست و شهداء حال مذکوراست
از فاعل قوامین و مراد از گواهی بر نفس اقرارست بحق غیر و از گواهی بر پدر و مادر و خویشان گواهیست بر مضرت ایشان
و آنکه اکثر اصحاب ما بر آنند و آن عدم قبول شهادت ولدست بر مضرت والد و جد پدری منافات ندارد با امر مذکور بشهادت
بر مضرت ابوین زیرا که اقامت شهادت مستلزم قبول شهادت نیست و ضمیر یکن راجعست بمشهود علیه و ضمیر بهما یعنی و فقیر
و قول او فالله اولی بهما علت جزاست که نهاده شده بجای جزا یعنی ان یکن غنیا او فقیرا فلا تمتنعوا من الشهادة میلا الی الغنا
او ترحما علی الفقیر فان الله اولی بهما یعنی اگر مشهود علیه غنی باشد یا فقیر پس ترک گواهی دادن مکنید بر ایشان از جهت رعایت
خاطر غنی یا رحم نمودن بر فقیر از جهت آنکه خدای تعالی اولی است بمصلحت ایشان و اولی از ولی بمعنی نزدیکیست یا از
ولایت بمعنی سزاوار یا بمعنی دوستی یا بمعنی یاری و قول او ان تعدلوا بتقدیر لان تعدلوا است و او از عدول نه از عدل
یعنی از برای آنکه عدول کنید از حق بباطل و تلووا از لی بمعنی پیچانیدن و تعرضوا از اعراض است بمعنی رو گردانیدن و قول او فان الله
علت جزاست که نهاده شده بموضع جزا یعنی اگر بپیچانید سر خود را از تحمل شهادت یا بگردانید رو از ادای شهادت
پس هر آئینه بودند نزد خدای تعالی از جهت آنکه خدای تعالی خبردارست از افعال شما و درین تعلیل غایت تهدید است و وعید شدید ع

غنیا

و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب اقامت شهادت بعدالت و راستی که اقرار است و بر غیر مطلق
الآیة الثالثة عشرة قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی
ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ای گروه مؤمنان باشید بجا آورندگان تمام کنندگان گواهی
دادن از برای رضای خدای تعالی بعدالت و راستی و در کار نه چیزی از دو باعث نشود دشمنی جماعتی برآنکه ترک کنید عدالت
را در گواهی و غیر آن عدالت کنید از جهة آنکه عدالت کردن نزدیکتر است بتقوی و پرهیزکاری از عذاب الهی و اجتناب
کنید از قهر و غضب خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی خبردار است بانچه میکنید از نیک و بد قول او کونوا قوامین لله شهداء بالقسط
بهمان معنی است که در آیه سابق معلوم شد لیکن ظاهر انست که لله اینجا متعلق است بقوامین و بالقسط بشهداء و در آیت
سابق بعکس است و ظاهر انقدیم بالقسط در ان ایه بنابر زیادتی اهتمام عارضی است ببیان شرط عدالت در شهادت
در اول مقام بیان ان و تقدیم لله درین آیه از جهت مزید اهتمام ذاتی است باین قید بعد از فراغ از مقتضای اهتمام عارضی
زیرا که این ایه از سوره مایده است و آن ایه در سوره نساء و سوره مایده متأخر است در نزول از باقی سوره چنانکه
مشهور است و تحقیق قول او ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا بوجهی است که در بعضی آیات سابقه مذکور شد و قول او اعدلوا
تاکید وجوب عدل است که دلالت میکند بر ان قول او ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا و تصریح است بما علم منها و قول
او هو اقرب للتقوی اشارت است بوجه وجوب عدل و آن بودن اوست که لطف که نزدیک میگرداند بتقوی و
پرهیزکاری و قول او و اتقوا الله اشارتست بوجوب تقوی واجب است و عدل لطف متوسط بتقوی و لطف متوسط
بواجب واجب است پس عدل واجب باشد و ترک عطف در قول او اعدلوا از جهة کمال اتصال است از جهة آنکه تاکید جمله سابقه است
و ترک عطف در قول او هو اقرب للتقوی از جهة کمال انقطاع است یا از جهة شبه کمال اتصال یا برای آنکه استیناف است جهة بیان
علت وجوب عدل و مخفی نماند که آیه مذکوره نیز دلالت بر وجوب ادای شهادت بطریق عدالت و راستی و بر وجوب رعایة
عدالت در جمیع امور و مؤید اینست آنکه روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود فرض الله الشهادات
استظهارا على المجاحدات یعنی واجب گردانید خدای تعالی گواهیهای بعدالت را از جهة غالب شدن بر انکار منکران
اینست کلام درین مقام و تمام شد تفسیر آیات الاحکام مشتمل بر تحقیقات
متعلقه منتظم کلام و تدقیقات لایقه بمعنی و مرام که بدولت
نواب کامیاب همایون اعلی ظلخال اختتام دریافتند و
از پرده خفا بر منصه ظهور جلوه گر گردید و از ختام
ختامه مشک دماغ جان طالبان را معطر
گردانید فی شهر ذی حجة الحرام
٩٨٥ تم